وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

الحمد لله تعالی که طبع مجلد اول از کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین که از تصنیفات
[illegible] بتصنیف قاصم ظهور المتشیعین امام المتکلمین نظام المتبحرین مولانا حافظ
[illegible] علی فیض آبادی ادام الله تعالی ایام افاداته جزئی از کتاب پرتوی از آفتاب است در
[illegible] الاخری سال یکهزار و دو صد و هفتاد و چهار هجریه مقدسه شروع شده در ماه جمادی الاولی سال یکهزار
و دو صد و هشتاد و دو از هجرت نبویه علی صاحبها الصلوة والتحیة مختوم گردید

سلطان المطابع [illegible] اندرون قلعه مبارک دهلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ميسر المشكلات قيوم السموات والارضين ٭ خالق الكائنات
مدبر المكونات باعث الانبياء المبشرين المنذرين ٭ مزين السماء
بالكواكب معطي الالاء العجائب مخصص نبينا بجلالة الاطائب
خير البرية اجمعين ٭ المبعوث الى الجن والبشر المغرب بشفيع
المحشر محراب قبلة النبيين ٭ الذي بعث بمعجزاته يبلغ اليهم رسالاته
يتلو عليهم آياته وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين ٭ نجل الذبيحين
امام ائمة الثقلين سيد الخافقين مهبط الروح الامين ٭ دوحة
المجد الاثيل دعوة ابراهيم الخليل الموصوف في التورية والانجيل
محبوب احسن الخالقين ٭ منهاج الولاية سراج الهداية صاحب
الجاه والجلال لخاتم فص الرسالة سلوة القلب الحزين ٭ اول من
... على الارائك مختلف الملائك مولى الخلائق درة تاج المرسلين
النور الاول في الظهور قرة عين الصدور صاحب الغرف والقصور
الحجة البالغة لاحكم الحاكمين ٭ انسان عين الاكوان قدوة الملائكة

و الانس و الجان موسس الاسلام و الايمان قاطع شبهات [illegible]
شارب الرحيق المختوم خازن السر المكتوم القايم بين يدى الحي القيوم
لشفاعة المذنبين ٥ من يتمسك المخلوقات باذياله خوفا من عذاب
الله [illegible] مصلين عليه و آله يوم يقوم الناس لرب العالمين ٥
بدر الدجى شمس الضحى صدر العلى سيد الاولين و الاخرين ٥
وسيلة الورى صاحب قاب قوسين او ادنى على الله مراتب اتباعه
في عليين ٥ ٥ من صلى عليه نفسه اثنى الله تعالى ليلة [illegible] صفوة
الانبياء و الرسل المعظمين ٥ صلى الله عليه و آله الطاهرين و اصحابه
الانصار و المهاجرين ٥ سيما افضل الصديقين ٥ الذي اسلم
ريعان المبعث و سعى في تبليغ الدعوة و وضع منبرا و خطب خطبة
يشتمل بهجاء المشركين ٥ و دعا صناديد القريش فامنوا بدعوته و
اسلموا بارشاده فصارو مخلصين بل ائمة الموقنين ٥ فجعله الله سبحانه
واسطة فيض هذا النبي الامي الخير الامم المكرمين ٥ و كثر ثواب
حسناته و اوصل الى اقصى الغايات درجاته بدلالة آيات
التنزيل المبين ٥ ثم لما رحل النبي صلى الله عليه و سلم الى الفردوس
[illegible] من الاضطراب و المظنة و سلم تسلية الناصحين ٥
و رفع اختلاف الامة و كشف حجاب الغمة و هداهم الى الصراط المستقيم
و ثبتهم على الدين المتين ٥ فاقام السنة و ازال البدعة و قوم الاود
و تحرى العدل و جاهد المرتدين ٥ و الفاروق الاعظم قامع بناء الكفار
قالع اصول الشقاق [illegible] موسس دولة الاسلام و الايمان مشيد
اركان الاذعان [illegible] اليقين ٥ الكاسر شوكة الاكاسرة و
الهادم قصور [illegible] ما بشر يوم الخندق رئيس المحدثين
الصادقين ٥ و ذي النورين الذي بذل امواله في نصرة الملة و جهز

يحشر العبد [illegible] ان دخول الجنة كما ورد فى الحديث عند المخصوص
والمرتضى عروة كان نشاء دروة الشرف فاعروة الوثقى خاتم الخلفاء
الراشدين ورابع الاربعة المتناسبة المتقدمين وكماد لجليل سلام
من علمه من لدنه علما وهو الموسى فى اصول المخالفين وقامع باب
الشبر نحته اهل البيت الاطهر كروب يوم الاحمر دافع خلاف
الباغين وكاشف غمة دافع همة وهو ابن عمه مظهر العجائب معدن
الغرائب يعسوب المتقين والسبط الاكبر المجتبى الذى ظهر على يديه
معجزة جده المصطفى يعنى اصلح الله تعالى به بين الفئتين العظيمتين
من المسلمين والسبط الاصغر المظلوم كالشمس بين النجوم الذى
ارسل اليه الشيعة كتبا عجز عن احصائها وصف البالغين كما
روى صاحب البحار وهو رئيس المحدثين المحققين فارسلوا رسلا
وبذلوا جهدا يدعون ولاء اهل البيت المطهرين فلما راى الحاصم
واستيقن الحافهم ارسل اليهم اخاه للبيعة وترويج الشريعة جاؤا اليه
يهرعون كلاب الثاتضين ثم لما اتهم عبيد الله رئيس المنافقين تزلزلوا
فى عهودهم ونبذوها وراء ظهورهم كما هو شان الرفضة الحاد عين
فاظهر بعضهم ما بطنوا من النفاق بعد ادعاء الوفاق فظنا انهم
انهم اتبعوا امير المومنين حيث لم يحرك سيفه ولا لسانه حتى
ضربت سيدة النساء واسقط الجنين بل جحدوا كتبهم وانكروا
رسلهم وزينوا سيوفهم وسلوا سيوفهم على امام الشهداء افتخار
السعداء كما بين صدوق المتشيعين فاراقوا دماءهم وسبوا النسا
حتى لم يبق من الذرية الطاهرة الاسيد الساجدين فستسمع ما
اقول وسترى ديباجة تشيع المجتهدين ثم كادوا كيدا وصادوا
صيدا للاخرج اهل السعادة من التشيع الاولين مبادرين للانتشار

طالبین للثار ناصرین لاهل البیت المطهرین ۰ فجعلوا یلطمون الخدود
یشقون الجیوب یلبسون السواد یظهرون الوداد للائمة الهادیین ۰
یکثرون مزید البکاء علی قتلی الشهداء والقادة النجباء والسادة الاصفیاء
المقدسین ۰ فنحن لا نتوقف فی شانهم وانصارهم واعوانهم [illegible]
والنیهم ابن سباء اللئیم و یزید اللعین ۰ ونتبرأ من زراره وهشام [illegible]
والنصاری والمشامین من المبذرین ۰ والذی ذین دکانه فی انطاف
وتبادر لسانه علی الافاق حتی شعر الکلب فی وجهه فانهم کانوا من الشیاطین
اما بعد بر دانشوران عالم خصوصا حق پرستان از بنی آدم ظاهر میکند
کمترین بندگان خالق ذو المنن حیدر علی بن شیخ محمد حسن بن شیخ محمد ذاکر بن
شیخ عبد القادر دہلوی قدس الله تعالی اسرارهم وانالهم یوم القیمة انوارهم
که در عهد نصیر الدین حیدر بادشاه این شهر که مجددات امور باقصی الغایات
رسیده و مزید سفاهت غشاوه شقاوت را بر بصیره یکی از متشیعین کشیده
بود بحدیکه امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار که کتاب اکمال الدین
واتمام النعمة از مبتدعات صدوق الکواذب بران گواه است بر بسیاری از
مخدرات تتق عفت وطهارت سنبل وریحان چمنستان عصمت ونضارت
سیمبینان لطافت اساس نازنینان رنگین لباس گلرویان نازک اندام سمن
بویان خوش خرام که چشم احدی نظیر ایشان در حسن و جمال ندیده و گوش کسی
در خوبی و اعتدال مانند ایشان نشنیده حتی که اگر احیانا بر بعضی از خادمات این
[illegible] مقدسات حضرت امام کائنات برا صول اهل خرابات نظری از رهگذر
[illegible] این بیت او [illegible] **بیت** آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام
بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری * ولقد افاد واجاد من قال فی امثالهن
نظم نه بالا سمن سینه و سیم ساق * بهر کار بادی کنند اتفاق *
همه نازنینان و بالا چو تیر * زبیبان هر یک شکر خورده شیر * کجی قاقمی با حریر است نرم

بگردید اندام ایشان ز شبنم * فرشته دل ایشان نه بیند دلیر * و گر بنده آیند زبالا بزیر
درخشنده هر یک در ایوان باغ * چو در روز خورشید در شب چراغ * نظر طاقت آن ندارد ز نور
که بیند در ایشان نزدیک و دور * بگوش کسی گر بیاید آواز شان * سر خود کند در سر ناز شان
ز لعل و گهر بند گردن و گوش شان * لب از لعل کانی و دندان ز در * بچهره چو آتش لعل از حجب
فروزان تر از ماه و از آفتاب * همه تنگ چشمان مردم فریب * فرشته ز دیدار شان ناشکیب
نزول اجلال میفرمود و نتایج و ثمرات آن رفته رفته بترقی معکوس در هر موسم
بهار از بطن این پادشاه جم جاه رو می نمود یعنی حضرت صاحب الامر را مسافرین
جزیرة الخضرا و ساکنین دیار جابلقا و جابلسا بعد از آنکه خاک بیابان در طلب امام
مفقود بسر ریختند و گرد محنت حرمان از هر گوشه می انگیختند شبستان ظل اللهی
بلکه آغوش پادشاهی می یافتند لیکن گاهی مصداق مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا
و زمانی فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا مثل مجلسی و دیگر محدثین بی الجان آن شیخ
ران مولود می شد اشتند و این بدان ماند که بروایات بحار و حق الیقین عمر معظم
امام قبل از ظهور در حیات حضرت حسن عسکری علیه السلام بصورت مرد تمام
دیدند و نشناختند و شیعه عراق بعد از وفاتش بشکل اطفال ملاحظه کردند
و بتعداد علامات پرداختند پس درین زمان که انواع اهتمامات و زیب و زینت
آن بدعات بر صفحه گیتی نمایان میشد و الوف تاویلات ماولین و صنوف
اجتهادات مجتهدین کما اشرنا بتعظیم این روز روز عید با شجاع الدین قوم
ستمند معتقد زرتشت و زند مرتب میگردید روزی برادرم حاجی سید میر علی
اوصله الله تعالی الی ما یتمناه و وفقه لما یحب و یرضاه که هم تعلق ظاهری و هم
قرابت یعنی نسبت برادرزنی با بنده دارند و تحقیق کتب کلامیه همت میگما
دفتری متضمن اثبات امامت بدترین کائنات یعنی یزید شقی و ابطال تنها
بهترین ذریات طاهرات اعنی ریحان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
بمن دادند چون آن با مضمون بگفته برادر معلوم و آرسیدم قبل از آنکه مطالعه آن

شروع کنم پرسیدم که این مفوات و هذیانات از کیست و باعث این تصنیف
و عداوت اہلبیت چیست جواب دادند که از خشک مغزیهای مجتهد الزمانی
است و از دلربایهای متبعین خطوات الشیطانی و اصل این قصه آنکه مجتهد
الزمانی شبی برطبق معمول بدیوانخانه حکیم الٰہی بخش آمدند و از ہر دری سخن
راندند و پرسیدند که مدتی است که شاه سلامت الله را ندیده ام مگر اکنون
نزد شما نمی آیند حکیم صاحب گفتند که اختلاف اوقات باعث عدم ملاقات
است مثلا ایشان قبل از جناب آمدند و چون رفتند جناب تشریف ارزانی
داشتند و ینعکس بالعکس و یکی از حضار که از جمله اہل سنت بود گفت که
مولویصاحب قرین صحت و اعتدال و مشغول بمواعظ و اشتغال اند در ماه
گذشته که عاشورا روز جمعه اتفاق افتاد مولویصاحب مذکور بعد از وعظ
قرآن مجید واقعه کربلا مفصلا بیان کردند بسیاری از اہل مجلس آنقدر زار زار
گریستند که گریه در گلو گره شد مجتهد الزمانی گفتند که مرا از گریه عوام و بیقراری
انام بشنیدن مصائب اہل بیت عظام عجب نمی آید تعجب اینست که شاه صاحب
واقعه کربلا را بیان میکنند و این فرع شهادت امام حسین است و ہرگاه
شهادت آنجناب بر کتب سنیان منطبق نیست و علمای ایشان از ذکر این
واقعه منع ہم کرده اند شاه صاحب را چه افتاد که با وصف علم و دانش از
اصول خود غفلت ورزیدند آن سنی گفت که از شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه کسی انکار نتواند کرد و معاذ الله که علمای سنیان از ذکر واقعه کربلا
[illegible] کرده باشند علما که آیات و احادیث را بیان میکنند معمول شان از قدیم
[illegible] همین است که درین روزها ذکر اہلبیت می نمایند و واقعه کربلا مطابق
[illegible] بن سابه عرض [illegible] و ہزاران کس در وعظ جمع میشوند و میگریند
[illegible] صاحب مزبور تائید این قول نمودند و گفتند که عزاداران اہلبیت
هر دو فرقه هستند و مجالس یکجا هر دو فرقه می آرایند و صدقات و صلات

بالاستعجاب شاید انتقال را بلباس استفسار آراسته و بخدمت باعظمت
نفرستاده تحریر فتوی بران خواسته انتهت بعینها باز با برادر مسطور گفتم
این دفتر شما که داده گفتند مولوی شاه سلامت الله گفتم مقصود شان ازین دادن دفتر
چیست گفتند استدعای جواب باصواب که شغل کتب درسیه شغلی دیگر است و شغل
کتب کلامیه و دینیه امری آخر و کتب مخالفین کجا میسر و در استعاره و جمع آن
اندیشه صدگونه ضرر گفتم بعنایت الهی جوابش نزد من بغایت سهل است و
آرزوی دل دوستان جهل و لیکن بعد از اظهار اقامت درین بلده که کتب چنین
خصوصا کتب رفضه و آمادگی اسباب تالیف بغایة السعی و صرف مبلغ کثیر از
دراهم و دنانیر بهم میرسد و با تنها فرصت بگوشه تنهائی چیزی در رد اباطیل و
خرافات مجتهد الزمانی و فانی و دیگران از متبعین عز از ذیل نویسم سخت مشکل خواهد
شد **القصه** هم نظری بدفتر مزبور می انداختم و هم با برادر موصوف قیل
و قال میکردم چون مطالعه باین نوع تمام شد برادر ممدوح آغاز اصرار کردند و
گفتند که بالضرورت متوجه جواب باید شد که حضرت مولوی صاحب درین
امر هیچ عذر نخواهند شنید و هرگز دامن مساعی از دست نخواهند گذاشت که
مجتهد بر ایشان در بارهٔ جواب سخت تقاضا میکند و مهلت روا نمی دارد بعد
الغرض این صحبت یکدو ساعت منقضی شد و بعد چند روز ملاقات دست
داد همینکه مراد بدید سلسله سخن را بلا واسطه بحرکت آوردند و گفتند که سید امیر علی
هر چند عذر شما نزد من تقریر کردند لیکن زینهار این اعتذار را بگوش اصغا نخواهم
آورد بهر حال جواب این دفتر که دیدنش مرا در تب و تاب آورده بلکه [illegible] خورد
[illegible] ده و [illegible] در [illegible] ست و تاکیدات زبانی احباب دقیقه نا مرعی
[illegible] هم [illegible] را [illegible] شما را از مدتی شغل مطالعه کتب دینی و
[illegible] مقالات حضرت [illegible] ره
[illegible] است و [illegible] اجزای روایات هر دو کتاب نزد من مانده

آیا پس میر … ع منا رخواندن عاجزم پس در تفهیمدن چه مایه گفتند
تنبیه تفهیم ندم گفتم متضمن است بر مصلحتها یکی آنکه نفس او فربه خواهد شد عند
خود بینی او از یکی به هزار خواهد رسید و خواهد فهمید که سنیان در جواب
عاجز آمدند و حسن بهانه گرفتند و من در اتروا جواب شیء ذکر تمام سر انجام
میدهم و لعنة بعد از رعایت مصالح ظاهر میکنم پس حیرت و ذلت او زیاده
تر و لاف زنی و بالا خوانی او که روبروی مقلدین خواهد کرد اظهر خواهد بود
دوم آنکه برین تقدیر مجتهد در پی ما و شما نخواهد شد سوم آنکه عاجزی باعث ظفر
و سرور و موجب غلبه است بر حریف مغرور چهارم آنکه میباید که آدمی قصد
انتظام امری می نماید با وصف آسان بودنش از تمکن قوت بفعل در نمی آید
و از اینجا گفته اند ع ای بسا آرزو که خاک شده القصه باین قسم مصلحتها تصریح
کردم و گفتم که شروطی دیگر بعد ازین اندک خواهم گفت باید بر همه کار تست
که از همین قسم مصالح خواهد بود این گفتم و به خانه آمدم و بزودی نقل دفتر
مسطور برداشته و تصحیح و مقابله آن پرداخته مطابق وعده خود نزد صوفی صاحب
فرستادم و ایشان این شرط را چنانکه گفته بودم بجا آوردند مجتهد از غایت شادی
با وصف مشاکلت شتر و عیار در پیرهن نمیگنجید و عرصه وسیع عالم را از مزید سرور
و ابتهاج بر خود تنگ می یافت و یقین میدانست که درین باب بر سنیان
چیره دست شده و مانند شیر غرین بر گوره گوزن غالب گشت چون مجتهد ازین
طرف نا امید گردید و خواست که تحریر او مخفی نماند بر هر خاص و عام بانتخاب
مطبوع [illegible] لا جرم این استفتا را بجای دیگر فرستاد چنانچه این معانی هم از
… ثمرة الخلافت مصدق میگردد و عبارتش با نقل الفاظ آخر از کلمات
… سابقه اینست لکن صدیق موصوف ذلته بقضا فشا انصاف و
اندیشه انجام … باعتنا نپرداخت و پاس حفظ … کبار و حمایت
… اسلاف بزرگوار شیعه را ملحوظ و عنان … دراز … نموده … داشتند

پس شروع نمودند در خواندن و در آغاز عبارتش ملاحظه نمودند نقصد و را الامر
بقتل الامام و استناع تقریر حیرت گشتند یا دی به بیان شان مطلعین گردانیدم
که با حیرتی که در لفظ امتناع بود زوال پذیرفت و هم عبارت مع ان الامامة
الخ که حالش عنقریب می آید دعوی خود را که بر تقدیر تغلیط آن اعتراض
بر قرآن مجید متوجه خواهد شد مانند اجلای بدیهیات روشن ساختیم و در آن
روز مطالب چندی از اوراق رساله بقلب شان راسخ کردم روز دیگر
نیز خلوتی بهم رسید پس مشکلات آنرا بذهن شان قرار دادم از تنگی
وقت و از اشکال بار بار تقریرات سابق را اعاده می خواستند آخر در چند
روز این مراحل نوردیدم و طرز مطالب و معانی رساله را به لوح ذهن
شان بر بستم آنوقت جاگزین هر که جناب شان شد که اگر اولین و آخرین
منشی شوند هرگز مظاهرت نمایند و یکی مر دیگری را دستگیر و ابو الجاره و
قائد ابو البصیر گردد و عقبیت بعقبیت مبدل شود نتوانند که حرفی را از رساله
رد کنند و بهر طرف که در عرصات تاویلات خواهند شتافت جز
خیبت و خسران چیزی نخواهند یافت و بر اصول موضوعه شان زنهار
شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه ثابت نتواند شد و اگر بعد
از علاج قوی ناسوری التیام گیرد یا سوری بهم رسد که هرگز زوال نپذیرد
کما قال قائلهم بیت یک دل و خیل آرزو دل بچه مدعا دهم * تن همه
داغ داغ شد پنبه کجا کجا نهم * از اتفاقات قضا و قدر در آن زمان که این
امور منفوره بظهور رسید و مصائب واقع شد و بای آهسته در کمال اشتداد
و هر کس بحال خود گرفتار بود و قیمت زمین قبر بجائی رسید که حضرت سید
الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب ابو ذر غفاری رضی الله
عنه مصاحب خویش بیان کرده اند کیف بک یا اباذر اذا کان بالمدینة
موت یبلغ البیت العبد حتی انه یباع القبر بالعبد ... و وقتیکه شنیدند

اینچنین که رساله از دیار مغرب فرا رسیده دست از تقاضا کشیده بسبب
آنکه بعضی از فرزندانش سفر آخرت گزیده و شاه صاحب بجای خویش
آرمیده بودند همینکه نائره این بلا فرو نشست باز تقاضا شروع شد و صوفی
صافی قصد کردند که نزد حکیم الٰهی بخش که واسطه وصول استفتا است
چنانکه دانستی بعجلت تمام روند و از دست خود رساله را حواله کنند
بشنیدن این خبر سراسیمه گشتم و تحذیری پیش از پیش هم بواسطه برادر
موصوف و هم بلا واسطه بعمل آوردم و سخن بر آن قرار گرفت که یکی از اعیان
اهلسنت که با سرکار انگریز متعلق و در وثاقت و متانت ضرب المثل باشد
این رساله را باید سپرد تا او تدبیر فرستادنش علی رؤس الاشهاد نزد
مجتهد کند هر صغیر و کبیر از خواص شیعه و سنی بداند که نزد مجتهد رسید

الحاصل در همین اثنا روزی برادر محمد صبح آمدند و سر خود میکوفتند
میگفتم که از آنچه من تحذیر میکردم واقع شد گفتند که دی روز وقت شام
حضرت صوفی نماز مغرب گذارده نزد حکیم صاحب تشریف بردند ایشان
پرسیدند که این اوراق چیست گفتند رساله مغربیست پس شیخ را نزدیک
کردند و کسانی را که گرد و پیش حاضر بودند و لیاقت فهم و ادراک داشتند بصلا
دادند که بیائید و رساله مغربیه بشنوید پس مولویصاحب رساله را آغاز نمودند
جناب حکیم صاحب و دیگر مردم چون شیخ مجتهد الزمانی در ابتدای رساله این
الفاظ شنیدند که جناب اجتهاد مآب عالی قباب نبیل اوحد مولوی سید
محمد ادام الله فیضه و افضاله و جعل الی الخیر مآله منبسط شدند و گفتند که حقیقت
اینست که محرر این رساله فاضل ادیب می نماید و غالب که خوب نوشته
باشد بالجمله مولویصاحب رساله را میخواندند تا رسیدند بجائیکه
مجتهد الزمانی از نهایت وقاحت و نادانی خلافت یزید پلید را بر خلافت
خلفای رسول ربانی ترجیح داده و بنده مناسب مقام این شعر نوشته

بودم طیبت از کرامات مجتهد چه عجب که گربه را شنید گفت با زبان
حکیم صاحب با وصف مزید حلم و وقار بهم بر آمدند و بیک ناگاه مغلوب
غیظ و غضب گردیدند و دیگر حکما و اطبا عهد صحبت را شکستند و دست بر چین
قانون زده بطرفداری مجتهد کمر بستند و طریق عناد و جنگ بره پیش گرفتند
چنانکه شیخ در بوستان میفرماید **ابیات** فقیهان طریق جدل ساختند
لم و لا نسلم در انداختند که کشادند با هم در فتنه باز که بلا و نعم کرد و گردن فراز
تو گفتی خروسان شاطر بجنگ که فتادند درهم بمنقار و چنگ که یکی خود از خشمناکی چو مست
یکی بر زمین میزند هر دو دست که و عوام کالانعام که این شور و غوغا بر بام شنیدند
و آواز غیظ و غضب جناب حکیم صاحب و همنشینان شان گوش کردند از هر
طرف گرد آمدند و حقیقت حال را نمی دانستند مگر آنها نیز آوازهای تند را از
زمین بعرش برین میرسانیدند که کیست که حکیم صاحب را بخشم آورده
و بیت حلیم و کریم را رنجانیده بزنید و برانید چون ملوی بر بام رو داد و در آن
وقت کسی کسی را نمی شناخت مولویصاحب دست از تقریر بر داشته آخر
رسالکه داشته بیاوری عصای خود گام زدند تا کام سر خویش گرفتند
بصحت و سلامت تا بخانه رسیدند حالا که امید سلامت جز بنام نداشتند
گفتم افسوس که حضرت صوفی عهد موثق را شکستند و بر اندرز من کار
نبستند و در سوار میشوم و نزد ایشان میروم تا در امور دیگر عهد شکنی و خود
فروشی و خودستائی نفرمایند و راز سربسته را فاش نکنند بازی بزودی
رسیدم و حال پرسیدم مطابق اظهار برادر مرقوم الصدر بیان کردند و از
غیظ و غضب حکیم صاحب که از شنیدن شعر مذکور از جا رفتند و قصه کوتاه را
دراز نمودند شکایت میفرمودند گفتم هیچ عجبی نیست که آخوند باید من غضب
الحلیم در روایات آمده و رفتن برمکان حکیم صاحب و تخلف عهد موثق
رسالهٔ مذکوره از دست خود دادن خلاف مصلحت واقع شده من بعد

دست نداشتم بطلب پرسش درویش باشنیدن و دل مسکین را بگزلک لا
بشنیدن باز گفتم که حالیا شروط دیگر را از دست نباید داد و وفای آن نصب
العین باید نهاد و الا کار از دست و دست از کار میرود و سعی من در قید و بندگی
کمین رایگان میشود پس باید دانست که حق این رساله هنوز کسی را نیاموختم و مطلب
آن آگاهی پیش کسی نگفتم الا نزد شما که در چند صحبت از اول تا آخر بقلب شما راسخ
نمودم گفتند امر واقعی است گفتم اکنون که رساله از دست شما بمعتقدین و مقلدین
بمجتهد رسیده لا محاله شما را به بیان معانی آن عبارتیکه اشاره بدان کردم و در حقیقت
بکمین نشسته ام و مرغ دانا را بدام و دانه گرفته ام تکلیف خواهند داد هرگز باین
وادی قدم ننهید و همین قدر بتاکید بگوئید که من محرر این رساله نیستم اگر شما را در کتب
مطلب این رساله ضرور است و بدون آن در جواب حیرانید باری خطوط بشهر و دیار
مثل دهلی و اکبرآباد بفرستید شاید شافی از مصر پیدا شود و مدعای شما بر آید که قصه
زمین برسر زمین الغرض مقید ماندن مجتهد دران عبارت بهتر از آنست که
نجات یابد و برهنمائی ازان خلایها بر آید و در عناد بکشاید تا اهل علم و فضل
گویند که مجتهد بدون فهم فلان رساله را رد کرده و معنی سخن از امعان و جواب
از نسیان متحقق گشته بالجمله صوفی صاحب را بار بار می فهمانیدم و میگفتم که خدا
را خلاف عهد مکنید و رموز را برملا مگوئید و بنوعی خاطر نگاه دارید قسمهای شرعی
میخوردند که اکنون هرگز خلاف گفت شما نخواهم نمود و امریکه پیش آید بشامت
اعمال رفت **بیت** گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ + تو در طریق ادب باش
و گو گناه من است + پس از انجا برگردیده بخانه خود رسیدم همینکه دو سه روز
گذشت رقعه مجتهد باسمی صوفی صاحب رسید **سوال** از مولوی صاحب
جم المناقب مولوی سلامت الله صاحب سلمه الله در رساله که بزعم بعض اصحاب
از شاهجهان آباد آمده چنین مرقوم است مع ان الامامة بیعة الواحد و الاثنین
موقوف حقیقة کیف لا ولیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه وسلم معصوما الخ +

ترجمهٔ اینها عبارت موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه نوشته
عنایت فرمایند فقط انتهت بعینها و اینچه ایشان در جواب نوشتند همان مضمون
بود که تحریر و تقریرش عهد موثق از ایشان گرفته بودم لیکن بزیادت چیزے
الفاظش اینست بجناب افادت مآب خدام ذو الاحترام مولویصاحب
عالی مناقب والا مناصب دام مجدهم بعد عرض نیاز گذارش است که در خصوص
تحریر ترجمه عبارت مع ان الامامة الخ موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق
قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد ما شد فرمود جوابش اینست که برین قدر
چه موقوف است فقیر در اکثری از مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستیم
از حقیقت حال محرر رساله آگاه باشد یا جناب والا بنده بلد این کوچه نیستیم السلام
خیر ختام بعد ازین بجهت عذر ایشان قبول نکرده رقعه دوم نوشت که مولویصاحب
جم المناقب رفیع المناصب زاد مجده رقیمه کریمه ورود فرموده مرقوم خامه بلاغت
شمامه گشته بود که در خصوص تحریر ترجمه عبارت مع ان الامامة الخ موافق
لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد ما شد
فرمود حضرت سلامت محرر جواب رساله معلومه از خدمت سامی سوال ترجمه و
حل ترکیب عبارت مذکوره نموده بود فقیر محض واسطه ارسال آن بخدمت
بوده‌ام که خود هم مشتاق ترجمه و حل ترکیب آن هستم اینچه بخیال شریف در ترجمه
و حل ترکیب آن بگذرد بے تکلف و بلا تقیه رقم فرمایند که مقام تکلف و توقف
نیست و اینچه قلمی شده که برین قدر عبارت چه موقوف فقیر در اکثری
از مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستم حضرت سلامت اگر مقامات
حضرت سامی را در آن توقف و تردد پیش آمده رقم فرمایند که فقیر هم [illegible]
هستم و خالی از فائده و استفاده نیست و عبارت سابقه که استفسار از
ترکیب و ترجمه آن شده مقام توقف و تردد نیست [illegible]
صحیح باشد حکم البحث آن فرمایند والا حکم [illegible]

چرا میفرمایند و اینکه رسم شده که مبتدی بلد این کوچه نیستم مشار الیه این کوچه
چیست کوچه علم لغت یا نحو یا کلام و بر هم من آن شقیق از سکک و شوارع
این فنون بلدیتی حاصل است پس محلی برای این کلام غیر از هضم لنفس
یا محلی که محرر رساله برای منع خلع قرار داده بخاطر نمیرسد مفصلا قلمی فرمائید
والسلام ۔ باز شاه صاحب بهمان سوال نوشتند الا شذوذا و ندرة
که قدوه ارباب تحقیق زبده اصحاب تدقیق جناب اجتهاد مآب مولوی
صاحب مکرم دام مجدهم ثالث نامی متانت انتما متضمن طرازش کوسے
گریبان ورود گردیده هیچ بخاطر نمیرسد که باعث بر تقدیر بحث و تفتیش
چیست اگر عبارت معلومه در نظر محرر جواب رساله معهوده از روی قوانین
عربیت و تراکیب نحویه خللی و سقمی داشته باشد زبان تعرض باعتراضش
در تحریر جواب بکشاید برای صحت و سقمش استفهام از فقیر چه ضرور یا این
طریقه حل معنی عبارت منظور است پس موجب مثل مشهور میشود دهلی دور
عجب آنکه محرر مسطور با وجود سامی جناب که بجهت زبانش و نوشتند دوران
اند حل عبارت از من بی بضاعت مطلبید و استفهام در این باب از زبان
جناب میکند از تکرار احتراز نمیم عنایت چنان کل میکند که رفته رفته شاید
این مدعا همچو سابق لباس استفتا پوشیده متناول و متداول خواهد
گردید شهر پر از علما و فضلاست فقیر را از امثال اینچنین تکالیف معاف
دارند من قبل پای زرد الو نیستم دم و دود گفتگو با حدی نمیدارم و ازین وادی
صد مرحله راه دور میروم و این صراحت اشاره سابق است بیت
[illegible] اهل بشارت که اشارت داند * نکتها هست ولی محرم اسرار
کجاست * و آنچه از اشتیاق ذات مجمع صفات تو برای دریافت
دیگر مقالات و بودن خود بدولت و اسطار رسال از تنگ ظرافت
سکک جلیه دگرم تر از سوال سایل است اگر [illegible] نیستم عبارت

معلومه نشان بایم دیگر را بعالی خدمت عرضه دهم متر صد انم که هرچه درین باب
پیش تلامذه جناب صورت گرفته باشد حواله قلم وقت رقم گردد تا راقم
آثم ازان مستفید شوم وحرف افاده و استفاده که بزبان خامه بلاغت شمامه
رفته افاده میکند که جناب را افاده انتقام منظور است والا خود کسانیکه
مفید عالمی بوده باشند محتاج استفاده از دیگری نمیشوند و معلوم نیست که مراد
از واسطه واسطه فی العروض است یا فی الثبوت یا فی الاثبات اینهم افاده
فرمایند و السلام **یا مجتهد باین عبارت جبارت نمود** مولوی
صاحب جم المناقب جسیم المناصب سلمه الله رقیمه تودد ضمیمه بورود مسعود تعجب
بر تعجب افزود آنچه محرر جواب رساله معلومه از ایرادات و نقوض خواهد نوشت
اول بخدمت گرامی خواهد فرستاد اعتنا بافترا رحیله و حواله ندارد و غرض
از استفسار معنی عبارت سابقه و حل ترکیب آن استکشاف مبلغ انصاف
سامی و اخلاق گرامی که زبانزد خلق است بوده و تردیدیکه در ماده سبب
استفسارش ذکر فرموده اند حاصر نیست لعدم کونه دائرا بین النفی و الاثبات
و افاده تازه دیگر در باره عدم استشهاد محرر جواب از فقیر قلمی شده افاده
تعجبها فرموده آن شفیق را چگونه معلوم گشته که محرر جواب از من استفسار
و استشهاد نکرده و من بجواب شان هیچ نگفته ام غالبا که طور این افاده ورای
طور عقل و مستند بکشف و شهود بوده باشد و آنچه نوک تیز خامه گردیده که اگر
از صحت و سقم عبارت معلومه نشان یابم دیگر را بعالی خدمت عرضه دهم
فقط این قضیه اتفاقیه است یا لزومیه و علی الثانی وجه ملازمت و علاقه
لزوم چیست مفصلا بیان فرمایند عجب که خود بدون استفسار احدی توقف
و تردد خود را دور انداخته مقامات آن رساله بیان ساختند و اکنون نشانی
ازان مقامات نمیدهند و استفسار یکه از تعیین واسطه فی العروض یا فی
الثبوت یا فی الاثبات فرموده اند عجیب است خود پهلو تهی کردن و از دیگران

... قضا را و دوان امری دیگر است و کیفیتا کان اول معنی و سابقه ثلثه
فرمایند تا تنها لیکه خود نوشته اند اعنی قولکم یا باین طریق حل معنی عبارت
منظور است پس بموجب مثل مشهور هنوز دهلی دور در ماده استفسار بنامی
متطرق نشود اطلاعا نوشته شد والسلام باز مولوی صاحب جواب
باین عنوان نوشتند که لوح مثل تحقیق خوز هر سماک تدقیق جناب
اجتهادمآب دام لطفهم بمنقبه عنایت وثیقه بوصول خود مشمول موجب سیر
گردید و اشتیاقم را که برای ملاحظه جواب رساله معلومه مکنون خاطر بود
مبدل بافسردگیها گردانید تحویل جواب را بمحرر جواب که حال استعدادش
هنوز ظاهر نیست و مبلغ معلوماتش تا حال بامن اگر اعتبا و تیز او حیله و
حواله قرار دهم پاس ادب رخصت نمیدهد و عرض استفسار معنی عبارت
سابقه را از بعید از التفات دائم حفظ مراتب دامنم میگیرد و شیخ ...
نرسید که بزبان قلم وقت رقم گذشته این نابلدی از محاوره فرس که ...
استفهامی بکار رفته بجز قلم ناسخ بدیگری نسبت کردن نمیتوانم بلکه این
راهم خالی از سوء ادب نمیدانم ازینجا منقدح میشود که محرر جواب رساله
هم خالی از وقتها نیست البته ایرادات و نقوض زیب صفحه قرطاس
گردد و مانند این عنایت ناحیات سرمایه مباهات من هیچکاره شود
و خود همچنین کمر بر انصاف بستن و از دیگری استکشاف مبلغ انصاف
نمودن درین باب دم بتوانم نزد ماندنم سزاست و لب بجواب گشادن زیبا
وانچه در جواب تقدم استشهاد محرر جواب ارسامی عنایت افاده شد
از انهم پیداست که محرر جواب استشهاد از جناب کاتی ندانسته و
شهادت ملازمان درین باب وافی نشمرده و استشهاد والا را طوری
... منتقل و ... مشهود و ماثور از امثال مجالس
المؤمنین و دیگر کتب معتبره انگاشته در مقام معقول متوسطه قابل اعتماد

نداند چه والا طلب شهادت از فقیر بے بضاعت میکرد و این قدر باز
نخواست از ذات معدن حسنات بظهور می آمد و استفسار یکه از
بودن قضیه معلومه اتفاقیه یا لزومیه بر روی کار آمده و اختیار احد الشقین
بعد بر فوت تدارک جناب واگذاشتم زیرا که شق اول مفید مدعای
من است و شق ثانی هم ضررے نمیرساند و اظهار شده و توقف خودم
در اکثر مقامات رساله در جواب سائلی که سوالش بواسطه ملازمان رسیده
در تشخیص اللبیب و ایقاضا للسائل المجیب کرده ام و علاوه بران
در نظر اعراض ازین کالمکل داشتم معلوم شد که بسبب کثرت مشاغل بهنگام
تحریر جواب توجه کامل بطرف معروضه فقیر نمیفرمایند ولی تکلف بمقتضای
عنایت قلبی هر چه بخاطر شریف خطور میکند حواله قلم می نمایند و عجب
از عجب است چه فقیر سابق عرضه داده ام که اگر از صحت وسقم عبارت
معلومه ارشاد فرمایند دیگر بار گذارش کنم از حکم بصحت وسقم امر مطلوب
اغماض فرمودن و طلب دیگر مقرر و وضع نمودن بصدای آهنگ خارج درین
مقام لب کشودن و بخواست قانون مخالفت جنگ در زدن است و از راه
راست دور افتادن و از جاده بیجا و نه رفتن است آن هر چه در جواب طلب
تعیین یکے از وسائط ثلثه حواله خامه غرابت شمامه شده امریست بس غریب
و غریبیت نهایت عجیب مستفید را از مفید استفسار رسید یا بالعکس
بینوا توجه داد و عجیب تر آنکه افاده شد که معنی وسائط ثلثه بخیر تحریر در آید
ازین افاده صاف تراوش میکند که کار از مناظره بمجادله و مکابره
کشیده والا احتمال مفهوم مخالف منافی شان اجتهاد است والله الهادی
الی سبیل السداد و درین حال آداب دانی بوجه احسن بجا است
چنانچه بعلی کشح از تعیین مطلوب کیفیت معرفت صناعت میزانی بجا است
عرضا انقلاب مثل مشهور که خاطر اقدس را خورسند فرموده مستفید را مستفید

شود ندیم ع هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد * فقیر طلب تعیین یکی از
وسایط ثلثه کرده ام نه طلب معنی آنها و بینهما بون لا یخفی و ملازمان باز بطلب
معنی لب وا میفرمایند و فحوای مثل مشهور را خود برای خود اختیار می نمایند
والسلام **در جواب این مکتوب** الخ مجتهد الزمانی بدفتری طویل
نوشته مطاعن خلفای رسول الثقلین است که تعلق دارد بواقعه احد و
خیبر و حنین پس مجتهد بزعم خود از کتب اهل سنت درین مطاعن گوی سبقت
ربوده و گمان برده که میدان بدست او بوده حضرت صوفی نجف اشرف
مصلحت آن دیدند که شروع باشعار عشقیه فرمایند و مجتهد الزمانی را
معشوق بیوفا و خود را عاشق شیدا قرار دهند و بالآخر در خاتمه آن
بآیت کریمه ولقد عفا الله عنهم که در تحفه بجواب طعن اول مذکور است اکتفا
نمایند چنانچه آغاز آن مکتوب اینست **مکتوب تراش اسلوب**
ورود و عنایت فرموده ابواب مسرت و ابتهاج بر روی دل و دیده
مشتاق گشود ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی * طرفه
تماشائی عجیب ماجرائی است که طبع چالاک ملازمان همه جا رسیده
و هیچیک مقامی را گوشه نگذاشته که آنجا نخزیده **بیت** یار ما هر ساعتی
آید بیازار دگر * کسوت دیگر بپوشد بهر اظهار دگر * فقیر هم سرکن و دنبال
هر جا که رسیدند دویدم و هر جا که خزیدند رسیدم **بیت** چه قدر بدشت
وحشت بهیت دویده ام من * چه قدر رسیده تو چه قدر رسیده ام من
الی قوله **بیت** گل شدی بلبل و سرو شدی فاخته ام * من بهر رنگی که
انداز تو ساخته ام * باز مجتهد راه تطویل سپرد و در تقریر آیت
مذکور گفتگو کرد و این عبارت نوشت که چون تنها از عفو مشایخ کبار
اصرار بر فرار روز خیبر و وادی الرمل کردند پس وجود عفو و عدم آن
یکسان باشد چه این غزوات از احد متاخر بودند نه متقدم بران پس اینکه

روانه شد و بعد از مضمونش از مبتدا تا منتهی اطلاع یافتند برادران
و فرزندان بیشتر نشی اریکه اقبال یعنی سبحان علی خان و فرزند ارشد زاد
نالیها بعمل آورده و اتفاق بران کردند که تعزیری و تشهیری نسبت [illegible]
صاحب ابنوا نسب کرده آید که باعث عبرت خلایق گردد ولیکن درباب
بمشوره خان معزی الیه استفتا درباره تعزیر و تشهیر نوشتند بلکه بادله
آنرا مدلل نمودند عبارتش اینست چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
حضرات اہلسنت و جماعت درینصورت که مثلا زید مذهب آثنا
عشریه دارد و موافق مسلک خود زبان تعریض بعدم عدالت و عدم طیب
ولادت جمعی از صحابه کبار که بنابر مزعوم امامیه اعدای اهلبیت اطهار بوده
اند میکشاید چنانچه در مقامی بعد ذکر فرار مشایخ کبار در جنگ احد و خیبر و
حنین میگوید فانهم فروا فرة غب فرة و مرة بعد مرة و هم بنا بر تعریض بمثل
مشهور مستهجن می نویسد که یک خطا و خطا آخر تا کی خطا و عمرو که بظاهر اظهار
تسنن میکند در مقام جواب نسبت بجناب ولایتمآب نظر بکناره کشی آنحضرت
از بیعت خلفا در عهود ثلثه آنرا فرار قرار داده میگوید انه فر فرة عقب
فرة و مرة بعد مرة فی عهود ثلثه پس بر اصول موضوعه حضرات لازم آمد
یک خطا و خطا بلکه سه خطا آخر تا کی خطا انتهی موضع الحاجة من کلام
عمرو که بسبب تعریض و تشنیع مزبور که در پرده الزام ما لا یلزم نموده
و نسبت بزید بایراد و ازدیاد لفظ سه خطا تصریح کنایه مثل مزبور ساخته
از دایره تسنن خارج میشود یا اینکه با وصف چنین تشنیع و سوء ادب
بحق خلیفه چارمین محیط دایره تسنن می باشد و بر تقدیر اول چنین
معترض معترض قابل کدام حد و تعزیر است انچه موافق مذهب فرقه
سنیه حنفیه بوده باشد بلا عصبیت مذهب مرقوم قلم افادت رقم
شود بینوا توجروا و اینهمه سه زن یعنی محررین استفتا

چندکس را نزد فقیه افخم مفتی اعظم یعنی جناب مولوی ظهور الله صاحب سلّمه الله
تعالی که جواب استفتای اول مجتهد را بعبارت مختصر ادا ساخته بودند چنانچه در کلام
مجتهد دانستی گذاشتند تا هر وقت مؤکد باشند که بزودی جواب الشّن باید نوشت
و نیز حد و تعزیر که برای مصدر الفاظ مذکور از کتب فقهیه ثابت باشد بتصریح
بیان باید نمود لاجرم افتان و خیزان نزدشان رفتم و گفتم که در جواب این
استفتا چندی تعلل باید نمود تا من آن بزرگ را اینجا نه خود پنهان کنم و قابو
یافته بسوی کانپور روانه سازم قصه بس طویل است مختصر میگویم که مجرد رسیدن
بخانه رقعه در غایت ایجاز نوشتم که إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ
فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ لاجرم صوفی صاحب بمحنت انتظار
نزدیک آمدند خیلی مضطرب گشتند و سخن بعد از مقالات بسیار قرار گرفت
که سمت کانپور باید رفت تمام روز و اکثر شب ایشان را نزد خود نگاه داشتم
و از چشم اغیار پوشانیدم و چون شب آخر شد بعد مهیا کردن حوایج ضروری
که در اثنای راه بکار آید جنابشان را روانه نمودم و دعای تودیع خواندم
تا بزودی بی تعب و مشقت بکانپور رسیدند و از این مهلکه نجات یافته
با استراحت تمام آرمیدند و مخالفین را معلوم شد که صوفی از شهر هجرت
کردند و جناب مولوی صاحب یعنی مفتی اعظم که بنا بر تعلل چندی روز
سپر کرده بودند در فتوی مشوره فقیر قیدی افزودند این مضمون رقم
فرمودند که اگر کسی از طرف خود در باره جناب مرتضوی کرم الله وجهه چنین
کلمات یاوه نویسد البته قابل تعزیر خواهد بود مخالفین چون قدرت بر مدعا
خود نیافتند هر یکی کفهای دست را بهم سایند و مقتضای یوم یعض
الظالم علی یدیه انگشت خویش را بدندان تاسف میگزید چون آتش فتنه
یعنی ذکر حضرت صوفی اندک فرو شد بتحریر رسالۀ دیگر یعنی کاشفة الظلام
عن تلمیع المجتهد القمقام قلم برداشتم یعنی این استفتا را که در باره حد و

تعزیر نوشته در کوچه و بازار شهر گردانیده بودند نیز رد نمودیم و باد لایل

و تحقیقی باثبات رسانیدیم که صوفی بر اصول فریقین از حد و تعزیر مصاحب

و پاک بوده اند و بمقتضای کتب دینیه فریقین حد و تعزیر بمجتهد می رسید

و تبرا از اصحاب کبار سید ابرار که رفته رفته در دیده و دهن رواج داده اند

و بنیاد مذهب محدث خود را بر آن نهاده اند بخلاف قرآن مجید و احادیث

شریف و تصریحات محدثین و مجتهدین شیعه است غرض که در تحریر

این رساله هم خیلے جانبازی و جان نثاری بعمل آمد و در آغاز و انجام

آن چنان تقریرات بر صفحه کاغذ ریختیم و شکایات را بتعریضات آمیختیم

تا مجتهد و اولیائے او را که بعد از سفر صوفی موصوف ذهول و فتوری در

بجواب رساله قدیمه در گرفته بود و هن با آتش شوق میسوختیم که چگونه مجتهد شیعه

انگیز و دار انجاث آن رساله نجات یا بدغیرت و حمیت مذهب در گیرد

از جمله آن شکایات یکی اینست که تا این زمان که هفت ماه کامل گذشته

در انتظار وصول جواب الجواب انواع آلام و اتعاب کشیدیم بیت

تیغ هندی و خنجر رومی + نکند آنچه انتظار کند + با وصف مهیا شدن

سواد تالیف و تصنیف بحسن مساعی سلف شان که از جمله آنها علی ابراهیم

خان باشد و اجتماع علمای دار السلطنت مذکور و صرف همت ایشان

در تالیف جواب رساله مسطور جوابے بر نمیکردد لاجرم انتهی صورت صدگونه

استعجاب و استغراب میشود که هرگاه نوبت بفرستادن مجلدات ضخیمه

از جانب احقر الناس خواهد رسید با لیقین سواد لکهنو با کمال وسعت و

فسحت که نمونه عرصات کوفه توان گفت مصداق ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ

الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ و سکنه عمارات مرتفعه و بقاع حصینه آنجا مورد

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ

خواهند شد و روز تغابن با آن طول و عرض کما اخبر عنه الله تعالی

تمام مقدار الف سنة ط کفایت نخواهد کرد القصه این مضامین
بجهود شهرت رساله مذکور بعد از طبع آن درین شهر عاید ریاست و ارکان
دولت را بران آورد که بهرحال دفع عار و ننگ از خود باید کردن و اوراق
سابقه را که مجتهد قدری بجواب نوشته بودند باید دیدن و احسن شقوق بر معهود
مستقیم و مرسوم قدیم آنکه علما و طلبه را باید گرد آوردن و اجزای رساله را
برایشان تقسیم باید نمودن تا هرچه بذهن هر کسی جوابی خطور کند آنرا قلم بند
نماید و این همه نزد مجتهد رسیده باشد آنچه را پسندد باقی دارد و ما سوای
آن محو نماید و گرد آوردن تقریرات و رسانیدنش عند المجتهد نزد بعض روات
بدست مولوی محمد باقر بود که علی المشهور ولد اکبر مجتهد الزمانی است و حال استعداد
او کمتر از انست که بعضی از مطالب سهله آنرا تواند فهمید چنانچه شاه صاحب
در آغاز جواب رقعه سوم بقلم آورده اند تا بجواب الشعر چه رسد و بعضی گویند
که نوبت التجا بان مقام کشیده بود که منشی الملوک یعنی کنور رتن سنگه را هم
بمقتضای وحدت ملت شریک ساختند بالجمله غایة السعی مجتهد متواتر شنیدم
و پیچ و تاب میخوردند و متحیر بودم که چگونه آنچه جناب مجتهد بعد الطا متوالیه باقی
گذارند و ترتیب میدهند بدست من افتد و درین امر از نزدیک
و دور میکوشیدم که ناگاه بمقتضای بیت چه خوش گفت دمشاه گوینده کان
گر بباید کار نا جوینده کان * یکی از احباب نزد من آمد و گفت که مجتهدین جواب
رساله می نویسند و اولین و آخرین قوم درین مشوره شریک میشوند و اجزای
جواب بعد اصلاح مجتهد که بقلم جلی می آید در بیاض میرود گفتم خدا را فکری
باید انگیخت گفت حاجت الحاح نیست و اشکالی و کلفتی ندارد زیرا که
کاتب آن با من محبتی است اصل را که مزین بخط مجتهد است از و میتوان گرفت
بشرطیکه در نقل پرداختن تعجیل نمائی گفتم آنقدر بزودی خواهم نوشت
که نها بیرامون خیال کاتب نخواهد گردید که نقلش نوشتی بلکه بعد رسانیدن

دیگر دو سال مسوده تمام شد و در نسخه صحیحی که مشتمل بر یک مقصد بجا و جزو است
فراهم آمد در این وقت برادر معلوم گفتم که نقل آن شروع باید کرد مبادا
بکاتبی دهم و راز فاش گردد و نوائر فتن ملتهب شود پس هر دو کس موافق
فرصت در خانه می نشستیم و در بروی مردم می بستیم و هر روز قدری می نوشتیم
تا آنکه برادر مسطور بعد مردن نصیر الدین حیدر و قرار گرفتن سلطنت بر نصیر الدوله
محمد علی بادشاه تعلق ظاهر یک یمین داشتند کما مرت الیه الاشاره دیگر
نگذاشتند و بحکم ضرورت بعمارت مکاتبات پرداختند و هر چند فیما بینهما
کردم و رسم قدیم را افزودم لیکن بجهت آنکه تا ظلم خانه خبر ایشان کسی نیست
دل بیان نمی نهند الحال قطع نظر از کثرت مصائب و مکروهات کسی نماند
که او را انیس خود برای تصحیح و مقابله فی تحریره دیگر باره هم و الله المستعان
و علیه التکلان **امینت** الخ باعث تحریر رساله قدیمه و این کتاب
بیو که نامش اذا اتی العین عن بصارة العین نهادم و وجه تسمیه بعد از
ادراک معنی لفظین که با برد شعار تعبیر توان کرد و شنیدن قصه رد و
قدح رساله تصیارت العین که مجتهد الزمانی نموده اند و آفتاب را بگل
اندوده اند [illegible] ظاهر است و هر چند مجتهد مذکور کتاب
خود را نامی نگذاشته که زبانی بعضی از اجله ندیمان و مقلدانش لفظ
تشیید المبانی شنیده ام اکنون وقت آن رسید که بعضی از مقصدات
گفته شود که موجب تشحیذ اذهان و مزید اطمینان و عذر مولف نزد سایر معاندان
و ناظران باشد و سبب آن گردد که بیداردلان دقیقه رس و نظارگیان
روشن نفس محنت و مشقت کمترین را در تالیف این کتاب نصب العین
دارند و بر حال این راقم رحم آورده بعضی از دعای حسن خاتمه و ترقیات نشأتین
محروم نگذارند یکی آنکه من در بسیج وقتی حتی وقت تحصیل علوم رسمیه که
اعاذ از فضلای امامیه بود چنانچه استفاده کردم خوشامد و چاپلوسی آدخلی

نداده‌ام لاجرم هزاران کس در فیض آباد و این شهر نیک میدانند که چون سخن
شیعه در مطاعن اهلبیت عظام و اصحاب کرام و عقاید اصولیه از الهیات
و نبوات و معاد و غیر آن مخالف اعتقادات سلف صالحین رفته بالضرورت
بابطال باطل و احقاق حق و توضیح ادله و تبیین و تنقیح آن پرداخته‌ام و گاهی
مصداق انکلم اذا استلهم نگشته‌ام بلکه اگر کسی از اهل ایران و غیرهم درین شهر
از اهل فضل و کمال آمده یا از سابق مقیم بوده مثل ملا مهدی و آقا محمد علی و
غیره بدیدنش رفته‌ام و در مباحث مذهب معرکه‌ها آراسته‌ام پس از مناظره
کسانی باقی نمانده است مگر مجتهد عدیم المثال و مسکی ادریکا قبال و سبیلش بهشت
که مجتهد الزمانی بخیال اینمعنی که مبادا کسی از اهل سنت بسر محفل درین امور از
هر طرف نباشد و روز بازار اجتهاد را بشتاب مبدل سازد از گفتگو احتراز
شدید دارند و من چند بار نزد مجتهد و برادر کهنش رفته‌ام و روزی مرزا اعلام
علی بیک فیض آبادی از حال من عند المجالست خبر داده‌اند لیکن مجتهدین قدرت
بر سخن نیافته اند بلکه مجتهد الزمانی مولوی محمد باقر فرزند خود را که او شوکت فاروقیه
در دست داشت و از سابق در همین شغل بود بعد از اخبار مرزای مذکور از ذکر
و بحث باز داشته چنانچه این حکایت بمقامی مناسب خواهی شنید انشاء
الله تعالی اما مسکی پس هرچند او شغفی بر تقریر هم دارد لیکن روزیکه من بتوسط
معلم فرزندانش با او ملاقات کردم تا حال بعضی از اقارب خود را که بگناه
بیگناهی بحکم منتظم الدوله بزندان رفته بودند از زبانش بشنوم و صورت
رهائی بدست آرم نتوانست سخنی در مذهب گفتن بسبب آنکه واسطه ملاقات
نکوشش مسکی دمیدند که خلافی باشد در شاهجهان آباد مقیم بوده و من هرچند
خواستم که او را بوادی مناظره کشم چنانچه سبب تصنیف حل الصحاح رسیدم
لیکن متزاید بوادی بحث مذهب قدمی ننهاده و پر ظاهر است که چون
شخصی کلام نکند متکلم با وی چگونه تقریبانی تواند نمود و بر اهل دانش و بینش

رسیده بود بلای دانی بمیر گذشت * بالجمله از روز طبع کاشفة اللثام محبتین
آنقدر پیچ و تاب دارند اگر برایشان عیان شود که این تالیفات از کسی است
که اهتمام طبع و نشر و بگرداندن رسایل از و می باشد امروز نوائر فتن و شعلهای
حوادث و محن بحیز طبیعی سرکشید بلکه اگر احدی را بصحبت فقیر بینند انواع عقوبات
برای او بر گزینند لاجرم داد انصاف از قوم ظلیم که درین تنهایی و بیکسی تصنیف
این کتب ستر بار که تتبع هزاران کتابها در است و هر کسی از فریقین بدین شی
خبیر است داولین و آخرین رفضه بملاحظه مباحث آن بیاد افواه میرسند
و بضلالت شان همه خاص و عام پی می برند چه محنتها دیده ام و چه مشقتها کشیده
ام و با این همه همین میگویم که بمقابله ائمه الرفضه و عقل کل شیعه فقط بتوسل
ارواح مقدسه حضرت سید انبیا و ائمه رشد و هدی صلوات الله تعالے
که تائید الهی عبارت از آن است غالب گردیده ام و آنچه نظامی علیه الرحمه
بسلک نظم کشیده هما نا این قصه پیشوایان روافض بر کرده فن است *
نظم چو نیرو شکستی بتقدیر پاک * ز موری بماری بر آری هلاک
چو سرداری اژدر بگذر دو درا * چو در لشکر دشمن
آری رحیل * بمرغان کشتی خیل و اصحاب فیل سوم آنکه بعضی از کتابها
که مجتهد از کتب اهل حق شمرده و در رشید وقت احتجاج نام آن برده
بسب عجلتی که در تبیض این کتاب قرار رسیده و بعضی از امور که سنگ
راه گردیده نتوانستم که بتتبع آن رسم پیش ناظرین و سامعین غره نشوند
که چون فلانی درین عبارت یا عبارت تطبیق نقل با اصل حرفی نمیگوید لاجرم
ضرور است که مطابق نفس الامر باشد بالجمله اکنون قریب یقین است که
روزی فاش میشود در تمام شهر که جنا بجنه فلانی در مناظره همت کسانی و شهرت
دادن رسایل مذکوره میکوشید در استیصال مذهب شیعه کتابهای نیخته
بمقابل ترصیف رنجند و دگر مصیبت و بلا بر طرف برده این اما سیه انگیخته

ازینجهت در تبییض این کتاب بسر تعجیل میکنم و هر چند بنظر می‌آید البته طاهرا
قوی دل باشم و شبهای دیجور بطلب کتب تنها نزد کتب فروش رسیدم و گزندی
از قتل و آسیب بمن نرسید لیکن بحکم بشریت هر روز و شب اندیشه دارم و هر
صبحی که درین شغل بشام مبدل نگردد و هر شام که بآخر نرسد غنیمت
می‌شمارم و بنظر باسباب ظاهر چنان می‌دانم که زودی کربت غربت
رو میدهد یا ایران حمیم و اقربای قدیم از کلمه حق خاموش مانند و آیت
هل جزاء الاحسان الا الاحسان هم از قرآن مجید نخوانند و نگاهداشتن من در
خانه خود هم یارو و مصلحت ندانند و نوبت ورود مصایب بدانجا کشد
که علامه تفتازانی در شرح تلخیص و قدوة المحدثین عسقلانی در لسان المیزان
از ابو الطیب نقل میفرمایند شعر رمانی الدهر بالارزاء حتی فؤادی فی غشاء
من نبال فصرت اذا اصابتنی سهام تکسرت النصال علی النصال چهارم
آنکه بسیاری را از اهل فضول می‌بینم که کتب شیعه خصوص احسن مجتهد الزمانی
نوشته و تنگی سر اقبال نگاه براعت بزعم خود بسته یا راه جواب دزد
دارند و می‌خوانند که خود را بجولان در آرند یکی از ایشان روزی از من پرسید
که انچه در صحاح آمده که لما خلع اهل المدینة جمع ابن عمر ولده و حشمه این حشمه
مگر غلام او بود و نیز فصلی دیگر ازین جماعت برای ملاقات یکی از سادات
که نزد من تا مدتی مقیم بود قدم رنجه نمود و گفتم درین حدیث میراث که خلافت
راشده تا سی سال باشد بعد از ملک گزنده پدید آید بو الفضول گفت الفاظ
حدیث یاد دارم که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا گفتم
شما می‌بایست قاه قاه می‌خندید یعنی خلافت تا سی سال است
بعد از ... ملک ... و لفظ ... مونث
است رعایت تانیث در لفظ عضوضا هم ملحوظ است ... هر یک
... از کثرت خنده بر فرش می‌غلطید و او بر ما می‌خندید و از خنده او

پنجصد جز فراهم آوردند و رسولان که بشبیه تجار ساخته داشتند اوراق را
زیر انبار یافتند پس عجلت کنان نزد شیخ بردند و در طلب جواب بعد عذر
فراموشی تعجیل کردند فردا سحرگاه به ایشان چون [illegible] اجزا مسوده
یافتند متحیر گردیدند و از ملازمین پرسیدند که مگر شیخ در بقیه روز و تمام
شب بتحریر مصروف بود گفتند عادت او تا دو پاس است شاید ساعتی
افزوده باشد چون یقین گشتیم که کلام ما را باقی گذارند هر چند در ربط وی بحث
دینی بجهت الزام و تحقیق یقینی سخن را بدان درجه رسانیدم که ع فلک گفت
احسن ملک گفت زه ولیکن جمعی بجهت تزید جهل و حسد و برخی بسبب
غیظ و غضب ضرور است که مثل مار سیاه بر خود پیچند و مانند یاجوج و ماجوج
مفسدین فی الارض از هر طرف ریزند اما بمقتضای [illegible] المومن زیر سایه
بی غبار با توسل کیم که از هر جانب منکوب و مخذول خواهند گردید و گاهی مظفر و
منصور نخواهند شد یعنی در مناظره مخالفین طوری اختیار کرده ام که عمدا
از هر طرف عنان مسدود شده که اگر اولین و آخرین ایشان جمع شوند قدرت
نیابند که چند جزو را از کتاب بالاتصال بعد ذکر کلام فقیر رد کنند و با
همه تقریرات لاطائل و تحریرات بی فایده ایشان بیش از حشو و سکات
و نهیق خران و نعیق غراب و طنین ذباب نخواهد بود که صاحب علم و نظر
یا ذهن توجه بدون جمیع کتب غیره و اتامت یاران هم و تیره ذب این کلام
مسطوره و ظاهر این خنازیر تقریبا نتواند نمود بحول الله و قوته سبحانه ما اعظم
شانه ششم آنکه چون شیعه مناظره اهل حق بدلایل الزامیه نمی توانند
و نصرت نمی یابند میگویند که نام فلان کتاب و نسخ کردند حیا نمیکنند که ادارئی مزدوری
در مسودات و غیره آن خیال دارد و در کتاب مطبوع و نامطبوع مشتهر شده می آید
و حالانکه بعضی ازین قسم کتب بدولت سرای حکیم الملوک ادام الله تعالی
کتابخانه هم موجود است چنانچه بعضی از فرزندانش اقرار کردند و میان رازستر

و قیس علی ذا در بارهٔ بعضی از شروح کافی انکار نمایند و راه عناد می پایند
هرگاه در کلام فقیر استدلال بسیار از آن می بینند حالانکه دیده این کتاب بنده تا
مدتی ندیدم و بسیاری از مطالب آن برای الزام رفضه برچیدم اکنون جمعی از حمقا
گویند که ساختنه و پرداخته فلانیست و برخی که بعضی از رسایل سابقه دیگر نیز که
مشتمل بر نام این کتاب یابند در راه این تهمت را مطلوب فقیر رسیده و دو دانند
بیفرمایند که مؤلف کتاب یعنی محمد صادق شیعی تونی حامیا للتفصیل این کتاب
که نام شافی شهرت یافته چنانچه از تصنیفات بعضی از اکابر هم همت ظهور
دارد تشنیع که نام این کتاب البیان الشافی فی حل احادیث کتاب الکافی
است و تشیع مولف مذکور خود از دیباچه کتاب واضح است قطع نظر از
خصوصیات دیگر یعنی کمال توجه شیخ علی اکبر که باوصف تبحر علوم و تشیّع عزو
و ممتاز بود در ایل تبریز پایه وزارت داشت و بخدمت کافی کلینی و ارادهٔ
شرح آن همت میگماشت و بودن این کتاب در حقیقت از عطیات یکی از
ملائکه مقربین و مطابق گردیدنش بمذاق متقدمین از حکما و علماء راسخین و هذه
العبارة المودة الحمد لله الذی جعل اهل بیت النبوة مصابیح الهدی و مفاتیح الخ
من اقتدی بهم اهتدی و من اعرض عنهم و اقتفی فقد ضل و غوی فسبحان من
خصصهم بخصائص لا تعد و لا تحصی و اعلم عباده بهم باعلام الرضی و الرجی فقال
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بعد از نعت شریف و چند
سطر میگوید فیقول العبد الذلیل الراجی الی رحمة ربه الواثق محمد الصادق
ان کتاب الکافی لما کان کافیا فی اصول الدین باز اوصاف جمیله این
کتاب باطناب و اسهاب ذکر کرده و نامهای متبرکهٔ ائمهٔ هدی از آغاز تا انجام
برده و فرزند حضرت امام عسکری را امام مهدی شمرده از آنجا که نسخه
مسطوره بسیار کهنه و در بعضی مقامات موصول و محذوف است درین مقام
برین مقدار اقتصار کرد امتیاز کتاب کافی است و بثبوت تشیع شخص معلوم

باقی اکتفا نمود و شد بالجمله تقیه و تخریب مرسوم رفضه است نه عادت
اهل سنت پس تحریک شیعه تمرد سنیان و برای فریب عوام لکا رنگ
در آمدن و مانند این طاوس در ملبوس سنی دست جلوه نمودن چنانکه ابن طاوس کند چنانکه یدل
علیه الکتاب المسمی بالطرایف ومثل دیگران در روم و شام وجاهت
پیدا کردن وگاهی متن کتابی نوشتن و ذمائی لشرح متن دیگری
یا مورد نبی در پیوند دقن و بنقصان و زیادت کتب مذهب پرداختن کار
رافضیان است و لهذا در احقاق و مجالس المؤمنین انجه جناب قاضی رطب
بوق تقریر کرده اند بر همه کس آشکار است **و اینکه شنیدی**
تعلق داشت یکی و کتاب از کتب رفضه اما انچه متعلق است بکتب اهل
حق پس حرفی از ان اینست که یکی از متعصبین ملای مازندرانی چون در عبارت
فقیر نام جواب احقاق الحق دیده بود نزد من آمد و گفت تو میگوئی که اهل سنت
جواب احقاق الحق نوشته اند گفتم بلی گفت ایشان چه مجال دارند گفتم مگر
مدعای تو اینست که برد آن هیچ امری از ان قادر نیستند گفت آری لاجرم
جزوی ازین کتاب متعلق بمقوله شیخ جلی و قاضی که یزید در زمان سعید حضرت
نبوی صلعم موجود و مقصود صحبت و از اقران جناب امام حسین بود الی غیر ذلک
من الامور برکشادم و از رد و قدح کلامش نشان دادم تا مبهوت شد
بعد از ان گفتم اکنون چرا نمی گوئی که مدعای من اینست که کسی از اهل سنت
بر رد کتابش قدرتی ندارد باز بی هوش آمد و گفت بار کاسه سخنی منقح
فرمودی درین وقت کتابی از افادات رفضه و ترجمه فضائح الروافض از
کتب اهل سنت در کنارش نداشتم و گفتم بدین خود علمای من تو میگویند
که فضلای اهل سنت جواب احقاق کمتر نوشته اند مثل تبیین الحق تا آنکه
گذاشته و دیگری بعضی را سپری ساخته و ... ورقی ازین هر دو کتاب
بیشتر یکی از جواب ثالث بیست جزو نزد من بود از مبادی کلامیه مثل مباحث

حلم و ادراک لیکن بجهت بعضی از سوانح که وقت اقامت من بر تکیه شاه فصیح مرحوم گذشته غیر از چند جزو باقی نمانده و حاشا که انچه من در تالیفات خود می‌نویسم چیزی از افهامات این و آن باشد کما قال الشیخ

بیت آنکه نان از عمل خویش خورد * منت حاتم طائی نبرد

الغرض درین کتاب هم خواهی یافت که ادلهٔ شرعیه خصوصا کلام قرآن مجید و حدیث شریعت را نصب العین دارم و تمامی سخن مخالف را بچشم نظر میگذارم و وقت فکر خود را از سستی خالی میسازم و بتوجیهات ادعی چپ پردازم و احتمالات کلامش را استیعاب می‌نمایم چون بر هیچ پهلو راستی نمی‌نشیند و هیچ توجیهی نمی‌گزیند آنوقت تحقیقا و الزاما رد و دمیگردانم و جائیکه سخن او دروغ است بعد از تتبع بالیقین بتکذیب او الا بندرة کما اعتذرت مشغول میشوم و از مخالفین این توقع کجا دارم چه اگر ایشان قرآن مجید را که محک و معیار است بصدق اعتقاد برکشایند خواهند یافت پاره را از آن در توحید و یگانگی و پاره در معاد و پاره در نبوت حضرات انبیا و فضایل ایشان و پارهٔ در ذمایم کافرین و مدح مؤمنین خصوصا مهاجرین و انصار بد انمعنی که شامل است باهل بیت اطهار و درین امت مرحومه جز نام حضرت زید نام کسی را نخواهند دید و مثل خصوصیت افضل الصدیقین برای احدی از قرآن مجید نخواهند شنید که خود بالاجماع از نص قرآنی باعتراف طبرسی و کاشانی و غیرهما پیدا است که نبود کسی غمگسار یار سید ابرار مگر ابوبکر ثانی اثنین اذ هما فی الغار باز باید اطول احادیث کلینی را که مسمی فی المجلد الثانی بچشم عبرت دیدن و اکثر آیات مدح را بحکم آن در مدح خلفای راشدین فهمیدن پس برین تقدیر از مذهب رفض نشانی نماند و با این همه اگر خرافات زراره و شیطان و همه و مجرد متبعین اینها بچشم مراد که بیگانگان بدین شان شناسند کما ستعرفه فی المجلد المذکور نمی‌گذاری باید استیعاب کلمات من نموده

تو همه احتمالات را قطع کردن وود در تکذیب تعجیل
فرومایگان قلیل البضاعت وهرزه درایان کثیر البلاهت بیکو گشتن که غیری
بجز اعتراضات با ابهام و استفسار بیهوده زبان آرند و به که استدلال طاقتی ندارند
چنانچه مجتهد بادی این وادی شد بازو دیگر از اسائل و خود را واسطه قرار داد
و مقصد از این تسویل گردید که مقصود از رسیدن عبارت و حل ترکیب آن بود
که بسبع انصاف و استغراق معلوم شود کما عرفت باز مجتهد وقت تصنیف
تشدید هم دلیلی تازه که بر تغلیط عبارت رساله قایم کند حالانکه مدعی
فن انشا نیستم آنکه بجهت اتفاق فقط محض فضل ایزد است آیا عرب و عجم
کسی طاقت بر آن دارند که در محاورات هندی مثل ما تقریر کنند معهذا اگر
صدور غلط در عبارت متیقن باشد و تشبث کنند آنوقت به عیان شود که چه
آفت بر سر ایشان می آید و چه ناموسهای علم و اجتهاد زمانی و فانی بر باد
میرود شاید که بسیاری از اغلاط در تحریر مجتهدین استعمال یافته چنانچه بر
ناظرین صوارم ذوالفقار و طعن الرماح وغیره مخفی نیست بعضی آنکه
رفتند در دادن کتب مجتهدین تنگدلی نکیستند و بخل می نمایند که درین روز با بعضی
از کتب طالب بود بنا بر آن به یکی از احباب فرمایش نمودم پس حکایتی
بیان کرد که فلانی با من اخلاص شدید دارد روزی نزد او رفتم و رساله
چند ورق که قیمتش بیش نمی ارزد خواستم آن بزرگ اندرون خانه رفت و
نسخه صحیح بخاری بیرون آورده که در حسن خط و تحشیه نظیری نداشت و اقل
قیمتش دو صد روپیه بود گفت ای یار از این کتاب دریغ ندارم اگر خواهی
ببر و لیکن کتاب مذهب خود هرگز نخواهم داد زیرا که مجتهد فانی صاحب
مصاحب الزمانی بما این وصیت نموده که اگر مخالف کتاب مذهب
خود طلبد دریغ نباید کرد لیکن کتاب مذهب خود را بهیچ نباید داد که شاید
در کمین باشد و قصد الزام نماید چون کتاب باستعانه بهم نرسد لاجرم

بهزار جستجو و مشقت و تکاپو بغنیمت بدست می آرم و هر چند مال در همی نباشد
بثمن غالی خرید میکنیم تا آنکه سرمایه توکل از دست رفت و حال مجتهد اینست که
چون فرمایش کتابی از یکی احباب فقیر باشاره این حقیر چند کتاب دیگر ضمیمه
میکردانند و لیکن چون کتابی از برای نقض مطلب خود مجتهد را راهی ملطایف
الحیل نمی ماند نسخه از آن بدر تنک می فرستد و تقاضا بزودی می فرماید بالجمله
از روز شهرت کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه در دادن کتاب بیچ بخل می ورزد
و از وقت ظهور تحریرات فقیر بعنوانیکه دانسته آبروی مذهب خود مانند
بید می لرزند هشتم آنکه در خاتمه رساله تصحیح العین که رساله قدیمه
عبارت از آنست گفته بودم که کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش
بجهم ادنی ضرر شیوه تقیه را اختیار میداشتند مشتمل بر تعریضات و ایهامات
بود در ین اوراق مفصلات بآن واقع شده و اگر در جواب این عجاله کتابی
ملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول
انجامید پاسخش بهمان عنوان بلکه زیاده از آن خواهد رسید بیت
کین سخن را خود تو مبدا بوده * گر فزون گردد تواش افزوده * و اگر
بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند از ینطرف هم مراعات
آداب و القاب با قصی غایات بظهور خواهد پیوست که گفته اند فرد
از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم * وگر با چو او صد بر آیی بجنگ * انتهی
و مجتهد الزمانی ورشید از کلمات مستهجن دست بر نداشت بلکه از تعریضات
تجاوز کرده قدم بتصریحات گذاشت چنانچه مفصل خواهی دانست معهذا
در خطبه کتاب بر اصطلاح رفیق مذهب داد سب و تبرا داد کما
ستعرفها ایضا ان شاء الله تعالی و شاید که روح شیطان بید و بجز بکوش
او چنان دمید و در قلب او چنان وسوسه کرد که هیچکسی از اهلسنت این
اصطلاح را نخواهد فهمید بنا بر آنکه امور فقیر در این کتاب از تیر زبان شده

امر؟

درباره مجتهد و بزرگان اولین و آخرین شهر پیام بردم
بنابراین سر که برد و بالیدن و نزد مردم بالیدن اکنون عبارت خطبه نسخه
از آغاز تا انجام بشنو که هر یکی از وقعت بعد از دیدن و شنیدنش بر بلاغت
مجتهد در دیده و دهن و هم بر براعت برادرش معروف بمیرزا می نازند و دل و
جان خود را بر آن فدا می سازند و حوالتش در خطبه این کتاب بچشم و دیده
و بگوش هوش شنیدنی است و هذه عبارته سبحانه ما اجل شانه و اعلی برهانه
اوضح الحق و [illegible] تبیانه و اعلن اعلامه و بیانه و ردی الباطل و
اخمد نیرانه و [illegible] الحجة [illegible] و بعث من الامیین رسولا یتلوا علیهم
آیاته و یزکیهم و یعلمهم قرآنه فاقام الشرع القویم و رص بنیانه و رفع ذکره
و اعلی امره و عظم سلطانه و [illegible] اولیائه و خلفائه و جعلهم
خزان العلم و سدانه و اعلام الحق و اعیانه فمنهم الولی الذی اکمل
دینه و اتم نعمته و احسانه و هو الذی قتل صنادید الکفر و جدل شجعانه و کسر
اوثانه و لم یزل یقاسی شدائد الزمان و [illegible] اقرانه و اشجانه و منهم السعید
الشهید الذی جاهد فی هذا السبیل حتی قتلوا انصاره و اعوانه و صرعوا
فتیانه و شبانه و ذبحوا اخوانه و صبیانه و اراقوا دمه و احرقوا خیمه و نهبوا
حرمه و سبوا نسوانه فقتل [illegible] ایمانه و [illegible] ولعن فرعون
هذا الدین [illegible] و شیطانه [illegible] الحق و [illegible] و من
[illegible] و امر علی الدین الذین کان [illegible] ان یمحوا اشجاره و کسروا
اغصانه و اخفوا ثمرة فؤاد الرسول و ریحانه الذی کان النبی صلی الله
علیه و سلم یرشف شفتیه و [illegible] علی امتنانه هولاء العابرین
فی بلاده و [illegible] علیهم [illegible] ارتعشت القلوب [illegible] العندلیب و
الحانه و [illegible] الناشرات [illegible] و [illegible] تألیف این کتاب
اجمالا و تفصیلا و ایجازا [illegible] گردم و [illegible] اخیر فهم

شدم

شدم چه آنانکه دست بدا [illegible] ینه اند این همه تفاصیل را می بینند و هنوز
از غایت شوق لفظ هل من مزید بر زبان دارند و هرگاه عوض کنی طالبین انجا
هم ازین کتاب بهره ور توانند شد زیرا که اختیار دارند که آنچه متعلق
بالمرام و متصل بر و بهفوات مجتهد مقام است ملاحظه نمایند و تضاعیف
کلام را که از عهده با وجود سلاست عبارات و شرح و بسط بهاست بسیاری
را از اهل استعداد می بینم که در فهم مقاصدش قاصر اند فکیف که در قصد بدون
تفصیل و استیعاب احتمالات و جمیع ابحاث و احتمالات [illegible] سر فرو نمی آرند و
و اگر با این همه رهنمونیها کسی ملال گیرد گو ملول باش مطلوب اهل التعطش
و اصحاب اشتیاق بخراش این بیچاره زینهار نشیب و فراز طی میدان
نه نوردیده و کوه و دشت و دره را به رفتار ندیده علاوه تتمه اسفیه بقدر سی جزو
است و اردو [illegible] از صوارم و قس علی هذا رجوم الشیاطین رد
نزد همه کشمیری بی دین حالانکه محرر تنبیه معذرت نهاده که بی مراجعت کتب
کثیره و استعانت از یاران هم و تیره حاشیه نوشته یعنی اگر مراجعت
کثیره و سامان تصنیف زیاده می بود زیادت می کشید و تضعیف نوبت
میرسید اگر این حساب را ملحوظ داری در تحریر این صد و پنجاه جزو بر کتاب
کشید که با نود جزو تواند بود با وصف رد و قدح بر اولین و آخرین
رفقه و استیعاب ابحاث و تتبع هزاران کتب و روایات هر معدود
میشماری و [illegible] لدار سبب مروت که جز خودستائی و دلربائی پیشه نداشت
و در فقه و اصول زیر مشق معقول بود بهر جهتی [illegible] صوارم نوشته
و صدرای شیرازی که شرح هدایه ابهری جلد را از متن در یک جزو
شرح کرده و بعضی از محشیانش چه اطناب بکار برده اند و کاسه
لیسان فلاسفه اشقیا را ملاحظه هم میرسانند پس طالبین علوم حضرات
انبیا و اولیا را باید که به دیدن مباحث دینی ملول نشوند که درین طور عجایب

ریش این ایشان کا ور آمد شیعه زیرا که آنچه مرید مجوسیان بی دین فضله خوار نجس با
ربیع الحق و مانند آن مطاعن حضرت خواجه کونین سید الثقلین صلی الله علیه وسلم
ذکر میکنند پس جای میگویند که عائشه را رضی الله عنها تا تماشای حبشیه نمودند و در مقامی
می نویسند که لعب بنات برای او تجویز فرمودند و در باب این یاوگی میکنند که انتخاب با
وصف جنابت قصدا امامت کرده بودند و در فصلی قصه سوال ذو الیدین می آرد که حضرت
الصلوة ام نسیت یا رسول الله و در همه این ابواب و فصول داد تیز زبانی و فضول
داده و نیز لازم آمد که شیعه را از مذهب مهدی غاری [illegible] زیرا که اهل سنت انکار
از وجود دختر [illegible] نمی نمایند پس کجا حضرت امام مهدی فرزند عبد الله و حضرت آمنه
و کجا پسر بی بی نرگس نصرانیه که هنوز چشمش نگرانست که دولتش با دیگران است اگر
گویند که حاشا که مراد علمای شیعه مطاعن حضرت پیغمبر باشد بلکه مقصود شیخ حلی
و مانند او طعن بر روایات سنیان و بایست گراهان گوئیم پس عقل ندا اند تعالی
نیست لکن تشنیع بر گاوان [illegible] و خران بی دم تا بدانی که پیشوایان رفضه استیصال دین
و ایمان خویش می سازند مثلا در اعظم مطاعن خلفای راشدین یعنی قصه فدک وغیره که بر آن
می نازند بر اسامی مقدسه اهل بیت طاهرین بستند که شاه اولیا و صفیه مطهره
حضرت خاتم انبیا را بمقابله مرتدین فرستادند و خود مثل جنین در پرده ظلمانی
نشستند و مانند خانه نشین تحانه نورانی گرگشتند و چون حضرت فاطمه زهرا را جواب
میسر نشد دو آیت قرآنی آموخته باز برای مجادله روانه کردند باز اجازت
دادند تا همراه نسای بنی هاشم در مجامع اصحاب تشریف بردند و سیف زبان
برکشادند و معرکه عظیم آراستند یعنی خطبه طویل الذیل انشا کردند که اگر کسی
بعنوان قرائت جناب سیده بروایت مجلسی در بحار و حق الیقین می خواند بدون
یک دو روز ختم آن ممکن نشود باز تجویز نمودند تا جناب زهرا با رئیس المرتدین
معاذ الله کشاکشی کرده گریبانش گرفته بسوی خود کشید لعنة الله علی المفترین
که اینهمه بعد از آن بود که اهل بیت طاهرین بر کتاب الوصیت که وقت وفات

سل فا[illegible] فاخرجه من فد[illegible] [illegible] فاطمه ع فقالت یا ابابکر ادعیت انک خلیفة
ابی [illegible] جلست مجلسه وانت بعثت الی وکیلی فاخرجته من فدک و قد تعلم ان رسول
الله ص صدق بها و ان لی بذلک شهود فقال ان النبی ص لا یورث فرجعت الی علی فاخبرته
فقال ارجعی الیه فقولی له زعمت ان النبی ص لا یورث و ورث سلیمان داود و ورث یحیی
بن زکریا وکیف لا ارث انا ابی فقال عمر انت معلمة قالت معلمة فانما علمنی ابن عمی و
بعلی الی آخرها یعنی ابن سنان میگوید که حضرت صادق فرمود که چون حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ازین جهان تشریف برد و ابوبکر بجای شریف ان نشست و خلافت [illegible] را بیرون
کرد ا [illegible] از فدک وکیل حضرت فاطمه را پس آمد حضرت فاطمه نزد ابوبکر و فرمود که دعوی
خلافت پدرم کردی و بجای او نشستی و بیرون نمودی وکیل مرا از فدک و میدانی که از من
است و گواهان همراه دارم ابوبکر گفت پیغمبر ص میراث نمی گزارد و در سترد که آنجناب
این امور راه نمی یابد حضرت فاطمه بشنیدن این جواب چیزی نیارست فرمودن پس
ناگزیر باز گردید و خبر داد از آنچه واقع شد حضرت علی فرمود همین وقت باز گرد
و بگو که تو گمان داری بعدم میراث حالانکه وارث شد سلیمان از داود و یحیی از زکریا
پس من چگونه وارث نشوم از پدر خود عمر گفت اول سکوت کردی اکنون بعد از
تعلیم آمده و این تقریر میکنی حضرت فاطمه فرمود بلی مرا تعلیم کرد فرزند عم من
شوهر من اما کشتی یعنی فاروق را بسوی خود کشیدن پس کافی کلینی
که او کان من الکافرین در شان اوست بشهادت علمای رفضه در دیده دهن و
منهم المجلسی فی مجلد الفتن شهادت بران میدهد و هذه عبارته کا محمد بن یحیی عن
محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد الجعفی
عن ابی جعفر و ابی عبد الله ع قالا ان فاطمه ع لما کان من امرهم ما کان اخذت
بتلابیب عمر فجذبته الیها الی آخر الحدیث یعنی امام باقر و هم امام صادق رضی
الله عنهما به روایت معتبر بیان فرمودند که چون خلافت از دست رفت و فدک غصب
شد حضرت فاطمه گریبان فاروق گرفت و او را بسوی خود کشید الا اگر این همه

یک ماهه ... مان مانند یکی از دیگران نسبت در شکم مادر سخن میگویند و قرآن
خوانند تا آنکه خاتون حکیمه چند روز قبل از وفات امام او را بصورت
مرد کامل یافتم گفتم این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم
انتهی مختصرا بالجمله هرگاه نظیر نرگس این علوم و مناقب حاصل
باشد برای حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین بطریق اولی
خواهد بود پس صعوبت را در بدن و در عین سجده که افضل ارکان
نماز است بر دوش مبارک سوار شدن و ازین جهت تخلف
ورزیدن و معامله راکب با مرکوب بعمل آوردن در چه مرتبه خواهد
تکلیف که در روایات منصوص باشد که خود حضرت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام تماشای اسپ و شتر حسنین رضی الله عنهما
نمودند و خود را مرکب ایشان قرار دادند معلوم نیست که شیخ حلی
رفته جز بخرافات خود چگونه از عهده جواب بدر آید و چه سان
لب معذرت کشاید نعوذ بالله من ذلک و اگر گویند
که دران اوقات امامین بحلم رسیده بودند چنانچه بضمیمه حدیث
خاتون حکیمه معلوم تواند شد پس ای عزیز درین وقت دهنهای
کلاب ممطوره یعنی مقلدین ابن مطهر الحلی فضله نجس العین باید دوخت
و کتب دینیه ایشانرا همه باید سوخت زیرا که مثل بحار و تراجم آن هم
دلالت بران دارد که در قرب وفات شریعت هم از حسن مجتبی و
هم از شهید کربلا این امور بوقوع آمده اکنون حرف دیگر بشنو
که از تقریر جناب مرتضوی در باره معذرت روبروی شیخین
وقتی که امام حسن فرموده انزل عن منبر ابی کما سیجیی فی المجلد الاول
من هذا الکتاب بروایت صدوق در علل صاف عیانست همین
که گفتم و از شیخین این عذر را قبول نمی کردند و می گفتند یا ابا

الایمان بودند آراسته خویشتن را ... ورطه هلاکت ساخته اند خصوصا بر ظهور علی که
بهند به جناب مرتضوی را سبب شیره ... فضیلت از شیخین از همین باب پنداشته اند و العجب
که دلداری مروشم را ابهم یاد نماند که بسیاری از انبیا حسبیت و مکابنت و دیگر لوازم بشریت
از ایشان ... روایات کشتی وغیره بسبب طلب ... خواسته اند و حسد شدید از حضرت
آدم و حوا درباره ائمه و حضرت فاطمه زهرا صدور یافته با وصف آنکه حق تعالی ایشان را عقوبت
نماصین و ظالمین یکسان گمان نموده چنانچه امثال این ... بعنایت ایزدی در ... کتاب
باید هرگاه اصول قایم در ذوات انبیا ... ایمان و ... از انبیا ... مسلوب باشد زنا
دلواطه در چه حساب است که دلداری مروت ... مشغول ... نوشته اکنون ...
حیثیت الزام در ایراد مطاعن انبیا علیهم السلام حالیا حدیث کلینی مطابق معاد باید شنید
که اکابر این طایفه شیعه در اثبات افضلیت ائمه آورده اند از علی بن حمزه قال سال ابو بصیر
اباعبدالله و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله فقال مرتین فاوقفه جبرئیل موقفا
فقال له مکانک یا محمد فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط ولا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبرئیل کیف
یصلی قال یقول سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتی غضبی فقال اللهم عفوک
عفوک فقال تبارک وتعالی یا محمد قال لبیک ربی قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم قال
علی بن ابیطالب امیر المومنین وسید المرسلین وقائد الغر المحجلین قال ثم قال ابو عبدالله علیه السلام لابی
بصیر یا ابا محمد والله ما جاءت ولایة علی من الارض ولکن جاءت من السماء مشافهة یعنی ابو بصیر
کنیت ... اشارتی کردم و خود ترجمه حدیث ... دلیل است ... از امام صادق ع که چند بار پیغمبر
عروج فرمود گفت دو بار پس جبرئیل فرمود ... بایست این مقامی است که هیچ ملکی بدان نرسیده
و نه هیچ پیغمبری فایز گردیده البته پروردگار تو صلوة میکند حضرت فرمود چگونه جبرئیل جواب داد که ...
کلام میفرماید سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتی غضبی حضرت عفو و کرم خواست وحق
تعالی فرمود ای محمد کیست امام امت تو بعد از تو حضرت لبیک گویان عرض کرد که خدا خوب میداند فرمود که
علی بن ابیطالب حاکم جمله مومنین است و سردار جمله مرسلین و دستگیر جمله اتقیا که چهرهای شان
می درخشد ای ابو بصیر نیامد امامت علی ع از زمین لیکن فرا رسید از آسمان انتهی محصلا —

قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد بعد
التسمية والتحميد والصلوة على رسول رب العباد والائمة
الامجاد ضم الضمائم الذميمة من الضغائن والاحقاد
اما بعد چون درین ایام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان جناب تقدس مآب
مجتهد العصر والزمان ادام الله الرحمن استفتائی درخصوص اینکه شهادت حضرت
سید الشهدا خامس آل عبا و گلگون قبای لاله زار کربلا علیه التحیة والثنا بنابر
اصول اهل سنت و ارکان مذهب ایشان ثابت میشود از انظار رفعت شعار
علمای والی المناقب این جماعت در آورده بودند و آن استفتا با افادات فتوای
زیب زرالی عدالت و زینت نمارق قضا و افادت شیخ اعظم و مفتی افخم و جواب آن
در رساله مسمی به ثمرة الخلافت که مضامین تلخ و شیرین آن در مذاق اهل شقاق و
نفاق کیفیتی عجیب بخشیده مندرج گردیده و رساله موصوفه اشتهار تمام بین الخواص
والعوام یافته و بنظر فضلای این طایفه رسیده سواد سطور عنبربیزش مشک سای
زخمهای کهنه شان گردیده و مفاد عبارات نمکینش مشت نمکی بر ناسور هریکی پاشیده
یکی از هرزه درایان و ژاژخایان و کنده کویان این فرقه غاویه که قائم الزاویه و خلیفه گمنام یزید
معاویه و اولاد سفیانی الهاویه است هر چند که دو هفته بهم بافته رساله در جواب
استفتای مذکور ساخته باثبات شهادت بنابر قواعد اهل سنت پرداخته
خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده سپر در معرکه انداخته رساله را بوساطت
کره سیرتی السیر لاهوت و فلک کفرة الدور ملکوت شعله جواله صدق و ذکاوت کار سماک
اعتلا مولوی سلامت الله شاه سلمه الله پیش حقیر فرستاده و جناب ایشان نیز که در
پیچ این معما و هم در شکنجه آن استفتا و استفسار گرفتار بوده انداز گیر و دار
ره می داده در پرده ایشان را منتی بر سر و چشم نهاده خانه اش آباد ان بیع
و دست آن باشد که گیرد دست ❊ اما ظن بعضی از اهل فراست و کیاست آنست
که رساله مزبوره نوک ریز قلم عجیب الرقم شاه صاحب مصدر الاسم و العلم است

وارثان بنای سلوک طریقهٔ سلامتیه نوریه و نقشبندیان را برسالهٔ دهلویه شهرت داده
نسبت آن را بشخص مجهول النسب انتساب دیده اند والله اعلم بحقیقة الحال بهر کیف
بمضمون الکفر ملة واحدة هر چند شبهات او نا تمام و بنای به غفوا النقش علی طرف الثمام
بود لکن خوفا علی العوام الذین هم کالانعام اعراض از جواب با صواب نا صواب
نمود لهذا اینهمه از اوقات خود را ضایع کرده خار و خس تره الفشر اگر باد اشته شد
الرجح نمود را بنقل صحیح و مقالات صریح اسلاف اخلاف این گروه بی انصاف
تفضیح ساخته لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة

بل **بیت**
صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی ؛ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

سبحان الله ازین پشمینه پوشان گوشه نشین و زاویه نشینان عزلت گزین که از فقر و ولا
دم میزنند و طرف کلاه را می شکنند و در پردهٔ عیب پوش صوفیت لباس تقوی را از بر
میکنند و هر چه میخواهند می کنند خرابه دل شان معمورهٔ خدام معلم الملکوت است و
بنای عقاید پر مکاید شان اوهن من بیت العنکبوت با آنکه اسپ چوبین بیش ندارند
خود را در عرصهٔ یکه تازان بجلوه می آیند طلای جامی با وصف آنکه در خامی و ناکوهیده
فرجامی نامی و جامی این گروه عامی است بگفته حقی بر زبانش رفته **مثنوی**

میزند شیخ نا ز شور و شغب ؛ صبح صبحگاه و به هی های شب ؛ سر برآورده کبر و دل پر از عجاب
روی در خلق و پشت بر محراب ؛ صف زده گرد او خران گله ؛ در فکنده به شهر ولوله
خشکی چند کرده خود را گرم ؛ نه ز خالق نه از خلایق شرم ؛ هیچ یک را بدل قبولی نه
پای کوبان ولی اصولی نه ؛ نه ز انوار ذکر شان شربی ؛ نه ز حال سماع شان خبری
حاصل ذکر درد گردن و سر ؛ اثر رقص ضعف پشت و کمر ؛ هر چه دادی بدست شان خوردند
هر چه از دست شان گرفتند ؛ کار شان غیر خواب کردن نه ؛ هیچ شان فکر روز مردن نه
دار شان صرف بهر سفره و آش ؛ فکر شان صرف در وجوه معاش ؛ بهر آش است آشنایی شان
زاتش دیگ روشنایی شان ؛ داد ازین گمرهان الله داد ؛ منحرف از طریق عقل و سداد

هر چند خنگ کمیت قلم درین میدان جولان داشته اما عنان کبری خوف و ملال وا برام

وسد اجنبیت مقام نگذاشته بذا و بالله التوفیق و هو نعم الوثیق منه البدایة الی سواء
الطریق و افاضة رحیق التحقیق اَقُولُ وَ اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ
بِالْعِبَادِ این تمهید بچند وجه محل بحث و نظر است اول آنکه مدح و ستایش
این زبان با خرد خرده بین و عقل رزین نمی سازد مگر بجهت اینکه انجام مکنونات قلوب
شیعه که مدعین مزید ولای اهل بیت طاهرین رضی الله عنهم اجمعین شده‌اند تمامی اقاصی
و ادانی جلوه ظهور گرفته که شهادت خامس اصحاب کسا بر اصول ایشان هرگز منطبق نمی
تواند شد بلکه این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراری در ایام محرم بملاحظه بقای نسل حضرت
سید النبیین است صلی الله علیه و آله و سلم که از قدمای خویش یاد گرفته‌اند و در بعضی
روایات بیش از حد و شمار مرویست که مجلد عاشر از بحار علیه و کتاب مواعظ حسنیه مجتهد جائسی
هم از ان خبر میدهد که چون گذر اسیران اهلبیت بکوفه افتاد اهل کوفه بهای های میگریستند
و آواز ناله‌های ایشان بگنبد گردون میرسید اهلبیت فرمودند که هرگاه خود اهل کوفه
عزادار شوند و ماتم کنند دیگری کیست که مارا کشته باشد انتهی محصله و تفصیل این امر
یعنی خود امام را کشتن و خود بگریستن و تقیه عزادار شدن از کیفیت شهادت امام
رضا که مامون امام المتکلمین شیعه باعث آن بود در مبحث سیزدهم از منهج نخستین
واضح میشود انشاء الله تعالی کما یدل علیه عیون اخبار الرضا دوم آنکه افتخار
مخاطب در باب تالیف رسالهٔ ثمرة الخلافة مشعر است باینکه هنوز جزوی از شرح
آن رساله که در لباس جرح نوشته ام بملاحظه حضرت مدعی اجتهاد فایز نشده که بکمال
جمعیت خاطر این قدر لاف میزنند لیکن دانشوران دقیقه رس اگر بر عادت مالوف
مجتهد وقوف کلی دارند اذعان این معنی است که آنکتاب را در رنگ رساله جدیده یعنی
کاشف اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام در خلوت مطالعه میفرمایند و بر اغیار اظهار
نمی نمایند تا مقلدین و معتقدین مدعی اجتهاد و متکلم را بتقاضای تحریر جواب در ضیق
عیش و مزید طیش نیندازند و بسبب تعجیل تار و پود کارگاه اجتهاد را برهم نزنند و برملا
نگویند که کتاب فلان از فلان سال رسیده هنوز جوابش از مجتهد الزمان سرانجام نمیشود

یداست که هرگاه جواب رساله قدیمه مذکوره که در سه جزو بیش نیست بعد از مدت بعید باتمام
رسیده باشد جواب نقض رساله ممدوح ایشان مسمی باثبات الخرافه لصاحب
ثمرة الخلافه که زاید بر اضعاف مضاعفه آن خواهد بود چگونه جناب مجتهد را بوادی
رجعت که قیامت صغری عبارت از انست نخواهد کشید پس مقتضای وقت همین
است که مهما امکن اجزای آن کتاب را در صنادیق تقیه بتقلید قدمای خویش نگاه دارند
بلکه بانند رساله جدیده که دو بار بخدمت مجتهد الشیعه لعنة‌ یک دو در یعنی اکبرآباد
و لکهنو فرستادم کان لم یکن شمارند طرفه آنکه جناب مجتهد و اولاد ایشان
را در مقدمه وصول رساله مزبور بر وفق اظهار بعضی از معتمدین رو بروی فریقین انکار
شدید بوده لیکن هرگاه بعضی از احبابش که تعلق بانتظام عدالت دارند مستدعی
حصول جواب از ان مخذوم الفحول گردیدند بمقتضای مثل مشهور ارشاد فرمود که مرا این
شیعیان در کمال حیرانی افکنده اند هرچند این رساله جدیده از مدتهای بعیده پیش
من رسیده مگر من مصلحتی در تحریر جوابش نمی بینم معهذا تا کی نقض اعتراضات سنیان
کنم بالجمله امیدوارم تا عاقبت اندیشی ایشان آنست که در بعضی از اوقات بجهت یا
رسیدن نقض ثمرة الخلافه نزد خودشان بر طبق مضمون صدق مشحون حدیث نبوی
رضی الله عنه ما اضمر احد شیئا الا و قد ظهر فی فلتات لسانه اقرار کنند و بر تقدیر صدق
کلام شان و عدم ملاحظه کتاب سطور هنوز هیچ از دست نرفته نقل کتاب مذکور را
بهم رسانند و ببینند که در استیصال ثمرة الخلافه یزید و مروان که نشو و نمای شجره
آن از کوشش مجتهد شیعیانست آیا دقیقه از دقایق و تحقیقی از حقایق باقی مانده
که اسش بخاطر رساله جدیده که اکنون دو وصول آن مرة بعد اخری کلامی نیست التفاتی
نموده و خصوص جواب آن دو امر که بکمال عجلت ازین بزرگ طلبیده بوده بودم چیزی
می نوشتند من بعد بر خود می بالیدند که اینهم صورتی میداشت بالجمله مردیدان و
سرآمد مبارزان انگلش است که در جواب رساله جدیده و رساله اثبات الخرافه و
این کتاب شیعه انصاف را از دست نداده در معرکه مناظره قدم فشارد و دیگران کالی

و ثبات حواس در بیمیدان دست و پائی زند و تحریر رشیق و تقریر انیق بجواب هر سه کتاب
بعمل آرد باقی ماند نسبت خلافت یزید بمجیب و جوابش آنکه خلیفه یزید کسی خواهد بود که حقیت
خلافت او را ثابت کند و آنرا از خلافت راشدین ترجیح دهد فان ثبوت شیء لشیء فرع
المثبت له و کسیکه انکار از آن نماید و ادله قاطعه بر آن اقامت کند او را خلیفه یزید دانستن
و او اعتقاد او نسبت **سوم** آنکه اگر از تشنیع تعلیق و دعوی سپر در معرکه
انداختن و در سوراخ کتان خزیدن و شتافتن مقصود است که مجیب بعصبیت در
جواب استفتا عاجز آمده پس در بطلانش نزد علمای اهل حق بلکه بعض اهل تشیع نیز
که بهره از فهم و ذکا دارند و در تسمیه شان مصححی بهیم حرفی نیست و مطالعه بالدقات
این هیچ میرز خصوصا این کتاب در ابطال مرادش کافی و وافیست هر کس اتفاق
دارند که مجتهد الزمان و اولیای ایشان در نقض رساله بصارت العین در کمال عجز و زبونی گرفتار
شده اند با اختلال حواس و چاره از آنجاست که تا دقتی در شکنجه آن رساله کرده سه جزو بنسبت
سوره آیت کریمه لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ بوده اند و آنچه بعد از خرابیها نوشته اند بنیاد اکثر
مقالاتش بر جهل یا تجاهل افتاده و با این همه که از جواب آن که پاره حالش دانسته نزد
عوام فارغ شده چه مبارک باد که ز السنه ایشان نگذشته حتی که هیچ با تشجیع ایشان
هم از یاد مردم رفته **و اگر مقصود** از این زبان درازی آنست که نام [illegible] خصوصا
این رساله از خواص و عوام مخفی داشته و این اختفا او [illegible] دلالتست بر عجز و زبونی و مسکنت
پس اول این اعتراض بر حضرت [illegible] که در جواب تحفه اثنا
عشریه ذو الفقار شمشیر [illegible] السبب [illegible] نام ساخته سپر در معرکه انداخته خود
چون روباه در سوراخ کتان خزیده و قس علی هذا این ننگ و عار در بسیاری از اکابر
این مجتهد سرایت خواهد کرد که گاهی جامه زنان در بر کرده و زمانی طیلسان
یهود و مجوس بر سر و رو کشیده جلوه افروز انجمن مباحثه و مناظره و تصنیف کتب
کلامیه گردیده اند و این مطلب بر ناظران جواب ذو الفقار مصنوع و ضربت حیدریه نا
مطبوع یعنی صولت حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه

محتاج بشرح و بیان نیست مع ذلک چون بحسب نصیب در فصل جواب اکمل اضحیها
خبر رسانیدند که مجتهد متشیعین بجهت اختلال حواس در تعیین و تفتیش نام تعطشی زاید الوصف
دارند و باطراف عالم و مساکن بنی آدم در ارسال قاصدان همت میگمارند بنابراین در خاتمه رساله
جدیده که نزد وی تالیف کرده و از نام خود و اسامی متبرکه بعضی از بزرگان خود بمقتضای مصلحت
اطلاع بخشیده تا مبادا اشتغال مجتهد ثانی مجهول الاسم بودن را سبب عدم جواب گردانند
الکنون تمامی ناظرین رساله از نزدیک و دور و خویش و بیگانه میدانند که محرر رساله قدیم
و جدید فلان شخص است هنوز از نام و نشانش غفلت ورزیدن مستلزم کمال ذکاوت
و قوت قدسیه مجتهد امامیه است بالجمله بعد از ادراک حال طعن و تشنیع کردن از عجایب
افادات خواهد بود و اگر دیباچه قبل از شروع در مطالب است بازی محو اثبات جبر العمل نباید
شاید از نسبت بدتر رسیدند و از انتساب با عاقبت اندیشی بجانب خود دل وزدیدند مگر
از انتساب آن جناب اقدس الهی بر خود نه لرزیدند وای بر حال اکابر علمای ایشان که
داد ولی اندامی و بلی ادیها سپه هستند و در کتب دین و ایمان خود بکمال انبساط و طیب خاطر
بجناب ائمه معصومین میرسانند و روایت مینمایند که بدا لله فی ابی محمد بعد ابی جعفر ما لم
یکن یعرف له کما بدا له فی موسی بعد مضی اسمعیل هکذا نقل عن الکلینی و هو امام ایشان و
سلطان المتکلمین برهان المحققین شیخ در نقد المحصل صاف تر از این گفته و از پیشوایان
خود نقل کرده که حضرت امام صادق اسمعیل پسر خود را قائم مقام خویش فرموده بر امامتش
نص نمودند چون او مرد ناشایسته از وصول و دریافت امامت را بامام موسی کاظم قرار دادند
و بجواب اصحاب خود عقیده بدا آغاز نهادند الی غیر ذلک من الاصول التی تظهر من شروح
الکلینی و غیرها من الکتب المعتبرة عندهم و بر متتبع بصیر واضح است که اکابر ما نحن فیه هر چند
رقص البحابها در امثال این مقامات کنند و لیکن خلاف اصول و ترانه های ایشان بر عکس
آهنگ تان اوتی باشد اگر امعانی در کتب دین و ایمان شان کنی خواهی یافت که هنوز
تطبیق احادیث در باره اسمعیل مذکور که موضوع فصل هست از کمر نوبت بفعلیت
نیامده مصنفات صدوق که از کتب معلم این معلم که او را معلم ملکوت توان گفت هم

دلالت برین مدعا می کند و باجمعیت باطنی قوم را از اولاد ائمه اند و منادی میکردند چه
اسمعیل با وجودیکه بزرگ و محبوب ترین فرزندان صادق است و اضطراب در جنازه او
جزع شدید کرده اند و در تعزیه پرسش اهتمام تمام بکار برده اند بزبان اکابر شان فاسق بود بعضی
از آن روایات که بکار این نواصب آید و اهل اسلام را حیرت افزاید از کتاب اکمال
الدین صدوق می نگارم از انجمله حدیثی است از حسین بن راشد که سوال کردم از حال اسمعیل
صادق علیه السلام فرمود عاص عاص لایشبهنی ولا یشبه احدا من آبائی یعنی عاصی
و نافرمان است و هرگز بامن و بزرگان من شباهتی ندارد و معاذ الله من ذلک روایت
و از انجمله زراره است که بدلالت کتاب کشی وظیفه امام صادق لعن او بود و حقیقت مذهب
اش نزد بعض مزید دلالت شیطان الطاق هم در گذشته چنانچه از کتاب نجاشی و مانند او
ملقب بمذکور هم عیان است و مضمون روایت زراره بعینه مضمون حدیث اول است و از انجمله
حدیث ولید است که پسرش صبیح نام داشت و بر صباحت و ملاحت علمای قوم نقد جان را
فدا می سازند زیرا که او همراه کسانی بود که از طرف مامون امام المتکلمین شیعه که شیخ صدوق
بر تکلمش در عیون اخبار می نازید [illegible] بر حضرت امام رضا بودند چنانچه در بعضی
از مباحث صبیح او ل خواهی الست انشاء الله و خلاصه معنی روایت ولید آنست که نزدی
آمد و گفت که حال اسمعیل باید دید رفتم و دیدم که [illegible] کار را انگشت شراب میخورد
[illegible] بسوی حجره آمدم می بینم که اسمعیل دست باستار کعبه [illegible] زار زار گریه [illegible]
از اشک او تر میشود باز آمدم و صحبت شراب مثل اول معاینه کردم باز او را متعلق باستار
یافتم و این قصه نزد امام صادق عرض نمودم فرمود که شیطانی بشکل او متمثل میشود حقا
رفته بوده از این حدیث اثبات میکند که او لایق امامت نبود زیرا که شیطان بصورت
نبی و امام درنمی آید و درین مقام شیخ المشایخ طائفه احسانی بحق اهلبیت کرده والا
مناسب آن بود که نظر بحادثه که در مجلد چهاردهم از بحار ثبت میفرمودند که اسمعیل از دائره
تشیع هم خارج بود زیرا که آن روایات حاکم است که چنانچه تمثل شیطان بصورت
نبی و امام ممتنع است بصورت احدی از شیعیان ایشان هم ممکن نیست کما لا یخفی و از

جمله روایاتیکه دلالت بر عظمت و جلالت اسمعیل دارد در کتاب مذکور است که سعید
بن عبد الله اعرج از جناب امام صادق آورده که بعد از موتش ذقن و پیشانی نورانی او را
بوسیده اند و از روایت محمد بن عبد الله کوفی بظهور می انجامد که حضرت صادق جزع شدید
کردند و اصحاب ایقین (یعنی بود که) از زمانی باب انقطاع رسد و خواهد شد چون بحال صبا
آمدند بعد استفسار فرمودند که معمول اهلبیت است که تا وقتیکه مصیبت واقع نشده
جزع و فزع میکنند و هرگاه مصیبت نزول آمد صبر فرمایند و الفاظ آنست حدثنا محمد بن الحسن
قال حدثنا الحسن بن قبیل الدقاق قال حدثنا یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی بن فضال
عن محمد بن عبد الله الکوفی قال لما حضرت اسمعیل بن ابی عبد الله الوفات جزع ابو عبد الله
جزعا شدیدا قال فلما ان غمضه دعا بقمیص غسل او جدید فلبسه ثم تسرح و خرج یامر و ینهی
قال فقال له بعض اصحابه جعلت فداک لقد ظننا ان لا ننتفع بک زمانا لما رأینا من
جزعک فقال انا اهل بیت نجزع ما لم تنزل المصیبة فاذا نزلت صبرنا و از حدیث
ظاهر شد که جناب امیر و حسنین بعد از وفات رسول الثقلین صلی الله علیه و علیهم جزع کرده
اند پس روایاتیکه دلالت بر جزع دارد و بیش از بیش در کتب شان وارد است. و مقصود
اصلی بیشتر شان طعن بر شیخین است و منع خواهد بود و العجب که محدثین و مفسرین را این هم
یاد نماند که اگر از شیخین جزعی منقول نیست عین اتباع اهلبیت بلکه حضرت سید الانبیاست
کما لا یخفی و در باره جناب سیدة النساء دو جواب بر اصول معین مزید و الا مرتب سوال
کرد نخست این که معاذ الله آنجناب حقیقة در اهلبیت بحکم احادیث معتبره ایشان نیست
از اربع الکتب ایشان یعنی کلینی خواهی دانست ان شاء الله تعالی داخل نبوده اند پس
جزعیکه تا دم بازپسین از جناب شان منقول است منافی حدیث جعفری نیست دوم آنکه
جزع و فزع بنا بر غصب فدک بود که وجه معاش آنجناب و دیگر ائمه بود چنانچه از جوابهای
مرتضوی بمطالبه فاطمی که در فتن نجار وقوع الیقین است معلوم تواند کرد الغرض معامله
امام صادق هم در حیات و هم بعد ممات دلالت بر مزید محبت با اسمعیل دارد و روایت
او را جمعی مقصدیان و ذم و طعن شان میکنند و بر تقدیر ثبوت و ثبوت انتقال امامت او دلیل محبت

ممکن نبود چه جای آنکه او را از تمامی اولاد گرامی دارند و مزید الفت با او نمایند و برین قدر
چه موقوف که خود امام الائمه این فرقه یعنی باقر مجلسی در تذکرة الائمه اقرار بدان دارد
که قدر و منزلت اسمعیل پیش از بیشتر بود و در فرزندان هم بزرگتر و محبوب‌تر بود و کسی را
آن قدر دوست نمیداشتند که اسمعیل را اما آنکه گروهی از شیعه از همین جهت او را امام
میدانند اکنون حاجتی نیست که روایات دیگر را در مدح او بر شمارم که لمعان امامت
از جبین مبارکش میدرخشید و مرة بعد اخری نص بر امامتش واقع شد که مذهب و معتقد
اسماعیلیه است بالجمله بر وتیره بدگویان ائمه و اولاد ایشان قصه حضرت امام صادق و
اسمعیل از قصه آن بزرگ درگذشت که سه تا پسر داشت یکی صاحب تقوی و ورع است گو دوم
کذاب و عربده جو سوم راست را با دروغ می آمود و ظاهر او با باطن موافق نبود
پرسیدند که ازین جمله کرا دوست تر میداری گفت اول را ولیکن دومین نزد من آنقدر بد
نیست که سومین زیرا که او مرا فریب میدهد و دومین که عادت او مقصور بر کذب
و نفاق پیشه نیست در گول او گرفتار نمی شوم قول و فعل این بزرگ مطابق آیات قرآنی است
که مذمت منافقین در ان نسبت بکفار زیاده تر وارد است بخلاف امام صادق که اسمعیل را که
باره حالش والشنیعه و نفاقش در کتب رفضه بیش از بیش است از تمامی اولاد گرامی تر میداشتند
نعوذ بالله من ذلک تناقضات این مذهب بسبب افترا و احداث یوما فیوما در ترقی است و مقام
تعقلی است پس ناکرده عنان سمند قلم را که در اثنای تحریر توسنی کرد کشان باصل
مدعای این فصل منعطف میگردانم و میگویم که معلوم نیست که مخاطب چرا نام خود را آشکارا
نکرده و در سوراخ کتمان خزیده نسبت آن را بشخص مجهول النسب چنانکه از فحوای مکتوبات او
معلوم خواهد شد درهمین مجلد ان شاء الله تعالی انسب دیده سپر در معرکه انداخته خود را با جمیع لحقه
و تبعه و مقلدین و متشیعین نزد جهان جهانیان ذلیل ساخته بار خدایا مگر لحوق این ننگ
و عار بر تقدیری می بود که علمای شیعه از سابقین و لاحقین مثل حیوانات در سوراخهائی خزیدند
و ازینجاست که مترکا نبوده را حتشم گفته اند چهارم آنکه مصداق لفظ حقیر و مجهول
مجهول الزمان البته بزعم شیعه نمی تواند شد زیرا که قبل ازین بفاصله پسر او را بکمال تعظیم و توقیر

و اگر کنایه از معنی دیگر است پس نسبت جهالت نسب بمؤلف رساله با وجود علم باسم او
و اسامی آبای او جز از جهالت نسب متکلم این کلام میدهد و بقول مجتهد اصفهانی در مقامع
حیدریه بر آئینهٔ حق نمای فاضل جابلسی صدور امثال این امور معاذ الله از تأثیرات وراثت جعفر
کذاب است و ازینجا در حق تو بر مومن جابلسی توان گفت بیت زاده ظالم ستمگر می شود
تیغ چون بشکست خنجر می شود ⁂ هشتم آنکه ورقی را که در مذمت صوفیه مورد طعنهای بعضها
فوق بعض گردانیده اگر در تقبیح و تشنیع جمیع قائلین بوحدت وجود و ارباب کشف و شهود است
پس البته باعتراف و اظهار این خاتون عاملی شیخ طوسی که خواجه خواجگان متشیعین بلکه استاد
علمای امامیه است بطریق اولی شامل خواهد بود زیرا که او در شرح اربعین برای تائید
بعضی از افادات خود در [illegible] آنچه از خواجه نقل میکند و میگوید که سلطان المحققین
خواجه نصیر الدین طوسی در بعضی از مصنفات خود آورده است که تفاوت مراتب ایمان [illegible] مراتب
معرفت آتش باید کرد چه ادنی مراتب آن اینست که شنیده شود که موجودیست که هرچه باو
[illegible] آنچه محاذات آن در می آید روشنی میکند و هرچند ازان بر میدارند کم نمیشود
و همه [illegible] ازان باش میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت
حق شناسای جمعی است که در ربقه تقلید گرفتار اند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه
دلیلی [illegible] اند و همین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان خود اینچنین شنیده ام
و این [illegible] میکنند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعی است که از دود وی
مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی هست که این اثر آنست و ازان برخاسته و نظیر این مرتبه
در معرفت واجب تعالی معرفت جمعی است که بدلیلی و برهانی اثبات واجب کرده باشند
و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانند و ازین بهتر در شناسای
آتش مرتبه جمعی است که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنای آن غبار ظلمت را از
پیش نظر برداشته مشاهده بعضی از محسوسات که تراکم ظلمات ازان مانع بود نموده باشند
و نظیر این مرتبه از مراتب شناسای مرتبه جمعیست از مومنین خالص که اطمینان خاطر در شناخت حق ایشان را
بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانند که اوست خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سموات چنانچه

خود در توصیف خود میفرماید که اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و ازین بلندتر مرتبه کسی است که بیکر
وجود خود را بآتش وداد تمام سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت واجب است
ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهده معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ از آن
وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چیزی نگرند عین او می پندارند و نعم ما جری علی لسان
الحال ~ آنانکه ز جام معرفت سرشارند ✤ در خلوت دیده غیر را نگذارند ✤ چون در نظر بصیرت
شان غیری نیست ✤ در هرچه نظر کنند حق پندارند ✤ و ازین تیره مرتبه بلندتر نیست و ازین پایه پایه رفیع تر
نه اینچه بلفظ باقی ماند دعوی انیتی که اکابر شیعه کالیس نجم بدین را که قضا بخوار ملاحده
چنگیزیه بود امام اعظم لقب داده بر خود می بالند و از لقب ابوحنیفه می نالند اثبات آن از کتب کثیره
می توانم کرد اینک عبارت ارشاد القلوب دیلمی را نظر کن که مؤلفش در صدد فضایل جناب امیر
المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدین میگوید ان علماء الشیعة قد الفوا فی فضائله و الاوله علی امامته کتبا
کثیرة لا تحصی من جملتها کتاب واحد من جملة تصانیف الشیخ الامام الاعظم جمال الاسلام والمسلمین
الحسن بن المطهر سماه بکتاب الالفین انتهی مختصرا و آنچه خواجه خواجگان امامیه در رساله اوصاف
الاشراف درباره صوفیه کلام خود را بر معارج تحقیق رسانیده در بدرت العمر دیده باشند شنیده
خلاصه آن در اینجا ثبت میشود که قائلان سبحانی ما اعظم شانی و لعزه زبان وحدت مطلق مثل انا
المعبود و انا الحق دعوی خدائی نکرده اند بلکه نفی هستی و استهلاک وجود ایشان باعث بر بزه این کلام شده
چون در مشاهده جمال جهان آرای محبوب حقیقی فنا فی فنا را پای خلوص نوردیده و در بقای مطلق
فانی گردیده اند زبان لی زبانی انها در طلاقت لسانی افتاده و از صمت و خاموشی رو بافشا راز
معرفت نهاده اند طاعنین و لائمین این گروه حق پژوه شیعت بقصور نظر و ملامت و لوم آنها
خلاف اهل بصر و تنها سلطان المحققین رفضه از کاسه لیسان صوفیه صافیه نیست که
می گفته بلکه جم غفیر از اکابر و اعلام طایفه اثنا عشریه مانند کاتب سعادت کیش و غلامان
اخلاص اندیش حلقه عبودیت در گوش انداخته و غاشیه اطاعت بر دوش کرده اند
چنانچه تفاصیل اسامی آنها در بعضی از رسایل که برای تائید اهل تصوف از کتب شیعه انتخاب
نموده ام قلمی شده و تائید این زمره علیه بکمال الزام و تشریح و بسط در رد مطاعن محمد مهدی

بجواب ذوالفقار زیب ترقیم پذیرفته من شاء فلیرجع الیها بالجمله اگر طعن بر جمیع اهل التصوف
من حیث المعرفة هست پس جواب از آن مذکور شد و اگر مذمت و منقصت از راه شطحیات و شعر
و عاشقی و [illegible] مریدی و رقص و وجد است پس اهل انصاف را افادات ملا محمد تقی مجلسی در رساله
فارسیه و تقریرات بهاء الدین عاملی که در آن مندرج است و در رساله تائید تصوف وارد
کرده‌ام مقبول و مسموع است و نظم و نثر دیگر بزرگان شیعه بالخصوص اشعار نان و حلوای
شیخ مذکور هم سمین و هم معنی از جمیع عبارات رساله ملا تقی مذکور که متعلق به پیری و مریدی که جناب
مجتهد زیاده تر از آن نوشته و اجتناب دارند درین مقام ثبت میشود ملا طاهر قمی تکفیر صوفیه
جائی نوشته که ما در اربعین نشستیم و چیزی مفتوح نشد ملا تقی مجلسی میگوید که ظاهرا بواسطه عدم پیر بوده
است و در موضع دیگر مجلسی مذکور از شیخ بهاء الدین عاملی روایت میکند که روزی یکی از فضلای
این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که چند شب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت
وجود را یافتم من در جواب گفتم که آخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال است که
ریاضت کشیده‌اید گفت هیچ گفتم پس این معنی که شما یافته‌اید غیر المعنی است که صوفیه میگویند
زیرا که متفق‌اند که اگر کسی پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت کشد ممکن
است که بر وی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده‌اید البته آنچه یافته‌اید
غیر آن چیزی است که صوفیان میگویند انتهی بلفظه عجب است که بعضی از متعصبین جهلا
کار و متقشفین روزگار نظم اشعار نان و حلوا را که تفصیلش عنقریب آید از قبیل [illegible]
[illegible] و خوارق [illegible] عنفوان جوانی میدانند و ادنی غور و تامل بکار نمی برند که شیخ مذکور مضامین
و اسرار طریقت و حقیقت را در کدام وقت و کدام مقام در سلک نظم کشیده و نامش
چه گذاشته با اظهار شیخ بهائی در کشکول که جمع و تلفیق آن در آخر عمرش باتفاق افتاده
کما یلوح من عباراته و باعتراف ابن خاتون عاملی در شرح اربعین رساله مسطور مسمی بسوانح
سفر حجاز است حیرانم که درین سفر متبرک که شیخ امام بعد از آنکه دست از درس و تدریس
برداشته عازم زیارت بیت الله الحرام و تقبیل عتبات عالیات ائمه علیهم السلام گردیده بود
تمامی [illegible] چه [illegible] و [illegible] ملائی و [illegible] و طبیعت از ماهی بحار راه داشته

ندارد و نما بازات اشرار مطمح نظر داشته چنانکه مولانای جامی قدس سره السامی درین
نظم دلکش از حال بد مآل اینها اطلاع بخشیده پس بقول عارف شیراز مطابق واقع
است که هر جا که گل است خار است و با خمر خمار و آنجا که دُر است شاهوار است نهنگ مردم
خوار هیچ کسی را از عقلا در یقینی کلامی نیست که جمعی از مدعیان در لباس اهل تصوف
و توکل معلم ابلیس و ملقن دجال می باشند و خود را در زی مریدان نزد اهل هوی میرسانند
و بسبب خبث باطنی مورد غضب الهی میشوند و دین را بدنیای فانی فروخته و در تحصیل
زخارف ناپایدار میکوشند و خلایق را از راه ضلالت بجهال خوارق میکشند و بعد
از تکریم بازاری ذائقه حلاوت بهامی چشند لیکن انصاف اینست که هرگاه حال مجتهدین
امامیه قدیما و حدیثا عموما و خصوصا با وجود تحصیل علوم در تخریب دین چنان باشد
که خاتمة المحدثین و المتکلمین شیعه یعنی باقر مجلسی در مجلد اول و چهاردهم از بحار
مجمل و مفصل فرماید و از آن معلوم شود که مجتهدین امامیه تخریب شریعت منظور دارند
و هرچند نظر بدعاوی خویش از قیاسات شیطانی دور دور میروند و لیکن حقیقة نطاق
امتثال اهل قیاس بر میان جان بسته اند شمه از صوفیه مذکور را که پابند خزینه و خواب
و نوازنده طنبور و رباب اند کمی پرسد و ملا حیدر علی از فرزندان ملای مجلسی اصفهانی
با وصف اصولی بودنش چنانچه از کتاب اجازه او ظاهر است بنص قطعی در
درباره علمای خویش مثل صاحب مدارک شرح شرایع میفرماید که رد احادیث ائمه معصومین
اکثر میکرد کما یدل علیه الکتاب المذکور و مولوی حسین علیخان ممدوح مخاطب در حضرت
حیدریه بدیباچه ذمت الاجتهاد مع جز کسی جماعة اهل العناد این قسم مطالب را
بتفصیل هرچه تمامتر بر کرسی می نشاند و اگر راست پرسی و از این امور با فراتر نهی و
دقت نظر را کار فرمائی مجتهدان امامیه با وصف این همه مخالفتهای ائمه هدی هم معذور بلکه
در تحصیل دنیا و ترک مثوبات عقبی به اصول خویش ناچار اند زیرا که حال ارکان صدر اول
یعنی حضرت سلمان و ابوذر و غیرهما درباره کاسه لیسی خلفا و سرپرستی ایشان برای اخذ
... بلاد و سعه زیاده از بیها بود چنانچه بر ناظرین این کتاب عیان خواهد شد ان شاء الله

تعالی بعد از ثبوت زنا و جمع مستقبحات آئین سائی الامامیه که منتخب و برگزیده چهار صد نفر
از اصحاب حضرت خیر الابرار صلی الله علیه وآله وسلم بودند کما فی تذکرة الائمة وغیرها
مجتهدین امامیه که راه عوام زدند و انواع ضلالات بروی کار آوردند سر به سر نیش
بحوا بسته بودند و ازینجا ایشان به مرتبه رسید که عیب جوئی مجتهدین اهل سنت که از ایشان
صدور می یابد مثل حکایتیست که شیخ شیراز نظم نموده نظم یکی بر سر شاخ بن می برید
خداوند بستان نگه کرد و دید * بگفتا که این مرد بد میکند ؛ نه با من که با نفس خود میکند
القصه بحث تصوف را اینجا بر اجمال ادا ساخته بتفضیح مقولات مجتهدین که متعلق بامام
متوجه می شوم منهج اول در جواب از طرفداری یزید پلید که بهم از
متوغلین در حق آن شقی عنید مشتمل بر دو بحث و بایستی
بدین عنوانست قال افاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل
الرشاد قال السید العلامة الوحید ما قول علماء السنة والجماعة در تکلیف شهادت امام
حسین علیه السلام بنا بر اصول مذهب ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی وجه ثبوت
آن بیان شود وجه بنا بر اصول مصنوعه ایشان خلافت یزید بن معاویه قابلیت انکار ندارد
زیرا که طریق ثبوت خلافت بنا بر تصریح علمای ایشان یا بیعت اهل حل و عقد است
ولو کان واحدا یا استخلاف خلیفه سابق است لاحق را یا قهر و استیلاست قال ثانی
المقاصد وتنعقد الامامة بطرق احدها بیعة اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه
الناس الذین یتیسر حضورهم من غیر اشتراط عدد ولا اتفاق من فی سائر البلاد بل لو
تعلق الحل والعقد بواحد مطاع کفت بیعته والثانی استخلاف الامام وعهده وجعله الامر
شوری بمنزلة الاستخلاف الی ان قال والثالث القهر والاستیلاء فاذا مات الامام
وتصدی للامامة من یستجمع شرائطها من غیر بیعة واستخلاف وقهر الناس بشوکته انعقدت
الخلافة له وکذا اذا کان فاسقا او جاهلا علی الاظهر وصاحب مواقف و شارح آن در
تفصیل جواب اول از وجوه ثلثه مذکور آورده را ذا ثبت حصول الامامة بالاختیار والبیعة
فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه

علی ہذا الاقتصار دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اہل الحل والعقد کافیۃ
فی ثبوت الامامۃ ووجوب اتباع الامام علی اہل الاسلام وذلک لعلمنا ان الصحابۃ مع
صلابتہم فی الدین وشدۃ محافظتہم علی امور الشرع کما ہو حقہا اکتفوا فی عقد الامامۃ بذلک
المذکور من الواحد او الاثنین کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا
فی عقدہا اجتماع من فی المدینۃ من اہل الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامۃ من علماء امصار
الاسلام ومجتہدی جمیع اقطارہا ہذا کما مضی ولم ینکر علیہم احد وعلیہ ای علی الاکتفاء بالواحد
او الاثنین فی عقد الامامۃ انطوت الاعصار بعدہم الی وقتنا ہذا قال المجیب اللہم
المصیب حقیت خلافت یزید علیہ ما یستحقہ نزد اہل حق بہر حال معدوم ومنتفی وشہادت جناب امام
حسین رضی اللہ عنہ بہر صورت ثابت ومتحقق است اما حقیت خلافتش عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام وامثالہ وہم الاکثرون کما اعترف بہ المخالفون وہم بیش کسانیکہ
در کفر ولعن یزید بنا بر احتیاط متوقف اند ودلیلی بر اسلام او بلا معارض بنظر ایشان موجود
نشدہ پس بدیہی البطلانست وشہادت آنجناب برین ہر دو مسلک محتاج بہ تبیینہ نیست..
وفضلا عن اقامۃ البرہان چہ احدی از کفار وکسیکہ در اسلام او تردد باشد لایق ریاست
اہل اسلام نیست وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا وجناب سید الشہدا
وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر را تسلطی بر اہل اسلام
حاصل نشود کہ در تسلط او فتنہ عظیم منطوی بود فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ہذا اقول این جواب
بعید از صواب ناشی از اجمال واضطراب است زیرا کہ قول مجیب عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام وامثالہ دلالت دارد برینکہ کفر یزید از وقت امر بالقتل وقول او
جناب سید الشہدا وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر
را تسلطی بر اہل اسلام حاصل نشود کہ در تسلط او فتنہ ہای عظیم منطوی بود الی آخرہ دلالت
بر سبق کفر دارد پس از چنین مقال اجمالی حل اعضال ودفع اشکال نمی تواند شد مفصلا
تحریر نمایند کہ کفر یزید بن معاویہ اخذلہ اللہ فی الہاویہ عند القائلین بہ از کدام وقت مراد است

از وقت استخلاف معاویه یا از بدو تمکن او بر سریر حکومت بعد فوت پدرش یا از وقت
حکم او بقتل امام و ما بعده من السوانح بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم فسق یا کفر
معاویه است و بطلانه علی مذهبهم اظهر من الشمس و ابین من الامس اما وجه ملازمت پس اینست
که معاویه در حیات خود یزید را ولیعهد و قایم مقام خود نموده بود چنانچه ابن عبد البر در
استیعاب میفرماید قالوا انه اول من جعل ابنه ولی العهد خلیفة بعده فی صحته و جلال الدین
سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و فی سنة خمسین فتحت قهستان عنوة و فیها دعا معاویة
اهل الشام الی البیعة بولایة العهد من بعده لابنه یزید فبایعوه و هو اول من عهد الخلافة لابنه
و اول من عهد بها فی صحته ثم انه کتب الی مروان بالمدینة ان یاخذ البیعة فخطب مروان
فقال ان امیر المؤمنین رای ان یستخلف علیکم الی ان قال ثم حج معاویة سنة احدی و
خمسین و اخذ البیعة لابنه و مثل این در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید در آن
زمان کافر می بود و معاویه با وجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود می ساخت فسق معاویه
بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کفر یزید ثابت میتواند شد حالانکه جلال الدین سیوطی در
تاریخ الخلفا نوشته و قال عطیة بن قیس خطب معاویة فقال اللهم ان کنت انما عهدت لیزید
لما رایت من فضله فبلغه ما املت و اعنه و ان کنت انما حملنی حب الوالد لولده و انه لیس
لما صنعت به اهلا فاقبضه قبل ان یبلغ ذلک انتهی و ازین عبارت صراحة مستفاد میشود
که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست میدانست چنانچه مفاد قول او لما رایت من فضله
است و چگونه می تواند شد که کفر یزید بر پدرش مخفی ماند و بر دیگر حضرات که ابطا بر علاقه ابوت
و بنوت با و ندارند معلوم و ثابت باشد اما بطلان لازم اعنی بطلان کفر یا فسق معاویه
عند اهل السنة پس برای آنکه علمای اهل سنت قایل بعدالت و امامت معاویه شده اند اما
العدالة فلکونه من اجلة الصحابة والصحابة کلهم عدول قال ابن حجر فی الصواعق اعلم ان الذی
اجمع علیه اهل السنة والجماعة انه یجب علی کل مسلم تزکیة جمیع الصحابة باثبات العدالة لهم والکف
عن الطعن فیهم والثناء علیهم فقد اثنی الله سبحانه علیهم فی آیات من کتابه منها قوله تعالی
کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنَّاسِ فاثبت الله لهم الخیریة علی سائر ا

و امامت او پس از اکثر عبارات علمای سنت ثابت است چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید
و بویع له بالشام خاصة بالخلافة سنة ثمان او تسع وثلاثين واجتمع عليه الناس حتى بايع له
الحسن بن علي رضي الله عنهما وجماعة ممن معه وذلك في ربيع او جمادى سنة احدى واربعين
والاول اصح قال ابن عباس كان اميرا عشرين سنة وخليفة عشرين سنة وقال غيره كانت
خلافته تسع عشرة سنة وتسعة اشهر وثمانية وعشرين يوما بلکه از کلام نافع مستفاد میشود که اجماع
اهل حل و عقد بر خلافت معاویه زیاده از اجتماع آنها بر خلافت جناب امیر المومنین بود و
ازینجاست که عبد الله بن عمر خلیفه زاده سنیان لسبب کمال ورع و احتیاط بیعت جناب
ولایت مآب ننموده و بیعت معاویه بجا آورده فی الاستیعاب وقیل لنافع ما بال
ابن عمر بايع معاوية ولم يبايع عليا كرم الله وجهه فقال كان ابن عمر لا يعطي يدا في فرقة
ولا يمنعها من جماعة ولم يبايع معاوية حتى اجتمع عليه الى آخره و جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفا میفرماید ثم خرج على الحسن فنزل له الحسن عن الخلافة فاستقر فيها من ربيع الآخر
او جمادى الاولى سنة احدى واربعين فسمى هذا العام عام الجماعة لاجتماع الامة فيه
على خليفة واحد انتهى كلامه و ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه میفرماید فيه دلالة على صحة
ما فعله الحسن وعلى انه مختار فيه وعلى ان تلك القواعد الشرعية وهي صحة خلافة معاوية و
قيامه بامور المسلمين وتصرفه فيها بسائر ما يقتضيه الخلافة مترتبة على ذلك الصلح فالحق
ثبوت الخلافة لمعاوية من يومئذ وانه بعد ذلك خليفة حق وامام صدق كيف وقد اخرج
الترمذي وحسنه عن عبد الرحمن بن ابي عميرة الصحابي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
لمعاوية اللهم اجعله هاديا ومهديا الى ان قال قال معاوية ما زلت اطمع في الخلافة منذ
قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معاوية اذا ملكت فاحسن الى آخر ما قال ثم قال
بعد كلام تامل انه صلى الله عليه وسلم اخبر معاوية بانه يملك وامره بالاحسان تجد في الحديث
اشارة الى صحة خلافته وانها حق بعد تمامها له بنزول الحسن له عنها فان امره بالاحسان
المترتب على الملك يدل على حقية ملكه وخلافته وصحة تصرفه ونفوذ افعاله من حيث صحة
من حيث التغلب الى آخر ما قال باز میفرماید فمن اطلق على ولاية معاوية انها ملک

الی اہل المدینۃ من یاخذ لہ البیعۃ فابی الحسین وابن الزبیر ان یبایعا وخرجا من لیلتہما الی
مکۃ فاما ابن الزبیر فلم یبایع ولا دعا الی نفسہ واما الحسین رضی اللہ عنہ فکان اہل الکوفۃ یکتبون
الیہ یدعونہ الی الخروج الیہم زمن معویۃ وہو یابی فلما بویع یزید اقام علی ما ہو مہموما الخ
بلکہ از کلام سیوطی اجماع مسلمین بر بیعت یزید مثل اجماع آنہا بر بیعت معاویہ ظاہر میشود حیث
قال ثم اجتمع الناس علی معاویۃ عند صلح الحسن رضی اللہ عنہ ثم اجتمعوا علی ولدہ یزید ولم
ینتظم للحسین رض امر بل قتل قبل ذلک و این عبارت صریح است در صحت خلافت یزید و عدم ثبوت
خلافت امام حسین و بیعت نمودن عبد اللہ ابن عمر از یزید بنا بر تصریح قول نافع دلیل بر اجماع
مسلمین ہست بر خلافت یزید و نیز دلالت دارد بر صحت اسلام یزید بیعت ابن عمر با او علی
بیع اللہ و رسولہ کما فی جامع الاصول زیرا کہ بیعت کافر علی بیعۃ اللہ و رسولہ معنی ندارد و ہمچنین
خلع اہل مدینہ ہم دلیل صحت بیعت سابقہ است فان الخلع فرع عقد البیعۃ والبیعۃ فرع الاسلام
و بر تقدیر ثالث قول بکفر یزید مفید برای مجیب و مضر برای مستفتی نیست زیرا کہ خروج
جناب سید الشہدا و خامس اہل کسا علیہ افضل التحیۃ والثنا قبل صدور حکم یزید بقتل آنحضرت
و قبل قتال اہل مدینہ و در ایام انعقاد اجماع اہل حل و عقد و صحابہ و تابعین بر بیعت
یزید بود و ظاہر است کہ بنا بر مذاق اہل سنت خروج در آن وقت مخالف شرع و مصداق
خروج علی الامام خواہد بود و شہادت آنجناب ثابت نخواہد شد محمد بن عبد الکریم شہرستانی
در ملل و نحل میفرماید کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعۃ علیہ یسمی خارجیا
سواء کان الخروج فی ایام الصحابۃ علی الائمۃ الراشدین او کان بعدہم علی التابعین لہم
باحسان و علی الائمۃ فی کل زمان و از احادیث معتبرہ سنیان نیز ہمین امر مستفاد
میشود چنانچہ ابن اثیر در جامع الاصول از عرفجہ روایت کردہ قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول ستکون ہنات فمن اراد ان یفرق امر ہذہ الامۃ وہی جمیع فاضربوہ
کائنا من کان وفی روایۃ فاقتلوہ اخرجہ مسلم وفی روایۃ ابی داؤد و ہنات مرۃ اخرجہ
واخرجہ النسائی ولہ فی اخری قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی المنبر یخطب الناس
فقال انہا ستکون بعدی ہنات وہنات فمن رایتموہ فارق الجماعۃ واراد ان یفرق

وان صح انه قتله او امر بقتله وقد ورد فی الحدیث المحفوظ ان لعن المسلم کقتله وقاتل
الحسین رضی اللہ عنہ لا یکفر بذلک وانما ارتکب عظیما وانما یکفر بالقتل قاتل نبی من الانبیاء
و غزالی در احیاء العلوم میفرماید فان قلت بل یجوز لعنة یزید لکونه قاتل الحسین رضی اللہ
عنه او آمرا به قلت هذا لم یثبت فلا یجوز ان یقول انه قتله او امر بقتله ما لم یثبت فضلا
عن اللعنة فانه لا یجوز نسبة مسلم الی کبیرة من غیر تحقیق نعم یجوز ان یقال قتل ابن ملجم علیا
رضی اللہ عنہ وقتل ابو لؤلؤة عمر رضی اللہ عنہ فان ذلک ثبت متواترا فلا یجوز ان یرمی
مسلم بکفر او فسق من غیر تحقیق الی آخره و هرگاه این امر ثابت نشود پس بمقتضائے
استصحاب اصل اسلام یزید که از عهد پدرش ثابت بوده باقی بوده باشد ابن حجر
در صواعق آورده وانت خبیر بانه لم یثبت موجب واحدة من المقالتین والاصل
انه مسلم فناخذ بذلک الاصل حتی یثبت عندنا ما یوجب الاخراج عنه ومن ثم قال
جماعة من المحققین ان الطریقة الثانیة القویمة فی شانه التوقف فیه وهو تفویض امره
الی اللہ سبحانه لانه العالم بالخفیات وهو المطلع علی مکنونات السرائر وهو اجس
الضمائر فلا نتعرض لتکفیره اصلا لان هذا هو الاحری والاسلم و شما شیعیان فرمایند که
اکثر اہل سنت را که قائل باین قول قرار داده اند کیستند و در کدام کتاب از کتب
کلامیہ یا فقهیہ نوشته اند که اگر احدی سیدے را از اولاد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ قتل کند
کافر میشود و حکم کفر برو جاری میشود بلکه از عبارات سابقه و آئینه صراحة مستفاد میشود
که قتل امام حسین علیه السلام موجب کفر قاتل نیست چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه نوشته و اذا
علمت انهم صرحوا بذلک علمت انهم مصرحون بانه لا یجوز لعن یزید وان کان فاسقا خبیثا
ولو سلمنا انه امر بقتل الحسین وسره لان ذلک حیث لم یکن عن استحلال او کان لکن
بتاویل ولو باطلا فسق لا کفر الی آخره و غزالی در احیاء العلوم نوشته فان قیل هل یجوز
ان یقال قاتل الحسین لعنه اللہ او الآمر بقتله لعنه اللہ قلنا الصواب قاتل الحسین ان مات
قبل التوبة لعنه اللہ لانه یحتمل ان یموت بعد التوبة فان وحشیا قاتل حمزة عم النبی صلی اللہ علیہ
قتله وهو کافر ثم تاب عن الکفر والقتل جمیعا فلا یجوز ان یلعن والقتل کبیرة ولا ینتهی

بعضے از ضرورات بوده کما صرح به القرطبی وغیره من المورخین المعتبرین انتهی کلامه **قوله**
وبیعت عبد الله بن عمر الی آخره **اقول** دست و پا زدن اهل سنت را درینمعرکه مردان را
بچشم انصاف تماشا باید فرمود چه هرگاه احدی از شیعیان نظر بحدیث بخاری و دیگر صحاح
و کتب معتمده سنیان آرد که تقیه جناب امیر را لاثبات در باب صفقه اول متقمصین بخلافت می نماید
و استدلال بیان به تقاعد آنجناب تا عرصه شش ماه و روایت کان لعلی وجه حیوة فاطمه
فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته که دلالت صریح بر عدم رضا
و بیعت نمودن آنحضرت بعد از استنکار وجوه ناس وارد میکند و روایت بارک الله فیما سار فی
و سرکم کما فی شرح المقاصد و حدیث رأیتماه کاذبا غادرا خائنا کما فی صحیح المسلم در تائید
خود مذکور میسازد در بارهٔ جواز تقیه بجا نشاء و کلا صدا بلند میکنند و هرگاه مجال تاویل در بارهٔ بیعت
اکابر خود از یزید و امثال او که در نظر خواص و عوام دال بر حرارت دینی و قوت اسلام اکابر
شان است نمی یابند دست بدامن تقیه میزنند و میخواهند که باین وسیله خود را از داروگیر ایشان
فرقه حقه برهانند ولات حین مناص و نمی فهمند که هرگاه اعتراف تقیه نمودن اکابر خود
خواهند نمود کار بر حضرات اهل سنت تنگ و برای اخلاف و اسلاف شان از همه رش عار و ننگ
خواهد شد و از همین باب بیعت عبد الله بن عمر از یزید پلید که فاضل مجیب بعلیه فاضل رشید
بتقیه ابن عمر معترف گردیده و چون فاضل جلیل و عالم نبیل مربع نشین چار بالش جاه و جلال
متکی اریکه فضل و کمال مرکز دائره مجد و افضال محمود آل رجا اهم باحسن الجدال لازال مرقیا
علی معاریج الاقبال طی مرحله جواب کلام رشاد مآب علی نهج الصواب فرموده و کلام وافی
و شافی که برای منصف لبیب کافی و از شوائب اعتساف صافی است تحریر نموده اند
بر نقل آن اقتصار نموده میشود قال ولنعم ما قال المجیب فاضل فرمودند که انواع
که تعلیق بیعت مستلزم سفک دما است الی آخره محو حیرتم ساخته چه این تاویل غیر سدید نشد
منافی آن بود که زبان خامه را بآن توان آلود و اگر چنین تاویلات که از مفاد عبارت
بعد مابین السماء والارض دارد صحیح باشد مجال کلام کراست بلکه اصحاب مذاهب
باطله از باطنیه وغیره فرده فتح و ظفر دادن روایت وجه قدرت مناسبت بجان

این تاویل فاضل جلیل وارد کلام شیخ رئیس در مقصح طبیعیات شفا به بیان مذاهب

مستقیده برمانیدس و ماليسوس در مبادی طبیعیات حیث قال بعد توجیه کلامهما الذی

ینبئ عن وحدة المبدا فان لم یذهبا الی هذا او کانا رمزا فلیس یمکننی ان اناقضهما وذلک لان

القیاس الذی یناقض به مذهبهما یکون لا محالة مولفا من مقدمات ویجب ان تکون تلک

المقدمات اما فی نفسها اظهر من النتیجة ولا اجد شیئا یکون اظهر من هذه النتیجة او تکون مسلمة

عند الخصم ولیس یمکننی ان اعرف ان تلک المقدمات یسلمها هذان فانهما ان جوزا ارتکاب

هذا المحال فمن یومننی ان یقدما علی انکارهما کل مقدمة من المقدمات انتهی چه لفظ حدیث کما فی جامع

الاصول وغیره این است عن نافع لما خلعوا یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال عبد الله بن

مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر لم آتک لاجلس اتیتک لاحدث

حدیثا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیامة

ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة پس چرا باید که سر از اطاعت باید زد

و سینه را به شمشیر باید سپرد داد این الی الضافها از کتوان خواست اما آنچه فاضل

مدعی الضافت تاویل کرده که خلع بیعت موجب سفک دما می باشد این مصلحت ابن عمر

منع ابن مطیع کرده بهیچ نهج مطابقه والتزاما از عبارات حدیث مستفاد نمیگردد با صراحت

امام مفترض الطاعه بودن یزید و خلع بیعتش موجب سوء خاتمه بلکه سبب موت بر کفر

مستند الحدیث الرسول الهاشمی صلی الله علیه وآله وسلم بر می آید و آنچه فاضل مزبور

بهر اصلاح حال ابن عمر تاویل میفرماید اگر منظور جناب ایشان می بود چرا با ابن مطیع نمی فرمود

که آن متغلب قوت و شوکت و کثرت عساکر بسیار دارد شما از عهده مقابله اش

نمی آیید در طلب خلع بیعت کرده خود را کشتن ندهید اینکه از غایت خیرخواهی یزید

آن قدر تا شمیر از طین بهرسد که جا هم کرم نتوانید دید و حفظ اتباع یزید باین

دل کرده فرمایند و آنچه خفت دولان عمر به بیعت شقاوت خود بیعت به یزید و پدرش

نداشت با اینها ... ان شجر ملعونه فی القرآن همین حال بود چنانچه با عبد الملک بن

مروان کرده بار یزیدش تو ابرکشت مروی از کلا لاالشن در ذکر حدیث خلفا نی آ

مذکور خواہد شد ہمین طوع و رغبت بیعت کردند فی الموطا مالک عن عبد اللہ بن دینار عن
عبد اللہ بن عمر قال کنا اذا بایعنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی السمع والطاعۃ یقول لنا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیما استطعتم مالک عن عبد اللہ بن دینار ان عبد اللہ بن عمر کتب
الی عبد الملک بن مروان یبایعہ فکتب بسم اللہ الرحمن الرحیم اما بعد لعبد اللہ عبد الملک بن مروان
سلام علیکم فانی احمد الیک اللہ الذی لا الہ الا ہو واقر لک بالسمع والطاعۃ علی سنۃ اللہ
وسنۃ رسولہ فیما استطعت و افضل المحدثین حضرت شاہ ولی اللہ در مسوی لشرح این
مقام میفرمایند اتفق السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فیما استطاعوا ما لم یرد
بالمعصیۃ ولا یجوز عندہم الخروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیہم و این حدیث چنانچہ
می بینی دال است بر طوع و رغبت و عدم اجبار و اکراہ در بیعت حتی کہ از فحوای حدیث
پیداست کہ تقدیم در بیعت بر خواہش طرف ثانی واقع شدہ و ہر گاہ اینہمہ باقی دلیلی
برای احتیاط و تدین جناب عبد اللہ بن عمر زیادہ ازین کہ بہ بیعت مثل علی بن ابیطالب
علیہ السلام بجہت شبہہ تن در ندادہ و باین چپارہ باین رضا و رغبت دست بہ بیعت دادہ
نمی باشد و کاش حضرات تصریح فرمایند کہ آن شبہہ چہ بود آیا اتہام قتل حضرت عثمان و یا
تقاعد پنج شش کس مثل خود شان از بیعت امیر مؤمنان کو تقاعد مثل بنی ہاشم و ابوذر
و سلمان و غیرہم من اجلۃ الاصحاب مبطل اجماع سقیفہ نباشد و بیعت واحد من اہل الحل
والعقد کما یسمونہ کافی در صحت خلافت باشد قولہ سبب این دواہی عظمی و رزایای
کبری کہ بر اہل مدینہ واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع کہ خلیفہ زادہ سفیان او رع
صحابہ از آن نہی بلیغ فرمودہ بود و مواعظ و نصایح را درین مادہ از حد گذرانیدہ و بحدیث
نبوی کہ در باب عدم جواز خلع از امام بحق وارد شدہ تمسک کردیدہ کما او ما انا الیہ سابقا
و نزید بیانا ما رواہ البخاری فی صحیحہ فی کتاب الفتن حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا
حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اہل المدینۃ یزید بن معاویۃ جمع ابن عمر حشمہ
و ولدہ فقال انی سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمۃ
و انا قد بایعنا ہذا الرجل علی بیعۃ اللہ و رسولہ و انی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل

۳۵

علی بیعة الله ورسوله ثم ینصب له القتال وانی لا اعلم احدا منکم خلعه ولا تابع فی هذا الامر
الا کانت الفیصل بینی وبینه انتهی عبارت الحدیث . الحاصل بانصاف باید دید که بشواهد
صریحه وقرائن صحیحه دلالت بر عدم جواز خلع دارد اول آنکه ازین روایت چنانچه می‌بینی
ظاهر میشود که ابن عمر از خدم وحشم و اولاد خود این کلام فرموده وظاهر است که از اولاد
و خدم که تابعین او بودند حمل تقیه نیست و اگر منع از خلع بخوف فتنه و فساد منظور می‌بود
تعلیل آن با اظهار شوکت و غلبه یزید و وجوب تقیه بسبب عدم امکان مقابله و مقاومت
او و مانند آن لازم بود دوم تمسک بحدیث نبوی که در باره خلیفه و امام حق واقع شده
سوم خلع بیعت یزید را از اعظم غدر شمردن که دلالت صریح بر صحت بیعت سابقه
وحرمت خلع دارد چهارم قول او انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله ورسوله زیرا که بیعة الله
والرسول صورت نیست الا از کسیکه خلیفه و امام حق باشد فقبلوا الخلع [illegible] الا تبجیلهم
و عهد بر قطعیت و فیصل کردن از کسیکه خلع بیعت یزید نماید الی غیر ذلک من الشواهد
والامارات بالجمله این حدیث دلیل ساطع و برهان قاطع است بر آنکه ابن عمر [illegible] و خدام
خلع بیعت یزید را از جمله کبایر میدانست و حمل آن بر تقیه درین مقام بعید از ذوق اولی الاحلام است
وعلی التنزل حاشا ثم حاشا باز میگوئیم که بنابر خوش این دواهی عظمی و حوادث کبری بسبب ترک
تقیه که بنابر قول خلیفه زاده حرام بود واقع شده و علی کلا التقدیرین قصور اهل مدینه و از شومی
ترک واجب ظاهر و [illegible] رسیدند که ایشان بر گردن یزید نیست یعنی
دوم آنکه این فعل شنیع که از یزید سر زده بر طبق وصیت خلیفه معاویه بن ابی سفیان
و از باب نفاذ وصیت او بود شیخ عبدالحق دهلوی در جذب القلوب آورده و این [illegible]
بسند صحیح رسانیده میگوید که اشیاخ مدینه حدیث میکنند که معاویه در حالت احتضار
[illegible] یزید [illegible] و گفت [illegible] دانم که ترا از اهل مدینه روزی پیش خواهد آمد
باید که تلافی آن واقعه مسلم بن عقبه المری [illegible] که صحیح تر [illegible]
[illegible] امارت گشت بعد از وقوع واقعه [illegible]
[illegible] اهل مدینه [illegible] واقع شد [illegible]

خواهد بود فافهم عدالت معاویه نیز خواهد بود سوم آنکه اهل مدینه شریک خون ناحق
ریخته جامع قرآن بودند ولو بالمداهنة والاعراض عن انقاذه و حراسته پس انتقام آن گرفتن
نیز از ایشان واجب و لازم بود و لیکن یزید را چندین وجوه موجه و اسباب معقوله داعی بر این امر خیر
شده بود و در جذب القلوب از واقدی آورده که یزید به سرعت آمد دید که او بعلت فالج گرفتار
است و بر بستر هلاکت افتاده گفت اگر این ضعف و مرض متوفی بود حاکم و والی این امر
ترا می ساختم که مخلص و ناصح تر از تو کسی دیگر درین امر نمی بینم امیر المؤمنین یعنی والد بزرگوار
معاویه ابی سفیان مرا در مرض موت خود وصیت نموده است که اگر ترا از جهت اهل حجاز
واقعه پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقبه جوی مسرف برخاست و گفت سوگند خدا
بر تو باد یا امیر المؤمنین اگر دیگری را غیر از من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه درین کار
نمی باشد غیر از من نتواند بود و من درین باب خوابی دیده ام که درختی را از درختان غرقد می بینم
که پاشنه ای خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد است پیشتر رفتم می شنوم که آن درخت
میگوید که بر آمدن این کار بر دست مسلم بن عقبه باشد از آن روز بانتظار قتال اهل مدینه زده
ام و دل خود را به برآوردن این انتقام از قاتلان عثمان تسلی داده یزید چون عزیمت او را
در امضای این مهم صمیم یافت گفت پس زود باش و علی برکة الله بجانب اهل مدینه متوجه شو که
تو حریف ایشانی اگر ایشان از در اطاعت و قبول بیعت و اطاعت من سد راه تو شوند تیغ
بیدریغ قهر و سیاست بر کشید و از صغار و کبار ایشان اثری باقی مدار و تا سه روز داد نهب و غارت
بده و اگر راه خلاعت و جدال نورزند تو نیز متعرض بحال ایشان مشو و بامضای این مهم [illegible]
بن زبیر متوجه شو آورده اند که چون این مسرف با عاقبت اندیش [illegible]
میگفت که اگر با وجود کشتن ایشان به دوزخ روم دیگر از من بدبخت تر در عالم کسی نخواهد بود
[illegible] که از موالی مروان بود روایت است که گفت که مسلم بن عقبه بعلت مرضی که داشت
دوائی بکار برده بود متصل آن طعامی طلبید تا بخورد طبیب گفت اگر در خوردن طعام بعد از
استعمال دوا صبر کنی بهتر باشد تا دوائیکه خورده بکار افتد گفت اکنون مرا تمنای حیات
برای طلب حیات نیست بلکه برای آن دوست میداشتم که تا شورش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان

یزید را بر سریر سلطنت و بیرطا برست که اگر یزید بر بندگان خدای ذو الجلال لا سیما
اہلبیت و اصحاب رسول متعال صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم عدل و داد میکرد و ظلم و ستم
نمی نمود تمکن او بر سریر حکومت مانند عمر عبد العزیز رحمہ اللہ موجب صلاح و فلاح او میشد
نہ باعث کفر و فجور او و موید این معنی احادیث بسیار است کہ در کتب معتبرہ جانبین از
جناب سید الابرار بطرق متنوعہ مرویست از انجملہ حدیث آنحضرت است صلی اللہ
علیہ وسلم کہ ملا رفیع واعظ با قتدای محدثین خود در ابواب الجنان نقل فرمودہ کہ عدل
ساعۃ خیر من عبادۃ سبعین سنۃ انتہی الحدیث الشریف بلفظہ پس باقی نماند مگر امر
ثالث یعنی انضمام سوانح دیگر مانند واقعہ حرہ و بی ادبیہا در بارہ مسجد الحرام چنانچہ علامہ
ثانی سعد الملۃ و الدین التفتازانی تغمدہ اللہ بغفرانہ در شرح عقاید نسفی میفرماید و از
کتب اہل حق نقل می نماید فانہ کفر حین امر بقتل الحسین رضی اللہ عنہ الی قولہ فنحن لا
نتوقف فی شانہ لعنۃ اللہ علیہ و علی انصارہ و اعوانہ و ایضا در شرح مقاصد در
باب آن قسی القلب آنچہ تحقیق میباید بعد ازین عنقریب آید ان شاء اللہ تعالی و ازینجا
بر ہر صغیر و کبیر ہویدا شد کہ علت صدور و ظہور کفر از یزید پلید حکم بقتل ریحان مقدمہ
النبوۃ و جان آن و نزد مکذبین بعد صدور حکم بقتل آنجناب در کفر یزید حالت منتظرہ باقی ماند
پس ثبوت کفر یزید بلا اجمال و اضطراب در کلام احقر الانام متعین است و ہر گاہ
در کلام مجیب مصیب شق ثالث بالمعنی المذکور مانند آفتاب رابعۃ النہار روشن
و آشکار است معلوم شد کہ بعد ازین آنچہ در چند ورق برای ابطال شق اول و ثانی
حضرت مجتہد الزمانی تطویل و تسویل بکار بردہ و کاغذ بیگناہ را در ظلمت گرفتہ ہمہ اش
مضحکہ اولو الالباب است و ملعبہ اطفال و از قبیل خطاب بشخص مفروض لیکن بنا بر
مزید توضیح و افادہ عوام جابجا بر بعضی از خطایا اعلام خواہم نمود ان شاء اللہ تعالی
قولہ و چگونہ کفر الخ **اقول** ازین دلیل و مانند آن اسلام یزید وقت استخلاف
معاویہ ثابت میشود و از ان لازم نمی آید کہ در وقت امر بقتل امام حسین رضی اللہ عنہ
و تذلیل و اہانت اہلبیت سید الثقلین بر حالت سابقہ بودہ باشد فان العبد یصبح

لنا اصلا بالذب عنه فانه لم یکن من الخلفاء الراشدین حتی یکون الذب عنه موجبا لاقامة
الخلفاء وذب الطعن عن حریمهم لیقتدی بهم الناس ولا یشکوا فی کونهم الائمة لان معظم الاسلام
منوط بآرائهم فانهم کانوا خلفاء النبوة ووارثی العلم والولایة اما معویة فانه کان من ملوک
الاسلام وملوک الاسلام فی اعمالهم لا یخلون عن اغماض الی آخره قال ونیز می فرماید از قول
من یرضی بمتابعة معاویة ویجعله اماما حتی یشنع علیه ابن المطهر وقد ذکرنا انه من الملوک
ولیس علینا ان نذب عنه انتهی مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر میفرماید الخلافة ثم
قال الحافظ فی الفتح خلافة النبوة واما معویة ومن بعده فعلی طریقة الملوک ولو سموا خلفاء
الی آخره ومولانا علی قاری در شرح فقه اکبر میفرماید اول الملوک معویة ونیز میفرماید
فتبین ان معویة ومن بعده لا یکونون خلفاء بل ملوکا وامراء انتهی بلکه علمای ما از معویة
روایت کرده اند که او خود برا از اول ملوک میگفت روی ابن عبد البر فی الاستیعاب
فی احواله انه کان یقول انا اول الملوک وجناب والد ماجد مصنف در کتاب حجة الله البالغة
میفرماید الی ان استقرت الخلافة فی امارة علی اقتدار وهدنة علی دخن وهو الذی عرف
امره وبیانه انه کان علی سیرة الملوک لا علی سیرة الخلفاء قبله ودر ازالة الخفاء عن
خلافة الخلفاء میفرماید اخرج البخاری عن الحسن البصری قال لقد سمعت ابا بکرة رضی الله
عنه قال بینا النبی صلی الله علیه وسلم یخطب جاء الحسن فقال ابنی هذا سید ولعل الله ان
یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین بعد از ان تحقیقت این هدنه که امارة علی اقتدار
وهدنه علی دخن است باز استقلال معاویه بپادشاهی بیان فرموده انتهی وابو عمر در
استیعاب اخراج کرده که چون ابو هریره وابو درداء از نزدیک امیر المومنین علی رضی الله عنه
برگشتند وایشان میانجی بودند درمیان معاویه وعلی مرتضی ومعاویه طلب میکرد که
خلافت بگذارد وشوری کرده اند درمیان مسلمین وکان مما قال لهما عبد الرحمن بن غنم
الاشعری فقیه الشام عجبا منکما کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان علیا کرم الله وجهه
ان یجعلها شوری وقد علمتما انه قد بایعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق و
ان من رضیه خیر ممن کرهه ومن بایعه خیر ممن لم یبایعه وای مدخل لمعویة فی الشوری وهو

ثابت باشود و حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب مجید خود ازان خبر داده و حضرات ائمه
هدی واحداً بعد واحد باعتراف ثقة المحدثین و صدوق امامیه القدر در مدح و منقبت
ایشان کوشیده اند که مزیدی بران متصور نباشد این مطالب در مجلد ثانی چنانچه باید
پیرایه تالیف در بر کشید انشاء الله تعالی پس قول مخاطب که اینقدر بیش است که برای خلفای
ثلثه حاصل نبوده چیستانی و خرافتی بیش نخواهد بود و عجب نیست که دعوی مزیت نمیه
بکیش نظر بر اصول موضوعه خویش باشد که قرآن مجید را در تحریف و تبدیل زیاده تر
از توریة و انجیل قرار دهند بلکه تعبیر ازان بمقتضای ان اصول به بیاض عثمانی میکنند
پس نظر باصول و اعتقاد خودش خصوصاً کسانیکه بالحاق زیادات هم در قران مجید
کوشش بلیغ نموده اند کما ستعرفه انشاء الله سبحانه میتوان گفت که در آیت وَعَدَ
اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و مانند آن بعضی از الفاظ که برای معتقدین خلفای راشدین
بکار آید الحاقی است بخلاف اخبار خلافت معویه در بعضی از کتب قدیمه اسمانی که تحریف
آن بقدر تحریف قران مجید به ثبوت نه پیوسته زیرا که بروایت کلینی و غیر او از معتمدین
طائفه آیات قرانی تقریباً بقدر یک ثلث باقی است و آنهم بجهت تبدیل کلمات بعضها
ببعض در حقیقت قابل اعتبار نمانده و انتساب این احتمال بجانب اهل این اعتقاد یعنی
معتقدین تنقیص و تبدیل آیات قرانی به بداهت عقلی جایز نبود فکیف که در کلام بعضی
تابعین و باقرار اماد شیعه ملا محسن صاحب وافی بدلالت مطابقی موجود بود چه
جای آنکه روایات الحاق جمل هم در کتب معتبره اینها پیرایه ورود در بر کرده باشد
و این دعاوی که در کلام احقر الانام بهم رسیده بحول الله و قوته دلایل و شواهد
آن مع زیاده تحقیقات در مقامیکه مجتهد شیعه درباره تحریف قرآن مجید قیل
و قال نموده ثبت گذار خواهد یافت و اگر مراد مخاطب اینست که مزیت مزبوره نیز از
عبارت صواعق مستفاد میگردد چنانچه مخصوص بودن خلافت معاویه در کتب
سماویه پس بیان آن بر ذمه اوست معلوم نیست که کدام لفظ از عبارت منقوله
[illegible] الزام میشاید بلکه از لفظ ممن بعده که در عبارت صواعق از کلام ذهبی [illegible]

استشهاد را در باب انکار از بیعت یزید افحام می‌نمودند و الزام میدادند پس میگوئیم که
هر دو امر مقدوح است اما اول فلکذا و کذا اما امر ثانی پس بطلانش بس ظاهر است
زیرا که اولا دعوی مذکور تحکم بحت است و شهادت علی النفی غیر مقبول انتهی و نیز در
کتاب ضربت حیدریه افاده کرده حیث قال اول آنکه مفاد این افاده سلب کلیت
و آن موقوف برین است که حضرت مولوی را اطلاع بر جمیع فتاوی و کتب مالک و مالکیه
حاصل شده باشد و من اولها الی آخرها از نظر شان گذشته باشد و هو مستحیل عادة
پس این کلام از درجه قبول ساقط باشد خصوصا نظر باینکه شهادت علی النفی غیر مقبول
است الخ **ثالثا** فقیر برای الزام مجتهد نحریر همین طریق را مسلوک مینمایم و اورا
تا انجا نه اتش میرسانم و میگویم که دعوی مذکور با وجودیکه عبارتش بسبب تقیید طرفت
یعنی لفظ در عصر یزید احتمالی دیگر پیدا کرده بهر حال تحکم بحت است و این شهادت که شهادت
علی النفی است قطعا غیر مقبول چه بر قرار داد او چنانچه دانستی و هم تصریح بعضی از محمد وحین
او در باب ام سعیقة نصری از سیاق مستلزم این معنی است که مخاطب تمامی تصانیف
علمای اهل سنت قدیما و حدیثا صریحا واحدا واحدا بمطالعه خودش در آورده یا بر اقوال جمیع
علمای ایشان که وقت سلطنت یزید و دیگران در مشارق و مغارب منتشر بودند اطلاعی
بهم رسانیده و کل منهما محال عادة بل ممتنع من هذا المجتهد عقلا و نقلا و ان شئت ازید علی
ذلک فسا سب ما ذکرته فی احکام قلب الاستقرار هنالک اما **ثانیا** پس انچه
در بیان ملازمت مقدم و تالی ذکر کرده ناتمام است چه از تقریرش همین قدر باثبات
میرسد که مردم شام بر حکومت یزید گرد آمده بودند و بیعت وی نموده و این مقدمه
هنوز بدلیلی و برهانی ثابت نشده که بیعت کافر بهر چه که باشد موجب کفر مبایع است
فالمقصود غیر ثابت والثابت غیر مقصود **واما ثالثا** پس اگر صحت خلافت یزید
عبارت از بیعت که شروط خلافت در ذات او یافته میشد و بجهت اجتماع مردم
امامتش بالفعلیت رسید پس ممنوع و من ادعی فعلیه الدلیل و دعواه غیر مسموع و سند منع
عبارتیست که مخاطب سعید العقل همدرین کتاب از صواعق نقل کرده و آن اینست

اهل تفضیل ؛ حاجت مشاطه نیست روی دلارام را ؛ و اگر مراد نفی صلوح
خلافت و عدم اجتماع شروط امامت در ذات مقدس امام حسین است رضی الله عنه
فحاشا و کلا که احدی از محبان و فدائیان واقعی اراده آن کرده باشد و اگر کسی را
تفصیل سلب و اثبات امامت از ائمه اهلبیت نبوی بر اصول محبان تخلیی منظور افتد
باید که بکتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه که در دیباجه این کتاب حالش
بر زبان قلم رفته و بعنایت لم یزلی و تائید علوی اسمش بر مسمی منطبق گشته رجوع
نماید و سیجیئ مجملا ان شاء الله تعالی فی البحث التاسع اما [illegible] باعتقاد ناقص
حال عبد الله بن عمر این بود که در فرقت و انتشار جماعت بیعت نکردی و در وقت
اجتماع مردم خود را از بیعت معذور نداشتی مجتهد بحر بر فاقد النظیر از ینجا بتقلید اول
من قاس قیاس نمود که اگر اجماع بر خلافت یزید صورت نمیگرفت عبد الله بن عمر به
عادت معهود خود بیعت نمیکرد چون او بیعت نموده است معلوم شد که اجماع بر خلافت
یزید واقع شده و این قیاس غیر صحیح است زیرا که کلام در بیعت کسیست که وقت اجتماع
مردم و خلع امام حسن رضی الله عنه نزد معتقدین صلاحیت خلافت داشته و بوصف
اجتهاد اتصاف یافته و نزد غیر ایشان از بغی و مخالفت توبه ورزیده و مصدر امری که
موجب تکفیر او باشد نگردیده پس بعد از خلع امام حسن و بیعت مردم مستحسن شد که ببیعت
معاویه اقدام فرماید و مخالفت حضرت حسن مجتبی که به تفویض خلافت بنا بر ملاحظه
حدیث نبوی تن در داده نه نماید و مانند امام حسین بر اصول مدعین [illegible] لا کلمه
[illegible] لو جز النبی لکان الحسن مما فعله اخی الحسن علی ما اورده صاحب کشف الغمة و غیره
فی غیره د. با صلح معاویه بر زبان خود نیارد بلکه این صلح را نظر بحدیث شریف که
در کتب فریقین مثل صحاح ما و کتب امامیه مرویست در مناقب حسن مجتبی شمارد
و اعتقاد با یمان معاویه دارد فی الفصل السادس من [illegible] و روی ابو بکره
قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخطب اذ جاء الحسن رضی الله عنه حتی صعد
علی المنبر فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان ابنی هذا سید و ان الله سیصلح به

والبهتان فریفته شدم بهرچه ترا ممکن باشد در استیصال خاندانش بکوش وسخن کسی در
باب ایشان مشنو پس عبدالله بملاحظه توقیعات پدر خود سراسیمه شد ودست از این وآن
برداشت انتهی **وصد** این همه نصرت وجانفشانیها درباره اهلبیت وتشنیع وتذلیل
یزید از عبدالله بن عمر زینهار مقام استبعاد واستغراب نیست که حال جلالت وصداقت
او با اهلبیت مصطفوی صلی الله علیه وآله وحب مناقب ایشان از کتب اهل حق مستفیض
ومشهور است درتحفه اثناعشریه نیز اشعاری باین امر رفته بلکه اگر اندک استقرا نمائی
بر روایات اهل خلاف هم بعید نمی نماید زیرا که او بدلالت اسفار معتمده ایشان علی ما اعترف
به صاحب اثبات الحق وقتی که معاویه بن ابی سفیان از جناب مرتضوی باغی شد وبجنگ
وقتال پیش آمد برای منع وسرزنش او رفت واولا امامت وفضایل آنجناب را احسن
وجوه تقریر کرد ولیکن واصفین وجاعلین درینجا هم بضم مخترعات پرداخته اند وبتقلید
صاحب رقعات مزوره وتوقیعات موضوعه که از سرداب بیرون می آورد افترا وبهتان را
بهم بافته اند وپر ظاهر است که اگر عبدالله بن عمر آن مهملات راکه ما با مهملات سابق بود اعتقاد
میکرد بر یزید دمشقی چرا خروج می نمود وتنها بی اعوان وانصار برای لعن وطعن آن سبب کار
تا بشام چرا میرفت فثبت افتراء المفترین وظهر کذب المختلقین والحمد لله رب العالمین مع
ذلک عبدالله بن عمر باظهار مجلسی درخاتمه مجلد فتن وافترار بعضی از متعصبین برابراهیم
بن قیس در القای مواعظ ونصایح بحضور والد ماجد خود یعنی خلیفه ثانی هم خود را مسند
نشسته وبکمال جد وجهد خواسته که حق بحقدار یعنی حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین
لیکن بدرجه اجابت نرسید پس خروج چنین محب اهلبیت بر یزید دمشقی برجای خویش است
اگر استبعادی هست درینست که برای تفهیم پدر بزرگوار خود از اظهار حق مرتضوی باز
نمانند یا کار نطاق نبست وسعی بر میان جان نبندند وبعد از واقعه کربلا که هیچ ساخته وداخته
پیشتر خبران نمیرسد خاموش نشینند **ومتوهم** مباد که برا اکثری ازین حرف وحکایات
کذا کتب ابا حسیه را دا فتاد دست زدن اثبات حرمت نماز را بجمله لا تقربوا الصلوة
قصد کردنست زیرا که اکنون بعد از تشیید ارکان دفع مهملات اهل هذر وهذیان

اختلاف در مسائل الہیات و نبوات و امامت بشیعه و مقتدایان مزعومی شیعه چه معنی داشته
باشد هرگاه این همه برایشان اکابر قوم جاریست دیگر بخرافات ایشان که ظاهراً بلیت در
اصول عقاید با باطن ایشان مخالف بود گوش ظاهر هم نمیتوان نهاد تا بگوش دل چه رسد
تعالی الحق **بالجمله** حال بیعت عبدالله بن عمر بمعاویه در وقت خلع امام حسن چنانکه دانستی
امری دنیاست و حال بیعت او به یزید پلید که شداید ظلمش انگشت نمای جهان و جهانیان
است بنا بر حفاظت نفوس و صیانت ناموس بر تقدیر تسلیم و فرض محال امری دیگر است
نه چنین که ناصبیان در باب عبدالله بن عمر این همه تشنیعات و تعریضات بر زبان می آرند و آنچه
از مخالفت و بیوفائی و خلاف قرابت و ناآشنائی از حضرت عبدالله بن عباس بلکه از
محمد بن حنفیه برادر امام حسین خلف خلیفه اول امامیه صدور یافته و در رساله قدیمه
اشارتی بدان نموده ام ملحوظ و منظور ندارند و سیجئ تفصیلاته ان شاء الله تعالی اینکه
شنیدی در صورتیست که دلالت جواب نافع را از سوال مذکور بر عدم بیعت
عبدالله بن عمر از جناب امیر تا آخر زمان خلافتش مسلم داریم و کلمه لم و لا نسلم بر زبان
نیاریم و الا بحول و قوت الهی ما را میرسد که بگوئیم که مراد از عدم بیعت ایشان نه آنست
که ایشان ذات با برکت را بیعت خلافت نکرده قادح امامت مرتضوی بوده اند بخلاف معاویه
که او را امام دانسته در انقیاد و امتثال او حقوق جان نثاری بجا آورده اند بلکه
مراد اینست که بیعت امیر المؤمنین و رفاقت یعسوب المتقین در حروب [illegible] و بغاة
نکردند و بیعت بقتال ننمودند و با معاویه وقت خلع امام حسن بعد از اتفاق مردم دست
بیعت دراز کردند دلیل بر این مطالعه کتب اخبار و کلام اهل سنت است که صریح
از آن بیعت عبدالله بن عمر و اطاعت و انقیاد و محبت و وداد ایشان بجناب امیر
معلوم میشود و بث مناقب و فضایل مقتدی و مهتدی تقیا از نتایج و ثمرات آن بود حاشا
که عبدالله بن عمر در بیعت خلافت راشده آنجناب تردّدی داشته و دست بیعت بر
دست حق پرست امیر المؤمنین نگذاشته باشد چنانچه حسین بن اسمعیل در رساله
خود مسفر [illegible] القصد بعد از قتل عثمان زبیر با علی [illegible] بیعت کرد بعده سعد و سعید

و کلام فاضل متبحر امامیه یعنی کمال الدین ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغة هم دلالت
بران دارد که عبد الله بن عمر در این مبایعین داخل بود کما لا یخفی علی من تصفحه بلکه خود جناب
مخاطب ما که ما جد آل و الا شان حقیقة در طعن الرماح انچه میفرمایند موید همین ست که عبد الله
بن عمر در مبایعین داخل بود حیث قال جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خواهش خلافت
نفرمود بل ترکها و اعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی
مهاجرین و انصار به بیعت از آنحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ما کسی را احق
و الیق برای خلافت از انجناب نمی بینیم ندیدیم نیابدیک در انوقت حضرت ناچار قبول
خلافت کرد انتهی چه برظاهر است که عبد الله بن عمر در تمامی مهاجرین و انصار و همگی
اصحاب رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم محسوب و معدود است قطعا و یقینا و کلام
کنتوری در ایرام مکائد که تقلیب المکائد نامش گذاشته و داد گریزپائی نیز دلالت بیان
میکند که عبد الله عمر باین سعادت مشرف گشته و تمامی اصحاب بجز از ابو هریره بیعت
کردند و هرگاه توقف یسیر در بیعت خلیفه و امیر با اعتقاد صحت خلافت نزد اهل
سنت جمع نمیتواند شد چنانچه علمای امامیه در باب خلافت افضل الصدیقین تقریر
آن کرده اند کما ستجئی ان شاء الله تعالی عدم بیعت عبد الله بن عمر تا آخر خلافت حضرت
امیر با اعتقاد صحت خلافت آنجناب که علمای اعلام ما میفرمایند و از قطعیات
و یقینیات است و هزاران دلایل و براهین بران موجود و کتب معتمده شیعه مثل
اثبات الحق هم بآن ناطق ست کما عرفت چگونه جمع تواند شد و قرینه هم درین
روایت که از نافع منقول است بر صحت مقوله ما موجود است زیرا که او گفته که
معمول عبد الله بن عمر آن بود که وقت فرقت مردم بیعت نمیکرد و این فرقت اشاره
به فرقت بعضی از اجلهٔ اصحاب پیغمبر از حضرت امیر است مانند اسامه بن زید و
سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه که در باب امامت و خلافت بیعت با امیر المومنین
کردند کما مر و هرگاه آنجناب بحروب بغات متوجه شد نظر به بعضی از احادیث
و نصوصات قسم شرقی روبروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اکنون با هیچ مسلمانی قتال

ها هم متصور است بخلاف بیعت بتجویز یزید پلید بحکم ضرورت که مجرد تجویز شر قلیست و دگر هیچ ازین
جهت بیع الله و رسوله گفته اند و محتمل است که معنی الفاظ مذکوره آن باشد که در امور شرعیه
موافقت تو خواهیم کرد نه امورکه مخالف شرع باشد پس تاکید و تصریحا این الفاظ را به
زبان آورده اند و عبد الله بن مطیع و مانند او از اهل مدینه این را هم گوارا نکرده از بیعت
یزید پلید خلع نمودند الی غیر ذلک من المحتملات القریبة او البعیدة و بر متبصر خبیر مخفی نیست
که انتساب بیعت بعبد الله بن عمر نظر به تنزل و تسلیم و فرض محال است زیرا که بعد از ین تحقیق بر
هویدا میشود که دلیل مجتهد و متمسک او بکار اقبال بر بیعت عبد الله بن عمر قابل قبول نیست انشاء
الله تعالی **قوله** و بر تقدیر ثالث قول بکفر او **اقول** چه خوش گفته است والد مخاطب
که یکی از آداب فرمایکان قلیل البضاعت آنست که کلام را بکمال اجمال ادا میکنند
تا در وقت دار و گیر اجابت محققین جای فرار باقی مانند لیکن هر قدر که خواهند اجمال و اهمال
بکار برند و از میدان مناظره راه فرار جویند آخر بموجب قول او تعالی فَاِنَّهٗ مُلَاقِیْکُمْ
در شکنجه اجابت فقیر و سرپنجه انظار این حقیر بعنوانی گرفتار خواهند شد و از هر طرف
تا بینی محال خواهند گشت که زمین از آسمان و غنصل از زعفران نخواهند شناخت
بالجمله اگر مراد از خروج امام حسین رضی الله عنه خروج از مدینه طیبه است پس این خروج
هم بنظر اکثر روایات فریقین بعد صدور امر بالقتل بوده چنانچه از عبارت تاریخ خمیسی
که بعضی از اکابر امامیان کتاب از کتب معتبره اهل سنت شمرده راه اظهار بجلح آن
سپرده اند واضح میشود و عبارتش اینست لما استخلف معویة ولده یزید وذلک
فی سنة ست و خمسین ثم مات معویة فی سنة ستین لم یکن لیزید همة الا ان کتب
للولید بن عتبة بن ابی سفیان عاملهم علی المدینة یخبره بموت معاویة و یامره بان یاخذ له البیعة
علی الحسین بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر اخذا لیس فیه رخصة اقتل الناس
قبل ظهور الامر [illegible] و یشدد علیهم فی ذلک فلما قرأ الولید الکتاب فاسترجع
مروان و شق علیه موت معویة فقال له الولید ما الرای کیف نصنع فی هؤلاء الثلثة
فقد [illegible] الذی امرنی باخذ البیعة قال فان فعلوا قبلت منهم و کففت عنهم وان ابوا ضربت

صدر الدین اصفهانی هم آنرا ندیده چنانچه قاضی نور الله در احقاق الحق تصریح بجمیع این امور
کرده و بر همه کس عیانست که چون ترجمه مذکور در یک جلد محصور است پس احتمال اینمعنی که
ترجمه اصل طبری است کجا راه داشته باشد پس ثابت شد که این ترجمه ترجمه تاریخیست که بحرف
سماطی رافضی است چنانچه نجاشی هم از علمای رافضه تصریح بدان کرده که سماطی که از اکابر
شیعه است تاریخ کبیر نوشته را بر حالش باقی نگذاشته هذا هو التحقیق عند المحققین
کما لا یخفی علی المتتبعین **وعبارت** تاریخ حبیب السیر که باظهار مخاطب تحریر دررد
مکتوب اخیر شاه صاحب مرقوم الصدر درکتب نا معدود است و هم عبارات روضة الصفا
که باعتراف مخاطب اسوة الاذکیا از زمره اهل صدق و صفاست بهمین عنوان و قریب
این مضامین یاد می آید کما لا یخفی و در تاریخ روضة الاحباب که مجتهد الزمانی دعوی شرح
این کتاب بانی علامه دهلوی قدوه علمای اعلام قدس سره العزیز هم درین رساله جابجا
خواهد کرد باین الفاظ و عبارات مسرود و مذکور است نقل است که چون یزید بر سریر حکومت
نشست فرمان داد تا ابواب خزاین بگشادند و امرا و اعیان و طبقات حشم را علی اختلاف
مراتبهم مالهای افزاد و چون همت او مقصور بران بود که آن چهار بزرگوار که اسامی شان
مرارا مسطور گشت بیعت کنند بولید بن عتبه بن ابی سفیان که دران آوان والی مدینه بود نامه
نوشت مضمون آنکه معاویه که خلیفه روی زمین بود عالم فانی را وداع کرد و بسرای باقی خرامید
ومرا در حال حیات خود خلیفه گردانیده وصیت فرموده که از اولاد ابو تراب و جرات
ایشان بر سفک دماء بر حذر باشم و تو دانسته که جبار منتقم کینه آن شهید مظلوم اعنی
عثمان بن عفان را از آل ابیطالب طلب خواهد داشت و دران باب واسطه اولاد
ابی سفیان خواهند بود که انصار حق و طالبان عدل اند و باید که چون بر فحوای این
مکتوب واقف شوی از اهل مدینه بیعت بستانی والسلام علیک و رحمة الله و در رقعه
دیگر درین باب بیان نوشت مشعر بانکه از حسین بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن
بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر بیعت مرا بستان و درین باب اهمال منما و اگر بیعت نکنند
سرهای ایشان را نزد من بفرست **و** ملای نامی مولانا عبد الرحمن جامی در بعض رسایل

صدور یزید است وازینجاست که درعبارتش چنانکه داشتی لفظ جهاد وحرب افزوده
ام جاییکه اقدام وجناب سید الشهدا وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله اند الی آخره
بیرکاه مراد بخوبی حاصل شده والتباسی وایهامی باقی نمانده باز مطلب عبارة سلیس را
نفهمیدن یا تجاهل وتغافل ازان ورزیدن غیر از فقدان بصارت وحرمان از بصیرت
بر چیزی حمل نتوان کرد وهرگاه ثابت شد که خروج ثانی باراده جهاد بعد کفر یزید بود پس
رفع نمودن کفر یزید برای مصیبت کبری مذهب ملحدین در باره ابطال خلافت یزید است
ماورای عجیب وغریب است و واقعه حره وامثال آنرا که بعد سانحه کربلا وقوع
یافته در موجبات کفر یزید شمردن دلالتی بران ندارد که او بعد از حکم بقتل امام حسین
رضی الله عنه متصف بایمان واسلام بود و بسبب سوانح مابعد کافر شده و بنا بر آن
جدا کرده او ما نا الیه سابقا مثلا شخصی انکار توحید نموده واز اعتقاد نبوت و معاد جسمانی
هم ابا واستنکاف ورزیده وکسی در موجبات کفر او گوید فلان منکر توحید و رسالت و معاد
است لازم نمی آید که یکی ازین هر سه بانضمام دیگر من حیث المجموع علت کفر باشد
لا من حیث الوحدة پس شمردن امور دیگر در اسباب کفر آن لئیم مستلزم علیت
مجموعی نیست واگر برین قدر اکتفا نکنی وتصریح این امر را خلاف مودای النظر
الی ما قال ولا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی اینک برساله سعادة
الکونین فی بیان فضایل الحسنین رجوع کن تا دریابی که مولانا محمد اکرام الدین بن محمد نظام
الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبایح یزید پلید اینست که
نزد ارباب تحقیق از اهل سنت وجماعت فقط از قتل نمودن امام یزید کافر شده
قطع نظر از معاصی بالجمله وی مبغوض ترین مردم ومقبوح ترین خلایق نزد علمای
سنت وجماعت است واین کار ناشایسته که وی ملعون کرده هیچکس درین امت
نکرده لعنت خدا بر وی و بر پیروان وی ویارانش و مددگاران وی ولشکر او
از خدا و فرشته ها و سایر مردمان هر زمان و هر لحظه وانچه که از علمای ما ذکر لعن وطعن
بران ملعون و مطعون در کتب خود کرده اند اگر درینجا ذکر نماید این مختصر بطول

علیکم

لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق حم ک عن عمران والحکم بن عمرو الغفاری سیکون
امراء فکلم یحدثونکم فیکذبونکم ویعملون فیسیئون العمل ولا یرضون منکم حتی تحسنوا
قبیحهم وتصدقوا کذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل علی ذلک فهو شهید
طب عن ابی سلالة السمع والطاعة حق علی المرء المسلم فیما احب او کره ما لم یومر بمعصیة فلا سمع
علیه ولا طاعة حم ق ۴ عن ثوبان من ارضی سلطانا بما یسخط ربه خرج من دین الله ک عن
جابر اسمعوا هل سمعتم انه سیکون بعدی امراء فمن دخل علیهم فصدقهم بکذبهم واعانهم علی ظلمهم
فلیس منی ولست منه ولیس بوارد علی الحوض ومن لم یدخل علیهم ولم یعنهم علی ظلمهم ولم یصدقهم
بکذبهم فهو منی وانا منه وهو وارد علی الحوض ت صحیح غریب ن حب عن کعب بن عجرة
ان الله لم یبعث نبیا الا وله حواریون فیمکث بین اظهرهم ما شاء الله یعمل فیهم بکتاب الله و
سنته فاذا انقرضوا کان من بعدهم امراء یرکبون رؤس المنابر یقولون ما تعرفون ویعملون
ما تنکرون فاذا رایتم ذلک فحق علی کل مومن یجاهدهم بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع
فبقلبه لیس وراء ذلک اسلام عن علی رض قال بعث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
سریة واستعمل علیهم رجلا من الانصار فامرهم ان یسمعوا له ویطیعوا فلما خرجوا وجد علیهم فی
شیء فقال الیس قد امرکم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تطیعونی قالوا بلی قال اجمعوا حطبا
ثم دعا بنار فاضرمها فیه ثم قال عزمت علیکم لتدخلنها فهم القوم ان یدخلوها فقال لهم شاب منهم انما
فررتم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من النار فلا تعجلوا حتی تلقوا النبی صلی الله علیه وسلم فان امرکم
ان تدخلوها فادخلوا فرجعوا الی النبی صلی الله علیه وسلم فاخبروه فقال لو دخلتموها ما خرجتم منها
ابدا و فی لفظ لو دخلوها لم یزالوا فیها الی یوم القیمة لا طاعة فی معصیة الله انما الطاعة فی
المعروف ط حم ش خ م د ن ع تحصل معانی این روایات آنست که سمع وطاعت
تا وقتی است که حکام وامرا امر معروف نمایند وهرگاه فسق وفجور ورزند وخلاف شریعت
بعمل آرند انقیاد وامتثال نیست وقریب است که حکام جور فراهم آیند وطالب خوشامد
باشند ودر مادهٔ عمل قبیح ودر دفع خود طمع تصدیق وتحسین دارند کلمه حق رو برو شان
بگفتن نیند تاکه راضی باشند وهرگاه تجاوز نمایند ونوبت بقتل وقتال انجامد هرکسیکه بر اظهار

حق کشته شود او شهید خواهد شد و به رضوان و همسایگی حق خواهد پیوست و کسیکه بیعت
کند حاکم را بخبری که خدا بر ایشان خشم فرماید از دین خارج شد و کسیکه داخل شود بر حکام
جور و دروغ آنها را تصدیق کند و بر ظلم شان اعانت نماید مرا با وی کاری نیست و او را
با من و هرگز وارد نشود بر حوض کوثر و هر که بر خلاف مذکور عمل نماید من از ویم و او از من
و بر حوض کوثر وارد خواهد شد و بدرستیکه خدای عز و جل مبعوث نکرد هیچ نبی را مگر
بودند خواص اصحاب او که شریعت را برپا دارند هرگاه ازین نبی منتقل میشوند امرا
بهم رسند و منکرات بعمل آرند درینوقت بر هر مومن حسب طاقت جهاد می باید بدست
خود و اگر نتواند جهاد لسانی کند و اگر برین هم قدرت نباید اعمال آنها را بد داند و این
کمترین مرتبه اسلام است و در صحیح بخاری هم مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
لشکری فرستاد و مردی را از جمله انصار رئیس گردانید و امر فرمود که اطاعت او کنند
چون روانه شدند قضا را آن رئیس در امری متغیر شد و گفت که آیا آنحضرت نفرموده بود که
اطاعت بکنید گفتند چنین است که تو میگوئی فرمود تا هیزم جمع کردند و آتش افروختند
باز امتحانا یا بوجوه دیگر گفت که داخل شوید اهل لشکر قصد کردند که در آتش در آیند و
خاکستر شوند جوانی از ایشان گفت که پناه بگرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودیم که
از آتش نجات یابیم بعد از اسلام دخول در آتش چه معنی داشته باشد تعجیل نکنید
نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروید اگر حکم فرماید بطیب خاطر در آتش در آئید
فرمود اگر داخل میشدند هرگز از آتش برون نمی آمدند تا قیامت اطاعت حکام تا بآن
وقت است که بمعروف حکم کنند نه بمعصیت الی غیر ذلک من الاحادیث و در اینها
نکته های دقیق است که باید که امعان در معانی این احادیث نمود ...
جمله آنکه ازین روایات علی الاطلاق ثابت شد که ... انکار ...
شود در واقع ... بلکه ماموربه است اگرچه بعد از بیعت ...
که از ابتدا بیعت ...
نباشد که مخالف عهد و منافقت بیعت هم ... و نهایة ...

ارجو دل باثبات امامت یزید و ابطال شهادت امام حسینؑ البته اینست که برین
تمسک [illegible] عبد الله بن مطیع که عبد الله بن عمر بعمل آورد و خواست که او را از خلع بیعت
بحکم حدیث نبوی باز دارد وارد میشود **جوابش** بر ظاهر است که فهم ابن عمر
رضی الله عنهما بر حضرت امام حسینؑ که مرتبه اجتهاد دون مرتبه اوست حجت نیست بلکه
بر دیگران هم و ازینجاست که عبد الله بن مطیع که نسبتی بمنزلت امام حسینؑ نمیداشت از منع
ابن عمر ممتنع نشد و خلع بیعت نمود و بر مکنونات خاطر شان دل نهاد و بمقاومت لشکر یزید
بیباکی برخاست فکیف که حدیث عبد الله بن عمر در باره خلع کردن و غدر نمودن باشد
که دامن حضرت امام حسین ازان پاک و پاکیزه است که هرگز بیعت آن شقی نه نمودند و
غالبا که عبد الله بن مطیع حدیث مذکور را که در نکث بیعت است نظر به بعضی از قراین و الفاظ
چنانکه در شروح احادیث مبسوط است درباره مجمع شرار [illegible] الستة باشند کما هو مذهب بعض
اجلة من العلماء الغرض ضرور نیست که مجتهد مر مجتهد دیگر را تقلید کند پس هر کسی ازین بزرگان
بر طبق فهم خود که تعلق بکتاب و سنت داشت عمل کرده مع ذلک عبد الله بن عمر نظر
بسفاکی دل از منع فرموده و حدیث نبویؐ بیاد آورده تا شاید که او هم با اتباع و اشیاع خود
از جور ظالمان و ستمکاران محفوظ ماند و الا نفوس و ناموس اهل مدینه از دست اشقیا
مصئون باشد و درین وقت که اصلاح ذات البین است ارتکاب کذب درست میشود
چنانچه محدثین ابواب و فصول درین امر خاص منعقد کرده اند کما لا یخفی فکیف وقتی که
یزید پلید لشکری بس عظیم خونخوار برای استیصال سکنه مدینه فرستاده باشد و هیچو
مسرف بدکیش که حالش عنقریب می آید رئیس آن باشد منع کردن نظر بامثال این احادیث
که [illegible] برای حقن دماء مسلمین بود چنانچه حالات آن بوقوع آمد که صفحات تواریخ
ازان مملو و مشحون و قلوب اهل اسلام از دیدنش پرخون **و از انجمله** آنکه از معانی
احادیثیکه ذکر کردم بنظر باطلاق و عموم ایشان بجای خود ثابت میشود که بعد بیعت اهل حل
و عقد و اتفاق مردم هم قتل و قتال با حکام و امرا و انکار بر سیر انها که در پی جور و ظلم
شوند در شریعت وارد است پس خروج دیگر حضرت شهید کربلا که قبل از بیعت اهل مدینه آ

و هنوز مردم دیگر هم دست به بیعتش نداده بودند کما سیجیء بحثه ان شاء الله تعالی بطریق او
مطابق احادیث نبویه خواهد بود و مسلمنا که بیعت یزید متقدم و بیعت اهل کوفه و بلاد عرب متأخر
است مگر چون اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستنکف بودند و جلوس او را تجویز
نمیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع علیه بود حقیقة بیعت یزیدیان لم یکن شد
والحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر لب بسته و دلیل بر بنا داده زیرا که اکابر محدثین مثل
ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل میکنند و آن
بزرگان تا بصحابه میرسانند که خلافت حقیقة در شهر پیغمبر خدا است صلی الله علیه و آله و سلم
و اهل حل و عقد همین بلاد در کار اند و ملک و سلطنت در شام است و انعقاد آن بطریق
تسلط و غلبه است که برای نظام عامه قرار داده اند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتبار
نیست انتهی و از اینجا که درین مقام قیل و قال امامت اختیاری است که فعلیت آن [illegible]
اهل حل و عقد حاصل میشود نه اضطراری پس بیعت اهل شام فی حد ذاته [illegible]
فکیف که این بیعت بر خلاف اهل حل و عقد یعنی اربعه متناسبه [illegible]
عرفت مرارا و این احادیث که برای تلفیق و تلفیق [illegible]
مثل آنرا در بحار و شروح کلینی وارد میکنند فرق است که این احادیث با اصول [illegible] که
طباق و وفاقت بلا تکلف می نشیند و اصول امامیه که همین تقیه و اتفاق است [illegible]
احادیث را نمی کشیند یا بجهت زیادت رواة همان وقت موضوع [illegible] است که [illegible]
وثوق رسد یا اصول و قواعد و درایت عقلی آنرا تجویز کند [illegible] خلافت کتاب و سنت
و بداهت اولی از پیش خود تراشند پس روایات [illegible] خلاف شد [illegible]
گذاشتنی و آنچه رفضه درباره ابن عمر وضع کردند کامر بر دیوار [illegible] القصه در
شهادت امام حسین [illegible] خواطر اهل اخلاص [illegible] ولیکن اینقدر
که ثابت است که شاید بعض النواصب [illegible] ذیل برای امامت یزید گردانند گویند
که بیعت یزید و ارتکاب او خلاف شریعت را اثبات باید ساخت تا [illegible] امام حسین
و خروج آنجناب صحیح گردد جوابش قطع نظر از آنکه [illegible] الی الغد این دعاوی [illegible]

نورد بد ● الی اینچنین یافته در رای نتوانسته کرد و سیجیء ان شاء الله تعالی میگوییم که انعقاد
بجای خود از [illegible] شیعه و سنی ثابت شده و بروایات مقبوله طرفین بظهور پیوسته چنانچه
در رسالهٔ قدیمه هم اندراج یافته که معاویه بحضرت امام حسین را اختیار کرده و
وقت رحلت وصیت نموده که یزید تعرضی بآنجناب نرساند و او خلاف این وصیت
بجا آورده و بمجرد جلوس بر سریر حکومت سر مبارکش را طلبیده و اهتمام زاید الوصف
بجا آورده و [illegible] و مروان را هم مامور کرده و حال این حکم بر همه کس عیان است که نزد جمعی
موجب کفر است و نزد قومی باعث فسق شدید و هرگاه یزید شقی از مردم ارتکاب کفر و فسق
و قتل این نفوس قدسیه درخواسته باشد حالت منتظره در جواز خروج بلکه مامور به بودنش
باقی نخواهد ماند فکیف که در احادیث نبویه ایهم وارد باید که یزید سنت سنیه را تبدیل
خواهد کرد و بندگان خدا را ذلیل خواهد گردانید الغرض استفاده منع خروج بر یزید
از آن احادیث که مجتهد الزمانی بتقلید ذکر نمودند مسلم نیست زیرا که در آنوقت او کافر یا
فاسق شده بود و در وقت کفر بواح که نزد محدثین نظر بشواهد و دلایل صحیح و معاصی از ان
مراد است کما لایخفی علی من طالع شرح مسلم للامام النووی بحکم احادیث منازعت و خروج
بالاتفاق درست است حیث قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاذا رایتم ذلک فانکروه
علیهم و قولوا بالحق حیث ما کنتم و لا تنازعوا ولاة الامور فی ولایتهم و لا تعترضوا علیهم
الا ان تروا منهم کفرا صراحا الخ مع ذلک در وثیقه امام حسن و بروی [illegible]
چنانچه در منهج ثانی بمقام خویش معلوم خواهد شد نوشته بودند که خلافت بعد از معاویه
شوری در مسلمانان باشد و در روایات دیگر آمده که بعد از معاویه خلافت بخاندان اهل بیت
باز گردد پس چون امام حسین را قبل از کفر یزید خروج مباح باشد بعد از کفر چرا حرام
خواهد بود آری در وقتی که امام حسین خروج فرمودند خروج بر کسی ممنوع بود که مستجمع
شرایط امامت بود و خلافت او بخلاف مواثیق و عهود اهل حل و عقد مستقر
[illegible] قائل شدند چون اثبات این امور درباره یزید [illegible]
[illegible] بذکر آن احادیث افروختن و خروج امام حسین را بر یزید حرام پنداشتن نزد محققان

عن القوم وان مخافة ان يرجعوا كفارا انتهى بلفظه و محصول این احادیث نیز همین است که
اگر جناب امیر مردم را بسوی امامت خود دعوت میکرد و حجت و دلیل بر ایشان تمام میکردانید
و آنها راه انکار پیش میگرفتند همه کافر میشدند پس اصلح در حق آنها رعایت نمود تا بر
اسلام باقی باشند بالجمله نزد کاسه لیسان عبد الله بن سبا رئیس اهل نفاق و مقلدان
هفوات شیطان الطاق تردد در معنی نیست که جناب سید الانبیا از خلافت خلفای
ثلثه بار ها خبر داده و مهر صبر و سکوت بر لب مرتضوی نهاده بودند و ظاهر از اسم الحال
بالاخوانی و سرمایه هوا جس نفسانی بزعم طائفه محصور همین است که حضرت مرتضوی
بر وصیت مصطفوی عمل فرمود و در رساله حدیث اثره و هم رسائل دیگر که موضوع
آن غصب خلافت و مطاعن اصحاب کرامست و مسکی ازیکه جمع و تلفیق آن پرداخته
و مجتهد و برادر النشر در اصلاح نظر همت بر گماشته ثابت شده که سین در بعدیت
متصله استعمال می یابد در بعدیت منفصله که سوف برای ان قرار یافته و اینهم درین
رسائل بطمطراق تمام منقح گشته که لفظ بعد در اتصال حقیقت است و در انفصال مجاز
است اکنون بر اصول شیعه و بعدیت متصله میگوییم که از وقت این اخبار که مجتهد
در حرمت خروج امام حسین اخراج کرده و لامحاله در حیات خواجه کائنات صلی الله
علیه و آله وسلم صدور یافته تا سفر امام حسین بجانب عراق زیاده از پنجاه سال گذشته
باشد استعمال سین و ایراد لفظ بعد مخالف این استدلال است پس لابد که مراد
وقوعه خلافت ابوبکر صدیق باشد که بر طبق بشارات جناب خاتم النبیین کما فی الکافی
والواقی و بحار المجلسی وقوع یافت حالیا بیان کنند که جناب امیر با وصف مامور بودن
بصبر و شکیبائی و عدم تفریق جماعت چرا برای شق عصای مسلمین در ابتدای
خلافت افضل الصدیقین بر اصول امامیه میکوشیدند و سعی بالغ در ان می نمودند
حتی که بتصفانی روایت سلیم بن قیس هلالی و امثالش جناب فاطمه را چند بار
بر دراز گوشی سوار کرده و دست حسنین را بدست گرفته بدین هیات مجموعی معاذ الله
در بدر میکردیدند و مساعی شریف نیز بجائی نرسید و آبی بر روی کار نمی آورد و در بعضی از

زیرا که ... ست خود بخصوص امام باقر و صادق در همین ورق عیان گشت که خلافت
مستلزم ... ملزم مفاسد و مناقض بقای دین و اسلام بود و هرگاه حال خلفا
و آنیان ... اع شان بر شیعیان مزعومی هم عیان بود فما ظنک باهل البیت الطاهرین
سیما بعد از آنکه غصب خلافت از ایام افتاد و برزعم رفضه ماجرای سقیفه رو داد حتی که
جنازه مبارکه را بی کفن و دفن گذاشتند چنانچه علمای شیعه بسیاری از طوامیر را در
باب سیاه کردند مثلا و اگر فقط اتمام حجت ملحوظ بود باری بعنوان شایسته
این مضمون را بر خلفا حالی میکردند تا از جور و جفا که با ظهار مجلسی در مجلد فتن و هم بر طبق
روایات امامیه بعد از ین امور یعنی سواری دراز گوش وغیره اتفاق افتاد تحاشی
هم میرسید و معنی التقیة جنة المومن واضح میشد کرفتم که این همه حرکات
اتمام حجت بود باری برای جناب سیده بعد از ان عهود و مواثیق که بگوشت خود داده واز
کافی وغیره معلوم شده در ملامت مرتضوی بسبب ترک هجرت و اعانت اهلبیت
یعنی ما اینجنین رحم پرده نشین شده و در خانه مثل خائنان گریخته و از جای خود حرکت
نمیکنی معلوم نیست که اهل تکمیل [illegible] چه تقریر خواهند کرد و عجب نیست که چون علمای
امامیه از هر شش جهت راه عذر را مسدود دیابند تصحیح تمام افتاده نمایند و از محکمی
قلوب بر السنه جاری فرمایند که آنچه بر جناب عصمت مآب سیدهٔ عظمی از سقط
محسن و ضرب اسواط الی غیر ذلک از دست صحابه معاذ الله بوقوع آمده بجهت اذاعت
و اظهار و ترک تقیه و استتار و نقض عهود بعد توکید ها خصوصا صنعت مصافحت
با هیچو فاروق سمت ظهور یافته که خود امام المحدثین شیعه یعنی ابوجعفر کلینی روایت
مینماید نعوذ بالله از مذهبیکه تا کی باین رسوائی کشد و حال جناب سیده سلالهٔ عترت
طاهره بر اصول این مذهب محدث چنین باشد و قس علے هذا اسلسله کلام در باب
مقبولین رسالت ایشان مثل ارکان اربعه یا ثلثه متحرک خواهد شد که بر ملا بعض از
خلفا از عوام شیعه گفتند و سر خلص اصحاب شان شکست . و احادیث
که ادعای جناب خاتم المرسلین را که در اطاعت خلفا مشهور و متواتراست لیس پشت

اند بلکه دران هم ترقی کردند که در تفضیح خلفا و اعوان و انصار ایشان برخلاف اوامر
کوشیدند و بسبب اذاعت و افشاء بغضب الهی گرفتار شدند چنانچه در منتهی الکلام از
کتب معتمده امامیه گذارش رفته و قد قال الله تعالی وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ
فَاِنَّ لَهٗ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا القصه در احادیث اهل بیت که
مجتهد بتقاضای اختیاری نقل کرد و بنا بر خوش فهمی حکم بحرمت خروج امام حسین نمود باید
قرائن و شواهد مقبول امامیه را بقتل و قتال کسی است که در سبب خروج بر خلیفه اول و
برهم کردن انتظامش که مورد فیوض الهی و نعم غیر متناهی است و باعث بقای آبروی
اسلام و مسلمین و موجب فنای کفر و کافرین است سعی ا و رجوع نه نماید و در استیصال
آن بکوشد بخلاف روایات و احادیث ائمه که بلفظ ... وارد است که
بیعت خلیفه اخواه از ائمه هدی و خواه ائمه ضلالت اند باید رجوع نماید و از نقیه
دست بردارد و شیعیان بنها باقی ماند لفظ نبات دیوالیشر انداین انحطا
برانچه در کتب فریقین از انصار روایت منطبق است که در سقیفه بنی ساعده اول
وارد شدند و فضایل خود بر شمردند و خواستند که سعد بن عباده را رئیس گردانند
کما لا یخفی علی من طالع روایات المجلسی من بحار الانوار و شروح الصحیح البخاری
و مخفی نماند که لفظ بنات جمع بنت است و بنت بمعنی حادثه و انصار بعد از بیعت
خلیفه اول مخالفتی نکرده اند و شق عصای مسلمین قصد نموده حقیقة امر آنها
ازین امور پاک است و غیر از مغلطه و لغزش ازیشان چیزی صدور نیافته و انهم آنی
پیش نموده کما اشرنا الحمد لله که ازین احادیث که ناصب عداوت اهل بیت
عظام و اصحاب کرام در کتاب خود آورده بود بمقدمات الزامیه امامت صدیق
ثبوت رسید و خلافت فاروق و ذی النورین بران مترتب گردید قبلت که در
... فاضل کاشی که در ... مجلد با تمام تمام آن را جمع کرده و در بحار مجلسی
احادیثی متعلق بغزوات و مشاجرات ... رسیده و مخصوص ائمه عا باشد تا و بلات
قوم را از ایشان ... اجتناب ... و از احادیث سابقه که قیل و قال جناب فاطمه

زہرا با امیر المومنین دران مرویست و ہم از حدیث امام باقر و صادق کہ از علل شیخ
نخلی عیاشی بدیہۃً ثابت میشود کہ زنہار نص بر امامت مرتضوی واقع نشده و اکابر
شیعہ محض در وضع و اختلاق اہتمام تمام بکار برده اند بیانش بر نہج اجمال آنکہ رسول خدا
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میل قلبی اصحاب بسوی صدیق میدانست یا نہ بر تقدیر ثانی کہ ہم مخالف
روایات کلینی در کافی و دیلمی در ارشاد و مجلسی در بحار و ہم حق الیقین و جلاء العیون
و حیات القلوب است لازم می آید کہ علم مجتہدین امامیہ زیاده بر علم سرور انبیا باشد کہ شب و
روز حال اصحاب خود را میدید فیتعین الاول اکنون اندک بیدار باید شد و نقاب غفلت
را از بصر بصیرت باید کشید کہ چون جناب امیر با وصف تحریص فاطمی بلکہ تشنیع آنجناب چنانکہ
دانی رعایت بقای اسلام فرماید و دعوت بسوی امامت خود بعمل نیارد رسول خدا صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم کہ بر امت خود شفقت و عطوفت زاید الوصف داشت چگونہ ایشانرا
در خرابی بگذارد و تخریب اسلام و تفضیح مسلمین از دست اہل ردت تجویز نماید کہ یکی از انہا
مسیلمہ کذاب باشد کہ لشکر عظیم ہمراه داشت و در معارضہ قرآن مجید نزول کتابی را مدعی
بود و قصد او با دیگر مدعیان نبوت مقصور بران بود کہ بعد وفات سرور کائنات استخوانہای
اولین و آخرین اہل اسلام از قبور بر کنند و بسوزند و با جنازه شریف حضرت نیز تشنیع و
تزویر کنند کہ کسی از کفار بخیال نیاورده باشد و لزوم این امر اظہر من الشمس است
زیرا کہ از ذاتیات امامت بلکہ عمده آن حمایت اہل اسلام و جہاد با کفار و انتظام
و سیاست مدن است چنانچہ عنقریب تفصیلش و تعیینش بنحو بہترین وجوه بعد ازین می آید
ان شاء اللہ تعالی و سرانجام این امور بدون این معنی کہ اہل اسلام بجان و دل مطیع و منقاد
خلیفہ باشند و میل قلبی با او دارند از محالات است پس معلوم شد کہ نص بر خلافت
مرتضوی تقرر نموده اند و بر اصول امامیہ ہم آنجناب را خلیفہ نموده الا تخریب دین
و اسلام لازم آید و ازینجا مثل بدیہی اولی ہویدا شد کہ کاروبار خلافت و انتظام امت
را بر صوابدید کسی گذاشتہ اند کہ مہاجرین اولین و انصار سابقین و دیگر طبقات
اصحاب اطاعت و انقیاد او را سرمایہ بہبود خود میدانستند و بجان و دل دران میکوشیدند

فتعین الخلافة للصدیق و هو بها حقیق والحمد لله که ذاتیات امامت ثبوت
یافت و تمامی کفرة و مرتدین بیاد افراه گرفتار آمدند و زبان بیهوده سر
قوله اولاً مراد از امام بیان فرمایند الیٰ آخره **اقول** باید دانست
لفظ امام درین مقام بر چند کس میشود از انجمله شخصی است که اجتهاد و عدالت
و باقی شروط که در رساله قدیمه تعرض بدان واقع است در ذات او فراهم آیند و علما
و رؤسا یعنی اهل حل و عقد بشرف بیعتش مشرف شوند و او را از میان مردم اختیار
نمایند و از انجمله کسیکه امام سابق او را بجای خود نشانده و با وجود شرائط مذکوره
او را خلیفه گردانند و از انجمله بزرگیکه پیشوای دین باشد و مردم در علوم اقتدا باو
نمایند و افعال و اقوال او را لایق تقلید و استناد دانند چنانچه فقهای اربعه و نافع و
عاصم در قرأت و جنید و شبلی در تصفیه باطن و سلوک طریقت و هرگاه ائمه
اطهار درین امور پیشوا باشند و مساعی ایشان همه مشکور و حقوق تعلیم و ارشاد
ایشان بر هر کسی غیر مستور اهل سنت ایشان را امام میگویند بلکه امام الائمه اعتقاد
می نمایند چه اکابر فقها را هم رجوع باین حضرات بوده چنانچه در جواب مسئله (؟) الخلافة
از کتب فریقین تفصیل این امر نموده ام چه جای امام حسین علیه السلام که با وصف پیشوای
دین و اجتهاد و تقوی و استحقاق خلافت که غلامان انجناب را حاصل بود گوشواره
عرش عظیم و جگر بند رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم که شهادت انجناب
گویا شهادت آنحضرت است در امامت ایشان کیست که حرف تواند زد غیر
از کسیکه لاف محبت و ولای ایشان زند و در باطن تار و پود ناصبیت بر خویش
تند انچه درینجا یاد کردم اکابر محققین از متکلمین و محدثین مثل شارحین صحاح
و جامعین قواعد کلام تصریح بدان کرده اند از جمله ایشان صاحب مقامات
رفیعه استاد البریه علامه دهلوی قدس سره العزیز [illegible] و بلا [illegible]
[illegible] از هند و ستان تا ایران [illegible]
که در امامت نوشته تصریح بدان فرموده [illegible]

را انجام

شد

اطلاق

نیز اطلاق کنند و بهمین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی
و امام رازی را که در عقاید و کلام و نافع و عاصم را که در قرائت امام بودند امام میگویند
و ائمهٔ اطهار را نیز در جمیع این فنون پیشوا بوده اند خصوصا در هدایت باطن و ارشاد و طریقت
که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان نزد اهل سنت علی الاطلاق امام دانند نه آنکه امامت
که مرادف خلافت است و در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین با وصف استحقاق
و غلبه و شوکت و نفاذ حکم ضرور است و لهذا خلافت را منحصر در پنج شخص مذکور داشته
اند الی ان قال و این اطلاق ایشان ماخوذ از استعمال قرآن مجید است که پیشوایان
دین را که ایشانرا هرگز تصرف نداشتند ائمه فرموده اند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا و هر کس را از متقین امام نامیده فرموده وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و در خلافت
هر جا قید فی الارض ذکر فرموده لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ
الْأَرْضِ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ الی غیر ذلک من الآیات
انتهی کلامه اعلی الله مقامه اقول فقیر فاقد الادراک بر اصول موضوعه تشیید
مبانی کلام اجمالی را ذکر میکنیم و میگوئیم که صاحب تفسیر منهج الصادقین که از علمای [illegible]
تابعی اکابر علمای خود در تعریف امام ارشاد فرموده که امام بمعنی مقتدی است که [illegible]
در افعال و اقوال با و اقتدا و پیروی نمایند و درین صورت امام از مفهوم نبی عام
خواهد بود و هم بمعنی کسی است که بتدبیر امت و سیاست آنها قیام نماید و با مور آنها
و تادیب ارباب جنایات قیام کند و ولاة و حکام بر آنها قرار دهد و حدود را
بر ارباب استحقاق آنها جاری سازد و با کسی که با اهل ملت کید و فریب نماید و راه
خصومت و عناد و عداوت سپرد با او جنگ کند و هر مسئله مشکل که از وی پرسند
مطابق واقع و نفس الامر حل آن فرماید و اطاعت او در هر باب واجب باشد
و درینحال نظر باینکه ثبوت نبوت منوط باین معنی نیست که می باید هر نبی بتادیب
ارباب جنایت و محاربه اصحاب عداوت و دفاع از حوزه دین و مجاهده کافرین
مامور باشد در میان نبی و امام نسبت عام و خاص من وجه خواهد بود و هرگاه احدی

ان اعره ا ... میخواهند باید ... الخ **اقول**

در فصل سابق اثبات آن از کتب اہل سنت گذشته و اگر ہنوز تشفی برا
لعبایت بادی قریب الحصول است **قوله** قال ابن حجر فی الصواعق
ا از لفظ عندنا فهمیده اند که جمیع اہل حق مراد اند و این در حیز منع
است ازین عبارت ہمین قدر ثابت میشود که نزد محققین امر یزید پلید بقتل امام حسین
صحیح شده و از ان لازم نمی آید که نزد یک یک فرقین ہم بدرجه صحت نرسیده باشد
و این عدم لزوم به تتبعین کلام علمای فریقین حاجت بشواہد و قراین ہم ندارد
مگر برای اطمینان خاطر عوام گفته میشود اما **کلام** علمای ما پس از تنبیه
شیخ ابن ہمام است و نحو الیش آنکه ضرور نیست که ہر روایت از روایات ملتزمة
صحت واجب القبول باشد زیرا که در جرح و تعدیل بعضے از رواة اختلاف واقع
شده احتمال دارد که نزد امام ابو حنیفه مجروح باشد و نزد محدثین مذکور موثق و عدل
و ہمچنین خبر یکه آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ایشان ضعیف و موضوع
اما افادات **شیعیان** پس بدانکه در کتب ایشان حدیثی نزد کسی بدرجه صحت
رسیده و ہمان حدیث بعینه نزد گروہی ازین وصف معرا بوده آیا بر سبیل تشبیه
فراز این ... دیده مستتر نزد بود که روایت عبد الله بن عباس در زیادتی الی
نزد ابو عمرو کشی صحیح نیست بخلاف شیخ حلی امامیه که در خلاصه حکم بصحت آن کرده
کاشانی و بحرانی ہم درین باب داد انصاف داده زبان بفضل الامر کشاده اند اکثر
اتفاق افتاده که دو کس از علما که در تنقید رجال بصیرتی داشته باشند بر توثیق یک
راوی متفق ... نموده باشند و حقا که کلام این بزرگان صدق است بکمال رزانت
و متانت ... نحو علی من تتبع کتب رجالهم و نزد شیخ الطائفه منشأ اختلاف
قدما در احکام ہمین است که در تصحیح و تضعیف اخبار ایشان مختلف بودند الی غیر ذلک
من التصریح و التصحیح **بالجمله** از لفظ عندنا معنی اجماع برآوردن خلاف رای رزین است
و این ابحاث جدلی و الزامی روشن میکنیم که شیخ ابن بابویه صدوق امام اعظم شیعه بلکه فرد کامل
امامیه علی الاطلاق در کتاب الاعتقادات میگوید اعتقادنا فی القران انه کلام الله تعالی و وحیه

این قدر هم پیداست که عبارت صواعق از افادات معتقدین یزید است و گفتگو در باب تکفیر او
نیز و علامه سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفی از خلاصه برای تائید تکفیر آن لعین یزید بخصوص
نقل میفرماید وبعضهم اطلق اللعن علیه لما انه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه واتفقوا علی
جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه او رضی به والحق ان رضا یزید بقتل الحسین رضی الله عنه
واستبشاره بذلک واهانة اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم مما تواتر معناه وان کان
تفاصیله احادا الخ و در کتاب شرح مقاصد افاده مینماید واما ما جری بعدهم من الظلم علی
اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث
لا اشتباه علی الآراء اذ یکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له من فی الارض والسماء وتنهد منه
الجبال وتنشق الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی
او سعی ولعذاب الآخرة اشد وابقی **فان قیل** من علماء المذهب من لم یجوز اللعن
علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک ویزید **قلنا** تحامیا عن ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو
شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم ویجری فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام
بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا تزل الاقدام عن السواء ولا تضل الافهام
بالاهواء والا فمن یخفی علیه الجواز والاستحقاق وکیف لا یقع علیهما الاتفاق وهذا هو
السر فیما نقل عن السلف من المبالغة فی مجانبة اهل الضلال وسد طریق لا یؤمن ان یجر
الی الغوایة فی المآل مع علمهم بحقیقة الحال وجلیة المقال وقد انکشف لنا ذلک حین اضطربت
الاحوال واشتبهت الاقوال وحیث لا منع ولا مجال والمشتکی الی عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال انتهی کلامه بلفظه **قوله** وغزالی الی آخره **اقول** درینجا نیز همان
جوابست که عدم ثبوت امری نزد امام غزالی مستلزم عدم ثبوتش نزد مکفرین نیست
واین را نیز بمثالی واضح میگردانم که از مجموعه مسایل فقهیه که از بدء اما میا یعنی میرزا
کاظم علی که دست از انداد دنیوی شسته اند و بتذکار اشعار مثنوی مولوی معنوی
و ذکر خیر علامه دهلوی نور الله مضجعهما غالب اوقات مشغول گشته اند و در سنوات
بیماری مبتلا گردیده بحدیکه همه کس را یاس از حیاتشان بهم رسیده بود از تنقیح فروع تا تصنیف

مصیر جو بہ
انتقالی نہ
ایت چہ تعا

ہرگز با صول موضوعه و روایات مجعوله مذهب خودش رجوعی نکرد هرگز او را یاد نماند که خود این استبعاد نظر بروایات امامیه لیس بعید یا ورده اند کرد که اصحاب و رفقاء جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم سیما خواص و حواریین خصوصا ابوبکر صدیق که بنص قرآنی یار غار اوست و در راه خدا جان و مال خود را فدا کرده و دختر نیک اخترش که بنصوص کتاب مجید لیست پا بر دنیا و با فهانزده و خدا و رسول و دار آخرت را با عتراف مفسرین شیعه و متوهم صاحب مجمع البیان و غیره من القدماء برگزیده زهیرا لاهل درطعام ... امام بکار بر بند نجلی سیر طریق ارتداد و کفر شوند چنانکه مسعود عیاشی با ظهار مجلسی در بحار از ائمه اطهار روایت میکنند پس استبعاد در باره مامون که نه قران مجید ... او ... دارد نه حدیثی از احادیث درین باب وارد شده بلکه از کتب تواریخ و حکایات چنان بوضوح میگراید که او در خرمن علما و عباد و زهاد افتاده چه مصرفی دارد لیکن خود علمای امامیه را ... تحریر ابن طاوس چندان فریفته که جز تحسین او هرگز امری دیگر ... نیافتند و نکشتی پای تقریر او را هرگز ندیدند و در ترجمه او انواع مناقب و محامد را دخل دادند ولیکن ... او ... شوند بالجمله اگر حجة الاسلام غزالی چنان میگوید امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیث اند صریح بتکفیر یزید میکنند و هر کس ازین بزرگان بر دعوی مختار خویش ... اقامه ... قایم کرده گفته اند که چون امام حسین از گوشت و پوست آنحضرت صلعم پرورده شده و ریحان آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بوده قتل او ... صلی الله علیه وسلم حال قاتلش با قاتل حادا است برابر نیست پس

نیز یزید ... ان و انصارش که در قتل جناب سید الشهدا شریک گردیدند و در تذلیل اهل بیت العیاذ بالله کوشیدند در لعن و طعن حکم کفار دارند ان شاء الله تعالی جواب امام غزالی و غیر او بعد ازین بشرح و بسط زبانی مکفرین خواهد آمد و معلوم خواهد شد که مکفرین انشقی هم بر دعوی خود براهین نقلیه قایم کرده اند و هرگز بلا دلیل نگفته چون این قدر دانستی الکنون بران چند روایت که دلالت بر شقاوت مامون دارد

و از اجله بلکه امام الائمه طائفه مستغنی است و ابن طاوس بنابر مصلحتی که ان شاء الله
تعالی دل از آن وز دیده و چشم پوشی و اغماض از آن شده اعلام مینمایم باید دانست
که این روایات در کتب شیعه پایانی ندارد و اگر دعوی تواتر لفظی هم بزبان رود غالباً
خلاف نفس الامر نباشد در تصانیف ابن بابویه و شیخ الطائفه و شیخ و سید او اعنی ابن
معلم و مرتضی و مانند ایشان لا تعد و لا تحصی مرویست و درین مقام بعضی ازین احادیث را
که در جلاء العیون بعبارت فارسی منقول است بکمال اختصار ذکر میکنیم تا حاجت ترجمه
هم باقی نماند و هر کسی از عوام هم بهره از آن بردارد و از آن جمله روایت این است که بسند
معتبر از امام رضا منقول است که فرمود بخدا سوگند که نیست هیچیک از ما ائمه مگر آنکه
کشته میشود و شهید میگردد گفتند یا ابن رسول الله که ترا شهید خواهد کرد فرمود که بدترین
خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید خواهد کرد و در دیار دور و زمین غربت مدفون
خواهد ساخت پس هر که مرا در آن غربت زیارت کند حق تعالی مزد هزار شهید و صد هزار
صدیق و صد هزار حج کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره ما محشور شود و در
درجات عالیه بهشت رفیق ما باشد و ایضاً بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است
که چون مامون لعین علمای امصار و فقهای اقطار را جمع کرد که با آن امام احتجاج و مباحثه
کنند و آنحضرت بر همه غالب آمد و همه اقرار بفضیلت آنحضرت کردند و از مجلس مامون برخاست
و بخانه خود معاودت نمود من در خدمت آنحضرت رفتم و گفتم حمد میکنم خدا را که مامون ترا
مطیع شما گردانید در اکرام مبالغه مینماید و غایت سعی میکند و [illegible] در خدمت [illegible]
جهم ترا فریب ندهد آنچه از وی می بینی که مرا اکرام مینماید و سخن مرا بسمع قبول [illegible]
درین زودی مرا بزهر شهید خواهد کرد از روی ظلم و ستم و این خبریست که از پدران بزرگوارم
بمن رسیده است و تا من زنده ام این سخن را اظهار مکن و ایضاً بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از نسل پسرم موسی پسری بهم خواهد رسید
که نامش موافق نام امیر المؤمنین علیه السلام باشد و او را در زمین خراسان بزهر شهید کنند
و در غربت او را مدفون سازند الخ باقی [illegible] نقل امثال این روایات

از شیخ صدوق میگوید که از روایات چنان معلوم میشود که مامون ملعون از خلفای شقاوت
اساس بود و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید ایالت عراق را بحسن بن سهل تفویض
نمود و خود در مرو اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن فتنه و آشوب
ارتفاع یافت که بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشته اند چون این
خبر در مرو بسمع مامون رسید با فضل بن سهل که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود و بعد
از تدبیر و اندیشه بسیار رای آن دو ملعون بران قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه السلام
را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود نماید تا آنکه سایر سادات بطمع خلافت نپردازند
پس رجاء بن ضحاک و بعضی از مخصوصان دیگر را بخدمت آنحضرت فرستادند در
اول حال امتناع بسیار نمود و چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آنحضرت بسفر
جهت از جبر اختیار نمود و بسند دیگر از معتبرین مرویست که چون آن امام عالیمقام
خواست که از مدینه بیرون رود داخل مسجد شد و نزد ضریح مقدس سید انام علیه السلام
آمد و جد بزرگوار خود را وداع نمود و قطرات اشک خونین از مفارقت آن روضه مقدس
بیارید و باز معاودت فرمود و دیگر وداع تجدید نمود باز چند قدم رفت و بازگردید و هر
مرتبه ناله و فریاد میفرمود راوی بعد ازین بجنب گفت فرمود مقام تعزیت است که
از روضه مقدسه شریفه جدا میشوم و در غربت بشهادت خواهم رسید و در پهلوی شوم ترین
خلایق یعنی هارون الرشید مدفون خواهم شد انتهی مختصرا و از روایت
صاحب کشف الغمه و مانند او بوضوح می انجامد که حضرت اول در طوس داخل شد باز
بمرو [illegible] برد و مامون مظهر تعظیم و تکریم زیاده از حد بجا آورد و گفت ای فرزند
پیغمبر در علم و فضل و عبادت و زهد ترا اینک دیدم و اراده آن دارم که خود را از خلافت
معزول کنم و ترا بامامت بگذارم و ببیعت تو مشرف شوم حضرت فرمود که اگر خلافت را
خدا برای تو قرار داده است جایز نیست که بدیگری حواله کنی و اگر از آن تو نیست بدیگری که
بخشیدن یعنی چه مامون گفت یا ابن رسول الله بالضرورة خلافت را قبول کن فرمود
برضای خود هرگز قبول نمی توانم کرد بالجمله تا دو ماه این گفتگو در میان بود و حضرت قبول

ابن بابویه روایت بابویه بسند معتبر از هرثمة بن اعین روایت کرده است که روزی بقصد
ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام بدر خانه مامون رفتم چون بدر سرای او رسیدم صبیح
دیلمی را که از مقربان و موالیان آنحضرت بود دیدم چون نظرش بر من افتاد گفت
ای هرثمه تو میدانی که من امین مامونم و محل اعتماد آن ملعونم گفتم بلی گفت دی شب آن ملعون مرا
با سی نفر از غلامان خاص خود که محرم اسرار او بودند بعد از آنکه ثلثی از شب گذشته بود طلب نمود
چون بنزد او داخل شدیم دیدیم که آن سیاه دل از کثرت شموع و مشاعل مجلس خود را مانند
روز روشن ساخته و تیغهای برهنه زهرآلود در پیش خود گذاشته پس هر یکی از ما را بنزد خود
طلبید و عهد و پیمان گرفت که با آنچه فرماید عمل کنیم و راز او را پنهان داریم هر یک را تیغ زهرآلود
داد و گفت بروید بسوی حجره امام رضا در حالتی که او را بیابید و سخن گوئید خواه نشسته خواه
ایستاده و خواه در خواب این شمشیرها را بر بدن او فرود آرید و گوشت و استخوان او را ریزه
ریزه کنید و اجزای او را بیکدیگر بیامیزید و این شمشیرها را بر بساط او بمالید و از آلایش خون پاک
نموده بنزد من آئید و اگر با آنچه گفتم عمل نمائید و این راز را افشا نکنید هر یک را ده بدره زر
بدهم با ضیاع و عقار نیکو و تا زنده باشید از مقربان من باشید صبیح گفت شمشیرها را از آن
ملعون گرفته بحجره در آمدیم و دیدیم که آنجناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و دستهای خود را
حرکت میداد و سخنی تکلم میکرد که نمی فهمیدیم من بیک طرف حجره ایستادم و سر شمشیر خود را بر زمین
نهادم و ترسان بر آسمان نظر میکردم آن غلامان بیحیا بجانب امام مظلوم شتافتند و شمشیرهای
خود را بنوبت بر جسد مطهر آن سرور فرود آوردند و آنحضرت زرهی و جامه پوشیده بود که مانع
پس آن امام مظلوم را بر بساط خود پیچیده بسوی مامون برگشتند پرسید چه کردید
عمل آوردیم چون صبح طالع شد مامون سر خود را برهنه کرد و بندهای جامه
را گشود و بهیات ارباب مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس شوم خود نشست
تا بشغل تعزیت آنحضرت اشتغال نماید صبیح گفت چون نزدیک حجره رسید آواز همهمه از
حجره استماع نمود و بترسید و گفت ای صبیح بحجره داخل شو و مرا از حقیقت این صدا خبر ده
صبیح گفت چون بحجره رفتم آنحضرت را دیدم در محراب نشسته و بعبادت رب الارباب مشغول

کنند شوانند آنگاه خاک بالای قبر و پایین پا را استشمام نمود و چنین فرمود چون خاک
طرف قبله را بویید فرمود که زود باشد که قبر مطهر مرا درین موضع حفر نمایند پس امر کن ایشانرا
که هفت درجه زیر زمین فرو برند ولی از لحد و گز شبری گردانند که حق تعالی چندانکه خواهد آنرا
گشاده سازد و باغی از باغهای بهشت سازد آنگاه از جانب قبر رطوبتی ظاهر شود پس این
دعائی که ترا تعلیم می نمایم تکلم کن تا بقدرت خدا آن آب جاری گردد و قبر از آن آب پر
شود و ماهی چند ریزه در آن آب ظاهر شوند چون آن ماهیان پدید آید این نان را که بتو میدهم
در آن ریزه کن که آن ماهیان بخورند آنگاه ماهی بزرگ ظاهر شود و آن ماهیانرا برچیند
[illegible] حال دست بر آب گذار و دعائی که ترا تعلیم مینمایم بخوان تا آن آب بزیر زمین فرو رود
و قبر خشک شود و این اعمال را نکنی مگر در حضور مامون و فرمود که فردا بمجلس این کافر فاجر
داخل خواهم شد اگر از خانه آن شقی سر برهنه بیرون آیم با من تکلم نما و اگر ردائی بر سر پوشیده
باشم با من سخن مگو ابوالصلت گفت که چون روز دیگر شد حضرت امام رضا علیه السلام نماز بامداد
ادا نمود و جامه های خویش را پوشید و در محراب نشست منتظر بود تا غلامان مامون بطلب وی
آمدند کفش پوشید ردای مبارک خود را بر دوش افکنده بمجلس آن ملعون درآمد و من
در خدمت آنحضرت بودم و در آنوقت چند رنگ طبق ها از میوه ها نهاده بود و از انواع خوشه
انگوری که [illegible] گذاشته و بعضی از دانهای آن [illegible] بوده بودند در دست [illegible]
[illegible] از آنها که [illegible] بوده بودند از برای رفع تهمت زهر [illegible] چون نظرش
بر آنحضرت افتاد از جای خود برجست و دست در گردن مبارکش کرد و میان
دو دیده آن قرة العین مصطفی صلی الله علیه و آله بوسید و آنچه از لوازم اکرام و احترام
ظاهری بود دقیقه فرو نگذاشت و آنحضرت را بر بساط خود نشانید و آن خوشه انگور را
بوی داد و گفت یا ابن رسول الله ازین نیکوتر انگوری ندیده ام حضرت فرمود شاید انگور
بهشت ازین نیکوتر باشد مامون گفت ازین انگور تناول نما حضرت فرمود مرا از
خوردن انگور معاف دار آن ملعون مبالغه بسیار کرد و گفت البته میباید تناول نمود مگر
مرا متهم میداری و با این همه اخلاص که از من مشاهده مینمائی این چه گمانهاست از من

ماسیان خود را بر چند شمار را از روی زمین بر اندازد انتهی مختصرا من بعد باقر مجلسی
روایات دیگر از شیخ مفید و باشد او ذکر کرده محصل یکی آنکه چون امام رضا علیه السلام
بجانب عراق آمد و با مامون در خورد آنجناب را تپی عارض شد اراده فصد نمود مامون غلام
را امر کرد تا ناخنهای انگشت را بزهر قاتل آلوده کند القصه چون از فصد فارغ شد غلام
بر طبق اشاره او چند انار از باغ چیده دانهای آنرا بیرون آورد آنشقی تکلیف بخوردنش
داد حضرت در همان ساعت بعد از خوردنش بتقضای حاجت بیرون وقت آخر تا نماز عصر
احشاء و امعای مبارک از هم ریخت چون خبر آن بدبخت رسید پیام فرستاد که دفع این
مواد نافع است زنهار از دریشه را بیرون خاطر راه ندهند وقت صبح امام مظلوم برباض
رضوان انتقال نمود و حاصل روایت معتبره ابن بابویه آنست که چون آنجناب مدهوش
گردید و شنیدند آنها که مردم از طوس بفلک آبنوس رسید مامون نالان و گریان بیرون آمد
و دست بر سر میزد و موی ریش خویش میکند و آب حسرت می بارید چون امام دیده مبارک
بر گشود مامون گفت ندانم که کدام مصیبت بر من عظیم تر است جدائی از چون تو رهنمائی و
مهار و فقد نیز بسوی بیشوائی یا آنکه مردم گمان میبرند که من ترا بقتل آوردم حضرت بسخنان
[illegible] گردید ... آن قال یاسی از شب گذشته بود که آنجناب بعالم قدس
ارتحال [illegible] مردم شور و شرش برآوردند که این مامون فرزند رسولخدا صلی الله علیه
وسلم را بناحق شهید کرده و شورش عظیم پدید آمد ترسید که اگر جنازه را در آن روز بیرون
آید فتنه [illegible] پس محمد بن جعفر عم آنجناب را طلبید و گفت بیرون رو و فتنه را فرونشان
مردم [illegible] گران دیگر که امروز آنجناب را بیرون نمی آریم پس پراگنده شدند و در
[illegible] ن کردند و محصول روایت دیگر از ابن بابویه آنکه حضرت بهر شمه
[illegible] داد و فرز [illegible] عمر تمام شد و مامون عزم کرده که مرا زهر خوراند در انگور و انار باقر
مجلسی بعد از آنکه چند ورق دیگر روایات مختلفه نوشته میگوید که این روایات همه گر
صحیح نمی تواند شد باینکه آنجناب را در انگور و انار مکرر زهر خورانیده باشند انتهی مختصرا
لا پنهان شمه از اخبار یکه در جلاء العیون بتقریب ذکر شهادت امام رضا و تکاید قدره

آوازین در کام جهان و جهانیان انداخته چنانچه بر ذمیت او کتب طرایف مملو است
روشن و تصریح علما در ترجمه او بتحریر و تغزار علوّ امری است مبرهن انکار از امری که از
اجلای بدیهیات است و صدها حدیث بران دلالت میکند و بحمد الله که فقیر هم بعد ازین
حیرتها بوجهی وجیه ملهم شده و آن اینکه این ملا و کسی که در فن یکدست یگانه روزگار است چون
دیده که بنیاد اکثر عقاید امامیه بر تحقیق و تدقیق ملا موسوی واقع است و او در متکلمین ایشان یگانه
معدوم النظیر است کما سیجیء اکثر او را بلعن و طعن متناول کنند معظمات امور مذهب ایشان هم
میکرد و در ابتدا عبد الله بن سبا تشیع را بنیاد نهاد و قدمای امامیه تقلید او بعمل آورده قول او اختیار
کردند و در آخر بجهت شهرت قول او بالوهیت جناب مرتضوی علمای متاخرین مصلحت
دران دیدند که او را بصد تکلف از زمره خویش اخراج نمایند و کفران نعمتش ورزند اگر ملا موسی
امام العلما نظام الحکما را نیز ازین دایره بیرون کنند دیگر مثل او کیست که گاو رانده و
افشاند فلله دره ما ادق نظره یا قیماند دعوی ایست او در متکلمین امامیه و آنکه او هم
مذهب ایشان ماخوذ از تحقیقات اوست و جهابذه محدثین و متکلمین این مذهب سبق مذکور را
از تقریرات او آموخته در کتب خود نیز ایمان خویش اتخاذ نمایند مانند علو تفسیر او و مختصات
و این مدعا که طول و عرض میخواهد در خاتمه این رساله بعنوان شایسته پیرایه تالیف میخواهد
کشف ذات الله تعالی قوله و تا شما بیان فرمایند الی آخره اقول این دعوی را شما به
علوی توفیق ساوی از کمیت و تعیین باثبات میرسانم اما امر اول پس بدانکه از جمله
لاعنین و مکفرین یزید است بقیة المجتهدین طاهر بن احمد بن عبد الرشید بخاری چنانچه
کتاب خلاصة الفقه از افادات و تصانیف او برین دعوی دلیل است و از انجمله
امام قوام الدین صفاریست که در لعن یزید باکی نمیکرد و از انجمله افضل
متاخرین حافظ الدین محمد کردی است که در کتاب وجیز لعن یزید را تجویز کرده و
از انجمله جوزیست که در جواب استفتای پیر خود از حال یزید بجواز لعنش رفته و از انجمله
محمد بن سلیمان کفوی که در کتاب خود اعنی کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب
النعمان المختار بعد تذکار این ابرار میفرماید والحق ان لعن یزید بنا علی اشتهار

المحدثین المتبحرین قدوة العرفا رأس السالکین شاه ولی الله دهلوی و از آنجمله است
الله علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخرین بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانیکه
قلوب مخالفین تکلیف میرسد نهاده اوست و از آنجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین
مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و از آنجمله مولانا بحر العلوم
العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه ابابه الصالحین
علی رؤس الطالبین چنانچه کتاب صواعق محرقه و شرح قصیده همزیه و مفتاح النجا و کتاب
مناقب السادات و شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفا و کتاب تکمیل الایمان
و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادة الکونین فی فضائل الحسنین و کتاب
حجة الله البالغه و کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا حیث قال فیه مصنفه کما نقل عنه ایضا
والله دوده فرقه ثالثه خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان که نزار
و خبث باطن آنها اظهر من الشمس و ابین من الامس است و نصوص صحیحه درباره سوء حال و خوی
و نکال آنها به ثبوت پیوسته آنها بلا شبهه مجروح و مطعون اند بلکه از دایره ایمان بیرون و با منافقین
محشور و مقرون و تالیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب غرة الراشدین
و ذلة الضالین و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزکی توانند شمرد و در خصوص این نسبت
مولانا عبد العلی رحمة الله علیه مطالعه حسام موسن جالس لجی توان نمود حیث قال فی مطاعن
صاحب الفتوحات و مولانا المذکور مخلی از اقوال و عقاید شیخ اکبر الکفر این مرید بد گوهر
اکتفا می نماید پس از جمله الهامات شیطانیه او که با وجود ادعای آنکه از حق تعالی بدون توسط ملک
علوم حقه فرا میگیرد این است که در باب ثالث ... از کتاب فتوحات میگوید که از جمله کسانیکه
هم قطب بوده اند و هم غوث و مقربان درگاه صمدیت و سید الجماعت ابوبکر است و عمر
و عثمان و علی و حسنین و معاویه و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر
کجاست که با وجود اینکه خود نقش در شرح مسلم حکم نموده باینکه یزید از اسلام بهره نداشت
و حق خذل پیر خود را به بیند سبحان الله یک احسان تدریس و تعلیم او و بزرگان او بر
ذمه همه کس از سکنه این دیار ثابت باشد او را میبد گوهری و دیگر دشنامهای غلاظ یاد کردن

ـہ الله علیه بیت چشم بکشائی بعیب دیگران * چون رسی در عیب خود کوری از ان * مطلقا
تغافل و تعامی اختیار نموده عبارتش آنکه بلکه اکثری از علمای ایشان طعن و لعن بر یزید علیه اللعنه
بدان جهت کرده اند و میکنند که هرگاه همه فرزندان رسول مختار کشته بود حضرت امام زین
العابدین را چرا زنده گذاشت که خلل اندازد دین چهار یار شد و نامی و نشانی از بنی فاطمه
در عالم نمیماند الی آخر هذیانه این عبارت چنانکه می بینی نص است در ثبوت دعوی بنده
یعنی یزید از جمله اهل حق باعتراف علمای شیعه حیث قلت فی الرسالة القدیمة
اما صحبت خلافتش عند القائلین بالکفر لصدور الامر بقتل الامام و امثاله و هم الاکثرون
کما اعترف به المخالفون الخ باقی ماند اینکه اکثر علمای اهل سنت که تکفیر و لعن یزید میکنند
از آنجهت است که او امام زین العابدین را چرا قتل نکرده و سائر بنی هاشم را چرا زنده گذاشت
پس با وجودیکه ادعای بلا دلیل بلکه مخالف و مناقض ادله قطعیه است و عین افترا و بهتان
بلکه مصداق سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ دعوی علم غیوب و ادراک ما فی الضمائر
والقلوب است و بنده در نسبت امثال این امر بشیعین و مدعین ولای اهلبیت طاهرین شواهد
قاطعه عرفیه بلکه دلایل ساطعه الزامیه بدست دارم چنانچه در رساله قدیمه مجملا دیده باشی و در
آخر این کتاب مفصلا خواهی دید ان شاء الله تعالی و جناب مرز الکاظم سرآمد فقها
و متکلمین امامیه در حاشیه دیباچه رساله خود که در رد و جرد متوسط تصنیف فرموده اند برد
استدلال صاحب تحفه اثنا عشریه از آیت کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا الآیة بر خلافت
خلفای راشدین ارشاد میکنند قوله بالنصرة بالحجج اشاره است بدفع شبهه که بعضی از
معاندین نموده اند آن اینست که قتال کردن جناب سید الشهدا با قاتلان خود بر حق
نبود زیرا که حق تعالی وعده نصرت رسول و مؤمنین کرده پس اگر قتال آنحضرت بر حق بود
حق تعالی نصرت آنحضرت کردی و آنحضرت شهید نشدی جواب اینست که مراد بالنصر
نصرت بالحجج البینات است و آن حجج وقوع معجزاتست که بعد شهادت آنحضرت بوقوع
آمد و بسبب آن حقیت آنحضرت بر همه کس ظاهر و هویدا شد تا بحدیکه اکثر اهل سنت
بر قاتلان آنحضرت لعن کردند و لعن کردن را جایز میدانند مثل تفتازانی بلکه گفته که همه

نهاد و خود بر مسند متصل بادشاه نشست ارکان سلطنت و اساطین امارت رنجیدند
و اهل مجلس ازین حرکت بغایت خشمگین شدند و گفتند که این شیخ حلی یگانهٔ وقت خود
است چون هنوز داب مجلس نمیداند مناظره چه تواند بادشاه از سبب این حرکت سوال کرد
شیخ حلی جواب داد که روزی امام ابوحنیفه از خدمت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم
برخاست و کفش گم کرد فرمودند که ای ابوحنیفه هرگاه داخل مسجد نبوی شوی حفاظت نعلین خود
بکن تمامی حضار از صغار و کبار باستماع این سخن محو قهقهه شدند و حلی را گفتند که ایها
الشیخ ابوحنیفه شاگرد امام صادق است در وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا بود گفت
ایها الحضار نسیان بر من غلبه کرد و بجای امام شافعی نام ابوحنیفه بر زبانم رفت باز
همه کس را خنده در گرفت شیخ حلی گفت این حکایت احمد بن حنبل است که بی ساخته
بر زبانم آمد آنگاه آواز قاه قاه زیاده تر بلند شد شیخ گفت غلط کردم حکایت
مالک بن انس بود حاضرین گفتند که چنین مخبوط در جهان موجود نباشد باز شیخ حلی
بسوی بادشاه توجه کرد و گفت ای ملک انصاف بکن که هرگاه این همه ائمهٔ سنیان
در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله شرف حضور نداشتند پس احتجاج و استدلال
باقوال اینها چه معنی دارد آنوقت سلطان باستماع تقریر شیخ حلی همه تن گوش گردید
و پرسید که احتجاج تو باقوال کیست گفت باحادیث و روایات جناب امیرالمؤمنین
و اولاد ایشان یعنی جناب حسن مجتبی باز شهید کربلا همچنین تا امام آخر زمان پس بادشاه از
مذهب سنیان توبه فرمود و مذهب شیعه را اختیار نمود انتهی ملخصا و مختصرا ماسیه
در رد اعتراضات یوسفی این قصه را باجمال نقل کرده ان بعض السلاطین لما اراد
اختیار مذهب من مذاهب المسلمین و اظهار حقیته بقواطع البراهین جمع بین اهل السنة
و بین علماء الشیعة الامامیة للمباحثة فلما حضر العالم الشیعی مجلس السلطان لف
رداءه فی مندیله و جعله تحت ابطه و جلس فاعترضه السنی فی ذلک فقال روی انه
کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله وسلم مذهب یقال له مذهب ابی حنیفة و کان
اهله یسرقون المداس فخفت ان یکون منهم احد حاضرا و یسرق مداسی فقالوا ابو حنیفة

ذکیرند و آسیای تشیع را بر بزرگان و اولادشان که حال شان بعد استقرار کتب شیعه از اجلای بدیهیات است کما او مانا الیه گردش دهند و دعوی علم بخطرات صدور و مضمرات قلوب نمایند و سخن سازی گویند که بعضی از کلمات این بزرگان دال بر تشیع است فنقول هذا الا اتفاق و نعم الوفاق بهتر آنست که برای اثبات قدم تشیع همه اصحاب را مثل خلفای عباسیه که حال بعضی از انها مذکور شد بطرف خویش کشند که حسبه جسته این قسم کلماتی که دلالت بر تشیع دارد از انها هم علمای امامیه نقل میکنند حتی که فاروق اعظم را تا آن تفضیل مرتضوی قرار میدهند چنانچه نزهة اثنا عشریه بران گواهست و متوهم نشود که از ائمه اهل بیت جز تشیع و عداوت و دشمنی اصحاب رسالت مآب چیزی منقول نیست حاشا و کلا هزاران حدیث از ذریة طاهره مرتضوی در مناقب خلفای راشدین و اعوان شان در کتب الحجة امامیه مرویست چنانچه نمونه آن در کتاب منتهی ایراد کرده ام که علمای طائفه از جهت انصاف و دشمنی ائمه را نیز بر کذب و در وقع آن طیبین و طاهرین حمل کرده اند و مخفی نماند که میانه اصحاب قبیل و قالیکه وقوع یافت مبنی بر امور خلافت و ریاست بود و مبنای آن اختلاف اصول عقاید نیست چنانچه اکابر شیعه اعتراف بدان کرده اند و تحقیق جوابات آنهم انشاء الله تعالی فتدبر **قوله** و در کدام کتاب اه **اقول** در ما سبق چنانکه دانستی اشارتی رفته که نزد مکفرین یزید قتل امام حسین در حکم قتل جناب سید الکونین است اهل خبرت را باید که اندک انصاف نمایند که مجتهد الزمانی از قتل جناب سید الشهداء بلفظ سید یکه مشعر به تنکیر و تحقیر است تعبیر میکنند و نمیدانند که نزد مکفرین یزید که سخن بر مذهب شان میرود در قتل سیدی از سادات و جناب امام حسین که تا سید کائنات فرق ارض و سموات است و اگر مخاطب از طول کلام ملول نشود ایک رساله مذکور که قصه شیخ حلی مخصوص نام دران مزبور است موجود بغور و امعان به بینند که موقف از کتاب تشریح نقل مینماید که من قال بکذب هذا السید و قال سید کذاب یکفر و ملک العلما شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر کسی علوی را بتحقیر علویک گوید کافر گردد چنانچه مصنف رساله غرة الراشدین هم نقل نموده و اینهم ارشاد ساخته

که دیگر فقها در دیگر کتب فقهیه متعارفه مثل هدایه و شرح وقایه و غیرهما این قسم کلما
موجب تعزیر میدانند **این است** حکم علمای اهل حق در اطلاق الفاظیکه بر اهانت این
خاندان عالیشان دلالت دارند تا بقتل جناب سید الشهدا افلذه کبد اشرف الانبیا چه رسد و خود
علمای تا انچه معترض در ینمقام ذکر کرده در تصانیف خویش تعرض بدان مینمایند و بر ذان
می پردازند صاحب رساله مناقب السادات می نویسد **سوال** چون قتل مومن نزدیک
اهلسنت و جماعت فسق است قتل حسین رضی الله عنه چون کفر خواهد بود جواب
از انکه ایذا و اهانت حسین بمصطفی صلی الله علیه و آله سرایت میکند کما بیناه من قبل [illegible]
و اهانت مصطفی علیه السلام بالاتفاق کفر است و این را چنانچه نقلا و دینا و حسا و عقلا
ثابت کردیم انتهی کلامه **سن** بعد ضدام مخاطب اجتهاد مآب بار بار باعاده عبارات صحاح
صواعق و امام غزالی متوجه میشود و منیاید که کفر یزید از مثل اسلوب جوابهای شافی داده اند
چنانچه ان شاء الله تعالی بر مقام مناسب ذکر کرده خواهد شد صاحب صواعق محرقه ما نیز اولا بسیار
از مستقصین یزید اجماع اهل حق بر کفر او و راضی بقتل امام نقل کرده انتهی کما عرفته [illegible] ان شا
الله تعالی **قوله** سبحان الله الخ **اقول** وا ویلا وا اسفا این حجة الاسلام غزالی که از اجل طائفه
اثنا عشری بود قتل ریحانتین رسول الثقلین را که جگر بند حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و اجداد
او باشد از موجبات کفر نمی شمارد و در اطفاء انوار ائمه اطهار خصوصا ریحانتین سید ابرار زیاده
بر علمای دیگر تعصب میورزد و از بیان حال یزید و ولای اهلبیت علیهم السلام که تشیع دعوی آن
میکند میوید اسکیرود که بعض اسانیت و حاشا که از بعیت واقعی بکیف دست خود داشته
باشند و کم [illegible] کتب ایشانهم بحیث لا ریب فیها قال و اگر خدای عز و جل خواسته
تشیع حجة الاسلام غزالی برای الزام اکیف متعصبین سنیه در مقام لایق باثبات خواهم
رسانید فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ **وتحقیق حق** نزد فقیر که خود را
جیوی می سنجه امیت که انحراف امام غزالی از جناب اهلبیت ثابت کلمات ذلک لازم می آید
زیرا که او چنانچه قاتل امام حسین را فاسق میداند همچنین قاتل ذی النورین را لیس اگر عداوت
او بجناب امام حسین ثابت شود لازم آید که او از دشمنان ذی النورین هم باشد و این را

ناقلی از شیعه و سنی باور نتوان کرد پس وهم عدم تدین و انحراف در بارهٔ معتقدین
از هم پاشید چه جای آنکه بنقل معتمدین از اکابر شیعه و سنی چنانچه اشارتی در اوراق
سابق نمودم مشهور و معروف است که معتقدین از لعنت یزید از انجهت احتراز و منع
کرده اند که امر او در قتل امام حسین بثبوت نپیوسته و اگر بثبوت میرسید از نفی
و منع میکردند و این بزرگان به کفر قاتل امام حسین اتفاق دارند بلکه در مستحق بودن
یزید ملعون نزد ایشان تردد نیست و مقصود از منع اینست که عوام در باب لعن ترقی نکنند
... تا توند فلیتدبر **قوله فظهر این کلام الخ اقول** باید دانست که دنیا بر چند
قسم است چنانچه اهل تحقیق بدان رفته اند و فاضل علی متقی در رسالهٔ خویش تصریحات
بآن نموده چون گشت این تلمیحات کما ینبغی بر ایراد آن اقسام موقوفست از تطویل کشیده
بذکر محصول آن می پردازم یکی از ان اقسام محمود است و دوم مذموم و سوم محمود باعتباری
و مذموم باعتبار دیگر حالا تنکه انسان را قبل از موت عروض می باید و مدار زیستنش بران
قرار یافته از اکل و شرب و نوم و نقیطه و انچه بدان محتاج است از قسم اول باید شمرد زیراکه
سایر عبادات و اکتساب حسنات منوط باین امورست اما قسم دوم پس مصداق آن
مورد آیت کریمه خواهد بود لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ پس اگر فرض کنی فقیری را که طعام روزی ندارد و بر لباس
هم قادر نیست لیکن چون او را دوستی لهو و لعب در خاطر جا گرفته چنانکه در ین مقامات
می ایستد و باین امور التذاذ بر میدارد او را از اهل دنیا شمار باید کرد و صاحب اموال و
دولت اگر بر خلاف شخص مذکور باشد زنهار جایز نیست که او را طالب دنیا نام نهاده
شود همچنین اگر آن محتاج با وصف فقدان قوت خویش زینت را دوست میدارد
و در رقعه باد و ختن هم اهتمی را پیشش نهاد میسازد لایق آنست که درین قسم شمارند
و صاحب دولت و جاه که زینت دوست نباشد از اهل دنیا نخواهد بود قس علی ذلک
اگر آن محتاج تفاخر را می خواهد و نصب العین او اینست که فقرا گرد او نشینند و او را
مشار الیه سازند یا رغبت بآن دارد که مالی کثیر یابد و اولاد بسیار بهم رساند چون مناط

علیها یبلغ الجنة و بها ینجو من النار الی غیر ذلک بر حیثیت محمود واقع است هر باره
معنی دنیا افشا شر و تطبیق احادیث بوجه مستوفی در مدرکه اهل فطانت و ذکا در افتد
اکنون بر اصل مدعا میرویم و تلمیحات جناب مخاطب اکثر لک تقدیم میزدایم و میگویم که
لا انسلم که ضمیر مؤنث کلمه لا تنالها بدنیا من حیث هی راجع باشد تا اگر جناب رئیس
المجتهدین را گمان بد نسبت بعبدالله بن عمر رضی الله عنهما هم رسد بلکه بجانب قاضی نورالله شهید
ثالث الامه در تالیفات خود بعد نقل این حدیث تواند بود که ضمیر مذکور بخلافت حقه رجوع
کند و ـ حمل کلام ابن عمر بر تصریح شهید مذکور آن باشد که خلافت حقه که از جمله اسباب آن
جهاد با دشمنان خدا و اعلای شریعت غرا و حفظ خلایق از شر اعدا و سوزش نفسانیه
دنیا و تسلط و حکمرانی بر طبق آیات قرآنی و احادیث رسول ربانی باشد با امام حسین
نخواهد رسید و این معنی موجب آن نیست که امام حسین معاذ الله طالب دنیا باشند بلکه
از حدیث ثابت میشود که آنجناب طالب خلافت حقه که حقیقتش دنیا است بوده اند و او
این طلب بمقتضای صفای نیت و خلوص طویت هم یافته اند که بتقدیر الهی فعلیتش
نتیجه او نیافته باشد من بعید مخفی نماند که جناب مجتهد صاحب البصر و البصیرت
خوش میرینه سریت فهمیده اند که جهاد در راه خدا با خروج امام حسین نزد عبدالله
بن عمر ممتنع الاجتماع است و هو ممنوع چه دانستی که دنیا را اعتبارات است بعضی مذموم
و بعضی محمود و طلب دنیا باعتبار محمود منافاتی با جهاد فی سبیل الله ندارد حیرانم که از
کجا دانسته اند که عبدالله بن عمر آنجناب را طالب دنیای مذموم که ذمایم آن در کتاب ارشاد
القلوب دیلمی هم مفصل است قرار داده بلکه اگر ادنی امعانی در کلام عبدالله عمر میکردند
و به بصیرت قلبی نگاه مینمودند معلوم میشد که در کلماتش اشعاری بنقیض مدعای خدام
مجتهد موجود زیرا که دنیا را که حق تعالی بر اختیار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حواله
فرموده بود و بعضی از ذاتیات آن دانستی لا محاله محمود خواهد بود نه مذموم و مطعون
چنانچه لفظ فاختار الآخرة مشعر همین است که آن دنیا مذموم نبود چه معنی اختیار ترجیح
دادن و برگزیدن است کما فی قوله تعالی و اختار موسی قومه سبعین رجلا

لمیقاتنا و در کافیه شیخ ابن حاجب رحمه الله علیه در باب تنازع فعلین خوانده باشی
اکتفاء الکوفیون بالاول پس امام حسین طلب کرده اند نگر محمود را و لا تناقض بین ادا الجهاد فی
سبیل الله پس تکفیر یزید را بقول عبد الله بن عمر تخویف و ترهیب نمودن از کمال ذکا و فطانت
جناب اجتهاد مآب است و ازینجا معلوم شد که تصدیق هر دو کلام می باید کرد یعنی هم عبد الله بن
عمر سخنی مطابق نفس الامر فرموده و هم کلام مکرمت انام مورد تحسین گشته که خروج و محاربه
جناب امام حسین جهاد فی سبیل الله بود و بنا بر اعلاء کلمة الله و تخلیص مظلومین طلب خلافت
کرده اند و نقد جان عزیز را در راه خدا حقیر دانسته آمدیم بر اینکه چون طلب امر محمود بود
پس منع از خروج چه معنی دارد گوییم نزد عقلا مرسوم است که چون بزرگی قصد امری نماید
فرماید و جد و جهد بکار برد و احتمال وصول نکرده دنیوی بذات و الا صفاتش بجو الطر
شان تطرق باید دامن ادمی گشته و تا مقدور او را از ان اراده باز میدارند مقصود عبد الله
بن عمر اینست که خلافت و حکومت که بمقتضای احادیث نبوی فقط برای خاتم الاولیا
والخلفا یعنی امام مهدی آخر زمانه است لیکن بعضه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هستید و شما
جزئیت خاص دارید نخواهد رسید و آنجناب آخرت را برگزیده اند و مرتبه قصوی را اختیار
نموده یعنی دنیا را با وجود محمود بودنش محجوبا ترک فرموده پس خروج نفرمایید و بر حرف
و حکایات اهل کوفه مغرور نشوید و خود را در معرض هلاکت نه اندازید چنانچه بعد از جمع
روایات این باب آشکار میشود بلکه اسناد دنیای محمود با امام حسین بر تسلیم است و رنه
مقصود ابن عمر اگر تو طالب آخرت هستی و ثواب یافتنی پس نکوند مرو کما یدل علیه لفظ
بعده و این همه بنا بر محبت و صداقت و حفظ جان و ناموس اهل بیت رسالت اتفاق
افتاد چنانچه معمول و مرسوم اصدقا و احباب است و نزد امام حسین هم و را افتاد که نجات
عراق عزیمت سلطنت سازند که اتفاق باعث کثیر ران شد که بوقت تشریف آرند و
دادرسی مظلومین را از ظالم بگیرند و آن مردود فتق ساخته بود ... که بر حق اهل بیت لی احیاز
ایشان غالب گشته بود و در پی قتل ایشان گردیده و بیعت ... از ایشان طلب
ساخته و چه می توانند گفت منع تشیع و منع محمد بن حنفیه و ابن عباس و مانند

ایشان

ایشان بلکه البته اگر بدیده تشیعه مطمح نظر داریم این منع از امتثال از منوعات شرعیه بلکه از
معاصی کبیره بوده باشد چه بطبق روایات ایشان کما یدل علیه المجلد العاشر من
البحار جناب امام حسین در آیات قرآنی بجهاد دینیه مامور و آنهمه بزرگان محکوم باتباع و
جان فشانی بر آنحضرت بوده اند قیامت اینست که قطع نظر از تخلف بلم و لا نسلم و چون
چرا پیش آمدند و هرچند آنجناب ایشانرا عموما و خصوصا دعوت فرمود سر از متابعت او
پیچیدند بلکه برآنهم ترقی کردند چنانچه تفصیل این همه امور بعد ازین باشباع تمام و بسط
ملا کلام خواهی دانست انشاء الله تعالی بالجمله اگر از طلب دنیا منع کرده اند پس همان آش
در کاسه یعنی اکنون حضرت مجتهد و مقلدین او را می باید که لفظ شهادت و جهاد در باره
امام حسین استعمال نکنند که اکابر مزعومی ایشان امام حسین رضی الله عنه را طالب دنیا
قرار داده بودند اکنون اهل سنت تصدیق شیعه کنند یا تصدیق مقتدایان مزعومی شیعه
را اگر منع از امر واجب دینی میکردند پس برین امر عجیب غریب قلب کسی قرار نمیگیرد خصوصا
وقتیکه بصحیفه وصیت در باب تحتم این خروج از ملک علام در رسد و کلینی امام معصوم را
بعد چند صد سال علم آن باشد و پرده از روی کار برافتد بار خدایا مگر محمد بن حنفیه و
ابن عباس را رضی الله عنهم شاید تعلیم و تلقین دیگران درین لباس منظور باشد چنانچه
جناب سیده از کلمات طیبات اعنی مانند جنین رحم پرده نشین شده الخ در مخاطبه
جناب شیر خدا برزعم مجلسی وغیر او کما سیجیئ انشاء الله تعالی مقصود داشتند لیکن همین
تاویل در باب عبدالله بن عمر که رفتن ایشان تا سه منزل برای لقای ثواب تماشای امام
حسین و بکا و زاری ایشان وقت تودیع در کتب فریقین ثابت است البته نشان خلوص
مودت و صداقت او می خواهد جاری خواهد شد گو شیعه را بنا بر عداوت اهل حق از استماع
آن دل در خروش آید و خون در جوشش باشد بلکه اگر دست از شیمه انصاف برندارند
یا او دوست این تاویل در باره عبدالله بن عمر قایل خواهند شد زیرا که او بعد از وقعه
کربلا بر یزید پسر آمد اشقیا بکمال غیظ و غضب خروج کرده و تنهائی یار و یاور برای
سرزنش آن بد آن بخت تا دمشق رفت چنانچه در ما سبق از کتب معتمده علمای شیعه

مذکور شد بخلاف محمد بن حنفیه و مانند او که انچه از ایشان بعد از واقعه طف سرزده
همین طرفداری و خوشامد یزید است کما ستعرف انشاء الله تعالی فانتظر **وایضا**
میگوئیم که عمده متکلمات امامیه یعنی حلیمه را بجهت ورود روایات معتبره در اصول
امامیه از جناب امیر المؤمنین کما لا یخفی علی المتبحرین اعتقاد انجمتی بود که جناب سلیمان
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طالب دنیا بودند چنانچه از کتاب مناقب مرتضویه مؤلفه
علمای رفضه و مانند آن عیان میشود وانچه در باره طلاب دنیا در کتب فریقین مروی و
ماثور است حرفی از ان الفاظ گذشته و عنقریب از اصول معتمده موضوعه در رد مقاله خامسه
از منهج ثانی خواهی دانست بروایت صاحب فقیه مزبوره یعنی صدوق امامیه پیشوای امام اعظم
اول و دوم ایشان که چون حضرت امیر بمعراج تشریف بردند و بر سوی ابو تمیز عالم لاهوت و
ملکوت مامور شدند و یاران صحبت خود را مثل محمد بن ابی بکر و محمد بن حنفیه که مصداق من کان
فی المهد صبیا بودند و مقداد و ابوذر و سلمان و دیگر بزرگان هم در ین صحبت شریک بودند
جنازه حضرت سلیمان را بمعرض ملاحظه آوردند که از دهای خونخوار باشد از و طلاب دنیای
دنی آخر باعث این کاهش روحانی گشته این طلب و استدعا نمایان از حضرت سلیمان
صدور یافت و آثار دنیوی و اخروی بران مترتب شد بالکل ایمان و عدالت جمیع
منوا شد پس بانبوت چگونه جمع شود الکنون تصدیق حلیمه و تصدیق جناب مرتضوی کنیم
یا تصدیق قول سید مرتضی نمائیم که حضرت سلیمان مجاهد فی سبیل الله بودند و طلب دنیای
محمودی نمودند مگر که در حقیقت جناب مرتضوی حضرت سلیمان را طالب دنیا و تارک عقبی
قرار داده باشند و مجتهدین روافض را اگر عقل داشته باشند طعن عبدالله بن عمر
نمی زیبد فکیف که لوازم و عوارض طلب دنیا که طلب سرش مثل اژدهای زمزم از کرده و باطنش
سراسر زهر بلاهل است نیز بر جنازه شریف حضرت سلیمان مترتب باشد **وایضا در**
ملل شیخ المشایخ از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق و تصدیق امیر علیه
السلام مرویست که خدا رحم کند سلیمان برادرم را بخیل بوده منتظر است عن علی
بن یقطین قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام و یجوز ان یکون نبی اللّه

بخلا فقال لا فقلت له فقول سليمان عليه السلام رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ما وجهه وما معناه فقال الملك ملكان ملك ماخوذ
بالغلبة والجور وملك ماخوذ من قبل الله كملك ابراهيم قال فقلت له فقول رسول الله
رحم الله اخي سليمان ما كان ابخله فقال لقوله عليه السلام وجهان احدهما ما كان ابخله
لعرضه وسوء القول فيه والوجه الآخر يقول ما كان ابخله ان كان اراد ما يذهب اليه
الجهال ثم قال عليه السلام والله قد اوتينا ما اوتي سليمان وما لم يوت سليمان وما لم
يوت احد من الانبياء انتهى مختصرا يعنى علي بن يقطين از كاظم پرسيد كه نبوت با بخل
جمع تواند شد فرمود نه عرض كرد پس قول سليمان كه در قرآن مجيد است كه پروردگارا
بيامرز مرا و ببخش مرا پادشاهى كه نشود كسى را پس از من چه معنى دارد فرمود سلطنت
دو گونه مى باشد سلطنتى بجور و غلبه و سلطنتى از جانب خدا مانند مملكت حضرت ابراهيم (ايشان)
سلطنت انبيا از خدا است راوى عرض كرد اكنون معنى حديث نبوى كه خدا رحم كند
سليمان برادر مرا چه بخيل بود چيست فرمود دو معنى دارد يكى آنكه سبب عرض [illegible]
وسوء قول بخيل بود دوم آنكه چنين بخيل بود اگر اراده كرده باشد از دعاى خود آنچه
جهال اراده كرده اند باز فرمود حق تعالى آنچه با عنايت فرموده سليمان بما يا احدى از
انبيا نداده و در احاديث ائمه چنانچه از بحار هم دريافت مى شود [illegible]
حضرت حق تبارك و تعالى در آيت كريمه اَلَّذِيْنَ يَبْخَلُوْنَ وَيَاْمُرُوْنَ النَّاسَ
بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُوْنَ مَا آتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ
عَذَابًا مُّهِيْنًا * بلفظ كافر تعبير فرموده حاليا ارشاد شود كه آنچه بعيت
مرتضى در تنزيه الانبياء والائمه براى حضرت سليمان تاويلها بكار برده و خلاصه آن جمع
كردن مرتبه نبوت و ديگر فضايل آنجناب بدعاى مذكور يعنى وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي است كما اشرت اليها اين معنى را از حضرات بعينها
ما بتوانيم تصديق كنيم يا آنچه از جناب سرور كائنات در اصول شيعه بوساطت ائمه هدى
بما رسيده كما هو حقه آنها نصب العين داريم و اگر اين قسم تاويلات مد نظر بود و دين

مقامات پیش رود بارے شیخ حلی آنا مید را چه افتاد که بر بعضے از احادیث اهل حق لب اعتراض
گشوده و یا قرار ایمعنی که ایشان بحضرات انبیا و رسل اعتقاد نیک ندارند راه الحاد و زندقه
پیموده و از عاقبت اندیشی دست برداشت و بتوجیهات اهل سنت که موید بدلایل و براهین
عقلی و نقلی بود گوش ننهاد بالجمله چون ایشان کجروی و عناد را زاد و همت خود
میسازد یاوه گوئیها نصیب او میگردد و از سعادت اخروی محروم میماند سخن همان آنست
که بر السنه عرب بیادار و سائر بلکه در احادیث سید الانبیا صلی الله علیه و آله
است که اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت **قوله** دست و پازدن اهل سنت را
درین معرکه مردانه با چشم انصاف تماشا باید کرد الی آخره **اقول** این مقولات و
هفوات هم مخدوش و مردود است **اما اولا** پس دست و پازدن و در مناظره اهل
حق مشوش و مختل الحواس گردیده بدین دندان چسپیدن از خصایص طایفه امامیه
این را بعلمای اهل سنت دادن کمال وقاحت و عین افتراست چه هر گاه کسی از مدعیان
ولای اهلبیت طاهرین برای اثبات تقیه مزعومی امامیه با من القاعده گو دست خواهند زد
علمای اعلام از آن الد الخصام استفسار خواهند کرد که ای انصاف دشمن بجلال و کبریای
الهی ترا سوگند میدهیم که آیا جناب احدیت جل انعامه و حضرت خاتم نبوت صلوات الله
علیه و سلامه تقیه را برای حفظ ناموس و صیانت نفوس مقرر فرموده اند و اجب یا مباح
بزعم تو آن را مباح نموده یا بجهت هلاکت و تلف آن لاجرم الی درینمقام شق اول را
اختیار خواهد نمود زیرا که شق ثانی مخالف بداهت عقل و نقل و مناقض حدیث
التقیه جنة المومن و مضاد احادیث دیگر که در کتب معتمده اهل التشیع مثل وافی و کافی
مشهور و متواتر است که در باب شروط و وصیت و امامت و اخبار شداید و فتن و آثار
عظام
ملاحم و فتن انجیست وارد شده و در کتب فقهیه که نزد طایفه اثنا عشریه اعتبار و اشتهار
تام دارد مثل قواعد و غیره ثابت گشته که در صورت ظن ضرر واجب میشود که اخفای مذهب نماید
مستحق شوند آن کند و در سب ائمه علیهم السلام هم در تقیه نماید و الا مورد وعید لا دین
لمن لا تقیه له خواهد گردید کما سیجی تحقیقه فی آخر الکتاب ان شاء الله تعالی فما ظنک بعد حصول

اليقين پس البته آنجناب امير که بعد از تخلف مزعومی رفضه خليفه ثانی را بدشنام غليظ
ذليل کرده و سر قنفذ را بر زمين زده و مثل خالد وليد را بر افترای اهل خلافت ميانه دو انگشت
چندان فشرده که جامه اش نجس گرديده كما فی البحار و حق اليقين حق تلفی دو معصوم شهيد
يعنی جناب سيدة النسا و حضرت محسن و نقض مواثيق بعد توکيدها و مخالفت حديث
التقية جنة المومن وغيره من الاحاديث التی لاتتناهی واقع شده پس اگر کسی از متشيعين
برای تقيه مزعومی خود باين تقاعد استدلال کند و راه خلاص و نجات از مشکلات و احتجاجات و اعترا
ضات خود باول بايد که دست از امامت بلکه از عدالت حضرت امير نيز بشويد چون مدعای تدين
مريد و لاجرم تقيه و تقبيح اهلبيت سيد انبيا معاذ الله چيزی ديگر نيست عجب نباشد که
از استدلال خويش باز نيايند و اينهمه فضايح و قبايح را التزام نمايند پر ظاهر است
که اگر آنجناب بدون اين ذلت و رسوائی و غرور ريزه وفای صحابيان ربانی بيعت مخالفين
خود برای عموم شيعه اختياری نمود مشاهده شدايد ظلم و قتل دو معصوم و مانند آن نمی
فرمود چنانچه از مجلد هشتم بحار هيچ چيز نزد اصول مخترعه اماميه معلوم نيست که با اهل بيت خود
جناب امير چه عداوت بهادا داشتند که بعد از تلف جان و ناموس منتسبين سيما جناب سيده
و محسن بيعت و تقيه را برای حفظ جان خويش در خيال آورده برای سر پرستی و رفاه شيعيان
خود که بر وقت اراده جهاد شرف حضور نيافتند چنانچه در منهج المقال است ابواب
معجزات و خوارق عادات برای ايشان کشاده اند اينکه ابن شهر آشوب مازندرانی بقول
صاحب حيات القلوب از جابر بن عبد الله انصاری روايت کرده که روزی حضرت
امير المومنين در مدينه نماز صبح را با ما ادا نمود پس روی مبارک بجانب ما گردانيد و گفت ای
گروه مردمان خدا اجر شما را عظيم گرداند در مصيبت برادر شما سلمان و مردم درين باب
سخن بسيار گفتند پس حضرت عمامه حضرت رسول خدا صلی الله عليه و آله وسلم بر بست و پيراهن
حضرت را پوشيد و عصای آنحضرت را در دست گرفت و شمشير آنحضرت را حمايل نمود
و بر شتر عضبای آنحضرت سوار شد و قنبر را گفت که ده گام را بشمار پس آنگاه از يک تا ده
بشمار قنبر گفت که چون از شمردن فارغ شدم بدر خانه سلمان رسيده بوديم پس لوای

تمامی اصول و فروع شریعت را باعتراف مخالفین برای خلفای راشدین هم مقصور است پس
تمامی مطاعن بدو حرف متلاشی میشود فلیت برحالا جز انکه چاک گریبان تا دامن رسد و شیشهٔ
صبر و شکیبائی بر سنگ افتد داد این جور و جفا از که توان خواست بالجمله واجب همین بود که تمام
این قسم مخالفت و تقاعد بر زبان جناب امیر می آمد تا بر وصیت و کتاب مختوم عمل واقع میشد
و هم سعی در حفظ جان و ناموس آن معصوم بسمت ظهور می یافت پس اگر مخالفین و معاندین
در پی عداوت و تذلیل میشدند اتمام حجت بر ایشان و ظلم و جور بد اندیشان در دنیا زیاده تر
به ثبوت میرسید و قد قال الله تعالی وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
[illegible] ان ایدک الله تعالی که برخی از اکابر معاصرین بتاسی بعضی از متقدمین خود افاده
نموده اند که اگر در وهلهٔ اول بیعت خلفا میکردند و نوبت باین امور نمیرسید مردم را در حقیقت
جناب امیر تردد راه می یافت [illegible] الیه [illegible] افادات و عجایب خرافات
نداشتند که اکابر مقبولین سابقین باشند مانند سلمان و ابوذر و عمار پس اصرار بر تردد از فنا
بطریق طلاقت زبانی [illegible] است اذ لا یتصور الضلال بعد الهدی والکمال و ازینجا ست
که جناب رسول [illegible] همین دلیل تکذیب فرمود کما فی تفاسیر الفریقین
و بر طبق حدیث جعفری که فی الکافی و مجالس الشوشتری در وقوع تردد فی الجمله در بعض اثر
آن جمله اهل انصاف را تردد نیست و اگر مراد اعوان و انصار خلفا باشند که غش
و کدورت و دغا و دغل و نفاق و کفر اینها بزعم رفضه مظنون یا متیقن است پس تردد
نشدن اینها چه معنی دارد چنانچه از تصریحات ابو جعفر بن قبه که در عداد اکابر اسلام فاضل [illegible]
[illegible] بدان گرویده [illegible] بلکه از افادات شریف [illegible] که [illegible] در [illegible] آورده
[illegible] که [illegible] حقیقت خلفا داشتند و امامت و خلافت
را در مرتبه ابوبکر صدیق [illegible] بافضیلت او معتقد گشتند و در روی اینها حضرت
امیر المومنین را وقعی نماند و ایضا اگر معنی کلام اینست که کسی از حضار و غائبین
از تردد حقیت امیر المومنین نجات نمی یافت فهو بدیهی البطلان زیرا که [illegible] از
اهل بیت و مقداد که بر وفق فحوای احادیث امامیه کما فی البحار وغیره من المعتبرات دل او

رشید را که نقل الکشوری فی جواب رد المطاعن تعرضی بالاتفاق نرسانیده و کجا
عبید بن زیاد لئیم که بمجرد جلوس بر سریر سلطنت حکم بقتل عبد الله بن عمر که ملازم مسجد و
محراب بود و هرگز آرزوی خلافت نکرده بر تقدیر انکار از بیعت خودش رقم کرد
و به ما بیان تقیید بسیار نمود چنانچه قبل ازین تفصیلش گذشت و بر سلاله اهل بیت
طیبین چندان جور و جفا بکار برد که در هیچ وقتی بر هیچ کسی بعمل نیامده باشد چنانکه
فاضل اخباری در جواب ایضاح بدان اعتراف دارد مع ذلک بعد ازین انشاء الله
تعالی بر جای خویش خواهد آمد که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر اصول و روایات
اهل سنت و مقتضای قواعد امامیه بیعت خلافت افضل مهاجرین و انصار بی
اکراه و اجبار نموده اند و تخلف نتقاعد ایشان بسبب عدم لیاقت آنجناب که کلام
درانست نکرده تا بشر باه چه رسد اما ثانیا پس تحقیق روایت کان لعلی وجه
فی حیوة فاطمة علیها السلام و حدیث را در آخر این کتاب اندک تفصیل داده و هم تحقیق و
الزام الفاظ کاذبانه اعادی که مخاطب ما مره بید اخری این اخبار و آثار را بشر مسکته
داشته که کلام جا بجا بر زبانش جاری میشود و نیز جواب کلمه بارک الله فیما سار لی
و سرکم در مواقع مناسبه بتفصیل تمام سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی
اما ثالثا پس اگر انصاف را منظور دارند و اعتساف را از هیچ بر وجه بر آرند
خواهند دانست که بیعت عبد الله بن عمر بعد از تسلیم بملاحظه حفظ جان چنانکه اعدا ازو ساخته
قوع یافت هرگز بهیچ نهج موجب عار و ننگ اسلاف و اخلاف او نمی
تواند شد لیکن بیعت خلیفه اول امامیه بعد از بربادی جهان و مال بلکه بلا انتساب بعد
السن بیان بر اصول مخترعه امامیه لا محاله باعث ندامت و انفعال خواهد بود لو کانوا
یعقلون شیئا و یهتدون و درین مقام بیعت مشهور بر روایات کاسده و خرافات فاسده
امامیه با آنجناب چه قدر مناسبت پیدا کرد نعوذ بالله من ذکره و عرض ندامت
و پشیمانی آنها از اصول موضوعه امامیه و اعتراف معقولین ایشان برای حضرت
مرتضوی بر پی آنها مر تو چه بیعت چنانچه بر جای خویش در مبادی انجاش منبع

تالی مسرود خواهد شد انشاء الله تعالی اینهمه خاشاک و خاک بافواه مفتریان فتاک و بیباک
سر رسید و اذیال آن نفوس قدسیه ازین آلودگیها صاف و پاک است اما رابعاً
پس گاه انکار عبد الله بن عمر از بیعت یزید پلید بعد هجرت امام حسین هم باتفاق روایات
فریقین ثابت باشد پس مقتضای استصحاب که حجیت آن نزد مخاطب عموماً ثابت گشته
می باید که آن انکار بر حال خود ماند و اسیکه رافع یقینی آن بر روایات جانبین بموضع تحقق
نیاید اکنون بر ذمه مجتهد الزمانی واجب و لازم که بدلیل مقبول الطرفین بیعت عبد الله بن
عمر بطوع و رغبت ثابت نماید و انی له ذلک و این تقریر ماخوذ از [illegible] اولی از فوائد
رسالهٔ ضمیمهٔ مخاطب است که با عانت والد خود در تحلیل متعه الف [illegible] ایراد فرموده
و خود کرده را درمانی نیست و درین رساله هم با بطال بیعت [illegible] خواهد کرد
چه جای آنکه عبد الله بن عمر بعد از سانحهٔ کربلا خروج برای لعنت [illegible]
باشد و علما در ابواب و فصول کتب خویش انکار بیعت نموده باشند باقی [illegible]
شان که اساس آن بر لفظ یا لیتنا در کلام عبد الله بن عمر است چنانچه از صحیح بخاری [illegible]
نقل خواهد کرد و هو علی اصلهم المقرر الموضوع لا یسمنهم و لا یغنی من جوع [illegible]
انشاء الله تعالی **قوله** و چون فاضل جلیل الخ **اقول** جلالت و نبالت این بزرگ
بعنوانیکه افتخار بدان نمایند و مفاخر ایجی کرا ستش را یاد فرمایند و قصص باستانی
را بتطرار خوانند چنان نیست که احدی را از اهل خلاف و وفاق در ثبوت آن چون و چرا
باشد زیرا که بالفعل مرجعیت خلایق و کارپردازی مهمات علایق [illegible] بعهده
نهاده اند هر چند این اوصاف را برای این بزرگوار در تصانیف خود در [illegible] فضائل
ذاتی و اضافی او در توصیف او از حد افزاید محل انکار و مقام خرده شمار نخواهد بود بیت
خودش در بعضی از رسایل بمقتضای قول ظریفی **بیت** در سخن چون بظرافت آمیخت
از زبانش گهر حید ریخت ؛؛ چه نیکو گفت بلبل دستان سرا ظرافت منفعه در حق خلفای
راشدین که شرافت نسب و حسب شان یقینی است و ثبوت وجاهت و اعتبار و
وصلت آنها با جناب پیغمبر مسلم برادر بالعکس برا این دینی است و [illegible] کتب اهل

و وفاق و هم اقرار اهل شقاق چنانچه از روایات ارشاد القلوب حسن بن ابی الحسن
بن محمد دیلمی هم به ثبوت میرسد این بزرگان در مهمات امور دینی همیشه در جناب
سید کائنات شریک و دخیل بلکه مشهورترین خواص و حوارئین آنجناب بودند عبارت
مشار الیه که بحید تقلید منجم طوسی فضله خوار سلاطین چنگیزی از دهانش برآمد اینست
سرهرگاه شخصی از خضیض کس مپرسی و بیقدری باوج ریاست و زعامت میرسد فراخور
رتبه حکومت و بسطت مملکت او فضلای دوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب
جاه و تمنای تقرب بایجاد مدایح نسبی و مناقب حسبی برای آنکس می پردازند و لاسیما
صدای دلکش اِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ هزیباذن غیرواعیه خود میسازد و متوهم نشود
که اینهانش به حیثیت شاعرانه دارد بلکه انتساب بطرز اثبات مناقب مدایح آنکس
و اسلافش را نقل و روایت میکنند و هرچند در اوایل حال بر ناقدان سخن حال آنکس
و حال کذب و اختلاق که مستور نمیماند لیکن عوام از ابتدا بیشتر مخدوع می باشند و بطول
مدت سلطنت و حکومت و اعتقاد چنین شخص در ذهن خواص و عوام یکسان صحت آن
روایات رسوخ میگیرد مقدم سلاطین ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم
برهمنی منجم گنگا بود بموجب وعده با وفای خود حسب حکایت مشهوره وقت یافتن
سلطنت آنش از داخل القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کانگوی
بهمنی لقبش قرار داد و بعد مرتبه من الزمان مستعدان شهر لفظ کانگو را خود نسبی
[illegible] بهمنی ساخته نسبتش را به بهمن اسفندیار اتصال بخشیده
[illegible] از مدایح شعرا که درباره این مسکین ادیکشالت قصاید پرداخته اند
ملاحظه فرمایند که بشوق جاه و ثروت و امید شنیدن صدای دلکش
اعنی انکم لمن المقربین منشیان بباعث نشان غلط کهتم فقهای امامیه و مجتهدان
ایشان چه تصرفها که بیروی کار نیاوردند و چه تصنعها که نپرداخته از کجا بکجا اتصال
بخشیدند و روایات و اخبار که واقع ننگ و عار است بر اسامی ثقات معتمد
تراشیدند یا بلا بجهت کارپردازی مهمات مالی و ملکی هر قدر که برای او وقعی نهند

سعی کردند و غایت کوشش بجا آوردند مشاهده نماید و دیده اند که جز ترویج اکاذیب
واباطیل و اتباع صور خیالیه و تماثیل مسخوته عزازیل امری دیگر در اذهان او نیست و
انشاء الله تعالی در ضمن بعضی از امثله و رد تقریرش که جناب مجتهد بخزیه نقل آن جسارت
کرده زحمت انتظار را رفع میکنیم و در همین مقام ثابت میگردانم که وصف مذکور یعنی
حسن جدال بلا ارتیاب از و منتفی و مسلوب است چنانچه مجلسی طائفه در مجلد اول از بحار
الانوار بعد نقل احادیثی که ملخص آن ایراد افاده میگوید یظهر من الاخبار ان المذموم
منه هو ما کان الغرض فیه الغلبة و اظهار الکمال و الفخر و العصبیة و ترویج الباطل و اما
ما کان لاظهار الحق و رفع الباطل و دفع الشبه عن الدین و ارشاد المضلین فهو من اعظم
ارکان الدین لکن التمیز بینهما فی غایة الصعوبة و الاشکال و کثیرا ما یشتبه احدهما بالآخر فی
بادی النظر و للنفس فیه تسویلات خفیة لا یمکن التخلص منها الا بفضله تعالی و از اینجا
که حضرات ائمه اطهار در بسیاری از احادیث صحیحه بر حال از جدال نهی شدید فرموده
اصحاب خلص خود را مثل شیطان الطاق کما روی هذا اللقب الشریف فی روضة المتقین
که خطا [illegible] امامیه با این همه القاب مقدسه از تسویلات نفس و شیطان متهم و ایرا
بود [illegible] و توبیخ نموده اند کما سیجیئ ان شاء الله تعالی تا باین مسکی از یکه کوچک [illegible] الکلام
کوفه کپاره و [illegible] بقلم آمده سرش با ستار آبها [illegible] سید و لیستس [illegible] شان [illegible]
[illegible] و هر گاه مجتهد اصفهانی در مقامع حیدریه و مرزا محمد اخباری در [illegible] اول
المصقول فی [illegible] الاصول و برادر همین این معتقد ملحد بهان در مذمت الاجتهاد
[illegible] جماعة اهل الفساد و الد بزرگ مخاطب را که ده ناتراشیده و سفله ناخوش نام
مخرب دین و محرف مذهب ائمه طاهرین گفته باشند تا بفرزند دلبندش که انگشت نما و خاص
داشت از نام [illegible] رسد [illegible] جمعی از محققین امامیه که بزعم امامیه خود جز
تطبیق روایات مذکوره نپرداخته اند اگر بغور و امعان نظر کسی یاد داشت نموده آیت
[illegible] اند زیرا که منتهای تاویلات شان اینست که [illegible] توبیخ ائمه هدی علیهم السلام
بر کسانی صدور یافته که در فن جدال ید طولی و مرتبه علیا نداشته اند و ماهرین و کاملین

فن را که باید وبیست این میدان نورد دیده بودند از جناب اهلبیت نبوی صلی الله علیه
و آله ترغیب و تحریض میدیدم میرسید قتیل و قتال و جدل و جدال آنها مورد تحسین آفرین
میگردید چنانچه طبرسی در دیباچه کتاب احتجاج مدعی آن شده لیکن بر ناظرین تصانیف ابن
بابویه قمی و من یقوم مقامه مانند کتاب توحید و غیر آن مستتر نخواهد بود که ائمه معصومین خود
از استماع این خرافات یعنی تطبیق مذکور بر آشفته گفته اند که هر دو فرقه اعنی کاملین
و ناقصین درین باب مساوی اند و احدی را پروانگی نداده ایم و ائمه سابقین هم اجازه
نداده بودند چه حال جدال مانند شراب است که گناه از منافع آن بیشتر و زیاده تر است
و حال بسیاری از بانیان مبانی این مذهب مستحدث که امامیه آنها را ائمه متکلمین
خویش میدانند و صدور اجازت برای آنها گمان می برند از کتاب سید ابن طاوس
کشف المحجة باید شنید و کلان ترین آنها را که مومن الطاق است و چون باشد که
بشهادت کتب قدما و متاخرین کما اشرنا سابقا ملقب بشیطان و مقتدی او شیطان الطاق
نظر بجلوه طاوسی بمیزان عقل باید سنجید رویت من کتاب ابی محمد ... [illegible]
و نقلته من اصل قری علی الشیخ ... [illegible] ...
قال اردت الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی مومن الطاق استاذن لی
علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له نعم فدخلت علیه فاعلمته مکانه فقال لا تاذن له
علی فقلت جعلت فداک انقطاعه الیکم و ولاءه لکم و جداله فیکم لا یقدر احد من خلق
الله ان یخصمه فقال بل یخصمه صبی من صبیان المکتب فقلت جعلت فداک هو اجدل من ذلک و قد ناظر
جمیع اهل الادیان فخصمهم فکیف یخصمه غلام من الغلمان و صبی من الصبیان فقال یقول له
الصبی اخبرنی عن امامک امرک ان تخاصم الناس فلا یقدر ان یکذب علی فیقول لا فیقول له
تخاصم الناس من غیر ان یامرک امامک فانت عاص له فیخصمه یا ابن سنان لا تاذن له
علی فان الکلام و الخصومات یفسد النیة و یمحق الدین انتهی بلفظه مضمون حدیث
آنکه ابن سنان میگوید که خواستم که نزد امام صادق حاضر شوم مومن الطاق بمن
گفت که برای من اجازتی حاصل کن گفتم بلی پس بعد از حضور از هر جا او اعلام نمودم

که چنین و چنانست فرمود هرگز برای او اذن ملاقات درخواست مکن گفتم قربانت
شوم او بسوی شما انقطاع کلی دارد و خود را از موالیان اهل بیت میشمارد و در سر
پرستی شما با اهل خلاف جدال میکند و کسی از خلق خدا برو غالب نمیتواند شد فرمود غلط
است بلکه طفلی هم او را مفحم تواند ساخت ابن سنان گوید که باز بستایش او پرداختم
و گفتم که با جمیع اهل ادیان مخاصمت کرده و مجادله ها نموده و غالب آمده پس چگونه طفلی او را
ملزم تواند ساخت فرمود آن طفل خواهد پرسید که اول مرا خبر ده که آیا امام زمان ترا باین
مخاصمت امر نموده پس خواهد گفت که نه و طفل خواهد گفت که چون ترا امام زمان اجازتی
نداده پس چرا مخاصمت میکنی و بعصیان امام مبتلا میشوی و درین وقت او ساکت
خواهد شد و جوابی نتواند داد ای ابن سنان برای مؤمن الطاق پروانگی طلب مکن
که کلام و جدل نیست بر افاده میکند و دین را محو می نماید ازین روایت چند فائده حاصل
شد که استیصال مذهب و بیخ کنی تطبیقات ایشان درین باب میکند یکی آنکه
در متکلمین اصحاب ائمه که حکومتی نداشتند و فرمان روائی نمیکردند شیطان الطاق
معدوم النظیر و یگانه آفاق بود چنانکه از کتب رجال و حق الیقین و مجالس المؤمنین
پیدا و هویداست و حاجتی بذکر آن درینمقام هم نیست زیرا که خود ابن سنان این
مرحله را در تقریر سفارش او طی نموده چنانکه دانستی و در تدین و امتیاز کردن او
میان حق و باطل بعد ازین مناظرات و مجادلات که با هر فرقه او را دست داد و ضبط
نعلیه و بر ایشان گردیده نظر بقدر دانی امامیه هم خلجانی نیست پس هرگاه این امام المتکلمین
شعر را اجازتی درباره جدل و جدال نداده باشند برای بی حسینه صاحب
جمال و رشاقت و اعتدال بیت ازین سه پاره عابد فریبی × ملایک صورتی طاوس سخن
که بعد از دیدنش صورت نه بندد × وجود پارسا یا نا شکیبی × کی اجازت ایستفتی بوده باشد
که بمباحثه علمای فحول در مجالس بعضی از خلفای عباسیه بلا ضرورت ملجیه چنانچه از روایت
شیخ ابو الفتوح نیز هویداست رونق افزاید و آن نازنین جان بخش شرح سرور
چون آفتاب از ظلمات بدر آید پس معلوم شد که آنچه سید مرتضی و اخوانش تک

برکماشتند حاشا ثم حاشا و زینهار کلا بیچ سرکس ازراه تعصب امام الائمه قوم را بلفظ
ابلیس الشیعه یا ابلیس تعبیر کردم بنا بچه قاضی رطل یوق و مجلسی بو الفضول در مجالس المومنین
و حق الیقین با وصف دعوی تبحر اعتقاد به ان دارند که سنیان ازراه دشمنی لقب
شیطان باو بخشیده اند زیراکه نجاشی امام المتقدمین شیعه هم بدین لقب تنصیص کرده
جائیکه تالیفات هشام را بر شمرده و هذه عبارته کتاب الحکمین کتاب الرد علی المعتزله و
طلحه و الزبیر کتاب القدر کتاب الالفاظ کتاب الاستطاعة کتاب المعرفت کتاب الثمانیه
ابواب کتاب علی شیطان الطاق انتهی بلفظه **سوم** آنکه حال جناب ائمه نسبت
بکاملین و بانیان مذهب رفض با وصف آنها اخلاق عظیم که از جد امجد خویش موروث
اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ بوراثت یافتند این بود که از مجالس خود آنها را امیراندند
یا زسفارشهای اجلا اصحاب در بارهٔ آنها بدرجه قبول نمیرسانیدند لیکن این ملاحده
و زنادقه برای تلبیس و فریب دادن عوام ابن توسل را از دست نمیدادند زیراکه ائمه هم حکام
دینی و هم دنیوی بودند و آنچه حضرت سلیمان در دار دنیا اقتدار داشتند ائمه را حاصل بود
و آنچه ائمه را زیاده بران دست قدرت بود هیچکسی از انبیا و رسل قدرت بران نداشت
کما عرفت من حدیث علل الشرایع و زینهار این قدما روافض از مراد دست خود در را
عذر و ترهات ساختند تا عوام آنها را از اصحاب کبار ائمه اطهار که حال شان دانستی
... بود ... باین صرافان باز ازکیدت رجوع نمایند و نعم ما قال الشیخ
بیت
گر براندش رود در بود باز آید × ناگزیر است مگس و دکه حلوای را
... استطاعت ائمه باعتراف اکابر رفضه در مقاله رابعه معلوم خواهی کرد
که در وقتی بعضی از ائمه که در خانه منزوی بودند و تعلقی نداشتند صد صد هزار دینار
خرچ کردند **وازین مقامات** ایشم بدریافت میرسد که لقب شیطان الطاق
و مانند آن برای امام الائمه رفضه از احول و اعمی نهاده حضرات ائمه دین است که
تفضیح آنها با وصف مزید امتنان درباره خلایق دقیقه نامرعی نگذاشته اند فالحمد لله
علی ذلک چون این **چند** حرف و قوت تمام یافتی اکنون بذکر مثالی از کلام این ...

صدوق قلیل الروایة روی عن اسحق بن راهویه وجماعة قال الخطیب کان ثقة دینا فاضلا
وقال الحاکم اجمعت الامة ان القتبی کذاب قلت هذه مجازفة قبیحة وکلام من لم یخف الله
ورسوله ورایت فی مرآة الزمان ان الدارقطنی قال کان ابن قتیبة یمیل الی التشبیه منحرف
عن العترة وکلامه یدل علیه وقال البیهقی کان یری رای الکرامیة قال ابن المناوی مات فی
رجب ست وسبعین ومائتین من هریسة بلعها واسخنه فاهلکته تم کلامه اقول قطع نظر
ازینکه قول حاکم را در تکذیب قتیبی ذهبی باین شدت وغلظت رد کرده حتی که او را در زمره
غیر خائفین من احکم الحاکمین بجهت تفوه باین قول داخل کرده وحاکم خود متهم بتشیع است
کما ستأتی پس از جهت انحرافش از عترت طاهره کذاب گفته باشد لا بالعکس کلام حاکم
خود فی حد ذاته محکوم است بصراحت بطلان چه اجماع امت باجمعها بر خلافت حضرت ابی
بکر کی اتفاق افتاده که بر کذب ابن قتیبه اجماع امت منعقد خواهد شد واگر از امت
مثل اهل حل وعقد علمای امت مراد گیرند تاهم اجماع امت من جمیع العلماء المنتشرة
فی اقطار الارضین علی تکذیب رجل من المحالات العادیة فکیف که حسن ظن علماء
بعزی الیه از عبارت مزبوره ظاهر است واتهام شاهصاحب وتلمیذ شان [illegible]
برفض از قول حاکم در غرابت وطرفگی کم نیست مثل دارقطنی او را از عترت منحرف [illegible]
وبیهقی مایل بکرامیه می نویسد وایشان بر خلاف تفضیل [illegible]
میفرمایند در روایتی راکه مصادره بالمطلوب کما قلت سندی [illegible] لیست او [illegible]
سند الرفض من ایکون سند النصب چه او نقل کرده که درین مشاجره کدام کس
بر حق بوده وکدام بر صواب بلکه فقط روایت ناجا کرده پس اگر معتقدش مثل بحر
العلوم ملک العلماء البحر الصالح مولانا عبد العلی درین مخاطبت ذنب وغلطت حضرت معصومه باشد
همین روایت دلیل نصب خواهد بود کما نص علیه الدارقطنی الحاصل حکم شاهصاحب بر ذهن
ابن قتیبه از دوشق خالی نیست یا این همه کرو فر وطمطراق تبحر در فن حدیث [illegible]
شهره بی اصلی بیش نیست که از حال رجال اطلاعی ندارند وتا میزان الاعتدال هم بنظر
نگذشته ویا باین مرتبه بدیانتی است که باعتماد اینکه معتقدان ما که غرض از تالیف تحفه

عبارات این کتب در جواب ذوالفقار در مقامیکه مجتهد جالسی مطاعن جناب ام المومنین
عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بروایت ابن قتیبه بیان کرده واقع شده من رام الاطلاع
علیه فلیرجع الیه برای تصدیق این مدعا ادنی محققی بر نفس اماره خود گوارا فرمایند و بتحفه
تحفه اثنا عشریه رجوع نمایند تا خواهند دانست که تعرض بر رفض ابراهیم بن قتیبه و معدود
بودن عبدالله بن مسلم بن قتیبه در زمره اهلسنت در کید نوزدهم وقوع یافته و عبارته هکذا در
اسماء و القاب رجال معتبرین اهلسنت نظر کنند و هر کرا از رجال شریک نام و لقب او
یابند حدیث او را و روایت او را بآن سنی نسبت دهند و بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز
درمیان هردو حاصل نشود پس سنیان ناواقف او را امامی از ائمه خود اعتقاد کنند
و روایت او را محل اعتبار شمارند مثل سدی که دو کس اند سدی کبیر و سدی صغیر کبیر
از معتبرین و ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذابین است و رافضی غالی
و مثل ابن قتیبه که نیز دو کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبدالله بن مسلم بن قتیبه
که در اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است
اما این رافضی نیز کتاب خود را معارف نام گفته تا اشتباه تام حاصل شود انتهی کلامه
اعلی الله مقامه دلالت این عبارت بر مطلب فقیر آنچنانست که محتاج بیان باشد بعد
اینهمه بشنو که دلیلیکه بر رفض ابن قتیبه جناب رئیس المتکلمین از جانب استاد ایشان
تحفه اثنا عشریه قرار میدهند در پایه اظهار میخواهند یعنی روایت معارضه جناب سیده
فاطمه زهرا با حضرت افضل الصدیقین رضی الله عنهما حاشا که در تحفه اثنا عشریه مذکور و اثر
ازین استدلال هم پیدا باشد تطبیق این نقل با اصل نیز بر ذمه خدام حضور بر ضرور است
فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۞ الحاصل حکم این رئیس المتکلمین باینمعنی که علامه
دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه بر رفض عبدالله بن قتیبه که بعضی از علمای اهلسنت
توثیق او نموده اند تصریح فرموده و دلیلی بر این مدعا ذکر کرده مستلزم مصادره
با مطلوب است از دو شق خالی نیست یا بقول خود دست ازین کرو فر و طمطراق و تبحر در علم کلام

بجناب حضرت دارد نیز اگر قاضی ابن خلکان توثیق کسی نموده که صاحب تحفه معتقد بود و شش
در اہل سنت حکایت فرموده مذہب بسیاری از تصانیف وی را بنام برده لیکن کتاب امامت
و سیاست که بزعم امامیه از مصنفات اوست ہرگز بر زبان نیاورده ملاحظه فرمایند که کلام فقیر
مطابق نفس الامرست یا نه و عبارة القاضی هذه عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری وقیل
المروزی النحوی اللغوی صاحب کتاب المعارف وادب الکاتب کان فاضلا ثقة سکن بغداد
وحدث بها عن اسحق بن راهویه وابی حاتم السجستانی وتلک الطائفة روی عنه ابنه احمد وابن
درستویه الفارسی وتصانیفه کلها مفیدة منها ما تقدم ذکره ومنها غریب القرآن وغریب الحدیث
وعیون الاخبار ومشکل القرآن وطبقات الشعراء والاشربة واصلاح الغلط وکتاب التقفیة
کتاب الجمیل وکتاب اعراب القراءات وکتاب الانوار وکتاب المسایل والجوابات وکتاب المیسر
والقداح وغیر ذلک انتهی من بعد بر دانشوران عالم بلکه تمامی بنی آدم روشن است
که از کلام شمس الدین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال بعد از تسلیم همین قدر ثابت شده که
عبد الله مذکور با وجود فضیلت و دینداری صاحب تصانیف بود و مدعای این عزیز الوجود بر تقدیر
مسطور است که کتاب امامت و سیاست از تصانیف عبد الله بن مسلم است فاین الدلیل من المدعا
واین الارض من السماء مگر مختصرات کتب تحصیل نیز بخدمت استادی نخوانده و بگوش او
اینهم نخورده که العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث اکنون
منتهای جدل و جدال و غایت قیل و قال از طرف این متکی از یکه فضل و افضال
آنست که دعوی امامیه بتسنن او در مقام مناظره از قدیم الایام و انکار صاحب تحفه
از همین بلکه او را از زمره شیعیان معدود نمودن نیز متنازع فیه است و ترجیح احد الجانبین
علی الآخر بوضوح نه انجامید پس بعد از غض بصر از لاف زنی ایشان در باب تشیع جناب
علامه دهلوی با وجودیکه هنوز در ان مقدمه بصیرت و تحقیق رسوخی ندارند و بر تنقیص
و کسر شان آنجناب بمجرد توهم امر مسطور اصرار می نمایند میگوییم که در صورت ناگزیر
بحکم جناب امیر کما ادعی بعض علمائهم النحریر اعنی انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال رجوع
بمطالب کتاب امامت و سیاست باید کرد و باقوال مولفش نظر باید نمود تا معلوم شود که

وچندی بر نیامد و دور فترت گرا دروی خلیفه اول صورت تمشیت اتباع و اشیاع یافت دیگرچه
دولت ریختند لیس کوش ها را اهل و حلقه ماتم اهلبیت خاتم الانبیا یکی شد سیما جناب سیده
که فریاد و زاری و شور و بیقراری او بغایت قصوی رسید و بدان مرتبه انجامید که مردم
تاب سماعش نیاورده بدار الخلافت مراجعت نمودند و قریب بود که زهرها آب و خانهای
هستی اینها خراب گردد مگر عمر بن الخطاب و جمعی از احباب او که بجهت قسوت قلوب متاثر
نگردیدند بلکه بزور و تعدی تمام بخانه هایت کاشانه رسیدند و حضرت امیر را بیرون کشیدند
و کشان کشان بردند و گفتند که قسم بجلال و کبریای الهی اگر بیعت نکنی گردنت بزنیم
و بیعت را از دوستی جدا کنیم در اثنای راه بقبر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند
و بغایت گریه و زاری شد و بلند این آیت را تلاوت کرد یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ
اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و امثال این فقرات و هذیانات درهر
مقام مذکور بسیار است الخ یاد کردم مشتی نمونه از خروار است **سوم** آنکه
در خاتمه کتاب مذکور با این همه تفصیل خرافات که ملی ساخته گرمیکند مذهب اهل حق
را بیان آن شکست میدهد دعوی صحت باقی الکتاب و نقل روایات علی الاطلاق
از معتمدین و موثقین او ذکر اسامی شان می نماید پس شخص مذکور با این همه کیفیت شنیدی
اگر از اعاظم علمای اهلسنت باشد چنانچه مجلسی در بحار دعوی آن نموده و دیگران
در غیر آن مجالات اولی کشوده اند وای بر حال این سنی که گوی سبق از اساتذه روافض
میربایند و روح ابن سبا و دجال بیچاره از این مکاید شادی می نماید بقول مولوی
معنوی **بیت** کار شیطان میکند نامش ولی + گر ولی اینست لعنت بر ولی ؛
آدم بر سیکه نقد معارف در کلام علامه دهلوی قدس سره العزیز مذکور است
از کجا باثبات میرسد بعنوانیکه اگر امامیه شیعه انصاف را نصب العین فرمایند سر بگریبان
خجلت فرو برند و دیدها از نشیب پای امت بر ندارند تصورش اینکه مجتهد قدیم درصوارم
چه بعن ذمایم و مثالب ابو هریره رضی الله عنه بواسطه بعضی از محدثین خویش اعنی
ابن ابی الحدید بقلامن معارف ابن قتیبه بیشتر از بیش نقل کرده اند و حال آنکه قائل

استرابادی در افادات خود به تشیع او اشاره نموده و از اشارات ملا باقر مجلسی در
بحار هم میل به تشیع او توان برد و بنده فاقد الادراک بعد از صرف همت بالغ و جهد
بلیغ دو نسخه معارف ابن قتیبه مکرر بهم رسانیده و تمامش حرف بحرف دیده هرگز آن
مثالب و ذمایم درین نسخ بر نیامد پس معلوم شد که آن معارف کتاب دیگر بود که
اهل سنت تالیف نموده اند و هذا هو الاصل فی الباب اکنون تمام عبارت مذکوره
که ترجمه قول ابن ابی الحدید است و فقیر در وسط شرح او که بر نهج البلاغت رضی
نوشته دیده است نقلی میشود که از جمله شیوخ بخاریست ابوهریره و مغیرة بن شعبه ابن
ابی الحدید از شیخ خود روایت نموده که هرگاه ابوهریره همراه معاویه در سال جماعت
بکوفه آمد داخل مسجد گردید پس هرگاه دید که مردمان بتقریب استقبال آمدند و بسیاری
مجتمع گردیدند بر هر دو زانوی خود نشست و بر سر خود چند بار طپانچه زد و گفت ای
اهل عراق شما را زعم آنست که بر خدا و رسول او دروغ می بندم و خود را مستوجب آتش
جهنم میکنم و الله که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که برای هر پیغمبر
حرمی بوده و بدرستیکه حرم من مدینه است ما بین عیر تا ثور پس هرکه دران امر نو احداث
کند فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و من گواهی میدهم که علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه دران احداث نموده پس هرگاه این خبر بمعاویه رسید او را جایزه
داد و گرامی داشت و والی مدینه گردانید ابن ابی الحدید گفته که ظاهرا راوی غلط کرده
که گفت ما بین عیر تا ثور بلکه بجای ثور احد می باید باشد چه جائی در سواد مدینه مسمی بثور
نیست ابن ابی الحدید از شیخ خود ابوجعفر نقل میکند که او گفت ابوهریره نزد شیوخ ما
مدخول و غیر مرضی است در باب روایت و عمر او را بدره زده و فرمود که بسیار نموده
فرمود قد اکثرت الروایة واحر بک ان تکون کاذبا علی رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و از سفیان ثوری مرویست که او از منصور بن ابراهیم التیمی روایت نموده
که گفت ما کانوا یاخذون عن ابی هریرة الا ما کان من ذکر جنة او نار و ابو اسامه از
اعمش روایت نموده که گفت که بود ابراهیم صحیح الحدیث و هرگاه من از کسی حدیثی

می‌شنیدم او را عرض میکردم پس بکرو آوردم پیش او احادیث ابی صالح را که او از ابی
هریره روایت نموده ابراهیم گفت احادیث ابی هریره را بگذار انهم کانوا یترکون کثیرا
من احادیثه و مرویست که جناب امیر المومنین علیه السلام فرمود الا ان اکذب الناس او
قال اکذب الاحیاء علی رسول الله صلی الله علیه و آله ابو هریره الدوسی و ابو یوسف روایت
نموده که عرض نمودم بخدمت ابی حنیفه که چه میفرمائی هرگاه حدیثی بیاید که مخالف قیاس ما باشد
ابو حنیفه گفت که هرگاه روایت بواسطه ثقات مخالف قیاس ما بیاید ما در آن وقت
قیاس را ترک نموده عمل بروایت میکنیم ابو یوسف گفت که چه میفرمائی در روایت ابی بکر
و عمر گفت کافیست این روایت را پس گفتم که روایت علی و عثمان گفت همچنین است
پس هرگاه دید که من میخواهم که هر یک صحابی را جدا جدا برشمارم گفت صحابه کلهم عدول
اند سوای چند کس از انجمله ابو هریره و انس بن مالک اشمار نمود و سفیان ثوری از عبد
الرحمن بن القاسم از عمر بن عبد الغفار روایت نموده که ابو هریره بکوفه آمد در وقت
شام می‌نشست بدر دروازه کنده که در مسجد است و مردمان می‌آمدند نزد او می‌نشستند
پس یکروز جوانی آمد و نزد او نشست و گفت یا ابا هریره ترا قسم میدهم بخدا
که تو شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در حق علی بن ابیطالب فرمود
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفت اللهم نعم آن جوان گفت که پس
گواهی میدهم بخدا که تو موالات و دوستی نمودی با دشمن علی بن ابیطالب و عداوت
ورزیدی با دوستان آنحضرت و روایت کنندگان روایت کرده اند که ابو هریره در
کوچه‌ها با اطفال اکل طعام مینمود و با اطفال بازی میکرد در حالتی که او امیر مدینه بود
خطبه ... میگفت الحمد لله الذی جعل الدین قیاما و ابا هریرة اماما و مردم را باین
کلمه بخنده می‌آورد و در حالیکه او امیر مدینه بود در بازار را پیاده میرفت پس وقتی که
کسی پیش او میرفت میدوید و پاهای خود را بر زمین میزد و میگفت الطریق الطریق امیر
شما آمد ابن ابی الحدید بعد نقل این روایات گفته که ابن قتیبه تمام آنچه من ذکر کردم در
کتاب معارف در ترجمه ابی هریره مذکور ساخته و قول ابن قتیبه در باب ابو هریره

حجت است لانه غیر متهم علیه انتهی بر کسیکه میگوید که معارف از تصانیف کتاب
دینوری یعنی عبد الله بن مسلم سنی است فقط ضرور است که این امور را از ان کتاب بر آرد
و هو ممتنع و محال کما عرفت قبیل ذلک و مخفی نماند که مقصود اصلی این کس را
مپرس همین قدر است که این مسکین از یکه ببالت و اعتلا از وصف حسن حدال بالاتفاق
معرا است و با این همه دنبال قیل و قال میگذارد و ان بعنایت الهی بخوبی سمت ظهور گرفت
چه بر همه کس واضح شد که او عیوب خانگی طایفه خود را بدیگران می بندد و قصد افترا و بهتان
بر علامه دهلوی می نماید که هرگز برد ان تحقیقش غباری نه نشسته لاجرم حاجت آن باقی
نماند که بجواب تفصیلی کلامش مشغول شوم و بهر حرف او تعرض رسانم بالستم طریق مستعاری محکل
عقلا کرده ام چه این امور را با نتهاز فرصت موقوف داشته ام اگر زمانه موافقت میکند
و اجل موعود قضای سهو و فرصت میدهد بجمیع مقدمات و اعتراضات رسالهٔ انشا
از بیخ و بنیاد در کتابی ضخیم بر میکنم چنانچه در کتاب منتهی الکلام در افادات او در رساله
اولی بکمال بسط و تفصیل در هشتاد جزو بعمل آورده ام حالا مناسب می نماید
که در تقریر منقول این متوقد چیز نظر نام ببرد و قبح مقدماتش که برای بیشترست
گرایم و پرده از روی مقصود بر دارم و در نقص کلامش تحویلت و ترتیب او که از
نقل عبارت شفای بوعلی حسین بن عبد الله بن سینا مسطور داشته بخاطر نیارم +
بالجمله اول بیاناتشان کامی چند میروم و میگویم که آنچه فرموده اند که جبریم ساخته
و دماغ را از جواهر پرداخته چه این تقریر سزای آن بود که زبان خامه را آلوده
آلوده نه لیاقت آن داشت که بذکرش اهل فهم و فراست را از اله ... و لو فرضنا
انباطی تواند او و د و اگر چنین مزخرفات بیهوده قابلیت ذکر داشته باشد
مجال کلام کرامت بلکه استعجاب مذاهب باطله را ... باطنه و غیرهم بوجوه عدیده
منقوض مسدیده فرده فتح و ظفر روا ست اما اولا پس آنکه در نقل عبارت
شفا غیر از آنکه اظهار تعقل و تبحر خود در علوم عقلیه و تدقیقات فلسفیه فرمایند
حاصلی ندارد و آن اگر واقعی و نفس الامری هم باشد باعث افتخار و اظهار تقابل

ولای حضرات ائمهٔ هدی علیهم السلام که از اصول و فروع دین چراغ نور ایمان میل کرده اند آن
گم گشتگان بادیهٔ ضلالت افروخته اند درین مباحث تمام شد و لنعم ما قیل فی تمهید
الکتاب من حکایة شیخهم حتی وارد است و تجلیات فی سفر الحرمین الشریفین درین مقام
بعضی از رباعیات ملا طاهر که رنگی دیگر دارد بسماع قبول شنو رباعی
تا کی ز شفای بوعلی می نازی * خود را تو هلاک دام او میسازی * خوانی تو شفا و نیک اندر نگری
خود را در دام عنکبوت اندازی * رباعی * ای آنکه بوعلی ترا هست امام * از جهل کنی فلسفه را حکمت نام
حکمت ز در مدینهٔ علم طلب * کز حکمت او مذهب دین است تمام * رباعی * جاهل مشغول حکمت یونان است
غافل ز خدا و پیرو شیطان است * ما را ز شفای بوعلی حاجت نیست * زیرا که شفای مومنان قرآن است
رباعی بی شبهه دل زنده تو خواهد مرد * گر زهر شفای بوعلی خواهد خورد *
خوانی تو شفای ابن سینا لیکن * هیچ دل تو زین قصص خواهد [illegible] * رباعی باطل ز شفای
بوعلی گشت تمام * در خواندن آن شبهه شکست یافت نظام * زهر است شفای بوعلی در باطن
هر چند بظاهر او شفا دارد نام * این چند رباعی از کتاب ملای فرید که تحفة الاخیار نام دارد
قلمی شد و بر قلیلی از کثیر اکتفا رفت و اگر مقصود او از عبارت شیخ همین است
که الزام رشید المتکلمین مثل [illegible] و ما [illegible] هیچ وجهی متصور نیست زیرا که او
مقدمات [illegible] را انکار می نماید در حدیث عبد الله بن عمر مثل [illegible] کسی که بیعت
یزید خلع و کناره کشی اختیار کند و موت جاهلیت بود [illegible] یزید را امام برحق
نه اند پس عنقریب خواهد دانست که باتفاق علمای شیعه این ملازمت در احادیث
دیگر با وجود این وعید وعیدهای شدید دیگر دران وارد شده باطل است پس
سند او عبارت شفا به زعم او علمای شیعه باشند نه علمای اهل حق [illegible] همه را فقیر
بر جناب مخدوم الاماجد القاسمیکم انتظار بسیار درمیان نیست اما ثانیا
پس ورود این نوع احادیث مختص بفرق اهل سنت نیست اکابر امامیه انچه خبر با
ملوک دنیا و الدین رضی الله عنهم اجمعین آورده اند و افواج روایات معصومین
نموده زیاده تر از مضمون حدیث عبد الله عمر خواهد بود از انجمله آنکه حضرت امیر کرم

بن عمر موت ناکث را بیک نوع موت جاهلیت تشبیه داده اند و برجای خود مقرر است
که مساوات مشبه با مشبه به ضروری نیست کما قال الله تعالی أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللهُ
إِلَيْكَ پس منتهای فحوای حدیث عبد الله بن عمر بر فهم آن قدوه اهل هنر ثبوت گناه
برای ناکث خواهد بود بخلاف احادیث امامیه که در کفر ناکث نص صریح واقع شده زیراکه
ائمه فرموده اند و قد مر انفا که هر که بیعت را بشکند بدرستیکه بیزار شد از دین اسلام و
پر ظاهر است که بیزاری از اسلام بر هیچ مسلمانی صادق نتواند آمد هرگاه اسلام از دست
رفت پس در ثبوت کفر حالت منتظره باقی نماند زیراکه بر تقدیر نفی ایمان بعضی از
امامیه میتوانند گفت و بزعم خویش تقریر میتوانند کرد که کفر هرگز لازم نمی آید محتمل است
که آن شخص نه مومن باشند نه کافر بلکه مسلم باشند و هذا ظاهر علی ارائهم بالجمله اگر مفترض
الطاعة بودن یزید و استحقاق امامتش از حدیث عبد الله بن عمر لازم آید اصول
موضوعه سنی از یک بیالت که استدلال باین حدیث بر کفر ناکثین بیعت او و استحقاق
امامتش میکنند بطریق اولی بهم میگردد نقلا و دیگر بیان حمیت مذهب پرده ام بالتخصیص
آنکه اکابر مذهب این صدرنشین محفل جاه و جلال فضل فاضل دهلوی در ابرام مطاعن
مجادل کشوری در استحکام مکاید خویش مدعی المعنی شده اند که عبد الله بن عمر بنا بر خوف
وخشیت و حفظ جان و ناموس بیعت یزید در ساخته بود اکنون تصدیق این سنی
اریکه مجد و شرف نمائیم و عبد الله بن عمر را معتقد حقیت خلافت یزید پلید پنداریم
یا تصدیق عمائد مذهبش که عبد الله بن عمر بحسب سیرت و استحقاق او اعتقادی نداشت
و بیعت او فقط برای حفظ و صیانت خویش نمود اما ثالثا پس در کتب شیعه مانند
مقتل ابو مخنف و غیر آن ثابت است و سیجیٔ فی کلام المعترض که هرگاه جناب امام حسن
بمدینه تشریف بردند شیعیان عراق اتفاق کردند که بجناب امام حسین اخلاص نامه
نوشتند که اکنون بر معاویه خروج فرما تا همرکاب سعادت انتساب تو شویم و دمار از
بنی امیه برآریم امام حسین در جواب نوشت که میان من و او عهدی بسته است آن عهد را نتوانم
شکست و ازین جواب ثمره اولی الالباب البته یابند که حضرت امام حسن رضی الله

سنیان مسئلہ انجملہ آنکہ اگر شخصی نماز میخواند و غاصبی و دزدی بیاید که مال خطیر او را
ببرد او را نماز خود شکستن حرام است چنانچه بریده اسلمی که صحابی رسول بود و جلو اسپ
خود را در نماز نگاه میداشت تا رم نکند و نگریزد سب و طعن نموده اند لازم آمد آنچه
حاوی اعتدال و مذهب اهل سنت است درین باب بتحریر آید که در اکثر کتب اهلسنت تنقیح
این مسئله مذکور نکرده اند اول باید دانست که تقیه در اصل مشروع است بدلیل آیات
قرآنی قوله تعالی لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکٰفِرِیْنَ اَوْلِیَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللّٰهِ فِیْ شَیْءٍ اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰىةً
و قوله تعالی اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ وَقَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّۢ بِالْاِیْمَانِ الی غیر ذلک من الآیات
و تعریف تقیه آنست که محافظت نفس یا عرض یا مال از شر اعدا نماید و عدو دو قسمست
اول آنکه عداوت او مبنی بر اختلاف دین و ملت باشد چنانچه کافر و مسلم دوم آنکه عداوت
او مبنی بر اغراض دنیوی باشد مانند ملک و مال و زن و متاع لیس تقیه نیز دو قسم شد
اما قسم اول پس تقیه طریق در شرع آنست که هرگاه مومن در جائی واقع شود که اظهار
دین و مذهب خود نمی تواند کرد بسبب تعرض مخالفان بروی هجرت واجب میگردد و از آن
مکان او را ترک کرده بجائی برود که قدرت بر اظهار دین و مذهب خود در آنجا پیدا کند
و هرگز او را جایز نیست که طریقه خود را مخفی داشته متمسک بعذر استضعاف شود
بدلیل نصوص قطعیه قرآن قوله تعالی یٰعِبَادِیَ اِنَّ اَرْضِیْ وَاسِعَةٌ فَاِیَّایَ
فَاعْبُدُوْنِ و قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ تَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ ظَالِمِیْٓ
اَنْفُسِهِمْ قَالُوْا فِیْمَ کُنْتُمْ قَالُوْا کُنَّا مُسْتَضْعَفِیْنَ فِی الْاَرْضِ
قَالُوْٓا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوْا فِیْهَا فَاُولٰٓئِکَ مَاْوٰىهُمْ
جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِیْرًا آری اگر عذر واقعی دارد در ترک هجرت
مثل زنان و صبیان و عمیان و اعرجان و مقعدان و محبوسان و اسیران و امثال ذلک
و مخالفان او در القتل خودش یا قتل اولاد خودش یا والدین خودش تخویف کنند و
ظن غالب بایقاع آن تخویف پیدا کند خواه این قتل بجبر قوت یا اخراج یا بنوع

دیگر باشد او را بقدر ضرورت موافقت با آنها درست است و سعی در حیله خروج
واجب و اگر فوات منفعتی یا لحوق مشقتی که تحمل آن میتوانند کرد مثل حبس و ضرب قلیل غیر
مهلک او را منظور باشد موافقت با آنها جائز نیست و در صورت جواز هم موافقت رخصت است
و اظهار مذهب خود عزیمت گو تلف جان هم بشود و درینجا مسابله شیعه را و افراط اینها را نظر
باید کرد که بادنی طمعی در مال و منصب بلکه توقع اعزاز و اکرام در مجلس و گفتن صاحب و قبله
در کلام دین و ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخواستند الی ان قال و اما قسم ثانی پس علما
را اختلاف است در وجوب هجرت و عدم آن در انصورت طائفه گویند که واجب است
بدلیل وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ و بدلیل نهی از اضاعت مال و بعضی
گویند که واجب نیست زیرا که هجرت از آنمقام مصلحتی است از مصالح دنیوی و در
ترک هجرت بسبب اتحاد ملت نقصانی بدین ضعیف عاید نمی شود الی آخر الکلام مع
ذلک اگر جواز تقیه در آوان مذکور نزد اکابر اہل حق بثبوت می پیوسته بود باز
باقر مجلسی در بحار و مازندرانی در شرح کلینی و مجتهد قانی در عماد الاسلام و مجتهد الزمانی در غیره
بعید بید چرا انتساب آن بقدماء متاخرین اہل سنت مبادرت کردند کما لا یخفی علی الماہرین بالجلیه
عبد الله بن عمر چون دید که یزید دقت انکاریت با سلاله خاندان نبوت و رسالت انگرده
که کسی با کسی در بیعت و قتی نکرده پس برای خالعین بیعت زیاده تر مقام خوف هم ازین
است فکیف کرت تابی گران میراد کی سرت شقی سرغنه شورشیان برای استیصال
روانه شده باشد بتقاضای خیرخواهی و حدیث صحیح الدین النصیحه عبد الله بن مطیع را
منع کرد و ازین منع که حاشش دانستی مفترض الطاعه بودن یزید و حقیت امامتش لازم
نمی آید چنانکه از منع امام حسین رضی الله عنه کوفیه را از خروج بر معاویه و نقض عهد
حقیتش لازم نباید و اگر بنظر انصاف بینند از زمان یزید عنید تا معاویه فرق بسیار
خواهند یافت چنانچه صاحب ایضاح هم از آن بیان کرده لهذا عبد الله بن عمر گفت
آنچه گفت بلکه حرکت عبد الله بن عمر مطابق عقل و نقل افتاد فلافا
[illegible]

البقیة کما سیجی فی آخر الکتاب انشاء الله تعالی غایة المسعی علمای ایشان کما
یتموج من البحار و ما یماثله انکه برحق بودن امام عبارت از انست که حافظ شریعت و عالم
ما کان و ما یکون و مجتنب از معاصی بلکه معصوم باشد نه کسیکه اکابر وقت نظر بملاحظه
حفظ جان و ناموس بیعت او کنند و اورا بلفظ خلیفه و امام و امیر المومنین و حاکم المسلمین
تعبیر نمایند لیکن اگر نزد اینها امور مسطوره از شروط امامت است آخر مرتبه امامت نزد
علمای ما معاشر سنت و جماعت نیز در مرتبه لابشرط شی نیست بلکه مانند اجتهاد و عدالت
و شجاعت الی غیر ذلک از شروط آنست پس عجب از فاضل بدین انصاف که حالیا
زبان درازی میفرماید و نمیداند که آنچه علمای امامیه درین احادیث میگویند که نقض
عهد و خلع بیعت موجب سفک دماء مومنین میباشد و وجوب حفظ جان زیاده تر
از جمیع واجبات کما فی کتاب اقا احمد من اسباط البهبهانی باین مصلحت جناب
امیر بعضی از یاران خود را بجهت عدم بیعت خلیفه اول سرزنش کرده بودند کما فی الوافی
و غیره و امام حسن فقط بملاحظه حفظ جان و ناموس دست از خلافت بردا شتند و
امام حسین شیعیان عراق را که عرق حمیت آنها در جوشش آمده بود از خروج باز داشتند
و همچنین ائمه هدی وقت خروج زید شهید و امثالش بهیچ نهج مطابقه و التزاما از عبارات
احادیث مستفاد میگردد یا صراحة امام مفترض الطاعة بودن خلیفه اول را افضل
الصدیقین و معاویه و مانند او از ملوک بنی امیه و انکه خلع بیعت و نقض عهد موجب
سوء خاتمه بلکه سبب کفر و اقعی مشعر ابالاحادیث المذکوره از ان برمی آید +
تنبیه از عجایب افادات مومن جالسی انکه در کتاب ثالث که بالاتفاق غیر
مطبوع است جائیکه علامه دهلوی قدس سره العزیز روایتی از ابومخنف ذکر کرده ایراد نموده
و گفته که ابومخنف لوط بن یحیی ازدی که از عمده اخباریین امامیه است از امام حسین
روایت کرده انه کان یبدی الکراهة لما فعله اخوه الحسن من صلح معویه و یقول الی
آخره انکار از تشیع او نموده و بعبارت ابن ابی الحدید که بالتمام الشیعه بمدرا ان منها - انتهی
دلالت بر اه گرفته حیث قال ابن ابی الحدید معتزلی بعد ذکر نسبه ابراهیم که در جنگ جمل بعضی

ازینجا بدین خوانده اند این عبارت گفته ذکرنا ابومخنف لوط بن یحیی فی کتاب رتقه
الجمل وابومخنف من المحدثین ومن یری صحة الامامة بالاختیار ولیس من الشیعة ولا
معدودا فی رجالها انتهی کلامه اینقدر هم بخیال مومن جالسی بید استظام تار و پود کار گیر
اجتهاد باقی نماند که در کتاب خلاصة الاقوال شیخ حلی و مصنفات امام اعظم اول
امامیه و کشی دعوی صاحب تحفه قدس سره العزیز بدلالت مطابقی بجای خویش ثابت
است پس انکار از تشیع او بقول ابن ابی الحدید معتزلی سوال از آسمان و جواب
از ریسمان است یا نه فاعتبروا یا اولی الابصار وان کنتم طالبین فوائد جزء زائدة
علی هذا الاجمال فارجعوا الی ذلک الکتاب **وازین مقام** هم باذکر امعان
تشیع ابن ابی الحدید بزبانی مجتهد فانی بثبوت میرسد زیرا که صاحب تحفه قدس سره
العزیز برای الزام شیعه روایت ابومخنف آورده پس حال او از غیر شیعه نقل
کردن و عدم اعتبار بروایتش از آن برآوردن چگونه درین مقام مناسب و مربوط
خواهد بود فتعین تشیعه باعتراف الفانی کما لایخفی علی الاقاصی والادانی طرفه آنکه
همین مجتهد فانی بمقتضای مثل مشهور در مواعظ حسنیه ابن ابی الحدید را از جمله علمای
اهل سنت میداند الغرض از معمولات علمای شیعه یکی آنست که بعضی را از طرف خویش
سنی قرار میدهند چنانچه ابن ابی الحدید را باقر مجلسی در حق الیقین از اعاظم اهل سنت
می نویسد و از تشیع بعضی انکار دارند تا نظر باول بکمال فراخ حوصلگی روایات [illegible] را
الزام پیش کنند و نظر بثانی طرق فرار مفتوح باشد و از دارو گیر اهل حق نجات دهد
اما را یعا پس لزوم موت علی الکفر برای خالع بیعت یزید ازین حدیث بفهمید تمامی
علمای خود را بسفاهت و بلاهت و اعذار ساختن و خود را ابانی از انکار طائفه
خویش از گروه ثقاهت برده کفانا ذکرنا پیدا شد تفصیل این اجمال آنکه صاحب
جامع الاخبار که از مشاهیر امامیه است و خاتم المحدثین شیعیان یعنی باقر مجلسی در بحار الانوار
و غیر او و دیگر کتب اعتبار بر احادیث مرویه ایشان اعتماد میکنند از جناب سید العابدین
در باب تاکید گذاردن نماز بجماعت روایت می نماید قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

من كان جار بيت الله ولم يحضر الجماعة ثلثة ايام متوالية فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين فان تزوج فلا تزوجوه وان مرض فلا تعودوه وان وقع فلا تعيدوه الا فلا صلوة له
الا فلا صوم له الا فلا زكوة له الا فلا حج له الا فلا جهاد له فان مات مات ميتة جاهلية يعني
هر كس سه روز متواتر با وجود اتصال مسجد كما قال الشارح المازندراني جماعت را ترک کند
لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بحال او متوجه میشود و هیچ عبادتی از عبادات بدنی و مالی
و مرکب ازین هر دو ازوی قبول نمی گردد چون مریض شود عیادتش زنهار نباید کرد و موت
او موت جاهلیت است و در روایت دیگر در کتاب مذکور این است قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم اتانی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مع کل واحد ثمانون الف
ملک فقالوا یا محمد الجبار یقرئک السلام و یقول بلغ امتک انه من مات مفارق الجماعة
لا یجد رائحة الجنة عندی ملعون وعند الملائكة ملعون وقد لعنتهم فی التورية والانجيل والزبور
والفرقان وتارك الجماعة يصبح ويمسي في لعنة الله يا محمد تارك الجماعة لا استجيب له دعوة
ولا انزل عليه الرحمة وهم يهود امتك ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوا جنائزهم
الخ بلفظه محصول این روایت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر
چهار فرشته مقرب نزد من نازل شدند با هر یکی هشتاد هزار فرشته بود و همگی متفق الکلمه
شده بدین اهتمام عرض کنند که ایزد تعالی و تقدس ترا سلام میرساند و میفرماید که امت
خود این وحی را برسان که تارک جماعت اگرچه عمل او از همه عباد زاید باشد لیکن بعد
از موت بوی جنت نخواهد شمید و فرض و نفل و هرچه در راه خدا کند از وی مقبول نیست
و نزد من ملعون و نزد تمامی ملائکه ملعون است و در هر چهار کتاب بروی لعنت نموده ام
و در هر صبح و شام بلعنت همقرین است و دعای او را اجابت نکنم و رحمت را
بروی نازل نکنم و اینها یهود این امت اند اگر بیمار شوند عیادت شان نکنید و اگر بمیرند
بر جنازه های اینها حاضر نشوید و کتاب منتهی المطلب مولف امام اعظم امامیه موجود است
که خود بر تالیف آن نازش میکرد و یکی از معتمدین شیعه با بعضی از معتقدین او که برین
کتاب می بالید گفت که شیخ حلی لیاقت جمع و تالیف آن نداشت کتاب را کسی دیگر

که از علمای سنت و جماعت است بزیادت مذهب امامیه و ادلهٔ ایشان بسوی خود کشیده
و باین ضمیمه آن کتاب را بزور و زر بر نام خود قرار داده و همچنین کتب متقدمین از
فقهای امامیه اینک حاضر ملاحظه رود کسی به سنت بودنش بمزید تاکید نیز قایل
نیست و احدی فتوی بر وجوب نداده مگر در جمعه و عیدین و عامهٔ ایشان استحباب
لا غیر بلی بعضی از متاخرین که رسایل در تاکید جماعت برای رواج محدثات خود و
حضور امرا و سلاطین نزد خویش نوشته اند دغدغه بوجوب آن داشته اند چنانچه
از مواعظ حسنیه که موضوع آن همانست که گفتیم می توان یافت **اکنون**
بعضی دیگر از احادیث درباره ترک جماعت از اصول اربعه باید شنید
حدیث صحیح عبدالله بن ابی یعفور از صادق علیه السلام موجود است قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لا صلوة لمن لا یصلی فی المسجد مع المسلمین الا من علة
وقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا غیبة لمن صلی فی بیته و رغب عن جماعتنا و من رغب
عن جماعة المسلمین وجب علی المسلمین غیبته و سقطت بینهم عدالته و وجب هجرانه
و اذا رفع الی امام المسلمین انذره و حذره فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علیه
بیته و عن عبدالله بن ابی یعفور ایضا قال هم رسول الله صلی الله علیه و آله باحراق قوم
یصلون فی منازلهم و لا یصلون الجماعة فاتاه رجل اعمی فقال یا رسول الله انی ضریر البصر
و ربما اسمع النداء و لم اجد من یقودنی الی الجماعة و الصلوة معک فقال له النبی صلی
الله علیه و آله شد من منزلک الی المسجد حبلا و احضر الجماعة و عن عبدالله بن سنان قال
سمعته یقول ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ابطاؤا عن الصلوة
فی المسجد فقال رسول الله لیوشک قوم یدعون الصلوة فی المسجد ان نامر بحطب
فیوضع علی ابوابهم فیوقد علیهم نار فیحرق بیوتهم انتهی ما نقل من صحاحهم الغرض با آنکه
اخبار گذشتنی حال تفرق نفسه بمقتضای فرقوا دینهم و کانوا شیعا و تنفر ایشان
از جماعت کالشمس فی رابعة النهار است بلکه از بنای ایشان آیت کریمه ان علینا
جمعه و قرآنه را ان علینا جمعه و [illegible] علی جمع کردن [illegible]

مجید را چنانچه باید قرائت کرده آیت کریمه اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ
الْمُنْكَرِ را بر تنها نماز گذاردن دلیل می آرند و کلام عربی مبین را فارسی میسازند چنانچه
در رد هفوات خادم مشهدی مذکور است قال الله تبارک و تعالی وَلَوْ جَعَلْنٰهُ قُرْاٰنًا
اَعْجَمِيًّا لَّقَالُوْا لَوْلَا فُصِّلَتْ اٰيٰتُهٗ ءَاَعْجَمِيٌّ وَّعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا هُدًى وَّشِفَآءٌ وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ فِيْٓ اٰذَانِهِمْ وَقْرٌ وَّهُوَ عَلَيْهِمْ
عَمًى اُولٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍۭ بَعِيْدٍ واکر برین قدر قناعت نکنی
و حدیثی دیگر از کتب معتبرین امامیه در خصوص میته جاهلیه مستدعی شوی هنوز کیش تا خالی
نیست اینک الفین شیخ علامه امامیه امام اعظم رفضه موجود است حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم درباره کسی که بلا وصیت از جهان بگذرد مات میتة جاهلیة فرموده اند و
حال وصیت هم از قرآن و حدیث و فقه بر ظاهر است و ازینجا خطای قاضی رطل بوق
شوشتری کالیسی شیخ علی و منجم طوسی در احقاق الحق عیان شد جائیکه این قسم حدیث
را مقیس علیه گردانیده و گفته که حدیث فلان مات میتة جاهلیة در عرف عرب دلالتی
جز بر کفر ندارد و الحمد لله که معنی حدیث که از عبد الله بن عمر نقل کردند و تحقیق در ان مرتبه
انچه بذهن قاصر در امده موید بحدیث جعفر است چنانچه صاحب تفسیر نور الثقلین بذیل تفسیر
آیت کریمه يَوْمَ نَدْعُوْا كُلَّ اُنَاسٍۭ بِاِمَامِهِمْ الآیه نقل کرده عن ... ساباط
عن ابی عبد الله علیه السلام لا یترک الارض بغیر امام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و هو
قول الله تعالی يوم ندعوا كل اناس بامامهم ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة فمدوا اعناقهم و فتحوا اعینهم فقال ابو عبد الله
علیه السلام لیست الجاهلیة الجهلاء فلما خرجنا من عنده قال لنا سلمان هو والله الجاهلیة
الجهلاء و لکن لما رایکم مددتم اعناقکم و فتحتم اعینکم قال لکم کذلک انتهی بلفظه +
محصل حدیث آنکه روزی امام صادق علیه السلام فرمود که زمین گذاشته نمیشود بدون
امام که حلال کند محللات را و حرام کند محرمات را و معنی قول او تعالی یوم ندعوا الخ همین
باز فرمود که رسول خدا فرموده است هر که بمیرد بدون امام موت او موت جاهلیت است

مسکین شد بلکه ترک جماعت را تا سه روز متوالیا گناه کبیره هم ندانند تا بکفر چه رسد پس هرگاه
ازین امور بدیهیه و نتائج ظاهره منکر شدند پس از کدام حجت و برهان که آخر مرکب
از مقدمات خواهد بود الزام داده شود چه قدر مناسبت بحال اقاویل
واباطیل علمای شیعه وارد کلام شیخ رئیس در مفتتح طبیعیات شفا در بیان مذاهب
مستفیده بر مانیدس و ملیسوس در مبادی طبیعیات حیث قال بعد توجیه کلامهما
الذی الی آخره پس بجز اینکه سر را بسنگ باید زد و سینه را بدشنه باید سپرد
دوای این بلی الضافیها از که توان خواست یقین است که حضرت ایشکی اریکه بتالت
که از مدتی بداء عضال مبتلا می باشند باین اشارات و تلویحات و تنبیهات پی برده
دست از شفا و نجات برداشته بقانون نوازی علاج خود را منحصر دانسته مانند ذبل
از خلو بطن بفریاد و فغان آیند یا از ضیق عطن بسکوت و خاموشی گرایند نعوذ بالله
من الخرافات والمزخرفات اما خامسا پس محتمل است که عبید الله بن عمر
مخاطب خود را بکثرت لشکر یزید و قوت و شوکتش و مردن و کشته شدن بجهت
عدم بیعت از ان ترسانیده باشد که شاید از استماع این امور زیاده تر شورش نماید
و عرق غیظ و غضبش زیاده از ان بحرکت آید و برای الزام عبید الله بن عمر بگوید که مرا از کثرت
فوج یزید پلید و قهر و غلبه او می ترسانی و آیت قرآنی کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ
فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ را نمی خوانی و هنوز کلام
جناب مرتضوی در وقتی که فاروق اعظم بنصرت خویش بجهاد اهل فارس استشاره کرد
انی ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة الی آخره علاوه آن کدام وقت
بود که تنها بی یار و مددگار برین مردود سیه کار خروج کرده بودی و تا دمشق دو منزلی
منزلش آن شقی رفتی چنانچه تفصیلش از کتب معتبره شیعه در سابق گذشت و ایضا
بسا است که هرگاه شخصی بمقتضای ثوران حقانی سلطان قوی مغلوب میسازد و حاسه
کری او بانچه هیچ مخالف مقتضای طبع و صور علمیه او در ان میباشد نمی کشند بلکه طریق
تفهیم شرایست و نرمی در کلام می باشد و از ینجاست که حضرت هارون در مخاطبه حضرت

صحیح نظر نمودند که این متغلبین قوت و شوکت و عساکر بسیار دارند شما از عهدهٔ مقابلهٔ
ایشان بر نمی آیید در ظاهر بسبب خلع بیعت یا خروج خود را کشتن ندهید آنکه از غایت
خیرخواهی معاویه و امثال او انقدر ها اشمیز از طبع بهم رسد و پند و وعظ باین دلگرمیها
فرمایند و شیعیان عراق و اقارب خود را باز دارند اما سابقاً این استی که اگر
شغف و ولا ببیعت متغلبین میداشتند میبایست که بیعت یزید را قبول میکردند در وقت
معاویه بن ابی سفیان که در پی اخذ بیعت از عبد الله بن عمر و امثال او بود و هیچ دقیقه
در اصرار و الحاح و حیلها که درین باب مبذول نداشت کما فی التواریخ فی مذهب
الامامیه مثل تاریخ اعثم الکوفی و کتاب الامامة و السیاسة لابن قتیبة الاصفهانی و وقتی
که یزید در ابتدای ریاست انکار از بیعت خود دیش بقتل عبد الله بن عمر و اقران او نامه نوشت کما هو
دانایان او در پی اخذ بیعت شدند بالیقین عبد الله بن عمر هجرت اختیار میکرد و در مکه مخفی
می‌شد و خود را از بیعت باز میداشت بلکه دست بیعت بر دست او میگذاشت و این امور
بر اهل سنت ظاهر از تصفح کتب سنی و شیعه پوشیده نیست ابو مخنف مذکور که از علمای محدثین
امامیه است کما عرفت انکار روایت میکند فکتب یزید الی الولید بن عتبة کتابا یقول فیه
اما بعد فاذا قرأت کتابی هذا فخذ لی البیعة علی من قبلک عامة و علی هولاء النفر الاربعة
خاصة فمن لم یبایعک منهم فانفذ الی براسه مع جواب الکتاب و السلام از اینجا بطلان افاده
تازه کرسی و مقتدا و مقتدی او در جواب عبارت ایضاح لطافة المقال فرموده‌اند پیدا
و هویدا شد و آن عبارت اینست پس جای شیون و گریبان چاک کردنست بر مصایب
اهل بیت رسول الثقلین که ابن عمر را در خلافت امیر المومنین علیه السلام چنانکه بعد ازین
عنقریب می آید تردد را منکر شود حتی که از روی توریه و خوف هم بیعت نکند و در خلافت
یزید باقتضای مزید موانست و موالفت خار شبهه در دامن دل نخلد و با او بیعت بر
بیعت خدا و رسول کند انتهی بلفظه زیرا که از عبارت ابو مخنف صحیح معلوم شد که یزید در ابتدا
اخذ بیعت از عبد الله بن عمر تشدد بسیار نمود و بقتل او حکم کرد اما هجرت و انزوا
او در کتب سیر ابو مخنف در مقام دیگر افاده نموده گفته فکتب یزید کتابا الی عبد الله

شیعی نیز خواهند دانست که خلعت و تمت و منصب خلافت معاویه بخشیدن بدست
خود از دشنه جگر خراش گلوی حق جوی جناب سید الشهدا بریدن است ای کاش
حسن مجتبی خون امام حسین را باین مرتبه رایگان نمیدانستند و ایشان را در حقن دماء
اهل اسلام قرار میدادند نعوذ بالله من تلک المقالات الفاسدة علی اصولهم الموهومة
الکاسدة و سیجی حال بعض اخوته الاخر مثل محمد بن الحنفیة و عمر و یظهر انهم مثل اخوة یوسف
علیه السلام فیما فعلوه من ترک الصداقة و الحب و القائه فی غیابت الجب اما
ثامنا پس تا لویزید برای عبد الملک بن مروان در وقت بیعت عبد الله بن عمر
ممنوع است و سند صحیح مطالعه تواریخ و کتب اخبار است و از آن دریافت میشود
که در ابتدا احوالش که پیش بود قبل از خلافت او را کمال عبادت و خوف و خشیت
نصیب بودند و ذکر جمیلش در مجالس و محافل میشود در علم و فضل بر امثال و اقران
خویش تفوق تمام داشت و در ضبط احادیث و استنباط مسایل فروعیه از ادله
شرعیه اصولیه مرتبه کامل و حظ وافر رسیده بود و این علم و تبحر او را از خدمت
ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها و صحبت ذی النورین و ابی سعید و ابو هریره و ابن عمر
وغیرهم حاصل گشته شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی در تاریخ الخلفا میفرماید
و قال ابن سعد کان عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة و قال ابن الزناد فقهاء المدینة
سعید بن المسیب و عبد الملک بن مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذویب و
قال ابن عمر ولد الناس ابناء و ولد مروان ابا و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم
معاشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسئل بعدکم فقال ان لمروان ابنا
فقیها فسلوه و قال عبیدة بن رباح الغسانی قالت ام الدرداء لعبد الملک ما زلت
اتخیل هذا الامر فیک منذ رأیتک قال و کیف ذاک قالت ما رأیت احسن منک محدثا
و لا اعلم منک مستمعا و قال الشعبی ما جالست احدا الا وجدت لی علیه الفضل الا عبد
الملک بن مروان فانی ما ذاکرته حدیثا الا زادنی فیه و لا شعرا الا زادنی فیه انتهی مختصرا
در اثبات علم و فضل و تعبد او ... جمیله و نقل ... اخلاق ... کلمه ... بیانات

وتقوی که از عبد الملک بن مروان میکردند اگر عبد الله بن عمر فریب خورده وبیعتش دران
ایام کرده باشد استبعادی ندارد چه او بر اصول سنیه معصوم نبود نه بعلوم
لدنیه اتصاف داشت مستبعد اینست که حضرت امام زین العابدین قبل از انکه نامه
سفارشش ایشان به نایب او رسد مدح او نمودند ویا وجود علم ماکان ومایکون او را
ستودند کما فی الوافی وغیره من الکتب المعتبرة فی مذهب الامامیه آیا جناب
امام سجاد زین العابدین را اشتباهی مثل عبد الله بن عمر رو داد بجهت انکه او در ان
وقت بی کاری متوجه نبود یا انکه حال این برگزیده های ایزدی بر زعم امامیه در
درباره خوشامد وتملق با جمیع اوراق شجره موصوفه فی القران کما نطقت به اخبارت
پایین تیج بود اگر کسی بکتب مذکوره رجوع نماید وشروح صحیفه سجادیه را تتبع فرماید خواهد
دانست که بکمال طوع ورغبت وعدم اجبار واکراه در مداهنه وخوشامد تخصیص ذات حضرت
امام ممدوح کوشیده اند حتی که از فحوای آن پیدا خواهد شد که تقدیم درین امور بر آنحضرت
طرف ثانی واقع شده **بالجمله** اگر امامیه گویند که عبد الملک بن مروان در آغاز
خلافت خود بعنوان شایسته بود وبسیرت نیک قلوب ناظرین می ربود چنانچه روایات
ایشان نیز تنظر باین معنی دارد وجناب امام زین العابدین باعتبار ظاهر و اغاز
حالش نوشت انچه نوشت وفرمود انچه فرمود هیچ تشنیعی درین باب بر عبد الله بن عمر
متوجه نمی شود والا مقتضای علم ما کان وما یکون کجا باقی میماند وفراوان حیرت در
سیدها که با چنین علم وفقه سبیل طریقه نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که حالش در
زندگی امت از ایام باشد وبعد از مردن حشر آنها بصورت اخس حیوانات ——
بلکه اخس اجناس واخس اجناس مسخ شود یعنی بهیکل وشکل ممسوخ می آید بدون خواهش
[illegible] تقدیم [illegible] خوشامد [illegible] این قصه هوش ربا وحیرت افزا در کتاب چهاردهم
از بحار الانوار [illegible] العالم [illegible] است [illegible] طویل بهمین عنوان
[illegible] عن [illegible] الوشاء عن الامام عن عبد الله بن
[illegible] فاذا

فسئلته فاغتسل فقال ان ابی کان قاعدا فی الحجرة ومعه رجل یحدثه فاذا هو بوزغ یولول بلسانه
فقال ابی للرجل اتدری مایقول الوزغ فقال لا علم لی بما یقول قال فانه یقول واللہ لئن ذکرتم
عثمان بشتیمة لاشتمن علیا حتی یقوم من ههنا قال وقال ابی لیس یموت من بنی امیة میت الا مسخ
وزغا قال وقال ان عبد الملک بن مروان لما نزل به الموت مسخ وزغا فذهب من بین یدی
من کان عنده وکان عنده ولده فلما ان فقدوه عظم ذلک علیهم فلم یدروا کیف یصنعون ثم
اجتمع امرهم علی ان یاخذوا جذعا فیصنعوه کهیئة الرجل قال ففعلوا ذلک والبسوا الجذع درع
حدید ثم القوه فی الاکفان فلم یطلع علیه احد من الناس الا انا وولده انتهی بلفظه یعنی عبید اللہ
بن طلحه میگوید که روزی از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدم که حال وزغ چونست فرمود
که نجس العین است وتمام او ممسوخ است هرگاه او را بکشی باید که غسل کنی باز قصه او بیان
فرمود که روزی پدر بزرگوار من در حجره نشسته بود وشخصی دیگر با آنجناب مکالمه می‌نمود که ناگاه
وزغ وا ویلا کرد وآواز داد پدر بزرگوار من از مخاطب خویش پرسید که میدانی که این جانور چه
میگوید جواب داد که مرا علمی نیست فرمود این جانور میگوید که بخدا سوگند است که اگر عثمان را
به بدی یاد خواهید کرد ودر حق او سب وشتم خواهید نمود من علی را شتم خواهم کرد تا اینکه
مجلس منقضی شود باز پدر بزرگوار من فرمود که از بنی امیه کسی نمی‌میرد مگر مسخ میشود بصورت
این جانور وفرمود که عبد الملک بن مروان هرگاه از جهان سفر کرد وبصورت این جانور
مسخ شده روبروی فرزندان خودش رفت وگذشت فراوان حیرت همه کس را روداد و
بخیال شان نمی‌گذشت که اکنون چه می‌باید کرد باز رای شان برین اتفاق کرد که شاخ وچوب
را بصورت انسانی ساختند وزره آهن بران پوشانیدند باز در کفن پیچیدند بر همچنین کسی غیر
از من وفرزندانش اطلاع نداشت ووجه پوشانیدن زره از بیان مجلسی در کتاب مذکور
چنین معلوم میشود که ثقل حاصل گردد واگر کسی دست بکفن او رساند شاخ وچوب را نداند
صنعه ۵ بر از امثال این قصص حاشا که حیرتی باشد زیرا که این حکایات را که امامیه
در باب وزغ وبوم شوم ودیگر جانوران معلوم در کتب دینیه خود از ائمه اطهار نقل میکنند
ومدار افتخار بران دارند نسبت بمجموع این نوع قصص که در بحار وکتب اصول امامیه یاد

و تعامی و عدم تتبع روایات مذهبش درباره مقبولین علمای امامیه بود در این مقام بر بیانات
اجمالی می‌آییم و ناصحین و ناقلین را آگاه می‌نماییم که محمد بن حنفیه و اصل اصول خلفای عباسیه
از مقتدایان فرقهای امامیه با وجودیکه در آیات قرآنی مامور باطاعت امام حسین علیه السلام
و مقاومت یزید بودند تخلف تام از امام نمودند و محمد بن حنفیه در ادای مراسم اخوت برین
قدر هم قانع نشده بلکه بزیارت یزید پلید بدمشق رفته و دو صد هزار درهم نقد و امتعه فاخره
و اقمشه نفیسه صد هزار دیگر علاوه بران از یزید گرفته و غیر از شرب خمر بعد از شهادت و قتل
امام حسین چیزی دائمی برای آن شقی [illegible] و بزعم ریحان رسول الثقلین او را امیر المومنین
می‌گفت و حسد و رشک او با حسین آنچنان نیست که در تواریخ و کتب سیر و حدیث امامیه
پنهان مانده مخفی باشد و لهذا امیر المومنین و امام حسن وقت وفات بالخصوص او را
وصیت [illegible] امام حسن و امام حسین مخاطب کرده اند بتاکید تمام پرداخته چون سیدالشهدا
کردند [illegible] در این مقام [illegible] اخلاص نیست و با این همه آنچه با امام سجاد
سلوک بجا آورد از غایت وضوح نمی‌تواند پوشیده جز امامیه که کسی نیست که آن نزاع و جدال
را [illegible] اخلاص [illegible] حمل نماید چنانچه از کتاب خرائج الجرائح بعبارت فارسی [illegible]
[illegible] می‌شود که محمد بن حنفیه بعد از قتل امام حسین علیه السلام با امام زین العابدین
علیه السلام نزاع کرد که وصایت [illegible] من است که عم تو ام و [illegible]
السلام در جواب او فرمود که ای عم بترس از خدا [illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
نزاع میان ایشان ممتد شد آخر الامر امام در جواب او فرمود که ای عم بیا تا برویم نزد
حکمی محمد بن حنفیه گفت کدام حکم است امام گفت برویم پیش حجر الاسود باتفاق نزد
حجر الاسود آمدند امام زین العابدین محمد بن حنفیه را گفت که اول تو سوال کن که خلافت
حق کیست او سوال نمود هیچ جواب نشنید امام زین العابدین بعد از ان دست بدعا برداشت
و خدا را باسمای عظام بخواند و طلب آن کرد که حجر اسود را بسخن آورد و پس روی بحجر کرد و
گفت که بحق آن خدائیکه مواثیق بندگان خود در تو مربوط ساخته ما را خبر کن که امامت و
وصایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق کیست حجر اسود بر خود جنبید چنانکه نزدیک بود

کر از جای خود بیفتد و بزبان فصیح عربی گفت ای محمد مسلم دار که امامت و وصایت بعد از
حسین بن علی حق علی بن الحسین است آنگاه محمد بن حنفیه تسلیم نموده و پای مبارک
حضرت امام را بوسیده بعد ازین منازعات و آنچه از اوصاف محمد مذکور شنیدی
صاحب کتاب خرائج و دیگر اتباع و اشیاع او را اعتقاد همین است که محمد بن حنفیه جهت
ازالهٔ شکوک واوهام مستضعفان آن ایام در مقام اظهار آن نقض و ابرام شده بود نه
آنکه فی الحقیقه در امامت آنحضرت منازعت می نمود انتهی اکنون دو سه حرف
در ترجمهٔ او که قاضی در مجالس المؤمنین ذکر کرده گوش کن و در باب که این قاضی او را
در صدر مجلس چهارم یاد نموده لفظ سید التابعین در حقش گفته و در کتب ملای مجلسی نیز
مدایح او مسطور و مذکور است و اما حال عبد الله بن عباس که تخلف صریح از امام حسین
نموده چنانچه تفصیل آن بهمین الفاظ از کتب معتبرهٔ شیعیان خواهی دریافت چنانکه
در وقایع امر شنایع قتیل کلام وارد گشته و نقل در رساله عبادات العین از آن رفته از مجالس
المؤمنین شوشتری بشنو که مدایح و مناقبش را در اوراق بسیار ضبط کرده منجملهٔ آن
اوصاف جلیله اینست عبد الله بن عباس از اعاظم صحابهٔ پیغمبر صلوات الله علیه و افضل
اولاد عباس و مرید و تلمیذ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در رکاب آنحضرت
در جنگها مساعی جمیله نموده علو مرتبهٔ او در علم تفسیر و فقه و حدیث مشهور و مستغنی از
ایراد است ملخصاً هرگاه بدین حد اطلاع یافتی دلیلی بر اصول شیعیان برای تدین و
جلالت این بزرگان زیاده ازین نباشد که بیعت مثل امام حسین نموده و به پیش
رحلت رسول ثقلین بجهت شهادت نداند و با انهمه تاکیدات که خطبه پیغمبر ادا
نموده و گفته است که فردا بسوی عراق میروم هرکس را آرزوی شهادت داشته باشد همراه
من شود نماند و آنان را مقبول چون این بزرگان نوشته که هرگاه تخلف از آن کند
نقصی و قدحی... از سبب تخلف ورزیدند و هر کتاب عادت فضائل ایشان نوشتند
و حضرت محمد بن حنفیه بجهت قربت و اخوت انهم ترقی نمود چنانچه اشاره

شود هم و تفصیل این حکایات بر مقام خود بتصریح اسامی کتب معتبره امامیه بعد ازین خواهم گفت
انشاء الله تعالی کاش حضرات امامیه تصریح فرمایند که آن شبهه و تردد چه بود غالبا بر اصول
شیعیان وجه تردد آنست که خواب امام حسین را مانند منامات فاطمه زهرا رضی الله عنها
از قبیل اضغاث احلام دانسته کما سیجیئ بیانه ایضا انشاء الله تعالی و ازینجا
باطل میشود آنچه امام اعظم علی نزد امامیه در جواب سید مهنا بن سنان بن عبد
الوهاب نوشته و این مقدمه از رساله سید مذکور منقول میشود صورت سوال ما تقول
سیدنا الامام العلامة فی محمد بن الحنفیة هل کان یقول بامامة اخویه وامامة زین العابدین
ام لا وهل ذکر اصحابنا له عذرا من تخلفه عن الحسین علیه السلام وعدم نصرة الامام ام لا او نحو
ذلک هل کان من اهل السعادة وکیف یکون الحال ان کان تخلف عنه بغیر عذر وکذا
عبد الله بن جعفر وامثاله یعنی محمد بن حنفیه امام حسن و امام حسین و زین العابدین رضی الله
عنهم اجمعین را امام میدانست یا نه و علمای ما در باره تخلف و خذلان امام حسین که
او و عبد الله جعفر و امثالش ارتکاب نموده چه عذر بیان کرده اند و صورت جواب آنست
قد ثبت فی اصول الامامیة ان ارکان الایمان التوحید والعدل والنبوة والامامة
والسید محمد بن الحنفیة و عبد الله بن جعفر و امثالهما اجل و اعظم من اعتقادهم خلاف
الحق و خروجهم عن الایمان الذی یحصل بارتکابه الثواب الدائم والخلاص من العقاب
الدائم واما تخلفه عن نصرة الحسین علیه السلام فقد نقل انه کان مریضا ویحتمل فی غیره عذره
عدم العلم بما وقع لمولانا الحسین من القتل وغیره و بنوا علی ما وصل من کتب الغدر
الیه و توهموا النصرة له علیه السلام یعنی در مذهب ما ثابت شده که امامت از اصول
ایمان است و ثواب دایم و خلاص از عذاب جهنم بران مترتب است پس چگونه در
باره این بزرگان اعتقاد باید کرد که از دائره ایمان بیرون رفتند و از امامت
هر کس منکر شدند و وجه تخلف محمد آنکه او مریض بود و محتمل است که علم بآن واقعه
نداشت و بنای تخلف شان اینست که اهل کوفه نصرت خواهند کرد ما را ضرورتی نیست
من بعد مخفی نماند که سید مهنا مذکور چنانچه علمای امامیه تصریح کرده اند عالم متبحر

نزد ایشان است بلی آنچه بر اصول رفضه که سخن سازی و کاذب تراشی است می‌تراشند و انطباق
کلی می‌گزینند تقریرش آنکه تخلف محمد بن حنفیه و عبد الله جعفر و عبد الله عباس رضی الله عنهم
محض برای آن بود که عقیدهٔ مستضعفین آن زمان که فاقد بصر و بصیرت بودند بوقوع معجزه
خاتم نبوت در باب اخبار واقعهٔ کربلا و کرامت سید الشهدا قوت گیرد و توانائی پذیرد
پس ناگزیر شد که این بزرگان که اطلبه و حاقی بودند از امام حسین علیه السلام تخلف
شدند و براه خذلان روند تا اهلبیت باتعاب و آلام گرفتار آیند و با بتلای انواع ظلم
و ستم جان دهند و این واقعه بظهور معجزهٔ نبوی و حضرت امام حسین سر رسیده مستضعفین
شود و ثواب اخروی برای متخلفین افزاید * بالاخر بحصول فواید دینوی بکار آید و خون
بهای سید الشهدا ابواب بسیر بروی ایشان گشاید چون دانسته شد که بهترین دلیل در
توثیق و تحسین این بزرگان تخلف و مخالفت امام حسین و قول بامامت یزید است که
از بحار الانوار مجلسی و روضة المتقین پدر بزرگوارش برای عبد الله بن عباس و ابن
حنفیه عیان میشود و کتب تاریخ هم تایید آن میکند پس میتوان گفت که غبار کدورت امامیه
از تفسیق و تکفیر عبد الله بن عمر معاذ الله من ذلک بنابر آنست که او چرا در بیعت یزید
توقف و تخلف کرده بود و بعد از واقعهٔ شهادت امام حسین چرا بروی خروج نمود
و مردم را برآن شورانید و دایم و مثالب او را برملا گفت افعال عبد الله بن عمر از انکار
بیعت یزید و قبول نکردن درهم و دینار معویة بن ابی سفیان با وصف کثرت و ازدیاد
هجرت و باحقاق حق پرداختن باهل سنت پیروان شیعهٔ اولی و شغف دوله بر یزید
که از محمد بن حنفیه ثابت شده و پاره از آن شنیدی بجناب مکی و اولیای دولتش
از کاسه لیسان کوفه تابعین عبد الله بن سبا معین مزید ولای اهل بیت سید انبیا
صلی الله علیه و آله وسلم مبارک باد جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و بر ناظر
اخبار سابقهٔ این کتاب پوشیده نیست که عبد الله بن عمر هرگز از بیعت امامت
و خلافت امیر المومنین تخلف نورزیده فلا حاجة الی الاعادة آری افادهٔ تازه
اینست که ابن میثم بحرانی در آخر شرح نهج البلاغة گفته و اما عبد الله بن عمر فالتجا

البصرة وذهب به الى الحجاز فكتب اليه علي بن ابيطالب عليه السلام من عبد الله علي
بن ابيطالب الى عبد الله بن العباس اما بعد فاني قد كنت اشركتك في امانتي ولم يكن
احد من اهلي اوثق منك لمواساتي وموازرتي واداء الامانة الي فلما رايت الزمان
على ابن عمك قد كلب والعدو قد حرب وامانة الناس قد خربت وهذه الامة قد فتنت
قلبت لابن عمك ظهر المجن ففارقته مع المفارقين وخذلته اسوأ خذلان الخاذلين
فانك لم تكن تريد الله بجهادك وكانك لم تكن على بينة من ربك وكانك انما كنت تكيد
امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم على دنياهم وتنوي غرتهم فلما امكنتك الشدة في خيانة
امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم اسرعت الوثبة وعجلت العدوة فاختطفت ما قدرت
عليه اختطاف الذئب الازل دامية المعزى الكثيرة كانك لا ابا لك انما جزت
الى اهلك تراثك من ابيك وامك سبحان الله اما تؤمن بالمعاد او ما تخاف سوء
الحساب اما يكبر عليك ان تشتري الاماء وتنكح النساء باموال الارامل والمهاجرين
الذين افاء الله عليهم هذه البلاد اردد الى القوم اموالهم فوالله لئن لم تفعل ثم امكنني
الله منك لاعذرن الى الله فيك فوالله لو ان حسنا وحسينا فعلا مثل الذي فعلت لما كان
لهما عندي في ذلك هوادة ولا لواحد منهما عندي فيه رخصة حتى اخذ الحق وازيح الجور
عن مظلومها والسلام قال فكتب عبد الله بن عباس اما بعد فقد اتاني كتابك
تعظم علي اصابة المال الذي اخذته من بيت مال البصرة ولعمري ان لي في بيت
مال الله اكثر مما اخذت والسلام قال فكتب علي بن ابيطالب عليه السلام فالعجب
كل العجب من تزيين نفسك ان لك في بيت المال اكثر مما اخذت واكثر مال رجل
من المسلمين فقد افلحت ان كان تمنيك الباطل وادعاءك ما لا يكون ينجيك من
الاثم ويحل لك ما حرم الله عليك عمرك الله لانت المهتدي اذن فقد بلغني انك
اتخذت مكة وطنا وضربت بها عطنا تشتري مولدات مكة والطائف تختارهن على
عينك وتعطي فيهن مال غيرك واني لاقسم بالله ربي ورب العزة ما يسرني ان ما
اخذت من اموالهم لي حلال ادعه لعقبي ميراثا فلا غرو واشد باغتباطك تأكله

حقوق مسلمین مشغول شدی از خدا نمی ترسی و اعتقاد بروز حساب نداری آیا
بیوه و اهل ہجرت نکاح میکنی و کنیزکان میخری بخدا که اگر حسنین چنین میکردند
هرگز رخصت نمیدادم و انتقام واجبی میکردم عبد الله بعد ادراک مضمون نامه امیر
المؤمنین علیه السلام ما کان عمّا یکون جواب نوشت که این همه که از قلم شما چکیده بوی از نفس
الامر ندا شته من آنچه از مال بصره گرفته ام کمتر از انست که در حصه من می افتاد حضرت
امیر چون بر نامه او اطلاع یافت زیاده تر متغیر شد و به تشدد تمام که مزیدی بر آن
متصور نباشد زیب رقم نمود که ترا دنیا فریب داده هرگز این مال بر تو حلال نیست
فریب نفس مخور و عذاب آخرت را برای خود مهیا مکن باز عبد الله بن عباس در
مکتوبی یاد کرد که تطویل بسیار بکار بردی و در راه دراز نفسی سپردی بخدا سوگند بحرم
کربلا تا بات خدا با وجود گرفتن تمامی مال دنیا نزد من بهتر است از آنکه پیش خالق
ارض و سما روم و خون مسلمانی بر ذمه خود داشته باشم آنگاه حضرت امیر بر تمامی
پرداختن او و برادر او معاذ الله مشغول شده فرمود آنچه فرمود و هم از ائمه هدی
ماثور است که آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و
هم آیات دیگر در شان عبد الله بن عباس و بزرگان اوست و بر
اهل استقرار مخفی نیست که درین چند حدیث مثالب این بزرگ زنهار محصور
نمی شود بلکه مثالب و مطاعن شیخ و محمدین محدثین بر کثرت آن دلالت دارد انشاء الله
تعالی جایی که مخاطب در حق عبد الله بن عباس خیری نوشته در مقابله ان تحقیق شارح
نهج البلاغة یعنی ابن میثم بحرانی و پدر بزرگوار مجتهد الزمانی خواهم آورد انشاء الله
تعالی که دلالت بر همین امور میکند الغرض ازین مقام این قدر معلوم شد
که عبد الله بن عباس با این همه عداوت و دشمنی جناب ولایت و فسق و فجور
حضرت امیر را ثابت بزبان ربانی بیدا است و بصدور این گناه که اکبر کبایر بود بجناب
و دشمنی جناب شیر خدا او تشنیع می نمود بخلاف عبد الله بن عمر که هرگز بر جناب
مرتضوی هیچ تهمتی نکرده و هیچ ریبی در خلافت راشده آنجناب نداشته هرچند

قیل و قال این مشکی که بابات و گزافات تکیه بر جای بزرگان زده جوابهای دیگر ۱۰
بخاطر ممکن است نکرده و بالاختصار برین وجوه عشره قناعت کرده بنقض بقیه
هفوات مجتهد الزمانی میگرائیم و گره از رو از دلی مشتاقین میکشائیم **قوله السفیه**
این دواهی عظمی و رزایای کبری الی آخره **اقول** ازین تقریر بر عاقل بخرد منکشف
تواند شد که در رساله قدیمه بیدعائی فقیر لاف زده اند چه ذکر حوادث مذکوره برای
آنست که عبد الله بن عمر نظر بهمین سفک دما و تخریب مدینه سید الانبیا صلی الله
علیه و آله و سلم بعد از وقوع واقعه کربلا خالعین بیعت و ناکثین صفقه را منع کرده
بود امام برحق بودن یزید پلید و صلاحیت و حقیقت آن عنید از ان لازم نمی آید
زیرا که این امور اگر نزد عبد الله بن عمر برای یزید حاصل می بود بایستی که در قبول
بیعتش با عبد الملک بن مروان بزعم مشکی و مجتهد الزمان تقدیم بر خواهش یزید
می نمود چه جای آنکه ابن معاویه بجنوحها درین باب سودی نبخشید بلکه تشدد است
قلبی و لسانی یزید را نزد عبد الله عمر وقعی نباشد کما عرفت آری چون سفاکی و بیباکی
آن متغلب شنیع بغایت ظهور رسید و شداید ظلم و ستم آن فاجر پلید بنهایت
قصوی انجامید اگر ناچار بیعتش تن در داده و بفرض محال لفظ بیعت او بر زبان
آورده باشد یعنی از خروج بر ان شقی القلب سرو کاری ندارد و تا که امر او بعصیان
الهی مامور نشود در بیعت او بود بیعت خواهد بود چون اهل مدینه نظر بکمال خبث طینت
آن شقی و اعتماد بر جمعیت خویش در مقابله آن ستمگر اراده نکث مصمم کردند عبد الله
بن عمر بنا بر خیرخواهی این جماعت حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یاد داد
و حقوق آشنائی بتقدیم رسانید و خواست که فتنه فرو نشیند تا لعین باز نیاید و
فلاح و رستگاری خود را در خلع دانستند یزید بنصیب هرگز پاس ایمان و اسلام
و رعایت حق مدینه منوره مهبط خیر الانام علیه و علی آله و اصحابه الاف التحیه و السلام نکرده
دست تاکت و تخریب مدینه کوشید و واقعه کربلا از حمیت از وی شد هواداران و غمخواران
سید الشهدا نیز با وجود یکه اجتناب از بیعتش در نیامده بود و سفاکی و بیباکی یزید آن قدر

بنظر رسیده از خروج بر یزید منع میکردند و میگفتند که بر حرف و حکایت کوفیان
مغرور مشو مقصود آنها شر علمای امامیه نیز همین بود که حضرت امام حسین را از شهید ایمن و
مصایب دفتر بازدارند اگر مجتهد الزمانی غور کنند آخر از منع آنکه دم ونهی از فریفتگی با قوال
غداران بی اخلاص با وصف مظنه وقوع در مهالک چه بر می آید و مآل اینهمه بید امعان نوحه
و تذکیر عبد الله بن عمر نزد عبد الله بن مطیع میکشید باینباز حکم عدم جواز بر خروج امام حسین نزد
تحریر امامیه از این مواعظ المعرض اثبات نمی رسد پس حکم عدم جواز بر خروج اهل مدینه
بعلت حقیت امامت یزید چنانچه در اذهان مجتهد و سرآمد متکلمین مذهب اوست هم ضرورتا
نباشد و بر تقدیر تعالی مخاطب در هر دو جا از امام حسین و عبد الله بن مطیع ارتکاب بالا یجوز فی
الشریعة با عتقاد عبد الله بن عمر و عقیده دیگر مخلصین امام حسین خصوصا عبد الله بن عباس
که شمه از وصف شان بقلم آمد لازم می آید نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیآت
اعمالنا **قوله** و یزید که بیانا الخ **اقول** قبل از آنکه جناب مجتهد باشتغال مقال متشکی
برادران صوری و معنوی او مشغول شود بیرقدا افادات شان در آمده و بذکر این حدیث
مذکور و ما یتعلق به بپردازد این حدیث را دیده بمیزان عقل و فراست سنجیده ام که هرگز
بر حرمت خلع دلالت ندارد و عبارة المتکی هذه از روایت مذکوره یعنی حدیث
جامع الاصول روایتی دیگر صحیح تر است که این تاویل علیل را در آن گنجایش
نیست و اگر چه ایرادش برای مولانا سامعه خراشی است الا بحکم ضرورت امیدوار
عذر و عفو گستاخیست در صحیح بخاری در کتاب الفتن آمده حدثنا سلیمان بن حرب
قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معویه جمع
ابن عمر حشمه و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول ینصب لکل غادر
لواء یوم القیمه و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم غدرا اعظم
من ان یبایع رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی لا اعلم احدا منکم
خلعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینه انتهی عبارت الحدیث ا
از برای خدا اندکی ملازمان ملاحظه فرمایند و چشم حق بین وا نمایند که شواهد قرآنیه

پیدا درین حدیث بنظر می آید یکی آنکه پیش وی چشم و اولاد خود این بزرگوار بنا
جای توریه بوده است با آنکه اینهمه توابع و مطیعان او بودند و بالخصوص که باشد
منع از فتنه بتقریریکه مذکور شد کفایت میداشت آری اگر در حضور یزید اینچنین با جواب
رو میداد البته این احتمال صورتی میداشت که بدینگونه کذب گمان انحراف خود را
از خاطر او برداشت دوم تمسک او بمحظوریت غدر که دلالت بر وقوع اصل بیعت
بطوع و رغبت دارد سوم قول او که با این مرد بیعت بر بیعت خدا و رسول کرده ایم یعنی
بیعت کذائی متصور نیست الا با کسیکه نائب و خلیفه صدق نبی است و اگر چنین بیعت
منحصر در صلاحیت و استجماع شروط امامت نباشد لازم می آید که اگر شخصی با ملک
یهودی یا نصرانی بیعت نماید و آن ملک با وجود مجاهره بکفر بودن وقت بیعت گرفتن
منافقانه باین کلمه لب بگشاید که بیعت میکنم بر بیعت خدا و رسول و مبایع هم بعقیده
استن داشته باشد این بیعت هم در واقع بیعت خدا و رسول واقع شود و شکست آن از
نقض عهد و غدر با خدا و رسول بود و لا یرتضی هذا القول ادنی من ذوی العقول فضلا
عن الفاضل المجیب افضل العلماء انتقل الی قوله خار شبهه در دامن دلش تخلد و با او
بیعت بر بیعت خدا و رسول کند انتهی مختصرا آمدیم بر عدم دلالت اینحدیث بر حرمت
خلع یا نقض آنکه علمای فریقین خلفا عن سلف تصریح نموده اند که بسا اوقات شئی فی نفسه
جایز باشد مستلزم شوائب کثیره می باشد لکن بنظر مفاسد منع از آن کرده اند و ازینجاست
که مرد جوان را در حالت روزه از تقبیل زن منع کرده اند و در ایام مقرری از مباشرت
ما تحت الازار باز داشته چنانچه در کتب فقهیه و احادیث فریقین بر جای خویش مفصل
است و حال آنکه اباحت این چیزها نیز بر جای خود مفصل است کما لا یخفی و بروایت
شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات حضرت امام صادق علیه السلام در حق شخصی
که نام بنام دشمنان واقعی آنجناب را بدی گفت چه تشدد نمودند و گفتند ما له لعنه الله
تعرض بنا و قد قال الله تعالی وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ
عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی لعنت کند او را خدا چرا بما تعرض میرساند و نمیداند که حق تعالی

از سب اصنام نهی فرموده تا کفار در حق او تعالی زبان درازی نکنند و بر همه اهل کتاب
روشن است که هجو اصنام و بد گفتن کفار لیام فی حد ذاته از قواعد مقرره دین اسلام است
لیکن بنظر مفسده مذکوره منهی عنه و ممنوع است عبد الله بن عمر نیز برای حفظ جان و ناموس
خود و تمامی اهل مدینه اتب خیرخواهی بجا آورد و حدیث مذکور را روایت کرد تا از خلع
باز مانند و در امن و امان باشند بطلان واقعی و حرمت خلع اهل مدینه و حقیقت امامت
یزید باعتقاد عبد الله بن عمر لازم نمی آید چنانچه نهی امام صادق از سب و تبرای اعدای
نفس الامری اهل بیت مستلزم اعتقاد آنجناب بحسن سیرت و محبت ایشان نزد شیعه نمی
باشد مدعی اجتهاد و تقلید مسکی از ملاحظه لفظ الی عذر الی آخره زیاده تر در شوریدگی
و خیرگی افتاده بروایات کتب معتبره خود در ابطاق نهاده از انجمله قصه طویل
است که باقر مجلسی در بحار الانوار یعنی مجلد عاشر وارد کرده ملخصش آنکه روزی حضرت
نبوت در خانه جناب ولایت قصد افطار صوم کرد نه امیر المومنین بجهت عدم تیسیر
طعام از چند وقت بغایت خجل بود که ناگاه خاتون قیامت قاب طعامیکه گاهی مثل
آن ندیده بودند روبروی جناب سید المرسلین مهیا فرمود جناب امیر از غایت غیظ
و غضب متغیر شد و نگاه تیز بجناب فاطمه زهرا انداخت حضرت خاتون بفراست
دریافت و رو باسمان کرد و گفت خدایا تو نیک میدانی که گناهی از من صدور نیافته
که باعث تغیر و تیزبینی علی ابن ابیطالب باشد امیر المومنین فرمود سبحان الله ای ذنب
اعظم الی آخره یعنی هیچ گناهی ازین زیاده خواهد بود که از چند وقت قسم شرعی میخوری
بر آنکه چیزی نخورده ام و طعامی در خانه موجود نیست الی آخر القصه بطولها اینهمه فیمابین
معصومین در خلوت خالی از اغیار رو داد اگر عبد الله عمر نظر بنگاهداشتن اهل مدینه
رسول مقبول از شداید ظلم و دواهی خلع آنها را بنا بر حفظ جان از غایت خیرخواهی
بعد بیعت فرماید بعید نباشد و بر فهم مجتهد برای جناب امیر علیه السلام قباحتهای بسیار
در این حدیث لازم می آید سبب غیظ و غضب بر جناب سیده و انهم پیش ختمی مآب با
وجود این قسم احسان یعنی آوردن قاب طعام که موجب رفع ندامت حضرت امیر

علیه السلام بود کما لا یخفی علی اولی النهی و حاشا جنابه عن ذلک و اگر بعد
حصول مرتبه عصمت برای ائمه هدی امثال این احادیث را بجوی منجر شوند و در مرتبه
اعتبار ثبوت نمی شمارند اهل حق نیز این امور را احتمال نمی آرند بحکم محفوظیت و عدالت
عبدالله بن عمر و مدائح و مناقب او بعد از انکار شدیدش از بیعت یزید و آنکه هرگز
او لیاقت این امر ندارد و اختیار هجرت و انزوا و شتم آن قدوة الاشقیا
کما لا یخفی علاوه بعد ازین بر اصول امامیه هویدا میشود که عصمت ائمه اطهر قبل
از مرتبه امامت هنوز در مقام بحث و نظر است و ضرورت آن در وقت اما
مت است و بلا ریب قصه تخطیه امیر المومنین بر جناب سیده موردش اذیها فقد اذانی
بیش بودی مبارک حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم نه در وقت امامت حضرت
امیر [illegible] لعبد کذا [illegible] از حدیث امام حسین بجواب
شیعیان عراق که قصد خروج بر معاویه کرده بودند و امام حسین را تحریض بر آن
نمودند [illegible] از تشنیعات کلام خود نقل خواهد نمود و در زبده عبارت سراسر
افادت باز باید دید که نبشته اند و قرائن صحیحه دلالت بر
عدم جواز خروج بر معاویه دارد و بر تطبیق نفس ارتکاب بدعت و مجتهد آرای اجتهاد
و ضلالت لازم می آید که معاویه امام برحق بود نیز اگر امام حسین بخطاب شیعیان خود
این کلام فرموده نه روبرو ظاهر است که از اتباع و استماع خود قبل تقیه
نمیباشد سیما شیعیان کوفه که با اثنا عشری بودن انها در رساله لیسارة العین
اشاره رفته و سعی تصریحه بعد ذلک انشاء الله تعالی و اگر منع از خروج برای حقن
دمای انها بود تعلیل آن با اظهار شوکت و کثرت عساکر و غلبه معاویه و وجوب تقیه
بسبب عدم امکان مقابله و مقاومت و مانند آن از خط نطق شیعه در اصلا
اهل خلافت چنانچه از امام حسن در علل الشرایع و از امام حسین در کتاب امامت
او وشتنا مروی است لازم بود بر مقولات علمای شیعه و سنی ارتکاب حدیث صحیح خلافا
را در باب اعتقاد عبدالله بن عمر بحقیت خلافت یزید از نصوص قطعیه بالاتر دیدن

آمده از حدیث جامع الاصول میدانید پس نظر بانچه بزرگان شما در کلمات عرب و با
تتبع کرده بعضی از دقایق امور بر آورده اند حاشا که مجرد بیعت عبدالله بن عمر
دلیل باشد چه جای اعتقاد بامامت حقه یزید پلید **ایضاح این ابهام و تفصیل**
این مرام آنکه محققین امامیه در تاویل دعای بعضی از حضرات ائمه هدی اعنی الهی عصیت
وظلمت و توانیت بر طبق تصریحات صاحب لوامع الانوار و شرح اربعین و دو [illegible]
صیغ متکلم واحد را بر صیغ جموع غائبه حمل میکنند و در بیان معنی آن میگویند که الهی ان
شیعتنا عصوا و ظلموا و توانوا باور نمی آید که متمسک مذکور تجویز تواند کرد که اکابر او
لی الا بجواز حمل نمودن صیغه متکلم واحد بر تقیت و جمع اگر دلیلی و سندی در محاورات فصحا
و بلغا یابند [illegible] النفس بامثال این تاویلات یاوه لب گشوده باشند و [illegible]
ایمعنی در صیغه واحد متکلم که اساس وضع آن بر اختصاص و عدم اشتراک است [illegible]
پیشوایان او مجعول شوند از لفظ بایعنا که صیغه متکلم مع الغیر است و بنیاد آن بر
شرکت و معنی تغلیب بی تکلف و بلا ضیر [illegible] صورت می بندد چگونه بیعت عبدالله بن عمر
ثابت میتوانند شد پس محتمل است که لفظ بایعنا از نظر بیعت بعضی از اهل مدینه که بیعت
یزید بعد از ظهور شقاوت او در بارهٔ اهل بیت [illegible] کرده بودند بعد از واقعه
کربلا و جور و جفاهای آن سرآمد اشقیا در باب اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله
وسلم قصد خلع او نمودند صدور یافته باشد که در خطاب آنها انا قد بایعنا هذا الرجل
گفته و اثبات بیعت عبدالله بن عمر از لفظ مذکور متمسک از رکیک جلالت و نبالت اولیا
دولتش را نمی زیبد در روایاتیکه در منهاج و دیگر کتب معتبره شیعه و سنی وارد شده و مشهور
بر عدم بیعت عبدالله بن عمر است مطلقا موید احتمال مذکور است و اگر کسی از مخلصان
و فدائیان این متمسک مثل مخاطب مدعی که دکان اجتهاد خود را بر بضاعت مزجات
امثال این آراسته و صاحب تحفه را در رساله ضمیمه مانند آن سارق دانسته گوید که
بر تقدیر بیعت حشم و خدم و عدم بیعت ابن عمر مخالفت اتباع با متبوع لازم می آید و چه
ظاهر الفساد گویم قطع نظر از آنکه این اشکال بر یاوه وارد نمی شود زیرا که مقصود از

اثناء عبد الله بن عمر که نه معتقد عصمت آقای خود باشند و نه نزول صحیفه را برو
باو قتی که اجتهاد در اهم مساعی و مدخلی درین امور باشد و چون خود با ظهار
فرع بیعت ماست پس محتمل که عبد الله بن عمر برای الزام آنها که بحکم ضرورت بیعت یزید را
بعد مهلتی اراده خلع نمودند و حالانکه ضرورت مذکور نشد و عبد الله بن عمر بهر حال تو هم شق
باقی و در خلع برپا شدن فتنه مقطوع و متیقن بود حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم روایت کرد تا الزام آنها که تجویز شرعی بحفظ جان خود در قضیه بیعت یزید در آمده بودند
بظاهر حدیث متحقق شود **علاوه** کتب معتبره امامیه دال برآنست که ائمه هدی چنانچه
از سفیان تقیه میکردند همچنان از شیعیان نیز و آیا اثنی عشری بر هیچ کس از ناظرین کتب شیعه
و متتبع سیر این بزرگان و معاملات شان نسبت بخلفای عباسیه و غیر اینها که منسلک در
سلک تشیع بودند کما هو مخفی تواند بود **معهذا** از بحار و مانند آن بوضوح می انجامد که
خود سلمان فارسی از ابوذر که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقد مواخات میان
ایشان محکم بسته بود تقیه میکرد و حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان بر تقیه شیعه کما
کما لا یخفی علی ناظری الکتاب اشهد بود و از کتاب الحق ... نیز ... که اکثری
در آن وقت از تابعین براه اجتهاد میرفتند و غلات و آقای را ... ...
پس استجاب و استغراب ... مذکور درباره عبد الله بن عمر ... ...
و دلیلش مستلزم مدعای او نباشد **واگر گویند** که باعث حمل صیغه های
متکلم واحد بر صیغ جموع غائبه در دعاوی مذکور آنست که عصمت این اوصیا با دله نقلیه
عقلیه بر جای خود ثابت شده پس هما امکن نقل را مطابق عقل باید کرد باین ضرورت
دست بر تاویل مذکور زدند **گوئیم** که سخن درین است که علمای شیعه صیغه متکلم واحد
را بر جمع غایب حمل میفرمایند و این امر بدون اثبات محاوره عرب عربا صورت
نمی بندد ثبوت و عدم ثبوت عصمت را دران مدخلی نیست و بعد تنزل و تسلیم دلالت
آن اوله بر عصمت ائمه اثنا عشر از اول تا آخر ازان ممنوع است کیف لا و حال
آنکه عمده دلیل عصمت امام که علمای طائفه بکمال ترئین و تنقیح در کتب کلامیه مانند

که ورقی و غباری در طینت و خلقت و ضمیر ایشان راه نیافته بلکه بمقتضای احادیث متفق
مانند آن طینت ایشان از اعلی علیین است چنانچه اینهمه مطالب از ترجمه این عبارت عربیه
هویدا میشود و در ذهن عوام مرتکز میگردد میگوید که حاصل مضمون آنچه شیخ صدوق گفته است
که اعتقاد ما درباب انبیا و رسولان و فرشتها اینست که اینها معصوم اند و پاکیزه از
آلودگیها و مرتکب گناهان صغیره و کبیره نمی شوند و معصیت حق سبحانه تعالی نمی کنند بلکه
آنچه مامور اند بجا می آرند و کسیکه نفی عصمت کند از اینها در حالی از احوال پس به تحقیق که
او در امر تحقیق باین حضرات حاصل نیست و اعتقاد ما درباب انبیا و ائمه و ملائکه
آنست که اینها موصوف بکمال علم می باشند از اول امر خود تا آخر احوال خود و در هیچ
حالی از احوال متصف بنقص و جهل نمی باشند تمام شد حاصل کلام شیخ صدوق (ره) و حاصل
این کلام چنانچه می بینی آنست که اینها علیهم السلام در همه حال متصف بعصمت و کمال علم
می باشند و خلاصه کلام شیخ مفید که در شرح کلام شیخ صدوق فرموده آنست که
مراد از عصمت که حق تعالی بانبیا و اوصیا کرامت فرموده آنست که ایشانرا از خطا
میدارند بتوفیقات لطف خود را مبذول میدارد که بسبب آن از گناهان
و از ایشان غلط در دین خدا صادر نمیشود و عصمت تفضل است
حق تعالی بر شخصیکه میداند که بعصمت الهی تمسک خواهد کرد و بعد عصمت
معصوم قادر بر فعل قبیح باشد و نه او را مضطر میگرداند بطرف بجا آوردن فعل حسن
بلکه عصمت عبارت است از چیزیکه خدا میداند که هرگاه من به بنده از بندگان خود
عطا خواهم کرد او باختیار خود ارتکاب معصیت نخواهد کرد و هر یک از بنده چنین
نیست که خدا دانسته باشد که هرگاه من او را عطا خواهم کرد او گناه نخواهد کرد
بلکه کسانیکه خدا میداند که هرگاه ایشان را متصف بعصمت خواهد کرد گناه نخواهند
کرد اینها از جمله برگزیدها و ابرار اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ الآیه و هم میفرماید
وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و نیز فرموده وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا

عرب و فصحی و بلغا این قسم اطلاقات وارد شده باشد و الا این تاویل خاصة
در واقع کمتر از تحریف یهود نخواهد بود قال الله تعالی أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ
وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا
عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و بدین مقدار که شنیدی چگونه اکتفا نمود اکنون زیرا که
هنوز بسیاری از احادیث اهل البیت درین باب در کتب معتبره فریقین خصوصا
امامیه یافته میشود که دلالت بران دارد که شرکت متکلم در صیغه مع الغیر ضرور نیست
از انجمله حدیث مرتضوی کرم الله وجهه در کتاب شریف مرتضی ملقب به ثمانین که موسوم
به درر الفواید و غرر القلاید است و بعد ازین ان شاء الله تعالی در خاتمه این کتاب خواهد آمد کلا
بران میکنند که جناب امیر در جواب شخصی از یهود خذلهم الله تعالی فرمود که بعد از وفات پیغمبر
ما صلی الله علیه و آله و سلم اختلافات کردیم و در التباس و اشتباه افتادیم زنهار چگونه
عقل ناقص انجمعی قبول کند که حضرت امیر در ان اصحاب داخل باشند که اختلافات
و اشتباه از انها بظهور رسید چنانچه از شروح نهج البلاغه خصوصا شرح کمال الدین ابن میثم بحرانی نوشته
بوضوح می انجامد حیث قال و قال له بعض اليهود ما دفنتم نبيكم حتى اختلفتم فقال انما
اختلفنا عنه لا فيه ولكنكم ما جفت ارجلكم من البحر حتى قلتم لنبيكم اجعل لنا الها كما لهم آلهة
قال انكم قوم تجهلون اراد انا لم نختلف في نبوته ونشك في ذلك وانما وقع خلافنا
عند ... بسبب اشتباه ما جاء عنه من كتاب او سنة على من لا يعلم ذلك منا واما
انتم فقد اختلفتم في ان لكم صانعا ام لا حتى قلتم لنبيكم اجعل لنا الها وذلك يستلزم الشك
منكم في نبوة نبيكم بالاولى انتهى بلفظه الغرض اکنون معین شد که صیغه متکلم مع الغیر
را اطلاق میکنند و خود متکلمین در ان شریک نمی باشند پس مجرد لفظ بایعنا در کلام عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما مفید مدعای شیعه نخواهد بود و هو المطلوب تکلیف که در کتب تواریخ
بلکه شروح کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علمای ثقه این نقل صریح کرده باشند
که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بیعت یزید نکرده بود در ابتدا و در انتها آری بیعتش با عبد الملک
مسلم است و هیچ غباری ندارد کما لا یخفی علی من طالع هذه الاوراق و اکثر

کتاب اکمال الدین و هدایه شیخ صدوق باید نیز این قسم محاورات خواهند
یافت که نفس متکلم در صیغه مع الغیر داخل نیست کاش رساله اعتقادیه او را در نظر آرند
که آنهم درین باب ظاهراً کافی خواهد بود و لیکن امریکه علمای شیعه ارتکاب کرده اند و شتر گربه
آورده تا برادستدش البته ذمه آنها هنوز باقی و مخفی نماند که بحدیث درر و غرر
آنچه تعلق دارد در خاتمه این کتاب جائیکه اصل حدیث مذکور خواهد شد ذکر خواهیم
کرد ان شاء الله تعالی دریمقام بهمین قدر اکتفا ورزیده باصل مدعا می پردازیم و اگر
مکی و اولیای او جز مختصرات درسیه ندیده اند باید که بحاشیه سید سند جرجانی بر تحریر قواعد
منطقیه که بقطبی مشهور است رجوع آرند حیث قال امثال هذه السوالات تخیلات یتخیلهم
عند العامة و نفتضح بها لدی الخاصة نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا اما
آنچه مکی گفته آری اگر در حضور یزید الخ پس مبنی بر قلت فهم اوست چه توریت
ابن عمر رضی الله عنهما در غیبت یزید هم صورتی دارد زیراکه واقعه نویسان و منهیان
او در مدینه منوره موجود بودند کما مرت الیه الاشاره اگر کس عبدالله بن مطیع و امثال او
باستماع حدیث معلوم از جمع کردن مردم در مقابله یزید باز آیند و خدمه عبدالله بن عمر
شورش نمایند حفظ جان و ناموس همه کس ازان اشقیا متیقن یا مظنون است و اگر
با صرار خلع گرایند جان و ناموس ناصحین و هر که کوشش برسخن آنها نهند سلامت
نمی ماند چنانچه واقع شد زیراکه کاربرداران اشغال سلطنت آخر یزید را از موعظت
و نصیحت ایشان خبر خواهند رسانید و در واقعات خواهند نوشت چنانچه بر ناظرین
واقعه حره و غیران مخفی هم نیست **و آنچه گفته** دوم تمسک او الخ جوابش آنکه
التفات بماسبق بر می آید فلا نعیده مرة بعد اخری **و آنچه گفته** سوم قول او
الخ پس مشعر بآنست که او از معانی و احتمالات لفظ بیعة الله و رسوله که سابق ازین
بر زبان قلم رفته خبری نداشته و معنی این الفاظ را در حقیت امامت یزید منحصر
انگاشته و لیس کذلک فقد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و مؤید
صحت احتمال مذکور است آنچه مکی در بیان قبایح و فضایح یزید پلید بنهاد گفته و خلاصه آن

مجتهد در مجلد ثمن از بحار الانوار نوشته که این کلام از صدق و صواب دور است زیرا که ما بیان کردیم موانع تکیر را در وقت حضرت امیر و خوفیکه آنحضرت در انوقت داشت مثل خوف امام حسین از یزید نبوده و چگونه خوف از کسیکه اعلان و اجهار بفسوق و فجور می نمود و متقضح و بیحیا در دین داری بی پروا بوده از عقل و شعور بهره نداشت و کسی را اشتباهی نبود در سکه آن ملعون قابلیت امامت نداشت بلکه مانند سائر ملوک جور از راه غلبه و سینه زوری ادعای خلافت کرده و هیچ یک از شرایط امامت در او متحقق نبوده برابری می تواند کرد با خوف و خشیت از کسیکه مقدم قوم بوده باشد و بحسب ظاهر متصف باشد و بهم غفیر و جمع کثیر از امت او را لایق امامت میدانستند بلکه مرتبه او را بالاتر از خلافت میدانستند پس قیاس یکی ازین هر دو امر را بر دیگری قیاس مع الفارق است و یا جمع بین الامرین مثل جامع بین الضدین است تعالی الله و انکه تو سکیه امتناع از بیعت یزید کرد مانند آنچه از قتل و ستم و اسر و غارت بر ایشان واقع شده ظاهر معلوم است الی آخره و آنچه گفته و اگر حسین بیعت منحصره اگر سنی با ستماع حقایق امور اهلبیت جواب استکمال هر چه می داد بسیار سهل است چه بر تقدیر یکه آن پادشاه میخواست که خواهی نخواهی بیعت خلافت خود بستاند از مسلمانان خواسته دو در این اکراه آنها نموده پس بتمثیل با وجودیکه محتمل است که ازالت فتنه بود [illegible] مر ازین نیست لقوله تعالی وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا الخ در رساله قدیمه اشاره به این فتنه و اکثر قتل مومنین و نهب و غارت بیوت شان مانند یزید بر تقدیر عدم بیعت در این شده پس بیعت با این الفاظ به تقیه و توریه وجه از آن او بقدر ضرورت مضایقه ندارد فان الضرورات تبیح المحظورات و این تقریر قبل ازین بعنوان تقدیم گذشته فلا نعیده مرة بعد اخری حکایات و قصص قدیمه علما مکرر بگوش سنی نرسیده از انجمله قصه ابن جوزیست که وقت سوال شیعه و سنی که خلافت بلا فصل برای کی بوده جانشین جناب سید المرسلین باستحقاق و اهلیت کیست و قریب بود که فتنه عظیم میانه ایشان برپا شود فرمود من بنته فی بیته و برجوع ضمیر بسوی اقرب مذهب خود را درین کلام مرجح گردانید و همچنین قصه های علما در زمان بعضی از خلفای عباسیه الی غیر ذلک من الحکایات اما تخصیص وعید بگفت بیعت با امام مستجمع شرایط که سنی و مقلدانش

ذکر نیفرمایند پس اگر مراد شان اینست که نزد اهل سنت و جماعت حدیث مذکور با ماده
تخصیص یافته الی غیر ذلک پس مسلم است و لیکن از احادیث و اخبار یکه تهدید و قتل کسیکه
بشق عصای مسلمین بپردازد و جمعیت شانرا بجهت خروج بر امام وقت متفرق سازد وارد
شده و مدعی اجتهاد در ما سبق بجهت غفلت و بی تمیزی بجمع آن روایات پرداخته کدام
مانع پیش آمده که بر امام عادل محمول نمیفرمایند و حضرت امام حسین را در خروج بر یزید که
نزد هیچکس لیاقت خلافت نداشت معاتب نمینمایند و اگر مقصود اینست که نزد علمای
شیعه با امام بر حق مخصوص است فقد ظهر بطلانه سابقاً و از ینجاست که امامیه میگویند که
حضرت امیر در زمان خلفای ثلثه اگر چه باکراه بیعت نمود و لیکن نکث بیعت و نقض
آنجناب حرام بود و لهذا مصائب شدید بر خود کشید و بچشم خود دید انچه دید کما فی اصول
الکافی و تلخیص الشافی و غیرها و انقا در جواب متکی سمت ذکر یافته که در توریه عبدالله
بن عمر برای حفظ جان و ناموس یا الزام مخالفین خود این قسم کلام را مدخلی تمام است
لکن مستلزم اعتقاد حقیت یزید رئیس اللئام نیست چه معنی این اعتقاد آنست که در
خلال قلب عبدالله بن عمر اذعان و تصدیق باستجماع شرائط امامت برای یزید حاصل
شد و بطلانه مما لا یخفی علی اولی النهی زیرا که بتصریح سید مرتضی علم الهدی شیعه
و تخصیص مجتهد و متکی بتقلید اکابر خویش یزید متحقق بشرطی از شروط امامت نزد احدی از
صحابه و تابعین متصف نبود پس مستبعد بلکه محال است که عبدالله بن عمر میل قلبی اعتقاد
دلی بحقیت خلافت آن پلید که در دفع بعضی بروایات فریقین انواع تدبیرات را
بعمل آورده داشته باشند مثل بعضی از معاصرین در مناظره الهیات و اگر گویند
که سید مرتضی و متکی انچه گفته اند که یزید از شروط امامت معرا بود و کسی از صحابه و
تابعین او را لایق خلافت نمیدانست نظر باعتقاد خویش گفته اند پس لازم نمی آید که
بر مذهب اهلسنت عبدالله بن عمر او را لایق امامت ندانسته باشد گوئیم برین تقدیر
مقصد فقابل در حق عبدالله بن عمر که حال او در نسبت اهلبیت از سابق و لاحق معلوم گشته
بمیان فی دل باعث شده و جه صحت کلام علم الهدی و دیگر علمای امامیه که اساس جدل و الزام

نهادند هم تلاش باید کرد بمقابله قاضی القضاة یعنی عبد الجبار صاحب مغنی و مانند او
که نظر بامور نفس الامری تقریر امامیه را بجای کم برابر کرده بودند کما لا یخفی علی العوام فضلا
عن العلماء الاعلام صلاست تمامی بنی آدم را که حال عصبیت و عناد علمای شیعه را
ببینند که بمجرد روایت حدیث و خیرخواهی را برای حفظ جان خود و تمامی خالفین و الزام
ایشان نص قاطع در اعتقاد مذکور می‌پندارند بعد از آنکه حال عبد الله بن عمر در باب
خلافت یزید پلید بر همه کس روشن گشته و هرگاه اهل حق بیعت سلطان وا نمودند و ما قبول
تولیت حکومات دمشق و کوفه و مداین از دست خلفا در شواهد حقیت راشده تمسک نمایند
علمای رفضه غیر از آنکه بهم برآیند و مغلوب غیظ و غضب شوند چیزی از ایشان بظهور نمی‌آید
و چگونه طایفه رفضه بمقدرت ذلت نباشند و بر رفض الجلی ابها عقلای عالم نا فهمیده
که باعتراف علم الهدی در تلخیص الشافی نیز خلفا بحسن سیرت اتصاف داشتند بعید نه که مردم
آن وقت ایشان را بر جناب امیر هم تفضیل و ترجیح دادند پس این بزرگان بر تقدیر عدم
اعتقاد بحقیت خلفای ثلثه چرا این خدمات از بارگاه خلافت قبول کردند و در اصول
و فروع مدت العمر مذهب ایشان بی اجبار و اکراه فتاوی نوشتند و حضوت خلفای
گوناگون را علی کرا الشهور و مر الدهور بسلک ابنا فیصل کردند و حال آنکه در بحار وغیره
آن باحادیث مستفیضه ثابت شده که هرکه از جانب خلفای جور عامل شود حشر او با ایشان
خواهد بود و ابد الآبدین در جهنم همراه ایشان خواهد ماند آیا اینهمه با صاحب دین جلها
نزد خود و در بین جمیع نمودند شد فاعتبروا یا اولی الابصار کاش مقبولین ایشان
خزانه بیت المال که حق امیر المؤمنین و اهل ایمان و دین بود بتصرف خود می‌آوردند و
هزاران دراهم و دنانیر مثل عبد الله بن عباس مکار ربودند ذخیره ساختند بر تقدیر ضرورت
بجمعیت رفقا و نگاه داشت مجاهدین می‌پرداختند و جناب مرتضوی را بسواری ابر لدی
می‌طلبیدند که یکدم با باشجاع الدین را در بلاد شیعه رسانید کما فی الکافی و تالیفات
فضل بن شاذان با بسواری ابر که بیک گردش چشم آنجناب کرامت مآب با جمیع از
اصحاب عجایب تمامی دنیا نظاره فرمود کما سیجیئ بیانه ان شاء الله تعالی و بعد از اتفاق

وسلسله نگارند

امیرالمومنین را برابر یکه حکومت می نشاختید ند واگر انهم چه ثقیل بود باری مثل سلطان
المفسرین عبدالله بن عباس کما مر تفصیله وسوف یجیئ ان شاء الله تعالی در عین هجوم اعدا ترک
رفاقت خلفا نموده خزانه بیت المال را همراه می بردند تا حوصله خلفا در مضیق می افتاد
افسوس که این نیز صورت نه بست سخن همانست که خود این حضرات بجهت حسن سیرت خلفا
کما اعترف به علم الهدی در امامت بلا فصل امیرالمومنین ترددی نمودند وعلم رفاقت نه افراشتند
کما فی البحار ومجالس المومنین منقولا عن الثقات والمعتمدین بلکه باوجود مواعید ومواثیق
حتمی بر وقت موعود سر هم نتراشیدند واز عهده معاذیر علمای تحریر طایفه اینست که
بزرگان مذکور در بعضی از اوقات خلفا را بد گفته اند وهیچ از بیحرمتی فرو نگذاشته بخلاف
عبدالله بن عمر که وقت خلع اهل مدینه تایید یزید پرداخته وبر افعال وبیعت یزید نکیری از وی
سر نزده وهمانا این خیالات از وساوس شیاطین وخرافات مجانین سیما بر جنة علم
الهدی درشاقی در مقامیکه بتهمیم نکیر مشغول گشته تخلف را از مراتب اعلی شمرده اگر شیمة التقا
مرعی شود عبدالله بن عمر نیز همین التقا کرده کما مر وارادو وضح سابقا ملاحظه کنند
که اکنون انکار نکیر مصداق إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ است بلیه آدم
بر اینکه ازین بزرگان بر اصول امامیه نکیر وحرف در بد گوئی خلفا وتذلیل شان منقولست
واین جواب محض نا عاقبت اندیشی وسفاهت کیشی است مجادل مکابر را هرگز خیال آنکه بمقتضی
در دل نگذشت که این امور منافی تقیه ومخالف رای صواب انتمای سید ابرار ووصیت سید
ابرار است وسب ولعن خلفا علی روس الاشهاد بر خلاف نص قرآنی ووصایای رسول ربانی
است وبر تقدیر تسلیم اگر کالبرق الخاطف نکیر و با رتقریر حقیقت مرتضوی کرده باشند
ان دو حرف که در آن واحد معارض تایید خلفای راشدین که با احقاب التقاق
افتاده وباجماع ویقین ثابت گشته چگونه توانند شد حال اعوان وانصار خلفا نکر
بر اصول امامیه محقق است که چون حضرت امیر با تسعین رحم در بر روی نشست وقتل خاتم
بجا نگریخت وفاطمه زهرا علیها السلام تمامی بنی هاشم را طلبید ودستاران
وقدرت کارزار جمع نموده بر خلفا خروج کشی نموده در مقابل اصحاب نزد آمده وسیف

زبان برکشید آواز نوحه و زاری اصحاب بعرش برین رسید و بسیاری از گریبانها چاک
شد و عمامهای غاصبین برخاک افتاد و کلمات حقه بر زبان جاری گشت و حال
لشکریان یزید و هواخواهان ابن مرجانه که در بحار و مقتلهای صدوق و ابومخنف و مانند
ایشان نه دیده یا نشنیده که بعد استماع مواعظ شهید کربلا کربا وصف تشنیع خلاف
عهود و مواثیق ورزیدند و شمشیر ظلم بر روی او کشیدند و قطره آبی باهل بیت من بیته
و از تشنگی قیامت و اهوال محشر نمی ترسیدند لعن هم که میکردند و بر ریش لشکر شوریده
میشدند باز بمجرد استمالت او بزخارف دنیای فانی مایل میگردیدند پس اگر ابوذر
و سلمان در وقتی از اوقات بنابر بشریت یا وجوه دیگر بعضی از کلمات بفرض محال
منقول باشد و بدرجه صحت رسد در چه حساب که از وقت معهود که برای جهاد خلفا
بعد اصرار ایشان قرار گرفته بود تخلف ورزیدند و سر تراشیدند و اطاعت مرتضوی
بجا نیاوردند بار خدایا اکثر اکابر علمای طائفه باین تاویل علیل تخلصی جویند و از
جانب مقبولین خود مانند سلمان گویند که باعتبار معنی حقیقی چنانچه از شروح کلینی بر
می آید که حلق و حلاقی اینها را بر وقت معهود بهم رسید پس آنکه مثل عمار یاسر در
مقصرین باشند و در زمره مخلصین باشند میتوانند گفت که داهیه وفات سرور انبیا که
مردم دران ایام سر از پا نمی شناختند و جگرها خسته و دلها بریان که توتر بسته بود
فرصت حلق راس کجا بهم رسید تا کفار اسارهٔ راس روییده و حلاقی و موسای که
دستیاب شد تا سرهای ما همچو دست موسی علیه السلام سفید میشد نعوذ بالله من الخرافات
والتعجب کل التعجب که رازی اهولرودی که یکی از مریدین و مخلصین ابو الجارود
اعمی و امام احول و کلینی اعور و عبدالله بن سبا یهودیست و نزد امامیه از سر آمد
متکلمین و کتاب خود را بر دو شبهات اعور ملقب کرده دعوی مینماید که مقصد کسر اثر
اکابر اصحاب جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و زیاده تر از صد هزار کس از عوام همراه
جناب مرتضوی بودند و میخواستند که آنجناب بمقابله خلفا صف آرا شود و حق خود
از غاصبین باز ستاند و بر یشان ترقی می نماید و میگوید که این مضمون در کتب فریقین مندرج

است تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
هَدًّا و اہل خرد را بعد از ملاحظه این امور در حقیت خلفا ترددی بخاطر خطور نمیکند
و هر یکی از عقلا بچون علمای شیعه بی بصر و بهر حال عنانگیری او هم خامه نموده واز نوران
حقانی خود را باز داشته باصل مطلب می گرایم و بر فضلا از زبان ظاهر میسازیم
که هرگاه حال بضاعت مزجات این مدعی مرتکب خرافات واضح شد و تلمیعات او بر همگنان
منکشف و هویدا گردید و دکان علم این مدعی اجتهاد که بکمال زیب و زینت باثاث
عمارتش آراسته بود هم برباد شد **بیت** جهودی سعی ما زر اندود کرد ÷ دکان
عار شیدن بیان سود کرد **قوله** و علی التنزل الخ **اقول** حرمت وقتی لازم آید که تقیه
در وقت خوف نزد عبدالله بن عمرو واجب باشد و این ممنوع است و مستند اینکه علما
بالتحقیق کرده اند که تقیه در هیچ حالتی واجب نمی شود که بترک آن آدمی بی دین و ایمان
شود چنانچه مذهب امامیه است و کلام صاحب تحفه قبل ازین گذشت **مع ذلک**
ستایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق کسانیکه بدست کفار قریش گرفتار
شدند و هرگز کلمات کفر بر زبان نیاوردند و تقیه نکردند چنانچه در تفاسیر فریقین
مرویست بر تقدیر حکم وجوب چنانچه امامیه بآن قائلند بی معنی و قلب موضوع میشود
بالجمله مسئله تقیه بر مذهب قدما و متاخرین ما چیزی دیگر است و مسئله تقیه بر مذهب
امامیه چیزی دیگر و ازینجا بثبوت پیوست که مدعی اجتهاد در هر دو مذهب فرق نکرده
و اهل خلع را بیدین و ایمان قرار داده نعوذ بالله من سیئات اعماله و اعتقاداته
و عماله **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** معارض است بخبری دیگر که در منهاج مرویست
و معنی عبارتش اینست که چون معاویه محتضر شد ضحاک بن قیس را طلب کرد و حکم
نمود که مکتوبی بنام یزید باید نوشت که وعده اجل قریب رسید بمجرد دیدن مکتوب
بجناح استعجال روانه شود تا خبر کن القصه چون یزید حاضر شد و معاویه را آگاه
کرد یزید را بسینه خود چسپانید و دعا نمود و گفت ای فرزند بهترین اشیا
صدق و صفات و حسن اخلاق و بدانکه دنیا دار فانی است نه سرای جاودانی

واگر دو دنیا همیشگی برای کسی می‌بود سیدنا و نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تا ابد
باین بود پس وصیت بر تو القا میکنم باید که در حفظ آن کوشش نمائی و در نقض آن
خیال نبندی اول از همه اینکه با اهلبیت پیغمبر نیکو سلوک کن همچنین با اهل مکه و مدینه تا آنکه
گفت که من بر تو از چهار کس خوف میکنم زیرا که ایشان بر خلافت تو دل نخواهند بست
و بیعت تو هرگز نخواهند بست و بیعت تو هرگز نخواهند کرد عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
و عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن الزبیر و حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله
عنهم اجمعین الی ان قال اما حسین پس اهل کوفه او را نخواهند گذاشت تا باعث خروج بر تو
خواهند شد و فوج کشی خواهند کرد پس اگر ظفر یابی و او را دریابی احسان بوی کن
و رفق و مدارا بکن بجهت قرابتیکه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دارد و بدانکه پدر او
از پدر تو بهتر و مادرش از مادر تو بهتر و جد او از جد تو بهتر و ما باین مرتبه بجهت جد او رسیده
ایم و باین شرف ببرکاتش فایز گردیده الی آخره و مثل این روایت از مترجم طبری
معارف نیز منقول است که معاویه به یزید گفت ای پسر من هرچه که غایت است کرده‌ام و
مبارزان جهان و شجاعان عرب را شکستم و برای تو بیعت گرفتم مگر پنج نفر بیعت نکردند
من با تو در حق ایشان میگویم الی ان قال اگر حسین بن علی بیعت با تو کند بهتر والا
خود را از آنجا نگاهدار و اهل مکه و مدینه را نیکو دار که همسایه خدا و رسول اند انتهی از اینجا
دریافت میشود که معاویه چنانچه یزید را در باب حفظ مراتب اهلبیت بالخصوص امام
حسین علیهم السلام و احسان بسوی ایشان وصیت کرده در رعایت اهل مدینه هم
وصیت نموده و این تقریر وقتی است که دلالت قول معاویه برانچه مخاطب و بعضی
از اشیاخ مدینه فهمیده اند مسلم داشته آید والا قائل را میرسد که بگوید محتمل بنا بر
حسن ظنی که در باب اصلاح بیت اما نسبت بمسلم بن عقبه داشت این وصیت
کرده باشد پس مآل هر دو یکی میشود یعنی بیقین و تجربه میدانم که اهل مدینه از بیعت
تو منحرف خواهند شد و براه خلاف تو خواهند رفت پس علاج این دافعه بمسلم
طلب کن که او بزعم من خیرخواهی طرفین خواهد کرد و موجب انطفای نایره خواهد شد

یزید بر خلاف معاویه در پی قتل اهل مدینه گردید اگر چنانکه یزید را نسبت
خصومت و عداوت زاید الوصف بود سکنهٔ و اهل مدینه را از امثال و اقران
جناب و غیرهم که از ابتدا منکر بیعتش بودند و قول معاویه را هم قبول نمیکردند نیز دشمن خود
میدانست پس یزید اول وصیتی که معاویه درباره اهل بیت نمود ترک کردن بعد وصیت
او را درباره اهل مدینه از دست داد و برین تقدیر موافق نفس الامر همه خرافات ترهات
و بهتان دروغ می‌شود **قوله** سوم آنکه الی آخره **اقول** این همان اجمال است که مطلق
زبان درازی آینده اوست پس حاشا ثم حاشا میگویم که از داب فرد ما یکان قلیل البضاعت
آنست که کلام را بایجاز و اجمال ادا نمایند تا در وقت دار و گیر ایجاث متعقبین گریز گاهی
و جای پناهی برای ایشان باقی ماند و نزد عوام باین صنایع و بدایع از عهده جواب
رساله بصارت العین فارغ شوند فی الحال از کشمکش تقاضای جواب نجات
یابند و این کلام جناب مخاطب از افراد همین کلیه و از فروع همین اصل است **تفصیل**
اجمال آنکه ترتیب دلیل مخاطب بنهایت شکل اول است یعنی اهل مدینه منحرف
از تائید ذی النورین بودند و هر که منحرف از ان بود واجب الانتقام است و در منع کبری
دو مسلک است اول منع صغری و سند منع بعد ازین بتفصیل هرچه تمامتر خواهی شنید
جائیکه مجتهد الزمانی واقعه شهادت ذی النورین را در منهج ثانی ایراد نموده و زبان
کرده و مجملش اینست که اهل مدینه مساعی بسیار در تائید آنجناب و دفع بلوی مفسدین
و اشرار مبذول داشتند چون تقدیر مساعد نبود کار از پیش نبردند و تدبیرات ایشان
سودی نداد **مسلک دوم** نظر در کبری یعنی از اهل حق که انتقام
بود چه میخواهی اگر معنی اینست که هر که در پیش روی ملعونان شمشیر نکشیده او خائن
و خیانت کار فلا نسلم که انتقام درین صورت عموما ضرور باشد زیرا که لزوم انتقام
در صورتی تواند بود که حضرت ذی النورین از اهل مدینه سل سیف و قتل ملعونان
طلبیده باشد و هو لیس بمسلم زیرا که نقیض و ضد آن در کتب اهل حق ثابت است که
مهاجرین و انصار و تابعین اخیار و غیر ایشان که قصد کارزار نموده بودند حضرت

خون عثمان واعراض اہل مدینہ حرفی بر زبان آورده باشد این حکم مذکور بعض اسـ
درعموم نه باشر کا سی قتلهٔ ذی النورین وکسیکه بر تقدیر تسلیم از اہل مدینه حرص از
تائید وی بوده اند وجود او عدما تعرضی نداشت بالجمله مقصود او انتقام اہل مدینه است
بجهت سرتابی از بیعتش اولا و اراده نکث و خروج ثانیا چنانچه وقت سانحه کربلا
مطمح نظر آن سر آمد اشقیا باظهار علمای فریقین همین بود که امام حسین از بیعت انکار
میفرمایند نه آنکه علت غائی آن بود که جناب امیر علیه السلام بروایت عبد اللہ بن عباس
کما مر من قبل نقلا من کتب الشیعه باعث قتل اہل اسلام ـ ـ ـ وذی النورین بودند
وامام حسین ہم اہمال نمودند پس بالضرورت این بزرگان را باید کشت ملی مسرف
بدکردار پیشوای اخوان الشیاطین که باراده آن بدبخت وبی دین اطلاع بهم رسانیده
بود و بنابر تشفی کوی سبق از ابلیس لعین می ربود این همه حرف و حکایت خون
ذی النورین را وسیله خون ریزی و انتهاک حرمت اہل مدینه سید الکونین قرار
داده بود تا ذیل آن پلید را آب این معاذیر شست وشو دہد و نمیدانست که

بیت سگ بدریای هفت گانه بشوی ؛ چونکه تر شد پلیدتر باشد **قوله**

وہم از قرطبی آورده **اقول** چون نزد اہل حق امثال این اعذار بارده
درباب عداوت مقبولین بارگاه احدیت تعالی شانه وتقدست اسمائه
مقبول نتواند شد چنانچه در کتب کلامیه بتقریرهای مضبوط مسرود ومبسوط
است پس این ظالمین که حرمت اصحاب و اہل مدینه سرور عالم نگاه نداشتند
بباد افراه خواهند رسید و ہیمه دوزخ خواهند گردید بخلاف اصول و قرارداد
حضرات متشیعین که دخول این ظالمین را در جنت فردوس مقتضی است تفصیلش
آنکه آنچه از قرطبی منقول است در کتب معتبره امامیه از سیر و واقعات وشروح
احادیث بضمائم اخر مذکور است پس این نوع اخبار با انضمام احادیث اثنا عشریه
که دلالت بران دارد که بغض محبوبان ایزدی بکمال آنکه نزد او تعالی از مبغوضات
اند منشور بات ومنتج حسنات است روی امامہم الاکبر وثقتہم الاعور فی الکافی باسناده

میرسد درحق یزید و صرف عقیدت شان دهد که علمای سنت و جماعت کجا دعوی اجتهاد
کرده اند علاوه چون بر اصول امامیه کما سبقت آنفا مسترشد و برادرانش مجتهدین
بالحجة باشند و کلام اکابر علمای طایفه بران دلالت کند خصوصا آنچه ابوالقاسم قمی در کتاب
قوانین گفته که خلاصه آن بدین عبارت میرسد که اگر بت پرستی بعد تحصیل علوم ضروری که متعلق
بفهم قران مجید و حدیث شریف دارد بر عبادت اصنام اصرار نماید و مقتضای جهد و جهید
او همین باشد اگر او در آتش دوزخ معذب شود جهد و تعلیم از بارتعالی خواهد بود [illegible]
است پس چه عجب که اشقای مسلم و حریفانش که در تکفیر کردی [illegible] احکام ظاهری [illegible]
[illegible] بوده اند از قلاده اجتهاد دور نبود اجر و ثواب مزین باشد [illegible]
در [illegible] اثبات الخلافة لصاحب ثمرة الخلافة زیب رقم یافته که اگر مسترشد با این همه
بسبب تقیح که علمای اهل سنت در باب او بکار برده اند ساقط از درجه عدالت و
[illegible] اجتهاد نباشد پس اولی آنست که خوارج نهروان و [illegible] معاشر [illegible]
[illegible] از زمره معذورین بلکه مجتهدین و ماجورین خواهند بود زیرا که [illegible] باقر
مجلسی در تذکرة الائمه می نویسد که عمده اصحاب حضرت امیر که قاری قران و متصف
بکمال تقوی و ایمان بوده اند بعد از واقعه تحکیم از جناب مرتضوی برگشتند و خروج بر آن
جناب نموده معاذ الله تکفیر آن امام برحق نمودند و لشکر بجنگ او آراستند لیکن با اینهم
[illegible] خوارج مذکوره خلاف اصحاب صفین احقاق حق منظور داشتند و ابطال
باطل همت میگماشتند اکنون در اجتهاد ایشان چه انتظار باقی ماند چه ثبوت علم
و فضل ایشان از مقدمه اولی گویا بدیهی اولی و نجات ایشان از دوزخ و دخول جنت
بسبب بغض سه که مقتضای صفای نیت و خلوص طویت شان بتصریح روایت کلینی و قید
مر سابقا و بتنصیص عمده علمای امامیه کما عرفت آنفا بود از علوم ضروری چه جای
فضایل دیگر از فایق بودن خوارج بر ملازمین صحبت مرتضوی که بلاریب مجتهدین اما
ازان بی بهره باشند اما قاعده طوسی در آخر تجرید العقاید اعنی محاربوا
علی کفرة و مخالفوه فسقة پس بحث و برهان را نمی شاید و بنظر افادات قمی امثال

باد متاخرین امامیه در مقام مناظره بکار نمی آید چه شمول و صدق کلام منجم طوسی
برب سیه نیات آنها فاسد و مکنونات آنها کاسد باشد مسلم و مسموع است و عموم و شمول
آن مثل خوارج نهروان که باظهار مجلسی حلیه ما علیه و دیگر پیشوایان او نیات آنها مجرد
از شوائب و پاک از غوائل و اعتساف بود ممنوع است پس باید که در محاربین هم توزیع
و تقسیم بکار برند تا تطبیق این اقوال بهم کرده صورت بندد و الا یلزم من صدق کل کذب
الاخر و بالعکس حیف از اکابر علمای مدعین مزید ولای اهلبیت سید انبیا صلی الله
علیه و علیهم اجمعین که مکفرین جناب مرتضوی را بخلوص نیت متصف سازند و بتجویز
قوانینکه دخول جنت را برای خوارج بی دین مستلزم باشد مذهب تشیع عرفی را هم
در نائره باز روبروی اهل حق بدعوی زیادت محبت اهل بیت نبوی کردن کشند عنقریب
بیاد آتش این لجه و بها ذائقه عدل قهار حقیقی می چشند **و از کلام** از بد امامیه یعنی
جناب مرزا کاظم علی صاحب که بجواب استفتای منکی سیر امارت کوفه اند از عبارت
تجرید بکیده ورق نوشته اند تطبیق مذکور سمت وضوح دارد که هر مخالف فاسق نیست
پس هر محارب کافر هم نباشد کما قلنا بلکه بعضی از گروه اول فقط مرتکب خطا باشند
و بعضی از جماعت ثانی هرگز کافر نباشند عبارت سراسر بلاغت شان بعینها این است
در جواب رشید الدینخان باید نوشت شما بچه لفظ بگوئید شما که میگوئید که تاویل جناب
مغفور در کلام محقق طوسی قابل تسلیم نیست چرا مقبول نیست حال اینکه تصریح عدم
ایمان است و در دلیلی که بر عدم دخول بهشت آورده اما جواب عبارت شرح تجرید
این است که مخالف جناب امیر پنج قسم اند یکی آنکه از آنها باتفاق شیعه و سنی
کافر بسبب عملی که نزد شیعه و سنی بالاتفاق موجب کفر است یعنی چیزیکه مستلزم
انکار ضروری اسلام است دیگر قسم از آنها بالاتفاق فاسق اند یعنی مومن نیستند
و حکم اسلام بر آنها جاریست و یکی از آنها غالی اند و یکی از آنها ناصبی اند که میان شیعه
و سنی خلاف است در کفر و عدم کفر آنها بسبب غلو آنها نزد آنها موجب کفر است
و نزد آنها موجب کفر نیست و آنها محاربین اند و قسمی از آنها آنهائی هستند که در میان

شیعیان در کفر و عدم کفر آنها خلاف است و مرا اینها مخالفین اند در امامت و انکار کفر
در محاربین و فسق در مخالفین نیست انتهت بحروفها عدد رینمقام جواب مجتهد فانی همین
قدر کافی است که محاربین امیر المومنین علی الاطلاق کافر نتوانند شد چه اگر مراد از کفر ایشان
اینست که در احکام دنیوی نیز کافر بوده اند پس در ورود این احکام بر مثل جناب ام
المومنین که در زمان امیر المومنین هم ملازم مقبرهٔ شریف سید النبیین بود و مثل جناب
یعسوب المسلمین در حق ایشان و حضرت طلحه و زبیر از حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم احکام اسلام جاری نمود چنانچه در کتب امامیه و منها کتاب العلل للشیخ المشائخ
مرویست هزاران اشکال و اعضال بر امامیه متوجه است و العاقل یکفیه الاشاره و نیز
بدلالت احادیث مرتضوی که در نهج البلاغت و شروح آن مجموع است خود معاویه و اتباع
او باغی باشند و نهایت کار ایشان با وجود اخوت اسلامی بفسق رسد فما ظنک فی زوج
الرسول المقبول و حواریه و اگر مراد آنست که در احکام اخروی معاذ الله کافر
اند نه احکام دنیوی پس حال فساق و کفار هر دو از محاربین و مخالفین بزعم مجتهد مذکور برابر
و سفاهت خواجه خواجگان از همه بالاتر بالجمله بعناد روایت امام الائمه امامیه در کافی
و بیان فاضل کاشی کما لا یخفی علی من رای مولفاته بنجاست اعدا و محبوس جناب کبریا
و تصریحات مرزا ابو القاسم قمی بناجی بودن مشرکین اشقیا و مستاصل بنیات و
مقاصد خوارج تکفیر شیر خدا که از مجلسی منقول شد حکم بکفر محاربین هم علی الاطلاق
نمیتوان کرد و برطبق قاعده منجم طوسی زنهار فریب نمیتوان خورد و تکفیر که فاضل اخباری
برادر همین منکی در جواب ایضاح بتقیه منجم مذکور در قضیه مخالفه فسقه تصریح کرده باشد
پس وثوق کلام او باقی نماند چنانچه وثاقت کلام ائمه هدی بر اصول امامیه باقی نمیماند
زیرا که احتمال دارد که چنانچه منجم بدین از سلاطین اهلسنت خوف کرده خلفا را از
فاسقین مومنین قرار داد برعایت بعضی از امرا و حکام رفضه حکم بکفر محاربین
حضرت امیر نموده باشد و درینصورت هم مثل اقوال یزید نیمه کلام منجم راست و
نیمه آن دروغ میشود فلا یصغی الی هفوات هذا المنجم رئیس الملحدین اخس المعاندین

... که در تایید فهم صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره عبارت این منهج خوارج
متشیعین و دفع طعون و اوهام مجتهد فانی و اوهام شیعیان دیگر که تعلق بعبارت
مزبور دارد رساله جداگانه در جواب ذو الفقار مسمی بصوارم حیدریه علی المجوس القدریه
ترتیب نموده ام و شکوک اولین و آخرین رفعت را از بیخ بر کنده هر که مشتاق باشد
بآن رجوع نماید که مزیدی بران در خیال کسی نخواهد گذشت بالجمله شکی نیست در اینکه
اگر اجتهاد خوارج نهروان و مسرف مقرون بصدق و صواب مستلزم حصول ثبت اجر
و ثواب بحکم آیت کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا باشد لا اقل خطای
اجتهادی باعث حصول ده اجر و ثواب خواهد بود چون تحریف کتاب آسمانی و تبدیل
و تخریب شریعت رسول ربانی و اخراج سادات از دار المومنین لکهنو و تفضیح اهل عتبات
عالیات و تضییق و تقلیل سکنه مشاهد مشرفه و تحقیر مهمانان کربلا بطبق بزرگان خود
یعنی اهل کوفه مرسوم و معمول دار الخلافه بود حتی که بلاحظه این امور برجسته خواص و عوام
جاری شد بیت از آب هم مضایقه کردند کوفیان : خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
چنانچه از مطالعه کتاب مقامع حیدریه مذمة الاجتهاد و معاول العقول اصولیه اخباریه
سمت وضوح و نقش ظهور دارد پس اگر برای مسرف و امثال او هم مرتبه اجتهاد نزد فرزندان
مجتهد جانسی ثابت باشد عجب نباشد اعاذنا الله من الخرافات منهج دوم در
جواب از طرف معتقدین یزید پلید مشتمل بر ده مقاله هر یکی متضمن
بر مباحث بسیار مقاله اولی مشتمل بر هفت بحث و بضمن
هر بحثی غالب مطالب جدیده تبیانش بدین عنوان است قال
الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد قال المجیب
الغیر المصیب اما بطلان خلافتش نزد جمعی که صدور امر قتل امام و امثال او از یزید بنزد
ایشان بثبوت نه پیوسته و آن بدبخت بزعم ایشان از دائره اسلام بیرون نرفته پس از اجتهاد

که بیعت اہل حل و عقد و لوکان واحدا بنحیکہ مثبت خلافتش و مبطل شہادت سید الشہدا ابن عمّم مستغنی باشد وقوع نہ پذیرفتہ قال العلامۃ الدہلوی قدوۃ المحققین فی جواب بعض السائلین ہنوز اہل مکہ و مدینہ و اہل کوفہ بتسلط یزید پلید راضی نشدہ بودند و مثل امام حسین علیہ السلام و عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن زبیر و عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہم اجمعین بیعت نکردہ بودند بالجملہ خروج امام حسین برای دفع تسلط او بود نہ رفع آن انتہی مختصرا و کفایت بیعت واحد مطاع بشرطیست کہ مستجمع شروط امامت را بود داشتہ باشد لیکن چون یزید پلید از شروط امامت کما ینبغی بے بہرہ محض و فسق او مجمع علیہ بود بیعت عبد اللہ بن عمر و منع از خلعش کہ بعد از خروج شہید کربلا جور و جفای اشقیا است مفید مدعای مخاطب اسوۃ الاذکیا نخواہد بود مع ان الامامۃ ببیعۃ الواحد او الاثنین موقوف حقیقۃ کیف لا و لیس عندنا غیر النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم معصوما بدلالۃ قولہ تعالی یا ایہا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِيْ شَيْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ الآیۃ و قولہ تعالی مَنْ يُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ و قولہ عز شانہ وَمَنْ يَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ فَاِنَّ لَهٗ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا ۞ فان کان غیر النبی معصوما یلزم نقصان القرآن و ہو غنی عن البیان لکونہ ہدی للمتقین و رحمۃ و شفاء للمؤمنین و این مغالطہ تنہا مجتہد الزمانی را پیش نیامدہ کہ جناب مجتہد متوفی و ماجدایشان نیز القصی از ان حاصل نگشتہ و بیعت اہل دمشق بملاحظہ قہر و ظلم یزید قابل اعتماد نیست انتہی **قولہ** اما بطلان خلافتش الی قولہ خروج امام حسین علیہ السلام برای دفع تسلط او بود الخ **اقول** یکے از معمولات فرومایگان قلیل البضاعت ہست کہ در تحریر عبارت اجمال مینمایند تا در وقت دار و گیر اجابت محققین گریزگاہی و جای پناہی داشتہ باشند و در رسالہ اکثر مقامات ہمین نہج تحریر یافتہ چنانچہ این عبارت نیز منجملہ آنہاست بالجملہ فاضل مجیب را لازم بود کہ بیان شافی و وافی مبین سازد کہ اہل شام و اہل مدینہ و غیرہ کہ بیعت یزید نمودہ بودند کما یدل علیہ قول ابن عمر انا بایعنا ہذا الرجل الخ و ینص علیہ ما فی جامع الاصول و لما بایع اہل المدینۃ بعد ذلک فان التخلع فرع البیعۃ و اکثر صحابہ کرام در اقرار قرآن و تابعین

عظام بودند از دایره اہل حل و عقد خارج بودند و یزید از وقت استخلاف معاویه
یا از بدو خلافت خود فاسق و فاجر بود و نیز بیان نمایند که کسانیکه با وجود فسق و عدم لیاقت
یزید بیعت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند یا نه تا حقیقت حال و حقیت مقال ظاهر شود
و از کلام مجمل که درین مقام نوشته الی بر روی کار نمی آید و کدام عاقل تجویز خواهد کرد
که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار قرآن از استحقاق یزید برای امامت جاهل باشند
و فاضل مجیب عالم بآن پس لا جرم محاربه جناب امام حسین علیه السلام که در بدو خلافت
یزید و ایام بیعت صحابه و تابعین واقع شده موافق قوانین اہلسنت جایز باشد و از ینجا
که خلیفه زاده خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده مخالفت از ان فرموده بود اما
کلام فاضل دہلوی که مجیب آنرا مستند خود ساخته پس باین مقام ربطی ندارد زیرا که سوال
سایل مبنی برین معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نهی از خروج بر سلطان متسلط
از احادیث مشکوة وغیره مستفاد میشود پس فاضل عزیز در جواب آن بیان تفرقه در میان
رفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال و جواب ارتباطی به بیعت اہل حل و عقد مطلقا
ندارد پس آنچه دیگر درین مقام نوشته از غرایب عجیب است پس اگر این قول را در جواب طریق
ثالث از طرق ثبوت خلافت یعنی قهر و استیلا ذکر میکرد وجهی میداشت و لا اینکه
مثل چیز معطل و ه بیان میکنیم که آنچه فاضل عزیز نوشته که اہل مکه و اہل مدینه بر تسلط
او راضی بودند غیر مسلم است کیف و قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله
دلالت بر بیعت اہل مدینه بصمیم قلب دارد و المدعی مطالب بالبینه اما عدم بیعت جناب
امام حسین و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر که آن عزیز نوشته پس قطع نظر از ینکه
از عبارت شرح مقاصد و شرح مواقف و دیگر کتب معتمده سنیان ظاهر میشود که بیعت
یک کس از اہل حل و عقد کافی است میگوییم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیعت
ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیعت عظماء صحابه در اوایل
زمان خلافت چنانچه جلال الدین محدث در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل دہلوی
از بهترین [illegible] است نوشته و عبارتش منقول است که اول مهاجرین بیعت کردند بعد

ازان انصار الا طائفه قلیله که گفتند ما بیعت با هیچکس الا علی بن ابیطالب نمیکنیم گویا
شیخ فریدالدین عطار از زبان این جمع گفته **بیت** زمشرق تا بمغرب گر امام است
علی و آل او ما را تمام است × انتهی و هرچند که ذکر اسامی تارکین بیعت خالی از طول نیست.
لکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب
ولایت مآب امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنابر تصریح
بخاری و دیگر محدثین اهلسنت تا مدت شش ماه بیعت ابوبکر ننموده و ظاهر است که بمقتضای
حدیث متفق علیه علی مع الحق والحق مع علی انفکاک حق از آن نفس رسول محال است پس
لاجرم ترک بیعت آنحضرت دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود **وازانجمله**
است فرزند رسول و سید شباب اهل الجنه جناب امام حسن علیه السلام صاحب صواعق محرقه
نوشته اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر و هو علی منبر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فقال انزل عن مجلس ابی فقال صدقت والله انه لمجلس ابیک ثم اخذه
واجلسه فی حجره **وازانجمله** است خامس آل عبا حضرت سید الشهدا کما یدل علیه
ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفاء من انکاره علی عمر کانکار اخیه علی ابی بکر بمثل ما مر انفا
وازانجمله حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت ابوذر اند که علو مرات این
حضرات از استیعاب وغیره کتب معتمده سنیان ظاهر است کما یدل علیه ما فی شرح
المقاصد **وازانجمله** سعد عباده که سید انصار و از صحابه کبار جناب سید ابرار
بوده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید کان عقبیا نقیبا سیدا جوادا قال ابو عمر
کان سیدا فی الانصار مقدما وجیها له ریاسة وسیادة یعترف قومه بها الی ان قال
وفی سعد بن عبادة وسعد بن معاذ جاء المأثور ان قریشا سمعوا صائحا یصیح لیلا علی ابی
قبیس **شعر** فان یسلم السعدان یسلم محمد * بمکة لا یخشی باختلاف المخالف * فظنت
قریش انهما سعد بن زید بن مناة بن تمیم وسعد بن هذیم بن قضاعه فلما کان فی اللیلة
الثانیة سمعوا صوتا علی ابی قبیس **شعر** ایا سعد سعد الاوس کن انت ناصرا * ویا سعد سعد الخزرجین
الغطارف * اجیبا الی داعی الهدی وتمنیا * علی الله فی الفردوس منیة عارف

فاتی ثواب اسد طالب الہدی لا جبان مرالعفر و کس ذات رداد قسیم قال فقالوا ہذا واسد
سعد بن معاذ و سعد بن عبادہ الخ و انکار سعد بن عبادہ از بیعت خلافت بسبب کمال اشتہار
حاجت استشہاد ندارد و قد ذکرہ ابن عبد البر ایضا فی آخر ترجمتہ **و از انجملہ است**
زبیر عوام کہ بزعم اہلسنت از اکابر صحابہ و منجملہ عشرہ مبشرہ بود چنانچہ فخر رازی در اربعین گفتہ
و الزبیر کان مع غایۃ شجاعتہ مع علی علیہ السلام فانہ یروی انہ سل السیف و قال لا ارضی
بخلافۃ ابی بکر **و از انجملہ است** حضرت عباس عم جناب رسالتمآب چنانچہ شارح
مقاصد تصریح نماید کقول العباس لعلی رضی اللہ عنہما امدد یدک ابایعک یقول الناس ہذا
عم رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بایع ابن عمہ فلا یختلف علیک اثنان **و از انجملہ**
است نعمان بن عجلان الزرقی الانصاری کہ دلیل و قتیل و شاعر ایشان بود کما فی
الاستیعاب **و از انجملہ است** حسان بن ثابت انصاری بدلیل علیہ ما رواہ عصام
الدین الاسفراینی فی حاشیتہ علی البیضاوی فی تفسیر قولہ تعالی **و اذ قلنا للملائکۃ**
اسجدوا لآدم من اشعارہ **و از انجملہ است** خزیمہ بن ثابت انصاری ذو
الشہادتین کما رواہ جمال الدین المحدث فی روضۃ الاحباب فی ترجمۃ خلافۃ علی علیہ السلام
و از انجملہ است بریدہ بن الحصیب بدلیل علیہ عبارۃ کتاب روضۃ الصفا وغیرہ و
از انجملہ است بنص عالی قدر خلیفۂ سنیان صخر بن حرب ابوسفیان بدلیل آنکہ عبارۃ
غیر واحد من علماء السنۃ سوای اشخاص مذکورہ بسیاری از صحابہ در بیعت ابی بکر توقف نمودہ
بودند و ہرگاہ حال بر تو از تارکین و معترضین بیعت صدیقی بر تو منکشف گردید پس
بدانکہ چنانچہ جناب سید الشہدا بیعت یزید نمودہ ہمچنین جناب ولایت مآب کہ بمصداق
حدیث ابوہما خیر منہما افضل و اکمل از انجناب بودند تا مدت شش ماہ یا بیشتر ترک
بیعت صدیق نمودند و بعد از ان بضرورت بنا بر صیانت نفوس و حفظ ناموس بیعت
بدست ابوبکر دادند کما یدل علیہ ما فی صحیح المسلم و شرح المقاصد و غیرہما و عبد اللہ بن
زبیر اگر بیعت یزید نکردہ پدرش زبیر کہ از عشرہ مبشرہ بود ندیدہ و خلافت بکریہ
انکار از بیعت نمودہ بود و اگر عبد اللہ بن عباس بیعت یزید نمودہ والدماجدش

حضرت عباس نیز کاره از بیعت ابو بکر بوده بلکه بعقاد را بنیاه کاذب غادر اخاینا الخ
که در صحیح مسلم وارد است شیخین را کاذب و غادر و خاین میدانستند و باعتراف
سامی عدالت شرط امامت پس با وصف کذب و غدر و خیانت چگونه عدالت شیخین ثابت
خواهد شد و در شهادت باوصاف ثلثه مذکوره حضرت عباس منفرد نبوده بلکه جناب
ولایتمآب نیز باقرار فاروقی شریک بودند فلیضحک قلیلا ولیبک کثیرا اما عبد الله
بن عمر پس انکار او از بیعت یزید بعید از فاضل عزیز است چه خودش مقر بیعت او علی کتاب
الله و سنة رسول الله است و خلع آنرا اعظم غدرها می پندارد و اقرار العقلا علی انفسهم
مقبول و بعد تسلیم میگوئیم که عدم بیعت ابن عمر با جناب علی بن ابیطالب هرگاه منافی خلافت
در مرتبه چارمی نباشد پس ترک بیعت یزید چرا هادم اساس خلافتش باشد علاوه
آنکه معلوم است که مجتهد اعظم بلکه خلیفه پنجم و حضرت عمرو عاص و تمامی اهل شام وغیره از
بیعت حضرت امیر علیه السلام استنکاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا
اینکه بموجب مذکور در پرده انکار خلافت یزید با انکار خلافت جناب ولایتمآب
می پردازد و یا از صمیم قلب بخلافت آنجناب قائل است علی الاول چون کلام با اهل
سنت است نه با خوارج پس دری بحث بفاضل عزیز که انکار خلافت جناب امیر نزد
معتقد یکنون وقت تا شرا و می باشد نخواهد بود و علی الثانی پس تفرقه میان اهل شام
و عبد الله بن عمر و معویه و دیگر تارکین بیعت حضرت امیر و میان اهل کوفه و حضرت
امام حسین وغیره تارکین بیعت یزید بیان فرمایند و اگر انصاف نمایند مرتبه معویه
و عبد الله بن عمر را نزد اهل سنت زیاده از مرتبه امام حسین خواهند یافت چرا که
امام حسین پسر خلیفه چارم و مفضول خلفا بوده و عبد الله بن عمر پسر خلیفه دوم و
فاروق زمان و معویه خود خلیفه پنجم و امام بحق و مجتهد مطلق بوده و بنا بر تصریح نافع
اجماع اهل حل و عقد بر خلافتش زیاده از اجماع آنها بر خلافت جناب امیر منعقد
شده و بعض ابن حجر خلافت او در کتب سماویه منصوص بوده پس افضلیت معویه
از امام حسین اظهر من الشمس است نعوذ بالله من ذلک **قوله** و کفایت بیعت و

مطاع بشرط بیت الی آخره **اقول** این کلام مدفوع است بچند وجه اول آنکه اگر یزید
از بدو خلافت خود مستجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم می آید تفسیق بلکه تکفیر
اہل مدینه که بنا بر تصریح فاضل مجیب صحابه کرام و قرار قران بودند کما اومانا الیه
سابقا دوم آنکه سیوطی در تاریخ الخلفا در بیان وجه عدم ذکر عبیدیین نوشته ومنها
ان مبایعتهم صدرت والامام العباسی قائم موجود فلا یصح اذ لا یصح البیعة لاثنین
فی وقت واحد والصحیح المقدم ومنها ان الحدیث ورد بان هذا الامر اذا وصل الی
بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه الی عیسی بن مریم او المهدی فعلم ان من یسمی بالخلافة
مع قیامهم خارج باغ فلهذه الامور لم اذکر احدا من العبیدیین ولا غیرهم من الخوارج
انما ذکرت الخلیفة المتفق علی صحة امامته وعقد بیعته انتهی ازین عبارت چنانچه میفهمی ظاهر
میشود که خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه بلکه منصوص است پس متوکل که یکی
از خلفای عباسیه بود البته امام بحق خواهد بود و ازینجاست که محی الدین عربی که در علوم
[illegible] صاحب کشف و شهود و کرامات کثیره از مجیب افضل بود متوکل مذکور را از
جمله اقطاب شمار نموده حیث قال ومنهم من یکون ظاهر الحکم ویحوز الخلافة الظاهرة
کما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر وعمر وعثمان وعلی والحسن ومعویة
ویزید وعمر بن عبد العزیز والمتوکل انتهی و این متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر
مبارک جناب سید الشهدا را منهدم سازند و زراعت در ان مقام نمایند تا کسی برای
زیارت آنحضرت نرود چنانچه سیوطی در تاریخ الخلفا میفرماید وفی سنة ست
وثلثین امر المتوکل بهدم قبر الحسین وهدم ما حوله من الدور وان یعمل مزارع ومنع
الناس من زیارته وحرث وبقی صحراء وکان المتوکل معروفا بالتعصب فتألم ما قال
بعض الشعراء **شعر** تالله ان کانت امیة قد اتت * قتل ابن بنت نبیها مظلوما *
فلقد اتاه بنو ابیه بمثله هذا لعمری قبره مهدوما اسفوا علی ان لا یکونوا شارکوا فی قتله
فتتبعوه رمیما * انتهی ملخصا پس فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفاست لازم است
که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید تا بهمان دلیل در ماده

۱۸۹

عدالت یزید بحیز تحریر آید سوم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید تکذیب اکثر علمای
اهلسنت که یزید را منجمله خلفا ذکر کرده اند منهم السیوطی فی تاریخ الخلفاء و منهم ابن حجر
فی فتح الباری حیث قال المراد باجتماعهم انقیادهم لبیعته والذین اجتمعوا علی الخلفاء
الثلثة ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا
علیه عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید و لم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک ثم لما
مات یزید اختلفوا الخ و ازین عبارت ابن حجر چنانچه قائل شدن او بخلافت یزید و
عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهدا ثابت میشود هم چنان اجماع صحابه و تابعین
بر بیعت یزید مستفاد میگردد و ابو اللیث که از فقهای اهلسنت است در کتاب بستان
نوشته ثم ولی بعده عثمان بن عفان و کانت خلافته اثنا عشرة سنة فقتله اهل الفتنة
ثم ولی علی کرم الله وجهه و کانت خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم ثم معوية
بن ابی سفیان و کانت ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معوية و کانت ولایته ثلث سنین
فلما مات یزید بن معاویة وقعت فتنة انتهی از عبارت این فقیه ظاهر میشود که خلافت
معویه و یزید مثل خلافت خلفای اربعه است و فتنه و اختلاف بعد یزید واقع شده
و مسود آنست لفظ ولایت که در کلام این فقیه در باده خلافت معاویه و یزید آورد
و مصنف صواعق در شرح قصیده همزیه که مصنف اوست بعد نقل لعن ابن حنبل
گفته انه لم ینقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک ثبتت عنده و ان لم
تثبت عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل الحسین فقال لم یثبت
من طریق صحیح انه قتله و لا امر بقتله ثم بالغ فی تحریم سبه و لعنه و کابن المالکی فانه نقل
عنه انه قال ما قتل الحسین الا بسیف جده ای لانه الخلیفة والحسین باغ علیه و البیعة
سبقت لیزید و یکفی فیها بعض اهل الحل و العقد و بیعته کذلک لان کثیرین اقدموا
علیها مختارین لها مع عدم النظر الی استخلاف ابیه اما مع النظر لذلک فلا
تشترط موافقة احد من اهل الحل و العقد علی ذلک انتهی و ضیع الی آخره من کلامه
الی غیر ذلک من عباراتهم سبحان الله اکابر اهل سنت مثل سیوطی و ابن حجر و ابو اللیث

قوله وغیرهم را استحقاق یزید برای خلافت معلوم نباشد و فاضل نجیب را معلوم باشد
وبیعت عبد الله بن عمر الخ **اقول** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر بعد از خروج شهید کربلا و جور
وجفای اشقیا مفید مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود همچنین بیعت جناب امیر کل امیر بعد از
عرصه شش ماه بملاحظه جور و جفای اشقیا و اخافت باحراق بیت که مهبط وحی خدا و مقر
اهل بیت سید انبیا بود مفید مخاطب اسوة النواصب و اهل نحله او نخواهد بود و این جواب
بطریق تنزل است والا سابق بتفصیل تمام مبین شد که در بیعت ابن عمر احتمال تقیه منظور نیست
کیف لا وحال آنکه خلیفه پنجم سنیان که بسبب ملاقات و صحبت اعلم بحال ابن عمر بود در
وصیتی که به یزید نموده تصریح کرده که اگر از عبد الله بن عمر مدارا خواهی کرد او اطاعت تو
خواهد نمود و اگر مثل ابن زبیر حال انحراف ابن عمر بر معویه ثابت می بود البته حکم قتل او مثل
حکم قتل ابن زبیر میداد و اگر بطریق تنزل تسلیم نمائیم که بیعت ابن عمر تقیةً واقع شده
این تسلیم باعث بطلان خلافت یزید بر مذاق اهلسنت میتواند شد لا یستلزم فسق
عظماء الصحابة وکبراء التابعین الذین کانوا من المبایعین کما اومانا الیه فکن من المتبصرین
قوله مع ان الامامة الی آخره **اقول** این عبارت مصداق المعنی فی بطن الشاعر
است و اجمال و سقم آن بر هر منصف ماهر ظاهر و باهر معلوم نیست که بسبب الکلام ضرورت
داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا نکرده انها بعبارت خود در عبارت عربیه نموده
و در حقیقت تحریر چنین عبارت یاد از غیبت امام اعظم تو میدهد قال ابن خلکان
فی تاریخه لم یکن ابو حنیفة یعاب بشیء سوی قلة العربیة فمن ذلک ما روی ان ابا عمرو بن العلاء
المقرئ النحوی المتقدم ذکره سأله عن القتل بالمثقل هل یوجب القود ام لا فقال لا
کما هو قاعدة مذهبه خلافا للامام الشافعی فقال له ابو عمرو ولو قتله بحجر المنجنیق فقال ولو قتله
بابا قبیس و الصواب ان یقول بابی قبیس انتهی ملخصا [illegible]
خبیری دارد و [illegible] ذکر ما یلزم ذکره من الحاقات در عبارت [illegible]
کی لفظ موقوف را موافق [illegible] استعمال کرده باشد و مع قطع النظر عن ترکیب
[illegible] فقول المعترض فیما [illegible] لفظ [illegible] والامامة

من يستجمع شرائط فح نقول اذا اراد بالواحد المطاع ان اراد المعصوم وليس عنده غير النبي
صلى الله عليه وآله وسلم معصوما فيكون المعنى كفاية بيعة النبي مشروطة الخ وهذا امما يضحك منه
الثكالى كيف ولم يبايع ابا بكر بادي بدء الا عمر ولم يكن نبيا باجماع الاصحاب لو كان ينزل
على ربه الوحي والكتاب اللهم الا ان يقال ان حديث لو كان بعدي نبي لكان عمر يلمح
الى استجماعه لشرائط النبوة والرسالة وان اراد غير المعصوم فقد ناقض غرضه الاصلي
وبالجملة فقد هدم اساس خلافة ابي بكر وعثمان لعدم ثبوتها الا بعقد عمر وعبد الرحمن كما نص
عليه علامتهم التفتازاني على ان قوله ليس عندنا غير النبي معصوما مقدوح اولا بان النبي صلى
الله عليه وآله ايضا عندكم ليس بمعصوم فضلا من غير النبي قال العلامة التفتازاني في
شرح العقائد النسفية وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن
الكفر قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعمد الكبائر عند الجمهور خلافا للحشوية وانما
الخلاف في ان امتناعه بدليل السمع او العقل واما سهوا فجوزه الاكثرون واما الصغائر
فيجوز عمدا عند الجمهور خلافا للجبائي واتباعه ويجوز سهوا بالاتفاق الا ما يدل على الخسة
كسرقة اللقمة والتطفيف بحبة لكن المحققين شرطوا ان ينبهوا عليه فينتهوا عنه هذا كله
بعد الوحي واما قبله فلا دليل على امتناع صدور الكبيرة وذهب المعتزلة الى امتناعها
لانها توجب النفرة المخالفة عن اتباعهم فيفوت مصلحة البعثة الى آخره وهذه العبارة
تدل دلالة واضحة على جواز صدور الكبائر عن الانبياء قبل البعثة عمدا وبعدها سهوا وصرح
بذلك غير واحد من علماء السنة فكيف يسوغ للمجيب ان يقول ليس عندنا غير النبي معصوما
عند اهل السنة قال الفخر الرازي في تفسيره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في
اولي الامر منكم يدل عندنا على ان اجماع الامة حجة والدليل على ذلك ان الله تعالى
امر بطاعة اولي الامر على سبيل الجزم في هذه الاية ومن امر الله بطاعته على الجزم
والقطع لا بد وان يكون معصوما عن الخطا والا لكان بتقدير اقدامه على الخطا يكون
قد امر الله بمتابعته فيكون ذلك امرا بفعل ذلك الخطا والخطا لكونه خطاء يكون منهيا
عنه فهذا يفضي الى اجتماع الامر والنهي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد وانه

فمحال فثبت ان الله امر بطاعة اولی الامر علی سبیل الجزم وثبت ان کل من امر الله بطاعته
علی سبیل الجزم وجب ان یکون معصوما عن الخطا فثبت ان اولی الامر المذکور فی هذه الآیة
لا بد وان یکون معصوما ثم نقول ذلک المعصوم اما مجموع الامة او بعض الامة لا جائز
ان یکون بعض الامة لانا بینا ان الله تعالی اوجب طاعة اولی الامر فی هذه الآیة قطعا
وذلک مشروط بکوننا عارفین بهم قادرین علی الوصول والاستفادة منهم ونحن نعلم
بالضرورة انا فی زماننا هذا عاجزون عن استفادة الدین والعلم منهم واذا کان الامر
کذلک علمنا ان المعصوم الذی امر الله المؤمنین بطاعته لیس بعضا من ابعاض الامة
ولا طائفة من طوائفهم ولما بطل هذا وجب ان یکون ذلک المعصوم الذی هو المراد بقوله
اولی الامر منکم اهل الحل والعقد من الامة وذلک یوجب القطع بان اجماع الامة حجة انتهی
کلامه اما آنچه مجیب گفته که این مغالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیامده اه پس مغالطه
عقیت فالاعراض عن جوابه جوابه والله الهادی الی الصواب واینکه گفته که بیعت
اهل دمشق بملاحظه قهر و غلبه یزید الخ بعد تصحیح اکابر او بیعت اهل مدینه وغیره از
درجه اعتبار ساقط است کما لا یخفی علی اولی الالباب انتهی کلام المخالف بلفظه

اقول وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این زبان درازی
و اعتراض بر معنی آیه اولی الامر بجناب سید الاجل ابن فرزند ... شود چه عجائب
اوقات ... و صرف تطویل عبارات در معانی و ... احتمال ... ابطال بکار می برد و از
همه خیالیه خویش ... ام می پرد ... که ازین جنس ... مؤلف ... سیاده ذوالفقار
مصنوع که قبل از مصنوم مطبوع است مملو و مشحون است اول البسم الله در دیباچه کتاب مذبور
تعریف سنی است که بدان وفقک الله تعالی که سنی کسی است که بعد جناب سید المرسلین
خلیفه بحق ابی بکر را داند و اعتقاد داشته باشد که او خلیفه و جانشین حضرت باستحقاق
بوده نه بغصب و عدوان انتهی بر اطفال هم مخفی و مستور نیست که معتزله و نواصب
و خوارج بالاتفاق همین جاده مسلوک دارند و باعتراف مجتهد باسی در اساس
الاصول واظهار فرزند دلبندش در تعیین قولی که اتفاق داشته و قدح نتیجه هر دو فرقه

اخیر مخالفت اہلسنت اند و باظہار تو را ملا شوشتری در مجالس المومنین اہلسنت طائفہ
معتزلہ را بالشیعہ تعبیر میکرده اند پس طرد تعریف مسطور نظر بدخول اغیار بدیہی البطلان
است و حال حشو و لغو بودن عبارتش از لفظ مسطور اعتقاد داشتہ باشد الی آخره بحدی
عیان نیست که از اجلای ضروریات توان فہمید زیرا که ہر گاہ سنی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ
را خلیفہ برحق میدانند لابد که او را خلیفہ و جانشین حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ باستحقاق
دانستہ باشند نہ بغصب و عدوان پس این ہمہ با وجود ضعف دمعنی فریب دادن عوام کالانعام است
و تفصیل حاصلات و ایضاح واضحات خواہد بود و بر اہل دانش مخفی نیست کہ مقتضای
مقام آنست کہ سنی را بعنوانی مبین کنند کہ احتمال دخول اغیار و خروج افراد مستطرق نشود
باز جناب مجتہد متوفی در جواب مقدمہ اولی از مقدمات عشرہ از باب تولا و تبرا بعد
تلخیص آن گفتہ کہ ہر یکی از مقدماتش محل مناقشہ است بوجوہ عدیدہ کہ تفصیل آنہا موجب
طول است انتہی و حال آنکہ اول آن مقدمات اینست کہ عداوت خاص است و مخالفت
عام فاضل جالسی را لازم بود کہ بہ بیان شافی وافی مبین سازد کہ تغلیط و ابطال
خصوص عداوت و عموم مخالفت از کدام دلیل و برہان ثابت است مگر بنابر فرومایگی
و اضلال و تلبیس بنی آدم اجمال و اہمال نمودند و گفتند کہ احدی از مقدمات مقدمہ
اولی از باب مذکور صحیح نیست بلکہ ہمہ باطل و نامقبول طبایع علما افتاده و این امور را
تا کجا شرح دہم کہ قلم و زبان بہ بیان قلیلی از آن تن بعجز و قصور در داده اینست
حال اجمال و اہمال پدر بزرگوار مخاطب عدیم المثال کہ مضحکہ مجانین و اطفال است
گویا موضوع کتابش باعتراف فرزندان سعادت نشانش ہمین فرومایگی و جعل
و تلبیس برای اضلال مردم است کما لایخفی علی من راجع الی کتابہ الکبیر اعنی الصولة الحیدریة
علی المجوس القدریہ بالجملہ اولا می بایست کہ باین موعظت دلپذیر والد پیر خود در
ضمن نشیمند و میگفتند کہ ای پدر یکی از معمولات فرومایگان بی بضاعت است
الی آخره و ترا کہ بمسند اجتہاد و نیابت صاحب الزمان نشستہ نمی زیبد کہ شیوه
فرومایگی و کم حوصلگی برای خود اختیار کنی کہ منصب اجتہاد پایگاہی رفیع و بارگاہی

لیاقت امامت باستجماع شروط داشته باشد بیعت اهل حل و عقد آن قوت و
استعداد را بمرتبه ظهور میرساند نه انکه اهلیت و استحقاق دارد یا نه مجرد بیعت
امامت را ثابت میکند اما اینکه خروج شهید کربلا قبل از بیعت است پس ثابت
است بقول علامه دهلوی رحمة الله علیه زیرا که آنجناب چنین فرموده که هنوز اهل مکه
الی آخره و ازین عبارت که در رساله نقل کردم بدلالت مطابقی هویدا است که خروج
امام حسین وقتی بوده که کسی ازین بزرگان بیعت نه نموده و ازینجا از هم می پاشد انچه
بعد ازین جواب همچنین چنانکه دانی که نقل این عبارت با مدعای مجیب ربطی ندارد
زیرا که جناب مجتهد عداوت اندیش فهمیده اند که نقل عبارت حضرت علامه قدس سره
العزیز فقط برای عدم تسلط و قهر و استیلای یزید مفید است و لیس کذلک چه تقدم
خروج امام حسین از بیعت عباد له نیز از ان بر می آید بلکه مدلول مطابقی آنست پس ازاد
و استشهاد باین عبارت برای دو چیز توان شد یکی عدم تسلط یزید چنانکه خود کشش اظهار
کرده دوم تقدم خروج امام حسین علی ما عرفت آنفا چنانکه در کتب فریقین ثابت شده
و هذا مما ثبت عند الفریقین و درینجا مقصود امر ثالث است باقی ماند اینکه تطویل
در عبارت منقول بلا ضرورت داعیه لازم آمد هر چند این اعتراض باین حیثیت
عنها صرح به المحققون از داب محصلین نیست لکن میگویم که از لفظ هنوز ثابت
میشود که وقت خروج امام حسین نه اهل حل و عقد بیعتش کرده بودند و نه او و بتلبیه
داکر از لفظ مثل منقول میشد انکار تقدم بیعت عبد الله بن عمر تا خروج امام
که مقصود اصلی اینقام است با ثبات نمیرسید و المقصود هذا دون ذلک
علاوه اگر تمامش نقل نکردمی عبارت صدر یعنی هنوز الخ بعد ازین در جواب
امر ثالث اعنی قهر و استیلا درکار میشد پس درینجا بالاستیعاب نقل کردم تا بعید
جاییکه برهان نقلی بر عدم استیلا قایم کرده ام اشاره اجمالی اعنی کما مر آنفا
صحیح شود و ازینجا واضح شد که معنی قول احقر البریه اما نقلا فلما مر آنفا کما سیجیء
ان شاء الله تعالی هنوز در ذهن مجتهد شیعه در نیامده و لا ینبئک مثل خبیر آمدم بر اینکه

ابو حنیفه که در ان زمان از اکابر علمای قریش بودند و بیعت خلیفه ساختن بدولت
ایشان تعلق میداشت فهو اظهر من الشمس و ابین من الامس الی که مراد از اهل حل و عقد
چنانچه در رساله تفصیل نشست روسا و علمای آن زمان اند و ریاست و پیشوائی اهل اسلام
در حقیقت مخصوص باین بزرگان اما امام حسین و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم بسبب
اهل حق سلاله اهلبیت نبوی و رئیس این خاندان عالی معدن علوم نبوی و مرتضوی بودند
و کسی درین فرد برابر ایشان نبود اما عبد الله بن عمر پس اورع و اتقی در زمره بقیه
صحابه بود چنانچه خود مجتهد از استیعاب ابو عمر نقل کرده و حال عبد الرحمن بن ابی بکر
عبد الله بن زبیر هم ازینجا قیاس باید کرد چنانچه تراجم ایشان در کتب رجال بران دلالت
دارد و ازینجاست که معاویه بن ابی سفیان و یزید و مروان در اکمال اهتمام بشان
بیعت ایشان بوده چنانچه کتب سیر و تواریخ بران شاهد است و قد عرفت سابقا
و ستعرفه لاحقا زیرا چه میدانستند که این روسای اهل اسلام و عظمای اهل بیت عظام
و صحابه کرام اگر برین بیعت اقدام فرمایند برای بیعت دیگران از سایر طبقات انام
حاجتی بکشش و کوشش نخواهد افتاد سید جمال الدین محدث بزعم مخاطب
در [illegible] سیر میگوید چون زیاد وفات یافت و سال پنجاه و ششم از هجرت درآمد
معاویه مکتوبی بمروان بن الحکم که دران اوان حاکم مدینه بود ارسال نمود که سخن بیعت
یزید را در خاطر ارباب بلد طیبه قرار ده و بجهت عبد الله بن عمر صد هزار درم
فرستاد چون قاصد بمدینه رسید آن مال را نزد ابن عمر برد عبد الله گفت اموال را
قبول نمود چون نام بیعت شنید مال را رد کرده گفت که من نیز شنیده ام و دنیا
من بصد هزار درم بغایت ارزان است و مروان بمعاویه پیغام داد که مردم مدینه معتقد عبد الله
بن عمراند میگویند که تا مقتدای ما بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم دیگر آنکه عایشه صدیقه
میگوید که این بدعت است که معاویه احداث میکند چه ابوبکر و عمر که خلیفه بودند
خلافت را باولاد خود ندادند و این رسم اکاسره و قیاصره و جباران و
ظالمان است من بعده و ابیت دیگر آورده که عمره انکار اهل مدینه بالخصوص

امامت بمجرد بیعت بعضی از اہل حل و عقد کفایت میکند و وابسته بموافقت جمیع مسلمین بحیث
لا یشذ عنه فرد منہم باشد کما نص علیه السید السند فی شرح المواقف و ہو لا یخفی علی الواقف
فما ظنک اذا اجتمع الجم الغفیر و لم یاب احد منہم بالنکیر بعد از اثبات خلافت و حقیت
امامت یزید سفیه بحکم کل انا یترشح بما فیه مسکی مذکور باثبات بغاوت امام حسین و
ابطال خروج آن مقتدای کونین متوجه شده و بزعم خودش بر اصول اصلیه اہل حق بطلان
شہادت آن عالی قباب را منطق دانسته مصرع اضاع العمر فی طلب المحال
و ازینجا ہم عیان میشود که رئیس المجتہدین در استقصای خویش سرقات آزان نموده و کمال
اجتہاد را بکمالای مسکی در براد مہین و مہانش آراسته الغرض بر ہنرمندان ذوکار
و ہمارفان اسرار محتجب نخواہد بود که چون بیعت یکی از اہل حل و عقد یعنی عبد الله بن عمر
که از مسکته [illegible] و جمله اہل حل و عقد بود بعد تسلیم ہم ابطال شہادت سلطان کربلا
متاخر است و ازینجاست که متعصبی از قصه مدعی تقدم آن از واقعه کربلا نشده بلکه در
جمیع تواریخ انکار عبد الله بن عمر قتل امام حسین بر زبان رفته ہم داہرست و از تالیفات
مجلسی و جالسی روایت مجتہد که جاری مجرای اوست ہم ظاہر دعوی اجماع و اتفاق تمامی اہل
حل و عقد بر بیعت یزید لئیم و اخراج حضرت امام حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله
و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عباس از زمره اہل حل و عقد که این وصف منوط
و مربوط بلکه محصور بذات مقدسه آنحضرات باعتراف بنی امیه که مجتہد وکالت ایشان
میکند و مثل سائر بنی [illegible] است و کواه چیست بر و صادق مضحکه ارباب قیل و قال
بلکه ملعبه مجانین و اطفال است [illegible] فضل مدعی عدل و انصاف با وجود ملاحظه
عبارت شرح مقاصد و شرح مواقف که در بیاض ابراہیمی در مقام علوم منقول است از
مقصدی به تحصیل معنی آن نه نموده و وقوف بر آن حاصل نفرموده در صحابیت شیخین و بود
از اہل حل و عقد بسبب [illegible] اہل بیاض [illegible] ملازمه و السنه و اقامت
[illegible] السنه آیا درلسب و بعضی [illegible] که چون مردم بعد شہادت ذی النورین
نزد جناب [illegible] شده و خواستند که انجناب بخلافت مخلع شود امامت

بر صفحهٔ آنها منوط تقرمود و گفت که این امر بر صوابدید اکابر مهاجر و انصار موقوف
است بلکه قسم برانمعنی یاد کردند که اگر امامت موقوف بر اجماع دفعی می بود سبیلی برای
عقد آن هم نمیرسید بلی باید که اهل حل و عقد که حاضر باشند یکی را من بین الناس
برگزینند و بر غائبین حکم نمایند که باطاعتش بپردازند الی آخر ما افاد کرم الله وجهه و در مقابله
معاویه بن ابی سفیان که باعتراف و اظهار امامیه آخر دعوی خلافت خویش کرد بر صفحهٔ
قرطاس رقم نمود که انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان
لله رضی الی آخر الفاظ المقدسه **بنازم** بر ناصیت حضرات امامیه که در تاویلات
این کلمات قادسه چه نشتر که بنیاد ورده اند و چه رقص الجمل‌ها که نکرده این همه امور را
خلاف نفس الامر داشته گاهی بر الزام و گاهی بر تقیه از اصحاب خود که معتقد خلافت
خلفای راشدین بودند فرود آوردند و حیرانم که بقول مسکی کما مر تقیه وقت ارشاد
کلام اول از بلوایان قاتلین ذی النورین که باعتراف صاحب مجمع البحرین و دیگر محققین
شیعه از تلامذه عبدالله بن سبا بودند و امامت را از جانب خدا تعالی اعتقاد مینمودند
و اساس مذهب تشیع نهادند چه معنی داشته باشد **والحمد لله** که فاضل مدائینی یعنی
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة کما نقل عنه غیر مرة بعد نقل این کلمات طیبات
مرتضوی اقرار بآن میکند که مذهب اهلسنت به ثبوت رسید که اهل حل و عقد را در بارهٔ
امامت اختیار است و مذهب امامیه که سبیلی برای ثبوت امامت بدون نص و معجزه
نیست باطل گردید و این فاضل مدائینی شخصی است که امامیه بجان و دل معتقد او هستند
و خود فاضل جالسی در کتب مطبوعه بر انصاف و عدل او نص قطعی مینماید و بنیاد استدلال
بر آن می نهد و تشیع او هم از اقوال مجتهد و دیگر امامیه ثابت میشود کما اشرنا سابقا
و عجب عجاب دعوی این سر امد اولی الالباب باجتماع جم غفیر و عدم ایشان
بنکیر امامت یزید سکیرست چه شدت خلاف و انکار چنانچه قبل از حکومت آن قدوه
اشرار در وقت معاویه از جماعت بسیار در کتب معتبره وارد گردیده بعد از جلوس
او نیز بر منصه ظهور رسیده کما ذکرنا فی المنهج الاول پس دعوی بیعت تمامی اهل حل

وعقد و بیعت آن زمان و عدم صدور نکیر از احدی از ایشان کما یدل علیه وقوع
النکرة تحت النفی مصداق إنّ أنکر الاصوات لصوت الحمیر است
باشد و معلوم شد که تصریحات اکابر علمای فریقین نقلا من الاصحاب والتابعین
در معائب یزید هنوز بمسامع این مسکین بفضله خور جامعین بیاض مستقی آثار جنیدی از
مدعین لی سواد نخورده یا همه منقولات و روایات را بمقتضای اعتساف و
عصبیت کان لم یکن شمرده اکنون بر دمنا این مجتهد رئیس السارقین که بسرقه
بضاعت مزجات مسکی مذکور پرداخته و دعوی بیعت اهل حل و عقد نموده واجب
و لازم که ثابت کند که از اهل حل و عقد قبل از خروج حضرت سید الشهدا کدام کدام
در بیعت آن شقی الانام در آمده بودند تا کلام دران کرده شود و پرده از روی کار برانداخته
آید **قوله** و یزید از وقت اه **اقول** این بحث قبل ازین بتفصیل تمام گذشته
است فالاعادة بلا فائده و آنچه علم الهدی امامیه فسق و فجور یزید را از بدو امر
نزد همگنان در کتاب شافی بر اصول و مرویات فریقین ثابت کرده رفته و قضای
این وطر نموده از ترجمه مجید فقره از بحار الانوار که مجتهد بغفلت مشق تألیف آن نموده
در جزو سابق نقل کرده ام و دلالت عبارت علم الهدی بر ثبوت فسق و فجور یزید
از بدو ایالتش هرگز محتاج تفصیل نیست زیرا که باتفاق روایات فریقین یزید شقی
بمجرد جلوس بر اریکه خلافت باطله بیعت از اربعه متناسبه که امام حسین ریحان
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از سرآمد ایشان بودند درخواست و ایشان به طلبش
بروایت سید جمال الدین محدث در بحر سیر و باقر مجلسی در جلاء العیون و
غیرهما در کتب دیگر بر والی مدینه نوشت و امام و [illegible] او و بوده
فسق و فجور و شدت ظلم و ستم و عدم استحقاق او بخلافت بتصریح علمای همگنان
ثابت شد و الا فسق و فجور جناب امام حسین خاک بدهن ناصبی و تا اهل بیت طاهرین
که از فسق و فجور یزید دور بوده و اصلا متصف لازم می آید و اللازم باطل عند معتقدی الشیعه الاولی
فالملزوم مثله و بیان ملازمت [illegible] زیرا که نسبت فسق و فجور بسبکه برای این

اسوء باشد افترا و بهتان است و مرتبه افترا بر روایات فریقین کما فی الصحاح والاصول
الاربعة از غیبت که بر زبان مقدس سید الکونین اشد من الزنا است بالاتر و بالا
گذشت که انچه از سید مرتضی منقول شده در مقابله اهلسنت و اعتزال است پس
می باید که ایشان قایل بدان باشند و در معتبرات ایشان وارد شده باشد کما لایخفی **قوله**
و نیز بیان نماینده **اقول** اثبات بیعت صحابه کرام و تابعین عظام از اهل حل و عقد
و علما و روسای اسلام که برای مخاطب والا مقام فایده دهد بر ذمه اوست که دعوی
حقیت خلافت یزید و بطلان شهادت امام حسین میکند اول ثابت نماید که از اهل
حل و عقد کیست انگاه از من بپرسد که حال بیعت کنندگان چیست و اثبات شروط
خلافت برای یزید پلید هم بعهده مخاطب است که خلافت او را در ثبوت بدلایل لازمه
از خلافت خلفا دانسته چنانچه بر ناظرین کلامش در استقرا مخفی نیست و از کلام
مجمل که درین مقام نوشته الی بر روی کاری نمی آید و کدام عاقل تجویز تواند کرد که چون
اهل حل و عقد و روسا و سادات قریش بیعت نکنند دیگر صحابه و تابعین با وجود اعتقاد
اینمعنی که آن بدبخت بشروط امامت متصف نیست کما افاد علم الهدی علی مذهب
الشیخین وجامعین کتب الطرفین لطیب قلوب بیعت آن رئیس اهل ذنوب
کرده باشند مگر شاید از اخافه طغاة بنی امیه وغیرهم بگوشهای ایشان رسیده باشد که
بزرگان دین و روسای مذکورین بیعت آن پلید تن برضا داده اند چنانچه شهرت
اینمعنی از روایت جمال الدین محدث در روضة الاحباب و ابن قتیبه اصفهانی
در کتاب امامت و سیاست واضح میشود و انچه گفته اند مصرع بهتان کبار اندر آن
رازی کرد ساز نفع محصلها ÷ و چون بنای این بیعت بر حیلهای دنیوی بوده قابل احتجاج
و لایق اعتماد نخواهد بود بالجمله دانشوران عالم نیک میدانند که چون دعوی
مجتهد که مستلزم به تقدم بیعت عبد الله بن عمر از خروج امام حسین بود باطل برآمد
اکنون صاف نمیگوید که کدام کدام از اهل حل و عقد در زمره اصحاب کرام به بیعت
یزید اقدام نمود و بسبیل انصاف باید کرد که احتمال و اهمال که میکند و از دار و گیر احتجاج است

اہل تحقیق که ذرا تامل نماید **قوله** و کدام عاقل الخ **اقول** درین قول بحث لفظی و معنوی
ہر دو جاریست اما بحث لفظی لا من حیث ہو بل از انکه بعد جمع کردن تمامی نسخ این کتاب که بعضی
بنظر مجتهد رسیده و بعضی بملاحظه دیگر علما فائز گردیده معلوم میشود که عبارت همین است و
حالانکه در غلط بودنش نزد هیچ عاقلی ریبی نیست زیرا که مجیب مصیب مدعی استحقاق یزید است
تا این کلام صحیح شود بلکه او منکر استحقاق و اہلیت یزید است پس سوق عبارت چنین باید که کدام
عاقل تجویز خواهد کرد که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار قرآن باستحقاق یزید اعتراف کنند
و مجیب از آن انکار نماید یا انکه کدام عاقل تجویز خواهد کرد که این بزرگان قائل از عدم استحقاق یزید
باشند و مجیب عالم آن و ازین مقام انکشاف تمام یافته که مدعی علم و اجتهاد در امر هنوز در شئی و نقیض
شئی امتیاز حاصل نیست **قطعه** بصورت آدمی شد قطره آب * چهل روزش قرار اندر رحم تا
وگر چل سال را عقل و ادب نیست * بتحقیقش نشاید آدمی خواند * **اما بحث معنوی** پس
بیانش آنکه یکی از عقلا و علما بلکه رئیس المتکلمین و قدوه فقهای امامیه که خود جناب مرتضوی
اند یا علم الهدی نهادند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی عما قلیل یعنی شریف مرتضی در زمان سابق کتاب
شافی و کتکی درین مجرو زمان در اوراق مذکوره که در اصلاح و شوره مجتهد بود تصریح نموده
اند که تمامی خواص و عوام را یقین فسق و فجور و عدم لیاقت و عدم انصاف او شده
حاصل بود و از کتب اہل حق نیز معلوم میشود که در فسق او کسی را کلامی نیست پس چگونه باوجود
علم و دانش و جمیع کتب لا تعد و لا تحصی از حمقا و سفها و مصداق کمثل الحمار یحمل اسفارا بوده
باشند تشنیع که مجتهد بر کلام شریف مذکور هم کرده باشد این همه از سفاهت و حمق داشتن کار
جناب مجتهد الزمانی است که یکی از ابنای نوع انسان و لیکن کسیکه در تمام عبارت مخاطب درین
کتاب مذکور [illegible] بنظر کرده باشد صدور این امور از مجتهد مستبعد نمیدانند زیرا که در [illegible]
بعبارت العین منظورش همین است که در عوام شهرت یابد که مجتهد جواب تمام رساله مجیب از آغاز
تا انجام نوشته لکن نزد اہل تحقیق تحمیق و تکذیب اکابر طائفه او از قدما و متاخرین انجامیده
باشد و مختصر سخن چون اورا از دلائل و دیگر مباحث غیر مفری باقی نخواهد ماند معاذ الله مدعوی
جز جناب سید الشهدا خامس اصحاب کسا علیهم صلوات الله تعالی گردن از ... دار ...

خواهد داد و روح شمر و عبید الله زیاد را شاد خواهد ساخت کما سیجیء بیانه ان شاء الله تعالی
عند ابرام قلب الاستفتا حالیا حکایت وجه تلقیب شریف مرتضی بعلم الهدی باید
شنید که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المومنین میگوید که وجه تلقیب او
بعلم الهدی بر وجهیکه شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیر او در عنوان بیان نموده
اند آنست که محمد بن الحسین بن عبد الرحیم که وزیر قادر عباسی بود در سال چهار صد و بیست
بیمار شد و بیماری او ممتد گردید تا آنکه حضرت امیر المومنین را در خواب دید که با او میگوید
که با علم الهدی بگو که برتو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر مذکور گوید که از آنحضرت
پرسیدم که کیست علم الهدی گفتند علی بن الحسین الموسوی آنگاه وزیر رقعه مشتمل بر
التماس دعا و اجابت مودی بخدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب را که در خواب
دیده بود درج نمود و چون آن نوشته بنظر شریف میر رسید از روی تعظیم نفس خود را
لایق آن لقب شریف ندید و در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی
لهذا اللقب شناعة علی وزیر بعرض رسانید که والله که ننوشتم بخدمت شما الا
آنچه امیر المومنین مرا بآن امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر ببرکت دعای میر مرتضی شفا
یافت واقعه را بقادر خلیفه عباسی عرض کرد و آنگاه میر مرتضی را از آن لقب
مذکور ساخت قادر بامیر مرتضی گفت که قبول کن ای مرتضی آنچه جد تو ترا بآن ملقب
ساخته و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آنرا در القاب او داخل سازند و از آن
زمان آن لقب مشهور شد انتهی راست و دروغ برگردن راوی خصوصا قاضی
شوشتری و شیخ شهید او که در تلبیس تحجیل دجال و ابلیس بوده اند و آنچه راویان
ازین طایفه منامات دیگر برای این نیرنگ نقل میکنند و تعلوسات اهل حق از آن مفتریات
ذکر آن موجب تطویل کلام است **قوله** پس لاجرم الخ **اقول** صلاست
دانشمندان روزگار را که ترهات مجتهد شیعیان را به بینند و برای خدا اندک انصاف
نمایند که مجتهد در استفتای بیعت اهل حل و عقد تمسک جسته بود و الکنونه بیعت مطلق
صحابه تنزل مینماید و آنها هم مجمل و مبهم میگذارد تا او را جای فرار وقت گیرد دار علما

مرد خوبی بود سواد فارسی داشت اطوار و کردارش در ظاهر موافق و مطابق نجبا و
شرفای اشراف اهل ایران و شاید که نیشاپوری بود خیال می نمود که در ملک خود زیاده
از پنج شش هزار روپیه نداشته باشد و قریب پنجاه سال پیش ازین ساکن اله آباد بود
و بتجارت اوقات صرف مینمود و مادر میرزا محمد خواهر معصوم علیخان واحد العین بود و این
معصوم علیخان جمعدار بود همراه نجف خان مرحوم مردی بود با لیاقت و عزت فی الجمله
ثروتی داشت لهذا عبد النبی بیگ تسلطی که باید بر زوجه خود نداشت و این زن بطور
خود گذرانید چنانچه هر وقت که دلش میخواست برای سیر باغات و اجتماع مردم در قدم
شریعت و غیره بمجمع خلایق در معبدگاه هنود ان میرفت و کسی مزاحمت نمی توانست
لکن خوب معلوم نیست که درین اوقات شوهرش در خانه می بود یا در سفر اما اغلب که
مسافر بود و چند مرتبه فقیر هم دیده بود که زن مذکوره بالای رتهه سوار است و میرزا محمد
لیسن ده یازده ساله بر پایوی عقب رتهه بود و برای سیر و تماشا میرفت الغرض مادر
میرزای مرقوم در بلده اله اباد بر طور و طریقه نسوان اشراف و نجبا مشهور و معروف نبود لطف
عند الله و چشم و ابروی میرزا محمد با چشم و ابروی عبد النبی شباهت کلی نمیداشت
بنابرین مشهور است که مادرش زبان زد مردم بود شاید که این مرد را کسی پسر عبد النبی بیگ
نمیدانست خصوصا از اهل ایران انتهی بلفظه و عبارت مجتهد در مقدمه ثانی اینست
بالجمله اکثر مومنین را ازو نفرت حاصل شد خصوصا بضمیمه اینکه جوانیکه بصحابت
خود آورده بود او و دیگران او را متهم می ساختند بانچه امارد و قوم لوط بآن عادت
کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم موید اینمعنی بسمع میرسید که شاید صدق
اینمعنی بود و الله یعلم الی ان قال چون آن ناکس ازینجا مراجعت کرده باز بکربلای معلی
رفت اخبارات او با علانیه رسید و مرتبه تعصب و انحراف او از جاده شریعت
آشکار گردید که جناب مستطاب آقا سید علی طاب ثراه اراده تعزیر و تادیب او
نمودند الی حصل شنیده شد که در امکنه دیگر از بلاد فارس و غیره بسبب زور و مکر و
طلاقت لسانی که چند روز قلوب عوام را التسخیر ساخت اما عاقبت الامر چون خبث

علامه دهلوی انار الله برهانه یعنی عدم رضای اهل حرمین شریفین بخلافت و تسلط یزید
پلید پس بروایات فریقین در ما سبق بر جای خود است بعض انبا هیچ تزلزلی پیرامون
آن نمیگردد و واحدی را از نواصب یعنی مثبتین خلافت یزید مجال استیصال آن نمیباشد
حق لعیه باید دانست که سلمنا که قول ابن عمر دلالت بر بیعت اهل مدینه دارد لیکن برای اثبات
بیعت اهل مکه معلوم نیست که این دلالت مطابقی ست یا تضمنی یا التزامی یا این دعوی
مقرون بدلیلی دیگر ست که جز وقت رجعت شیطان الطاق اظهارش جایز نیست
قوله اما عدم بیعت اه **اقول** حال مجتهد الزمانی باید دید که برای ابله فریبی می نویسد
که ازین کتب کلامیه ثابت میشود که اگر یکی هم از اهل حل و عقد بیعت کسی نماید آن شخص
خلیفه میشود و این قدر پیرامون خاطرش نمیگردد که این هر دو کتاب مانند کتاب سلیم
بن قیس هلالی و کتاب فعلت فلا تلم که شیطان الطاق علیه ما علیه مصنف اوست و
بسیاری از علمای امامیه را هم هنوز این نسبت معلوم نگشته و فقیر اقل الخلیقه بعد از
تتبع بالغ دریافته در صنادیق تقیه مختفی نیستند بلکه بعنایت ایزدی در دست علما
متداول هستند پس اداني طلبه هم بتکذیب مجتهد خواهند پرداخت و خواهند گفت
که شروط امامت هم برای آنکس می باید یا هر جاهلی و فاسقی و فاجری
را کسی از علما بیعتش کند او امام است دریغا که بذهن جناب مجتهد ابهم نماند که در
ترجمه از مجلد بحار فتن چه نوشته میگوید که نزد سنیان نماز کردن خلف هر یک از نیکو
کردار و بد کردار جایز ست بخلاف خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت عامه
که برای آن شروط کرده اند مثل عدالت و شجاعت و قرشیت و دیگر صفات کامله
انتهی بلفظه با وجود دعوی نیابت صاحب الامر ارتکاب این تلبیسات نمودن اعوای
عجیب و غریب است و این تقریر وقتی است که او تعمیم را اراده کرده باشد لکن او ما ما
الیه و اگر مقصودش این است که ازین کتب ثابت میشود که بیعت یک کس از اهل
حل و عقد در فعلیت امامت مستجمع شرایط هیچ انتظاری باقی نمی ماند اگرچه سایر
اهل حل و عقد در خلافتش تکیر نمایند پس او تقلید حضرات انبیا را اصول استقیاد میدهند پس گویم

که ملای مجلسی در مجلد هشتم از بحار و جامعین بیاض ابراهیمی در بعضی از مجلدات و محقق جیلانی در فتح السبل و میرزا محمد کشمیری در نزهه و فاضل جالسی در صوارم و مستکی در افادات و اوراق سابقه و مجتهد الطائفه انا نکه در استقصا بجهت عدم فهم کلام علمای اعلام و عدم احاطه اطراف و جوانب اینمقام درین مغالطه گرفتار شده اند و بحول الله و قوته در مقام خودش حل این اعضال و اشکال می نمایم و بر سر کشف مطلب شرح مواقف سید جرجانی و شارح مقاصد علامه سعد الدین تفتازانی می آیم فانتظر انتظارا یسیرا **قوله** میکویم الخ **اقول** در کتب فریقین باعتراف و اظهار جمله علما مصرح و منقح است که انکار اهل حل و عقد بیعت یزید از جهت عدم لیاقتش بوده چنانچه تفصیلش بر جه تمامتر معرض ترقیم آمده و توقف چند کس از زمره صحابه که عدد ایشان زیاده از صد هزار بوده و بروایت مجلسی در تذکرة الائمه یکصد هزار و سیصد بر تقدیر ثبوت درباره بیعت افضل الصدیقین از جهت خاص ممنوع است تا وقتی که اتحاد جهت را باثبات نرساند این مشابهت مفید نخواهد شد و اسفه للمجتهد ذلک و عبارت شریعت مرتضی که ترجمه آن بزبان جناب مجتهد الزمانی در مجلد فتن از بحار الانوار است این است که جمیع مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند و اظهار رضا و خوشنودی نمودند و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالف او بدعت کننده و خارج از ملت اسلام است نتیجه سند منع است زیرا که دلالت بران دارد که تمامی اصحاب و حضار توقف صدیق را لایق این منصب ندانستند آمدم بر اینکه شریعت مذکور بعد از شهادت بر اینمعنی که جمیع اهل اسلام ابوبکر را مستجمع شروط خلافت اعتقاد میکردند بلکه مخالف او را مبتدع و خارج از دائره اسلام می فهمیدند بقدح معدودی از اصحاب در لیاقت صدیق اشاره کرده و گفته آنچه گفته بسیر جوابش در فصل سابق بعنوانی یاد کرده ام که اگر شریعت بر جبهت قمقری درین زمان ..... باز کردد و تمامی همت خود در رد آن صرف کند بشرط انصاف حرفی از آن تقریر نتواند ساخت مع ذلک بعد ازین عنقریب در همین مقام جائیکه تخلف سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم اجمعین را ذکر کرده چندی از مباحث دیگر بعنوانیکه نزیتی بیان آن در خیال کسی نگذرد می آید ان شاء الله تعالی که روح شریف

تمامینی در عالم بوزینه بلرزه و مصداق ضغث علی ابالة گردد مجتهد که در شی و نقیض شی
تفرقه نشوانند کرد کما عرفت چگونه مجال بر ردّ آن داشته باشد **قوله** چنانچه
جمال الدین محدث الخ **اقول** معلوم نیست که علامه دهلوی قدس سره العزیز
در کدام کتاب افاده فرموده است که تمامی دفاتر این کتاب از بهترین سیرات
تا ثابت شود که این نقل از آن مقامی است که صاحب تحفه آنرا باین عنوان ستوده
بلی بیاد فقیر می آید که علامه موصوف در رساله اصول حدیث که برای سید فخر الدین
حسینی نوشته بعد از تصریح باین معنی که اخباریکه تعلق بتولد آنجناب صلی الله علیه وآله
وسلم تا غایت وفات شریف دارد آنرا سیرت می نامند اینقدر بیان نموده که نسخه
روضة الاحباب اگر مصئون از زیادت و نقصان بدست آید بهترین سیرت است
ازین کلام ستایش دفتر اولش بثبوت میرسد نه دفتر آخر که جناب مجتهد تحریر از
آنجا این نقل برداشته اند و اول دلیل بر این معنی که دفتر اخیر لایق این مدح نیست
آنکه در فصل ثانی از باب دوم از تحفه اثنا عشریه که در حل جزئیات مکاید امامیه [illegible]
گردیده آنچه علامه ممدوح ارشاد نموده است از آن بدلالت صریحه پیدا و هویدا
که محدث مذکور بدفتر اخیر از کتاب مسطور در بعضی از مکاید این فرقه گرفتار شده
و مغلطه ها اورا رو داده حیث قال کید پنجاه و یکم آنکه جمعی از ایشان [illegible]
میکنند با مورخان اهلسنت پس کتابی در تاریخ تالیف میکنند و از اخبار و قصص
چیزی موهم آنکه مولف این کتاب خارج از اهل سنت است درج نمی نمایند و لکن
در سیر خلفا و احوال صحابه و محاربات ایشان چیزی قلیلی از مذهب خود داخل
میکنند و بعضی از مورخین اهلسنت از آنکتاب بگمان اینکه مولف آن از اهل سنت است
نقل می نمایند و بغلط افتند و رفته رفته موجب ضلالت ناظرین بی تحقیق شود و نقش
این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مصنفین تواریخ در ورطه غلط انداختند و ناظر
آن تواریخ را در ربقه ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین محدث صاحب روضة
الاحباب نیز در بعض جاها از این قبیل تواریخ نقل آورده خصوصا در قصه بیعت ابی بکر

صدیق رضی الله عنه و توقف حضرت امیر کرم الله وجهه و در قصه قتل حضرت عثمان رضی
الله عنه و علامت الیقیم منقول در کتاب او آنست که میگوید در بعض روایات چنین
آمده اما محققین اهلسنت از نظر در تواریخ مصنفه مجاهیل احتراز تمام واجب دانسته اند انتهی
با وصف این همه تصریحات که شنیدی لفظ بهترین سیر برین کتاب مطلقا چگونه اطلاق
کرده باشند پس معین شد انچه اشارتی بدان نمودم که توسعا لفظ سیر بر حال خلفا
هم اطلاق باید کما لا یخفی و این دعوی یعنی صاحب تحفه بر تمامی دفاتر مذکور کتاب
لفظ بهترین سیر بر زبان آورده بدان ماند که بعضی از معاصرین نزد فقیر با دعوای سر
از شکایت گفتند که صاحب تحفه قدس سره العزیز حکم بصحت خطبه شقشقیه میفرمودند
و فلانی از فلانی این امر را نقل کرده و حال آنکه مولفات آنجناب اشارة و صراحة
تکذیب این حکایت مینماید کما لا یخفی علی المتصفحین حقیقت اینست که جزئیات
غیر متناهی و در هر زمان متجدد است خصوصا جزئیات فن تکیدت که ابتدای آن از
ابلیس و رواج آن از عبد الله بن سبا است و انتهای آن حلول امیست که بر کدام
از علمای این قوم اتفاق افتد انچه این معاصرین نقل میکنند از باب شکایت افترا است
بالیقین تا عوام را بدام فریب افگنند صاحب تحفه قدس سره العزیز در قصه
کتب کلامیه و تعصبیه که مبنی این خطبه را که متضمن شکایت و مطاعن خلفاست
راشدین است و علمای متشیعین در کتب خود می آرند از موضوعات و مفتریات می شمرند
و از کلام قاضی در وفیات الاعیان و غیر او در غیر آن نیز سمت وضوح دارد که
نسبت نهج البلاغت را بجناب مرتضوی اهل سنت از افترات قوم اعتقاد میکنند
بلکه از کلام علمای امامیه مثل کاشانی در صدد ترجمه خطبه مزبوره نیز هویدا است که اهل
سنت این خطبه را مجعول میدانند و بعضی این خطبه را اضافه از عبارات رضی ... ...
انتهی و چرا از موضوعات نشمارند که خود خطب مرتضویه در نهج البلاغت در محامد
و مناقب حضرت صدیق و فاروق قطعا موجود است کما لا یخفی و سوف یجیئ تفصیلها انشاء الله
تعالی بالجمله دفتر اول از روضة الاحباب قابل تمسک و احتجاج خواهد بود اما ... بلکه

مخالف ماخذ صحاح بروایات نه افتد بخلاف دفتر ثانی وثالث که بجهت مغلط نامی
مذکور غیر مستقیم ومدخول ست وانتساب این دفاتر بمحدث مذکور مبنی بر تنزل وتسلیم
والا اگر تتبع این کتب نموده شود بوضوح می انجامد که این دفاتر از محدث مذکور نیست بلکه
بعضے از اولاد وتلامذه او تالیف کرده اند واز اختلاف عنوان عبارات هم همین معنی بعد از تامل
پیدا تواند شد چه جای آنکه این دم از شیخ مفید بانی مبانی تشیع که شیخ وسید شیعیان از خوشه
خرمن خوشه ها برمی دارند واوراد اشیای مکلف که سنگ تنکاری باشند منشا رند نیز درین دفاتر
نقل روایت کرده باشند واکر انگ در عبارتیکه حضرت مجدد الزمانی نقل فرموده اند غور کنی
صاحب این دفتر در ایراد حکایت متخالف شدن بعضی از انصار وتذکیر بعضی از اشعار بعد
از انتساب آن شیخ العرفا فرید الدین عطار بر تشیع این بزرگ که از اکابر واصلین وقدوه
محققین است هم اشعار رمی نماید چنانچه معمول اهل مکاید است **واگر از تیهم** ترقی
کنم بطور جدل میتوانم گفت که قاضی نور الله ذهب الله منوره بر طبق افادات بعضی
از اکابر مذهب خبیث خویش در مجالس المؤمنین نوشته است که محدث مذکور یعنی مصنف روضه
الاحباب از خلص علمای شیعه بوده چنانچه عبارتش بچشم انصاف نظر فرموده شود که بعد
از عقیده ... مناقب وبی نظیر بودن کتاب روضة الاحباب میگوید که صورت صحت
... از کتاب تحفة الاحبار که بنام خواجه بیگی استرابادی نوشته وغیر آن ظهور
تمام دارد ولهذا مخدوم الملک لاهوری بعضی از نسخ آنرا بسوختن فرموده اما خلف
الصدق او امیر نسیم الدین میرکشاه اگرچه تصنیفی از و ظاهر نشده که در آنجا تصریح
بعقیده خود نموده باشد لیکن در کنار بعضی از نسخ کتاب میزان ذهبی دمشقی شافعی
که بنظر مولف این اوراق رسیده بخط شریف او مواخذه چند بر ستخان ذهبی ناصبی دیده که تشیع
... او در جنب آن ناچیز گردیده انتهی بلفظه حاصل که دعوی مذکور از کلام جناب علامه
درحق کتاب مذکور بی اقامت دلیلی وبرهانی مسموع نخواهد شد وظاهر اثبات آن
برای این دفتر که از آنجا این عبارت آورده ور وایات مجاهیل دران اندراج یافته
نیاید وچه بر سبحان الله بر خلافت صدیق بلکه اصحاب بر روایات فریقین ...

بطیب خاطر جمع آیند و ببیعتش مشرف شوند و مجتهد دعوی کند تارکین و متخلفین در آغاز
و انجام نماید و در نفس الامر برین چند بزرگ تهمت باشد پس حکایت دروغگوی موافق حال و قالش
تو کوسی طابق النعل بالنعل آورده اند که دروغگوی میگفت که در سنه فلان شب فلان وقت
هزاران هزار بار سیاه بچشم دیدیم و حضار چون عادت او را میدانستند میگفتند راست بگو که
چه قدر باشند و او در هر سوال عدد ارقامی را بالقلیل میرسانید و از لکوک بالوف میگردانید و از الوف
بعشرات و آحاد تا آنکه گفت رسنی دیده بودم نامیده چون افعی بر خود پیچیده **قوله** از انجمله
است الخ **اقول** ذکر این دلیل منیف و حدیث شریف بذل منت و احسان بر علمای
سنیان است چه بر فرض و تسلیم تخلف شش ماهه از بیعت حضرت صدیق که غایتش اشتباه
ند و جوب چنانچه علمای ما واحد بعد واحد تصریح بیان کرده اند و منهم الامام النووی فی شرحه علی
الصحیح الثانی اگر دلیل بطلان خلافت صدیق بحکم حدیث میت باشد عجب که رفاقت و سال
تقریبا با جناب افضل الصدیقین و بیعت ده ساله با فاروق اعظم و صحبت دوازده ساله
با عثمان ذی النورین و صف بیعت شان بحدیکه خود در جواب بعضی از سائلین از وجه استحکام خلافت
خلفا و لی انتظامی آن در وقت جناب شان فرمود که ما در وقت خلافت سابقین عهد و بیعت
و همتقریبا بوده ایم و در وقت من این امور بشما تعلق دارد کما فی شرح الفاضل المدامنی و غیره
بمرتبه دلیل حقیقت خلافت آنها نباشد فالحق مع المرتضی و المرتضی مع الصدیق و الفاروق
و ذی النورین فالحق معهم حیث کانوا و چون این بیعت و حسن معاشرت یقینی و آن تخلف نظر
بانکار لیاقت خلیفه اول بلا شبهه باطل و بملاحظه روایات دیگر که در صحاح و سنن و جوامع مندرج
و دلالت بران دارد که بعد از روزی یا دو روز در مبادی خلافت بیعت کردند چنانچه ابوزکریا نووی هم
در کتاب تهذیب توضیح آن بایراد روایات معتبره نموده ساقط از درجه اعتبار یا موهوم و ظنی و در
اصول و یقین باثبات رسیده که الیقین لایزول الا بالیقین مثله پس این نفس تخلف موهوم معارض حق
ان بیعت و حسن معاشرت متیقن که باعتراف مخالفین هم که مدعی تقیه ثابت و متخیال می باشند برجای
خود ثابت است نتواند شد لانه ضعیف و هو لا یقدر ان یعارض القوی با آنکه شنیدی بسیاری
از احتمالات در ان تخلف که مخاطب دعوی آن مینماید جاری است مانند مزید حزن و اندوه وفات

جناب سرور کائنات چنانچه بلال خادم شریعت را اتفاق افتاد کما یدل علیه الروایات و هی عندهم
کالوحی المنزل من السموات و ملاحظه اقتاب و تیمار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیون و بیقراری
امام حسن و امام حسین و خوض و تامل در تحقیق خلافت بلا فصل و افضلیت ابوبکر صدیق
و حفظ جمیع آیات منتشره قرآن مجید بر طبق نزول و انضمام بعضی از آنها بسوی دیگران چنانچه
از کتب اکابر امامیه مثل بحار و غیر آن هویدا میشود که جناب امیر بسبب قلت فرصت
و کثرت مشاغل جمع قرآن مجید و غیره فرصت گذاردن نماز هم در مسجد نبوی صلی الله
علیه و آله نمی یافت با وصف ورود احادیث کثیره در وعید کسیکه جار مسجد خصوصا
مسجد شریف باشد و بجماعت حاضر نشود و چنانچه قبل ازین در مبحثی از مباحث
منهج اول در باب تقی علاوه میکنیم که در وقت غیظ و غضب بر جناب سیده
و نسبت ذنب و ایذا بذات عالی صفات آن معصومه از صغائر و کبائر سهوا
و عمدا که محض به تعجیل و ثوران نفس بر اصول امامیه بود و ذکر آن هم در مبحثی از
منهج مذکور گذشت لامحاله انفکاک از حق رو داده باشد سیما و نیک جمیع
ملفوق آیات قرآنی که بکمال بذل توجه و اهتمام تمام اتفاق افتاد حتی که ردای مبارک
بر دوش نه انداختند و چندی از ثواب نماز جماعت در مسجد نبوی دست برداشتند
چنانکه دانستی بکتمان آن که اکبر کبائر است کوشیدند و ایمعنی از حق الیقین بوضوح
می انجامد و حضرات ائمه مثل امام صادق ع که کاشف دقایق و واقف حقایق بودند
و از نسبت عصیان و ظلم بسوی خویش دریغ نمیفرمودند کما عرفت سابقا بر طبق تفسیر عیاشی
ارشاد نموده که آیت کریمه إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ
الخ در شان حضرت امیر است و حضرت ابوجعفر ائمه دیگر را هم دران داخل فرموده حیث
قال علیه السلام یعنی بذلک نحن و اکابر علمای امامیه که اعتقاد این کتمان به تمامی ائمه السلام
دارند و این سلسله را از جناب امیر المومنین تا مهدی دین عبادا بایه میرسانند برین قدر
اکتفا نموده روایت دیگر می نمایند که حضرت امام صادق فرمود که مراد از أُولَٰئِكَ
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ مائیم و این روایت نیز در تفسیر عیاشی و جلد

اول از بحار مجلسی پست آمدم بر اینکه مراد از احادیث آنست که اهل ارتداد و نفاق
آیات نازله را در شان این حضرات پوشیدند و از قرآن مجید بیرون کردند چنانچه از روایات
علی بن ابراهیم قمی و تلمیذ رشید او در کافی معلوم میشود جوابش آنکه بر فرض محال آیا
پس اینکه قرآن مجید را کلیة مخفی کردند تا که از قرارت آن که کتاب الله علی حده بود نیز منع
فرمودند کما فی الکلینی لائق تر بمصداق بودن این احادیث و آیت مزبوره اند یا خلفا
ثلثه که بعضی از قرآن مجید را باعتقاد معاصرین و جمعی از قدما و تمامی آنرا الی کلم و کاست بر
مذهب سید مرتضی و صدوق و امثال او چنانکه تفسیر مجمع البیان و رسالة اعتقادیه ابن بابویه
بتفصیل آن متضمن است شایع کردند باقی ماند اینکه چون خلفا را اعوان ایشان قرآن مرتضوی را
بسبب آنکه مشتمل بر ذمایم مهاجرین و انصار بود قبول نکردند بالضرورة جناب امیرالمومنین
بکتمان آن پرداختند چنانچه مجلسی در بحار و حق الیقین با یراد اقسام مهملات منقول کرده و ازاله
بفوائد آن قطع نظر از لزوم کذب صدوق و علم الهدی انکار این عذر بیشتر از کناره و این علت
از وساوس ابن سبای روسیاه است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با سکوت قرآن مجید
جهاد نموده و گاهی بجهت انکار ایشان حرفی را از قرآن مجید مخفی نکرده پس جناب امیر کاتم کتاب
مستطاب معاذ الله من ذلک بر اصول رافضه لیاقت نیابت نداشته باشند
اگر گویند که بجهت اختیار تقیه نتوانستند که شایع سازند گوییم قطع نظر از آنکه عدم نشر بهیم
چیزی دیگر است و کتمان و منع چیزی دیگر و روایات بحار و کلینی و غیرهما نص در امر ثانی
واقع شده اند چه توان گفت که تقیه از شیعیان خویش که جناب امیر را معصوم میدانستند
و مجتهد و مطیع و منقاد آنجناب بودند مخالف یعنی چه کما صرح به المتکی حین آنکه خوف
از عمر و عثمان و خود مع ذلک در خطبه شقشقیه و دعای صنمی قریش و مانند آن چرا تقیه را کار
نبستند و کتمان این مضامین و امثال آن نکوشیدند که انشای آن بزعم روافض ایمان
جنایت معاذ الله و از اینجا زبالی امامیه واضح میشود که این خطب و ادعیه موضوع علمای قوم
است چه جای اهل حق که اجماع بر آن دارند که از جناب امیر تظلمی درباره خلفا صدور نیافته
چنانچه شارحین نهج البلاغت از رفضه هم گفته اند پس معنی لفظ حدیث تعلی که در نهایه جزریه

است انکه ان الخطبة لیست الیه کرم الله وجهه کما فی القاموس و الا تناقضا لتاقطا بالجملة از
وقت کتمان قرآن مجید که معاذ الله از جناب امیر صدور یافت بلکه مدت عمر بران گذشت غلط
گفتم بکتمان کتاب مبین بائمه لاحقین وصیت هم نمودند تا آنکه هریکی بعد دیگری اصرار برینا
ورزیدند که امام صادق صراحة نهی از قرارت آن فرمود و دیگری بے اندا بهیا از انجناب بلا ضرورت
حتی نسبت باین کتاب مستطاب چنانچه بر ناظرین کلینی و رسائل فضل بن شاذان پوشیده
نیست صادر شد و صراحة از جمیع روایات این هردو محدث چنان روشن میشود که تاویلات
مرزا محمد کشمیری درینجا وسوسه نفسانی است و کدام هیچ آیا انفکاک حق بموضع تحقیق رسید
یا هنوز حق از جناب امیر بر اصول شیعه جزو لاینفک است و عجب نیست که چون مجتهدین و متکلمین
امامیه درین امور ملجا شوند گویند که برای جمیع ائمه از جناب امیر تا ائمه لاحقین قاطبة
در صحف آسمانی همین امر ارشاد شده بود که این کتاب آسمانی و خطاب جاودانی را تا
قیامت کتمان باید کرد و این جواب بعید از صواب بر تقدیر فرض محال مکذب روایات
کلینی و دیگر ائمه شیعه است زیرا که بدلالت مطابقی در صحیفه حسینیه و باقریه و جعفریه
اینمعنی اندراج و اندماج یافته بود که هرگز از کسی جز خدا خوفی نباید کرد و حق را علی رؤس
الاشهاد اظهار باید نمود و در نشر علوم باید کوشید الی غیر ذلک و اگر تکذیب کلینی
روا ندارند باید که از امامت این بزرگان تا صادق مصدوق رضی الله عنه دست
بردارند که با این تاکیدات هم کتمان کتاب نمودند و هم نهی از قرارت ان قرآن نمودند
و ایضا جناب امیر وقتیکه ورود بدست گرفتند بکمال غیظ و غضب امام حسین ریحان
رسول الثقلین را طلب کردند و اینهمه ذلت و بیحرمتی رو داد تا آنکه اگر شهید کربلا حق
حضرت جعفر طیار را یاد نمی آورد در زدن دره بر جناب امام حسین که ایذای او عین
ایذای خدا و رسول بود حالت منتظره باقی نبود انفکاک از حق و غفلت از منافی
حصول عصمت برای امام حسین رو داده باشد و این قصه را امام اعظم بلکه مرشدان
ایشان او در تصانیف خود آورده اند چون مجتهد جالسی در کتاب فواید الصفیه
و مواعظ حسنه ترجمه آن بفارسی نموده نظر بعموم فائده سواد مشس برمی آرم و این

حکایت بروایت حضرت عقیل است که بتقریب ذکر فضایل مرتضوی روبروی معاویه
بن ابی سفیان نقل کردند که روزی مهمانی پیش حضرت امام حسین نازل گردید پس امام حسین
درهمی قرض گرفته نانی خرید و نان خورش نداشت که نان را با آن حاضر سازد و در آن
روزها چند مشکهای عسل از طرف یمن بخدمت حضرت امیر رسیده بود پس امام حسین بقنبر
خادم فرمودند که دهن مشکی از مشکها را بگشاید چون گشود حضرت بقدر یک رطل از آن
مشک عسل گرفتند و بمهمان خورانیدند پس چون امیر علیه السلام خواست که مشکها را میانه
مستحقین آن قسمت نماید از قنبر پرسید که کسی دهن این مشکها گشوده قنبر عرض کرد که بلی
یا امیر المؤمنین و سرگذشت را نقل نمود چون حضرت امیر حرف او را شنیدند در غضب
شدند فرمودند علی بحسین حسین را حاضر سازید چون حضرت امام حسین حاضر شد حضرت
امیر دره بر داشت امام حسین گفت بحق عمی جعفر یعنی بحق و حرمت عم من از تنبیه من
درگذر و عادت حضرت امیر المؤمنین بود که هر گاه کسی بحق جعفر میگفت پس غضب آنحضرت
تسکین می یافت پس حضرت امیر فرمودند ما حملک اذ اخذت منه قبل القسمة چه چیز
باعث شد ترا که قبل از قسمت آن با آن متصرف شدی امام حسین عرض نمود که حق ما در آن است
چون قسمت میشد من بقدر یک رطل از حصه خود داخل میکردم حضرت امیر فرمودند که
پدر تو فدای تو باد که ترا نمیرسد که تو از آن منتفع شوی پیش از آنکه مسلمانان منتفع شوند
آگاه باش که اگر نمی بود که من دیده بودم که دندانهای ترا پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم می بوسید هر آینه من ترا درین وقت میزدم بعد از آن حضرت امیر خود درهمی
که در گوشه ردای خود بسته بود بقنبر دادند و فرمودند که قسم اعلای عسل از بازار خریده
بیاور چون آورد عقیل قسم خورد و میگوید که گویا من می بینم که از هر دو دست مبارکش مشک
را حضرت امیر گرفته اند و قنبر عسل را در آن داخل میکند بعد از آن حضرت امیر علیه السلام
دهن مشک را می بست و میگریست و میفرمود اللهم اغفر للحسین فانه لم یعلم خداوندا
از تقصیر حسین درگذر که او ندانسته این کار کرده انتهی ملخصاً گویا علی کبیر
اندک خود داخل در حقوق امثال این حدیث که در کتب رفته از الوف بیشتر

چنانچه بر بصیر محقق نیست بکار برد و علم ماکان و مایکون ایمه و حال عصمت ایشان و تنقیح
مسایل فقهی بر اصول رافضه و ترهات و لاف و گزاف غالیان و بداندیشان در تنا
و انواع تعزیات را که نظر بیتیم هم برای خواص کافیست که باره علم دارند چه جای گوشواره
عرش رب المشرقین بخیال آرد و به بیند که هر یکی از روافض فرو شدن آتش نمرود را
بمجرد شنیدن نام حضرت جعفر طیار در هر مقام از فضایل و مناقب می شمارد و در
واقف بودن فاروق عند کتاب الله همت بر طعن و تشنیع میگمارد و اگر نه مقام تطفلی
مجلس این مباحث را بمویدات بیشمار تفصیلے میدادم و پیش علمای رفضه بطریق
ارمغان الزامی نهادم و لیکن العاقل یکفیه الاشاره و الغافل لا یجدیه الف العبارة
الغرض بر اصول اهل حق کما اشرنا فی صدر البحث هیچ غباری در معنی حدیث مبحوث
عنه یعنی حدیث سعیت نیست و انفکاک حق بجهت امور مسطوره لازم نمی آید چون در خلافت
جناب مرتضوی حروب بغاة پیش آمد و بامتداد کشید ارشاد این قسم مضامین بر موقع
خویش می نماید تا مردم سوء ظن هم نرسانند و بدانند که حق با جناب مرتضوی است
نه معاویه بن ابی سفیان و دیگر بنی امیه باغی **و ایضا** نظر بورود این حدیث در
حق عمار بن یاسر که در کتاب منهج المقال هم مرویست بر اصول امامیه میتوان گفت که
در وقتیکه عمار تردد بامامت جناب امیر هم رسانید و سرهم تراشید و دست از رفاقت
باز داشت چنانچه از بحار و منهج المقال دریافت میشود و حال آنکه تخلف از جناب علوی
و مخالفت آنجناب و بودن شخص مصداق خاص حقیقة کمتر از فسق نیست و الا اصل
الاصول امامیه مقلوع میشود کما لا یخفی و از کتاب اقدم یعنی نسخه سلیم بخوبی منکشف
میشود که او از خاذلین جناب امیر المومنین بود و نکث بر نکث نمود تا آنکه مورد لعن آنجناب
گردید کما سیجیئ انشاء الله تعالی حق از عمار جدا شده باشد و حال آنکه زبان امامیه بر
تفسیق او دران وقت جاری نمیشود پس اگر تخلف بسبب جناب مرتضوی کرم الله وجهه
که حالش منفصلا دانستی بهر حال مستلزم بطلان خلافت صدیق باشد لازم آید بطلان
امامت مرتضوی بجهت تخلف عمار بعین هذا الدلیل و اللازم باطل فالملزوم مثله

در جهالت افکندند این قسم کلمات در مبادی خلافت صدیقی فرموده باشد و اقوال
و افعال هزاران از انبیای کرام در وقت طفولیت نزد ما حجت نیست تا بائمه چه رسد که
بعد از انکه مصداق حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة شدند نیز معصوم نبوده اند
پس عدم اهلیت حضرت صدیق از کجا لازم آمد اما بر مذهب و روایات شیعه پس جواب این
زیاده تر آسانست چه در علل شیخ الشیخ خود حل این اشکال از جناب مشکل کشا مرویست
تفصیل این اجمال آنکه محدث مذکور در باب العلة التی من اجلها دفنت فاطمة
باللیل و لم تدفن بالنهار از علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران
نخعی از حسین بن یزید از حسن بن علی از ابن ابی حمزه از پدر خودش از امام صادق در
اثنای حدیث طویل که چند ورق نبشته است و دلالت بران دارد که بعد از اخذ فدک
و غصب جناب سیده ابوبکر صدیق در استرضای آنجناب بغایت قصوی کوشید و
آخر همراه فاروق باجازت حضرت امیر در خانه هدایت کاشانه داخل شد و فیما بین
مکالمه طویل و عریض رو داد و ابوبکر صدیق هیچ دقیقه فروتنی باقی نگذاشت در رفع
برکردن راوی که جناب فاطمه زهرا راضی نشد روایت میکند فلما اصبح ابوبکر و عمر
عادیت لفاطمة فلقیا رجلا من قریش فقالا له من این اقبلت قال عزیت علیا بفاطمة قالا و قد
ماتت قال نعم و دفنت فی جوف اللیل فجزعا جزعا شدیدا ثم اقبلا الی علی فلقیاه و قالا و الله
ما ترکت شیئا من غوائلنا و مساءتنا و ما هذا الا شیء فی صدرک علینا هل هذا الا کما غسلت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوننا و لم تدخلنا معک و کما علمت ابنک ان یصیح
بابی بکر ان انزل عن منبر ابی فقال لهما علی علیه السلام اتصدقانی ان حلفت لکما قالا نعم
فحلف فادخلهما علی المسجد فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد اوصانی
و تقدم الی انه لا یطلع علی عورته احد الا ابن عمه فکنت اغسله و الملائکة تقلبه و الفضل
بن العباس یناولنی الماء و هو مربوط العینین بالخرقة و لقد اردت ان انزع القمیص فصاح
بی صائح من البیت سمعت و لم ارا الصورة لا تنزع قمیص رسول الله و لقد سمعت الصوت
یکرره علی فادخلت یدی من بین القمیص فغسلته ثم قدم الی الکفن فکفنته ثم نزعت القمیص

بعد ما گفتند و اما الحسن ابنی فقد تعلمان و یعلم اهل المدینة انه یتخطی الصفوف حتی یاتی النبی
صلے اللہ علیه و آله و هو ساجد فیرکب ظهره فیقوم النبی صلی اللہ علیه و آله و سلم و یده علی ظهر
الحسن و الاخری علی رکبته حتی تتم الصلوة قالا نعم قد علمنا ذلک قال تعلمان و یعلم اهل المدینة
ان الحسن کان یسعی الی النبی صلے اللہ علیه و آله و سلم و یرکب رقبته و یدلی الحسن رجلیه علی
صدر النبی صلے اللہ علیه و آله و سلم حتی یری بریق خلخالیه من اقصی المسجد و النبی صلعم یخطب و لا
یزال علی رقبته حتی یفرغ صلے اللہ علیه و آله و سلم من الخطبة و الحسن علی رقبته فلما رای الصبی
علی منبر ابیه غیره شق علیه ذلک و اللہ ما امرته بذلک و لا فعله عن امری انتهی بقدر الحاجة
محصل معنی این عبارت چنانکه مبینی آنکه چون شیخین رضی اللہ عنهما فردای صبح آنروز که
در استرضای فاطمه اعتذار را از حد گذرانیده بقصد عیادت آنجناب کرده قضا را در اثنای
راه با شخصی در خوردند گفتند از کجا می آئی گفت بتعزیت جناب سیده نزد علی کرم اللہ وجهه
رفته بودم گفتند فاطمه زهرا مگر جهان گذران را پدرود کرد گفت بلی بلکه او را هم در میانه شب
دفن کردند پس شیخین گریه و زاری آغاز نهادند و جزع و فزع شروع کردند و نزد جناب
مرتضوی رفته شکایت نمودند که در طلب تو غباری از جانب ما راه یافته که بر جنازه فاطمه ما را
طلب نکردی و رسولخدا را بدون حضور ما غسل دادی و چون وقت صبح ابو بکر بر منبر آمد
بفرزند خویش یعنی حسن مجتبی تعلیم کردی که گفت فرود آ از منبر پدر من حضرت امیر گفت اگر
قسم شرعی خورم تصدیق من میکنید گفتند بلی پس قسم خورد و در مسجد نبوی شیخین را همراه
آورد و گفت که رسولخدا صلے اللہ علیه و آله و سلم مرا وصیت نموده بود که بر شرمگاه من
جز تو کسی اطلاع نیابد پس من غسل میدادم و ملائکه بدن مبارک را از پهلو به پهلو میگردانیدند
و فضل بن عباس که عصابه بر چشم او بسته بودند آب میداد خواسته بودم که قمیص
مبارک را جدا کنم ناگاه شخصی باواز بلند بتکرار تمام گفت قمیص را جدا مکن و من او را ندیدم
که بود پس با قمیص غسل دادم و بعد از تکفین قمیص را از جسم شریف بر کشیدم پس چنانکه دیگرا
در وقت غسل طلب نکردم همچنان شما را اما قول حسن پس تنها بلکه تمامی اهل مدینه نیک میدانند
که او در [illegible] [illegible] در گذشته بر پشت آنسرور صلے اللہ علیه و آله و سلم

سوار میشد و همچنان حال او بود وقت خطبه هرگاه این طفل ابوبکر را بر منبر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دید بروی گران آمد چنانکه معمول اطفال است بکریای الهی کرمن
او را باین قول امر نکرده ام ونه او انچه کرد بامر من کرد انتهی حالیا اگر مدعی
اجتهاد و مزید ولای اهلبیت امجاد قسم شهسوار میدان لا فتی و مورد سوره هل اتی
راست داند مدعای ما بحدیث مرتضوی کرم الله وجهه تمام است و اگر بتاسی قدمای خود
از تابعین عبد الله بن سبا و شیطان الطاق بحیا دروغ میدارد اهل حق را بگروهها
گزاف دوستی زنند و قبای ناصبیت در برکنند کلامی نیست عنقریب بباد افراه محسند
و ملائکه عذاب غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون که این اعداء دین و کوچک ابدال کفره و منافقین مبتلا میشوند دیگر نه
از آتشین وجوه و ادبار شان نزا میرسد قال الله تبارک و تعالی فکیف اذا توفتهم
الملئکة یضربون وجوههم وادبارهم ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط
الله وکرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم ام حسب الذین فی قلوبهم
مرض ان لن یخرج الله اضغانهم و اگر بمقتضای اصل اصول
خود و مدلول آیت کریمه ولتعرفنهم فی لحن القول بر زبان آرند که مارا از
حدیث مرتضوی و قسمهای شرعی آنجناب کاری نیست نشان دهید که اقوال
علمای شیعه در کدام کتاب دلالت برین دارد که افعال و اقوال ائمه در وقت طفولی
حجت نیست گوییم که بر تقدیر حجیت بر قول و فعل ایشان در سن صبا و عدم صدور
مقتضای طفولیت مطلقا و دعوی مطالعه لوح محفوظ در هر زمان برای ائمه هدی اکابر
علمای شیعه مثل صاحب کشف الغمه چرا میگویند انچه دلالت بران میکند که در طفولیت
و جوانی ائمه فرق بسیار است نه بینی که بعد از نقل روایت شیخ مفید که جناب سید
المرسلین واقعه کربلا را بجناب امام حسین ذکر نمود صاحب کتاب مزبور مثل
زنان رقیق القلب استبعاد می نماید و میگوید که چگونه دل جناب سرور عالم یاری
داد که این خبر جان گداز جگر سوز را روبروی حسین با وجود کوچکی او بیان فرماید

وسیجیئ تفصیلات ان شاء الله تعالی همچنین در روایات دیگر که یکی از آن اینست که چون جناب
مرتضوی از واقعه خندق بعد از کشتن عمرو عبدود برگردید شمشیر خود را بحسن مجتبی
عنایت فرمود و گفت که بفاطمه زهرا بده و بگو که شمشیر را از خون آن ناپاک صاف
کن بعد از شستن و شوی ذوالفقار را نزد حضرت امیر برگردانید فرمود که اگر فاطمه
می‌شست یک نقطه از خون آن کافر فاجر چرا باقی میماند امام حسن عرض کرد که ای
پدر بزرگوار مادر من شمشیر را شسته است فرمود که این نقطه خون از بهر چیست جناب
سید المرسلین ارشاد کرد که این امر را خود از ذوالفقار بپرس آنگاه ذوالفقار
بمجرد تحریک بسخن در آمد و گفت در شستن فاطمه هیچ شکی نیست دیگر بحکم ایزد جهان
آفرین یک قطره خون عمرو را آشامیدم تا نشانی باقی ماند و ملائکه آسمان و زمین هر وقت
که ذوالفقار را از نیام برکشی بعد از دیدنش صلوات بر تو فرستند انتهی بالجمله
جماعتی استغراب درین حکایات دارند که طفل دو ساله چگونه تحمل این امور و بیان
تواند کرد چنانچه بعد استقرای کتب امامیه مخفی نخواهد بود و برخی بر صور خیالیه خویش
فرود می‌آرند و میگویند که از ائمه معصومین این امور بعید نمی‌نماید چنانچه صاحب
بحار گفته مع ذلک قبل ازین تفصیل تمام گذشت که از آنجا طلب در کتاب
آینه حق‌نما بمقتضای مثل مشهور ان الکذوب قد یصدق خبر باختلاف اکابر طائفه
خویش داده و گفته که در عصمت ائمه از ابتدای عمر قیل و قال است پس دعوی اجماع
طائفه بجهت جمیع افعال و اقوال ائمه اثنا عشر عموما تطرق نتوانند شد و کسانیکه
از طائفه امامیه در جواب استبعادات مرقوم الصدر مثل ذکر قصه کربلا و بر روی امام
مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده اند ظاهر انزد آنها علم ائمه از اول ولادت تا هنگام
رحلت مساوی میباشد چنانچه معز الدین اردستانی در کتاب امامت و باقر مجلسی
و امثال ایشان در تصانیف خود بروایات مفتریات برین مدعا استدلال نموده‌اند
کما لا یخفی و سخافت این اعتقاد بلا لاف و گزافت بر اهل انصاف چنان نیست
که حاجت به بیان داشته باشد چه همین وقت از روایت صدوق معلوم شد که امام

الائمه را مسئله غسل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معلوم نبود تا آنکه از کثرت مصاحبه تعلیم کردند
و مسئله شرعی آموختند اگر علم این بزرگان در خردی و بزرگی بر یک منوال باشد معلوم
نیست که در توجیهات حرکات امام حسن و امام حسین خصوصا نسبت بجد امجد خویشان
چه پیچ خواهند کرد و شترکی خواهند آورد که قطع نظر از اقتدا در نماز بر سر و دوش مبارک
بشهادت مرتضوی کما عرفت آنها در عین نماز سوار میشدند و حرکات را که نسبت
بمرکوب بعمل می آوردند و دامن مقدس در عین خطبه میکشیدند و تا آخر حیات آنجناب
این معامله بود چنانچه تقریر جناب امیر و عذرخواهی ایشان دلالت بران دارد بر اصول اهل
حق و جمیع شیعه که از حال شان ابای رفته در همه مقامات امری سهل است و نیز
جناب حسنین موجب افتی رو بروایت مجعوله و اصول موضوعه طائفه امامیه بی اذنهما
دلی اذیهما از کجا بکجا میرسد و سر از صغیره و کبیره با کبر الکبائر معاذ الله میکشد و بر اعتقاد
این فرقه جبرئیل بحضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم که بنابر حرارت دینی یکبار در
مدت العمر خلیفه ثانی را اتفاق افتاد تا بر جنازه منافقی نماز نگذارند ست حسن مجتبی
و در دوش برگزیده شهید کربلا باشد پس سرزنش و طعن شیعه خصوصا مخاطب با مروت
و حیا بلکه فاضل جالبی در رساله حنفیه از هم می پاشد سلمنا که اهل حق بعضی از
افعال حسنین را در خردی بر خوارق عادات حمل کرده اند لیکن اینمعنی مستلزم آن
نیست که جمیع افعال و اقوال این بزرگان در حالت صباحت باشد تا دعوی اهل
خرافت به ثبوت رسد و بنیاد خلافت خلیفه اول متزلزل گردد تکلیف که از جناب
مرتضی بنص صریح مروی باشد که هرگز بتعلیم و رضای آن امر مذکور از حسن مجتبی صدور
و هرگاه بر آنچه مذکور شد اطلاع یافتی و دقایق این امور را بشگافتی بر تو واضح
شد که این جوابها بر تقدیر صحت صدور این الفاظ از امام حسین در مبدای خلافت
فاروق نیز جاریست فرق اینست که صغر امام حسین وقت تخطیه فاروق بزعم مجتهد
باتفاق فریقین ثابت است بخلاف تخطیه امام حسین در باره حسن مجتبی که در آن وقت
بکمال جوانی رسیده بودند و کلمه انزل لوجز انفی اه موافق اصول شیعه بزبان آورد

بلکه حمل این حرکت بر صغر امام حسین بطریق اولی جاری تواند شد زیرا که بعضی از نواصب
که قلوب ایشان بر تصدیق ایمان جناب امیر قرار نمیگیرد چون دیدند که اگر امر نزول را بر مقتضای
طفولیت حمل نکنیم در حکایت امام حسن ترک تقیه و ترک دین و ایمان و مخالفت جناب
مرتضوی لازم می آید راهی دیگر مسلوک داشتند و گفتند که تا زندگی جناب سیده و حیات
امیر المؤمنین بروایت محمد بن اسمعیل بخاری برقرار بود پس اعتراض ترک تقیه بر امام حسن
ظاهر السقوط است انتهی و ازین کلام صاف پیداست بلکه اظهر من الشمس که چون مانع
تقیه در خلافت فاروق مرتفع و مقتضیاتش از هر جانب بزعم امامیه مجتمع پس اعتراضیکه
از امام حسن بر خیالش مدفوع است بلا ریب باعتراف او بر جناب امام حسین متوجه ا
و شیعه را غیر اینکه بر مقتضای سن حمل کنند علاجی نیست زیرا که مطالعه کتاب مختوم و فک
خاتم برای هر معصوم در وقت معلوم است نه قبل از آن چنانچه از کافی هویداست لاجرم
بنا بر عدم این بعض نواصب جواب را در حکایت امام حسین با حسن وجوه جاری ساخت
آمدم بر بیان مخالفت این نواصب پس میپرسم که وجه ترک تقیه امام حسن بر اصول کدام
فرقه است که بروایت اهل سنت که مجملش عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی تمسک
نموده این تقریر وقتی مفید می افتاد که اعتراض ترک تقیه برای الزام شیعه بر حسب خیالیه
ایشان نمی بود پس این هفوات دال بر آنست که هنوز این نواصب اصل مدعای متکلمین
اهلسنت را هم نفهمیده اند و بر هر صغیر و کبیر عیانست که بر متقربات قوم مورد ملام
ملوم اکثر سوانح عظیمه که واقع شد بر جناب فاطمه و اولاد امجادش واقع شد سوختن
خانه و سقط محسن و شکستن پهلوهای آن معصومه بضرب تازیانه ها و دریدن سند معافی
فدک الی غیر ذلک که بتصریح محققین امامیه بتواتر رسیده آیا بعد رحلت فاطمه زهرا بود
بارخدایا مگر بر اصول نواصب اینهمه که مذکور شد با قصه نکاح که از هوش بردار غصب ام
کلثوم تعظیم و تکریم امیر المؤمنین باشد و لیکن هرگاه اینهمه از تعظیم است باری معلوم
کنند تذلیل و تحقیر بر اصول دشمنان اهل بیت چه خواهد بود و متوهم نشود که این قال
و قیل از قسم امور فرضیه باشند و از قبیل نفس الامریه زیرا که فاضل اخباری برادر مسکوب رجوا

ایضاح جاییکه از عدم تقیه جناب امام حسین وقت یزید و تقیه حضرت امیر در وقت خلفا
اعذار بارده مرتب نموده باقتدای قدمای خود بامثال این امور لب کشوده بلکه دعوی
اتفاق فریقین بران نقل فرموده اگر باور نباید اینک عبارتش بشنو میگوید که من
بعد حالی ضمیر عالی میکند که هرچند این مقام مقام کلام از غیر امامت و مباحث دیگر است
لیکن از آنکه درین رساله کرات و مرات در لباسهای رنگارنگ مذکور شده مقصود
اینکه مبادا اعراض این هیچمدان از جوابش در ظرف مخیله ملازمان گنجایش یابد لهذا
تذکارش میدارد که وجوب تقیه نزد امامیه مسلم لیکن کلیه ما من عام الا وقد خص در الواح
صافیه اذهان ذکیه نیز مرتسم و اگر بانصاف تامل فرمایند واضح است که بنای عملی
مرحوم الامامیه از خلفای ثلثه راشدین که نسبت با میرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه
سلام الله علیها نقض عهد و نکث بیعت غدیر و غصب فدک و دیگر چند افعال [illegible]
اما با این همه باز در ظاهر طریقه معاشرت اینها با اهل بیت علیهم السلام همین اعزاز
و اکرام باتفاق فریقین بود و اجرای شعائر اسلام را بجز انفعال مسدود که در کتب کلامیه
و سیر موجود و منشای طعن و قدح در شان ایشان است بالمره نزد امامیه نیز از میان
برداشته بودند و پاس شرع متین را نصب العین خاطر خود ها ساخته بودند الی آخر
ما قال نعوذ بالله از مذهب اعدای اهلبیت طاهرین که با وصف ذکر امور مسطوره در
مطاعن خلفا و دعوی استفاضه و شهرت واقعات مذکوره باز رو بروی اهلسنت
با قبح تمام میگویند که طریقه خلفا اعزاز و اکرام اهل بیت بود فاعتبروا یا اولی الابصار
واکرام اهلسنت که سوای این مصایب و دواهی تعظیم اهلبیت نبوی میکردند پس
طرفه تر از همه خرافات و ترهات است که اهلبیت شخصی را الکد زنند و خانه او را سوزند و
پهلوی بشوی البشکنند و تهمت زنا معاذ الله کما فی علل شیخ مشایخهم متهم سازند و خود
آن بزرگ را به رسوائی تمام بعد از آنکه رسنی در گلویش بسته باشند بر سر بازار کشند
و دخترش را غصب نمایند و چند کس برقتل او برغلانند و اصحاب او را در هر زمان
ذلیل و خوار گردانند چنانچه در رسالات و مختصرات ایشان مبسوط است باز معنی تعظیم

باقی باشد اللهم اهد قومی فانهم جاهلون و من الحق کارهون و عنه الصراط ناکبون بالجمله وجه ترک تقیه امام حسن که بعضی از نواصب ترتیب داده بودند هرگز با اصول فریقین انطباق نمی یابد **من بعد** مسطور نماند که در جواب این طعن بعضی از علما در صحت روایت گفتگو کرده اند چنانچه از شروح تجرید مثل شرح ملا علی قوشچی و غیره بظهور می انجامد و بعضی از علمای اعلام که در این باب حرف زنند به بیان ابطال تقریب امامیه پرداخته اند چنانچه حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه را اتفاق افتاد و همچنین مستلزم صحت روایت نیست و نه ذمه امامیه را از اثبات صحت آن فارغ کرده چه محتمل است که جواب این بزرگان بر تقدیر تسلیم باشد باقی ماند آنکه دار قطنی این قصه را آورده لیکن بر محدثین عیانست که مجرد روایتش هرگز مستلزم صحت نیست چه جای روایت ابن ابی الحدید که اعتزال و تشیع را باهم آمیخته و بعد از اثبات صحت اینهم بر ذمه امامیه است که استفاضه حدیث مذکور بلکه تواتر آن را چنانکه در مطاعن خلفا دعوی میکنند ثابت نمایند عبارت مجتهد جالسی در صوارم چون بغور دیده شود که درین امور نص قطعی است باید و آن اینست که دانستی که امامیه هرگاه بر سیاق احتجاج مینمایند بر قبایح اعمال و فضائل اصحاب ثلثه احتجاج نمیکنند مگر بآنچه متفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات و متواترات است الی آخر **باطرفه آنکه** در اکثری از روایات کافی که جامع آن الخ کتاب مذکور را اینها بعین اسم حجت میدانند مانند مجتهد کربلائی در حاشیه کتب اصول قدح میکنند و تلقی را ازین کتاب صحیح نمیدانند و از اهل سنت درباره مولفات دار قطنی که بالاتفاق مانند صحیحین نیست چشم آن دارند که تمامی احادیث آن را صحیح پندارند بالجمله بعد ازین همه امور که شنیدی ممکن نیست که امامیه بدلیلی عقلی یا نقلی حجیت جمیع افعال و اقوال امامین را وقت طفلی ثابت کنند زیرا که اهل حق را فقط صدور قبلی از ایشان [illegible] اطفال در جواب کافی [illegible] اگر جمیع افعال و اقوال شان حجت باشد لازم آید که مرضوعات [illegible] از روایات امامیه اکثر [illegible] را آب با مرکوب بعمل می آوردند از [illegible] بایه زدن [illegible] باشد و اینهمه تقریرات از راه تبرع است چه وقتیکه خود جناب امیر

حل این مشکل و قضای وطر از طرف اهلسنت نموده باشند ذمه اهل حق بذکر آن مشغول نیست
فلیتامل فی هذا المقام فانه قاطع لعروق جمیع الشبهات والاوهام **قوله** واز انجمله
است حضرت مقداد الخ **اقول** تخلف این بزرگان اگر باینمعنی است که در استعداد
و استحقاق ابوبکر صدیق قادح بودند فلا نسلم و عبارت شرح مقاصد که مخاطب باشاره
بدان کرده حاشا که براینمعنی دلالتی داشته باشد غایة ما فی الباب بر بعضی از تقادیر
اینست که آنچه مردیست که فردای آن روز بیعت ابوبکر صدیق این همه بزرگان که مانند بعضی
دیگر حاضر نشده بودند گرد آمدند و بعد بیعت جناب امیر بیعت کردند نزد ملا سعد الدین
برانی مقام بحث و نظر است و باینمعنی هرگز مستلزم آن نیست که این بزرگان قادح در
نفقتا استحقاق افضل الصدیقین بودند قصارای امر آنکه روز اول در معرکه بیعت نبوده اند
و هو لا یضرهم و لا یغنی من جوع چه قبل ازین بروایات شیعه از جناب مرتضوی دانستی که
اجتماع همه کس از کابر وقت امامت شخص ضروری باشد بخلاف امام حسین و هر سه عبادله
و غیرهم که صریح در خلافت یزید قدح کردند کما صرح به علماء الفریقین اکنون عبارت
شرح مقاصد که مدعی اجتهاد اشاره بطرف آن میکند باید دید و مما روی انه لما بویع
لابی بکر و تخلف علی والزبیر والمقداد و سلمان و ابوذر ارسل ابوبکر من الغد الی علی
رضی الله عنه فاتاه مع اصحابه فقال ما خلفک یا علی عن امر الناس فقال عظم المصیبة و
رایتکم استغنیتم برایکم فاعتذر الیه ابوبکر ثم اشرف علی الناس فقال هذا علی ابن ابیطالب
لا بیعة فی عنقه و هو بالخیار فی امره و انتم بالخیار فی بیعتکم ایای فان رایتم لها غیری فانا و
من بایعه فقال علی لا نری احدا غیرک فبایعه هو و سائر المتخلفین **لیکن** بدانکه
نسخ شرح مقاصد درین مقام مختلف افتاده در بعضی همین الفاظ واقع است و در
بعضی دیگر بجای و مما روی فمما روی بنفای تفریع مسطور است و در همانجا عبارت بعد
لفظ و سائر المتخلفین لفظ محل نظر نکرده باحدی از دلالات بر دعوی مزبور که
ابوذر و سلمان و مقداد و ... قادح استحقاق صدیق شده بودند دلالتی ندارد و وقت
تحریر این اوراق درین فکر بودم که چها چیز که شیم اعتساف طبیعت آنهاست خود سند

که دعوی اختلاف نسخ من تلقاء النفس بوقوع آمده سبیلی برای الزام ایشان مفتوح شود
که ناگاه بعنایت ایزدی بر بعضی از اوراق عماد فاضل جالسی نظر افتاد و معلوم شد که
در مطالعه او همین نسخه بود که از فای تفریع و لفظ محل نظر عینه و اثری دران نیست و
بر ظاهر است که اگر در نسخه او چنین می بود ذکر آنرا از منهای غیر مترقبه بجا لها خود می شمرد
مع ذلک مستلزم تحریف او خواهد بود که بجای فمار وی معاروی بدون تفصیل
معنی نقل کرده خبر مبتدا را یعنی لفظ محل نظر از اخیر ساقط کرده و این را مقلدین او هم
تجویز نتوانند کرد تا بفرزندانش چه رسد و منشای این اختلاف خاص نزد احقر الناس
همان مسکانند هستند که اکابر امامیه از مقتدای خویش یعنی ابن سبای لئیم یاد گرفته اند
و سرآمد متاخرین ایشان جامع بیاض علی ابراهیم خانست که در دار الخلافت شاهجهان
آباد هم از کهیدست خویش دست بر نمیداشت بلکه مجلدات کتب اهلسنت را بخط دلفریب
می نویسانید و بکمال زینت و ترتیب می آراست و بقیمت بسیار میفروخت و چون او را مرتبه
او رخلی و نایب در لاهور و کشمیر بعهده صوبه داری دست داد هزاران کتاب از مذهب
اهلسنت خرید و انتساخ نمود و بسیاری از علما را برین کار بر انگیخت و چه تحریفات که بر روی
کار نیاورد تا بود کارش همین تلبیس و تحریف بود و ازینجاست که جامعین در مجلد اول
بیاض مذکور در خصوص این مقام برای فریب عوام اهتمام تمام نموده حاشیه نوشته اند
محصولش آنکه در نسخه مفتی لاهور که نامش محمد اکرم است و هم در نسخه ملا عنایة الله کشمیری
همین الفاظ در کتاب شرح مقاصد بر آمد که بحث و نظر دران وارد است انتهی و بعضی
از امور که متعلق بما قبل عبارت منقوله از شرح مقاصد علامه تفتازانی دارد بعد ازین جای
مذکور خواهد شد که محی الطلب در انجا العبارت را برای تائید هوا وهوس نفسانیه خویش نقل
خواهد کرد ان شاء الله تعالی باز باید دانست که جدل و جدال و بث فضایح و قبایح
خلیفه اول را باین بزرگان نسبت کردن باعتراف سید مرتضی در شافی و صاحب تجارب
و غیر ایشان از مروایت قوم است پس اهل حق الزام باین مزخرفات نمیخورند اگر ازینها هم در
گذریم آنهمه مناقشات با مثل عبارتست که مدعی سست و گواه چست کما لا یخفی علی من تتبع

الکاذبه

الکتاب المذکور او طالع المجلد الثامن من البحار من المقام المسطور و حکم بوجوب تقیه
درصورت ظن ضرر منافی آن حکایتست و هر گاه اکثر امامیه بعد استقرار و تصفح دلالت
بران دارد که چند سه تعداد هر گز این بزرگان نزد جناب امیر با وصف مواعید جنتی حاضر نگردیدند
لیس نفس ایشان در مجامع اعوان و انصار و تصدیق معدودین بیعت شیرخدا و دست از جانهای
خویش برداشتن و داد نصرت اهل بیت دادن مشغول نشود وایضاً این جماعت
را لازم آن بود که در وقت قبضای مداین و حکومت وطن شیعه یعنی کوفه بعد جمع مال و
منال از خلفاء راشدین سر بالی کرده بدستگیری حضرت امیر که بجهت فقدان اعوان و انصار
علی ما فی بعض روایاتهم دست از حقوق خویش برداشته دران طوفان افتاده بود ولی نیزی
مبتلا گردیده بودی می پرداختند زهی دعوای اتباع اهلبیت و خلوص تشیع برای این مردم
که ساقی کوثر و مالک سلسبیل با تمامی فرزندان جلیل و اهلبیت مهبط جبرئیل بسبب غصب
حقوق خصوصاً فدک بکمال ضیق و عسر بسر کنند چنانچه کتاب ارشاد دیلمی بران
گواهست و از دست خلفا معاذ الله ذائقه انواع مصایب چشیدند و این حضرات بطیب
قلوب برای حکومت مداین و کوفه و بصره رخت اقامت کشند آیا این مضمون هم بگوش
حق نیوش ایشان نرسیده بود که بیت دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی علم الهدای امامیه در شافی میگوید و مخاطب اجتهاد مآب
ترجمه آن در مجلد ثامن از بحار الانوار می نماید که اگر گویند که سلمان والی مداین از جانب عمر بود
اگر راضی بخلافتش نمیبود چرا از طرف او متولی حکومت آنجا میشد گوئیم اینهم محمول بر تقیه بود
و امریکه باعث بر بیعت ظاهریه و اظهار رضا شده باشد بود همان امر باعث قبول تولیت
از جانب آن متغلب گشته بود اگر گویند در قبول حکومت و ولایت تقیه را چه مصرف است
گوئیم جایز است که عمر اول التکلیف قبول حکومت برای امتحان کرده باشد که آیا قبول
میکند یا نه اگر قبول نکند و عدول نماید خلاف و عداوت سلمان را اثابت و مسجل سازد
و در صدد آزارش برآید پس باین خوف متولی مداین شده باشد و همچنین است
حال تولی عمار کوفه را الی آخر الهذیان هذا را اندک انصاف نمایند

که چه حرف بی مغز است که بعلت کمیت ازین بانیان تشیع سر میزنند اینهمه طول کشت
بلکه مردود مهور کما یظهر من حیات القلوب برای امتحان کی در کار میباشد خصوصا
وقتیکه در مبادی انکشاف صبح خلافت صدیق چنانکه دانی کدام دقیقه تفضیح بر
روایات مفتریات قوم ازین بزرگان نامرعی ماند پس البته خلیفه ثانی اسامی این
بزرگانرا در صدر دفتر عداوت و خلاف سجل بلکه مهرهای اضداد به مهاجرین و انصار
مزین کرده باشد حاجتی بقبول تولیت و عدم قبول درمیان نبود و انصاف باید کرد
که از قبول حکومت استدلال بصفای قلب میتوان کرد چه جای آنکه تشیع سلمان و
تعصب او با خلفا در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کالشمس فی رابعة النهار باشد
چنانچه از مفتریات قوم در بحار و حیات القلوب توده توده موجود بلکه حال ابوذر و
امثالش نیز در زمان سرور انس و جان هم چنین بود پس دشمنانرا که تشنه خون و دربی
استیصال خلافت باشند باین عهدهای جلیله سرفراز کردن و بر بلاد عظیمه مسلط کردن
بعقل نمی آید مگر آنکه از ناصبی راضی نباشند و هرگاه سلالهٔ اهلبیت نبوی را بر معتقدات
فاسده طائفه بی اعتبار و امتحان شهید کردند و آتش بخانه او زدند چنانچه حضرت
مجتهد جالسی در ذوالفقار دعوی صحت آن کرده از امتحان سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و امثال ایشان و آنهم تا مدتهای دراز چه نام توان برد و از ناموس ایشان بعد
بربادی جان و مال اسیدهٔ نسا عالمیان رو بروی اینها چیزی باقی بود که نگاه داشتن
آن علت قبول احکام مذکور توانند شد نزد خرد خرده بین بردن ناموس اولین و
آخرین این قوم یعنی مقبولین ایشان همان وقت دریده شد که بمجرد وفات سرور کائنات
تخلف از اوامر مرتضوی نمودند و وقت معهود اکثر ایشان حاضر نگشتند و تمامی
مصائب اهلبیت را بچشم دیدند حتی که سیده زهرا نیز دران وقت بحرکت نیاوردند
با وصف این همه خوف و بددلی وقتیکه ناموس اینها برقرار بود چگونه در جامع اصحاب
برای نصرت اهلبیت رفته باشند تا بلعن و طعن غاصبین خلافت بزعم امامیه چه رسد
و اگر خوف جان بود باری بعد از قبول تولیت چرا هجرت نکردند کاش دست بدامن

مرتضوی حی آویختند و بسواری در اهل بجای سیر رفتند که ابو لولوی لا لا یعنی بابا شجاع الدین
روضه بدان سمت بعد قتل فاروق متوجه شد و عیان سلامت برد محو حیرتم که
درباره قبول تولیت از خلفای جور در زمان خلافت بنی امیه و عباسیه در کتب
امامیه از حضرت معصومین متواتر مرویست و قبل ازین بجهالت سمع سامعین
و ملاحظه ناظرین جا گرفته نیز از یاد ایشان رفته بود و هرگاه تولیت مداین و بصره و کوفه
و مانند آن مبنی بر اصل الاصول شیعه یعنی تقیه بوده و آن نیز برخلاف نص نبوی در
حق مقبولین لسانی عموما و حضرت ابوذر خصوصا باشد چنانچه از بحار و غیر آن بوضوح
می انجامد پس دعوی امر بالمعروف و نهی عن المنکر برای ایشان و توقع هدایت و رهنمائی
ازین بزرگان اضحوکه دیگر است که از علم الهدی طایفه رضا طلب که مترجم کالیسین
این تلبیس است صدور یافته جائیکه بعد از عبارت مزبوره میگوید جایز است تقلد اتولی
مناصب از قبل حاکم جابر هرگاه شخصی را مظنون باشد که با وجود تولی اقامت احکام
الهی میتواند کرد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا می تواند آورد پس این اصحاب
که متولی حکومات شده بودند مظنون یا مقطوع نزد ایشان بوده باشد که اقامت احکام
الهیه میتوانند کرد انتهی خدارا انصاف باید کرد که شخصی که در قبول حکومت هم تقیه
کند و بعد از تسلط بر بلاد فسیحه بند خوف را از پای خاطر خود بر ندارد و تقیه را هم
گاهی یاد ننماید امر بالمعروف و نهی عن المنکر که بنیاد آن بر اظهار ما هو الحق است چه توان
کرد و بمردم تواند گفت که امامت منحصر بذات امیر المؤمنین است و خلفا که بار ابا این
آرزوهای دلی رسانیده اند یا طریق امتحان نوردیده منافقین و غاصبین اند چگونه
که مقبولین لسانی امامیه هم اعتقاد نیک و حسن ظن درباره شیخین و غیرهما بهم رسانیده
باشند که بنیاد تقیه را امسکنه چنانچه محقق جیلانی در فتح السبل کلامی طویل از نقیب
ابو جعفر بکمال ستایش نقل میکند و بران مباهات می نماید که مقام حاجت اینست
سبب دیگر در تقویت حسن ظن مردم بعد قدین بمعیت آنست که ایشان نفوس خود را از
باز داشتند و شیوه زهد در دنیا پیش گرفتند و رغبت بدنیا و زینت آن ترک

کردند و قناعت بقلیل و اکل خشن و لباس کرباس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال
برای ایشان حاصل و دنیا رو کرده بود و آنرا درمیانه قوم قسمت میکردند و خود را بآن
اصلا آلوده نمیکردند پس دلهای مردم بایشان مایل شد و ایشانرا دوست داشتند
و ظنون مردم بایشان نیک شد و هرکس را که درباره ایشان شبهه در خاطر بود یا توقف
داشت با خود گفت که اگر ایشان بهوای نفس مخالفت نص پیغمبر کرده بودند بایست
اهل دنیا باشند ترک اموال و لذات نکنند تا خسران دنیا و آخرت هردو برای ایشان
ثابت شود و اینها اهل عقل و رای صحیح اند چگونه خسران دنیا و عقبی هردو را پسندیده
باشند پس فعل ایشان صحیح است و کسی را شکی در صلاح ایشان باقی نماند و اعتقاد
بولایت ایشان کردند و افعال ایشانرا پسندیدند انتهی بلفظه بزرگ کلام که مؤید بروایت
و درایت است و افادات ابوجعفر بن قبه و شریف مرتضی در شافی هم تایید آن
میکنند فواید عظیم مترتب شد که اگر درصدد بیانش به بسط و تفصیل شوم رساله جداگانه
مرتب شود و از هر لفظ و معنی آن اصول و فروع مذهب شیعه بباد فنا رود و لیکن
بطور قاعده کلیه حرفی چند میزنیم و استنباط جزئیات را بر ذکاء مخاطب فهیم حواله میکنیم که
هرگاه زهد و قناعت خلفا باین درجه رسد که از زینت دنیا خطی بر ندارند و از لذائذ
اطعمه چیزی نخورند و مانند مساکین لباس خشن پوشند و در جهاد نفس که اعلای مراتب
مجاهده بنص مرتضویست کوشند و سلوک در اهم و دنانیر بفراغ خاطر و دریادلی بر
مردم قسمت کنند و حقوق شرعی را در آن نگاه دارند و خود به آن آلوده نشوند عقل سلیم
کی باور کند که زمین محصول فدک که اگر جناب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بحضرت زهرا بخشند
و وکلای آنجناب از مدتها بعهده خویش منصوب باشند ابوبکر صدیق و فاروق آن همه را
بیکباره ضبط سازند و وکیلان و عاملانرا از آنجا اخراج نمایند و بخوردن آن مال ملوث
گردند چنانچه قاضی در احقاق الحق دعوی آن مینماید و هریکی از علمای ایشان در تالیفات
خویش همین ترانه میسرایند بیت مرا باور نمی آید زرندی اعتقادت که حق زهرا خوردن دین پیمبر
داشتن سهل است تا تعقل زرین و خود در دین چه رسد که از اینجا ابهم معلوم شد و نیکو که ظلم های

دیگر که بهزاران مراتب زیاده تر بران بود چنانکه بارها دانستی و بعد ازین نیز خواهی دانست
از دست این بزرگان کی بوقوع آمده باشد و بعد از صدور این جور و جفا زوال بهیها ست
و ثبوت اعتقاد امامت خلفا بقلوب مقبولین لسانی امامیه که در ابتدا متخلف بودند و کمان
بد داشتند چگونه ممکن بود پس متعین شد که آنچه اکابر امامیه در بارهٔ مطاعن آنها بلجام مهجور شد
و بی خوف بر زبان می آرند مصداق بد ایشان عظیم است والحمد لله رب العالمین لپستم
سخنی دیگر بیاد آمد لله که بعد از مخالفت اهلبیت که از مقبولین امامیه مرة بعد اخری عمدا صادر
شده چنانچه قبل ازین اشعاری بان رفته و عنقریب روایات دیگر می آید چگونه این بزرگانرا
وقت تولیت مداین و کوفه و غیرهما یقین یا گمان برای نفوس خویش خواهد بود که اقامت احکام
الهی و اجرای اوامر و نواهی خواهیم کرد تا شریعت مرتضی از طرف شان گوید که مقصود آنها
رواج شریعت و دین بود قال الله تبارک و تعالی بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ
وَّلَوْ اَلْقٰی مَعَاذِیْرَهٗ و ازینجا است که بر صور خیالیه اکابر قدما و متاخرین امامیه مثل سلیم
بن قیس هلالی و باقر مجلسی کما یدل علیه افاداتهما فی الکتاب المشهور و البحار در حق خلفای
راشدین این مقبولین لسانی هم در وقت موت و هم در زندگانی اقرار مجد ثابت نمود القرآنا
و مطابقة مثل خلفای ثلثه بر زعم شیعه میفرمودند از جمله آن روایات قصه ایست که دیلمی
در ارشاد آورده که بر بین اعترافها دلالت صریح دارد و آن اینکه حذیفه در جواب یکی
از سائلین حال خود و مامع مقبولین دیگر بیان میکند ذهب الیقین و کثر المخالف و قل
الناصر لاهل الحق فقال له الفتی فهلا انتضیتم اسیافکم و وضعتموها علی رقابهم و ضربتم بها
الزائلین عن الحق قدما قدما حتی تموتوا او یدرک الامر الذی تحبونه من طاعة الله عز و جل
و طاعة رسوله فقال له ایها الفتی انه اخذ والله باسماعنا و ابصارنا و کرهنا الموت و زینت
الدنیا عندنا الی آخر الروایة بطولها اگر با این همه اعترافات یقین بحسن اخلاق و افعال
خویش داشته باشند مورد آیت کریمه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا اَلَّذِیْنَ
ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ صُنْعًا خواهند بود
بار خدایا اگر مراد از نهی عن المنکر و امر بالمعروف که شریعت مرتضی برای مقبولین لسانی

دعوی نمود چنانکه بیادت اخذ رواج داده مسایل فروعیه بالخصوص مزید توا...
البته باشد که علمای امامیه روایات این باب ازین بزرگان با فتخار تمام نقل میکنند
چنانچه در تصانیف شیخ المشایخ و تفسیر کاشانی است تا هم شعبه زادگان از بنی آدم
و فرشتگان بوجود آیند و متمتعین بمدارج سید الشهدا و حسن مجتبی و علی مرتضی رضی
الله عنهم اجمعین رسند بل هم یزیدون علیه بعد ذلک قولا رذیلا و یبتغون الی ذی
العرش سبیلا سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و ازینجا عاقل خوذ تمیز کند که اقوال
علم الهدی که در شان نفوه بآن کرده بی بیهوده و بیهوده فضل و بلاغت اوراند و صاحبان
کیاست مید و الغرض حال اکثر علمای امامیه عجب است که جای قبول تولیت را از
خلفای بنی امیه و امثالهم موجب عداوت اهلبیت میکردانند و بعضی از اصحاب را
درین باب مستحق طعن و لعن میدانند و زبان درازی و دهن دریدگی را ازین جهت
خاص از حد میکذرانند چنانچه بر ناظرین تصانیف مجلسی و بفوات کنتوری مخفی نخواهد بود
و هرگاه نوبت بذکر حال مقبولین ایشانی رسد کاهی قضای مداین و کوفه را بر تقیه و امتحان
حمل میکنند و زمانی امر بالمعروف و نهی عن المنکر قرار میدهند و اینهم باذهان عالیه خطور
نمیکند که چون آن مقبولین خود اقرار با بتداع و احداث و عمی و تعامی برای نفوس خویش
میکردند و دیگران را هم بارتکاب این گناه در حق اهلبیت علیهم السلام که باعتراف
ایشان بلکه این مجتهد هم در رساله حدیث الحوض کفر معنوی بود منزکب میکردانیدند این
تاویلات کجا گنجایش داشته باشد این همه گفتنیدی و احاطه بران کردی
در صدد نیست که از تخلف این بزرگان و مانند ایشان قدح در استحقاق ابو بکر صدیق
رضی الله عنه قصد کرده شود و از غور و تامل اینها در افضلیت انتخاب و وقوع سقیفات
شتری بعد از وفات سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم بر اصول اهلحق غرض بصر نموده آید
و الرسمی تخلف امیست که نزد ایشان خلافت امیر المؤمنین بسبب قرابت جناب سید
المرسلین با وجه دیگر از امامت و خلافت افضل الصدیقین در بادی الرای اولی نمود
و باعث قرات [illegible]

رجوع نموده اختلاف سابق را بایتلاف لاحق رفع کردند چنانچه بخوبیترین وجه ۲۵ انشاء الله
فهو ایضا لا یستلزم ما هو مطلوب المخالف عجب دارم از حضرت مدعین تشیع
که رجوع این بزرگان را بجانب خلفا و صرف کردن عمرها در خدمت و نصرت ایشانرا کما
ینبغی الشافی للمرتضی بجوی نمی شمارند و اعتراف مقبولین خود در انکاسه لیسی و رفاقت شان
چنانچه در بحار الانوار مجلسی مسرود است بتاویل و تسویل می سپارند و رجوع بعضی بحضرت
امیر المؤمنین بعد حضرت ذی النورین با وجود تطرق احتمال حرص و طمع چنانچه در باب
طلحه و زبیر معتقد اند قابل اعتبار می پندارند اما اینکه اگر خلوص بجناب علوی نداشتند
چرا بنیای معاویه مثل اولاد حضرت عباس همت نگماشتند و چگونه در رفقای مرتضوی
انسلاک داشتند پس در غرابت و طرفگی کمتر از ادله سابقه نیست چه محتمل است
که در آن وقت رفتن ایشان بسوی امیر شام و برداشتن کس و کوی خود را از مدینه
رسول متعال یا دیگر دیار بسوی بلاد دوردست متعذر باشد یا به بعضی از وجوه انقطاع
توقع از معاویه متیقن باشد مع ذلک این تنگ ظرفان کنجشک حوصله را
امید اخذ و جر فی الجمله برفاقت مرتضوی هم باقی بود و شاید اینهم بخیال ایشان بعد
از تجربه ها رسوخ کرده باشد که هر که نقد قلیل را به نسیه کثیر از دست میدهد بهمت کرا ز
مرد و طرف خائب و خاسر میگردد چنانچه مثل هندیست گئی دونو جهان سے پانڈے نه حلوا
ملا نه مانڈے الی غیر ذلک من الاحتمالات الکثیرة و این سخن که بر زبان آمد نظر رفتار بر حال
ائمه بود و الا کسانیکه بر اسرار واقف باشند و شب و روز ملازمت ائمه بزعم رفضه ورزند
بر آنها کی مخفی خواهد بود که حضرات ائمه خصوصا جناب مرتضوی را تمامی سلطنت حضرت
سلیمان حاصل است با تمامه اختیار رتق و فتق کارخانه خدائی که حضرت سلیمان را کجی
از انبیا و رسل اولو العزم بخواب هم ندیده چنانچه از علل الشرایع صدوق این باره
ازین بیان گذشت و بابه دیگر را از روایات همین صدوق بعد ازین خواهی شنید
ان شاء الله تعالی پس تعداد تقسیم بزرگان در زمره مخلصین و رجوع ایشان بجناب
امیر المؤمنین از باب خلوص گردانیدن و استیعاب صد کس از زمره اصحاب که جهان آرا

بود ند کما اشتر نا سابقا و اوضحنا من کتبهم نمودن و بدی مضمرات قلوب شقاوت
کو این بند کان تخم عداوت مرتضوی بمزرعهٔ دلهای کاشتند و نسبت بخلفای ثلثه
کدورت و عداوت میداشتند چنانچه در منهج و مجالس و مانند آن اتفاق افتاده بعید
از عقل نیست فاعتبروا یا معاشر المؤمنین **قوله** و علو مراتب اه **اقول** بعنایت
ایزدی و تائید ازلی نزد اهل حق علو مراتب ایشان فی نفسه مسلم الثبوت است کمتر کتابی
خواهی یافت که جامع باشد و از مناقب و فضایل ایشان مملو و مشحون نباشد همچنین
کتب کلامیه درباره سرپرستی اصحاب عموما چه جای ابوذر و سلمان و غیرهما رضی الله تعالی
اهل حق را ابر مودت و محبت اهلبیت طاهرین و خلفای راشدین و تمامی این بزرگان
دین راسخ دم و ثابت قدم دارد بخلاف امامیه که این چند کس را هم بعد از تقریرا
سطاعن خلفای ثلثه و سب دایم خیالیه خویش ذلیل و خوار کرده از دایره جماعت ابدی
یعنی اسلام و ایمان خارج و در ربقه مرات سرمدی یعنی فسق و نفاق و احداث داخل
کرده باشند **طیبت** شهیدان تو بیرون از حساب اند ⁂ تو هم با جود حسابی کرده باشی
قوله اذ تخلف اه **اقول** در تخلف سعد بن عباده در وقت مذکور بنده را کلامی نیست
حرف در نیست که بعد از تخلف مذکور بجمهور صحابه برگردیده باشد علم الهدای امامیه در شافی
نقل کرده که جماعتی را از اهل سنت برجوع او اذعان است و طایفه گویند که بر تخلف خود
مصر بوده انتهی و روایات نسخه سلیم دلالت بر اول دارد زیرا که جا بجا از آن دریافت
میشود که حرف شاذی کالمعدوم که هرگز سعد بن عباده در آن نبود همه کس بیعت برضا کرده اند
و کسی بر تخلف مصر نبوده چنانچه اندکی مناسب مقام بعد ازین مفصل نقل میشود
انشاء الله تعالی **یا الجهامه** اگر چشم عبرت بین کشائی و زنگ تقلید را از آئینه قلب
زدائی و در دعوی او اندکی تامل نمائی خواهی دریافت که تخلف کذائی لنا نیست
با علینا زیرا که از آن قطعا و یقینا بثبوت میرسد که جان و ناموس این بزرگ که از
تخلف هم با ز اتر نباد و اصلا بکار نبرد در خلافت صدیق بمعرض تلف نبود و علمای
شیعه فقط برای سخن سازی و کشیدن اهلبیت علیهم السلام بسوی مذهب خویش جور و جفا

را با این اہل صدق و صفا نسبت میدہند لیستر مححجب نماند کہ فقط کتاب استیعاب
بر مناقب سعد بن عبادہ شہادت میدہد بلکہ کتب دیگر ہم گواہ این مدعا ست اگر
اندک استیعاب نمایند ولیکن از مطالعہ جلد ہشتم از بحار مجلسی عیان میکرد د کہ او از
مذبذبین بین ذلک بود و مؤید این معنی است روایات کتب سلیم کما اشرنا آنفا و اگر
فی الجملہ تفحص روایات موضوعہ شیعہ واقع شود بالیقین خواہی دانست کہ او
بوئی از ایمان نداشتہ زیرا کہ مدعی امامت خود کشتہ بودہ چنانچہ از مرویات امام
اعظم اول و ثانی یعنی ابو جعفر طوسی و شیخ حلے کہ بعضے از ان در بحار مرویست بوضوح
می انجامد و ہر کہ مدعی امامت خود غیر از ائمہ اثنا عشر از بنی ہاشم بلکہ از بنی فاطمہ باشد
بروایت کافی کلینی کافر است فکیف کہ ازین دودمان عالیشان ہم نباشد کما لا یخفی
القصہ اگر سعد بن عبادہ بخلافت صدیقی قایل شدہ کما یدل علیہ اکثر الروایات و
اقوال العلما و ہو الاقوی و الصحیح علی ما فی الکتب المعتبرۃ مثل الصواعق و التحفۃ فلا یعبؤ
فعلہ فی مبدا الخلافۃ المذکورۃ من باب التخلف الذی یفید المخاطب در صورت اصرار
ضرری باہل سنت نمیرساند بل یجدیہم نفعا کما اشرنا و در کتب شیعہ حال بریدہ اسلمی
نیز بر طبق حال سعد دیدہ شد و برین تقدیر زیادہ تر عیان میکرد د کہ در خلافت افضل
الصدیقین تعرضی بمتخلفین نمیکردند و جور و جفائی نمودند بلی اگر ثابت میشد
کہ سعد بن عبادہ مدعی امامت حضرت امیر بود و بجانب ابو بکر صدیق رغبت نکرد و تخلف
از وی نمود البتہ برای شیعیان با عاقبت اندیش فی الحال بکار می آمد و اثباتہ من
جملۃ المحالات و بعضے از خرافات اکابر و اصاغر امامیہ کہ در بارہ این امام المذنبین
صدور یافتہ در کتاب منتہی وارد کردہ ام من اشتاق فلیرجع الیہ من بعد مخفی
نماند کہ در عبارتیکہ از استیعاب نقل کردہ بجای مناہ بن ملجم ابن تمیم و بجای ہرہم
نہم و در مقام این فضاعہ من فضاعہ بیاد می آید طرفہ آنکہ در نقل اشعار ایشان خیال
نداشتند کہ کدام یک از ان موزون است و کدام در میزان مستقیم نیست در مصرع اول
لفظ کنانت درکار است و مجتہد الزمانی لفظ کنت ایراد فرمودہ تمامش اینست ابا سعد

سعد الاوس کن است ناصراو در شعر ثالث که تمامه ابیاتست هردو مصراع محرف افتاده در اول للطالب محله بلام شاید و در ثانی بجایی رو اروف رفارف منها
و بعد از قول او قال فقالوا هذان که برای مثنی قرار یافته نه هذا که فرد واحد است باید نوشت مقصود ازین تعرضات آنست که اهل علم بعبارت استیعاب مشوش نشوند و صحیح را از سقیم امتیاز دهند **قوله** و از انجمله زبیر بن عوام الخ **اقول** بدانکه مخاطب فهم در پی آنست که تخلف این اصحاب از روایات اهل حق ثابت کند و از عبارت اربعین این مدعا که تخلف زبیر نزد اهل سنت بجای خود راسخ است به ثبوت نمی رسد زیرا که محتمل بلکه متعین است کما یدل علیه تقریر الامام فی غیر موضع من تصانیفه که این حکایت برای الزام شیعه ایراد فرموده تقریرش آنکه بمقام خویش ثابت شده که زبیر با وصف بودنش از شجاعان عرب همچنین دیگر بزرگان همراه حضرت امیر بودند پس اگر خلافت مرتضوی چنان باشد که شیعه گمان میکنند ضرور بود که آنجناب بجنگ و جدال و قتل و قتال پیش آمدی و چون این امور هرگز از انجناب منقول نیست بلکه خلاف آن از موافقت و حسن معاشرت و نصرت و اعانت خلفا قطعی است پس حقیت خلافت صدیق بثبوت رسید باقی ماند آنکه الزام شیعه وقتی متصور باشد که رفاقت زبیر در کتب شیعه مروی باشد و هرگاه امامیه قائل بارتداد او هستند و او را بمقتضای مذهب خود معاذ الله کافر میدانند ورود روایت درباره رفاقت و ملازمت او سخت بعید می نماید **جوابش** **آنکه** طی کردن این مرحله نزد بنده درمانده بغایت آسانست اینک احادیث اقدم و افضل کتب نزد محدثین که روایات ابان پیش ایشان باعتراف با قر مجلسی ملم النبوت و به نسخه سلیم لقب حاضر است دلالت بران دارد که دو از بزرگان ابعد که بعد از وفات رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از ساخته ارتداد ... سلیم بودند رفاقت علوی بدل و جان نمودند زبیر بن عوام رضه صحبتی را ... حاصل بود و آنچه از وی روبروی خلفا صدور یافت کسی بران قادر

نشد و بی‌کار جناب امیر را از مسجد بسته برای بیعت کشیدند او در این وقت
معرکهٔ قتال آراست و خواست که جواب شان بشمشیر جان ستان دهد فاروق برجست
شمشیر از دستش ربود و اعوان و انصار خلفا عرصهٔ کارزار را بر و تنگ نمودند و
سیف او را بر سنگ زدند آنگاه زبیر مذکور سیف زبان را بحرکت آورد و هیچ
از بی حرمتی فاروق فرو نگذاشت و گفت ای ابن صهاک سوگند بخدا اگر شمشیر
بدست من می بود بر حقیقت کار آگاه میکردم و اگر ترا این مردم اعانت نمیکردند
هرگز بسوی من متوجه نمیشدی عمر گفت صهاک را هنوز یاد میکنی زبیر جواب داد
مرا هیچ مانعی نیست آیا حالش مخفی است و تو انکار از زناهای او توانی کرد مگر مردم نمیدانند
که او کنیز جد من یعنی عبد المطلب بود و نفیل جد تو با وی در ساخت پس پدرت از و
بوجود آمد و آن کنیز را بعد ازین بوی بخشیدند و پدر تو هم غلام جد من بود و هم ولد الزنا
چون ابوبکر دید که نوبت بدینجا رسید با صلاح این امور در آمد تا آنکه نائرهٔ این فتنه
فرو نشست و نزاع برخاست عبارت نسخهٔ سلیم ملاحظه فرمایند که محصلش همین است
یا چیزی دیگر دهی هذه ثم نادی علی قبل ان یبایع والحبل فی عنقه یا ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی ثم تناول ید ابی بکر فبایعه وقیل للزبیر بایع فابی فوثب
عمر و خالد بن الولید والمغیرة بن شعبة واناس معهم فانتزعوا سیفه فضربوا به الارض
فقال الزبیر یا ابن صهاک اما والله لو ان سیفی فی یدی لحدت عنی فوجاً عنقه حتی ترکوه
کالسلعة ثم اخذوا فبایع مکرهاً ثم بایع ابوذر والمقداد مکرهین وما احد من الامة بایع
مکرهاً غیر علی واربعنا ولم یکن منا اشد قولا احد من الزبیر فانه لما بایع قال یا ابن صهاک
اما والله لولا هولاء الطغام الذی اعانوک لما کنت تقدم علی ومعی سیفی اعرفت
من جبنک ولومک ولکن وجدت طغاماً تقوی بهم وتصول فغضب عمر وقال اتذکر
صهاک فقال وما یمنعنی وقد کانت صهاک زانیة وتنکره لکیف اولیس کانت امة
لجدی عبد المطلب فزنی بها جدک نفیل فولدت اباک الخطاب فوهبها عبد المطلب
لجدک لعبد ما ولدته وانه لعبد جدی وولد زنا فاصلح ابوبکر بینهما وکف کل واحد منهما من صاحبه

انتهی بلفظه وازینجا بدلالت مطابقی ایهم بثبوت رسید که هر یکے از ارکان اربعه
هم درحقیقت متصف بایمان نبود و دخول درین زمره منافی ارتداد و کفر نیست زیرا که
حال زبیر که باعتراف سلمان کسی از وی درعداوت خلفا زاید نبود چنین باشد که ارتداد
وکفر او را دریابد وای برحال دیگران قطعا ویقینا که آرزوهای قلبی بدولت خلفا رسیده اند
وملای مجلسی در حق الیقین از ابن ابی الحدید که حال انقیاد و عدالت و
تشیع او قبل ازین دریافتی نقل میکند و چون و چرا نمیکند الفاظش اینکه روایات
در قصه سقیفه مختلف است وآنچه شیعه میگویند و جمع کثیری از محدثین روایت
کرده اند اینست که حضرت امیر المومنین امتناع نمود از بیعت و گفت بیعت نمیکنم
وگفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار وغیر ایشان با او بودند
گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ زنید شمشیر را گرفتند بر سنگ زدند و
شکستند و همه را بجبر آوردند نزد ابی بکر بیعت کردند وکسی بغیر از علی علیه السلام
نماند و از رعایت حضرت فاطمه علیها السلام او را بیرون نیاوردند وبعضی گفته
اند که بیرون آوردند تا ابو بکر بیعت کرد انتهی مختصرا و تصنیفات دیلمی نیز دلالت
بر رفاقت زبیر بن العوام دارد چنانچه بر اهل نظر مخفی نیست الغرض اگر
رفاقت مرتضوی برای مقبولین شیعه در مبادی خلافت صدیق مسلم داشته آید
بایه بهر حال بنیاد مذهب شیعه بخاک برابر میشود چه بر تقدیر اول حقیت خلافت
صدیق بمرتبه عیان میرسد کما مر و بر تقدیر ثانی هرگاه اساس دین وایمان ائمه
خود متزلزل است پس البته خصوصیات مذهب ایشان ساخته و پرداخته اهل
دین نخواهد بود والحمد لله علی ذلک مخفی مبادکه بعد از نوشتن اتمام کتاب
مستطاب اربعین بهم رسید و خیال ذهن شد که احتمالیکه از عبارت امام بر آورده
ام منافی کلامش نیست اکنون مفاد تمامی عبارتش بشنو و انصاف کن که دلیل
خلافت بلا فصل صدیق مثل آفتاب نیمروز روشن است باید میفرماید که فصل
رابع منعقد است در استدلال بر نیکی که امام بعد نبی صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر

صدیق است و درین مسئله اعتماد متکلمین بر آنست که امت محمدی اتفاق بران کرده
که امام بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر است یا علی یا عباس هرگاه این
هر دو قول باطل باشد ضرور است که بامامت صدیق قایل شویم بدانکه این دلیل موقوف
است بر چند مقدمه **مقدمه اول** آنکه اتفاق امت بر آنست که امام یکی ازین سه
بزرگ است و پیدا است که انصار خلافت را طالب شدند برای خویش در سقیفه بنی
ساعده و آخر کار گفتند که یکی از ما و یکی از قریش امام باشد بعد از مناظره صدیق
از قول خود رجوع کردند و ثابت شد بطلان دو امام در وقت واحد باجماع امت
پس متعین شد که امام ازین اشخاص یکی خواهد بود **مقدمه دوم** آنکه علی رضی
الله عنه بعد وفات نبی صلی الله علیه و آله وسلم باین مرتبه عاجز نبود که حق خود را طلب
نمیکرد و ابوبکر آن مرتبه قوت نداشت که حق او غصب می نمود بدلیل آنکه جناب امیر
شجاعت مفرط اتصاف داشت و حضرت فاطمه باوصف علو منصب زوجه
او بود و حسنین فرزندان او و عباس با وجود کمال منصب همراه او بود زیرا که در
اخبار مرویست که فرمود ای علی دست خود دراز کن تا بیعت کنم و مردم میگویند که عم
پیغمبر بیعت علی کرده و اختلاف دو کس هم در خلافت نخواهد نباید و زبیر باوصف
کمال شجاعت رفیق علی بود مرویست که او شمشیر از نیام کشید و گفت راضی
نیستم بخلافت صدیق و ابوسفیان گفت ای بنی عبد مناف شما راضی میشوید بحکومت
بنی تیم بخدا که پر سازم میدان را از سوار و پیاده و گروه انصار طالب خلافت خویش
گشته بودند و مخالفت صدیق کرده ابوبکر حدیث شریف الائمة من قریش یاد کرده
همه را الزام داد پس اگر نص بر خلافت علوی می بود البته انصار آنرا می دریافتند
و با ابوبکر میگفتند که تو ما را باین دلیل از خلافت باز داشتی ما ترا منع میکنیم بجهت
آنکه بر خلافت مرتضی نص واقع شده است پس خلافت را مستحق او میدانیم و بر
ظاهر است که خصم قوی هرگاه چنین دلیل یابد لامحاله ترک ذکرش نمیکند پس ثابت شد
که اگر نص در حق مرتضوی وارد می یافت قدرت حضرت علی بر اخذ خلافت زیاده

از حد بیان میشود و لا محاله ظالم و غاصب خلافت ایشان میکرد و حال ابوبکر خود
معلوم است که لشکر و شوکت و کثرت مال نداشت و نزد شیعه ضعیف تر و نادر بود
هرگاه چنین باشد محال خواهد بود که آنجناب با وصف شوکت و قوت و ورود نص قطعی
عاجز شود و بدست ضعیفی نامردی که نه گاهی از خانه خود بر آمده و نه منازعتی و محاربتی با
کسی کرده و نه در معارک قتال در آمده و اتفاق شود سبحان الله حال شیعه اثنا عشریه باید
دید که گاهی جناب امیر را در باب شجاعت بعرش برین میرسانند و گاهی بعکس آن از
حضیض زمین میگذرانند مقدمه سوم آنکه هرگاه اتفاق است بر آنکه امام یکی
ازین سه کس باشد پس میگوئیم که حضرت علی و عباس اگر ترک منازعت یافتیم با ابوبکر و
این ترک بسبب عجز نتواند بود بنا بر مقدمه ثانیه پس ثابت شد که با وصف قدرت و
شوکت منازعت را ترک کرده بودند پس اگر خلافت حق امیر یا عباس می بود ترک
منازعت البته معصیت کبیره میشد که در خلافت خلفا تبدیل شریعت غرا وقوع یافته
و این موجب سلب امامت ازین هر دو خواهد بود پس امامت صدیق ثابت شد و اگر امامت
حق ایشان نبود واجب شد که حق ابوبکر باشد تا حق از جمیع امت بیرون نرود پس ثابت
شد که اعتراف با مامت صدیق باید کرد بدانکه مخالف درین دلیل کلامی نمی تواند کرد
مگر آنکه حضرت امیر تقیه را کار بسته و این احتمال درین دلیل باطل گشته پس بنای
خلافت صدیقی از اعتراضات شیعه بسلامت ماند انتهی ازین بیان بلاغت
نشان احتمال سابق که اینجانب ذکر کرده بودم واضح شد و بر هر کس عیان گشت که امام
المتکلمین را اوثق دلیلی بعنوانی مطلوب است که جمیع مقدماتش نزد خصم مسلم الثبوت
باشد و اگر او لیاقت استدلال یعنی حضرت مجتهد گویند که مدعای امام آنست که مقدمات
دلیل بایستی تقریر کرده شود که هیچکس از اهل حق و باطل سر خود از آن نتابد و راه فرار
نیابد نه زیرا که در ذکر نامردی و بددلی صدیق نام شیعه بر زبان آورده تا معلوم شود
که این مقدمه بمذهب ایشان مخصوص است و اهل سنت ابوبکر صدیق را انجبان بودن
وصف نمی کنند و اگر سکوت و اظهار عدم رضا مخصوص بروایات امامیه می بود دو آ[illegible]

شیعه ام در انجام تخصیص میکرد و میگفت که نزد شیعه مرویست گو نیم محتمل است که تخصیص شیعه
بدان جهت باشد که با بوبکر صدیق گزندی نرسد و مخالفت خود نکرده که دلیل امام بر نقیض مدعا
دلالت دارد یعنی ابوبکر صدیق لیاقت خلافت نداشت زیرا که عبارتش دال بر آنست
که صدیق بیان بود و از جمله شروط امامت شجاعت را قرار داده اند فیهم هم بیانها هو الاهم
بعد وه و در عدم تقیید بکلام سابق یعنی بسل شیعت گزندی بمذهب اهل سنت نیز بعد و سلب
امامت صدیق لازم نمی آید ازینجهت تقیید و اطلاق مهمل آمده باشد من بعد باید دانست که آنچه
امام در خاتمه دلیل فرموده و تصریح بر اینمعنی نموده که مخالف درین دلیل کلامی میشود اند که ضعیف
احتمال فقیر است که درینجا الزام شیعه منظور است پس ثبوت تخلف زبیر بن العوام و عدم رضای او
باین عنوان خاص که شمشیر از نیام برکشید و هنگامه کارزار را گرم کرد نزد اهل سنت ازین عبارت
لازم نباید هرگاه معلوم شد که استدلال مخالف بر صورت خیالیه بود بکلام امام فخر المتکلمین که
در کتاب اربعین است ناتمام افتاده و تقریب دلیلش بصفت کمال انفصال یافته اکنون بر
تقدیر تسلیم اینمعنی که در تخلف او احدی از اهل سنت کلام نیست و علمای شیعه بمعنی آن باشند
باینسخن میرسد که اگر مراد از تخلف زبیر بن عوام آنست که وقت انعقاد خلافت حاضر نشده
بلکه بعد طلب صدیق اکبر شرف بیعت دریافته بی آنکه قدحی در استحقاق او کرده باشد پس اینجا
از ما به النزاع است و از مطلوب مخاطب بمراحل دور افتاده و اگر مراد آنست که تخلف او
امتداد کشیده پس قطع نظر از آنکه منافی قید کلام گذشته و آینده اوست حیث قال و محبه تسید
زبیر اگر بیعت نمیکرد بدرستش زبیر که از عشره مبشره بود در بدو خلافت بکر بر انکار از بیعت
نموده بود انتهی بروایات معتبره ثقات محدثین مثل بیهقی و ابن سعد و حاکم از ابی سعید خدری
که موید بالقرآن و مستند بدرایت و ظاهر کتاب مستطاب مخالف خواهد بود و محصلش آنکه
روز اول که قرعه خلافت بنام افضل الصدیقین زدند و مردم به بیعت او مشرف گشتند زبیر
در مجلس نبود کس فرستادند تا او حاضر شد و دست به بیعت صدیق دراز کرد و این مطلب خاطر
وقوع یافت و کلامیکه فیما بین صدیق و زبیر بمیان آمد چند کلمه بیش نیست صدیق گفت که
بسمع من رسیده که تو تعایل خود را شمار میکنی زبیر معذرت کرد و دست به بیعت گشاد

فضایل صدیق را بیاد آورد و ازینجا معلوم میشود که حکایت سل سیف و هنگامه کارزار برپا کردن
واقعی و نفس الامری نیست والا بایستی که صدیق واقعه سل سیف را ذکر میفرمود و آنچه از زبیر در بعض
روایات نقل کرده مخصوص بهمین عبارت میرسید که ما خشنود شدیم مگر از انجهت که در مشوره خلافت ما را
شریک نکردند مسلما که سل سیف هم اتفاق افتاده بود ولیکن محتمل است که برای افاده اینمعنی
باشد که امیر المومنین با وصف شجاعت و شرکت زبیر بن عوام که جنگ آزموده و واقعه دیده بود
شمشیر را بر ابوبکر نکشید بلکه در استحقاق او بخلافت قدحی نفرمود و اگر زبیر جنبش میکرد بعضی را توهم
اینمعنی بخاطر راه می یافت که چون امیر المومنین احدی را از مهاجرین منحرف از خلیفه اول نیافته
بنابران سکوت ورزیده و بیعت خلیفه اول کرده پس شمشیر از نیام برکشیدن در تشیید خلافت
صدیقی و عدم رضامندی لیکن از آن ظاهر نمودن برای امتحان زبیر بن عوام که بار بار از اعوان و
انصار خلفا بود و بسیار شد و هیچ مانعی ازین احتمال بنظر نمی آید بلی بعید نیست که جناب
سیده بعد از گردیدن بمجالس ازدحام بان هیأت مجموعی که امامیه دعوی میکنند و در حق [illegible]
هم بجای حق لیکن ثابت شده و نسخه سلیم مذکور بران گواهی داده با وجود ملاحظه اتمام حجت از امیر
المومنین و آنکه اصحاب یاری او نکردند و از نصرت اغماض صریح بکار بردند خود در مجامع اصحاب
نزد ابوبکر صدیق تشریف بردند و مناقب قوم را در باره فدک تمنا ننمایند و این همه حرکات برای
امتحان و اتمام حجت محمول شود و در مناظره گفته آید که مقصود شریفه انکه فدک که بدست مستقلین
مغصوب گشته بود نبود چنانچه از حق الیقین و طعن الرماح ظاهر میشود و این هم ازین کتب بدلالت
قطعی ثابت است که اهل بیت چیز مغصوب از نهایت طینت بخلاف سل سیف از حضرت زبیر که
بعصمت اتصاف داشت و نه تعلم ما کان و ما یکون اورا حاصل اگر برای امتحان هنگامه کارزار گرم
نماید و خواهد که اتمام حجت در بند و خلافت صدیقی بظهور رسد مستبعد و مستغرب نخواهد بود بخلاف
جناب سیده که حضرت جبرئیل امین وحی الهی بسوی آنجناب املای آورد و از تمامی واقعات
که تا قیامت در خواهد آمد آگهی می بخشید و جناب امیر کاتب وحی شان بودند و مصحف فاطمی را جمع میفرمودند
چنانچه در بحار الانوار و حق الیقین مجلسی و کتب اولین و آخرین ایشان مبسوط است و نیز
درباره سل سیف محتمل است که خود خلفا با اعوان و انصار خویش این طور امتحان آموخته

باشند

باشد تا بجهول قلب مرتضوی که سکوت اختیار کرده بود کما فی روایات الکلینی پی برند و دریابند
که طالب خلافت بستبانه الی غیر ذلک من الخرافات **قوله** و از انجمله است حضرت عباس اه
اقول درینمقام نیز بدستور سابق آنفا بحث و نظرهاست و حاجتی برای خوض نیست که تبیین آن برذمهٔ ما
نگر بشرح این مجمل عوام طلبه را خورسند میسازم **نخستین** آنکه از عبارت شرح مقاصد لازم نمی آید
ثبوت تخلف حضرت عباس رضی الله عنه نزد معاشر سنت و جماعت زیرا که محتمل بلکه متعین است که مقصود
علامه تفتازانی مثل مقصود امام فخر المتکلمین در کتاب اربعین الزام شیعه باشد که بسنه خویش قائلند
جمیله حضرت عباس میشوند و در کتب ایشان این روایت موجود است غلط گفتم زیرا که سید مرتضی مسمی
علم الهدی در تبصرة العوام این حدیث را از اجماعیات امامیه دانسته قند کرده بیاد فقیر چنان می آید
که از کلام فاضل جالسی در عماد هم همچنین می توان یافت که حضرت عباس جناب امیر را فرمود که دست
خود دراز کن تا بیعت کنم و مردم این بیعت را دلیل بر خلافت تو گردانند و کسی از همچنی تخلف نورزد
و حضرت امیر قبول نفرمود پس معلوم شد که حق مرتضوی را ابوبکر صدیق غصب نکرده و خلافت او
مسلم الثبوت گردیده چنانچه امام رازی و سعد الدین تفتازانی تقریر نمودند و این بیان برمذهب
کسانی است که حضرت عباس را بزبان مدح میکنند و اصولیه آنها را ائمه خویش اعتقاد مینمایند
اما حال جماعت دیگر که السنه آنها بر مثالب جاریست پس بعد ازین اشعار بان خواهم کرد ان شاء الله
تعالی **و متوهم مباد** که قدمای اهل حق هرگز روایتی را از احادیث الزامیه خصم پیش نمیکردند زیرا که
خود تصانیف ایشان مکذب این وهم است آری مثل متاخرین معمول و مرسوم آنها نبود که غالب اوقات
اکتفا بر دلایل الزامیه نمایند **فرق دیگر آنکه** قدما غالبا نام کتب خصم را یاد نمیکردند و نمی گفتند که
این روایت که بمعرض استدلال آوردیم در کافی است یا فقیه الی غیر ذلک چنانچه تصانیف حضرت امام
رازی رضی الله عنه دانند او گواه بر آنست بخلاف متاخرین خصوصا بنده کمترین که بنا بر الزام شیعه و دفع
احتمال حمل روایت بر کذب و افترا التزام ذکر اسامی کتب شیعه می نمایم و سید رضی برادر علم الهدی در
نهج البلاغه تمنای حضرت عباس را بضمیمه سندهای دیگران هم ایراد کرده کما لایخفی و شارحین
این کتاب انفعال حضرت مرتضوی را بمقتضای مثل مشهور من جرب المجرب حلت به الندامه نیز نقل
میکنند بر روایت فاضل مداینی که او را الشیعه الضافه می ستایند و جیلانی رحمه هم بر کلام او

داد و ستاد او و فتح السبیل می نازد اکتفا میکنیم و اصل قصه را بروایت مذکوره از [illegible]
کتاب مفتی کستوری که داشتم تا مدرسه نشان میدهم که حضرت علی علیه السلام و بعضی
بنی هاشم بتجهیز و غسل جسد مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بودند پس
عباس بن علی گفت که دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم تا مردمان خواهند گفت که
عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسر عم رسول خدا را بیعت کرد پس اختلاف نخواهند کرد
بر تو دو کس حضرت علی علیه السلام در جواب گفت آیا طمع خواهد کرد ای عم درین امر
طمع کننده بغیر من عباس گفت قریب است که خواهی دانست پس درنگ نشد که خبرها آمد
که انصار سعد بن عباده را نشانیده اند که با او بیعت کنند و عمر آمد با ابوبکر بیعت کرد
و سبقت برد بر انصار باین بیعت ابن ابی الحدید میگوید پس علی نادم شد بر ترک
بیعت عباس انگرفت انتهی بلفظه ازینجا صریح ثابت شد که حضرت امیر که سینه
او مانند لوح محفوظ بود بعلوم لدنی اتصاف داشت قول حضرت عباس را درباره
بیعت مرتضوی از صمیم قلب میدانست و الا حصول ندامت معنی ندارد و الحمد لله
المفضل المنعام علی اتمام حجه العلامه و الامام شهابا ندامت و اعتقاد جازم
جناب امیر که کسی طامع خلافت نیست و اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احدی
را غیر من خلیفه نخواهند کرد ازین قسم روایت ثابت نگشته بلکه خطب نهج هم دلالت
برین دارد صاحب سفینة النجات را ادراک و شعور چنانچه معمول اوست بعضی از آن
خطبه ها را برای ابطال خلافت خلفای راشدین و اثبات امامت بلا فصل بزعم
متشیعین از کتاب نهج البلاغه بدعوی تواتر نقل میکند و نمیداند که ذکرش برای امامیه
وبال و نکال است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ
بالجمله فاضل بوالفضول در اصل یازدهم میگوید که جناب امیر در بعضی از خطب ذکر فرموده
فلما مضی تنازع المسلمون الامر بعده یعنی چون درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم مسلمانان در امر امامت بعد از آنحضرت تنازع کردند فوالله ما کان یلقی فی روعی
ولا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده عن اهل بیته ولا انهم منحوه عنی

بخدا قسم

بجان تو قسم که اندوخته می شد در دلم و شعلور میگردد در جان دارم که عزیزان بیرون برند اهل درا
بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از اهل بیتش دور کنند و باشند خلافت را از تو
انتهی الفاظ الخطبه مع ترجمه این کلام صریح تحسرات در سوء تدبیر و انقلاب تقدیر دلالت
دارد بر آنکه قدمای شیعه بر جناب سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم روایات لاتعد ولاتحصی
که در مداد و قرطاس نگنجد بهمین مضمون از طرف خویش تراشیدند که ای علی اصحاب من با تو
غدر کنند و ضغائن دیرینه را از سینه پرکینه بعد از وفات من ظاهر نمایند و بالیقین خلافت مرا
از تو بگیرند و فدک را که برای قوت شما هبه کرده ام از تصرف شما بدر آرند و رسن بگلوی تو بندند
و طالب بیعت شوند و در صدد قتل تو باشند و آتش افروزند بلکه خانه زهرا را بسوزند و بر پهلوی
او صدمه لگد رسانند و محسن را اسقاط گردانند و قرآن مجید را محرف سازند و اوراقش را محرق
نمایند و دختر ترا بغصب و عدوان بخانه خویش برند و پرده ناموس اکبر بدرند و بنی امیه را
مسلط گردانند و مطرودین را از بلاد دور دست باعزاز تمام بخوانند و مقبولین را از جوار من
بسوی البعض قری بیرون کنند و این همه امور لاریب شدنی است و اجل مبرم و تقدیر منحتم بران رفته
و در علم ازلی همچنین گذشته چنانچه کافی کلینی و تصانیف ابوجعفر دوم و سوم از جامعین اصول
اربعه و حیات القلوب و جلاء العیون و حق الیقین و بحار الانوار مجلسی و کتب دیگر از تالیفات
امامیه بیش از حد و شمار بران گواه است و تفصیل آن جز در کتب ضخیم صورت نتواند
بست و این همه که گفتم بی شائبه اغراق حرفی از ان کتابها و لفظی از ان خطبها و سنگی از کوهی
و قطره از جیحون و خوشه از چمن و گلی از گلشن است پس اگر این اخبار محمول واقعی باشد لازم
آید که جناب مرتضی بسبب اعتقاد خویش در حق اصحاب که خلافت را از مستحق آن صرف نخواهند
کرد و بیعت بغیر من نخواهند نمود مصدق مخبر صادق صلی الله علیه وآله وسلم نباشند نعوذ بالله
من ذلک **وایضا** از خطب و افادات حضرت یعسوب المومنین اینهم ثابت شد
که صحیفه ملعونه را اصلی نبود که وجوه مهاجرین بعد کرشوری کردند و مواعید و مواثیق
تشدید نموده دفتری موکد بقسمهای غلاظ بمهرهای خویش مسجل گردانیدند که خلافت
را از خاندان نبوی بر آرند و مورد نصوص جلیه را ازین امر باز دارند والا لازم می آید

که علمای امامیه عالم این امور باشند و صاحب علوم لدنیه و مصداق لو کشف الغطاء
از دوست یقینا بی خبر از آن حاشا ثم حاشا و نیز این کلمات طیبات دلالت بران دارد
که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عداوت آنجناب و حسد مرتضوی پاک بوده اند
و الا حضرت امیر المومنین چگونه بضمیمه قسم شرعی میفرمود که بدلم در نمی آمد و بخاطرم بر
سبیل احتمالی هم خطور میکرد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را غصب
کنند و امامت مرا بر طاق نهند و هم مستلزم همین معنی است که همراه کردن صنادید مهاجرین
باسامه بن زید برای اموری بود که اهل حق در کتب خویش ذکر میکنند و خرافات امامیه
که مقصود شریعت مصطفوی خالی شدن مدینه از فتنه گری مفسدان بود تا حق بحقدار رسد
و هر مفسده از شهر بدر شود باطل محض است ورنه جهل مرتضوی العیاذ بالله لازم خواهد
آمد که بجناب حضرت عباس فرمود که طامع خلافت کسی بنسبت اصحاب نبوی مرا خلیفه
خواهند کرد و از ینجاست که بکمال اطمینان از جای خود نجنبیدند و این قسم کلمات مرتضوی
که کثیر طمانیت دارد در کتب مذهب ایشان از بیش از بیش موجود است که حرفی از آن باعجاز تمام
نشان دادم سبحان الله جناب امیر که بهتر از انبیا و رسل و منزه از خطا و زلل
بودند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در هر غزوه آنجناب را بدست دشمنان خونخوار
سپرده راه فرار می سپردند و برای رمیدن ناقه شریعت دبها از کوه می انداختند و بجهت
غلبه بخل وقت نزول آیت نجوی بدادن درهمی راضی نمیشدند و زهر هلاهل بطعام سرور
انام بکار بردند و انکار نبوت و نسبت سحر بجناب خاتم رسالت اعتقادشان بود و هزاران
معجزات نبوی بقلوب آنها اثری ننمود چنانچه از بحار و حیات القلوب مجلسی هویداست
چشم خلافت و امید امامت از ینها دارند و اعتقاد کنند که اینها نصوص امامت مرا
شنیده و معاملات سرور کائنات بارها دیده اند جز من بزعامت دیگری راضی نخواهند
شد و بچنین ظن مستلزم آنست که قطع نظر از حصول عصمت و علم سیاست مدن بر اصول
... نقض عهد ایشان هم معلوم شد که عبدالله بن سبا و مقلدین او هر چه خواستند درباره اصحاب
کرام از پیش خود بافتند و ساختند آنچه ساختند که لفظی را از موضوعات و مفتریات شان

بشنو گفتیم و هزاران مجعولات اینها را بر ذکاوت سامعین و ناظرین که داشتیم خود بایمد من شود و خیانتهم و فسادات نیاتهم **طرفه** آنکه علمای قوم چنانکه دانستی ندامت آنجناب را مطابقة والتزاماً در کتب دین و ایمان خویش می آرند و هرگاه در کتب الملحق ایشان اقسم امور می چینند جناب امیر در عزل معاویه و خروج بسوی بصره اندک عجلت نمودند و بر مشوره حسن مجتبی و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم اجمعین گوش مبارک ننهادند و آخر بعد از جنگ بصره و دیدن کثرت قتلی ندامت برداشتند و رانهای خود را میکوفتند و آیت کریمه یٰلَیْتَنِیْ مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسْیًا مَّنْسِیًّا تلاوت میکردند طعن و ملام را نسبت بایشان حق از حضیض زمین باوج عرش برین میرسانند چنانچه بر ناظرین هفوات کتب ایشان مخفی نیست اعاذنا الله عن العصبیة والعناد و عداوة الاصحاب الامجاد و عجیبتر آنکه قدمای رفضه که در تمام دنیا منتجب و برگزیده بودند و علم ازلی باریتعالی را انکار می نمودند و قدم مبارکش را لعنت شتری می نمودند و لعنت بالا را اصمت و لعنت پائین را مجوف قرار میدادند از نسبت ناعاقبت اندیشی و ندامت بسوی او تعالی عَمَّا یَقُوْلُ الظّٰلِمُوْنَ عُلُوًّا كَبِیْرًا نمی ترسیدند و این کوچک ابدال شان که در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ می پوشند و بتراش و خراش اصول و فروع میکوشند از نسبت این امور بسوی ائمه بحسب ظاهر ابرو ترش میکنند و چین بر جبین می شوند **مصرع** میراث پدر خواهی علم پدر آموز **دوم آنکه** بعد از تسلیم دلالت این قول بر تخلف حضرت عباس نزد اهل سنت چنانچه مجتهد الزمانی گمان دارد میتوان گفت که چون حضرت عباس بصیرتی نداشت و بر طبق روایات مجلسی در بحار و حیات القلوب نابینای محض بود و میل قلبی او بجانب خلفا در بیشتر کتب یقینی و جناب مرتضوی از معاینه این حال سرگرانی و دلتنگی داشت و شکایت او و اولادش سیما اکبر فرزندانش هم بکمال بلاغت ادا می نمود چنانچه بعضی ازین قسم اخبار قبل ازین بقدر ضرورت بر زبان قلم رفته عجب نیست که برای امتحان گفته باشد که ای علی من با تو بیعت میکنم تا از حال درونی آنجناب خبر گیرد و بخلفا اطلاع بخشد که علی مرتضی با شما مکدر است و اراده خلافت خویش دارد یا نه **سوم آنکه**

محتمل است که خلفا حضرت عباس را چنین تعلیم کرده باشند و او درین امر کردست
دراز کن تابعیت ایشم کل خلفا باشد و این احتمال درباره عباس عم رسول مقبول
بر خیال ارباب عقول بعیدی ندارد که از روایت ارشاد المومنین چنان واضح
میشود که ناصرین خلفا حضرت عباس از زخارف دنیوی امیدوار کرده بودند
و بکمال مراعات بعمل آوردند و مثالب حضرت عباس المطهر من الادناس
محدثین طایفه آنرا روایت میکنند و قد عرفت نموذجه ارکان این احتمال را
سستی نماند چه جای بعید بودنش **بلی العجب اینست** که محمد بن حنفیه با
امام زین العابدین خلوت نماید و انکار کند از انکه امام حسین او را وصی و نایب
خویش قرار داده باشد و فضایل خویش یکان یکان برشمرد و او را مانند اطفال
داند و منطوق کلامش غصب منصب امامت برای نفس خودش باشد من بعد
طلبت از امام اقتد یعنی باستشهاد حجر اسود انجامد کما مر تفصیله و علمای امامیه
آنرا امتحان و اتمام حجت بر مستضعفین و اظهار فضایل امام زین العابدین ع
اعتقاد کنند و گویند که هرگز محمد بن حنفیه مخالف امام نبود کما لا یخفی علی من طالع
روایات الکلینی و تاویلات علماء القوم فی نزاعه فی الخلوات و الجلوات
بستر التماس می نماید که از عبارت اربعین که حاصلش بعبارت فارسی
انقاد دانستی چنان سمت وضوح دارد که چنانچه امام المتکلمین موافقت زبیر و سل
سیف را در اثنای دلیل تقریر کرده رفاقت حضرت عباس و قول انجناب سید انز
ذکر فرموده بلکه این امر را مقدم بران ایراد نموده و مخاطب درین مقام نام شرح
مقاصد میگیرد و نام اربعین ذکر نمیکند و این مشعر باینست که حضرت مجتهد بکتاب
اربعین خود رجوع نکرده بلکه مانند مستی تقلید کسی از مهات و بهین نموده و الا تا بسکه
نام اربعین می نوشت که کلام امام درین فن زیاده از کلام علماء [illegible] معتبر
است و بهتر از همه آن بود که بجای اربعین نام شرح مقاصد میگرفت و [illegible]
مثل خیر قو ا از انجمله الی قوله من علماء السنة **اقول** باید دانست که بعد از

وزریت عظمی یعنی داهیه وفات سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم
هم از صحابه کبار را تحیری وعقلی از بدیهیات روداد مثلا فاروق اعظم باعتراف
شیعه در مطاعن شمشیر از نیام برکشید وگفت که اگر کسی خواهد گفت که جناب سید
هم المرسلین از دنیا رحلت نموده او را از بدن نخواهم گذاشت وسرش از دوش
خواهم برداشت تا آنکه بتفهیم وتنبیه افضل الصدیقین که در ثبات وقرار بقول جناب
مرتضوی مانند کوه در تمکین ووقار بود که لا تحرکه العواصف ولا تزیله القواصف در
شان اوست بنا بر بعضی از وجوه کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام محتاج شد
وبحمد الله که فاروق بزودی بعد از مواعظ صدیق موفق گشت ودانست که قائد توفیق
ازلی دستگیری نمود وزودتر از غفلت بهوش باز گردانید عجب از بعض متشیعین که
رجما بالغیب بر دامن فاروق غبار تهمت افشانند که انکار موت آنسرور صلی الله
علیه وآله وسلم از آن نموده بود تا مردم امیر المومنین را خلیفه نگردانند واین قسم
سخنان نامربوط که بجهل عواقب امور از علمای شیعه سر می زند خود هادم اساس
مطاعن ایشان می باشد که در باب خلفا مرتب میسازند چه اگر همین را مسلم داریم
باری آنچه قدمای ومتاخرین این قوم از طعن بر فاروق اعظم اندیشیده اند یعنی
ثبوت جهل او از آیات قرآنی وموت رسول یزدانی همه برباد میرود زیرا که از قول
این گروه چنان معلوم میشود که فاروق بموت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یقین کرده
بود مگر انکارش از آنجهت اتفاق افتاد تا صدیق از خانه خود مراجعت کند ودرین
مشوره شریک شود ومردم امیر المومنین را خلیفه نکنند علاوه چون تمامی اکابر
از مدتهای دراز در وقت [illegible] صحیفه را نوشته در زمین کعبه مدفون ساختند ومضمونش
این بود که عهد موثق میکنیم وخدا را گواه میگیریم براینمعنی که بعد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم علی مرتضی را از حق او باز داریم وبا ابوبکر وعمر دادر رفاقت وملازمت
دهیم چنانکه قبل ازین هم دانستی پس احتمال خلیفه کردن امیر المومنین از عجایب
توهمات است وبر همه کس عیانست که ذاتیات امامت از یکدو کس که دعوی محبت مرتضوی

بر زبان داشته باشند سرانجام نمی یابد عجب تر آنکه این گونه هزلیات را متعصبین
روزگار بنابر عاقبت اندیشی از اذهان خود می تراشند و از غایت شقاوت [illegible]
افتخار بران میکنند و اینکه شنیدی حال فاروق و مدهشه او بود یک دو حرف در
باره مرتضوی با اصول و قرار داد شیعه گوش کن و آنچه [illegible] اینکه اقبال الدوله در رساله
حدیث الحوض گفته و باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر علمای شیعه در کتب
دیگر و رسالهای تحقیق سفته اند بعید اندک غور و امعان بشنو که تا مدتی جسد مبارک خاتم المرسلین
شفیع المذنبین بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد حیران
شویم که در مثل آن مدت اجساد موتی تغیر میکرد و بعد غسل و کفن که بصد کلفت و مشقت
و غفلت از مسائل این باب کما اشرنا سابقا رو داد فتوی بران دادند که ده ده کس
از مردم که مانند مور و ملخ بودند در حجره داخل شوند و نماز جنازه چنانچه در حق آحاد [illegible]
و جهلا و الیتیمون مرویست بگذارند ازینجهت مدت سه شب و روز بر جنازه شریف
گذشت و هرگز بخیال مرتضوی در نیاید که درین تجویز امتداد بسیار خواهد رفت
و مناسب بلکه متحتم آنکه جنازه شریف را در میدانی وسیع نهند تا بزودی از نماز فراغ
یابند بنا بر اعجاز ختم النبیین که هزاران هزار مردم در کمترین مدت چنانچه اشاره ای
بدان رفت فارغ شدند و الا مقتضای فتوای حضرت خلیفه اول امامیه آن بود
که تا ده روز هم دفن مردم باین عبادت مشغول میماندند این قدر هم بخیال شان نگذشت
که صدها حدیث درباره عجلت در چنین باب وارد است که نماز جنازه و تجهیز و تکفین
میت از عجلت است و خود تصانیف مجلسی مذکور کما اشرنا الیه دلالت بران دارد
که جناب امیر را حضرت بشیر و نذیر درباره سامان اخروی و غسل و کفن وصیتها
فرموده بود و خلفا بجنازه شریف تعرضی نکردند و این همه امتداد از رای جناب
مرتضوی وقوع یافت پس مقام خوف و تقیه هم نبوده باشد و اگر این امور را از
عمل وصایای جناب ختمی مآب انگارند و آنچه از [illegible] مرتضوی سر زد مطابق
ارشاد [illegible] دانسته اند که [illegible] امامیه بنظر باین اسباب درباره اصحاب

انکار عبد الرحمن بن ابی بکر و حضرت امام حسین و عبد الله عمر و عبد الله [illegible]
دران مذکورست و اینهم درین کتاب مرویست که آخر معاویه در مدینه رسید و کوشش
بسیار در اخذ بیعت یزید نمود و فیصل نشد پس خواست که اربعه [illegible] را نزد خود
طلبدارد خبر رسانیدند که این همه بزرگان بهیأت مجموعی بجانب حرم مکه روانه شده اند
بعد چندی متعاقب ایشان داخل مکه شد و امام حسین را نزد خود خواند چون صحبت دست
داد معاویه پیغام بیعت یزید درمیان نهاد حضرت سلطان کربلا ابا نمود و معایب او
برشمرد و بسخافت عقل معاویه اعلام نمود چون نوبت خلوت بعبد الرحمن بن ابی بکر
رسید اینکه معاویه در تکلم آید گفت که هرگز باغوای تو در ربقهٔ بیعت یزید در نخواهم
آمد و بسخنان عام فریب تو مغرور نخواهم شد تا آنکه نوبت بعنف و خشونت رسید
و عبد الرحمن بشمول فضل ایزدی سالما و غانما بازگردید عبد الله بن عمر هم بر نوبت خویش
مواعظ ارجمند و نصایح هوش افزا القا نمود و معامله خلفای راشدین که برای اولاد
خود با وصف لیاقت رقم خلافت نکشیدند و برای دیگران که لایق بودند کار خلافت
را گذاشتند یاد دهانیده رخصت شد چون نظر معاویه بر عبد الله زبیر افتاد تعریضات
و تصریحات نسبت باو بجا آورد عبد الله زبیر نیز دقیقه از مراتب زجر و توبیخ
نامرعی نگذاشت و گفت باید که تو همیشه مبالی فتنه باشی و خلافت را بشوری
اندازی که جانشینی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امری بس خطیر است و آخر
ترا در موقف ایستاده کنند و سوال نمایند که چنین امر عظیم را بکه گذاشتی و بر جای
خود که را خلیفه ساختی آخر بعد رمانی این همه بزرگواران مجموعا نزد خود بخواند
و از هر دری سخن راند تا نوبت بجای رسانید که یزید را فقط بحسب ظاهر خلیفه
شمارند و بحقیقت خود خلافت و فرمان روائی نماید ابن زبیر گفت که احسن
شقوق آنست که احدی را بخلافت نشانی و این امر خطیر را برضا و اختیار
اهل حل و عقد حواله گردانی چنانکه اکابر مهاجرین و انصار بعد آنسرور صلی الله
علیه و آله و سلم کسی را از رضا دید قریش امام کردند همچنان بعد وفات تو و اگر نه

دولت رضی نشود [illegible] از بنی هاشم یا بنی تیم و عدی غیر بنی عبد الشمس و بنی امیه
برگزیده کن و الا بشوری بگذار معاویه گفت سوای این هر سه چیز امر دیگر هم هست
گفتند آنگاه به بقیه مخاطبین خطاب کرد و گفت که رضای شما چیست گفتند که منحصر
در همین شقوق ثلثه است پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت باز فرمان داد که تا
اشراف و صنادید قریش و سایر مردم جمع شدند آنگاه بر منبر برآمد و خطبه طویل برخواند
و در آخر یاد کرد که دی روز از مردم بگوش خود که صنادید قریش و اکابر قبایل و سادات
قوم یعنی این چهار کس به بیعت یزید رضامندند و حالانکه این خبر خلاف نفس الامر
است زیرا که این بزرگان بطیب خاطر به بیعت یزید اقرار کرده اند هر که شکی داشته
باشد تحقیق نماید بمجرد استماع این کلام مردم شام شمشیرها از نیام کشیدند و گفتند
که اگر این اصحاب از روی علی رووس الاشهاد بیعت کنند فبها و الا در دم خون ایشان
می ریزیم معاویه بیانگ بلند گفت که ای اهل شام ازین فتنه در گذرید و از کبریا و جلال
الهی خوف کنید این بزرگان در دهشت افتادند و دیگران دست به بیعت یزید
برگشادند و جماعت متفرق شدند و آخر نوبت بشکایت انجامید که بعضی از این
بزرگان امتناع از بیعت یزید میکردند و باطن راضی بآن بودند تا آنکه این بزرگان
ایمان غلاظ یاد نمودند و کشف این حیله پرداختند انتهی بلفظ الکتاب المذکور
و ازین قسم عذر و حیله در کتب دیگر نیز مسطور است ازین عبارات و معانی
دانشوران دقیقه رس دریافته باشند که معاویه و یزید و مروان و انصار و اعوان
شان را از طرف همین چهار بزرگ اندیشه بود و خود هم با واز بلند سیادت
و قدوة را به ذوات عالیات ایشان منوط میکردند بلکه مشهور میدانستند و اهل
مکه و مدینه زادهما الله شرفا و کرمته درین امر مقتضی آثار ایشان [illegible] عبد
بن عمر با وصف استمالت معاویه و الحاح او بیعت یزید قبول نکرده و جب
و صلات او را استرد نموده بخلاف محمد بن حنفیه پسر خلف خلیفه اول امام
جائزات همچو یزید را و آهم بعد از قتل شهید کربلا بطیب خاطر قبول فرموده و

نیارتش بهمین امید تا دمشق رفته کما سبق مجملا و سیجیئ ان شاء الله تعالی مفصلا و نیز معلوم
شد که بیعت بعضی از اهل مکه محض بخیال مذکور یعنی اربعه متناسبه بیعت یزید بعد از الحاح
و اصرار معاویه بضرورت کرده اند واقع شده و اهل مدینه زینهار بیعت نکرده اند
و خود اهل مکه بعد از استکشاف امر بیعت ازین اربعه متناسبه بیعت مذکور را در
شمار نیاورده مایل به بیعت امام حسین ریحان رسول الثقلین بودند باظهار مورخ
مذکور و دیگر مورخین اهل مکه بعد از وفات معاویه و جلوس یزید بر تخت خلافت
باطله بقدوم جناب سید الشهدا مسرور و خوشوقت گردیدند و هر صبح و شام
نزد آنجناب حاضر میشدند و رغبت بآنجناب داشتند و تردد خود در امر و عبد الله
بن زبیر موقوف ساختند اکنون از اهل حل و عقد کیست که بیعت یزید در آن
وقت یا قبل از خروج امام حسین در زمان یزید اختیار کرده باشد اما اثبات
بیعت یزید لئیم از خلیع خالعین لیس وقتی برای مستفتی بکار می آید که تقدم آن یا با
رسانند و هنوز مستفتی چنانچه بر همه کس عیانست مانند دیگر برادران خود در اثبات
و بهیچ دلیلی ثابت نکرده که خروج امام حسین متاخر از بیعت خالعین قبل از آن
بوده و بر ناظرین سابقه کلامیه خصوصا این کتاب عیانست که بعد ثبوت این
مقدمه هم هنوز بر اهل دیگر مستفتی را طی باید کردن کما اومانا الیه سابقا و
انتباها من الکتب الکلامیه قطعا یا رب خدایا مگر بعد یاس از صلاح دین عمر که
بلا ریب یزید را فاسق میدانست و نبیتش بعد ازین امور هم نکرده و هم با آنکه
از خلیع خالعین مجتهد متشیعین بجانب خلف خلفاء از خویش مایل گردد و او را
از اهل حل و عقد قرار دهد بلکه این مرتبه را در ذاتش منحصر اند که نظر بجانب
از یزید کما اومانا الیه انقاد لشن رضا نمیداد که کسی بر امام او یعنی یزید
بعد خروج کند و فوج کشی بر و نماید چنانچه از تقریرات او نزد امام حسین عیان است
و سوف تعرفها فی آخر الکتاب ان شاء الله تعالی لیکن درینصورت هم اثبات
تقدم بیعت این خلف الصدق بر جهاد امام حسین بر ذمه مجتهد ضرور خواهد بود

ومعلوم باید کرد که تمسک این مجتهد عدیم المثال جاگزین است بانه که هر چند طی این مرحله
نظر باقوال و افعال محمد بن حنفیه که بالاتفاق بیعت امام حسین نکرده بر اصول
شیعه بنهایت آسان است کما عرفت ولیکن مشکل اینست که بمقابله اهل سنت کارگر
نمی افتد تا از کتب معتمده ایشان بطور مذکور باثبات نرسانند کما لا یخفی علی من له
گذارش این است که تا طلب مدعی بیعت اکثری از صحابه کرام است و هنوز ذمه او باقی
برهان بر این دعوی مشغول است از مطالعه بهترین سیر بلکه دیگر تواریخ نیز پیدا است
که هیچکس از صحابه کرام چه خاص و چه عام معاذ الله برا این حرکت نشنوده بلکه اشارة
و صراحة [illegible] این فعل بیان نموده اند و آخر قال این انکار همان امر میکند که یزید را
لائق بیعت نمیدانستند و الامر یا بیت که اصحاب جناب امیر که باعتراف اکابر
شیعه مثل مرتضی علم الهدی سنی و معتقد بحسن سیرت شیخین بودند نیز از نقض
خلافت برامام حسن باعتقاد مجتهد شیعه انکار بر جناب مرتضوی می نمودند و از پس
ذالیس عکسیت که اهل حل و عقد به بیعت یزید راضی بوده باشند و هرگاه از روایات معتبره
اهل سنت و کلام علم الهدی شعیبی و دیگر علمای ایشان واضح شده که یزید لائق خلافت نزد
احدی از صحابه و تابعین نبود پس گفتن اینکه بس مستبعد است که مجیب از عدم استحقاق یزید
[illegible] دارد و [illegible] را از وقت بیخبر از آن محض یاوه گوئی و حیله جوئی است بلی نظر بتعلیلات علمای
قوم که در باب غیبت امام مهدی منتظر بکمال اطناب تقاریر مختلفه گفته اند و ابواب و فصول
در علل غیبت نوشته اند و حدیث جعفری که امام محدثین ایشان باقر مجلسی در حق الیقین
و دیگران هم در اسفار معتمده خود روایت مینمایند میتوان گفت که سبحان الله
چه مصیبت کبری و داهیه عظمی است که ذوات مقدسه ائمه هدی که علم ما کان و ما یکون
داشتند و قلوب صافیه ایشان در رنگ لوح محفوظ حامل هر غیب و شهادت
بود از علل غیبت مطلع نباشند نظم بی خردی چند ز خود بی خبر
غیب پسندند بر عم هنر * دود نشوند ار بدماغی رسند * باد نشوند ار بچراغی رسند
بر وجوه و علل غیبت صاحب الزمان واقف باشند فاعتبروا یا اولی الابصار

چگونه روا خواهد بود قطع نظر ازین مدهشه که در ابتدای دعوی فدک و رفتن بمجامع
اصحاب با سائر نساء بنی هاشم و انجام آن بشکایت جناب مرتضوی پرداختن بلکه
از محمد متروکه و نگذاشتن جناب سیدة النساء را بر اصول امامیه پیش آمد خود
بدون ... ابشرح و بسط خبث و قال سعد بن عباده اینست که با وصف ملاحظه
مناقب صدیق اکبر و امیر المومنین حیدر رضی الله عنهما خلافت گشت و با مامت خویش در سقیفه
خیال بست و بعضی از انصار منا امیر و منکم امیر بخطاب اکارم قریش گفتند و از حدیث
وحدت امام و آنکه دو بادشاه در اقلیمی نگنجند غافل شدند و لیکن بحمد الله که این همه قیل
و قال آنی پیش نبود ایزد کریم بمجرد وعظ صدیقی ایشانرا ازین مدهشه وار باشید
اگر خزیمه ذو الشهادتین و مانند او را نیز یکدو ساعت یا یکدو روز انقسم زلات پیش
آمده باشد هرگز بعید نخواهد بود بر اصول امامیه چنانچه از کتاب منتهی هویداست که این
بزرگ بکوشش انصار من تلقاء النفس دمید که علی مرتضی خلافت را از ینها رقبول نخواهد
کرد پس با همینی شما بدایت کنید انصار را گفتن خزیمه تهور و جسارت بهر سید اگر تخلف
مذکور هم نماید چندان بعدی ندارد **بالجمله** چون ما مردم بدلایل کتاب و سنت
و براهین یقینیه عقلیه و نقلیه ماموریم که با اهل بیت نبوی و اصحاب مصطفوی محبت
و مودت داشته باشیم و برای زلات اینها محامل صحیحه تجسس کرده دمار از روزگار
خوارج و نواصب و روافض سود الله وجوههم بر ... اریم بنابران افعال ایشان را
که در قرب وفات سید انبیا صدور یافت و ذکرش بعمل آمد بر بعضی فرو داوردیم
و الا مقتضای بشریت از ینهم پیش قدمی میکند و پا فراتر می نهد نگاه نکنی در حال حواریان
حضرت عیسی که بگواهی کتاب مجید درباره استدعای مائده چه کلمات بر زبان
آوردند و حضرت عیسی درباره ایشان چه فرمود که بیانش را دفتری باید طویل و
کتابی بس دراز بلکه آنچه از اصحاب رسالت مآب در آن زمان صدور یافت و جناب
مجتهد متعرض آن قصد کردند نسبت با آنچه از انبیا بلکه مرسلین بلکه اولو العزم من الرسل
بر اصول امامیه صادر گشته نسبت قطره بدریا دارد مگر ندانی که جناب موسی کلیم الله

کہ با وجود کمال علو و جلالتش باستفادہ اسرار علوم لدنی از حضرت خضر بر طبق رد
چہ باشد محدثین رافضہ و منہم علی بن ابراہیم استاد کلینی در تفسیر ا
معلمش طفل را کشت ہیچ از بحر نمی فرو نگذاشتہ لعنہ حضرت خضر را بالا بردہ
پستر بر زمین زدہ و در کشتن او دقیقہ نامرعی نداشت [illegible]
شمشیر کشید و بسبب غفلت بشری آوازہ عدم رضا بہ بیعت صدیقی بلند کنند
و اصحاب دیگر ہمدران وقت لغزش یابند و یکدو ساعت یا یکدو روز تخلف
کنند باز بزودی برجوع آورند ہیچ نکردہ باشند اکنون روایت مذکور بشنو و ببین
کہ بر فہم و دعوی فقیر دلالت قطعی دارد یا نہ فلما فتحت السفینۃ فی البحر قام الخضر
الی جانب السفینۃ فکسرہا وحشاہا بالخرق والطین فغضب موسی غضبا شدیدا وقال
للخضر اَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا اِمْرًا فقال لہ الخضر
اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قال موسی لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا
نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ اَمْرِي عُسْرًا فخرجا من السفینۃ فنظر الخضر الی
غلام یلعب بین الصبیان حسن الوجہ کانہ قطعۃ قمر فی اذنیہ درتان فتاملہ الخضر ثم
اخذہ فقتلہ فوثب موسی علی الخضر وجلد بہ الارض فقال اَقَتَلْتَ نَفْسًا
زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا لہ بعضی از مناظرین امامیہ کہ بس
دلیری دارند بجواب ہیچدان بعد تذکیر این روایت داد شوخی دادند و ہرگز بسر پر بال
فکرت نبردند و گفتند کہ چون خود حضرت خضر حضرت موسی علیہ السلام را معذور دارد
کہ الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا تذکر این قصہ مناسب نمی نماید سبحان
اللہ اینست حال سخن فہمی علمائی طائفہ حرف درین میرفت کہ آدمی را بسبب
مقتضای بشری چاپش نمی آید حضرت موسی با وصف اولوالعزمی بر روایات شیعہ
استاد خود را بر زمین زد و در کشتن او دقیقہ فرو نگذاشت اصحاب رسول خدا صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم بعد از ذہاب وفاتش اگر یکدو ساعت یا ہمچنین مدت قلیل از
بیعت افضل الصدیقین بنا بر بشریت و عدم جمع باولہ افضلیت او تخلفی نمایند

باد و استغراب خواهد بود پس مجرد گفتن اینمعنی که خود حضرت خضر موسی را معذور داشت چه فایده برای مجیب تواند داد حلم حضرت خضر باعث بر اینمعنی شد و دیگر مشاهده ... موسی شد و تیز می بود که تا سیحی در مقابله حالت منتظره باقی باید اینمردم که بعد از تسلیم لغزشی از ایشان کافه صدور یافت دری مواخذه شده و در صدد بیحرمتی ایشان افتاده حاشا و کلا و این قدر مجیب مذکور را یاد نماند که هرگاه در قرآن مجید در باب مهاجرین و انصار عموما و خصوصا رضوان الهی و عفو از جرایم بکمال تاکید و تحقیق ثابت باشد دیگر در صدد مطاعن و تجسس عیوب ایشان افتادن و دفترها دران سیاه کردن کمال بیحیایی است باید و اول می باید که تقریر طعن بعنوانی کنند که نفوس قدسیه ائمه هدی و حضرات رسل و انبیا از ان سالم مانند و بارها دیدی و آزمودی که اگر طعن شیعه را در باب اصحاب مسلم داریم بسیاری از انبیا و ائمه از منصب خود ها پس بعید میشوند و از مرتبه نبوت و رسالت و امامت و خلافت نامی باقی نمی ماند و شیعه را نقد ایمان از دست میرود و ازینجا گفته اند بیت

چون خدا خواهد که پرده کس درد × میلش اندر طعنه پاکان برد **قوله** و سوای اشخاص مذکور الخ **اقول** حاشا که کسی از اصحاب در استحقاق صدیق قیل و قال کرده تخلف از بیعت آنجناب کردیده باشد چنانچه در هر مقام بعنوان شایسته دانستی انصار هم روز سقیفه در استحقاق صدیق گفتگو نکردند بلکه آرزوی شرکت نمودند اگر حوصله تقریر و تحریر باشد درین باب کلام باید کرد تا دعوی مخاطب که در صدد تقریر گفته یعنی حال خلافت یزید با وصف عدم بیعت ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیعت عظمای صحابه با وجود اوایل زمان رو براه ثبوت آرد معهذا اگر اینها قادح استحقاق می بودند لامحاله بزعم حضرت مجتهد متصف بتشیع خواهند بود درین صورت صدور لعن بر ایشان از جناب مرتضوی بعقل احدی از اهل دانش نمی آید تفصیل اجمال آنکه از کتاب سلیم چنان ظاهر میشود که حضرت امیر بعد از دفن حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله و سلم جناب سیده را بر دراز گوش سوار فرمود و هرگز

کسی از مهاجرین و انصار رفاقت آنجناب را قبول نکرد مگر چهل و چهار کس آخر اینها نیز
نکث بیعت و تخلف از مواعید و مواثیق کردند و بروقت جهاد حاضر نشدند مگر آن
اربعه تا آنکه کار از دست رفت و کار ابوبکر محکم شد و حضرت امیر وقت تفضیح و تضلیل
اینها فرموده لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی و اینهم ارشاد نمود که والله لو ان اولئک
الاربعین الذین بایعونی وفوا لی لجاهدتکم فی الله یعنی بخطاب عمر گفت که اگر آن چهل کس
که بیعت جهاد کرده بودند وفا بعهد خویش می نمودند البته در راه خدا جهاد شما میکردم پس معلوم
شد که اینهمه مقبولین لسانی مثل عمار یاسر و حذیفه و خزیمه و بریده و امثال ایشان نزد آن
جناب سید اوصیا معاذ الله مطعون بوده اند اکنون در تعیین حالت منتظره باقی نیست
که اینها همه صدیق اکبر را امام خویش میدانستند و بیعت ایشان از راه تقیه و نفاق نهان
نموده و قبیل ازین عبارت کتاب سلیم که در باره رفاقت زبیر بن عوام منقول شده
بر همین دلالت دارد که غیر از امیر و ارکان اربعه همه با ابوبکر صدیق بے اکراه بیعت
کرده اند و از کتب امامیه چنانچه میدانی اینهم بظهور پیوسته که این ارکان اربعه را نیز تزلزل
در گرفت و بعد چندی اینها را یقین شد و کمال تقوی در باره خلفا بهم رسید یکی از اینها زبیر
بن عوام است که کفر محض اختیار کرد فتذکر و لا تکن من الغافلین و ازینجاست
که امامیه در آخر مضطر شده این تبرا هم میسرایند که جناب امیر جز اهل بیت خود کسی را همراه
نداشت صاحب سفینة النجاة خطب مرتضوی را ترجمه میکند یک دو حرف ازان
بکمال اختصار باید شنید میگوید که در بعضی از خطب چنین فرموده فنظرت فاذا لیس
لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که دران هنگام مرا نه یاری
دهنده موجود و نه باز دارنده دفع کننده شری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اهل بیت
من پس بازداشتم ایشانرا از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضے از خطب
چنین فرموده فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت انتهی
بلفظه و خود این مجتهد ناعاقبت اندیش این حدیث را بعد ازین از نهج البلاغت
نقل خواهد کرد بالجمله ازین اخبار و آثار هم صریح می توان یافت که استثنای سلمان

هویداست یعنی در وقتی این بزرگان فسیق حضرت امیر بودند وآخر دست
رد اشتند چنانچه در بارهٔ زبیر دانستی وبخیال عقلا بعد از اطلاع بر حال
و سلمان که چند حرف از ان بمعرض بیان آمد در نمی آید که اینها نیز در اهل بیت
ان نخواهند بود مگر مورد آیت تطهیر چنانچه مزعوم شیعه
است پس معلوم شد که در حقیقت کسی از اینها تخلف از صدیق نه نموده فلا تغفل
قوله و هرگاه **اقول** این دلیل هرگز صحیح نیست زیرا که جناب امیر اگر بیعت فاسقی
بر تقدیر تسلیم بجهت ظلم و ستم کرده باشند افحام و الزام امام حسین علیه السلام و
عدم اتمام حجت از جانب ایشان لازم می آید کما ذکر فی الرسالة القدیمة و سیجئ فی
آخر هذا الکتاب بعون الملک الوهاب مفصلا و لیظهران ما قال المجتهد فی الجواب
اوهن من نسیج العناکب قطعا **آمدم بر ضرورت** داعیه صیانت نفوس
پس میگوییم که این وجه بیداهت عقلیه و اصول امامیه باطل است زیرا که از حال
تخلف سعد بن عباده و دعوی او و در پی نشدن اعوان و انصار صدیق بناموس او
کما روی علمائهم چنانکه بر قیاس اولویت بوضوح می انجامد که هرگز صحابه یکبار
جور و جفا نه نموده اند و در پی او نیفتاده پس حاجت بصیانت نفوس و حفظ ناموس
جناب مرتضوی را چه باشد بخلاف وقت خلافت یزید بالاتفاق که هم جان مردم
و نفوس نسل ایشان برباد رفته و هم مال و ناموس و انصاف باید کرد که در مقدمات
نقلیه اقامت دلیل بعنوانیکه ترکیب آن از قضایای عقلیه صرف باشد چگونه میتواند
شد فلیتدبر **مع ذلک** معامله جناب مرتضوی یعنی بیعت او با ابوبکر
صدیق اگر از راه تقیه و خوف باشد بر عکس احادیث متواتره امامیه خواهد بود کما
عرفته مفصلا زیرا که بیعت آنجناب بعد از سانحه اسقاط محسن و سوختن خانه و زدن
تازیانه بر سیده نساء زمانه الی غیر ذلک من المکروهات جلوه ظهور گرفته نه بنا بر
صیانت نفوس و حفظ ناموس بار خدایا مگر مراد از نفوس و ناموس حفظ
جان و آبروی شیعیان خصوصا بابا شجاع الدین ایشان یعنی فیروز مجوسی که اهتمام

زائد الوصف با ایشان تعلق داشت بوده باشد نه جناب بنت سید الثقلین که خود از زنان
و اولاد ایشان مثل ترک و دیلم بر اصول کالبیان بود و مجوس محض با کلّ از بود این
محال اصول موضوعه که در هر مقام خلاف قرآن مجید و احادیث شریف واقع میشود معاذ
الله من ذلک و برین تقدیر آنچه برای جناب امیر بر اقوال [illegible] اثنا عشریه لازم می آید بیانش
خارج از اندازه تقریر و تحریر تواند بود **قوله** اگر عبید الله اه **اقول** حاشا که حضرت
عباس از بیعت ابو بکر صدیق کاره بوده باشند بلکه مقصود ایشان کما اوما الیه سابقا
از لفظ العبد و الخ نزد اهل نظر امتحان و اختبار بود و حدیث امیر المومنین در حق این هر دو
خرد و بزرگ بعبادت عجل و ذلیل بودن از دست نفس اماره که در تفسیر اهلبیت و بحار و مجالس
المومنین مرویست نیز بر همین معنی دلالت دارد زیرا که در صورت کراهیت و ناخوشی البته بیعت
ایشان نخواهد بود دیگر بطور تقیه که در آن وقت از جمله واجبات بود و برین تقدیر می باید که این
هر دو صغیر و کبیر مورد مدح و ستایش امیر المومنین باشند نه مورد قدح و سرزنش کما لا
یخفی پس معلوم شد که زبان ایشان بر تقدیر تسلیم نظر بمعنی اختبار و امتحان بجانب
امیر مومنان بود و قلب آنها بجانب خلفا [illegible] زبان لیس کراهیت و ناخشنودی چه معنی داشته باشد
قوله بلکه مبعاد [illegible] کاذبا غادرا الخ **اقول** غلط محض است کما یجیء تحقیقه مفصلا
ان شاء الله تعالی آری جناب سیده بر اصول متین مزید [illegible] لا حضرت امیر را مثل خائنین و
غادرین و مانند جنین و مذل اهلبیت سید المرسلین صلعم میدانستند زیرا که ذلت مرتضوی که
از نصرت فاطمی یعنی خود را ذلیل کردی حاصل میشود البته مستلزم ذلت اهلبیت مصطفوی خواهد
بود فان نفوسهم المقدسة کنفس واحدة پس حیرانم که با وصف تذلیل اهلبیت و اختیار کذب
و تقیه تا مدت العمر و حصول مشابهت تامه بغادرین و خائنین مرتبه عصمت جناب مرتضوی
کو ناز کتر از منزلت عدالت اصحاب بود و هر چه منافی عدالت است منافی عصمت و لا منعکس
دیگر تا [illegible] خواهد شد و هرگاه عصمت منتفی باشد امامت و خلافت بر اصول شیعه من کجا
چون خلافت و امامت بمعنی الاطلاق نتواند بود امامت بالفعل کجا و قیاس مسلمانیست تا
بالفعل از دست رفت مساوات با جناب سید المرسلین در هر چیز با [illegible] از مرتبه نبوت

که کمتر از امامت است چنانچه در منهج السداد است کجا حیثیکه ایشان مستحق گشت حصول مرتبهٔ استادی و پیری نسبت بجناب مصطفوی چنانچه بعد ازین مفصل خواهی دید و در تاویلات علمای شیعه خواهی شنید کجا الی غیر ذلک من المقدمات ولنعم ما قال الحافظ الشیرازی مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا الی غیر ذلک من المقدمات و دانشمند ذکی بادنی امعان تواند دانست که میانه این هر دو روایت فرق زمین و آسمان است چه بر اصول امامیه جناب معصومه خود گواهی بر امور مستهجنه قبیحه دادند جناب مرتضوی را اهل البیت صراحۃً وکنایۃً اعتقاد کردند بخلاف لفظ راتیناه او که ظنی بیش نیست ولا نسلم که ظن مطابق نفس الامر باشد کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالیٰ و اینهم بخیال متکلم نه حضرت امیر و حضرت عباس کما لا یخفی علی اوساط الناس طرفه آنکه در شهادت با وصف ثلثه یا اربعه جناب سیده متفرد نبودند بلکه امام حسن و امام حسین گوشواره عرش و ریحان رسول الثقلین نظر بشواهد صحیحه و قرائن صریحه کما سبقت الیه الاشارة نیز شریک جناب فاطمه زهرا بودند نعوذ بالله من اصول ذو الفضول من بعد مخفی نماند که مخاطب فهیم لفظ بکریه بنابر معنی تعریض بلهجه هندیه در حق صدیق اکبر می گوید معلوم نیست که چون جناب مرتضوی بر اصول امامیه مثل خائنین باشند و مانند جنین در رحم پرده نشین شوند بتبدیل ذات و الاصفات خویش و رسوا کردن اهل البیت علیهم السلام کوشند مخاطب والا مقام درباره آنجناب چه تقول خواهد کرد معاذ الله من ذلک و اینهم بخیال مخاطب عدیم المثال منکر نیست بانکه بسیاری از مقتدایان و پیشوایان امامیه که بصفت بهیمی و هتر سیبی متصف بودند کلبی و دیگری هستند چنانچه کتاب رجال اوشان روانند آن در مذهب شیعه برین امر دلیلیست روشن فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

قوله اما عبدالله بن عمر الخ **اقول** ازینجا مانند سفیده صبح صادق روشن میشود که جناب مجتهد الزمانی بمطالعه عبارت علامه دهلوی قدس سره بوجه بصیرت نپرداخته هر چند از قول سابق او که بنابر لاف زنی در تعلیم این مجهول وارد کرده و در آخر آن آیت کریمه وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ را ضمیمه ساخته بود واضح میشود که تمامی عبارت مکتوب آنجناب را دیده اند ... بجا دریافت میکردند که هیچ ندیده و آن زعم انه فعل شیئا لکن لم یفعل شیئا زیرا که

علامه دهلوی قدس سره العزیز لفظ هنوز در صدد عبارت منقوله چنانکه میدانی آورده است
حیث قال هنوز اهل مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل
امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین بیعت
نکرده بودند مقصودش آنکه وقت خروج امام حسین [illegible] تا سایل را
بطلان این خروج متوهم شود باقی ماند اگر احدی ازین بزرگان بعد [illegible]
کربلا و سانحه شهادت شان بیعت یزید کرده است پس این امر مسکوت عنه و خارج
از محل نزاع است و بعد از ثبوت نیز معترض را انکار نمی آید کما سبق تفصیله لیکن عجب که مدعی
علم و اجتهاد را ازین امور پیش پا افتاده اطلاعی و سر و کاری نمی باشد بالجمله آنچه برای
دفع اعتراض معترض و اجابت سایل بکار آید در کلام علامه دهلوی سخن رفته و با تقدم
وجود بیعت که از بعض بزرگان بر تقدیر تسلیم و فرض محال بعد از سانحه شهادت امام حسین
صدور یافت روی سخن متوجه نیست کما لا یخفی علی العقلاء **قوله** و بعد تسلیم سکوتهم اه
اقول از سابق و لاحق عیان است که هر چند در کتب قدیم و جدید تتبع بالغ رود
جز انکار بیعت یزید از عبد الله بن عمر چیزی بر نمی آید الا لفظ بایعنا که حالش مفصلا
در منهج اول دانستی فلا تکن من الذاهلین و اما الامر الآخر فجوابه ایضا باتم تفصیل
و اکمل بیان فتذکر ان کنت من نوع الانسان **قوله** علاوه اه **اقول** جناب
امیر باجماع اهل سنت صلاحیت خلافت راشده بنصوص نبوی صلی الله علیه و آله
وسلم داشتند پس تر به بیعت اهل حل و عقد یعنی کبار مهاجرین و انصار امام بالفعل
شدند و بر اریکه خلافت حقه جلوس فرمودند و سابق ازین گذشت که تمامی
مهاجرین و انصار به بیعت شریف شان درآمدند و خود آنجناب باین دلیل
با انضمام مقدمات واقعیه رو بروی معاویه و دیگر منکرین تمسک فرمودند و بقید کتابت آوردند
کما اورده الرضی فی نهج البلاغه اکنون اگر چند کس از افراد ناس مثل معاویه و عمرو
عاص از بیعت شیر خدا سر باز زنند و پهلو تهی کنند در فعلیت خلافت راشده ایشان چه
نقصان عجب است که مجتهد معتقد خلافت یزید پلید بتقلید سکّی اریکه اقبال و مرزا محمد در اصل

استفاده تصریح میکند که اهل سنت بیعت یک کس را از اهل حل و عقد در تعلیت امامت شخص
کافی میدانند حالیا بعد ثبوت بیعت تمامی اهل حل و عقد این همه خرافات می نگارد و نسج عنکبوت
را حصار آهنین و قلعه سنگین می پندارد و آنچه در خطب و مکاتیب نهج البلاغه در این
باب وارد است که اجتماع همه کس ضرور نیست مهاجرین و انصار هرگاه بر امامت شخصی
گرد آیند امام میشود و هر که منحرف گردد قتال با او روا است بتحصیل معنی آن همت بگمارد
قوله خوارج الخ **اقول** بحمد الله که سخن حق بر خلاف آنچه والد ماجدش در ذو الفقار
افاده نموده کما مر فیما سبق بر زبانش جاری شد هرگاه خارجیت که در این مقام کنایه از
دشمنی جناب امیر است نعوذ بالله کما نص علی ذلک صاحب اثبات الحق از اهل حق منتفی
باشد ناصبیت که عبارت از دشمنی امیر المومنین و استحلال خون تمامی اهلبیت طاهرین و
تجویز لعن این بزرگان است علی افاده صدوق الطائفه و قد اورده المجتهد الجالسی
فی اساسه بطریق اولی مسلوب خواهد بود این فائده را باید که بذهن خود محفوظ داری
زیرا که در نقض بعضی از هفوات مجتهد جالسی و مخاطب ذکی و مانند او که فقیر را بعد از این
بناصبی بلکه اسوه النواصب تعبیر خواهد کرد بکار می آید و تناقض و تهافت کلام ایشان
از آن ثابت میگردد **ومخفی نماند** که عبارت اساس الاصول روزی بعد
از تسوید و تبییض این مقام در اوراق برآمد و بعنایت ایزدی چنان نمود که آنچه صدوق
امامیه فهمیده و در معنی ناصبی نوشته قطعا و یقینا مطابق واقع است و قول صاحب
فوائد مدنیه که ناصبی آن کس است که عداوت بمذهب امامیه دارد و هر که فتوی بمعنی اول
داده بصیرتی در اخبار اهلبیت علیهم السلام نداشته باطل محض است زیرا که لازم
می آید که صدوق امامیه مفتری بر خدا و قلیل البضاعت در احادیث ائمه هدی باشد
اکنون آن عبارت باید شنید لطیفه اخری یناسب ذکرها قال محمد بن بابویه فی
الفقیه روی الحسن بن محبوب عن سلیمان الحمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی
للرجل المسلم ان یتزوج الناصبة و لا یزوج ابنته ناصبیا و لا یطرحها عنده قال مصنف
هذا الکتاب من نصب حربا لآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فلا نصیب له فی الاسلام فلهذا حرم نکاحهم

وقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صنفان من امتی لا نصیب لہم فی الاسلام الناصب لاہل بیتی حربا وغال فی الدین مارق منہ ومن استحل لعن امیر المومنین والخروج علی المسلمین وقتلہم وحرمت مناکحتہ لان فیہا الالقاء بالایدی الی التہلکۃ والجہال یتوہمون ان کل مخالف ناصب ولیس کذلک وقال صاحب الفوائد المدنیۃ الثانیۃ مشاجرۃ عظیمۃ من غیر فصل بین المتاخرین من اصحابنا فی تحقیق معنی الناصبی فزعم بعضہم ان المراد بہ من نصب العداوۃ لاہل البیت علیہم السلام وذہب بعضہم الی ان المراد بہ من نصب العداوۃ لمذہب الامامیۃ وفی الاحادیث تصریحات بالثانی ومن قال بالاول کان قلیل البضاعۃ فی احادیثنا الواردۃ فی اصول الامامیۃ فعلی زعم ہذا القائل اخطاء ابن بابویہ فی تفسیر معنی الناصبی وکان قلیل البضاعۃ فی الاحادیث وکذب علی سیدہ وافتری انتہی بلفظ المجالسی واگر اندک غور وامعان درین عبارت صرف کردہ شود بالیقین عیان گردد کہ آنچہ بعضی از اہل دعاوی لاطائل خواستہ اند کہ میان دو گروہ مذکور کہ بقول صاحب فوائد مدنیہ بمشاجرہ مشغول اند وہنوز مطارحات شان انفصال نیافتہ محاکمہ نمایند وتطبیق مختلفات درآیند دلالت بر قصور فہم وعدم استقرار ایشان دارد وحکم می نماید کہ این عبارات ومضامین را ندیدہ حسبانی می کنند نعوذ باللہ منہا **قولہ** وعلی الثانی اہ **اقول** عبد اللہ بن عمر را در تارکین بیعت مرتضوی شمردن حال آنکہ اسفار معتمدہ اہل سنت بخلاف آن ناطق است کما عرفتہ سابقا از افادات عجیبہ است بلی بعضی از روایات وعبارات موہم این معنی است حتی کہ بعضی از علمای اہم باعث عثرت شدہ کما لا یخفی وتفرقہ درمیان این ہر دو امر نزد کسیکہ بہرہ از عقل سلیم دارد نیز بر طا ہویداست لکن برای حضرت مجتہد بیانش ناگزیر می بینیم وسکویم کہ در وقت یزید علیہ ما یستحقہ کہ فساد ومہاجرین وانصار باقی بودند امام حسین وعبد اللہ بن عباس وعبد اللہ بن عمر وعبد اللہ بن زبیر اہل حل وعقد بودند بلکہ ہمین حضرات عالیات ایشان ومعاویہ وعمرو عاص واہل شام ہم کہ از اطاعت خلیفہ برحق منحرف شدہ ابغاوت ورزیدہ ہمہ آنہا از اہل حل وعقد باشند پس تفرقہ واضح تر شد **قولہ** انصاف فرمایند **اقول** این ترہات

و تمیز در قیاسات حضرت مجتهد کرمانی بکار آید که تفضیل ولد المفضول بر مفضول و ولد الافضل افضل
واقعی نفس الامری باشد و هو ظاهر الفساد و نزد بعضی ازین خرافات بر تقدیری قابل استماع خواهد
بود که بر اصول ما ثابت نماید که هر یکی از ارباب خلافت و سلطنت بعد از خلفای راشدین رضی الله
عنهم اجمعین که نزد بعضی از اهل سنت مجتهد و امام برحق توانند بود افضل است از جناب امام
حسین و هو ایضا کما تری پس فضیلت معاویه از امام حسین نزد هیچکس ثابت نباشد چه جای
ظهور آن مثل ظهور الشمس علا وه مقصود مخاطب اگر از ترتیب این قیاسات تقلید اول
من قاس است که چون انکار و خروج امام حسین باعث عدم ثبوت خلافت امیر المومنین بجهت
انکار و محاربات معاویه نزد سنیان ثابت نباشد گوئیم اگر معاویه نزد معتقدین خلافت
خلیفه برحق است بعد خلع امام حسن است نه قبل از آن چنانچه صواعق محرقه و دیگر کتب
مثل ازالة الخفا کما سیجی عبارتها بر آن دلیل قاطع است و درین وقت جناب امیر
از چند ماه بروضه رضوان آرمیده بود نه قس علیه بذا منصوص بودن خلافت معاویه
پس در انکار امام حسین و دیگر بزرگان از بیعت یزید برای خلافتش مضرت شدید است
و در اعراض معاویه از بیعت امیر المومنین زینهار مضرتی برای ثبوت فعلیت خلافت انجناب
نیست چه درین وقت بتصریح معتقدین هم نه معاویه امام بحق بود نه خلیفه منصوص نه از اهل
حل و عقد بلکه مانند حضرت عباس و عقیل بر اصول شیعه کما فی المجلد الثامن من البحار از بیعت
رانده و از انسو ماند و قبل ازین درباره امامت انچه باتباع مرتضوی مذهب اهل سنت
منقول گشته فتدبر بالجمله چون مخاطب ذکی بسبب مطالعه ذو الفقار مجتهد جالسی از قیه خلع
امام حسن و امثال آن تجاهل میکند و معاویه را خلیفه مطلق میداند درین مغلطه ها گرفتار میشود
و بسوی هر یکه بکذب جالسی مذکور باشد نگاه نمی نماید نعوذ بالله من وساوس النفس و توهماتها
قوله این کلام مدفوع است الخ **اقول** قبل ازین گذشت که این ملازمت
ممنوع است این را بدلیل عقلی یا نقلی اثبات کن و بدونه لا یلتفت بها **قوله** دوم آنکه
الخ **اقول** انچه درین مقام جالسی صاحب ترهه مقدمه چند افزوده مجدوش است
بعد ورا قبل از آنکه رجوع باین کتاب که وقت تالیف این اوراق بهم رسید اتفاق افتد

میگوییم که مراد از صحت امامت و عقد بیعت خلفای عباسیه نه آنست که ایشان بشروط خلافت متصف بودند و اجتهاد و سائر شرایط در هر یکے از ینها یافته شد پس معنی عبارت اینست که مقصود من از ذکر ان ملوک درین کتاب است که عقد بیعت شان صحیح باشد و خلفای عباسیه بنابر حصول مرتبهٔ اسلام چنین بوده اند بخلاف خوارج و غیرهم و مؤید این مضمون است آنچه حضرت شاه ولی الله دهلوی نور الله مضجعه در کتاب مستطاب ازالة الخفا در بیان شروط خلافت فرموده اند که از انجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مصر بر صغائر و صاحب مروت باشد نه هرزه کرد خلیع العذار زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هر گاه این معنی شرط است در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولی است بانکه شرط باشد و قال الله تبارک و تعالی مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ و مرضی بودن مفسر است بعدالت و مروت و از انجمله است که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضا و احیاء علوم دین و امر معروف و نهی منکر را و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القضاة ثلثة واحد فی الجنة و اثنان فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرف الحق فحکم به فهو فی الجنة و رجل عرف الحق فجار فی الحکم فهو فی النار و رجل قضی للناس علی جهل فهو فی النار رواه ابو داود انتهی و بعد از بیعت و استخلاف و شوری که در خلفای راشدین یافته شد میفرمایند طریق چهارم استیلاست چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و شوری و همه را بر خود جمع سازد باتیلاف قلوب یا بقهر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است یکی آنکه مستولی مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر ارتکاب محرمی و آن قسم جائز است و رخصت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد از حضرت مرتضی کرم الله وجهه و بعد صلح امام حسن همین نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند بقتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل این عاصی [illegible] مجهول [illegible] او چون موافق شرع باشد و اگر عامل او اخذ [illegible] [illegible] او حکم نباید [illegible] حکم او [illegible]

جهاد میتوانکرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است زیراکه در عزل او افنای نفوس کثیر
مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و یقین معلوم نیست که این شدائد
مفضی باصلاح شود یا نه یحتمل که دیگری بدتر از ان غالب شود پس ارتکاب فتن که قبح
او متیقن است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل انعقاد خلافت عبد
الملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس بهمین نوع بود انتهی و ازین عبارت
سراسر افادت معلوم شد که حکومت سلاطین امویه و عباسیه از قبیل قهر و استیلا
است و انهم غالبا از نوع ثانی که غیر مستجمع شروط غالب شود و مردم بنا بر ضرورت
مذکوره مطیع و منقاد او در انچه مخالف شرع نباشد شوند نه از قبیل بیعت
اهل حل و عقد که باختیار خویش مستجمع شروط را بر دارند و خلیفه سازند چنانچه
بخیال مجتهد الزمانی گذشته و اینهم از جمله فلتات و مغالطات اوست زیراکه
کلام در بیعت اهل حل و عقد میرود و سخن در صورت اختیار یست نه حکومتی
که غالبا اضطراریست فلا تغفل الغرض مراد جلال الدین سیوطی از صحت
انعقاد خلافت استجماع شروط امامت و اعتقاد اینمعنی که خلفای عباسیه
مثلا مجتهد و عادل بوده اند نیست بلکه مقصود آنست که بنا بر دفع حرج و حکم مسلم
بین العقلا اعنی الضرورات تبیح المحظورات اینها را بسبب اسلام و ایمان از ملوک
اسلام توان دانست و این همه خارج از ما نحن فیه است کما لا یخفی پس انچه جناب
مجتهد الزمانی در آخر این قول افاده میفرمایند که فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفا
است لازم که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید
تا همان دلیل در ماده عدالت یزید بجز بحر بر آید غفلتی و جهلی یا تغافل و تجاهل عظیم
است که طرف دیگرش پدید نیست مع ذلک عجب عجیب مقلد حضرت
ابو حنیفه نعمان بن ثابت است که بسوی ائمه اهلبیت منقطع بود و از خلافت عباسیه
انکار شدید داشت و همچنین از خلفای امویه اگر یاد و رست نیاید در روایات کتب
اهل حق معتبر نباشد اینک روایات مجلسی امام خویش را در تذکرة الائمه نگارش کنم

میگوید که ابوحنیفه در باب منصور و امثال او از خلفای بنی امیه و بنی عباس میگفت که
اگر ایشان مسجدی بسازند و امر کنند مرا که آجرها را بشمارم هر آینه نشمارم زیرا که ایشان فاسق اند
و فاسق اهلیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر انداخته او را حبس
کرد الی آخره انتهی عجب مصیب کجا گفته و که اعتقاد داشته که جمیع خلفای عباسیه
مستجمع شروط امامت بوده اند تا این تفریع و تعدی حکم از اوسط با صغر صحیح باشد
زیاده برین آنست که او در رساله بصارة العین فی شهادة الحسین جابجا میگوید که اعتقاد
امامت در ما نحن فیه بدون اذعان آنچنی که شروط امامت او را حاصل بود صورت
نمیگیرد و یزید را کسی جامع این امور نمی پندارد و شخصی که بدون استجماع بزور شمشیر خود
و ظلم و ستم غالب گردد انقیاد و اطاعت او در آنچه موافق شریعت غراست
ریشه درست و نا چار است کما عرفت و این قدر مستلزم اعتقاد بحقیت خلافتش
نمی شود چنانچه این قیل و قال بعد ازین در مقام خود بالاستیعاب خواهد آمد انشاء الله تعالی
ازین رو تهمت این مغلطه ها که جناب مجتهد الزمانی بآنکش کرده هرگز فریب نمیخورد
و تهمار بود لازم نمی آید آنچه را الی ادراک و شعور لازم نموده اند بلی اگر مجیب میگفت
که هر کس بروی اطلاق لفظ خلیفه کنند ضرور است که او عادل و مجتهد باشد البته
کلام مجتهد بر جای خود می بود و این امر مراحل از اعتقاد و تالیفاتش دور است
منت خدا را عز و جل که نسخه تاریخ الخلفا از دوستی بهم رسید و بعد از رجوع
اطمینان تام حاصل شد که حاجتی بمحو و اصلاح این مضامین که درین اوراق بزبان
قلم سپردم باقی نیست و مجتهد الزمانی درباره اکتفا بر عبارت مذکور بتلبیس عوام را قصد
کرده بتفصیلش آنکه جلال الدین سیوطی بعد از حمد و نعت در عنوان کتاب مذکور میفرماید
که کتابهای جداگانه در رجال انبیا علیهم السلام تصنیف کرده ام و بعض در رجال صحابه و محدثین
و نحاة و لغویین و اصولیین و اولیا تا آنکه از اعیان جز جماعت خلفا که نفوس بشریه بدان
اخبار ایشان شوق و افر دارند زمره باقی نماند پس این کتاب را خاص برای این مردم
تالیف کردم و کسانیکه خروج کردند و دعوی خلافت نمودند و امر خلافت برایشان

تمام نشد ذکر اینها درین کتاب وارد نکردم مثل بسیاری از علویین و اندکے از عباسیین
و از خلفای عبید بن احدی را یاد ننمودم زیرا که امامت و حکومت شان بجهت چند امر
صحتی نداشت نخستین آنکه اینها قریشی نبودند و نسبت آنها بفاطمیین ناشی از محض جهل
است و الا جد ایشان آتش پرستی بود قاضی عبد الجبار بصری گفته که نام جد خلفا مصریین
سعید بود و پدرش مذهب یهود داشت و قاضی با قلانی میگوید که قداح جد عبید الله که
مهدی نام خود گذاشت مجوسی بود و ابن خلکان می نویسد که اکثر اهل علم نسب مهدی را
صحیح نمی پندارند و در بعضی اشعار هم منقول است و عزیز ابن معز که از ایشان بود هجا
اندلس مکتوبی مشتمل بر هجو فرستاد او در جواب نوشت که تو ما را می شناسی پس هجو کردی
و اگر ترا می شناختیم البته جواب میدادیم یعنی نسبی نداری و از قبیله معروف نیستی عزیز
بسیار غمگین شد و بر جواب قدرتی نیافت ذهبی گفته که اهل تحقیق اتفاق کرده اند
که مهدی علوی نبود و چه خوش گفت صاحب قاهره که شمشیر خود را بقدر نصف از
غلاف برکشید و بجواب ابن طباطبا که از نسب او سوال کرده بود گفت نسب من اینست
و بر حضار دینار و زر نثار نمود و گفت حسب من اینست تمام شد وجه اول دوم اینها
اکثرهم زنادقة خارجون عن الاسلام و منهم من اظهر سب الانبیاء و منهم من اباح
الخمر و منهم من امر بالسجود له و الخیر منهم رافضی خبیث لئیم یامر بسب الصحابة و مثل
هولاء لا ینعقد لهم بیعة و لا یصح لهم امامة ابو بکر باقلانی گفته که مهدی مذهب باطنیه
داشت و تمام همت خود بر ازاله ملت اسلام گماشت علما و فقها را اذیت و نابود کرد
و بر اغوای خلایق متمکن گشت و اولاد او نیز داد باطنیت دادند و بر منوال او چندگانی
کردند که رفض را در عالم شایع ساختند و خمور و فروج را مباح نمودند و ذهبی فرموده
قایم پسر مهدی از پدر خود هم زاید بود و زندیق و ملعون بعثت انبیا علیهم السلام را
بر ملا بدی گفت و سب ایشان می نمود و عبید بن جز نام اسلام نداشتند و از تبرهم
کوی سبق ربودند و ابو الحسین القابسی نیز همین قسم فرموده و قاضی عیاض فتنه
و فساد ایشان نقل کرده و یوسف رعینی میگوید که اجماع کردند علما در قیروان که حال

عبیدیین حال مرتدین و زنادقه است و ابن خلکان گفته که با این همه زندقه و جور و ظلم
دعوی علم غیب هم میکردند و مردم اینها را بارها الزام میدادند و باز نمی آمدند انتهی
کلامه ملخصا مختصرا فی الفارسیه و بعینه فی العربیه وجه سوم و چهارم آنست که محی طلب
ذکی اطهر ایراد کرده و از این مقام بر اهل بصیرت کالشمس فی رابعة النهار منجلی شد
که عبیدیین را از آنجهت یاد نکرده اند که نسبی صحیح نداشتند و از قریش نبودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر روایت مجلسی در مجلد عاشر از بحار الانوار فرموده
که قریش ائمه مردم اند ابرارها لابرارها و فجارها لفجارها و نه اکثر آنها در حقیقت مسلمان
بودند و از اینجا وجه ذکر امثال خلفای عباسیه عیان شد که قرشیت و بودن اکثر
آنها حقیقةً در زمره اهل اسلام باعث بر آن گردیده نه آنکه مستجمع شروط امامت
از عدالت و اجتهاد بودند و بجهت این استجماع و قرار یافتن حکومت آنها را ذکر
کردند بلکه اگر عبیدیین نسب صحیح میداشتند و از اعیان می بودند و بسبب زندقه و
الحاد اکثر آنها از حقیقت اسلام بدر نمی رفتند آنها را نیز ذکر میکردند چنانچه بنی امیه
و عباسیه را درج کردند **بالجمله** مناط ذکر حصول قرشیت و حکومت و عدم
خروج از اسلام است خواه این امور در ضمن مستجمعین شروط بهم رسد خواه غیر
اینها که جامع شروط نباشند عبیدیین را چون اول و ثالث حاصل نیست ذکر آنها
ننموده و اکثری از علویین و قلیلی از عباسیین را که نسب صحیح داشتند از آن
جهت در خلفا منسلک نکرده اند که امر حکومت بر آنها کمال نیافته چون عبارتی که بنده
از کتاب مذکور نقل کردم نص در مقصود فقیر بود و صراحة و تفصیلا بمدعای معترض
که تلبیس عوام است تا بدانند که مناط ذکر خلفای عباسیه استجماع شروط امامت
است مضرت میرسانید هر دو وجه را اسقاط کرده بذکر وجوه دیگر مبادرت
نمود شکر و سپاس الهی بکدام زبان گفته آید که بشمول عنایتش مطلبی بدون مراجعت
کتب گفته شود و مضمونش مطابق آن افتد و نوبت بمحو و اصلاح نرسد و لقد احسن
ما قیل فی الباب **بیت** شکر کردن کی توانم در خور نعمای تو — شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو

قوله پس متوکل اه **اقول** به بسط تمام مذکور شد که مناط ذکر عباسیین و مانند شان
در زمره خلفا قرشیت و حکومت و بودن اکثر اینها محاط محیط دائره اسلام در حقیقت
است پس نصب متوکل چندان منافی با مقصود تاریخ مذکور نیست بلی اگر مناط ذکر استجماع
مذکور می بود تناقضهای صریح و تهافتهای قبیح در کلام او راه می یافت و اینمعنی هم بخاطر
مجتهد الزمانی رسوخ دارد یا نه که اهل سنت اطلاق لفظ امام بر بادشاه نیز جایز داشته
اند و لا مشاحة فی الاصطلاح چنانچه اینمعنی بمطالعه تحفه اثنا عشریه واضح تواند شد
و عبارت آنمقام قبل ازین گذشته و علمای شیعه نیز لفظ امام و ظل الله بر ملوک
جاری ساخته اند چنانچه از تصانیف مجلسی در فارسی و عربی معلوم توانکرد و قبل
ازین گذشته که خود اکابر علمای شیعه علمای خود را بلفظ امام اعظم یاد مینمایند
که گاهی ائمه هدی رضی الله عنهم را بآن لفظ یاد نکرده اند **من بعد** گذارش است
که از عبارت تاریخ الخلفا که در ناصبیت متوکل آورده فائده عظیم بدست آمد و آن
اینکه ناصبی را علمای اهلسنت بحدی مردود و مطرود دانسته اند که متوکل را با وجود
سلطنت و فرمان روائی هجو کردند بلکه بر در و دیوار بغداد که محل دولت و مستقر
حکومت عباسیه بود کما فی البستان للفقیه ابی اللیث قبایح و فضایح او نوشتند
و داد تشهیر دادند و در نصرت ذریت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از جان هم دریغ
نکردند بخلاف شیعه که از ایشان جز اهل نفاق گروهی دیگر که خلوص داشته باشند
و ظاهر شان بباطن یکی باشد بر نیامد چنانچه از روایات کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
بر ظاهر است بلکه اکابر و اعاظم شان بکلمات نواصب متکلم میشدند و داد ناصبیت
باطنی و کاملیت ظاهری میدادند و نام تقیه بران گذاشته بزعم خویش راه دین و ملت
را با قدام اهلبیت علیهم السلام می پیمودند **و متوهم نشود** که این همه امور برای
اهل حق بروایات خود شان ثابت میشود و شیعه باین اعتقاد ندارند و ازین امور
خبر نمیدهند زیرا که درهمین نزدیکی گذشت که حضرت ابو حنیفه وقت خلفای عباسیه
معایب شان بر ملا می شمرد تا آنکه او را در حبس شهید کردند و پدر باقر مجلسی هم باین امور

اعتراف دارد و اینها بمقتضای الکذوب قد یصدق بہ بعضی ہم تصریح میکنند کہ انچہ
در اعانت و سرپرستی اہلبیت از سنیان بظہور انجامیده از شیعیان عشر عشیر آن
بعمل نیامده کما لا یخفی علی المنصفین **قوله** ازینجاست کہ محی الدین عربی اه **اقول**
درین ارزده جدیده بحکم کل جدید لذیذ کمال احسان بحال شیخ محی الدین رحمة الله علیه
فرمودن و بنا فر او ناصبیت والد ماجد خود کوشش نمودن تفصیل انہدام و تشریح
انہدام آنکہ مجتهد ثانی در آخر حسام الاسلام خویش بعد از آنکہ دفاتر طوال را بکمال خوش
در مثالب صوفیه سیاه کرده بتفضیح شیخ مذکور سعی بلیغ مینماید و میگوید کہ بالجملہ بنظر عقلای
دین دار و علمای اسلام در باب حق و صدق بودن شی بطرف اوست و بطرف
ترتب آثار نہ امثال چنین مبالغہ بیہوده و بکرار و اصرار وده ازانکار دو معلوم است کہ اینها
اتباع صوفیان در کتب و مصنفات خود چہ کفر و زندقه کہ ازین اولیای اصطلاحیہ نقل کرده
اند و خود اینها کہ اولیای کدائی اند چہ پرده نغمات بیہوده کہ نمی سرایند و چون تفصیل
اینمعنی در کتاب شہاب ثاقب بوجه احسن شده و این مقام گنجایش ذکر آن ندارد مجملی از
اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید گوہر اکتفا مینماید پس از جملہ اہلات شیطانیه
او کہ با وجود آنکہ از حق تعالی بدون توسط ملک علوم خصه فرا میگیرد اینست کہ در باب
ثالث و سبعین از کتاب فتوحات میگوید کہ از جملہ کسانیکہ ہم قطب بوده اند و ہم غوث
و مقربان درگاه صمدیت و سید الجماعت ابوبکر است و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه
و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر کجاست کہ با وجود اینکہ خود شیخ
در شرح مسلم حکم نموده بانکہ یزید از اسلام بہره نداشت و حجی منزل پیر خود را بہ بیند و باید
تا و از مریدانش شیخ اکبر خود بگوید ان یزید و متوکلا کانا قطبین مقربین حقا حقا
انتہی بلفظه این عبارت چنانکہ می بینی نص است در قطبیت و غوثیت و مقربیت یزید
پلید در بارگاه صمدیت بر خلاف عقیده اہلسنت کہ او را کافر یا فاسق دانسته اند یا در
اسلام او توقف نموده و بسیاری از عوام طلبه بلکہ متوسطین از جماعت شما بعد از دیدن
این عبارت کہ بطرف شیخ منسوب است بر خود می لرزیدند و در گرداب حیرت می افتادند کہ انچہ

منقی بدکردار ادراج مذکوره رسانیدن و درباره او باین اعتقاد دگرویدن جز ناصبیت
شیخ بر چیزی محمول نتوان شد بحمد الله که جناب مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را بعینها
نقل کردند که بر همه کس عیان شد که مجتهد فانی بر شیخ اکبر افترا داده و بجای معاویه
بن یزید معاویه و یزید نقل کرده و هرگاه خود نص بر این معنی نموده که شیخ موصوف یزید را
قطب و مقرب قرار داده صد و احتمال غلط از کاتب و طابع در نقل عبارت مزبور
باقی نماند والحمد لله علی ثبوت کذب المجتهد الفانی علی لسان ولده النجیب و غلط نامه که بصدر
حسام ضمیمه است نیز همین معنی را مقتضی طرفه آنکه جالبی در حسام چنانکه دانی تا باب ابرا
این عبارت هم ذکر میکند و هیچ اندیشه نمی نماید ما احسن ما قال الحافظ الشیرازی رحمة الله
علیه شعر چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ٭ اینست احسان مجتهد الزمانی درباره
شیخ و عوام طلبه و متوسطین علماء اثبات مفتری بودن جناب مجتهد فانی اما بیان
ناصبیت مجتهد نیک اختر و پاک گوهر که مولانا عبد العلی بحر العلوم انار الله برهانه را بید گوهری
یاد میکند پس بیانش به سبیل ارتجال آنکه چون بجای خود ثابت شده کما مرّ آنفا که شیخ
در مقام مذکور همین محبت معاویة بن یزید تصریح کرده نه معاویه و یزید و معاویه پسر یزید باعتراف
اکابر فریقین مرد نیک بود و راه محبت و صداقت اهلبیت کما ینبغی می پیمود بلکه از برگزیدگان
بارگاه الهی معدود چنانکه بروایات طرفین خواهی دانست ان شاء الله تعالی پس یزید شقی
را بتکلف درین زمره گنجانیدن و بر مقربیت او نص نمودن و معاویه بن یزید را که حاشش
بالاجمال دانستی اخراج نمودن نخواهد بود الا من تلقاء النفس الاماره الناصبة التی
تصلی نارا حامیة و قد تقرر ان کل اناء یترشح بما فیه فثبت انه ناصب عداوة اهل البیت
الطاهرین بل هو یزید علی ابن زیاد و ذی الجوشن اللعین این همه وبال ذیوبیت
که بجهت دشنام و لعن شیخ محی الدین و مولوی عبد العلی رحمة الله علیهما که حق اوستادی
آبا بر کرامش به ذمه همه کس از فضلای این دیار متحقق است دنبال جالبی گرفته که از دست
فرزندان خود دوش رسوا گشت شیخ شیراز درین مقام چه نیکو گفته و در شاهوار اندرز سفته
بیت تو بجای پدر چه کردی خیر ٭ تا همان چشم داری از پسرت ٭ ذلک الذی

رایته من العقوبة فی الدار الدنیا و هی لیست محلها و اعذاب الآخرة اشد و ابقی
باقی ماند خوبی و بزرگی معاویه بن یزید از خاتمه صواعق شیخ ابن حجر مکی بعبارت
فارسی که مترجم کتاب مذکور نوشته باید شنید که از جمله صلاحیکه از وی ظاهر شده آن بود
که چون والی امر خلافت شد بر منبر برآمد و گفت این امر خلافت عهدیست از جانب
خدای تعالی و بدرستی که جد من معاویه نزاع کرد درین امر با کسیکه اهل آن بود و باین امر
احق و اولی بود از وی علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و مرتکب امری چند شد که شما آنرا
میدانید تا وقتیکه وفات او در رسید و در قبر رهین ذنوب خود گشت باز پدر من متقلد
این امر گشت و اهلیت آن نداشت و با پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
منازعت نمود پس عمر او بکوتاهی رسید و نسل او منقطع شد و امروز در قبر بوبال
و نکال گناهان خود گرفتار است بعد ازان گریه بسیار نمود و گفت از اعظم امور بر ما
آنست که سوء مصرع و قبائح اعمال وی را میدانیم که قتل عترت رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم کرد و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب ساخت و حلاوت امارت و حکومت
نچشید پس متقلد امارت این امر نمیشوم هرچه شما دانید علاج کار خود بکنید والله که اگر دنیا
خیر است ما حظ آنرا یافتیم و اگر شر است آنچه بذریت ابوسفیان رسید ایشانرا کافی
است آنگاه در منزل خود منزوی شد تا بعد چهل روز وفات یافت چنانچه گذشت
رحمت خدای تعالی بر وی باد که انصاف داد از پدر خود و مستحق خلافت را اهل آن
دانست **اما مدح او از کتب شیعه** پس نقل کلام نور الله شوشتری که کتاب
خود مجالس المومنین را بذکر خیرش موشح می نماید کفایت میکند و هو هذا معویه بن یزید
ملقب به راجع الی الله است بمقتضای کلام معجز نظام یخرج الحی من المیت نیکو سیرت
و دین دار و محب خاندان سید ابرار بود سه ماه خلافت کرد و بعضی گویند که چهل
روز چون مانند مومن آل فرعون بالهام ربانی و فطرت صحیحه انسانی دانسته بود که
کار خلافت حق اهلبیت است بعد انقضای مدت مذکوره روز جمعه بر منبر شد و پس
از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی گفت ای قوم بدانید که من شخصی عاجزم و کار

خلافت لایق من نیست و باکار خلافت برنمی آیم اگر حق بود و اگر باطل آن کار را
بنی امیه کردند و در ذمهٔ ایشان است و خبر میدهم شما را اگر کسیکه وارث باستحقاق
خلافت است واحدی را در و مجال طعن نیست علی بن الحسین است رضی الله عنهما
بروید و با او بیعت کنید او اگرچه باینمعنی قبول نخواهد کرد بعد از اتمام این خطبه از منبر
فرود آمد و بمنزل خویش رفت و ابواب اختلاط مسدود گردانیده از خانه بیرون
نیامد و بعد چندی وفات یافت انتهی اینها که شنیدی علوشان و رفعت مکان
مجتهد جالسی زبانی فرزند لبندش بود الطف از همه بمقتضای قول شیخ شیراز ع
که خود میدرد پردهٔ خویشتن × آنکه مجتهد مذکور براه تکذیب خویش و تصدیق شیخ
و ناصبیت خود بحکم ان قلنا نایکذب قلبه لسانه رفته و باین امور در کتاب شهاب
ثاقب که نامش در عبارت حسام یاد کرده خیال البته زیرا که مجتهد الزمانی همان عبارت
را که مجتهد فانی در شهاب ثاقب از فتوحات نقل برداشته درین رساله ذکر میکند
و ازینجا سر معنی کلام ماموق امام المتکلمین امامیه علی ما نقله صاحب شرح المقاصد
وغیره در مزمثل سایر عیان میشود که ان الرافضة اکذب الناس و ان الکذوب
لا حافظة له **قصه** درین مقام از تطویل کلام زنهار نیندیشیده بلکه بعضی از فواید
در ذکر آن فهمیده تحصلش بفارسی نقل میکند باز بخدمت گذاری او مصروف میشود
تا همه کس از خواص و عوام بهره از آن بردارند و بجوشش فهمی مجتهدین امامیه بخوبترین
وجوه پی برند **بالجمله** مجتهد فانی بعد نقل عبارت مذکور که نام معاویه بن یزید
در آنست و هرگز نام معاویه و یزید در آن مطابق حسام مذکور نیست در شهاب ثاقب
میگوید که خطای شیخ محی الدین بحدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را در خلافت
ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و همچنین در نمیعتی که آنها دعوی خلافت باطنی میکردند
چه جای دعوی اینمرتبهٔ عظیم از غوثیت و قطبیت و چگونه عقل سلیم آنرا باور تواند
کرد که این مرتبه برای شان حاصل باشد با وصف آنکه جناب امیر المومنین که بالاتفاق
عند المخالف و الموافق سید الاولیاست خصوصا نزد صوفیه در جا بجای اسرار

ایشان را مذمت نماید و مثالب و مذایم ایشان بر شمارد که از انجمله خطبهٔ شقشقیه است که
بالضرورت از انجناب صدور یافته چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغة این را
دلیل کرده و رد بر کسی نموده که بانکارش عبارت نموده هر که خواهد بدان کتاب رجوع
نماید زیرا که او صحت اسناد خطبه مذکوره را بعنوانی بیان کرده که بقطعش تشکیکات
رفع میکند و مرض بیمار را از دفع مینماید و از عبارات آن خطبه این عبارتست اما والله
لقد تقمصها ابن ابی قحافة وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل
ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونه ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول
بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیا یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح فیها مومن
حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی
اری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده ثم تمثل بقول الاعشی
شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی جابر فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیوته اذ
عقدها لاخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها ویخشن مسها
ویکثر العثار فیها والاعتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان
اسلس لها تقحم فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض فصبرت علی
طول المدة وشدة المحنة حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی احدهم فیالله و
للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکنی
اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا فصغی رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع
هن وهن الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنو ابیه
یخضمون مال الله تعالی خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه فتله واجهز علیه عمله اه
اما شمردن متوکل از گروه اقطاب ظاهره پس اول دلایل بر انست که شیخ
محی الدین ناصبی بود و هرگز از مودت اهل بیت که بحکم قرآن مجید واجب است نصیبی نداشت
بعد جای انکه از اولیا باشد با وصف سنی بودن شیخ مر نفس خود را خاتم الاولیا چگونه برد
مخفی نماند که متوکل از نواصب بود و این معنی چندان شهرت داشت که آفتاب نیم روز است

جلال الدین سیوطی با وجود یکه از اهلسنت است در تاریخ الخلفا میگوید که بیعت
متوکل علی الله که نامش جعفر بود در ماه ذی الحجه در سال دو صد و سی و دو بعد از واثق
واقع شد پس سنت را ظاهر نمود و اهل آنرا انصرت کرد و محنت و مشقت را برطرف
گردانید و همین مضمون بآفاق نوشت و این امر در سال سی و چهار ظاهر شد و محدثین را
بسامرا طلب کرد و انواع احسانات بایشان نمود و لازم گردانید برایشان که احادیث
صفات و رویت را بیان کنند تا آنکه جلال الدین سیوطی گفت که علما مبالغه در ثنای
او کردند و تعظیم او بجا آوردند تا آنکه شخصی گفت که خلفا چند کس اند ابوبکر صدیق در
قتال اهل ردت نظیر خود ندارد و عمر عبد العزیز در سرپرستی مظلومان و متوکل در زنده
کردن سنت و میت و نابود کردن بدعت تا آنکه سیوطی گفت که در سال سی و شش
امر کرد متوکل که ضریح مقدس امام حسین را منهدم سازند و آنچه گرد آنست آنرا با خاک
برابر کنند و در آنجا زراعت نمایند و مردم را از زیارت مانع شد و مدتی مثل صحرا بود و
متوکل در ناصبیت شهرت تمام داشت پس اهل اسلام را ملالی زاید بهم رسید و اهل
بغداد دشنام او را بر در و دیوار نوشتند و شعرای آنوقت او را هجو نمودند و در سال
چهل و چهارم متوکل مذکور یعقوب بن سکیت را که امام عربیت بود کشت صورت
واقعه آنکه او را برای تعلیم فرزندان خویش نگاه داشته بود اتفاقا روزی متوکل
بسوی فرزندان خود نگریست پس ابن سکیت را گفت که نزد تو این دو فرزند من محبوب
تر اند یا حسن و حسین او جواب داد که غلام امیر المومنین که قنبر نام داشت بهتر از
فرزندان تست چه جای امام حسن و امام حسین پس ترکان را امر کرد تا شکم او را چاک
کردند و باین عقوبت کشتند و بعضی گفته اند که زبانش بر آوردند پس بمرد و دیتش
را بسوی پسرش فرستاد و بود متوکل ناصبی من بعد از امالی شیخ ابو جعفر طوسی تمام
واقعه را که تعلق به هدم قبر ریحان رسول مقبول صلے الله علیه و آله و سلم دارد نقل
کرد و چون جابجا اوراق و عبارات آن مخدوش بود نوبت بیان محصل آن مفصلا
نیفتاد مگر مختصرش همین است که این متوکل در انهدام مقبره شریف دقیقه فرو نگذاشت

چون روایات تمام شد باز مجتهد جالسی میگوید که باعث بر مدح متوکل ناصبی شیخ
محی الدین را هیچ نبود مگر آنکه با وی در ناصبیت شرکت داشت انتهی مقاله
اقول و بامد التوضیح مدتی میگذرد که فقیر را چند مجلد از شرح عبد الحمید ابن
ابی الحدید بصد اشتیاق و تلاش بوساطت اهل وفاق برای چند روز عاریة
بهم رسیده بود بعد از تتبع و استقرا چنان ظاهر شد که شارح مذکور در اثبات
صحت این خطبه بر عکس آنچه مجتهد کذوب معتقد صدوق گفته بعجز و زبونی بهره وشش
و سخافت و خرافت هم آغوشش بوده اکنون بروایات و عبارات آنکه بر چند
جز و انتخاب نموده نگاه داشته بودم رجوع کردم همان معنی دیرینه مذعن شد که
اثبات صحت این خطبه خصوصا بر قرارداد اهل حق لیس کاریست مشکل و هرگز معتزلی
شیعی باین مقصود نرسیده عباراتیکه در اوراق ملتقطه بنظر آمد محصلش همین است
که شارح میگوید که از ابو الخیر مصدق واسطی که شیخ من است بسماع من رسید
در سنه ششصد و سه از هجرت شریف که گفت که من این خطبه را به شیخ ابو
محمد معروف بابن خشاب قرارت کردم هرگاه رسیدم بر قول ابن عباس که در آخر
خطبه محکی است یعنی افسوس که شخصی در اثنای خطبه مکتوبی بشاه ولایت داد و او
بمطالعه آن مشغول شد و آنچه مقصودش بود که کلام را بنهایت رساند در پرده
کتمان ماند شیخ بمن گفت که اگر من بحضور ابن عباس میبودم میگفتم که ارزو و تمنا
تو بر جای خود نیست که در کلام ابن عم تو آیا خیری درباره شکایت اولین و آخرین
باقی مانده است تا تاسف را گنجایش باشد مصدق گفت که ابن خشاب مزاح
و هزل را دوست میداشت باوی گفتم آیا مراد تو اینست که این خطبه مجعولست
گفت بخدا چنین نیست و من بالیقین میدانم که کلام مرتضویست چنانکه میدانم
که تو مصدقی گفتمش که بسیاری از مردم میگویند که این خطبه از کلام رضی است گفت
رضی و غیر رضی قدرتی بران ندارند که باین اسلوب کلام را ادا توانند کرد ما بر رسایل
رضی و طریقه و فن او در کلام منثور اطلاع تمام داریم باز گفت که این خطبه در کتابها

مذکور است که قبل از وجود رضی بقدر دو صد سال تصنیف شده اند و یافته ام بخط اهل علما که طور کتابت شان را می شناسم قبل از آنکه نقیب ابو احمد پدر رضی پیدا شده باشد
من بعد شارح میگوید بدرستیکه من یافتم بسیاری ازین خطبه را در تصانیف شیخ
ابو القاسم بلخی امام معتزله بغداد و او در زمان مقتدر بود قبل از پیدا شدن رضی بمدت
دراز و نیز یافتم کثیری را ازان خطبه در کتاب ابو جعفر بن قبه که یکی از متکلمین امامیه
از تلامذه بلخی مذکور بود و موتش قبل از وجود رضی اتفاق افتاد و نام کتابش انصاف
است اینست محصل عبارتیکه انتخاب آن کرده بودم و صاحب سفینة
النجاة نیز ترجمه عبارت شارح را مثل فقیر بلا تحریف و تغییر ایراد نموده و مولف
ارشاد المومنین یعنی عماد الدین یحیی بن ابراهیم اصل عبارتش را بعینه آورده
باز بخیال فقیر بنابر مزید احتیاط خطور کرد که شاید ابن ابی الحدید معتزلی در اثبات
صحت این خطبه بعضی از امور دیگر هم ذکر کرده باشد که بنقل آن مجتهد جاهل تشنگان را
سیراب می نماید و بیمار از اشفای کامل عطا میفرماید پس بالضرورت تحقیق
را از بحار مجلسی که محل شکوه و شکایت مرتضویه مثل خطبه شقشقیه است نموده ام
یقین سابق با طمینان انجامید و عیان گردید که سعی بلیغ عبد الحمید در تشریح مذکور
غیر مشکور است و غایت افاداتش همین قدر است که مسطور شد آری فرق میان
انتخاب فقیر و نقل ملا مجلسی بتقدم و تاخر و استیعاب و اختصار است پس آنچه
در اوراق بنده مقدم است آنرا موخر ساخته و بالعکس و فقیر قصد استیعاب نکرده
کرده داد و وقت نقل زوائد را حذف نموده و علی ای تقدیر اعتقاد شخص باینکه
که فلان عبارت بالیقین از فلان بزرگست دینی برای اثباتش قادر نمیباشد
و چنانچه از معارضه قرآن مجید عاجز بوده اند همچنین از معجزه نبوی نیز نمیشوند چیزی دیگر
در اثبات آن بسند صحیح چیزی دیگر و هر که میانه این هر دو مضمون امتیاز نه نماید
قابل خطاب طلبه علوم دینی نمی باشد پس معلوم شد که مجتهد دالسی هنوز رعایه المراتب
را درین معرکه در نمی یابد خوش گفت ابو اسحق اطعمه که گفته است بیت

سیر انبی سال بر تیماق شد تحقیق انتهی + که بوالعیست بادنجان و بادنجانست بوالی
خلاصه اینکه علمای روافض چون در اثبات صحت خطبه مذکوره بسر آمده اند دست
بدامن اعجاز عبارتش زده اند و در توطیه و تمهید آن ازینهم پا فراتر نهاده عبد المحمود
یعنی ابن طاوس که باطها را جله علمای قوم شیعه میدانند و در اکابر طائفه مقتدی و مستند است
و بنابر پیشه مکیدت در کتاب طرائف خود را بلباس ذمیان وا نموده لید حمید
ورق از مبادی آن میگوید که ومن اعجب خصائصه ان القرآن اختلف الناس فی
فصاحته و بلغت فصاحة علی بن ابیطالب الی انها تفوق بلیها عند جماعة فصاحة القرآن
وغیرهم من سایر الناس انتهی مقام الضرورة بعینه **حیرت دیگر آنکه**
متقدمی [illegible] خطوط را اگر آنست که از کلام نساخ تاریخی معلوم شد که بدر رضی در آن وقت
پیدا انشد [illegible] این قدر از اهل اقراء دشوار نیست و از حرکات ایشان دور نمی
نماید متقدمی بهزار تدبیر میخواهد که دعاوی خود را سرسبز گرداند و اگر مطلوب متکلم
این است که خودش آن خطوط را می‌شناسد پس از همه لطیف‌تر خواهد بود که او
در سال سوم بعد از ششصد از هجرت شریف موجود باشد و خطوط آن مردم
شناسد که چند صد سال بروی متقدم بودند و لنعم ما قیل **بیت** ولی از مقری
نتوان برآمد ÷ که او از خود سخن می آفریند ÷ هرگاه قبل ازین از کتب فریقین
گذشته که اهل حق این قسم خطب را موضوع و محرف میدانند اکتفا برین امور که
فلان معتزلی برادر بزرگ جالسی و فلان متکلم شیعی این خطبه را در کتاب خویش
آورده زنهار برای اثبات صحت بکار نمی آید و ازینجاست که چون مجتهد جالسی
دیده که از عهده اثبات صحت آن در طرق شیعه نیز برنخواهد آمد چه او اعتقاد
بفسق و فجور منتهای رواة یعنی عبد الله بن عباس داشته و او را از خائنین و معاندین
مرتضوی میداشته کما اشترنا فی المبحث الخامس والعشرین من المنهج الاول سابقا
وبیحیی بتفصیله ان شاء الله تعالی لاحقا لتثبت نمود بکلام معتزلی که حالش در مباحث
گذشته دانستی مطابق روباهی که حکایتش در کتب ظرفا منقول است و از آنجا که

جالسی مذکور میدانست که عبارت فاضل معتزلی مثبت صحت نیست بالضرورت که خطبه
و حواله پرداخت و دانست که شرح ابن ابی الحدید که مبسوط و کمیابست کی بهر کسی بدست
میرسد تا بکشف تلبیعات کوشش نماید **بالجمله** صحت این خطبه از کلام
ابن ابی الحدید معتزلی شیعی هرگز بر قرارداد اهل حق ثابت نمیشود و من ادعی فعلیه البیان
بلکه صحت خطبه مذکور نزد علمای امامیه هم به ثبوت نمیرسد و مجرد روایت ابن عباس
باعث حکم بصحت نمیگردد زیرا که هنوز اکابر علمای امامیه را در وثاقت و عدالت
عبد الله بن عباس کلام است کما لا یخفی علی من طالع الکلینی والکشی و رجال الفاضل
المجلسی فکیف که مومن جالسی در حق او نیز سوء اعتقاد داشته باشند بجهت آنکه
مکاتیب مرتضوی که در نهج البلاغت است دلالت بر فسق و بی ادبی او نسبت بآنجناب
دارد چنانکه دانستی **سلمنا** که ابن عباس بر اصول امامیه معدل و مزکی است
ولیکن ازین مقدار صحت این خطبه فی حد ذاتها نزد شیعه بمعرض ثبوت در نمی آید
زیرا که رضی جامع نهج البلاغت را تا حضرت ابن عباس البته چند واسطه خواهند
بود تا وقتی که همه ثقات و عدول نباشند صحت خطبه کے صورت میگیرد و دونه خرط
القتاد و ازینجاست که اگر بتنزیه کشمیری که مستند و ماخذ کتب مطبوع جالسی است
رجوع کنی خواهی یافت که او بعد از عبور بر اعتراضات صاحب تحفه که تعلق بخطب
بخطب و مکاتیب و مواعظ نهج البلاغت دارد صحت جمیع ما فی نهج البلاغت را
منع می نماید و رفع اسناد از تا جناب امیر منکر است کما لا یخفی علی من راجع الی
کلامه در رد الباب الثالث من التحفه کو علما دیگر از علمای قوم مثل صاحب سفینة
النجات و غیر او کما اشرنا دعوی تواتر هم داشته باشند چنانچه صاحب صوارم
و صاحب تحفه بملاحظه آن تصریحات لفظ تواتر را بر زبان قلم می سپارند **مع**
ذلک بعنایت ایزدی اهل حق دلیلی متهض می توانند کرد لعنوانیکه
همگنان را متیقن شود که انتساب این خطبه بابن عباس رضی الله عنهما افترای
محض است و آن اینکه از کتب معتبره اهل حق و امامیه چنانچه در سابق و لاحق اشاره

بدان وقت هویداست که ابن عباس معتقد حسن سیرت شیخین و محمدت این بزرگان
نبوده ... خاطر بوده و درین شب حاضر بوده و از جملهٔ اعوان و انصار ایشان معدود و پس چگونه عقل سلیم
باور کند که او و مانند خلفای راشدین و حواری حضرت ختم المرسلین را بجان و دل اصغا
فرماید و چون و چرا نه نماید بلکه برآن هم ترقی کند یعنی چون جناب امیر ساکت شود او طول
کلام و تفصیل مقام را درخواست نماید و جوش و خروش آنجناب را استدعا کند تکلیف
که از آنهم پا فراتر نهد یعنی بگوید که من تأسف نکردم گاهی چنانکه افسوس کردم برانکه
جناب مرتضوی استیفای مطاعن خلفا و آنچه بدان تعلق داشت نفرمود چنانکه خاتمهٔ
خطبهٔ مذکور نص قطعی درین معنی است و من هنا قالوا ان الدرایة خیر من الروایة و ازینجا
[illegible] خاتمهٔ خطبهٔ شقشقیه را ذکر نکرده بر همکس روشن میشود که مبادا
[illegible] تفتیش کند و ناموس مذهب تشیع برباد رود والحمد لله که عقلا و فضلا
[illegible] روایت این خطبه بجانب ابن عباس از بابت اختلاق و افتراست
حالیا عبارت خاتمه با ترجمه که علی بن حسن زواری نموده و نامش روضة الابرار
نهاده باید شنید قالوا و قام الیه علیه السلام رجل من اهل السواد عند بلوغه الی هذا الموضع
من خطبته فناوله کتابا فاقبل ینظر فیه فلما فرغ من قراءته قال له ابن عباس رحمه الله
یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالتک من حیث افضیت فقال هیهات یا ابن عباس
تلک شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس فوالله ما اسفت علی کلام قط کاسفی
علی ذلک الکلام ان لا یکون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد گویند راوی این کلمات
مردی از شهرهای عراق نزد رسیدن آنحضرت باینموضع ازین خطبه که مذکور شد پس داد
او را نوشته پس روی آورد و نظر کرد در و پس چون واپرداخت از خواندن آن گفت
مر آنحضرت را مر ابن عباس یا امیر المؤمنین کاشکی روان میشد مقالهٔ تو از جائی که گذاشتی
گفت هیهات ای ابن عباس این شقشقه است که بار ازو رفت آنگه سرد شد
و قرار گرفت ابن عباس گفت والله که اندوهگین نگشته ام بر هیچ کلام هرگز در جمیع ایام
چنانکه اندوهگین شدن من و تأسف خوردن درین مقام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام

نرسد از انسخن بهر جا که خواهد انتهی بلفظه **واکر عاقلی** فقط درین خاتمه قطع نظر
از مضامین خطبهٔ شقشقیه که مشتمل بر تناقضات صریح است اندک امعان کند
بوجوه دیگر هم دلالت بر سفاهت و اضعین دارد پی خواهد برد مثل آنکه تمنای
مذکور وقتی بر جای خود خواهد بود که ابن عباس کاهی مضامین خطبه را از افسرده
خاطر مقدس و انداختن ریسمان خلافت و اختیار انزوا و مطاعن خلفا نشنیده
باشد پس معلوم شد که قبل ازین زمانه که از حیات شریف مرتضوی چند روزی
بیش نبود کما یدل علیه ما ترتب علی مخالفة اهل الخروج کاهی مطاعن خلفا و ضمیمه
آن زبانی جناب امیر المؤمنین گوشش رس نبود و هرگاه حال جناب امیر و ملازمین
صحبت و اکابر اهلبیت چنین باشد علمای روافض را بدون توسل عبد الله بن
سبا مطاعن خلفا بیش از پیش از کجا بهم رسد چه خوش گفت هر که گفت که مدعی سست
و گواه چست و الحمد لله علی ظهور الحجة و وضوح البرهان **علاوه** هیچ یکی از
دانشمندان تجویز تواند کرد که حضرت امیر بخطبه مشغول باشند و شخصی کلام را بر
آنجناب قطع کند و مکتوب کسی بخدمت حضرت بگذراند و عبد الله بن عباس که چنین
مشتاق بود تعرضی باشاره هم نرساند و اگر گویند که دانسته بود که کلام شاه
ولایت تمام شده گوئیم برین تقدیر العیاذ بالله سفاهت عبد الله عباس لازم
می‌آید که کلام را نا تمام دانست و تمنای استیعاب کرد و تاسف و لهف زائد
الوصف خورد و قسم بران یاد کرد که کاهی مثل آن تاسفی نکرده باشد **سلمنا**
که این خطبه بر اصول امامیه صحیح تواند شد لکنها لا تقوم حجة علی معاشر السنة
و الجماعة بالقدر المعلوم چون ذکر این خطبه درین رساله بر زبان مجتهد الزمانی بعد
ازین خواهد رفت انچه بعضی از متعلقات این خطبه است درآنجا مفصلا پیرایه
گذارش خواهد پوشید لهذا ابر دیگر هفوات مجتهد جالسی میگرایم و تلبیسات او را
کشف می‌نمایم و میگوئیم که انچه درباب متوکل از فاضل جالسی سر زده مجابت
تمسکا و الزاما **اما تحقیق** پس بیانش بر سبیل اجمال آنست که چون از تاریخ الخلفا

ظاهر شد که متوکل بعد از حصول خلافت صنوف احسانات بر محدثین و دیگر اهل دین
نمود و باحیای سنت و اماتت بدعت مشغول بوده و عالمی بآن سنت و آفرین در حق او
پرداخته پس اگر او را در اقطاب و مقربین شمارند هیچ بعید نیست آمدیم بر آنکه متوکل
بعد از مدتی بعداوت ذریت طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم متوجه گشته
و ناصبی گردیده جوابش آنکه در کتابی از کتب معتبره که نامش این وقت از فکر
من افتاده دیده ام که مولفش باثبات رسانیده که متوکل ناصبی نبود و جلال الدین
سیوطی اگر این روایات را در تاریخ الخلفا آورده حیثیت ناقلی دارد پس نزد شیخ
اگر حال اولش که باقرار شیخ جلال الدین سیوطی سیرت نیکوست برقرار باشد
چه محتمل است که این قسم روایات ساخته و پرداخته علمای شیعه باشد که در نسبت
ناصبیت باهل حق که بر تمامی اهلبیت بجان و دل فدا هستند دریغ ندارند نه بینی
که صاحب تحفه قدس سره العزیز اکثر نواصب نزد او از بدترین کلمه گویان می باشند
همین جا لسی خانه خراب بلکه دیگر برادرانش از ذوی الالباب تیز بناصبی تعبیر میکنند و
برخلاف آنچه از ائمه در تعریف ناصبی ماثور است و قد اعترف به الفاضل الجلبی
کما مر من قبل همه کس را از اهل سنت باین لقب یاد مینمایند و داد جهل یا تجاهل
میدهند وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا پس احتمال قوی است که علمای شیعه
چون متوکل را از زنده کنندگان سنت و کشندگان بدعت دیدند و دانستند که بدعت
رفض و تشیع چنانکه در زمان دیگر عباسیه بود در زمان او رونق نمی گیرد و علمای فرقه را
بجواهر زواهر نمی نوازد چنانچه خلفای سابق می نواخت و تفصیل آن بزبان قاضی نور الله
شوشتری در مجالس المومنین و دیگر علما در غیر آن ادا میشود تهمتها بر متوکل نهادند
و در پرده تقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است براه گول محدثین اهل حق رفتند
چنانچه از ابتدای ظهور همین فتنه انگیزی که اهل حق بملاحظه آن دندان بر جگر می فشارند
و دست زاری بالها رو بروی منتقم حقیقی بر میدارند معمول و مرسوم ایشان بوده بحدیکه تمیز
این قوم پس مشکل افتاد بعضی از عرفا بنور باطنی یافتند که فلانی اگرچه در زمره علمای اهلسنت

اعلم

اعتبار تمام پیدا کرده ولیکن چون صورتش بشکل خنزیر بنظر می آید لا محاله رافضی سب اورا از
مجلس میرانند و انمیعنی باعث اهانت او میشد و بعضی از علمای متقدمین بعد از تشدید
صحبت و وقوع مغلطات گوناگون فیما بینهم و قرائن و شواهد دیگر برای غائبین حال وی
را ادراک مینمودند چنانچه بر بیننده کتب رجال مخفی نیست **وحاشا** که آنچه در تصویر
امامیه بر زبان قلم و صفحه قرطاس رفت من تلقاء النفس باشد زیرا که شیخ اکبر خود هم بملاقات
عارفین این حقایق و کاشفین این دقایق فایز شده ولیس الخبر کالمعاینه در باب الثالث
والسبعون فی معرفة عدد ما یحصل من الاسرار عند المقابلة والانحراف وعلی کم ینحرف
من المقابلة از فتوحات بعد از پنج ورق میفرماید ومنهم رضی الله عنهم الرجبیون وهم اربعون
نفسا فی کل زمان لا یزیدون ولا ینقصون وهم رجال حالهم القیام بعظمة الله وهم من
الافراد وارباب القول الثقیل من قوله تعالی **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**
وسموا رجبیین لان حال هذا المقام لا یکون لهم الا فی شهر رجب من اول استهلاله
الی یوم انفصاله ثم یفقدون ذلک الحال من انفسهم فلا یجدونه الی دخول رجب من
السنة الآتیة وقلیل من یعرفهم من اهل هذه الطریقة وهم متفرقون فی البلاد ویعرف
بعضهم بعضا منهم من یکون بالیمن وبالشام وبدیار بکر لقیت واحدا منهم بدنیسر من دیار
بکر ما رایت منهم غیره وکنت بالاشواق الی رؤیتهم ومنهم من یبقی علیه فی سائر السنة
امر ما مما کان یکاشف به فی حاله فی رجب ومنهم من لا یبقی علیه شیء من ذلک وکان
هذا الذی رایته قد ابقی علیه کشف الروافض من اهل الشیعة سائر السنة فکان یراهم
خنازیر فیاتی الرجل المستور الذی لم یعرف منه هذا المذهب قط وهو فی نفسه مؤمن به
یدین به ربه فاذا مر علیه رآه فی صورة خنزیر فیستدعیه ویقول له تب الی الله تعالی فانک
شیعی رافضی فیبقی الآخر متعجبا من ذلک فان تاب وصدق فی توبته رآه انسانا
وان قال له تبت بلسانه وهو یضمر مذهبه لا یزال یراه خنزیرا فیقول کذبت فی قولک
تبت واذا صدق یقول له صدقت فیعرف ذلک الرجل صدقه فی کشفه فیرجع
عن مذهبه السیئ ولقد جری لهذا مثل هذا مع رجلین عاقلین من اهل العدالة من الشافعیة

لم يعرف منهما قط التشيع ولم يكونا من بيت التشيع غير انهما اداهما اليه نظرهما وكانا
متحكمين بما من عقلهما فلم يظهرا ذلك واصرا عليه بينهما وبين الله تعالى فكانا يعتقدان السوء
في ابي بكر وعمر رضي الله عنهما ويتغالون في علي كرم الله وجهه فلما مرا به ودخلا عليه امر
باخراجهما من عنده فان الله كشف له عن بواطنهما في صورة خنازير وهي العلامة التي
جعل الله له في اهل هذا المذهب وكانا قد علما من نفوسهما ان احدا من اهل الارض ما
اطلع على حالهما وكانا شاهدين عدلين مشهورين بالسنة فقالا له في ذلك فقال اراكما
خنزيرين وهي علامة بيني وبين الله فيمن كان مذهبه هذا فاضمرا التوبة في نفوسهما فقال
لهما انكما الساعة قد رجعتما عن ذلك المذهب فاني اراكما انسانين فتعجبا من ذلك
وتابا الى الله انتهى بلفظه بعضی از عرفا را رجبیون میگویند وایشان چهل
کس می باشند نه زیاده نه کم قیام بعظمت او سبحانه وتعالی وملازمت قول ثقیل که
از جانب پروردگار بر ایشان القا میشود کار ایشانست واین نام از آنجهت بر ایشان
تنها اطلاق میکنند که کشف حقایق بر ایشان از اول ماه رجب می باشد تا آخر آن واین
عرفا متفرق می باشند بعضی در یمن وبعضی در شام وبعضی در دیار بکر شیخ مسفور
که من شوق کامل بدیدارشان داشتم تا آنکه در موضعیکه دنیسر نام دارد با یکی از ایشان
برخوردم وبزیارتش مشرف گشتم بعضی ازین اولیا می باشند که چیزی از انحال که بر اوشان
منکشف شده در تمام سال باقی میماند وبعضی را هیچ واین بزرگ که من با وی ملاقات
کردم در تمام سال رفضه را بصورت خوک میدید پس بعضی از رفضه مستور الحال امتحانا
می آمدند واو میگفت که از مذهب رفض توبه کن که ترا بصورت خنزیر می بینم پس اگر
بصدق دل وخلوص خاطر توبه میکرد دردم او را بصورت انسان میدید والا میفرمود
که تو در اظهار توبه دروغ میگوئی چه من ترا هنوز بصورت مذکور می بینم باز از مذهب
خویش رجوع میکرد و **ماجرائی عجیب** آنکه دو کس از اهل عقل وعدل و
تقوی که از جملت شافعیه بودند وکسی گمان تشیع در ایشان نمیکرد و نه از خاندان این
مذهب بودند بلکه بمراعات خود بعنوان شیعه گشته بودند که جز خدای تعالی کسی آنها را

می شناخت و از جناب شیخین بیزاری میداشتند و در حق حضرت امیر غلو میکردند چنانچه
مذهب شیعه است و در گروه شافعیه متواری بودند روزی برین عارف کامل که از حق
تعالی پرده را از صورت ایشان بر انداخت آن بزرگ فرمود بر طبق معمول که اینهارا از مجلس
من دور کنید و برانید چون این هر دو میدانستند که کسی بمذهب ما مطلع نیست و ما را از
دستهٔ اهل سنت یقین میکنند گفتگو بسیار نمودند و شور و شغب پیش کردند فرمود من
شما را بصورت خوک می بینم و همین علامت برای ایشان حق تعالی مقرر فرموده انکار
شما مقبول نیست ناگاه آن هر دو بحضور قلب تائب شدند بلی آنکه توبه را بر زبان آورده
باشند فرمود که این ساعت شما از مذهب باطل خویش رجوع کردید که من شما را بصورت
انسان می بینم پس تعجب کردند و بمذهب حق که مذهب اهلسنت است گردیدند انتهی بعبارته
هر چند جناب مجتهد جالسی در شهاب ثاقب این قصه را قریبة الی السد سطور اجمال
حکایت کرده و لیکن نقل از کتابش فضول دانستیم بجهت آنکه جالسی خود بکتاب
فتوحات رجوع نفرموده غالبا اجمال و اهمال بر طبق کتابیکه در آن این قصه مذکور
بکار برده باشد پس فقیر تمامی روایت را از اصل کتاب آوردم تا سعی مجتهد
حقیقة بتفضیح خویش و سایر امامیه دقیقه فرو نمیگذارد نا مشکور نماند و حقیقت حال
تمام معلوم شود و بعبارت صحیح قصه مذکور بی پری و بدانی که کمتر کتابی خواهد بود
آن برای اعانت دین و اهانت محدثین متوجه نشده باشم باقی ماند
هوس خام را پخته و سخنهای عجیب و غریب گفته یعنی دیدن آن ولی شیعه را بصورت خنزیر
بکرامت مریدیست که پسر خود را بشکل مذکور دیده و غرق بحر تفکر گردید بر کفت عجبست از
زیرا که مرشد مثل آئینه میباشد در اصل شکل تو چنین بود که بنظر آمد و توبه و انابت شیعیان
که شیخ در فتوحات دعوی میکند مسموع و مقبول نیست و احتمال دیگر آنکه این تائبین از
مریدین آن ولی باشند چنانچه این مکر و تزویر در صوفیه شایع و ذائع است **و وجه خامس**
آنکه این احتمالات دور از کار که تقلید فرعون است که سحره خویش را بعد تصدیق حضرت موسی
و هارون از مریدین و تلامذه آن جناب قرار داد کما نطق به الکتاب المستطاب قال آمنتم

هذا المعرک قبره مهدوما و آنچه در دگر کتب تواریخ معتبره حال عداوتش با جناب ولایت
مآب و توجه قتلش مزبور است بر ناظرین مستتر نیست و هرگاه حال نصب آن عدو آل عبا
این حال مدح و ثنایش هم از زبان فحول علمای اهل سنت و ثقات آنها بشنوید
همگویند حتی قال قائلهم الخلفاء ثلثة ابو بکر فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز
ظلم والمتوکل فی احیاء السنة واخرج عن احمد بن حنبل قال سهرت لیلة ثم
نمت فرایت فی نومی کان رجلا یعرج الی السماء و قائلا یقول ملک یقاد الی ملیک عادل
متفضل بالعفو لیس بجابر ثم اصبحنا فجاء نعی المتوکل واخرج عن عمرو بن شیبان الجهنی ثم رایت
المتوکل فی النوم بعد اشهر فقلت ما فعل الله بک فقال غفرلی بقلیل من السنة التی احییتها
اکنون محل غور است که خود اینهمه عناد و عداوت او با جناب سید الشهدا نقل میکنند
و اقرار ناصبیت او می نمایند و باز قایل بمغفرت و حسن خاتمه او میشوند حتی علی ما نقل
بعض الثقات والعهدة علیه شیخ ابن عربی که اعرف العرفاست در فتوحات در ذکر
زمره که خلافت را با ولایت باطنی جمع داشته متوکل علی الله را قطب فرد نوشته
آری هرگاه در عداوت آل رسول فرد باشد و نظیرش نباشد چگونه قطب فرد نباشد
اکنون ارباب انصاف ارشاد کنند که بعد این همه اقرار نصب مدح متوکل بجز معادات
اهل بیت مگر وجهی دگر دارد انتهت بعینها متوهم نشود که از ملاحظه احتمال مذکور
در افادات شیخ جلال الدین سیوطی رح دامن قاضی شوشتری پاک شد بیانش آنکه
قول بنجات مامون و مانند او از قاتلین ائمه چنانچه از عبارتش پیداست و سیجیء ان شاء الله
تعالی در قوت اینمعنی است که اینها توبه کرده پاک و صاف ازین جهان رفته بخلاف شیخ
علیه زیرا که قبل ازین از منهج اول نصوص ائمه هدی متواتر و متصل در لعن و کفر مامون
و آنکه امام رضا را بزهر خواهد کشت و خود باسفل السافلین خواهد شتافت بطرق متعدده
معتبره از کتب شیعه گذشته فلا یکون هذا الاحتمال مجوزا و ازینجا دانسته شد که بعد
اقرار ناصبیت بلکه قتل امام رضا اقتضای تشیع مامون نمودن و او را از فرقه ناجیه
عمی البصائر و الابصار شمردن بجز معادات اهل بیت طاهرین وجهی دیگر ندارد والی غیر ذلک

من الفوائد التي يظهر بعد الامعان و اگر مراد مغفرت متوکل است با وصف ناصبیت
و معتقد بودنش به یزید پلید پلیدتر بود و کلام که سیوطی نقل کرده متناقض خواهد بود فانه تفرد
ان یکون واحد من الفرق في النار الا واحدة و دست اعتراض معترضین تا دامن
شیخ هم نخواهد رسید زیرا که صوفیه بر تقدیر مذکور خواهند گفت که حسن سیرت متوکل
را چیزی معارض نیست کما مر پس اگر او موجب قطعیت رسد چنانچه بر شیخ مشتبه گشت شد
محل استبعاد و اعتراض نباشد اینهمه که شنیدی تعلق بدعوی اول داشت که باصول
و قواعد اهل حق مرتبط است **اما الزام** پس بیانش نیز بطور اختصار آنکه از
کلام باقر مجلسی در تذکرة الائمة تشیع متوکل بر می آید و کلام ملا محمد تقی مجلسی والد او
در لوامع نیز ظاهرا بهمین معنی دارد که خلفای عباسیه در باطن شیعه بوده اند چنانکه در بعضی
از کتب رفته اند اینهم بطور نصوص موجود است که عداوتهای ایشان با ائمه اهلبیت از
ره تقیه بود کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مجملا و کلام شوشتری بعد از تتبع بغوامض اشکال لتناقض
مسئله پس پس دعوی مجتهد جالسی که نصب متوکل کالشمس فی رابعة النهار بود و هرگز بر کسی
مخفی نبود بعد این همه امور مخفی نیست **این** همه را بر طاق نسیان نهاده بکسو بگذار
و باندک امعان نظر ببین که هرگاه قتل ائمه و زهر دادن شان و انواع ظلم و جور درباره
شیعیان و سادات را زنده در زمین دفن کردن از منصور و مامون و امثال آنها
بظهور رسیده باعث نفی تشیع بلکه سلب اثنا عشریت و ایجاب نصب نگشته
چنانچه از مطالعه مجالس المومنین قاضی نور الله شوشتری که مجتهد جالسی او را بمولانا و سیدنا
تعبیر می نماید و بر کلام او می نازد جا بجا بکاسه لیسی او مشغول میشود عنقریب بوضوح
میگراید هدم مقبره منوره حضرت خامس آل عبا موجب نصب قطعا و یقینا و باعث
اشتهار نصب متوکل کالشمس فی رابعة النهار چگونه خواهد بود آیا این امر زیاده از قتل
ائمه و سادات و شیعیان ایشان بدین عقوبات و مرتبه قبور ائمه بدی زیاده از ذوات
قادسیه ایشان است معلوم نیست که عقل مجتهدین و متکلمین شیعه وقت مناظره کجا می باشد
عجب تر آنکه جماعتی از اخباریه و اصولیه که شغل کلام داشتند چون این مضامین

در کتب اکابر خویش مثل وفیات الاعیان جدید و مجالس المومنین شوشتری دیدند
حقیقت الامر را فهمیدند که از کید و اراجیف اهل سنت جان بسلامت نخواهند
برد راهی برای تلبیس عوام مفتوح ساختند و آن اینکه دعوی تشیع برای خلفای عباسیه
فقط باینمعنی است که آنها قایل بخلافت خلفای ثلثه نبودند و جناب امیر را خلیفه بلا
فصل میدانستند نه آنکه از امامیه اثنا عشریه بودند بلی خرابی این بود که خلفای عباسیه
از فرقه ناجیه می شمردند و از تلبیس فلبیس چنانچه از کلام فاضل اخباری مولوی حسین
علیخان کالنتر می آید و هذه عبارته فی جواب الایضاح که من بعد عرض رسالت که میر
نورالله شوشتری رفع الله درجاته که خلفای عباسیه را شیعه گفته حقیقتش اینست
که تشیع دو معنی دارد یکی آنکه بر شخصی حقیت خلافت بلافصل جناب امیر علیه
السلام بعد از وفات سرور کائنات و بطلان خلافت خلفای ثلثه راشدین
ثابت و جالی شود که بمقتضای مصلحت آن را بر زبان نیارد یا معامله و معاشرت
با مردمان خلاف مقتضای آن کند دوم همین که مبحوث عنه و محل نزاع بین علمای
اهل السنة والامامیه است یعنی مجموع اعتقادات امامیه که در کتب کلامیه مثبت
اند معتقد باشد و این مشابه آنست که لفظ سنی هم بنابر عرف در دو معنی مستعمل
است یکی همین محل نزاع که خلافت خلفای ثلثه را قبل از جناب امیر علیه السلام
حق داند و بتفضیل شیخین و حب ختنین قایل شود و افعال عباد را مخلوق خدا
داند و برویت جناب اقدس الهی در آخرت بچشم سر اعتقاد کند و عذاب قبر
و سوال منکر و نکیر را حق داند و صفات واجب را زاید بر ذات بالا عین و لا غیر
گوید و فاسق را ناجی من النار الی غیر ذلک من الاعتقادات المسطورة فی کتبهم
دوم حضرت صدیق را بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه برحق داند و بعد ازان
حضرت فاروق را همچنان با ختنین هم عقیدت نیک داشته باشد و دیگر عقاید اهلسنت
مذکوره الصدر نیز قایل باشد یا نباشد و باینمعنی اکثری از فرق معتزله که خلافت را اجتبائی
ثابت دانند نه بالنص که صفات واجب را عین ذات و عبد را فاعل بالاستقلال

بلا جلیت قدرت الہی میدانند و رویت باریتعالی در عقبی نیز محال گویند در عداد
اہل سنت منسلک اند و ہرگاہ این امر بر صفحہ اذہان متبصران منتقش شد باید دانست
کہ شمردن قاضی نور اللہ شوشتری خلفای عباسیہ را از جملہ شیعہ یعنی اول یعنی کسی
بر حقیت جناب امیر علیہ السلام بلا فاصلہ ظاہر شدہ باشد گو بعد از ان بمقتضاء
و طمع زخارف دنیا عداوتہا ہم نسبت بائمہ اہل بیت علیہم السلام ازو سرزدہ باشد
و قاضی اظہار اثنا عشریہ و از فرقہ ناجیہ ننوشتہ بلکہ این مذہب معتقد ہیچ عالمی از امامیہ
نیست کہ جمیع فرق شیعہ ناجی باشند چہ اینہا بعضی فرق شیعہ را کلاب ممطورہ گویند
و نصیری و دیگر غلاۃ را کافر دانند باوجود آنکہ اطلاق شیعہ بر ہمہ می نمایند انتہی
بعینہ **عجب است** ازین فاضل کہ در مقابلہ رشید المتکلمین بر دانستہ صفحہ خود را
یکبارہ از میدان مناظرہ میدانند و جواب تمام ایضاح لطافۃ المقال را قصد میکنند گو نباید
غلہ تقدیر آرزوی او بر نیاید و تعریضات بلکہ تصریحات آن می نماید کہ مجتہد الزمانی
را در مناظرہ شیعہ و سنی دخلی نیست جائیکہ میگوید کہ رشید المتکلمین جواب رسالہ
مجتہد را چہ نوشتہ و در مقابلہ ما ساکت شدہ لیکن نوزش بنا بر جہل یا تجاہل خبری نیست
کہ قاضی نور اللہ شوشتری خلفای عباسیہ ابنی دوم کہ تغولش مبحوث عنہ و مابہ النزاع
بین الفریقین است شیعہ میداند افسوس کہ قطع نظر از عبارت دیگر دیباچہ مجلس ہشتم را
کہ در ذکر ملوک است ہم نمی بیند غلط گفتم بہر دو چشم می بیند لیکن دیدہ و دانستہ از
حق چشم پوشی میکند عبارتش خود قاطع و رافع ہفوات اخباریست فیکون بالقوۃ
مما لا یرضی بہ قائلہ اینک کتاب مجالس رجوع کن در باب کہ قاضی در مجلس مذکور می نویسد
کہ مجلس ہشتم در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامکار از فرقہ ناجیہ اولی الابصار والایقان
انتہی و چون بجائی خود درین کتاب یعنی مجالس و جمیع کتب کلامیہ در مذہب امامیہ بزعم
شان ثابت است کہ جز اثنا عشریہ احدی از فرق شیعہ ناجی نیست مابہ النزاع ثابت
شد و قول اخباری کہ از حلیہ صحت عاریست باطل محض گردید و ہذا ہو المطلوب با اینکہ
ہر کہ تتبع مجالس و غیر آن از کتب امامیہ نمودہ است میداند کہ حکم اتحاد حیثیت مرغوبی با ایشان

رسانیده اند که تمامی افراد امامیه اثنا عشریه بجنت خواهند رفت و هرگز بعذاب جهنم معذب
نخواهند شد چنانچه در بعضی احادیث لبسیار لا تعد و لا تحصی ذکر میکنند زیاده از پانصد حدیث
فقط در رساله مرتضی بن مسلم حسینی منقول است بر بعضی از ان اعلام مینمایم و بتجدید خشابی
می پردازم چرا که عبارت مجالس را در کتب دیگر آورده ام **پس بدانکه** در آنجمله از این رساله
حدیث روضه کافی بعبارت طولی از ابو بصیر رویت که صادق ع فرمود یا ابا محمد ان الله
تعالی یکرم الشباب منکم و یستحیی من الکهول ان یحاسبهم قال قلت جعلت فداک هذا لنا
خاصة ام لاهل التوحید فقال لا والله لکم خاصة دون العالم انتهی موضع الحاجة الکنون معنی
این کلام از ترجمه ملا خلیل قزوینی بشنو امام گفت که گرامی میدارد الله تعالی جوانان را از شما
از اینکه عذاب کند ایشان را و شرم میکند که خدا مردان را از اینکه محاسبه کند ایشان را چه جای عذاب
ابو بصیر گفت که قربانت شوم آیا این برای شیعه امامیه است و بس یا برای جمیع گویندگان لا اله
الا الله است ابو بصیر گفت پس امام فرمود که نیست برای کسی بخدا قسم مگر برای شما و بس نه برای کسی
دیگر از جمله گویندگان کلمه لا اله الا الله الخ حالیا کلام ملا صالح از شرح روضه باید شنید بعد
از تحقیق لفظ کهول که در حدیث مذکور است میگوید و لما لم یکن فی کرمه تعالی وجنابه نقص لزم من
عدم تعذیب الشباب عدم حسابهم لئلا یخجلوا من حساب الکهول و عدم تعذیبهم بل عدم حساب
الشیوخ و تعذیبهم بالطریق الاولی فاذن یدخل الشیعة کلهم بلا تعذیب و بلا حساب فی الجنة
ولله الحمد اولا و آخرا و لما لم یکن قوله ع یکرم الشباب منکم الخ صحیح الدلالة علی الحصر ساله عنه قال
فقال لا والله الا لکم خاصة دون العالم ای لا یکون هذا والله او لا والله لیس هذا
الا لکم خاصة دون اهل العالم و انما لم یقل دون اهل التوحید کما قال ابو بصیر للتنبیه علی ان
غیر الشیعة لیسوا اهل التوحید بل هم مشرکون مقصود ملا صالح آنست که هرگاه از کلام معصوم
دریافت شد که خدا شرم میکند از حساب کهول پس از شیوخ بطریق اولی شرم خواهد
کرد و چون در کرم او نقصانی نیست لازم آمد که از جوانان نیز حساب نفرماید و الا ایشان
نادم خواهند شد پس معرض ثبوت رسید که هر یکی از شیعه جوان و متوسط و پیر فرتوت
بی حساب و عذاب در بهشت برین داخل خواهند شد من بعد ملای مذکور لطیفه دیگر را آورده

کدام غیر شیعه را از اهل توحید نه گفت تا معلوم شود که همه مشرکانند و از یجا حکم
می توان کرد که نزد شوشتری آقای فاضل جالسی این خلفای عباسیه با اینهمه و خباثت
اعمال که پاره ازان بقلم آمد و نزد فاضل اخباری بنابر طمع دنیا واقع شد چنانکه شیخ
فی نفسه بفرضیت زکوة باشد و بنابر حب زر از ادای آن مقصر گردد همه پاک
به بهشت عنبر سرشت داخل شوند القصه در تخطیه فاضل اخباری بر همین
کرده و تخطیات دیگرش را تعرضی نه نموده باصل مدعا میگرائیم که سبحان الله ناصب
عداوت اینهمه جهلات و ناصبیت اکابر خویش را مطمح نظر نداشته شمردن متوکل را
در القاب باعث ناصبیت شیخ موصوف می شمارد و سر بگریبان خجلت فرو نمی برد
که بزرگانش در مجالس و غیر آن با واز بلند می سرایند که این گذشتگان انچه کرده‌اند
بنابر حب جاه کرده اند و مصلحت وقت و مقتضای زمانه را رعایت نموده اند و در اثنا
عشری بودن شان حرفی نیست مَنْ کَانَ فِیْ هٰذِهٖ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَ
اَضَلُّ سَبِیْلًا العجب و ما ادریک ما العجب که این مقدار هم بخیال
مجتهد جالسی نگذشت که اگر شیخ ناصبی بودی و مدح دشمنان اهلبیت نبوت رضی الله عنهم
اجمعین دیده و دانسته کردی شوشتری و بهائی و تقی مجلسی و دیگر بزرگانش او را از
از زمره شیعه چگونه می شمردندی و بکشف و ولایت او چرا قایل می شدندی و تصانیف
او را چرا بجان و دل میخریدندی و چگونه شب و روز مطالعه کرده دعوی آن میکردندی
که خاک پایش را توتیای چشم سازند و خویشتن را بروی فدا کنند و از خرمن فیض او
خوشه ها بردارند پس در حق نواصب اینهمه حسن اعتقادات بهم رسانیدن و رئیس الشان را
پیر و مرشد برحق داشتن آیا دادن ناصبیت با وجود ادعای تشیع دادنست یا نه و کتاب
او را بطور هزیو بنصب العین داشتن عین نصب است یا نیست و خود انصاف باید
کرد که هرگاه این اعاظم اثنا عشریه با وصف ناصبیت شیخ را بولایت و کمال عرفان ربانی ستوده
اند اگر متوکل هم با وجود نصب نزد این گروه از سلاطین عدل و قطب و غوث و ظل الله باشد
کدام استبعاد خواهد بود اکنون از روح مطهر جناب مجتهد فانی کسی نمی پرسد که مولانا را ست بگو

که محبت حضرت شاه ولایت و ذریت طاهره او با تشیع ممتنع الاجتماع است یا با تسنن چنانکه
درد و انفقا غیر مطبوع دعوی مسکینی و برابر بیضه کبک یا ماکیان با تشیع در دل کدام یک
زین دو جماعت بغض و نصب اهل بیت میباشد والحمد لله که چون به نسخه شهاب ثاقب تحریر آن
اتفاق افتاد معلوم شد که حضرت مجتهد فانی ازین امور در محجوب مانده یا بجهت ساده دلیها حرفی
ازین معانی نخوانده اکنون بعضی از تقریرات رساله فارسیه ملا محمد تقی مجلسی که خود مجتهد
جالسی در شهاب مذکور اقرار تشیعش باو می نماید شنیدنیست بعد از اثبات تشیع شیخ میگوید
که اگر دانشمندی را حالت فهمیدن کلام شیخ محی الدین بوده باشد میداند که فضیلت و
جاه او در چه مرتبه است چنانچه مولانا جلال الدین دوانی در شرح زوراء اطناب در مدح او
کرده هم چنین مولانا شمس الدین خفری بلکه جمیع محققین و مدققین خود را خوشه چین خرمن افضال
او میدانسته اند انتهی وقاضی نور الله شوشتری در آغاز مدح و محمدت برای فرقه صوفیه میگوید
که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی طویت که نزد سالکان مسالک طریقت و
موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد جواهر
زواهر انبیا و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی وجود فائض الجود این طائفه کرام
و اصفیای عظام کثرهم الله فی الانام است که بیامن توفیق ازلی از مراتب خاک با علی
مدارج افلاک ترقی نموده اند و از حضیض خمول بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرموده اند
که از پرتو سراج وهاج و عکس مشعل یهدی الله لنوره من یشاء با ساکنان ملاء اعلی و
منزویان عالم بالا در سلک انتظام منخرط گشته و بمرتبه رسیده که عواقب امور قبل از ظهور
مشاهده نموده اند و خواتیم اشیا پیش از بروز وجود مطالعه فرموده و نظام دین و دولت
بیامن همت ایشان قائم و قوائم ملک و ملت بروابط وجود ایشان منتظم یکبازان بساط
فردی و صدر نشینان صفه دردمندی جرعه آشامان تشنه جگر و دست افشانان بیپا و سر گم کردگان
جاده سلامت منزویان کنج ملامت ژنده پیلان ژنده پوش و زنده دلان صاحب هوش خرقه
پوشان خانقاه قدس باده نوشان بزمگاه انس شاهان بی کلاه و میران بی سپاه
اولیا است قومی ملوک پلاس که از زی سلطنت اکویی که احترام سلاطین کشور اند

شاهان دلق پوش که گاه حمایتی × زیر گلیم شان جم و قاآن قیصر اند × امروز از نعیم جهان چشم دوخته
فردا خود از کرشمه بفردوس ننگرند × مسکن بچشم خوار درین بارگه ملک × نزد خرد عزیزتر از دیده مه
قدم بجنت ابد و گندم اگر فروخت × حقا که این گروه بیک جو نمی خرند × قاضی نور الله مذکور بعد از
که پاره ازان سمت ذکر یافت وقت ترجمه شیخ موصوف میگوید که از خاندان فضل
تعلقات و قیود با وج اطلاق و شهود صعود نموده و نسبت خرقه وی بیک واسطه بخضر علیه السلام میرسد
و خضر بموجب تصریح مولانا قطب الدین انصاری صاحب مکاتیب خلیفه امام زین العابدین است
و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر این آیت که قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة
یتیهون فی الارض روایت نموده که حضرت خضر علیه السلام با بعضی از نظر یافتگان درگاه گفته
که من از موالیان علی و از جمله موکلان بر شیعه اویم و از بعضی درویشان سلسله نوربخشیه شنیده
شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را باو منسوب سازد
فی الحقیقت اخبار از التزام مذهب شیعه نموده و اشعار بعقیده خود در باب امامت فرموده و کلام
شیخ در کتاب فتوحات بر وجهی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او امامت و وصایت ائمه
اثنا عشر بنسبت سید بشر صلی الله علیه و آله وسلم صریح است الی آخر ما قال و ازینجا حال حضرت خضر
بر اصول امامیه نیز طشت از بام خواهد بود که بنهایت قصوی از نصب رسیده اند معاذ الله من ذلک
طرفه تر آنکه از تحقیق مجتهد که درباره شوشتری امثالش در کتاب شهاب ثاقب نموده و
محصلش آنست که ایشان از قائلین بوحدت وجود بوده اند زیرا که بعضی از کلمات ایشان دلالت
بر خلاف تصوف دارد صریح میتوان یافت که بعضی از افادات ایشان مردم باکه اکثرش دلیل بر قول
بوحدت وجود نیز هست که بتصریح جبالسی هیچ کفر و زندقه برابر آن نیست کما نص علی ذلک فی
هذا الکتاب و الکتب المطبوعة و غیر المطبوعة پس بر تقدیر تسلیم دلالت آن کلام بر عدم تصوف
هر دو قول از پایه اعتبار ساقط خواهد بود فانه اذا تعارضا تساقطا پس میل ایشان بتصوف
و صوفیه و حسن ظن شان درباره این فرقه و تاویلات کلمات ایشان نمودن بوجد و کشف
تعبیر فرمودن الی غیر ذلک خود امریست که هیچ نقص نشر از بعض آن موهوم تخییل نخواهد بود
لیکن معلوم نیست که حقیقت مجتهد قانی با این همه دانی از نوع بشر بوده اند یا از جنس دیگر که هنوز بنای شان

ازدابد

دائرهٔ ظن بیرون نمیگذارند و بهیچ وجهی از وجوه بمقربن اطمینان و یقین نمیشوند و در شبهٔ ثانی
میفرمایند که ظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین الغیا بحسن الظن بامثال هؤلاء و کذا مولانا
نقی رحمه الله لطیف‌تر آنکه بفاصلهٔ یک ورق میگوید الحاصل ان من تتبع کتب مولانا
الشوشتری والشیخ بهاء الملة والدین کمجالس المؤمنین والاربعین والکشکول یتفطن بان لهم
حسن ظن ببعض الصوفیه والحال انه لیس بعد و از لفظ یتفطن می توان یافت که اهل تتبع را
یقین خواهد بود یا بمعنی که اینها را بصوفیه حسن ظن حاصل بود زیرا که فطانت بمعنی فهم است و کسیکه شناسا
و فطان میباشد او را میگویند که بعد از تتبع کلمات فلانی فهمیده و اگر ظن جناب مجتهد را بر یقین
حمل کنند باید که حضرت مجتهد بلعن بهائی و نقی و شوشتری نیز فتوی دهد چنانچه درباره سید حیدر علی
آملی و صدرای شیرازی و محسن کاشی داده و گفته تلک الجماعة من علمائنا علی نحوین احدهما من ضل
و ضل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طریق محی الدین الاعرابی و نظرائه و اما منهم بری و هم
لیسوا من علمائنا حقیقة و منهم السید حیدر علی الآملی و قد ذهبت شطر من زندقة و منهم صدر الدین
الشیرازی صاحب الاسفار الاربعة والشواهد الربوبیة فان من طالع هذین الکتابین یجزم جزما انه
فضله الاعرابی و اظن ان المحسن الکاشی منهم ولیس هذا من بعض الظن الی آخر ما قال زیرا که در دیباچه
ذو الفقار از احادیث ائمه اطهار بزعم خودش ثابت کرده که صوفی و مائل بتصوف و ماول کلمات او
هم ملعون اند و حشر اینها با یزید و شمر و دیگر ظلمه و فجره و در همقام از اصل احادیث قطع نظر کرده
بتراجم آن کار قلم تحقیق مجتهد موصوف چکیده متعرض می شوم میفرماید که از انجمله آنکه شخصی از جناب
صادق علیه السلام عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که اینها را صوفیه می نامند شما درباب اینها چه
میفرمائید جناب صادق علیه السلام فرمودند که بدرستیکه اینها دشمن ما اهلبیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف
اینها از جملهٔ اینهاست و او با اینها محشور خواهد شد نزدیک است که قومی بهم خواهند رسید که ادعای
دوستی ما کنند و با وجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با اینها خود را تشبیه سازند
و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال اینها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس اینها
از ما نیستند و ما از اینها بیزاریم و کسیکه اینها را انکار نماید و رد بر اینها کند ثواب او مثل کسی است
که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد و از انجمله آنکه تابع اینها نمی شود

مگر کسیکه برای زیارت یکی از ینها برود خواه در حال حیات و خواه بعد ممات او چنانکه
کسی بزیارت شیطان رفته باشد و بطرف بتها و کسیکه اعانت کند یکی از ینها را البته اعانت
خدا اعانت کرده است یزید و معاویه و ابا سفیان را انتهی بمقام الضرورة **اکنون**
برای خدا انکه وحرف از تاویلات قاضی نور اسد شوشتری که در مجالس المؤمنین برای
شیخ محی الدین باعتراف مجتهد صرف در شهاب ثاقب گفته باید شنید و مدح و ستایش
قاضی نور اسد و امثالش که بر زبان مجتهد جاری میشود و بمولانا و سیدنا از یشان تعبیر میرود
بمیزان عقل باید سنجید میگوید که بسیاری از علمای شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین
کرده اند در قول بوحدت وجود انکه وجود خالق همان وجود مخلوق است و در انکه عبادت
اصنام عبادت خداست بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده و در انکه
رسل استفاده معرفت از خاتم الاولیا میکنند و در آنکه اهل نار تنعم و راحت دارند
در نار و در انکه عذاب منقطع خواهد شد و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان
بوجهی که ملایم شریعت مطهره باشد و بالجمله حکم بانکه وجود خالق وجود مخلوق است
مستلزم حکم باتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمیع [illegible]
ارباب حکمت و کلام بران رفته اند که وجود حقیقی حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبارت از انتساب ایشانست بانحضرت و مشاهده میشود که قول [illegible]
بمنزله قول بان مشهور است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از حکماء
قدیمه بعد تحقیق آن نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد
چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق بان گرویده اند نه حکم بوحدت موجود نیز
چنانچه مورد فهمیده می تواند بود که مقصود از قول شیخ که عابد صنم عابد خداست
آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خداست و صنم بمنزله قبله است چنانکه بعضی
از فرقه ها بران رفته اند نه آنکه صنم خداست تعالی عن ذلک علوا کبیرا و در نسبت
[illegible] اهل نار که متنعم در نار [illegible] باشند [illegible]
بعضی از متاخرین تحقیق نموده اند که اشیا را دو حقیقت است یکی بعد وجود است که

قول

قول خدا تعالی إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
حکایت آن حدیث و ایشانرا دران حد سامعیت وجودی مر خطاب کن را و بسبب
آن سماع اهتزاز طولی اما هیچ ازین احوال بسر حد شعور و اشعار نرسید بلکه شوشتری که او
بدین قدر صبر نکرده بر کسانیکه عبارات شیخ را رد کرده اند تشنیع نموده چنانچه شهاب جالسی
هم گواه بران است و رساله ملا محمد تقی مجلسی و آنچه شوشتری جابجا گفته دلالت
بران دارد که صوفیه را از زاهدان ائمه میدانند و خدمت گذاری اینها از ثوابات
اخروی می فهمند و زیارت قبور اینها را التقرب الی الله می پندارند پس تراجم احادیث که
بعبارت جالسی بگوشت رسیده از آغاز تا انجام برین جماعت منطبق افتاد اکنون اینها را
بتعظیم و توقیر نمودن و بمولانا و سیدنا تعبیر کردن و محبت و اخلاص با اینها داشتن و تعقبات
ایشان را نصب العین ساختن موجب حشر با دشمنان اهلبیت نبوی مثل یزید و شمر خواهد بود
بانه انصاف باید کرد و اعتساف را باید گذاشت و ازینجا ثابت شد که مجتهد جالسی
در تصنیف کتاب شهاب ثاقب و طرف داری و سر پرستی این جماعت کوچک ابدال
صوفیه بمصیر خود در فته چه خوش گفت خواجه حافظ لسان الغیب مصرع باد ردکشان
هرکه در افتاد بر افتاد سبحان الله بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بحث تصوف
پیش آمد و سخن تا باینمقام رسید ازین امور نظر بغرابت و استطراد طی کشح می نمایم
و این بحث را بر مطالعه جواب ذو الفقار و رساله که در تحقیق این مقامات نوشته ام
وراه فرار مجتهد جالسی را از جهات سته مسدود گردانیده ام حواله میکنم و باز بدر ابطال هفوات
مجتهد الزانی کشان متوجه میگردانم **قوله** سوم آنکه الخ **اقول** اگر یزید پلید
در زمره خلفا مستلزم آن نیست که او را مستجمع شروط دانسته باشند چنانچه دانستی
تکلیف که خود این علما بغایت ابذی تصریح کرده باشند که مراد از خلافت عام
است که حق باشد یا باطل و از جمله آن خلفا یزید پلید است کما سیجیء انشاء الله تعالی از تنها
عبارت بدلالت مطابقی معلوم شد که یزید صلاحیت خلافت نداشته و جلال الدین
با وجود شمردن یزید از جمله خلفا از لعن و تکفیر او هرگز دریغ نکرده چنانچه عبارتش

دیده باشی و هی هذه و جیئ برأسه رضی الله عنه فی طست و وضع بین یدی ابن زیاد
قاتله و ابن زیاد معه و یزید ایضا و ازینجا بر عوام هم عیان شد که تعداد این قسم ظلمه و کفره
بزمره خلفا من حیث السلطنت و اجتماع ناس موجب صحت و حقیت خلافت بمعنی
استجماع شروط نیست منحا طب با وجود ادعای ریاست اجتهاد غفلت و جهل بسکرینه
و باطراف و جوانب کلام باینکه مقدمات بدیهیه را هم نمی بیند و این مرض را هیچ ازاله نمی
تواند کرد پس دعوی تکذیب علمای اهل حق که او را در خلفا ذکر کرده اند و بر بطلان خلافت
و عدم لیاقتش نص فرموده چه معنی داشته باشد حقیقت همین است که **بیت**
گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد * بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم **قوله** و ازین عبارت
الخ **اقول** آنچه از عبارت شیخ ثابت میشود اجتماع مردم بر یزید است و تاریخ را
در آن ذکر نکرده تا معلوم توان کرد که این اجتماع قبل از خروج امام حسین علیه السلام بود
یا بعد از آن مفصل باید نوشت و اجمال و ابهام را باید گذاشت بالجمله نهایة ما فی الباب
به مزعوم مجتهد آنست که در شمردن یزید بزمره خلفا بعضی از اهل سنت خطا کرده باشند
و هو لیس بمحل النزاع بل النزاع فی انهم اعتقدوا حسن سیرته و حقیة خلافته و هو باطل کما ذکرنا
سابقا مع ان ابن طاوس و شیعته و افراخه و کثیرا من النواصب السود قائلون بحسن سیرة
الملعون المردود و قد ورد النصوص القطعیة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمة الهدی
مرة بعد اخری فی لعنه بخصوص اسمه و انه سیقتل علی بن موسی الرضا علیهم السلام بالسم
فاعترفا بر تمامی ادانی و اقاصی بعد از شهرت این هفوات پیدا و هویدا گردیده که حضرت
مجتهد الزمانی در ابرام استفتای خویش و رد جواب مجیب عاقبت اندیش خیلی با تشویش
بتعزیر است که هیچ عالمی را چنین خرافت و اختلال حواس اتفاق نیفتاده **قوله**
و ابو اللیث اه **اقول** و بالله التوفیق در مقام مجتهد قمقام کار بند تدلیس و تلبیس شده
خیانتی عظیم در نقل روا داشته اند برای تفصیل اجمال محصل تمامی عبارت ماقبل و عبارت
مبحوث عنها بعینها تا آخر منقول میشود پس بدانکه فقیه مذکور در آخر کتاب بستان میگوید
که بعد از اختلاف بسیار رای همکس از مهاجرین و انصار بر آن قرار یافت که ابو بکر صدیق

میشود پس تا دو سال خلافتش امتداد یافت و نام او عبد الله بود و نام پدرش عثمان
و این نام برای او از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عنایت شده و الا در جاهلیت
نام او عبد الکعبه بود تمامی اصاغر و اکابر او را بلفظ خلیفه رسول الله یاد میکردند هرگاه هنگام
اجلش لبریز گشت و عمر فاروق خلیفه شد در زیادت لفظ خلیفه و تجدد اضافت آن در بین
خلافت طول مسافت دانسته لفظ امیر المؤمنین بمشوره اصحاب کبار برای خود قرار داد
و خلافتش ده سال کشید غلام مغیره بن شعبه که ابو لؤلؤ کنیت او بود عمر فاروق را کشت
ثم ولی عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنی عشر سنة فقتله اهل الفتنة ثم ولی علی وکانت
خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم المرادی ثم ولی معاویة بن ابی سفیان وکانت
ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معاویة وکانت ولایته ثلث سنین فلما مات یزید بن
معاویة وقعت الفتنة فاهل العراق بایعوا عبد الله بن الزبیر واهل الشام بایعوا مروان
بن الحکم وکانت ولایة مروان مقدار تسعة اشهر ثم ولی عبد الملک بن مروان فبعث
عبد الملک بن مروان الحجاج بن یوسف الی عبد الله بن الزبیر وکان بمکة فحاصره وقتله
وصلبه رحمه الله فصارت الولایة کلها لعبد الملک بن مروان وکانت ولایته عشرین سنین
وکانت غایة الفتوح فی ولایته الی فرغانة فی ایامه ثم الولید بن عبد الملک ثم سلیمان بن
عبد الملک ویروی ثم یزید بن عبد الملک ثم العبد الصالح عمر بن عبد العزیز بن مروان
ثم هشام بن عبد الملک ثم یزید بن الولید ثم ابراهیم بن الولید ثم هشام بن عبد الملک
ثم مروان بن محمد فهولاء کلهم من بنی امیة من وقت معاویة وکان مقامهم بالشام انتهی
بلفظه بر اهل **خبرت** واضح است که بعد از مطالعه این عبارت هویدا میشود که لفظ فاهل
العراق بایعوا عبد الله بن الزبیر واهل الشام بایعوا مروان بن الحکم تفسیر لفظ فتنه
واقع شده و معنی این عبارت چنانست که هرگاه یزید از جهان درگذشت فتنه واقع
شد یعنی اهل عراق به بیعت عبد الله در آمدند و شامیان دست به بیعت مروان دراز
کردند و دو بادشاه حکمران بعد از یزید بهم رسیدند و هرج و مرج در نفس حکومت
پیدا شد پس مراد از نفی فتنه که مفهوم شد نفی این فتنه خاص است که لفظ فاهل العراق

الخ تفسیر آن واقع شده پس مبهم را ذکر کردن وتفسیر آن را حذف نمودن برای
آنست که عوام طلبه از دیدن این عبارت متوحش گردند که جور وجفا وظلم وستم در خلافت
یزید هرگز پیرایه وقوع نه پوشیده وآنچه بر جناب سید الشهدا واهل بیت واصحاب
او گذشت کهتقصیر اسد عین انصاف وعدل وداد بود بلکه فتنه ها وجور وجفا بعد از
یزید بظهور آمد وبعد ذکر تفسیر مذکور هرگز ایهام باقی نمی ماند وایمعنی فاسد بخیال کسی
متطرق نمیشود بلکه همه کس از اهل دانش وبینش میدانند که فتنه مبهم بود وبر ظلم هم شمول
وعموم داشت چون جمله فاهل العراق الخ ضمیمه کردند معلوم شد که مقصود مصنف بیان
از نفی فتنه در حیات یزید که از عبارتش مفهوم میشود اینست که فتنه اجتماع دو حاکم بعد از
یزید وقوع یافته ودر نفس حکومت این فتنه که در وقت واحد بیعت دو کس کرده باشند
ودو بادشاه فراهم آیند وقوع نگرفته وآنچه قبل ازین اتفاق افتاده که کوفیان در عهد
خلافت یزید بیعت مسلم بن عقیل کردند اعتباری ندارد که امتداد زمانه هم بران نگذشت
بلکه اهل کوفه در همان وقت منحرف گردیدند وراه فرار پیش گرفتند بخلاف بیعت وخلافت
عبد الله بن زبیر کما ستعرفها ان شاء الله تعالی ولا غبار علیه وعبارتیکه مجتهد الزمانی از فتح
الباری در قول سابق آورده وبعد ازینهم بفاصله چند جزو باختلاف الفاظ نقل خواهد
کرد وفقیر از آن محل بهنگام تحریر این محل بهم نرسید تا مطابقت نقل با اصل اتفاق
میشد نیز تصویب ایمعنی که فقیر برای عبارت فقیه ابو اللیث قرار داده نظر دارد
زیرا که در آن این الفاظ واقع است ثم لما مات یزید اختلفوا ثم لما مات یزید وقع
الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر ازین عبارت
معلوم شد که آن اختلاف که بعد یزید بهم رسید بعد قتل ابن زبیر باجتماع مردم بر عبد الملک
بن مروان برطرف شده وآن اختلاف نبود مگر اجتماع دو بادشاه در زمان واحد
که فقیه ابو اللیث آن را بلفظ فتنه تعبیر کرده فلا تغفل **قوله** از عبارت این فقیه ظاهر
میشود الخ **اقول** معلوم نیست که وجه دلالت در مقام حیات مع ذلک اگر مراد مستدل
ازین تشبیه آنست که عبارت فقیه مذکور دلالت برآن میکند که چنانچه خلافت خلفای اربعه

از باب خلافت راشده و لائق مدح و ستایش است همچنان حکومت معاویه و یزید نیست
حاشا که چنین باشد بلکه از عبارت این فقیه خلاف آن بخاطر اهل صفوت و صفا و فطانت
و ذکا متبادر میشود زیراکه درباره اربعه متناسبه لفظ خلافت نوشته چنانکه دانستی و
برای معاویه و یزید و مانند ایشان از بنی امیه لفظ ولایت بمعنی حکومت اطلاق کرده
و از میانه این زمره برای عمر بن عبد العزیز لفظ صالح زیاده کرده پس معلوم شد که حکومت
معاویه و یزید نزد او از باب تغلب و جور بود و از بنی امیه شخصی که ممدوح و خلافتش محمود باشد
عمر بن عبد العزیز است **و اگر مراد** آنست که مدلول عبارتش چنین است که این همه
کسان از خلفای اربعه و بنی امیه فرمان روای کرده اند و در نفس حکومت برابر بوده اند
گو بعضی از اتقیا و ابرار و بعضی فساق و فجار باشند فلا ریب فیه و اینمعنی قطع نظر
از آنکه خارج از ما به النزاع است مستلزم هیچ قباحتی نیست زیراکه در افراد انسان یکی
آخر ما به الاشتراک ضروری هست نمی بینی که در نفس انسانیت صالح و طالح بلکه انبیا و رسل
علیهم السلام و سایر عباد نیز برابر اند و نظر بقیود از لوازم و عوارض حکم همه کس جدا جداست
بالجمله مضمون عبارتش یعنی استعمال لفظ خلافت برای خلفای اربعه متناسبه و از حکام
و اهل بنی امیه را بلفظ ولایت تعبیر کردن آخر مبنی بر همین معنی خواهد بود که صحت ذکر
یافته و اگر مقصود او تشبیه اول بودی بایستی که لفظ سابق را بدل نمیکرد و نیز اگر معتقد
بحقیت خلافت معاویه بن ابی سفیان می بود البته تخصیص لفظ صالح عمر بن عبد العزیز را
بخصوص نمیکرد صریح ازین تعبیرات خاص همان مطلب بر می آید که بذهن احقر الناس
تطرق یافته والحمد لله علی ذلک **من بعد** باید دانست که هرچند منصب فقیر درینجا
مقام منصب موجه و مانع است و احتمالیکه از عبارت فقیه مذکور بر آورده ام صحتش ظاهر
لکن پیدا دلیلی بر تعیین این معنی از عبارت ابن حبان ترتیب می توانکرد بیانش آنکه آنچه فقیه
مذکور در حال حضرت عثمان چنانکه دانستی گفته کانت خلافته اثنی عشر سنة فقتله اهل
الفتنة نصیب و در وقوع فتنه در آخر زمان خلافت ذی النورین پس بعدت فتنه علی الاتصال
از مردن یزید صورت نمی بندد لهذا قید متصل الاعراضی فتنه که در تعیین خلافت بهم رسید

دو حاکم در یک وقت برادریکه خلافت نشستند واقع نشده مگر بعد مردن یزید علیه ما یستحقه
و متوهم نشود که این امر سهل بود بلفظ تعبیر شوا مگر چنانچه بعضی از ما و اقفان فن را
خلجان میشود زیرا که اجتماع دو کس از پادشاهان فتنه عظیم است بر اصول فریقین اما نزد
اهل حق پس صحاح ایشان بر آن دلالت میکنند کما لا یخفی علی من طالع روایاتها و قد مر بعضها
فی المنهج الاول و اما نزد شیعه پس در کتاب علل شیخ المشایخ ابن بابویه تصریح واقع است که اجتماع
دو حاکم در وقت واحد چنان است که شریک باری عز و جل پیدا شود و کار خانه زمین و آسمان
بر هم کرد معاذ الله من ذلک و این قسم امور بعد ازین درین کتاب ان شاء الله تعالی
مذکور خواهد شد فتذکر و لا تکن من الغافلین **قوله** مصنف صواعق اه **اقول** فیه نظر لفظا و معنی
اما لفظا پس از آنکه مسمای ابن مالکی که استناد قول مذکور با و نموده اند در هیچ کتابی
از کتب فن رجال و تواریخ علما معلوم نمیشود و تشخص که این کلمه با و علی سبیل التضعیف
و التردد با و منسوب است قاضی ابو بکر بن العربی المالکی است و از قاموس اللغة
و دیگر کتب معتبره این فن هویدا میگردد که ابن العربی محلی باللام مخصوص بقاضی ابو بکر مالکی
است و بدون لام بصاحب فتوحات یعنی محمد بن عبد الله حاتمی طائی اختصاص دارد و علی
ای تقدیر ابن مالکی نام قاضی ابو بکر نیست تا باین لفظ تعبیر از وی نمایند و هر کسیکه ادنی
مهارتی در کتب لغت و رجال و اسامی علما داشته باشد میداند که لفظ المالکی در عبارت
قاموس وغیره صفت ابو بکر است نه صفت عربی و اگر این همه جعل و اختراع در اسامی
علما سنت جواز داشته باشد و فقط ملاحظه تقلید آبا و مشان بفقیهی از فقهای اربعه
کافی باشد تا یکی را ابن المالکی و دیگری را ابن الشافعی و قس علی هذا ابن الحنفی
و ابن الحنبلی نامند باید که مجتهدین امامیه را وقت تسمیه و تعیین بلفظ ابن امامی و ابن شیعی
و ابن اثنا عشری و ابن جاسمی و نصیرابادی و امثال آن تعبیر نمایند و ازینجاست که در
رساله جدیده یعنی کاشف اللثام گفته ام که خصوص ضعف از وضع مسمی خبر جدید
یعنی موضوع و مجعول کردن لفظ ابن مالکی که جناب مجتهد بالاتفاق افتاده مخبر از آن است
که بوهم و گمان خویش شخصی را ابن مالکی قرار داده اند حالا آنکه کسی از علمای اهل سنت

که قوانین مذکوره را منسوب کرده ابن مالکی نیست **اعجوبه از همه آنکه** در وقت
رسیدن رساله ثمرة الخلافه نزد بنده چون نظر بعضی از مستفیدین بر لفظ ابن مالکی که در
رساله مذکوره مانند این رساله چند جا واقع است افتاد بحث و تحقیق این لفظ و معنی
آن شروع کردند روزی در خلال این قیل و قال یکی از طائفه امامیه که لفظ صلحا و زهاد
بر هر فردی از ایشان مثل حصا جر اطلاق کرده میشود تشریف آوردند و کلام در تغلیط
مجتهد الزمانی و آنکه از علمای اهل سنت مسمای ابن اسم کسی بنظر نرسیده بغور و تامل
الاصغا فرموده بهم بر آمدند و گفتند که این تکذیب و انکار مثل آفتاب بنصف النهار
هویدا و آشکار می شود که شما هنوز دیباچه الفیه نحو هم نخوانده اید هر چند بلحاظ آنمعنی
که این بزرگ بعد اشتیاق تمام قدم رنجه فرموده و فیما بین پس از مزید آرزو مجالست
صوری اتفاق افتاده خود را ضبط کردم لیکن بسبب غلبه حال بی ساخته بر زبان
رفت که ازین جودت ذهن و سرعت انتقال عالی میشود که اگر جناب در بارهٔ حضرت
اقدس الهی تقدست اسمائه و جل سلطانه هم اعتقاد نسبتش با امام مالک دارند و نعوذ بالله
او را مالکی می پندارند زیرا که در مصرع ثانی بیت اول کتاب مذکور که اشارتی بدان
نموده اند واقع است احمد ربی الله خیر مالک احباب از کثرت قاه قاه بخنده دو تا
شدند و موجه مسطور از غایت رنج و ملال و ندامت و انفعال متغیر شده گفت که
بخدای کریم من این توجیه را از مستفیدان مجتهد الزمانی شنیده بودم و من تلقاء النفس
نگفته ام چون لفظ ابن مالکی بر طبق رساله ثمرة الخلافه درین رساله هم جابجا بر زبان
قلم اجتهاد مآب رفته غالبا که آن زهاد و صالح روزگار دروغ نگفته باشد و این همه
از افادات مجتهد عالی مقام است که فیض آن از کران تا بکران رسیده ازینجا
شعر فهمی عالم بالا معلوم شد **مناسب** این مقام حکایتی است که یکی از
احباب قدیم بیان کرده بود که شخصی از دهستان روشن علی نام با تنی چند از احباء
کرام نشسته بود و سخن از نظم اوستادان فارسی با اشعار متاخرین مثل حزین نزیل
بنارس میرفت تا آنکه یکی از ایشان مطلع تنها حزین بر زبان آورد و گفت یاران چه بینید

و این بیشتر علی شخصی دیگر بوده باشد که شاعر در قدح او این مضمون نظم کرده است مرا
نمی باید که از استماع آن ریخته شوم و سر که بر رو مالم و براه اندوه و غم روم آیا فقط من دشمن علی
در جهانم و کسی دیگر مسمای این اسم نیست **بالجمله** توجیه جناب مجتهد الزمانی برای تصحیح لفظ
ابن مالکی به بیت القصه در غرابت و ظرافت کمتر ازین حکایت نمی نماید بهرحال بدولت خدام والا
مقامش عجایب و غرایب شنیده میشود من بعد میگذارم که حضرت مومن جالسی در صوارم از
همین کتاب یعنی شرح قصیده همزیه عبارت مذکور را باین الفاظ نقل میکند که کابر العربی
المالکی و نسخ دیگر که این عبارت دران منقول است مثل بعضی از مجلدات بیاض ابراهیم علیخان
پسر علی مردان خان و معتمد الشیعه و نزهه اثنا عشریه و مانند آن نیز به همین لفظ کابر گواهی
میدهد و برای همین امر در رساله حدیده مذکوره این عبارت نوشته ام که هر قدر که از نسخ عبارت
این کتاب بنظر بنده رسیده لفظ کابر دران دیده شد چه نسخ جمع نسخه است و نسخه شی منقول
را میگویند چنانچه در قاموس است و اضافت نسخ بسوی عبارات مانند لجین الماء است
القصه نقل مومن جالسی که لفظ کابر العربی المالکی است نیز خالی از رکاکت نیست زیرا که
قاضی ابو بکر بن العربی را عربی مالکی کس نمیگوید و عنقریب از نقل عبارت اصل نسخه که ...
مذکور خواهی دریافت که پدر مخاطب لفظ ابن را از ابن العربی ساقط کرده و بدل
نام آن بزرگ چیست فظهر ان الوالد والمولود والشاهد والمشهود فی کل واد یهیمان
و فی کل تیه یتیهان **واز عجایب** مغلطه‌ها که مومن جالسی را بنا بر تقلید یا بوصف
دعوی اجتهاد پیش آمده آنست که قصیده همزیه را بقاضی ابو بکر مالکی مذکور انتساب
نموده حیث قال ابن حجر در شرح قصیده همزیه که از ابی بکر بن العربی است میگوید
که کابر العربی المالکی اه و هنوز او را وقت تصنیف صوارم اطلاعی دست نداد
که آن قصیده از تالیفات شرف الدین بوصیری است نه از تصانیف ابو بکر بن العربی المالکی و بر
تقدیر ظاهر عبارت آن بود که شارح مسکنت کابر المصنف فیما نقل عنه حالیا ترجمه صاحب
قصیده همزیه از کلام شارح باید شنید و باید دریافت که او بوصیری است یا قاضی مالکی و
هذه عبارته فی ذلک الکتاب لا ریب فیه ابن الشیخ الامام العارف الکامل الهمام المتفنن المحقق

البلیغ شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد بن محسن عبد الله بن صنهاج بن هلال
الصنهاجی کان احد ابویه من بوصیر الصعید والاخر من دلاص فرکبت النسبة فقیل البوصلاصی
ثم اشتهر بالبوصیری قیل ولعلها بلد ابیه فغلبت علیه ولد سنة ثمان وستمائة واخذ عنه
الامام ابوحیان والامام الیعمری ابو الفتح بن سید الناس ومحقق عصره العز بن جماعة وغیرهم
وتوفی سنة ست او سبع وتسعین وستمائة علی ما قاله المقریزی لکن صوب شیخ الاسلام
ا سنة اربع وتسعین والتوفی سنة احد وثمانین وستمائة انتهی بلفظه **و ازینجا**
خطاهای صاحب صوارم روشن شد وکتاب مذکور موجود است ملاحظه نمایند وتغلط نامه
را ببینند که هرگز این قسم الفاظ دران مندرج نیست کاش به بیاض ابراهیمی رجوع میکرد
و ازینجا هم دریافت که صاحب قصیدهٔ شرف الدین بوصیری است نه ابوبکر بن العربی و نسخهٔ قدیم و
صحیح ترجمهٔ کشمیری که بواسطهٔ بعضی از اصدقا درین زمان بهم رسیده نیز حاضر است و خود کشمیری
مذکور در مناظره رشید المتکلمین لفظ کابری نویسد چنانچه بر راجعین کتاب غث الراشدین و ذو الفقار الدین
مخفی نخواهد بود اینهمه که گفتیم متعلق به بحث و نظر بود لفظا **اما معنی** پس اگر مدعای مخاطب
از نقل عبارت شرح قصیدهٔ همزیه است که امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی رح بمبالغه تمام سب یزید را
حرام دانسته پس یزید نزد او خلیفه برحق و مستحق خلافت بوده باشد فهذا باطل زیرا که مراد نیست
که غزالی بنابر قول باحتیاط از لعن او بخصوص اسم منع کرده و او را کافر ندانسته بلکه حکم بالفسق
او نموده چنانچه از کتاب احیاء العلوم واضح است واین مقدار صحت خلافتش نزد
غزالی هم ممنوع است فکیف مجتهد الزمانی بعد ازین نقل خواهد کرد که نزد شافعیه خلافت فاسق
هرگز درست نیست نه ابتدا و نه انتهاء بالجمله صحت خلافت و استحقاق و اثبات امامت مطابق
این فضل برای یزید چیزی دیگر است و منع از تکفیر و لعن او چیز دیگر ومن یدعی الاستلزام
فهو مطالب بالبینة والبرهان **و اگر مقصود اینست** که ابوبکر مالکی که از علمای
اهل سنت است امام حسین را صادق الله باغی دانسته پس ضرور است که یزید را خلیفه حقیقی
و امام مطلق اعتقاد کرده باشد که نیز بعد از تسلیم حقیقت که ایراد لفظ نقل بصیغهٔ مجهول
برای تضعیف و تمریض باشد و معاضد این احتمال است آنچه بعضی از علمای مغرب در افادات

از بعض تصانیف قاضی ابوبکر بن العربی المالکی که غایة البیان نام کتب محصلش نقل فرموده
وخلاصه آن در فارسی باین عبارت مودی میشود که قاضی مذکور در احوال یزید روایات مختلفه
آورده وکلمه قتل بسیف جده بر روایات ومقالات متقشفین که دلالت بر ثبوت خلافت یزید
وبغاوت امام حسین معاذ الله دارد گفته من بعد رجوع امام حسین نقل کرده وفرموده که هرگاه حال
برگشتگی کوفیان وشهادت مسلم وهانی بر آنجناب متحقق شد خواست که بمدینه مشرفه برگردد وترک
قتال نماید لشکریان ابن زیاد بر او هجوم کردند واز شداید ظلم وعناد از چار سو بر آنجناب ریختند
تا آنکه امام حسین را با تمامی عشیرت واهلبیت ورفقایش بانواع بیداد وستم شهید کردند وبرین
آنجناب در شهدا وقتلاء فی سبیل الله داخل است پس معلوم شد که مذهب او بغاوت
امام حسین نیست بلکه گفتگو بر روایات نموده یعنی شهادت امام حسین بر روایات ثابته
است نه بر مقالات متقشفین که راه تعصب می پیمایند وقریب اینمعنی است
آنچه بعضی از اکابر محدثین فرموده اند که شیخ ابوبکر مذکور قصه مسطوره را بر سبیل جزم ویقین
نه آورده وهرگاه بجای خود ثابت گشته که شیخ از علمای اهلسنت بوده پس چگونه باوری نقش خواهد
نمود که نزد تمامی اهل حق باطل ومجعول باشد وهو ظاهر جدا اهل کادان یکون من البدیهیات الاولیه
بالجمله از نقل مذکور که در شرح قصیده همزیه بصیغه مجهول وارد است ثبوت حقیت خلافت وامامت
یزید وبطلان شهادت امام حسین نزد قاضی ابوبکر نیز باثبات نمیرسد وبر فرض وتقدیر گرفتیم
که یکی از علمای اهلسنت کثرهم الله تعالی فی الامة که اگر در هر طبقه تعداد ایشان قصد کنی از
جمیع خواص وعوام فرق اسلامیه زیاده تر باشند درباب امام حسین رضی الله عنه چنین گفته باشد
باوجود شذوذ ومردود بودن این قول طعن وتشنیع بملاحظه آن بعلمای کرام نمودن واز نتایج
خوش فهمی این بیت را بر اصول اصلیه اهل حق بکمال تکلفات وتصنعات منطبق فرمودن
در چه مرتبه از جزافت است من بعد گذارش است که بر تقدیر بودن لفظ
کا به حیا چنانچه از نقل کشمیری وجانسی ومانند ایشان هویدا است صریح از عنوان کلام
وتشنیع بر قول مذکور که منسوب بسوی قاضی مسطور است شروع کرده اند زیرا که مکابره
عبارت از انکار امریست که بدلیل وبرهان به ثبوت رسد پس معلوم شد که نزد اهلسنت

شہادت امام حسین بجدی ثابت است کہ منکران مکابر و منکر بدیہیات اولیہ است
کما صرح بہ فی تنبیہ السفیہ رد صوارم الجالسی باز شارح موصوف برین قدر قناعت
نورزیدہ لفظ ما یقشعر منہ الجلود را بدان ضمیمہ ساختہ یعنی از قاضی نقل کردہ باوصف
بطلانش از شنیدن و نقل نمودنش موی برتن می خیزد باز وقت بیان معنی جملہ
منقولہ لفظ بحسب اعتقادہ الباطل افزودہ باز ازین تشنیعات راضی نشدہ و اکتفا
بران نورزیدہ بر تصحیح تعاقب کلام قبیح نمودہ پس معلوم شد کہ بدفعات کلام منقول
را مردود کردہ اند و بر تقدیر لفظ کابن بجای کابر کہ در نسخہ حاضرہ مرقوم است و
شرح عبارتہا دو بار برد و قدح آن متوجہ گشتہ و علی ای حال شارح چندان
بتعاقب این قول رفتہ کہ از بیخ و بنیادش ہم صراحۃً و ہم اشارۃً و ہم دلالۃً و ہم
عبارۃً مستاصل نمودہ حالا عبارت شارح کہ شرح خویش را المنح المکیۃ فی شرح
الہمزیۃ نام نہادہ در ذیل شرح این بیت سہ من شہید بین لیس ینسی الطف
مشہداً بہا و لا کربلاء باید شنید فان یزید بلغ من قبائح الفسق و الانحلال عن التقوی
مبلغاً لا یستکثر علیہ صدور تلک القبائح منہ قال احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ بکفرہ و
ناہیک بہ ورعاً و علماً یقتضیان بانہ لم یقل ذلک الا لقضایا وقعت منہ صریحۃ فی ذلک
ثبت عندہ و ان لم تثبت عند غیرہ کالغزالی فانہ اطال فی رد کثیر مما نسب الیہ کقتل
الحسین رضی اللہ عنہ فقال لم یثبت من طریق صحیح انہ قتلہ و لا امر بقتلہ ثم بالغ فی
تحریم سبہ و لعنہ و کابن العربی المالکی فانہ نقل عنہ ما یقشعر منہ الجلد قال انہ لم یقتل
یزید الحسین الا بسیف جدہ ای بحسب اعتقادہ الباطل انہ الخلیفۃ و الحسین باغ علیہ
و البیعۃ سبقت لیزید و یکفی فیہا بعض اہل الحل و العقد و بیعتہ کذلک لان کثیرین اقدموا علیہا
مختارین لہا ہذا مع عدم النظر الی استخلاف ابیہ لہ اما مع النظر لذلک فلا یشترط موافقۃ
احد من اہل الحل و العقد علی ذلک و یرد بان ہذا انما ہو بعد تقرار الاحکام و انعقاد
الاجماع علی تحریم الخروج علی الامام الجائر اما قبل ذلک فکان الامر منوطاً بالاجتہاد و اجتہاد
الحسین رضی اللہ عنہ یقتضی جواز و جود الخروج علی یزید لجبرہ و قبائحہ التی تقصم عنہا الاذان فہو اعنی

امام حسین رضی اللہ عنہ محق بالنسبۃ لما عندہ و لا سیما رای احمد من کفرہ الی آخرہ بعد از
عبور برین عبارت وغور و فکر در معانی و قیود آن چنانکہ دانستی مرتبہ اطمینان قلب
بحصول انجامید و بر ہر یکے از خواص و عوام متیقن گردید کہ مقصود مخاطب از اسقاط
لفظ ما یقتصر منہ الجلد و حذف قید بسبب اعتقادہ الباطل در تفسیر کلام قاضی
مذکور و عدم ایراد عبارتیکہ متعلق بروی کلام اوست فریب عوام است تا بدانند کہ چنانچہ
مذہب تکفیر و تفسیق یزید از محققین اہل سنت منقولست ہمچنین مذہب اثبات خلافت
یزید و ابطال شہادت امام حسین بلا نکیر و باتم تفصیل و اکمل بسط دریافت شد
کہ این ہمہ از باب فریب و کید است کہ از مجتہد جالسی مخدوم الفحول او را بوراثت
رسیدہ **دوم** **آنکہ** نسخہ کابر بطبق نقل مذکور بر کلام توجیہ موجہ است و من حیث
المعنی صحیح تواند شد بانہ حواشی آنکہ بعضی از اذکیا کہ دعوی صحت کابن و تغلیط
کابر میکنند و می پندارند کہ ہیچ محلی برای درستی آن ممکن نیست کمال شان یکی اینست
کہ واو برای عطف است و عطف کابر بر ما قبل صحیح نمیشود و بذا البعد التسلیم الیہم کما
تری زیرا کہ مدعین این نسخہ و ناقلین آن کی گفتہ اند کہ واو برای عطف است تا این
بزرگان گویند کہ عطف صحیح نیست بلکہ محتمل است کہ واو نزد آنہا برای استیناف و
اعتراض باشد گویا بعد ذکر مذہب احمد کہ تکفیر یزید است و مذہب ابو حامد غزالی
کہ منع لعن یزید با وجود تفسیق اوست کسی میگفت کہ درینجا مذہبی دیگر ہست در رای
اینکہ در کنار شہادت امام حسین معاذ اللہ حقیت خلافت یزید است پس شارح باختیار اسلوب
جدید جواب داد کہ آن مکابرہ محض و خلاف اہل سنت است کہ ذکر آن موی بر تن سیخ و آن
منسوب با بوبکر مالکی است و محصلش بنا برین نسبت چنین و چنان است و از آغاز تا انجام
مردود است **و کمال دوم آنکہ** اگر لفظ کابر بود بایستیکہ مقصودش را نیز
ذکر میکردند و میگفتند کہ کابر الفلانی فلانا و ابہام مغلطہ بیش نیست زیرا کہ اہل مناظرہ
و کلام کہ این لفظ در کلمات شان دایر است بہمین عنوان ذکر میکنند و فقیر را بعد از
تتبع عبارات این بزرگان از قدما و متاخرین بیاد نمی آید کہ ایشان لفظ مذکور را بطور

بدان رفته تا ز طلبیدم و طلبه و علمای متشیعین هم نزد فقیر احرار این رساله درین وقت
ارسال داشتند و گفتند که برین نقول ما را اعتماد کلی است الغرض قریب ده رساله جمع نموده بهریک
مراجعت کردم همین عبارت از رسایل برآمد که اکابر اهل سنت است اه چون شبهه غلط کاتب و طغیان قلم
درمیان نیست اکنون میگویم و براه تفصیل این اجمال می پویم که بنده بگناه شرمنده منکر استحقاق یزید
و مانع ثبوت حقیت خلافت او هستم پس در دفع این انکار جناب مخاطب سرآمد عقلای روزگار
عبارت علمای اهل سنت را که بزعم او دال بر حقیت خلافت یزید بود از تاریخ الخلفا و شرح قصیده
همزیه و بستان فقیه ابو اللیث و مانند او نقل نموده اکنون خذ لکه کلام و نتیجه عبارات علمای
اسلام بزعم او باین نهج می باید که علمای اهل سنت را استحقاق یزید معلوم باشد و فاضل مجیب انکار را انکار
نماید فی الجمله چون در تحریر جواب رساله بصارة العین عین بصارتش مفقود گردیده است درین امور
ظاهره هم مغلطها اورا رو میدهد یا آنکه قادر توانا امثال این الفاظ بر زبانش جاری مینماید
تا عقلا متنبه شوند و بدانند که هرچند این مجتهد برای اثبات عدالت و حقیت خلافت یزید کوشش
بلیغ نماید و زمین را بآسمان دوزد و هیچ و تا بش ره دل خود را برای امامت آن لعین بسوزد آخر همان
عدم استحقاق که اهل سنت درباره او معتقد اند از زبانش بر می آید چون اصلاح کلام را دانستی —
اکنون معنی عبارت مزبوره بر طبق تحریر مجتهد تحریر میشود که ای مجیب این طرفه تماشاست که
ترا استحقاق یزید برای خلافت معلوم شد و اکابر علمای مذهب ترا معلوم نباشد یعنی تو بخلافت
او قایل باشی و علمای تو نباشند و هذا من مزید الخرافة کاد ان یضحک علیه الثکلی فضلا عن العلما
و العقلاء و عجب است که این مضمون را در جا دیگر چنانکه خواهی دانست بتکرار تمام خواهد گفت
لا حول و لا قوة الا بالله **قوله** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر اه **اقول** قبل ازین خود گفته
که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول لیس با قرارش ثابت شد که انچه در اصل استفتا
برای ثبوت خلافت یزید به بیعت عبد الله بن عمر تشبث نموده محض ایکان و بیکار است
و نهایت فایده بحال او نمیرساند بلکه اگر است پس مضرت شدید برای او دارد .
زیرا که دلالت بران میکند که مستفتی را هنوز خبری نیست که بیعت عبد الله بن عمر بطور یکه
ساخته است از شهادت امام حسین لیس تشبث بیعت عبد الله بن عمر برای امامت یزید نمودن و آنرا

مبطل شهادت آنجناب دانستن دلیل جهل او خواهد بود **باقی ماند آنکه** بیعت جناب
معلول علت تهدید باحراق بود و ازین بیعت فایده بحال اهلسنت عاید نمیشود جواب قبل
ازین بتفصیل تمام گذشته فلاتکن من الغافلین **قوله** و این جواب بطریق تنزل الخ
اقول ازین عبارت معلوم میشود که مفید نبودن بیعت عبد الله بن عمر برای حضرت مجتهد
الزمانی بر همین تقدیر تنزل است و لیکن عبد الله مذکور خوفا و صیانةً ببیعت یزید در آمد ولی حال
آنکه هوشمندان خبیر بلکه همه برنا و پیر نیک میدانند که بهر تقدیر بیعت مذکور هیچ فایده
بحال او نتواند رسانید زیرا که اگر مثل شریک الباری معاذ الله اگر فرض کنیم که بیعت عبد الله
بن عمر نظر باستحقاق و اهلیت یزید بود باز هم مفید برای مستفق نیست چه این بیعت نخواهد
بود مگر بعد از خروج امام حسین بر یزید چنانچه خودش در ثمرة الخلافة اشعار کرده پس
بزعم مجتهد الزمانی زیاده برین نیست که خلافت یزید بعد شهادت امام حسین ثابت
باشد و برین تقدیر شهادت امام حسین را مضرتی چیست هر چند این مضمون مکرر گفته میشود
جناب مجتهد الزمانی هنوز متنبه و هشیار و متنبه و بیدار نمیشوند آری کسیکه در پیرانه سر عشق
جوانان بسر دارد و شب و روز خود را بصحبت طائفه ناقصات عقل و دین بسر برد از وی
توقع انتباه باقی نیست شیخ شیراز چه نیکو گفته **بیت** مست بیدار گردد نیم شب
مست ساقی روز محشر بامداد ❊ **قوله** حالانکه خلیفه پنجم الخ **اقول** مخدوش است از
چندین وجه نخستین آنکه در وصایای معاویه و مقالات او که وقت اخیر گفته بود
و ارباب تواریخ نقل میکنند اینهم روایت کرده اند که من برای تو مردم را بهزار کوشش
و کشش مسخر گردانیدم مگر چار کس که عبد الله بن عمر از جمله آنهاست هرگز با تو بیعت نخواهند
کرد و درین مقام بنده را حاجتی بدان باقی نمانده که این مدعا را از کتب دیگر اثبات نمایم
زیرا که آنچه از منهاج قبل ازین نقل کرده ام دلالت قطعی بران دارد که این اربعه [illegible]
باعتقاد معاویه نیز با بیعت نخواهند کرد و این روایت بلا ریب مخالف خیال مجتهد
الزمانی است و اگر روایتی دیگر مطلوب باشد بتاریخ اعثم کوفی که بتصریح علمای اهلسنت
و منهم العلامة الدهلوی مذهب شیعه داشت رجوع باید کرد که صراحةً ازان بر می آید که

معاویه بن ابی سفیان یزید را از تعرض سکنه حرمین زجر شدید نموده بود و مورخ
مذکور بدین معنی هم تصریح کرده که او خلاف وصیت پدر خود بعمل آورده فلا تغفل **دوم**
آنکه اگر این وصیت بمنطوقها دلیل باشد برآنکه وقتی دارا عبدالله بن عمر بیعت
و اطاعت یزید خواهد کرد پس بمفهومها در مقام دلالت خاص میکند برآنکه در وقت
سلب اقتدار او از اطاعت و بیعت نخواهد کرد و قبل ازین از کتب شیعه نوشته شد که یزید بمجرد جلوس
بر سریر حکومت سرهای این بزرگان چهارگانه از حاکم مدینه طلبیده بود بتقدیر یکه سر از بیعت
باز زنند و تن باطاعت در ندهند و قد تقرر انه اذا فات الشرط فات المشروط پس میباید
که عدم بیعت عبدالله بن عمر ازین وصیت ثابت کرد و نتیجه انتفای مدار است هجرت عبدالله بن
عمر بسوی مکه معظمه و انزوای او تا مدت دراز در حرم بیت الله زاده الله تکریما و تعظیما
سوم آنکه این همه از ظنون و خیالات معاویه بوده چه ضرور که تمامش مطابق
نفس الامر برآید هرگاه بیقین جناب امیر که جناب فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم در وقوع خورده
برآنکه خبری نخورده خلاف واقع برآمد کما مر تفصیله فما ظنک بظنون معاویه و خیالاته
و در کتب رفته مکرر وی نیست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که همیشه جبرئیل
علیه السلام در باب مسواک وصیت میکرد تا آنکه گمان بردم که اکنون حکم بوجوب آن
صادر خواهد یافت یا دندانهای من خواهند ریخت و حال آنکه این فرمان زیور رضا
نه پذیرفت و سنیت مسواک بوجوب مبدل نگشت و ایضا ارشاد شده که در باره همسایه
با همسایه چندان تاکید یوما فیوما میرفت که پنداشتم که اکنون حکم میراث برای او نزول
اجلال خواهد کرد و از روایات متواتره بر هر کس بداهة هویدا است که اینچنین اتفاق
نیفتاده و ایضا بکتب امامیه بمطالعه فقیر در آمده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که پیوسته روح الامین برعایت زن تحریض میکرد چندانکه بذهن من راسخ شد که طلاق
دادن لایق نیست و در باره بندگان نیز تاکید باقصی الغایت میرسید حتی که مظنون شد
که شاید میعادی برای بندگی معین گردد که چون بانقضا رسد خود بخود آزاد شوند و اگر کسی از
امامیه منکر این شواهد شود بگو که بکتاب من لا یحضر صدوق و رسایل ابن جمهور رجوع کند اگر

مشکل افتد بجواب باب پنجم الہیات از تحفۂ اثنا عشریہ که مرزا محمد کشمیری نوشته مراتب

باید کرد و ما تقسیم احادیث خارج از احصاءات پس اگر ظن بمعنی یقین است چنانچه شواہد آن

در قرآن مجید موجود اعتراض وارد نمی شود والا اصل مدعای فقیر که قلع تقریر معترض است

بجای خود حاصل **چهارم** آنکه معنی اطاعت آنست که با وجود امر مخاطب یعنی یزید شقی

باقدام معصیت بر عبد الله بن عمر صادر نخواهد شد امتثال خواهد کرد و ازین اطاعت حصول

اعتقاد بحقیت خلافت آن پلید ممنوع کیف و قد مر ان حصول الاعتقاد باستحقاق یزید للخلافة

للخلافة مع الاعتقاد بانه سبیل فحصه تعلطه امره کما قال الشریف التمامنیتی و هو علم الهدی عنده

وغیره من علماء الفریقین مصرحین بتکریم عبد الله بن عمر حیث لا یتصور المرء علیه اجتماع الضدین

واثبات النقیضین فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** این عبارت مصداق المعنی فی بطن

الشاعر **اقول** چه خوش فرموده اند جناب مجتهد فانی که یکی از دانشمندان قبلیل البضاعت

باه و این افاده جدیده هم در رسم فرومایگی داخل است زیرا که با اینهمه طول مدت هنوز جناب

مجتهد را دلیلی بهم نرسیده تا سقم عبارت را اثبات کند و حال آنکه مشتمل قیل و قال مجتهد

عدیم المثال با صوفی صفوت پناه معرفت و طریقت دستگاه مولوی سلامة الله که اکنون

در شهر کانپور بسر برده در رسالة المجتهد الزمان که بنام مرزا محمد فیض آبادی شهرت یافته مشغول می باشند

همین عبارت واقع شده پرسیده بودند که ترجمه این عبارت بطور ترکیب عربی بیان باید کرد

جناب صوفی نوشتند که بلا این کوچه خستم از محرر رساله باید پرسید از طرف مخاطب جواب

آمد که سایل شخصی دیگر است و من واسطه ارسال رقعه اویم مگر من هم اشتیاق ترجمه آن دارم بلی

تقیه و خوف بر نگارند باز جناب صوفی بزبان خامه سپردند که بر تقدیر خلل در عبارت مذکور زبان

باعتراض بایستی کشود و درباره صحت و سقم آن طلب شهادت از من چه ضرور پس مجتهد العصر در رقعه

خویش با معانی حرف زدند که غرض سایل از استفسار معنی آن عبارت بطور مزبور آن بود که اتفاق

و اختلاف شما دریافت کند من بعد مکاتیب دیگر میانه ایشان دایر شد و سخن از اصطلاحات

میزان منشعب آمده هرگز حضرت مجتهد قدرتی بران نیافتند که انگشت اعتراض بر عبارت فقیر نهند چنانچه

تفصیل این همه امور در دیباچه این کتاب بجو بترین وجوه گذشت فلا حاجة الی الاعادة

باطل

بالجمله با وصف تکرار و اصرار صوفی صاحب بر اینمعنی که چیزی از اعتراض عقلا یا نقلا
بر عبارت مذکور باید کرد هیچ اعتراضی و اشکالی از مجتهد و اولیا او سر انجام نیافت
با زیاد وصف امتداد زمانه در جواب رساله فقیر هم تفصیلی بعمل نیامد پس بعنایت
ایزدی معلوم شد که بر عبارت مرقومه حکم بسقم نمودن خلاف عقل رزین است
و خود را نزد اصحاب دانش و بینش رسوا ساختن و دعوی بداهت که از لفظ
ظاهر و باهر پیداست از عجایب اتفاقات آری معاشر شیعه اندک جای انصاف
که آن شخص که او بنا بر سخن سازی خود را واسطه فی الثبوت او فی العروض اثبات کرد
مجتهد است زید مفروض که او را سائل قرار داد و بر گردنش این بار عظیم نهاد بر تقدیر
تسلیم فرزند اکبر قدوة المجتهدین است که نامش محمد باقر و حال استعدادش
در علوم خصوصا علم کلام بر همه خاص و عام ظاهر چنانچه از محرمان اسرار بعد از تحقیق
بپیشگاه یقین رسیده که جناب مجتهد اگر جواب بعبارة العین را تمام کردند نامش
مشهور خواهند ساخت و بر فرض این توسط دستگیری پسر پدر خصوصا در وقت
زبونی و بیچارگی ضروراست باید و ضرورت هم تعلق بدین مذهب داشت
از ضروریات دینی نبود که اهل دین و دانش در پایه اعتبارش نمی نهند
ماند آنکه اثبات ضرورت از کی میتواند شد جوابش آنکه بسیار سهل است
و کلام مخاطب اول دلیل بر آنست تصویرش آنکه این افاده تازه دلالت بر آن
میکند که عبارت معلوم سقیم است و بر جای خود مقرر است که چون الفاظ معانی را متحمل
نمیشود و ضعف تالیف و قوع می یابد فضلا در فهم آن عبارت متحیر میشوند و تشکیک
تشویش مخاطب مجملا به ثبوت رسید و مفصلا بعد ازین خواهی دانست فقد ثبت
الضرورة بالضرورة و ازینجا اینهم متیقن میرسد که تاویل مخاطب که مقصود سائل
انکشاف حقیقت انصاف و اخلاق شاه صاحب بود سرا پا بیش نیست *
من بعد محتجب نماند که این همه اعتراضات را که درینجا اشارتی کرده اند
در رساله جدید از مدتهای بعید رد کرده بودم چنانچه بسیاری از خاصه و عامه و

خویش و بیگانه میدانند که از مدتی طبع رساله جدیده یعنی کاشفة الظلام عن عیون
المجتهد الظلام و رساله قدیمه اعنی بصارة العین خار مغیلان در قلب و جگر شیعیان
شکسته و سقمی که در عبارت فلان یعنی بنده ناتوان گمان کرده اند منشای آن
باتمام در رساله مذکوره مستاصل گشته ولیکن مخاطب را هنوز از ان اطلاعی نیست
این صفت را تمامی موافق و مخالف کماینبغی دانسته انگشت تحیر بدندان میگزند
لیکن چه کنند که غیر از صبر چاره نتوانند کرد **قوله** معلوم نیست که مجیب را کدام ضرورت
داعی شده که بعبارت فارسیه اکتفا نکرده اظهار عبارت خود در عبارت عربیه
نموده **اقول** این تعریضات و تشنیعات نزد مجیب آنچه شود که وهم و حسبان
مخاطب که تعلق باعتراض بر عبارت مذکوره دارد بجای خویش باشد و عنقریب
بتفصیل تمام میکنیم و باوله قطعیه بثبوت میرسانیم که این قسم تراکیب در قرآن مجید
و فرقان حمید موجود است و توجیهاتیکه مفسرین دران باب ذکر میکنند اکثرش بطریق
اولی در عبارت فقیر محمود است علاوه بطور جدل و الزام می توان گفت که ضرورتیکه
فقیر را از فارسی بعربی برده همان ضرورت است که والد مخاطب را بتصنیف آینه
حق نما داعی شد که در بعضی از مقالاتش فارسی را گذاشته بعربی تکلم نموده اند .....
و لقد احسن القائل **بیت** تو کار زمین را نکو ساختی * که با آسمان نیز پرداختی
چنانچه مجتهد اصفهانی در مقامع حیدریه و بعضی دیگر از رسایل بتفصیل و اجمال متکفل
بیان این امور شده بلکه از مطالعه کتاب مذکور و رسایل مشار الیها چنان بوضوح
میگراید که از فن انشای فارسی هم نابلد محض بوده اند غلط گفتم برین قدر هم قدرت
نداشته اند که آیت قرآنی و حدیث خاندانی را هم بلا تحریف و بی زیادت و نقصان
ترجمه توانند کرد اعوذ بالله این هم امر عظیم است نقل آیت و حدیث بعنوانی که هرگز
کمی و بیشی و تبدیل و تغییر و اسقاط الفاظش اتفاق نیفتد از دست آن بزرگ سرانجام
نیافته آیتی و حدیثی نقل کرده اند که بر دو غلط مشتمل است و در بعضی از ان آیه قرآنی
ترقی فرموده و اگر اغلاط ترجمه را هم ضمیمه آن کردانم درآیه فقط یا حدیثی تنها بلا ...

هفتاد هفتاد و هشتاد و هشتاد غلط بوقوع آمده بی اختیار از زبان سامعین و ناظرین
این کتاب و مانند آن برمی آید و یا و از علیه سر بر زند که خود غلط املا غلط انشا غلط
این همه مجملا حال کتابی بود که احیانا یکدو سطرش بعبارت عربی نوشته باشند ازینجا
قیاس کن که در کتاب اساس الاصول چه خطاها افتاده باشد **و الحمد لله** که
خدمت این کتاب میرزا محمد اخباری که غالبا اصولیه او را در کاظمین کشتند و اثاث
او را با اکثری از رسایل مولفه او بتاراج بردند بجان و دل نموده که اغلاط لفظیه او
در کتاب معاول العقول فی قلع اساس الاصول هم دیدن دارد و هم شنیدن این
اوراق را چنان نمی بینیم که در هر مقامش تفصیل ایرادات و اشکالات ذکر نمایم و
هرگاه در رساله اساس الاصول که چند جزو بیش نباشد این خرابیها پیش آمد حالیا مجلد
ضخیم عماد الاسلام را که در جواب امام رازی رضی الله عنه که امام فنون ادبیه و علوم
نقلیه و عقلیه است و عبارتش در بلاغت و فصاحت بمثابتی واقع است که مطالب
دقیقه غامضه را العنوانی در سلک تقریر میکشد که طلبه شرح کافیه لشرط ذهن سلیم
بلا تکلف می توانند فهمید بزعم خود بعد از اختصار عبارتش جمع کرده اند خیال باید نمود
که بر چه اغلاط مشتمل خواهد بود **و المنة لله** که خود قلوب مخلصین مجتهد ثانی
بسیاری از علمای شیعین از ادراک آن پر خونست و دیدهای ایشان از مطالعه
مهملاتش رشک جیحون اسامی جمیع آنها را نقل کردن درین اوراق مناسب نمی بینیم
و حاجتی هم بذکر بعض آنها نیز بنابر قیاس اولویت باقی نمانده و لیکن تعرض باظهار نام
فردی از افراد مناسب می بینیم بلکه از جمله مذکورین که بعد از ملاحظه اغلاط لفظیه
صاحب عماد الاسلام و نابلد بودنش بعلوم ادبیه دلهای خود را در برد عجوز بیخ لسته
اند و دستهای خویش را ستون زنخ کرده فاضل معاصر صاحب تفسیر منهج السداد
اند که اجزای کتاب مسطور را از نسخه نواب احمد علیخان نزد بنده گاهی گاهی ارسال
میدارند و در پرده متمنی کشف مغالطهای او از دست فقیر اند با زهم حضرت مجتهد ثانی
دعوی همه دانی در سر دارند و کسی را از علمای حتی که علامه دهلوی را برابر تلامذه خود

هم نمی شمارند و در ذو الفقار بعد تبیع بدعوی عدم ربط عبارت مقدس او کردن گشته
غلط گفتم نزد تمامی منشیان دهر خود را رسوا میکنند زبانی ثقات مرویست و شواهد
آن عنقریب در عبارات مجتهد الزمانی در آغاز مجلد ثانی می آید ان شاء الله تعالی که هر گاه تحفه
اثنا عشریه را در بلاد مشرقیه بقالب طبع ریختند و باطراف عالم و اکناف مساکن بنی آدم
فرستادند امامیه را از ملاحظه آن شورشها بهم رسید تا آنکه رئیس ملک بنگاله را بر انگیختند
بجدیکه این کتاب پیش علمای ایران با سلیقی نمایان فرستاد نوشته بود که حضرات را
بدو چیز تکلیف میدهم یکی آنکه مطالب این کتاب را من المبتدا الی المنتهی اصولا و فروعا
برهم زنند و اعتراضات و اشکالات مولفش را که بر عقاید اصولیه و فروع فقهیه
امامیه نموده و درین کتاب درج کرده از بیخ و بنیاد برکنند دوم آنکه در لغزشهای
قلمی و غلطات لسانی او هم حرفها زنند تا افتخار سنیان بر الفاظ و معانی آن هر دو
از هم پاشد و کسی را بعد ازین رد و قدح مجال گفتگو نباشد چون مقدمه دین و مذهب آن
خداوندان بهم با فراهم آید و بعد از اتفاق کشش و کوشش نمایند علمای ایران و منشیان
بلاغت نشان که در آن زمان بازار افادات گرم داشتند آنچه در جوابش نوشته اند
در بعضی از کتب وارد کرده ام ملخصش آنکه احتیاج باین همه کتب که مصنف تحفه اثنا
عشریه در رد عقاید و مسایل فروعیه ما آن تعرض نموده دیگرها که درباره مفوات و
تعصبات و تولا و تبرا ایراد کرده درین زمانه متعسر و متعذر است پس تطبیق نقول
با ماخذ و اصول چنانچه باید صورت نمی شود و اگر اینهم اتفاق افتد کتب اهل سنت
درین بلاد کجاست بعد از رواج مذهب اثنا عشریه درین دیار کتب سنیان؟
آخوند نشر عنقا و الا قیل و قال و بحث و جدال در معانی و مطالب این کتاب کرده
میشد اما امر ثانی پس کسیکه در فن انشا مهارتی داشته باشد او این قسم عبارت
تواند نوشت مجال هر کس نیست که چنین عبارت سلیس بی غبار و کدورت خالی از
تعقید قلمی نماید و از آغاز تا انجام ازین عهده بیک طور بر آید درین شهر میرزا علی
اکبر شیرازی از مدتها مقیم است و مذهب تشیع دارد کاتب الحروف بلا واسطه مدح

عبارتهٔ نمود لا ما زبانی او کوشش کرده بلکه مشهور آنست که ورود آن بزرگ در هند وستان
بزیارت آنجناب بوده و تقدیر مساعدت نکرده و این قصه بدان ماند که بزرگی طلقای میرزا
بیدل از ایران طی مراحل نمود قضارا خبر شش داد ند که میرزای مذکور رحلت فرمود گویند که آن
مشتاق بر سر تربتش رسید و دیوانش بدست گرفت بخیال اینکه ببیند که از آمدنش
صاحب دیوان را ذوقی هست یا نه بر ورق همین مطلع بر آمد **فرد** چه خون جگر در لحد خورده باشم
تو بر گور آئی و من مرده باشم **الحاصل** القصه چون مجتهد جالسی عبارت تحفه اثنا عشریه را نامربوط گوید
اگر پسر هیچ پدر بمقتضای الولد سر لابیه طریق والد خود را هیچ به مقام شکوه و شکایت هرگز
نخواهد بود **علاوه** اگر تعمق نظر را کار فرمایند و راست پرسند مقام آنست که کلاه گوشه
این هیچدان بآفتاب عالمتاب رسد زیرا که در سقم و نامربوطی عبارات و عدم انضباط با جناب
علامه دهلوی قدس سره العزیز کم نسبتی نامه بهم رسانیدم **قوله** و در حقیقت تحریر چنین عبارت اه
اقول مخاطب با از کجا تا بکجا میرسد و عیوب خانگی طائفه خود را نمی بیند چون بطلان
هر دو اعتراض او که در باب سقم عبارت بنده بدان تشبث نموده بحول الله و قوته بر دانشوران
عالم حالی است چنانچه عنقریب خواهی دانست پس بر تقدیر انصاف باید گفت که چنین عبارت
خالی از تطویل و اطناب معجب اولی الالباب است و باد از عربیت علامه ثانی سعد الدین
و مانند او که درین فن مرتبه قصوی داشتند میدهد **اما طعنیکه** بر عربیت امام
هم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط است بچند وجه **اول** آنکه سبط ابن
جوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول ابو حنیفه را ولو رماه بابی قبیس بر طبق مذهب جمهور نحاة
بحرف یا نقل کرده اند نه بواو و الف و خلاف این نقل هر چند محکی است لیکن قابل اعتبار
نیست و بر تقدیر حاجت بچشم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمة الله علیه نمی افتد و باطل میشود آنچه حضرت
مخاطب در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دائر بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده اند
زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که غیر
ثقات این حکایت آورده اند که ابو حنیفه ابو قبیس یا ابا قبیس بالف و واو فرموده پس تا که
ز ثقات جمهور این نقل را ثابت نکند دعوی شهرت آن بر السنه جمهور و شیاع و ذیاع آن

چگونه مجتهدین امامیه می‌رسید و جواب علما که قاضی ابن خلکان آورده کما سیجیئ انشاءالله
تعالی احتمال دارد که بعد از تسلیم باشد و لا نسلّم که حمله لم یکن یعاب بشیئ او مسلّم
آن باشد که نزد جمهور بقلت عربیت معیبی داشته باشند **دوم آنکه** ناقلین
خطای ابوحنیفه اختلاف دارند پس محمود غزالی معتزلی بتصریح اکابر حنفیه ابوقبیس را
در منخول بواو نقل کرده و قاضی در وفیات الاعیان بالف حکایت نموده فقط از ضا
قضا را الامر الی النقل الاول الذی اورده الثقات علی ما عرفت انفا و حال
این نقل در اکثری از کتب حنفیه خصوصا کتاب علامه امام شیخ الاسلام اسل الفضلا
المحققین رئیس العلما الراسخین ابوالبقا بهاء الدین الحنفی ذکر الامام الحافظ
سبط ابن الجوزی انه افترا علی ابی حنیفه و انکار المنقول عنه بابی قبیس کذا قاله
الثقات من ارباب النقل انتهت بعینها و مخفی نماند که مولانا بهاء الدین مذکور
کتاب حافظ فقیه ابو المؤید خوارزمی رحمة الله علیه را مختصر کرده و پانزده مسند
امام اعظم را نام برده و کمال مخالفت ابوحنیفه رحمة الله علیه را با احادیث شریف
با ادله قطعیه و براهین یقینیه بکمال بسط و تفصیل باطل ساخته و فضایل و کمالات
او را بیش از بیش نقل فرموده و بر همه کس عیان گردانیده که در مجتهدین است
مرحوم را بمقدار جودت ذهن و استقامت عقل و ملکه استنباط کسی را حاصل نیست
سوم آنکه از سه حال خالی نیست که امام ابوحنیفه لفظ مذکور را بواو فرموده
یا با الف یا بیا و اعتراض بر صورت اولی و ثانیه متوجه است و لیکن میگوییم که بر تقدیر
او خطای ابوحنیفه ممنوع است و سند منع امور بسیار از انجمله آنکه بعضی از قاریان
لفظ ابی لهب را در تبت یدا ابو لهب بواو خوانده اند و بجای علی بن ابیطالب
ابوطالب و در مقام معویه بن ابی سفیان ابوسفیان گفته اند چنانچه حضرت امام
رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر و قاضی ناصر الدین بیضاوی در اسرار التاویل
و انوار التنزیل و جار الله زمخشری در تفسیر کشاف آورده اند. **علاوه**
از کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابیطالب که و ثوق و اعتماد این نسب

از کتاب السماء و العالم از بحار الانوار مجلسی دریافت میگردد و واضح شده که نزد
بعضی از علما ثابت گشته که حضرت امیر باوجود دیگه افصح و ابلغ بوده اند در خاتمهٔ قرآنیکه
خود جمع و تالیف آن کوشیده نوشته بودند که هذا ما کتبه علی بن ابوطالب کو بعضی
از دیگر علما انکار آن کرده باشند و بعضی دیگر باین نحو توجیه نموده که صورت کتابت
یا در خط کوفی بصورت واو است بهرحال از مقاتیر مذکوره انچه ناقلین لفظ ابوطالب
می نوشتند ازان بوضوح میگراید که لفظ ابولهب و ابوطالب و ابوسفیان اگرچه کنیت
است ولیکن مانند علم برای ایشان مردم شده و علم مهما امکن از تغیر و تبدل نزد عرب
محفوظ می ماند و مخاطب لوذعی در کتاب ضربت حیدریه شهرت ابوقبیس از درجات
رفع مسلم داشته پس لفظ ابوقبیس که بلاریب معنی کنیت دران مطلوب نیست و حقیقت
و معنی آن هردو درین ماده مفقود چرا علم نباشد و از صدمه تغیر و تبدل محفوظ نماند
که درین باب ضرب المثل است **حالبا** باقی نماند مگر حالت نصب یعنی ابا قبیس
بالف و جواب این آنکه نحویان را در اعراب اسماء ستة علی ما حققه شارح اللباب اختلاف
است جمهور برانند که در رفع واو و در نصب الف و در جر یا می باید و نزد بعضی
اعراب این اسما مثل لفظ عصاست در همه حال و این مذهب را در کتب دیگر نیز آورده
اند و مستعرف شاهده انشاء الله تعالی **چهارم آنکه** نقل جناب مخاطب شیخنا
از خیانت نیست زیرا که از اکتفا نمودن برقدر مذکور از کلام قاضی ابن خلکان خیانت
حالی میشود که قاضی مذکور این اعتراض را مسلم داشته و هرگز جوابی ازان نقل
نفرموده و حالانکه چنین نیست اهل تتبع نیک میدانند که قاضی بعد از عبارت منقول
میفرماید و قد اعتذروا عن ابی حنیفة بانه قال ذلک علی لغة من یقول ان الکلمات
الستة المعربة بالحروف وهی ابوه و اخوه و فوه و هنوه و حموه و ذو مال اعرابها
یکون فی الاحوال الثلث بالالف و انشد و اعلی ذلک ان اباها و ابا اباها
قد بلغا فی المجد غایتاها وهی لغة الکوفیین و ابوحنیفة من اهل الکوفة فهی لغته والله اعلم
پس این جواب اگذاشتن و فقط بر ایراد اول اکتفا ساختن اگر خیانت نیست باری

کدام چیز است **پنجم آنکه** ازین نقل همین قدر ثابت شد که وقتی ابوحنیفه را
این اتفاق رو داد و ازین اتفاق قلت عربیت ایشان از کجا لازم می آید الا این
قلت لسانی و لغزش زبانی مستلزم آن باشد که هیچ فصیحی و بلیغی در عالم موجود نباشد
بسا کس از بلغا و عرب عربا باشند که در انشاء عبارت و نظم اشعار با قدام تعقید لفظی
و معنوی اقدام شان لغزیده مع هذا از مرتبه شان هیچ نکاهیده انصاف فرمایند
که فرزدق شاعر که در شعرای عرب کلام او مسلم الثبوت است درین بیت چه قدر
تعقید را مصدر شده **فرد** و ما مثله فی الناس الا مملکا ابو امه حی ابوه یقاربه
که اگر کسی را از علما که حل معنی این بیت را در مطول و مختصر و مانند آن بنظر ندیده
باشد بپرسند که بعد از غوص بگو که معنی بیت چیست غالبا که برین تقدیر هم سخت مشوش
و مشوش گردد و از عهده بیان آن بر نیاید پس اگر ابوحنیفه را همچنین اتفاق رو دهد
چرا باعث قلت عربیت خواهد بود و این جواب وقتی است که لفظ مذکور را در صورت
رفع و نصب بر فاعلیت حمل کنیم **بارخدایا** اگر چون ابوحنیفه بمقتضای عبارت
مذکور عیبی نداشت این امر اتفاقی را بطریق مبالغه در عیب او شمرند چنانچه مرویست
که صاحب سلسله بزرگ را از اهل خانقاه بتجویز پیر طریقت همراه گرفت گویند که
چند سال بخدمتش بود و ضروریات معاش و حوایج او را در سفر مهیا میکرد و از کار
کردن غایت مجتنب بود روزی پرسید که چون امروز بر کشتی سوار خواهی
کشکول را همراه بردم یا نه بعد ازین به پیر خود مکتوبی نوشت و در آن مکتوب یاد کرد
که خادمی که برفاقت من سپردی مردی معتمد و ذاکر و شاغل و صاحب نسبت است
لیکن اندک فضول دارد **مولانا** ابوالبقای مذکور در بعضی از جوابات چنین
افاده میفرماید که اگر کسی را تبحر و مهارت امام اعظم در نحو منظور افتد موازنه علم
امام با احدی دیگر ملحوظ گردد باید که مسائل ایمان از کتاب جامع کبیر که امام محمد شیبانی
مؤلف اوست رجوع کند آنوقت قطعا و یقینا تبحر آنجناب در علم اعراب او را بحصول
خواهد انجامید و بدیهیست اولیه خواهد دانست که امام محمد ازین بحر زخار ناپیدا کنار

چند قطره اعتراف کرده و برین مسایل ایمان از کتاب مذکور که بدقایق علم نحو تعلق
دارد ائمه این فن مانند ابن جنی و قاضی ابو سعید السیرافی و ابو علی الفارسی شروح
نوشته اند وکافة اجمعین بتوفق و تبحر ابو حنیفه در علم نحو و درجه علیا و نهایت قصوی
گواهی داده اند و ازینجا پی توان برد که خطیب عراقی که این مطاعن امام اعظم از دست
زیبها رسایل ایمان را خواه آنچه بنکات علم اعراب تعلق دارد ندیده و بر چیزی از ان
واقف نگشته زیرا که اگر مطلع میشد با وصف غلبه هوای نفس هم هرگز جرات
بر تقسیم اعتراضات نمیکرد که مکابره از شان عالم نیست بلی جاهل لبیب نادانسته
جسارت می کند پس معلوم شد که خطیب کریه الصوت از جهت عدم اطلاع مرتکب
این هفوات گردیده و چه خوش کرد سلطان فاضل بادشاه معظم عیسی بن ملک
عادل ابو بکر بن ایوب فرمان روای شام قدس الله روحه که در کتابی مستقل
مطاعن خطیب را که تعلق با بو حنیفه داشت رد کرده و داد تحقیق داده جزاه الله
عن الاسلام خیرا انتهی محصوله **بعد از آنکه** حاصل کلام مولانای مذکور
دانستی آنچه مجتهد در حضرت حیدریه بجواب این مقدمه یکدو سطر بعبارت عربی نوشته
دگمار فرمایکی بر خود بسته و اجمال مخل بکار برده و با صل این مدعا نرسیده قابل
آن نماند که کسی از اهل علم بدان التفاتی کند فلیعت که از کتاب عقود الجمان
فی مناقب ابی حنیفة النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشافعی
مصنف کتاب ضخیم یعنی سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او
تنزیل بر توفیه نیز ثبت میکنند جزاه الله تعالی باحسن اعماله هم تبحر ابو حنیفه در علوم
عربیه و دیگر فنون نیز بظهور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب
نیز بوضوح می پیوندد چنانچه عبارتش بعینها ملحوظ شود **قال بعض من صنف**
فی المناقب کان ابو حنیفة رح اخذ من العلوم باوفر نصیب اما علم الکلام فقد
تقدم انه بلغ فیه مبلغا یشار الیه بالاصابع و ناهیک به اذ سلم الیه علم النظر
والقیاس و اصابة الرای حتی قالوا فیه ابو حنیفة امام اهل الرای و اما علم الادب

والنحو فبلغ فيه الغايات ولا التفات الى ما قاله بعض اعدائه فقد ذكر الملك
المعظم عيسى بن ايوب في الرد عليه من المسائل الفقهية التي بنى ابو حنيفة اقواله
فيها على علوم العربية لو وقفت عليه لرايت العجب العجاب من تمكنه في هذا العلم
وحسن استنباطه واما الشعر فقد رووا عنه من نظمه اشياء عظيمة قلت وسياتي
جملة منها في باب حكمه واما القراآت فقد افردوا تاليف قراآت انفرد بها ورووها
عنه بالاسانيد وهي مذكورة مشهورة في كتب التفاسير وغيرها وممن افردها ابو القاسم
الزمخشري وغيره قلت وسياتي على ذلك في بابه قسما على من زعم انه كان لا يحفظ
القران وقد صح عنه انه كان يختم في شهر رمضان ستين ختمة قلت وقرا القران كله
في ركعة واحدة كما سياتي في بابه ولابي المويد الموفق بن احمد رح **اشعار**

لابي حنيفة ذي التقى قراءة ۞ مشهورة تسمو اقرار ۞ عرضت على القراء في ايامه
فتعجبت من حسن القراء ۞ سيد ابي حنيفة انه ۞ خضعت له القراء والفقها
حذت الصحابة كلهم في علمهم ۞ ففضائل الجلالة الخلفا ۞ سلطان من في الارض من فقهائها
وهم اذا اقوال اصدار ۞ وكان اصدار رجع صدا بالقصد وهو الذي يحكيك مثل

صوتك في الجبال وغيرها اشارة الى ان الاصل منه انتشار وعنه اخذ لانه كان
كالقدوة للفقهاء ومرشدهم لانهم عياله كما نص عليه الامام الشافعي رحمة الله عليه وحكي
الطحاوي ان خاله المزني كان يديم النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة كما
روى ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال ابو يوسف
رح ما رايت احدا اعلم بتفسير الحديث من ابي حنيفة وقد علمت انه راى خلائق
من المحدثين وقال ايضا كان ابو حنيفة ابصر بالحديث الصحيح مني وانكر ابن المبارك
على من قال انه ليس يعرف الحديث كما سياتي بيان ذلك في محله وكان رح
بصيرا بعلل الاحاديث وبالتعديل والتجريح مقبول القول في ذلك وروى
ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل من جامعه عن الحماني قال سمعت ابا حنيفة يقول

ما رایت اکذب من جابر الجعفی ولا افضل من عطاء بن ابی رباح وروی البیهقی فی المدخل
عن عبد الحمید قال سمعت ابا سعید الصغانی سالت یقول الامام ابا حنیفة ما تقول فی الاخذ
عن الثوری قال اکتب عنه فانه ثقة ما خلا احادیث ابی اسحق عن جابر واحادیث جابر
الجعفی وروی الخطیب عن سفیان بن عیینة قال اول من اقعدنی للحدیث ابو حنیفة ان
هذا اعلم الناس بحدیث عمرو بن دینار واجتمعوا علیّ فحدثتهم فما هیک من لستام فی
الحدیث الثوری ومجلس ابن عیینة سیاتی لهذا مزید بیان ونشد ابو المؤید رح

شعر نعمان قد نشر العلوم باسرها ؛ علا منهادری الاطوام ؛ ثم انتهی
منها الی الفقه الذی ؛ قد راح فی الاغوار والانجاد ؛ ثم انتهی من بعده یفتی الوری
حقا رغم سالس الحساد لقد ارتقی فی فقهه فی قلة ؛ ذهب مصاعدها قوی المجاد
فرق الضلال حدوا الیه بطیبهم فبدا بهم ولکل قوم هاد **بعد ازین نصوص قاطعه**
که از فقهای متبحرین وائمه محدثین درباره اعلمیت ابو حنیفه ومزید انصاف او بعلوم
دینیه منقول افتاد هیچکس را ریبی نماند که قادحین را جز جهل وحسد چیزی دیگر باعث
نشده باشد حذا یا مگر مراد خطیب مذکور حط رتبه ابو حنیفه وانتقاص او نباشد بقرینه
آنکه در تاریخ خود بسیاری از جلایل او ومناقب او را یاد کرده تا آنکه جمعی از علمای
مناقب امام را ازین کتاب فرا گرفته اند بلکه مقصود او از کلمات قادحین
اینمعنی باشد که ائمه مسلمین بالخصوص امام اعظم با اینهمه درجات رفیعه از السنه
حساد وجهله نجات نیافته اند وازینجاست که آن امور بیشتر از مجهولین واهل
حسد نقل کرده پس چگونه حیا رتبه مسلمانی باین کلمات سخیفه منصور باشد
فما ظنک بامام ائمة المسلمین چنانچه از کتاب خیرات الحسان فی مناقب ابی
حنیفة النعمان سمت ظهور دارد وانهم ازین کتاب منجلی است که حافظ شمس
الدین ذهبی وحافظ ابو الفضل عسقلانی بتصریح افاده کرده اند که این کلمات
قادحه از جهت عداوت وحسد که کمتر کسی از آن نجات می یابد بروی کار آمده
وحاشا که ابو حنیفه متصف بان باشد انتهی محصوله امید از سامعین آنکه گمان

تطویل کلام و استیعاب مناقب امام را در تفصیل دخل ندهند که بر قطره از
دریا و ذره از صحرا اکتفا کرده ام و درباره تنزیه ابوحنیفه ازین نقائص اگر کما
ینبغی متوجه شوم کتاب صد جزو مرتب می توانم کرد کما لا یخفی علی من تتبع مناقبه
التی کادت من الکثرة ان لا تتناهی **اکنون** بدفع هر دو اعتراض ایشان که
اشارتے بدان بکمال اجمال و اهمال نموده اند متوجه میشوم و بر تفصیل عبارت
رساله جدیده مشغول میگردم پس باید که شرح اعتراض اول شان اینست که در میان
مبتدا و خبرش مطابقت در کلام عرب می باید یعنی اگر مبتدا مذکر بود خبرش را نیز
مذکر می آرند و اگر مبتدا مؤنث باشد خبر را مؤنث وارد میکنند و این مطابقت
در عبارت مجیب مفقود است زیرا که لفظ الامامة که مؤنث است مبتدا واقع
شده و لفظ موقوف که مذکر است خبر اوست بجواب این اعتراض که زبانی بعضے
از مقلدین حضرت مجتهد قبل رسیدن رساله بعبارة العین هنوز شان شنیده بودم
در رساله جدیده یعنی کاشف اللثام عن ملمع المجتهد القمقام این عبارت نوشتم
که معلوم شد که جناب مجتهد الزمان بنابر چه دستیکه در طبع دارند در فهم بعضے از عبارت
رساله مذکوره اعنی مع ان الامامة الخ متحیر شده و باوجود ظهور معنی عبارت
و عدم وقوع تعقید لفظی و معنوی دران و استعمال لغات اجنبیه در مطاوی
آن صد تشویش بهم رسانیده گاهی بعدم مطابقت مبتدا با خبر لب باعتراض گشاده
و از رحمت الهی که قریب محسنین است بمراحل بعیده پا فراتر نهاده اینهمت بعینها
مقصود بنده جناب که عیانست و حاجت به بیان برای اهل فضل و تعلم ندارد
آنکه مثل این ترکیب که مبتدا مؤنث بود و یعنی تا در آخرش باشد و خبرش مذکر وارد
شود در کتاب آسمانی و خطاب نورانی که منکر صحتش منکر دین اسلام است
موجود است اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ پس جناب مجتهد که
اعتراض عدم مطابقت می نمایند بر عبارت من الکتب اعتراض می نهند در حقیقت
این اعتراض بر کلام می کنند که خاشاک امکان را در بارگاه لم یزلی او گنجایش

غیبت و در واقع بعد این اعتراض بعید از رحمت الٰہی میشوند افسوس و صد ہزار افسوس
کہ باوصف استداد زمان ہم معنی این عبارت لطیف و کلام سلیس را نمی فہمند
ہرگاہ برین امور اطلاع یافتی اکنون بعضے از وجوہ اختیار ترکیب مذکور کہ مبتدا
مونث باشد و خبرش مذکر بر طبق مواعید سابق بشنو کہ علامہ نظام الدین نیشاپوری
در تفسیر خویش و غیر او از شیعہ و سنی در غیر ان وجوہی کہ در بارہ تذکیر لفظ قریب
و تانیث لفظ رحمت افادہ فرمودہ اند اکثرش در توجیہ عبارت بندہ بر فہم آن
بزرگان بطریق اولی جاریست **یکی آنکہ** تانیث لفظ رحمت لفظی است نہ حقیقی
پس در تذکیر خبرش ہیچ مضایقہ نیست و جریان این توجیہ در عبارت فقیر از انجہت
اولی است کہ تانیث امامت فقط لفظی ست نہ حقیقی و مفہوم تانیث برای
مفہوم امامت کہ بحث دران میرود منافیست و ازینجاست کہ کسی بامامت زنی
درین امت قایل نشدہ الا اشرذمۃ من الخوارج خذلہم اللہ تعالیٰ کما نص علی
ذلک صاحب تبصرۃ العوام فنا بر ین نکتہ دقیق لفظ موقوف کہ مذکر است در
خبرش آوردم **دوم آنکہ** رحمت بمعنی غفران و انعام و ترحم است و سعید بن جبیر
علی ما نقل البغوی فی المعالم فرمودہ کہ مراد از رحمت ثواب است پس رجوع وصف
بسوی معنی است نہ بجانب لفظ چنانچہ حق تعالےٰ در آیت دیگر می فرماید وَإِذَا
حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم
مِّنْهُ و نہ فرمود منہا زیرا کہ مراد از قسمت میراث و مال است پس میگوییم کہ مراد از
امامت نیز وجوب اطاعت شخص و نفاذ امر اوست نیابۃ از جناب پیغمبر صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و این امر بلا ریب مجرد از تانیث بلکہ مخالف انست **سوم**
بر طبق تقریر تفسیر جلالین و تصریح نحاۃ کما است کہ مضاف از مضاف الیہ کہ ملفوظ
باشد یا مثل ملفوظ تذکیر را اکتساب میکند لفظ رحمت ہر چند مونث است و لیکن
از مجاورت لفظ اللہ گویا مذکر شد پس میگوییم کہ چون الف و لام الامامۃ عوض
مضاف الیہ است و تقدیر عبارت اینست کہ ان امامۃ الرجل بیعۃ اہل واحد او الاثنین

موقوف لهذا لفظ امامت بطریق اولی از لفظ رجل که مذکر حقیقی است اکتساب
تذکیر نمود و این بجای خود ثابت است که مقدر با وجودیکه اصلاً خبر را قایم مقام
نمیتوان مثل ملفوظ گفت پس اینقدر که الف و لام قایم مقامش موجود چرا مثل ملفوظ در احکام
نخواهد بود این همه توجیهات در صورتیست که قبول دارم که موقوف خبر مبتدا است
و الا مرا میرسد که مانند بعضی از موجهین آیت مرقومه بگویم که این صفت لفظ شیء
واقع شده یعنی رحمه الله شیء قریب پس میتوانم گفتش که موقوف هم وصف شیء است
نه خبر مبتدا و تقدیر کلام اینست که ان الامامه ببیعة الواحد او الاثنین شیء موقوف
اینست حال اعتراض اول که باین عبارت اشاره کرده که بحیثیت از مطابقت
مبتدا با خبر خبری دارد اما حال اعتراض دوم یعنی نه از ذکر ما یلزم ذکره من
المتعلقات در عبارتش اثری پس اول مطلب این عبارت باید فهمید مقصودش
آنست که لفظ مجرور یعنی ببیعة الواحد متعلق بلفظ موقوف نمی تواند شد زیرا که
در صله لفظ وقف علی می باید نه حرف با پس متعلق موقوف را ذکر نکرده و
ازینجهت عبارتش سقیم گشته جوابش در رساله جدیده باین عنوان گفته ام که ثانیاً
صله لفظ موقوف را مقدم فهمیده باجماع عقلا در گرداب مغالطه منهمک گردیده
الخ یعنی اینقدر ندانست که لفظ علی الاجماع مثلا بعد لفظ موقوف که از متعلقاتش
بود از عبارت محذوفست و تقدیر و ترکیب عبارت اینست که مع ان الامة ببیعة
الواحد او الاثنین موقوف علی الاجماع او بعدم النکیر و درین جواب هم تخطیه جناب
مجتهد الزمانی است و هم اشعار بلفظی است که ازین عبارت حذف کرده چنانچه در
جواب اول هم ذکر شده است و هم تعریض و مقصود آنست که اگر یکدو کس بیعت مستحق
خلافت کنند و باقی اهل حل و عقد انکارش نمایند زینهار او خلیفه نتواند شد آری
اگر قبلاً از دو سا بیعت کردند و دیگران همان روز یا بعد ازان انکارش ننمودند
و بیعت بر دست او انداختند او امام است پس امامت ببیعت یکدو کس بمنزله امر موقوف
باید فهمید مثل نکاح صغیر که در بعضی از صور موقوف بر تجویز او بعد از بلوغ است

فقها در کتب فقهیه درین مسئله شتر لفظ موقوف را بدون صله ذکر میکنند چنانچه صاحب
المرجحین علی بن ابی بکر فرغانی در باب خیار الشرط از کتاب البیع هدایه میفرماید
فلو قبضه المشتری و هلک فی یده فی مدة الخیار ضمنه بالقیمة لان البیع ینفسخ بالهلاک
لانه کان موقوفا و لا نفاذ بدون المحل فبقی مقبوضا فی یده علی سوم الشراء و فیه القیمة
انتهی و نیز بعد فاصله چند سطر افاده می نماید فان هلک فی یده هلک بالثمن و کذا اذا
دخله عیب بخلاف ما اذا کان الخیار للبائع و وجه الفرق انه اذا دخله عیب یمتنع الرد
والهلاک لا یعری عن مقدمة عیب فیهلک و العقد قد ابرم فیلزمه الثمن بخلاف ما تقدم لان
دخول العیب لا یمنع الرد حکما لخیار البائع فیهلک و العقد موقوف و من اشتری امرأته
علی انه بالخیار ثلثة ایام لم یفسد النکاح الخ بلفظه الی غیر ذلک من عباراته التی لا تحصی
کثرة و صاحب فتح القدیر در شرح مسائلیکه قبل از خیار مذکور است میفرماید
قال الفقیه ابو اللیث فی شرح الجامع و فی الزیادات البیع موقوف فان علم قبل
ان یفترقا فرضی به فالبیع جائز اه و در شرح باب الخیار مزبور میگوید بخلاف ما اذا کان
الخیار للبائع فهلک فی ید المشتری لان العیب قبل الهلاک لا یمنع الرد حکما لخیار البائع
فلما لم یمتنع الرد لا یکون العقد مبرما قبل الهلاک ثم لما هلک هلک و قد کان العقد موقوفا
حینئذ فلزمه القیمة الی غیر ذلک من العبارات و در کتاب کنز الدقائق
در باب احکام شخصی که بعد از اسلام کفر را اختیار ساخته باشد این عبارت واقعشده
و یزول ملک المرتد عن ماله زوالا موقوفا و در وقایة الروایة و شرح آن که از فقیه
عبید الله بن مسعود بن تاج الشریعة است در باب مذکور چنین مرقوم است و یزول
ملکه عن ماله زوالا موقوفا فان اسلم عاد و ان مات او قتل او لحق بدار الحرب و حکم
به عتق مدبره و ام ولده و حل دین علیه ش فانه فی حکم المیت فالدین المؤجل
یصیر حالا بموت المدیون و عند الشافعی رح یبقی مالہ موقوفا کما کان و بعد چند سطر
میفرماید اعلم ان النکاح و الذبح باطلان اتفاقا و الطلاق و الاستیلاد صحیحان
اتفاقا و المفاوضة موقوفة اتفاقا و الباقی موقوف عند ابی حنیفه رح نافذ عندهما انتهی

واگر مانیم سهام بهای هرزه در ایان دوخته نشود تیری دیگر در کیشش دارم
و بسوی معاند کینه کیش رها میکنیم و آن اینکه علمای امامیه بلکه استاد امام اعظم حنفی
در شرایع در کتاب تجارت گفته و کذا لو باع ما یملک و ما لا یملک مضی بیعه فیما یملک
وکان فیما لا یملک موقوفا وقیل یقسط الثمن بان یقوما جمیعا ثم یقوم احدهما و یرجع
علی البایع بحقوقه من الثمن اذا لم یجز المالک ولو اراد المشتری رد الجمیع کان له ذلک
انتهی الی غیر ذلک من العبارات التی لا تعد ولا تحصی پس بر طبق اعتراض جناب مجتهد
میتوان گفت که این علما را نه از ذکر ما یلزم ذکره من المتعلقات خبری و نه در کلمات
ایشان از این امور ضروریه اثری می باشد و هل هذا الا البلادة والعناد **آمدیم**
بر اینکه آنچه در رساله جدیده گفته ام با این تقریر مرتبط نمی شود زیرا که خلاصه این اعتراض
آنکه ذکر متعلق لفظ موقوف است مطلقا و جوابیکه در رساله مذکور قلمی شد از آن
معلوم میشود که اعتراض و غلط فهمی مجتهد آنست که متعلق لفظ موقوف لفظ بیت [illegible]
و نقش آنکه از تحریر رساله جدیده تا اتمام جواب رساله قدیمه یعنی لعبارة العین
فی شهادة الحسین رضی الله عنه مدت دراز است و در این وقت آنچه از تقریر اعتراض
مجتهد الزمانی نزد سیاح بیدای نادانی بواسطه ثقات رسیده بود تعرض بدان
نمودم مضمون بلکه بتغییر است که بر طبق معمول و مرسوم خود جناب مجتهد تقریر اعتراض را
بدل کرده باشند ثانی که او لا خود سوال از ترجمه عبارت کردند باز خود را در [illegible]
دارند باز سایل را که مجتهد الزمانی واسطه سوالش گردیده اند از تحیر و تردد خویش بزعم خویش
نیز مبری کردند و چنان ظاهر نمودند که مقصود او از سوال مذکور ادراک مبلغ الفضائل
شما بصاحب بود نه چیز دیگر حالیا حوصله بنده در انتظار باید داشت که تا مقصود در طی
و بالیست مجتهد الزمانی را با اقوال علمای مذهبش که بران اطلاع بهم میرسد باشد.
بنگذارم بخلاف خفت مجتهد الزمانی علامه دورانی که معمولش از جهت عدم مقدرت
بر رد کلام بنده بیشتر تغافل و تجاهل است کما عرفت مجملا وستعرف فی مواضع
مفصلا انشاء الله تعالی **اکنون دلیل** بر حذف لفظ مذکور مشتمل علی

الا اجماع و عدم النکیر و غیر آن لیستو که نزد اهل سنت و جماعت درباره ثبوت خلافت
و امامت شخص در صورت اختیار اتفاق اهل حل و عقد می باید چنانچه علامه جرجانی
در شرح مواقف و غیر او تصریح کرده اند و دعوی اجماع بر خلافت صدیقی نموده
پس آنچه از قول این بزرگان دریافت میشود که بیعت یک کس هم کفایت میکند
و شخص از آن امام بالفعل میشود مرادشان آنست که در فعلیت امامت انتظار
باقی نیست اگر سائر اهل حل و عقد در استحقاق او قدح نکنند و الا بیعت آن شخص مفید
نخواهد شد بلی سکوت مردم هم ملحق برضا خواهد بود و ساکتین در زمره شان معدود
و محسوب و این امر هرچند نزد مشکی اریکه اقبال تباسی علم الهدای شیعه در شافی بعید
از دانش باشد لیکن اگر ادنی غوری و امعانی بکار رود عین مقتضای عقل و نقل خواهد
انست زیرا که در قرآن مجید مصرح است که وقت انهدام القواعد و مسلمات شرعیه اهل اسلام
را باید که از این مجلس احتراز نمایند و الا حال همه کس یکسان خواهد بود پس با وجود قدرت
قیل و قال و ملاحظه اینمعنی که فلانے تکبری نمود و او را مضرتے نرسانیدند اگر سکوت
اختیار کنند البته در قبول و رضا محسوب خواهد شد چون در کتب کلامیه مثل نهایة العقول
امام رازی و شرح مواقف و دیگر کتب این فن این همه امور را دیدم و در یافتم
که کلام با جناب مجتهد الزمانی است که دعوی مطالعه کتب فریقین میکند و بالزام
اهلسنت با صول مقرره شان بزعم خود مشغول می شود پس خطاب او مثل خطاب
اذکیا و علما خواهد بود از جهت ذکر لفظ مذکور را ضرور بیند اشته موقوف ساختم
و اگر بر معنی و قوف هنوز و قوفش حاصل نمیشود اکنون کلام صاحب تنبیه السفیه یعنی
مجیب صوارم باید شنید مبصر باید که آنچه در کتب کلامیه اهل سنت میگویند که امامت
به بیعت یک کس یا دو کس ثابت میشود معنیش این نیست که محض آن بیعت کفایت
میکند چه طریق ثبوت امامت نزد ایشان منحصر است در نص و اجماع بلکه معنیش اینست
که در ابتدای اختیار امام من بین الانام بیعت یک دو کس از اهل حل و عقد کفایت
میکند لازم نیست که جمیع اهل حل و عقد امام را مجتمع شده اختیار نمایند چه اینمعنی

ممکن عادی نیست ارسی بعد از آنکه یکدو کس امام را اختیار نمودند دیگران از اهل
حل و عقد اجماع برو خواهند نمود اگر لیاقت او نزد آنها ثابت خواهد شد والا در
لیاقت او قدح خواهند کرد پس اجماع برو نخواهد شد بالجمله این رافضی چون کتب
هر فن را از اساتذه معتبر نگرفته درین قسم غلط فهمیها جا بجا می افتد انتهی این هم
که دانستی در صورت بیعت مردم است و اگر خلیفه سابق لاحق را بر جای خود نشاند
آن شخص هم خلیفه خواهد بود بر تقدیریکه دیگران در استحقاق او قادح نشوند و فضایل
و بزرگی او را مسلم دارند بالجمله در هر دو صورت وقوف بر اجماع و اتفاق
از آنجهت است که ذات اثبات امامت صورت بندد و امن از خطا حاصل گردد و
این امر در دو صورت متحقق تواند شد یکی آنکه معصومی تصویب این افعال نماید
و چون از حضرت رسالت به ثبوت نرسیده که کسی را برای زعامت کبری نصب
فرموده باشند و فردی از افراد امت نزد اهل سنت معصوم نیست پس امن از
خطا در صورت دوم یعنی اجماع منحصر شد پس معنی وقف بلا تکلف ثابت
شد و همین است حاصل دلیلی که در رساله نوشته ام جاییکه گفته ام ولیس عندنا
غیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم معصوما الخ و امن از خطا و ضلال بر تقدیر اجماع
از مسلمات بین الفریقین است تصریحات اهل حق درین باب چندان ظاهر
بلکه متواتر است که حاجتی به بیان ندارد اما تصریح و تنصیص علمای امامیه پس بعد
از استقرار کتب شان قریب ایمنی است درینجا بر یک دو حرف اکتفا می ورزم
جیلانی امامیه که صاحب فتح السبل است در تنبیه هشتم که بزعم خویش برای دفع
استبعاد مخالفت نص از صحابه کبار عقد نموده کلام شیخ فاضل مداینی شارح
نهج البلاغت را که ابو جعفر کنیت اوست و مشهور بنقیب است و در کیدت
بمقتضای معتقدات خویش از عبد الله بن سبا گوی سبق ربوده نقل میکند
و آنرا در باره هدایت مسترشد صریح و وافی و کافی می پندارد و در آن کلمات بعد از
آیات اعتراف بحدیث حجیت اجماع که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

سالت بعده ان لایجتمع امتی علی ضلال فاعطانیها موجود است و برین قدر چه موقوف
کہ اعتراف صحت این حدیث از کلام ائمہ ہدی علیہم السلام بر اصول شیعہ بسامع امامیہ
عنقریب میرسانم ان شاء اللہ تعالیٰ **قولہ** و عجب از مہارتش نیست کہ لفظ موقوف را
موافق محاورۂ ہندیہ استعمال کردہ باشد **اقول** اگر ہندی بودن مجیب و عدم
مہارتش در فن عربیت مقتضی این تشنیع است حیرانم کہ در عبارت علما کہ لفظ
موقوف بدون صلہ مانند ہمین ترکیب استعمال یافتہ است چنانچہ دانستی مخاطب مجتہد
چہ خواہد گفت زیرا کہ آنہا بلاد ہند را در خواب ہم ندیدہ باشند غالبکہ آنہا بر طبق
محاورۂ فارسیہ کہ وظیفہ فلانی موقوف است الی غیر ذلک استعمال کردہ باشند
پس تخصیص در تشنیع مجیب بیوجہ می نماید **قولہ** و مع قطع النظر عن کیت و کیت الخ
اقول من تامل فی ہذہ العبارۃ یعلم قطعا و جزما ان المخاطب جار بخبط و خلط
وارتکب ما لا یرتکبہ من العقلاء من احد و نحت ما ہو فی قلبہ من بہت ثم قصد قلعہ و قمعہ
من حسد فما تفوہ بہ فہو وارد علیہ و ما شنع علینا فہو فی الحقیقۃ راجع الیہ و تفصیل ا
الاجمال موقوف علی شرح العبارۃ التی وقع النزاع فیہا و ہی مع ان الامۃ مجتمعۃ
الواحد او الاثنین موقوف الخ فنحن بتائید اللہ سبحانہ جل سلطانہ نتوجہ الی
شرحہا اولا ثم نکشف القناع عن تلمیعاتہ و نزیح الاستار عن تلبیساتہ ثانیا فنقول
ان مقصودنا من اشارۃ العبارۃ المذکورۃ انہ لا بد من العصمۃ عن الخطاء فی اختیار
الشخص للزعامۃ الکبری و الخلافۃ العظمی و ہی محصورۃ بین الامرین لا ثالث لہما الاول
نص النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یعنی اختیارہ رجلا من الامۃ للامامۃ بحیث لا یتطرق
الیہ التاویل و لا مساغ فیہ للاقاویل و یرتقی فی الوضوح الی اعلی درجات الظہور
کما یقال اطف المصباح فقد طلع الصباح و ہو لم یوجد عند اہل السنۃ محدثین او
متکلمین فانسد ہذا الطریق للعصمۃ عن الخطاء و لیس احد بالخصوص معصوما فی
الامۃ و لا بعنوان الفرد المنتشر بدلالت الایات الثلث و ترتیبہا علی نظم القیاس
بحیث یستنتج منہ نقیض التالی فینتج ما ہو المطلوب فانحصر فی الثانی و ہو اجماع اہل

الحل والعقد الذي قال عليه الصلوة والسلام في شانه لا تجتمع امتي على الخطا وهذا الحديث
قد ارتقى الى الدرجة العليا من الصحة بمثابة لا يمتري احد من المخالفين لو كانوا يعقلون شيئا
ويهتدون في صحته واعتباره لان علي بن موسى الرضا الامام الثامن من ائمة الهدى عليهم السلام
قد حكم بصحته كما روى صدوق الطائفة في عيون الاخبار فثبت ان   منوط
بالاجماع ولما كان حضور الجميع في مكان واحد وزمان واحد متعذرا متعسرا فلا بد من بيعة الواحد او
الاثنين فصاعدا لحصول فعلية الامامة لكنه موقوف على الاجماع وعدم النكير فمراد العلامة الجرجاني
وشارح المقاصد العلامة التفتازاني من الاكتفاء ببيعة الواحد او الاثنين ما قلنا مؤيدا بكلام
الفاضل الكاشاني لا انه لا يبقى بعد بيعة الواحد او الاثنين حالة منتظرة من وجه حتى يتوجه عليه
انه يلزم امامة رجل قد بايعه واحد من الرؤساء والعلماء وخالفه سائر اهل الحل والعقد
بعده وهو سفسطة على اصول اهل الحق بل يصدق على الواحد المذكور انه اصر على بيعته وقاتل
الناس جميعا انه اتبع غير سبيل المؤمنين وكيف يصح هذا عنهم وهم قالوا قاطبة ان
الخلافة موقوفة على التصرف في الارض كما صرح به صاحب التحفة قدس سره العزيز
في اوائل مبحث الامامة وقد سبق منا تفصيله ولا يخفى ان خلافة الشخص بعد بيعة الواحد
ومخالفة سائر العلماء والرؤساء والعوام لا يتصور عند احد من العقلاء العظام فان الشيء
لا يبقى بعد سلب الذاتيات عند ذوي الافهام وبالجملة ما خطر ببالي من معنى كفاية بيعة الواحد او
الاثنين في خلافة الخلفاء فهو مؤيد بتصريحات جهابذة العلماء فان كنت في ريب مما تلونا
عليك بعد فارجع الى مطالعة كتب كثيرة من هذا الفن فان هذه التنصيصات غير محصورة في
هذا القدر الا ترى الى تصانيف حجة الله على البرية والد مصنف تحفة الاثني عشرية فانها تنادي
باعلى نداء ان ما قلنا عين التحقيق لا يمسه شيء من التشكيك اذ محصول ما قاله في الكتاب المستطاب
المسمى بازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء في الفارسية بالعبارة العربية اعلم ان لفظ
الخلافة حقيقة شرعية اختلفوا في شروطها واوصافها اختلافا شديدا فقالت الامامية
لا بد فيها حصول العصمة بالفعل وان يكون الامام هاشميا الى غير ذلك من الشرائط التي كانت
في زعمهم ولا شك ان احدا من العقلاء لا يدعي هذه الامور للثلثة الخلفاء ونحن ناخذ في

الخلافة العامة بمفهوم السلطنة واجراء الاحكام على المسلمين وغيرهم في الخلافة للخلفاء
الراشدين منها السوابق الاسلامية ولا يخفى على احد من العقلاء هذه الامور للائمة الاثنى عشر
غير علي بن ابيطالب رضي الله عنهم اجمعين فانه خلاف البداهة ومخالف للاخبار المتواترة
كما سبق فمانه [illegible] بيقين من الشيب فهو ليس في موضعه وقد نشأ من عدم تنقيح
المرام حتى خفي الحق على الخاص والعام فمعنى الخلافة باعتبار اللغة نيابة شخص عن شخص بحيث
يقول ويفعل ما يفعل ويقول مستخلفه والمراد في الاطلاقات الشرعية السلطنة والحكومة لاقامة
الدين نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فان جلس رجل على مقامه ولم ينفذ امره ولم يتبع
لا الموحدون لم يكن خليفة وان كان افضل من الامة كلها ومفترض الطاعة وكان هاشميا وقرشيا
انتهى فعلم من هذه التصريحات انه لا بد من تنفيذ الاحكام واجراء الحدود واقامة شعائر الاسلام وجهاد
الكفرة والمشركين الى غير ذلك من مراسم الدين وهذه الاشياء لا يتصور في رفاقة شخص وبيعة
شخص مثلا فعلم ان الامامة ببيعة الواحد والاثنين موقوف على الاجماع وعدم النكير حقيقة حاصل
الكلام وفذلكة المرام انه لا بد من الاجماع في الامامة حتى يحصل العصمة عن الخطأ ايضا
فمن قال بالاكتفاء فمراده ما ذكرته انفا وح ينطبق كلماتهم بعضها على بعض بلا كلفة ومشقة و
ليس قلة من يلقاء نفسي بل هو ويد يقول المهرة من الكل كما عرفته انفا وستعرفه مؤيدا بالابحاث
العلوية المنقول من كتب الشيعة لاحقا هذا ما لا بد في شرح العبارة المسطورة ليفهم العوام
وكانها مثل المقدمات والمبادي لكشف تلميعات المجتهد رئيس المدلسين فحان ان نشرع
في نقض كل من فقرات مجتهد المتشيعين فنقول **اما قوله** قد اعترف فيما قبل الخ فهو حكاية
عما وقع في نفس الامر وهو من المجتهد العنيد ليس ببعيد كما يقول العرب في امثال هذا المقام
ان الكذوب قد يصدق **اما قوله** فحينئذ نقول باذا اراد الخ فاقول في جوابه ان اردت من
الواحد المطاع رجلا من اهل الحل والعقد وهو ليس معصوما لكنه قد اطبق العلماء والكرام
لحسن ظنهم به انه اذا اختار من بينهم من يستحق للامامة فهم يطيعونه جميعا ويسمونه اماما ويكون
مرضيا وما اردت من الانبياء احدا فلعمري كيف تفوه بما لا يمكن خطوره بالبال في هذا
الموضع ولا يقبل احد من العقلاء الذين لهم ذهن سليم وطبع مستقيم فما جاء به المجتهد

بعد ذلک من التشنيعات فهو كله من الخيالات بل يكون دليلا على خفة رائه وسخافة عقله و
يتوجه اليه ما جاء في الكتاب المجيد من قوله تعالى أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وحاش لله ما هذا
الا دا المرضى و قاصدا لا صل خلافة الصديق و عثمان فانه وان بايع الفاروق والامين
لافضل الصديقين في مسند الامامة لكن الصحابة رضي الله عنهم اجمعين قد اجمعوا على بيعته
بعد ذلک ياتون اليه من كل جانب و اعطوه صفقة ايديهم وثمرة افئدتهم ولم يقدح
فيه رجل منهم وما يشعر بذلک فهو محرف عن مواضعه و هكذا الخلافة العثمانية فانها
ثبتت ايضا في الحقيقة بالاجماع فان اهل الحل والعقد قد احسنوا الظن بلا خوف
بعبد الرحمن بن عوف و اعطوه الاختيار في باب الامامة واقسموا بالله جهد ايمانهم
ان مختاره امامنا وان من بايعه خليفتنا فهو ايضا اجماع فكيف يتطرق الانهدام او القصور
الى هذه الخلافة و ثبات الخلافة بعد ذلک بعد ذلک الاتفاق من الجمهور **اما قوله**
مقدوح او لا الخ **فنقول** ان هذا القول يدل على ان المخاطب ما راى شرح
العقايد العضدية للمحقق الدواني رح كما هو ديدنه في هذه الرسالة وغيرها من تاليفاته
فان جل مقصوده وغاية مامولة التدليس والتمويه والتلبيس الذي يدل على ما قلنا
ان المحقق المذكور صرح في ذلک الكتاب اولا بان نقول العلماء فيما يصدر من
الانبياء عليهم السلام من الكبيرة سهوا او على سبيل الخطا متعارضة فنقل بعضهم يدل على تجويزه
الاكثرون ونقل بعضهم دال على خلاف ذلک وصرح ثانيا بان ما نقله العلامة التفتازاني
من عدم جواز الصغائر عمدا في شرح المقاصد يخالف ما نقله في شرح العقايد ثم صرح بعد
ذكر هذه العبارة التي في الكتاب الثاني من قول التفتازاني واما الصغائر الى الخاتمة
بانه لا يخفى ما بين اوله و اخره من التنافر واختير في المواقف وشرحه انهم معصومون عن الكبائر مطلقا
اي سهوا وعمدا وعن الصغائر عمدا هذا والمحققون من المحدثين والسلف الصالح على عصمتهم عن
الصغائر عمدا ومن الكبائر مطلقا بعد البعثة وما يشعر بصدور المعصية عنهم محمول على ترك الاولى فان
حسنات الابرار سيئات المقربين انتهى كلامه و يؤيده ما قال صاحب الطوالع وشارحه الاصفهاني يجوز
عليهم الكبائر عمدا و لا سهوا واما الصغائر فيجوز صدورها عنهم سهوا و هو مذهب اصحابنا ...

اللہ تعالیٰ انتہی فالتشبیہ العبارۃ المنقولۃ بدون الاشعار برد کلام المحقق الدوانی وما
اختارہ صاحب المواقف والعلامۃ الجرجانی وقول ناصر الدین البیضاوی والاصفہانی یخالف دابہ
العلماء عند الاقاصی والادانی فیصیر المخاطب حینئذ مخاطبا لقولہ تعالیٰ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ
وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتٰبَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ والعجب ان المجتہد لا یری ما قال
الناصب الشستری فی مصائب النواصب رادا علی المخدوم فیہ نظر اما اولا فلان انکارہ بوجوب عصمۃ
الانبیاء مطلقا کما یظہر من سیاق کلامہ مخالف لاجماع المسلمین فان احدا منہم لم ینکر عصمتہم
عن صدور الذنب عمدا فی زمان البعثۃ والخلاف فیما قبل البعثۃ وفی صدور الصغائر دون
الکبائر مع ان ذلک الخلاف مرجوح لقیام البرہان علی خلافہ انتہی ثم اعلم ان المخاطب
لکثرۃ اشتغالہ بالامور الدنیویۃ الدنیۃ لم یتحقق عندنا فی عصمۃ نبینا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسائر
الانبیاء علیہم السلام والاعلی کمال تقدیسہم وتنزیہہم فیخطر بالہ بعد نظرہ الی عبارۃ شرح العقائد
ان اعتقاد اہل السنۃ السنیۃ معصومین ہذا وذلک والدلائل علی البطلان خیالاتہ کثیرۃ لا یسع
یسع ہذا المقام ذکرہا لکن لا بد من ذکر شیء من عباراتہ فی الاسفار کانہ قطرۃ من البحار فان الیسیر
یدل علی الکثیر قال ابن حجر الہیثمی المکی فی شرحہ المسمی بالمنح المکیۃ علی القصیدۃ الہمزیۃ انہ معصوم
نبینا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من سائر الذنوب صغیرہا وکبیرہا عمدہا وسہوہا قبل النبوۃ وبعدہا وفی
سائر حرکاتہ وسکناتہ وباطنہ وظاہرہ سرہ وعلانیتہ جدہ ومزحہ رضاہ وغضبہ والتحقیق
فی ذلک لا یعول علیہ کیف وقد اجمع الصحابۃ رضی اللہ عنہم اجمعین علی اتباعہ صلی اللہ علیہ وآلہ
والتاسی فی کل ما یفعلہ من قلیل وکثیر صغیر وکبیر لم یکن عندہم فی ذلک توقف حتی فی اعمالہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فی السر والخلوۃ یحرصون علی العلم بہا وعلی اتباعہا علم بہم اولم یعلم ومن تأمل احوالہم
معہ استحی من اللہ کما قالہ الامام المجتہد السبکی ان یخطر لہ شک فی انہ معصوم فی کل ما ذکرناہ
وکذلک الانبیاء علیہم السلام کلہم معصومون کما ذکر وحکی فی عصمتہم قبل النبوۃ خلاف ومحلہ فی غیر الجہل باللہ
وصفاتہ اما بہ فمعصومون منہ اجماعا بل لا ینشأون الا علی اکمل الاحوال من الایمان باللہ تعالیٰ ومعرفتہ کما
ینبغی وحکی فی عصمتہم من الصغائر بعد النبوۃ خلاف ایضا وہو فی غایۃ الضعف بل الزم قائلہ بخرق
الاجماع وما لا یقول بہ مسلم ومحلہ فی غیر صغائر الخسۃ کسرقۃ لقمۃ وفی غیرہا ما یتعلق بطریق التبلیغ اما

الذی فی تفسیر علی بن ابراهیم القمی شیخ الکلینی وغیره من کتب الامامیة ان الله تعالی دمدم علیهم حتی احترقوا بعد نزول الصاعقة وما توانی الساعة ثم بعثهم الله انبیاء فثبت انهم قد ارتکبوا الکفر او ای کفر اعظم من کفر الجحود الذی هو انکار نبوة موسی علیه السلام وطلب الرویة التی هی محال عندهم عقلا ونقلا ویلزم منها جسمیة وتحیزه فی المکان وتقیده تعالی باللون والکثافة الی غیر ذلک من عوارض الاجسام فضلا عن الرویة جهرة وعلانیة فظهر ان هذا الحدیث یدل علی انهم لیسوا معصومین من الکفر بدون الخوف والتقیة ایضا فما ظنک بالکبائر والصغائر سهوا وعمدا والعجب کل العجب من جهادی موجب ان اکابر الشیعة کما ستعرفه ان شاء الله تعالی حملوا هذا الکفر الصریح والجحود القبیح علی الصغیرة فاعتبروا یا اولی البصیرة ثم ان لهم اخبارا جمة قد رویت من الائمة دالة علی ان من الانبیاء الذین ذکرت قصتهم فی القران المجید من اعتقد فی الرب المعبود ما یعتقده النصاری والیهود من انه تعالی اتخذ ربا وولدا کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا وانا اذکر شیئا من مقالاتهم واکتفی علی روایة من روایاتهم فی حال ملک الانبیاء فمن جملة من روایاتهم المعتبرة التی ذکرها تابع من الطاق والهشام وتلامذة وفضل الشاذان بار دی الکشی فی کتابه الموضوع لتنقید الرجال عن محمد بن مسعود قال حدثنی عبد الله بن محمد بن خالد عن علی ابن حسان عن بعض اصحابنا رفعه الی عبد الله ع قال ذکر عنده جعفر ان واحدا ونفر من اصحاب ابی الخطاب فقیل انه صار الی بیرود وقال فیهم وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ قال هو الامام فقال ابو عبد الله ع لا والله لا یاوینی وایاه سقف بیت ابدا هم شر من الیهود والنصاری والمجوس والذین اشرکوا والله ما صغر عظمة الله بصغرهم شی قط ان عزیرا حال فی صدره ما قالت الیهود فمحی الله اسمه من النبوة والله لو ان عیسی اقر بما قالت النصاری لاورثه الله صمما الی یوم القیامة والله لو اقررت ما یقول فی اهل الکوفة لاخذتنی الارض وما انا الا عبد مملوک لا اقدر علی شی ضر ولا نفع انتهی بلفظه والاحادیث التی روی بسندهم وانهم ابو جعفر

الكليني في الكافي وغيره ممن يقوم مقامه في تحريه انص على ان الانبياء والمرسلين نفروا الى
الائمة بعض احيد وا اصابهم معصية الا من هذا السبب فثبت هذا وذلك نعوذ بالله من هذه
المهالك **ثم نسأل** من المخاطب ماذا اردت بقولك ان الانبياء معصومون قبل النبوة
فان قال اريد انهم كذلك من ابتداء الولادة فنقول ليس [illegible]
بل جماهير علمائهم مثل المفيد واتباعه ينكرون انكارا شديدا كما فصلته سابقا وورد
في ذلك المقام كلام والد المخاطب العلام وان قال اريد انهم معصومون من وقت
البلوغ الى غير ذلك من الاوقات فلا بد من التقييد في العبارات ولا يسوغ دعوى
عصمتهم عليهم السلام على الاطلاق كما يجري على السنتهم فليس للمخاطب ان يقول في
خطابنا انه يلزمكم عدم عصمة الانبياء بعد صدور الاعتراف من العلماء بتجويز الكبيرة
والخطاء لانا نقول يلزم من قولكم ان الشيخ المفيد ومن يجري مجراه ممن يترددون
في حصول العصمة لهم من اول الامر او ينكرونه ليسوا بقائلين بعصمتهم فكيف يتحقق الاجماع
كما ادعى غير واحد منهم [illegible] التصريح بعضهم ان اصول الامامية لا تحكم بعصمة
الانبياء [illegible] عن الصغائر ثم هذه القاعدة مسلمة لنبينا صلى الله
[illegible] وسلم [illegible] من عترته الطاهرين **والذي** يشهد عليه ما قال الاسترابادي
في [illegible] ان الحديث الذي روى الصدوق عن الرضا
عليه السلام في حق آدم ابي الآباء يدل على ان الصغائر قبل البعثة قد صدرت
من الانبياء وكذا ما افاد الامام احمد كوجيجيا عن سوالات علي ابن الجهم حيث
يدل على هذا الصدور فامثال ذلك من احاديث ائمة الاطهار لا يساعد ولا
يوافق ما اشتهر من مذهب الامامية ان الانبياء معصومون قبل البعثة و
بعده مطلقا ومن ثم استدل المتكلمون من الشيعة على هذا المدعا بالادلة العقلية
لا بالبراهين النقلية وما يظهر من احاديث العترة عليهم السلام شيء آخر في هذا
المقام وهو ان نبينا صلى الله عليه وسلم والائمة من بعده عصمهم الله تعالى عن الصغيرة
والكبيرة من ابتداء حياتهم الى وفاتهم واما غيرهم فلم يثبت هذه المنزلة لهم لكنهم معصومون

عن الكبائر فقط من اول العمر الى انتهائه و لا شک انهم معصومون من جميع الذنوب بعد
المبعث و يؤيده ما روى الصدوق فى كتاب الغيبة ان الاربعين المختارين من اصحاب موسى
بعثهم الله مبشرين و منذرين و جعلهم من الانبياء و المرسلين بعد ما صدر منهم ما صدر حتى
ما تواتر قول الصاعقة ايضا يؤيده ما اشتهر من نبوة اخوة يوسف ع مع ما صدر منهم
مخالفة ابيهم و ايذائه و ارتكاب الكذب و غيره انتهى ما افاد فى التعليق المسطور و ظنى
ان هذا الاضطراب و الاختلاف منهم انما هو لانهم اذا نظروا الى علو شان الانبياء عليهم
السلام قالوا بعصمتهم من الابتداء و اذا نظروا الى احاديث الائمة المتواترة فى مثالبهم عدلوا
عما قالوا كما هو مقتضى عقايد قدمائهم و قالوا المحفوظ ان الانبياء ليسوا كذلك و يحتمل ان يكون
الاختلاف لاختلاف طبايعهم فى الانصاف بالحياء من الخالق و الخلايق و عدمه كما
طعن القاضى صاحب الاحقاق بتقى شى و هو ان تجويزهم صدور المعاصى من الانبياء
على نحو من الانحاء لا يستلزم صدورها فى الواقع من احدهم فضلا عن جميعهم حتى يلزم
الصدور من اشرفهم و افضلهم عند العقلاء كيف و قد انكروه فى المعتبرات انكارا شديدا
و الا ما ظاهرا فان اردت التفصيل فارجع الى شروح الشفاء و امثاله التى تشفى العليل
و حواشيه التى تروى الغليل حتى تلين عريكة المخاطب و تنكسر شكيمته عندك و ايضا
قد صرحوا بان يحيى عليه السلام الذى قال الله تبارك و تعالى فى شانه لم نجعل له
من قبل سميا لم يخطر بالبال ارتكاب شئ من الزلات فى زمان من الازمنة فعلم ان
المراد افراد الانبياء فى الجملة لا كل واحد واحد منهم ثم اعلم ان مقصودنا من سلب
العصمة عن غير نبينا صلى الله عليه و سلم انه ليس فرد منتشرا و مخصوص من هذه الامة
المرحومة معصوما كما حققه الامام فخر المتكلمين فان مرادنا يبتنى على ذلك اذ الكلام
مسوق فى نيابة نبينا صلى الله عليه و سلم دون غيره من الانبياء الكرام فالاذعان بان
النبى صلى الله عليه و سلم ليس عند اهل الحق بمعصوم و ان عبارة شرح العقايد النسفية
يدل على صدور الكبائر و الخطاء ليس محل النزاع فان قالوا انا ائمتنا اوردهم
فى هذا الباب حديث الائمة الاطياب و هو لا يستلزم اعتقادنا به لولا ثقلا

حال مغلطه مجتهد ثانی قبل ازین بر خواص عیان گشته و لیکن برای افادهٔ عوام باز شرح آن میکنیم و میگوئیم که مجتهد مذکور در صوارم بتقلید بزرگان خود میگوید که این دعوی اجماع اعظم حیل و اکبر مکاید اهل سنت و جماعت است که چون از دلایل باهره و اقامت حجج قاهرهٔ اثنا عشریه عاجز میشوند متشبث میشوند بدعوی اجماع و ازین اجماع می خواهند مگر اینکه چند کس از علمای اهل سنت بنابر خوش آمد سلاطین روزگار خود بر آنچه که انتظام سلطنت و یا استحکام مذهب خود در آن می بینند اتفاق میکنند و آنرا اجماع می نامند تا باین لفظ عوام خلایق را بدام آرند و حق را باین حیله بپوشند نمی بینی که چون شیعیان بآیات و احادیث متفق علیها و دلایل عقلی در صدد اثبات امامت علی بن ابیطالب میشوند و اینها ازین امور مذکوره چیزی در دست ندارند که آن را بر سبیل معارضه امامت ابی بکر را مثبت سازند ملجا شده دست در دامن اجماع میزنند و میگویند که حجت خلافت ابی بکر اجماع است و اجماع بنابر قول النبی صلی الله علیه وسلم لا تجتمع امتی علی الضلال حجت است و هرگاه علمای شیعه ایشان را مخنوق میسازند باینکه چگونه دعوی اجماع درین مقام صحیح باشد و حال اینکه جمیع بنی هاشم و اکثر صحابهٔ کبار مثل حضرت سلمان و ابوذر و عمار وغیره از مهاجرین و سعد بن عباده وغیره از انصار داخل این اجماع نبودند خایب و خاسر گردیده دست از دامن اجماع کوتاه ساخته مثل روباه از یکطرف دیگر طرف می خزند و دقیقه از دقایق روبه بازی فرو گذاشت نمیکنند گاهی میگویند که امامت به بیعت سه کس ثابت میشود و گاهی بدو و گاهی میگویند که اگر یک کس از ایشان بیعت نماید هم امام واجب الاطاعت می شود چنانچه بر متتبع و متفحص کتب کلامیه مخفی نیست انتهی ما قال المجالسی الناصبی علیه ما علیه اکنون عبارت بعضی از پیشوایان هر دو مجتهد که بنابر مشهور والد و مولود و شاهد و مشهود باشند و از مجالس المومنین اخذ انتحال نماید باید شنید و اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار و البیعة فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من اهل الحل و العقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار

دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت الامامة
ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام لعلمنا بان الصحابة مع صلابتهم فی الدین ومحافظتهم
علی امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامة بذلک المذکور من الواحد والاثنین کعقد عمر
لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا فی عقدها اجتماع من فی المدینة من اهل
الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتهدی جمیع اقطارها انتهی
این عبارت شوشتری در تناقض واضطراب اقوال علمای ما آنچه گفته است آیتی کافی
عزیزی بیک درین بهتان تامل نمای که خبط بسیار دارد اول آنکه ایشان چنین مقرر ساختند
و از آنچه سابقا از مواقف نیز نقل کردیم معلوم شد که دلیل بر امامت یا نص است یا اجماع
نص خود نیست و اجماع جز غیر ابی بکر نیست پس امام ابی بکر باشد باجماع و ازینجا معلوم شد
که ثبوت امامت ببیعت میشود و امامت ابی بکر تنها بهم رسیده نه باجماع و هیچ دلیل برای آنکه
از برای ثبوت امامت اجماع می باید از عقل و نقل نیست اینها همه تناقض و اضطرابات
انتهی کلام شهید خزیه ملامه والحمد لله که جواب
دندان شکن و قالع اساس مکر و فن این مجتهد دریده دهن قبل ازین بوضوح
انجامید آنچه مجلس از عوام و خواص شبهه باقی نمانده جابجا عبارت ازالة الخفا و تنبیه
السفیه نقل نموده ام پس اعراض ازین امور دلالت بر کمال سعادتمندی مجتهد الزمانی دارد که
فضایح و شنایع پدر خود را با تمرشدی میبینند و اغماض و اعراض مینمایند ولیکن چون بیچاره بدای
عبادت فقیر در رسالة بعبارة العین پی نمی برد عذری در اعراض پس قوی دارد ولنعم ما قال
العالی الخیالی فی هذا الباب فرو خشم از هان حمله کنت از سخن فهمان طلب × مرغ خواندن
عاجزم پس در تفهیمات چیست الغرض برای تنبیه و تادیب این پدر و پسر ورقی چند دیگر
می نویسیم و میگوییم که درین مقام هم بعنوان جدید بندهٔ احقر الانام از عنایت ایزدی در جواب
فرا رسید بعضی اسباب تایید دیده بگوش جان و دل باید شنید که جناب مجتهدین مقتدایان شان
مثل قاضی شوشتری درین خرافات تعین نصب العین گذاشتند و دست از
مودت ذوی القربی بر داشتند و مانند هشام بن سالم و شیطان الطاق علی ما فی الکلینی

والکشفی مذہب رفض را اخیر باد گفتند تفصیل اجمال اینست که جناب مرتضی سید روایت
برادر علم الہدی یعنی رضی در خطبہ نہج البلاغت میفرماید ولعمری لئن کانت الامامة
لا تنعقد حتی یحضرہا عامة الناس ما الی ذلک سبیل ولکن اہلہا یحکمون علی من غاب عنہا
ثم لیس للشاہد ان یرجع ولا للغائب ان یختار الا وانی اقاتل رجلین رجلا ادعی ما لیس لہ وآخر
منع الذی علیہ ترجمہ این عبارت بزبان زواری امامیہ کہ علی بن حسن نام اوست اینست
وقسم بزندگانی من اگر امامت منعقد نشود تا آنکہ حاضر شوند جمیع مردمان نمی باشد بانعقاد
امامت راہی در ہیچ زمان این جواب انکار معاویہ است واہل شام اجماع را بہ بیعت
آن امام علیہ السلام بنابر آنکہ اجماع محتاج است در انعقاد جمیع اہل اسلام و آنحضرت
اشارت فرمود باین کلام کہ اجماع بر این وجہ امکان ندارد و اگر ممکن باشد عاقل او را در
غایت دشواری میشمارد بلکہ معتبر در انعقاد اجماع اتفاق اہل حل و عقد است از
امت محمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم بر امری از امور چنانچہ اشارہ فرمود بدان ولیکن اہل
امامت حکم میکنند بر کسیکہ غایب است ازان پس ازان نیست مرحاضر را ضمی را چو
طلحہ و زبیر کہ از بیعت رجوع نماید و نہ غایب را ہمچو معاویہ کہ او را از رای خویش اختیار
سازد الخ بلفظہ اہل ایمان را باید کہ زبان درازی مجتہد فانی ہنجار سیاہ جفر دی
و نادانی را بچشم انصاف ببینند کہ از کجا بکجا میرسد و حقیقۃ این بافہ در آے و ضلال
و گمراہی بنا بیعت و خروج او و مقتدایان او دلالت دارد یا نہ والمنة للہ کہ جناب
امیر برای ابطال مذہب این قوم لی پیر در حجیت اجماع اہل حل و عقد و کفایت بیعت
چندی از ایشان وقت انعقاد و ترتب رضای الٰہی بر اتفاق مہاجرین وانصار فقط
برعبارت مسطور اکتفا نفرمودہ اند بلکہ جابجا اساس مذہب رفض را برانداختہ اند از ا
در بعضے از مکاتیب میفرمایند کہ انہ بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی
ما بایعوہم علیہ فلم یکن للشاہد ان یختار ولا للغائب ان یرد وانما الشوری للمہاجرین
والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموہ اماما کان للہ رضی فان خرج من امرہم خارج
بطعن او بدعة ردوہ الی ما خرج منہ فان ابی قاتلوہ علی اتباعہ غیر سبیل المومنین

و ولاه الله ما تولی نزواری مذکور در ترجمه میگوید بدرستیکه شان اینست که مبایعت
کردند با من گروه مسلمانان آنانکه مبایعت کردند با ابی بکر و عمر و عثمان بر آنچه مبایعت کردند
با ایشان آنحضرت این را از مود بر حسب مقتضای عقیده قوم از روی مدارا و تقریب
از برای ایشان باجماع و اتفاق با صادر شد این از آنحضرت بر طریق احتجاج بر قوم
الزام بر ایشان را چون اعتقاد کرده بودند که بنای خلافت بر عقد بیعت است و گرنه امامت
آنحضرت ثابت بود بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلا فصل بنص که مسابر شده
بود از و بغیر موده خدای تعالی پس نیست حاضر را که مختار باشد و نه غایب را که باز گرداند و
اختیار نماید بدرستیکه مشورت کردن برای مهاجرین است و انصار پس اگر گرد آیند
بر مردی از امام پس نامند او را امام باشد آن برای خشنودی خدای تعالی در آن کار نظام
پس اگر بیرون رود از امر ایشان بیرون رونده بطعنی یا بدعتی در آن کار باز گردانندش
بد آنچه از آن رفت ناچار پس اگر سر باز زند کارزار کنندش بر پیروی کردن او بغیر
راه مومنان و بد بدا او را خدای تعالی جزا آنچه بر گشت از آن انتهی بلفظه و ازین
افادات منیف و احادیث شریف که النور فی الظلم و النار علی العلم هویدا شد که حضور
جمیع مردم ضرور نیست و حکم اهل حل و عقد در باره امامت نافذ است و اتفاق ایشان
همان روز باشد که انعقاد امامت اتفاق افتد یا در قرب آن چنانچه در امامت صدیق
که اصل خلافت و رکن اعظم تشیید حقیقت است باتفاق امت بظهور انجامیده که
بعضی از اهل حل و عقد در سقیفه بیعت نمودند و بعضی بعد از آن فورا و تدریجا داخل
بیعت شدند و اگر انعقاد امامت مشروط بحضور تمامی افراد اهل حل و عقد بود همان اشتراط
کالسه زیرا که بحکم مقدس نصوص اهل حل و عقد در آن وقت زمره مهاجرین و انصار
بوده اند و اینها جمیع نیز بلکه جم غفیر و حضور هزاران کس در وقتی از اوقات در نهایت
دشواری و تعانی از امکان عادی و اگر اعداد در آن الوقت باشند و بتحقیق دائره
بتکلفات تمام گو شتند باز هم علت مقصود دنبال شیعه میگذارد زیرا که حضور تمامی
مردم میدان ... سابقه در وقتی خارج از نقطه ... عقلای زمان

فکیف جمع کردن صدہا نفوس بزبانیکہ مصداق اتیشم بر ہم زنی خانہ سوختہ بودہ باشد
چنانچہ بعد وفات شریف در خلافت صدیق رو داد کہ مرتدین وکافرین ہمچو مسیلمہ
کذاب و دیگر مطرودین خانہ خراب مدینہ طیبہ را محصور و محاط کرداشتند و استیصال اسلام
وانواع فتنہ وفساد حتما وجزما قصد کردند پس بکلام جناب امیر علیہ السلام معلوم شد کہ حضور
اہل حل وعقد وقت انعقاد فی الجملہ درکار است ومشروط بعددی از قلیل وبسیار
نیست و در ہر خلافتی بیعت اہل حل وعقد بتدریج رو دادہ واجماع ایشان ہمین طور
اتفاق افتادہ وکتب فریقین بآن ناطق ومجلدات سیر وتواریخ طرفین اینک حاضر
الغرض برخلاف عقاید محدثہ نواصب معلوم شکل بدیہی ولی عیان شد کہ امامت را
باجماع ثابت می توان کرد وخود جناب تقدس مآب مرتضوی کرم اللہ وجہہ بر امامت
خود استدلال بآن نمودند وبعصمت ومعجزات ونصوص قطعیات کاہی لب مبارک
نکشودند واینہم عیان گشت کہ انعقاد بہ بیعت بعض دون بعض از اہل حل وعقد
ابتداء صورت می بندد وبصفقہ یکدو کس حاصل میگردد وہمین است آنچہ علمای
سنت وجماعت تقریر وتحریر کردہ اند از اکابر متقدمین اہل کلام تا امام رازی
واز امام رازی تا علامہ تفتازانی وجرجانی واز ایشان تا صاحب تحفہ ومولف تکملۃ
السفینہ یعنی فاضل تبریزی ملتانی پس اجماع را از اعظم کیود وحیل دانستن وبر
بیعت چندکس کہ تحقیق حالش دانستی زبان اعتراض کشادن وبر وقوع ستا فقین
درین امور خیال بستن بر وکلمات مقدسہ مرتضویہ کمر دین وملت شکستن است
چنانچہ شوشتری وجالسی وغیرہما بسبب نفاق باطنی مصدر آن شدند ومن بعد
مخفی نماند از کلام بلاغت نظام جناب امیر علیہ السلام اینہم عیان گشتہ کہ بر
خلافت راشدین اجماع اہل حل وعقد صورت بستہ ونور رضوان الہی بر آن تافتہ
وہر کسیکہ سر از اتباع برزدہ بہ بغاوت اتصاف یافتہ بلکہ بجہنم رفتہ اکنون از قصہ
می پرسیم کہ جناب امیر اگر ہمراہ اصحاب یعنی مہاجرین وانصار بودند چنانچہ مذہب
اہل حق است فہو المقصود واگر نبودند آنچہ لازم آید تفصیلش بہیچ عبارتی ادا نتوانند

گشته که آنهمه ساخته و پرداختهٔ شیخ نجدی از نتایج افکار ابن سبا بوده است **و اگر**
جناب امیر معترض شوند که بعد از تخلف من اجماع مهاجرین چه معنی دارد تا
وعید لازم آید معاویه را میرسد که بگوید که مراد از خارج در مکتوب شما اگر عامه علما
حاصل فانه اتبع غیر سبیل المومنین الی آخر المقدمات و اگر مراد از خارج غیر از مهاجرین
و انصار است پس خون طلحه و زبیر که از مهاجرین بودند چرا ریختند **و اگر گویند**
که آنها بیعت را شکسته معاویه میتواند گفت که پس جناب از تخلف بیعت چرا باغی
نشوند چه جای آنکه بر خلاف وصیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمایند و شق عصای
مسلمین قصد فرمایند و جناب زهرا رضی الله عنها را بر ابواب مهاجرین و انصار برای
بر هم زدن خلافت صدیق بگردانند و بعد بیعت خون فاروق را بدست فیروز مجوسی
بریزند و برای حمایت آتش پرستی باعجاز و خرق عادت برخیزند **بیت**
کام مجوس داده از کشتن عمر × بنگر که اهل [illegible] دل شاد کرده × باز لو نعمه قلبی فروشید
و نایره رشک و حسد بحیز طبیعی سرشته تا آنکه جناب الا به پوستین عثمان ذی النورین
افتند و چنین حلیم و کریم را از دست بلوائیان بکشتند و چون تقیه دین و ایمان است
قسمهای شرعی را چه اعتبار و لعن و طعن قتلهٔ عثمان را چه رونق بازار **و متنبه**
شود که این تقریرات جائز نیست و سراسر سوء ادبست زیرا که این وهم دلالت
بران میکند که اهل وهم و خیال بکتب قدیم و جدید رجوع نکرده اند کاش بصوارم جاحدی
مقلد مفتری شوشتری که نام کتاب او را هم سرقه کرده روا آرند و دریابند که مومن
جالسی در اول مسئله الهیات که وجوب معرفت ایزدی عقلی یا شرعی است بزعم خود
ثابت میکند که بر طور اهل سنت لازم می آید الزام انبیا علیهم السلام بلکه محجوبیت خالق
انام معاذ الله من ذلک پس متوهم را برین تقاریر که بر اصول رافضه لازم آمده
و بیانش برای عبرت خلایق اتفاق افتاده نمی باید زبان طعن کشودن و تشنیع
نمودن که آخر مرتبهٔ خدائی از درجهٔ خلافت و فرمانروائی بلند تر است پس این تقریرات
بطریق اولی برای ابطال مذهب رفضه جائز خواهد بود اینک عبارت صوارم جوابش

کہ مولانا سیف الله ملتانی آنرا بنحو بتریخ و جه درهم زده اند بشنو که بنا بر مذهب اشاعره
هرگاه نبی بیاید و بگوید که شما خدای دارید که معرفت خود را بر شما واجب گردانیده و من
رسول اویم که بر شما مبعوث گردیده ام عباد را میرسد که بگویند که ما هنوز معرفت بوجود
خدا نداریم پس ترا رسول او چگونه انگاریم و هرگاه رسالت تو ثابت نباشد گفته تو که
خدای شما بر شما معرفت خود را واجب گردانیده از معرض اعتبار ساقط باشد پس
در مقصود بعثه لا بد که نبی ملزم شود و ساکت بماند و خایب و خاسر برآید و پیشتر خدای خود
از حقیقت حال خبر دهد والا بد که حق تعالی چون درین وقت حق بجانب بندگان خود به بیند
خلایق را معذور دارد و خود هم ازچنین بعثت و ارسال نادم و پشیمان گردد الی آخر
اقوال و کسی از عقلا تجویز تواند کرد که پیغمبر خدا در خلافت خود و وقت خروج تقیه
و مدارا از دست ندهد و بنا بر مراعات مذهب ملازمین خود از معتقدین متقدمین والزام
معاویه بمقدمات را در خطب و مکاتیب مرتب فرماید چه الزام و مدارا و تقرب با اهل
دنیا بهمین قدر حاصل میشود که مهاجرین و انصار بیعت من مثل متقدمین کرده اند پس
ای معاویه باید که سرتابی و برای انحصار کہ انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا
علی رجل سموه اماما در الزام معاویه و تقرب مراعات کلام ضروری است فکیف افترا
بر خدا که کلان سدر ضاله چه جای مضمون اصلاه جهنم و ساءت مصیرا که کمال الدین بحرانی
که حال تجربش بگواهی نجم طوسی عنقریب آید هم در شرح نهج البلاغة ذکر میکند غرضکه
مقتضای اصول اهل حق حقیقة الزام اهل شام است و مقتضای اصول رفضه الزام
حضرت امیر علیه السلام و بر تقدیر مسکات های ایشان بر مقدمات واقعیه و مبنا جنابت انبیا
معوذ خیالی معاویه بر تهمت الیهم شد فلیومن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا
احاط بهم سرادقها و زینهار زینهار کسی از اهل ایمان خطور نمیکند که باین مقدمات
تشنیعات ذکر الفت و ترهات شیعه مانند نسخ عناکب باشد و عالمی بدیدن آن گمراه شود
و خوان خلایق را زند و مقدمات متواتره مقدوحه را بر زبان مقدس بیارند و بگویند
(برای ثابت؟)
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فلان وقت و فلان روز چنین و چنان فرموده

وبسیاری از آیات در خصوص نازل گشته ای معاویه تو کیستی که دم و دود خلافت
داری و حرف خلاف بر زبان آری ازین معامله یعنی نصوص آنکه اشتن و دست
باین امور در ساختن صریح می تراود که خلافت بلافصل را ابرکز اصلی نبود اما عذر
لنگ که بحرانی در شرح نهج البلاغت بیان کرده یعنی احتمال دارد وجود نص ولیکن
بر زبان نیاوردند و بر اجماع تمسک کردند زیراکه قوم آنرا در خلافت متقدمین قبول
نمیداشتند و محتمل است که سکوت از ذکر نصوص ازان باشد که در مبادی خلافت
بعد از حضرت رسالت آن نصوص را قابل التفات نداشتند درین وقت که قرون
و دهور گذشته از یاد مردم رفته کی التفات مناسب خواهد بود انتهی محصلا پس
پیش نمیرود زیراکه خود این مجرد و دیگران از قدما و متاخرین روافض در کتب کلامیه
جائیکه بحث در فضایل صدیق میکنند میگویند که اگر حدیث انا و خلت و غیره صحیح می بود
صدیق در سقیفه ذکرش میکرد و چون بر زبان نراند معلوم شد که اصلی نداشت چنانچه
بر بیننده این کتاب و بحار مجلسی و تصنیفات فاضل طبری مخفی نیست و الکنون چنین
میفرمایند فاعتبروا یا اولی الابصار مع ذلک فیمابین این هر دو امر فرقهاست
از انجمله آنکه احادیث مذکوره نصوص نبود و بدست مرتضوی هزاران آیات
و احادیث لاتعد و لاتحصی مصداق و ما نریهم من آیة الا هی اکبر من
اختها موجود واز انجمله آنکه صدیق کی طالب خلافت بود آری در مناظره انصار
اینقدر ثابت فرمود که خلافت بحدیث الائمة من قریش برای مهاجرین است و حضار
او را برای خلافت الیق دانستند و بیعت کردند و اختلاف سابق باقی نماند بخلاف
مابه النزاع که جناب امیر خلافت خود را اثبات میفرمایند و مرحله ها طی می نمایند
و معرکه ها می آرایند هر معجزه که بیارند و هر نصی که در خصوص ترتیب دهند برای اصول متخیلین
و لصوص کم خواهد بود و از خطب و مکاتیب حضرت مرتضوی اینقدر مشکل بدیهی اولی است
که جناب امیر کاهی از معتقدات امامیه که در باب امامت خواصهای ایشان در خصایص
بسیار و نصوص قرآنی و احادیث بسیار از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مرتب و مهذب

کرده اند حتی بر زبان مقدس نیاورده اند حتی که در تیمرکه ها نیز و اصول مذهب رفضه
یعنی اضمار قلبی را هم همین معنی مقتضی است فانطبق المثل الماضی رضینا الخصمات
ولم یرض القاضی **طرفه آنکه** چون آن دلایل باهره و حجج قاهره در قرب زمانه
نبوت و ظهور اهل تفاوت قایل التفات نباشد چنانچه محصول کلام بحرانی است پس
بعد الوقت شهور و عوام دوران آن در خواص و عوام و ایراد آن در کتب کلام چه محل داشته
باشد و ازینجا اینهم بوضوح می انجامد که اموریکه اهل حل و عقد بران عمل نکنند لایق احتجاج
نمی باشند و آیاتی و احادیثیکه رفضه آنرا بآیه استدلال گردانیده اند بعد تسلیم دلالت
[illegible] هم ازین باب است کما لایخفی علی اولی الالباب آری اهل حق را میرسد که امامیه را
بهر روایتیکه در اصول ایشان باشد الزام دهند که خود کرده را درمانی نیست **و بعد از**
آنکه بجهد [illegible] ذکر النصوص اندیشه ابوبکر همین بود که مبادا اصحاب که معتقد خلافت متقدمین
اند [illegible] کنند و دست از رفاقت بردارند ولیکن حیرانم که مقتضای بلاغت کجا
رفته بود از ان نصوص بغاوت امیر شام و خلافت خود بعنوانی ثابت میکردند که اعتراض
عصبیت همدان بسوی متقدمین متطرق نمیشد و این از بلغای کلفت دست میدهد کما اشرنا
قلت امام الفصحا والبلغا **علاوه** کتب دینیه امامیه از تصانیف کلینی امام اعظم طایفه
و صدوق صاحب [illegible] اینکه خاطر او دلیل بر آنست که اصحاب را رفقا در کار نبود
چه بتقریب بیعت شود که خود جناب امیر تنها بقتال کردن کشتن قوم عاد حمله حیدری اینها
نهاده و در داد شجاعت مقابلت ان داده که هر یکی از اینها در قوت و تن و توش برابر هزار کس از
اهل شام بود و بعد از تسلیم آن حاجت بیکدو کس از رفقا بود با اهل ایمان بود و اینها معتقد
خلافت شیخین بودند و لو سلمنا الزیادة فیکفی العشرون او الاربعون لا مائة الف او
یزیدون پس معلوم شد که مذهب حضرت امیر همان بود که مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار از ملازمین آنجناب داشتند و محبت شیخین در عین بودند و بلقب شیعه اولی
ملقب گردیده اند کما ستعرفه فی الخاتمة ان شاء الله تعالی و ازینجاست که خود بحرانی چون مانند
قول [illegible] بیابانی [illegible] نیافته در جاهای بسیار باظهار ما هو الحق پرداخته و نامه های مرتضوی را

تمام نقل کرده و مدایح و مناقب شیخین را که برای ضبط و ربط کلمات مرتضوی و شرح آن ایراد
نموده که رئیس المحرفین یعنی جنی برادر نسبی علم الهدی از اثنای عبارات مقدسه
حفظ الناموس مذهبیه اسقاط کرده و خلط و خبط محرف مذکور ثابت نموده عنقریب
تفضیح او را در مقامی مناسب که آخر این کتاب است وارد کنیم و واضح میگردانم که آنچه
مجتهد الزمانی و فاتی و دیگران از جامعین نهج البلاغه نوشته اند که بر رد کلام علامه دهلوی
قدس سره العزیز راهی بدست آرند و رخنه بهم رسانند همه آتش خبط ناقه عشوا و ذکر حکایات
سفاهات کما لا یخفی **قوله** وآنچه گفته اه **اقول** جوابش قبل ازین دریافتی که بیعت
برای حقیقت خلافت وقتی بکار می آید که مستجمع شرائط باشد زیرا که بیعت کاشف و
مظهر اهلیت است چنانچه از نهایه امام رازی و شرح مقاصد علامه تفتازانی و شرح مواقف
سید سند جرجانی واضح است و شوشتری مفتری با وجود جمود ذهن و حماقت در مجالس
المؤمنین این معنی را دریافته جائیکه ارشاد او درین فصل یاد کردم کما لا یخفی علی من راجع الیه
و حاشا که اهل مدینه و عبد الله عمر یزید را مستحق امامت دانسته باشند چنانچه بارها گذشت

مقاله ثانیه از منهج دوم متضمن بر نوزده مبحث و در ضمن آن بسیاری از مباحث قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی السبیل الرشاد

قال المجیب الغیر المصیب اگر نظر استخلاف باشد بر تقدیر
ثبوت چون استخلاف و عهد شد و بیقین خلاف عهد بوده بیعت شان از قبیل بنا
بر فاسد خواهد بود و حال استخلاف از وثیقه حسن مجتبی علیه السلام که روبروی اکابر و اصاغر
بتاکید تمام نوشته بمهر و گواهی آنها منتقش گردانیده بودند بس ظاهر است و صورته هذه
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه حسن بن علی معاویة بن ابی سفیان صالحه علی
ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنة رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم و سیرة الخلفاء الراشدین المهدیین ولیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین و علی ان الناس آمنون

حیث کانوا من ارض الله فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب علی
وشیعته آمنون علی انفسهم واموالهم ونسائهم واولادهم حیث کانوا وعلی معاویة بن
ابی سفیان بذلک عهد الله ومیثاقه ان لا یبتغی للحسن بن علی ولا لاخیه الحسین ولا لاحد من
اهل بیت رسول الله غائلة سرا ولا جهرا ولا یخیف احدا منهم فی افق من الآفاق شهد علیه
فلان بن فلان وکفی بالله شهیدا و این وثیقه هم در صواعق و هم در کتب دیگر مروی و منقول است
و ابن بابویه قمی و شیخ مفید و طبرسی آورده‌اند و ابن شهر آشوب مازندرانی با اهل حق بر تمهید اتفاق
دارند و نزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود فیهدم بنیان
خلافته بعد الاستخلاف ایضا لانتفاء الشرط و قریب بهمین است روایت شیخ صدوق قمی
از امام زین العابدین علیه السلام که معاویه درباره امام حسین با یزید گفت اما امام حسین پس میدانی
نسبت و قرابت او را با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و او پاره آنحضرت است و از
گوشت و پوست و خون آنحضرت پرورده شده الی ان قال منزلت او را با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم بیاد آورد و او را بکرده‌های او مواخذه مکن و روابطیکه من در مدت با وی
محکم کرده‌ام قطع مکن و زنهار باو مکروهی و آسیبی مرسان و از اینجا بروایت اخص الخواص
فی الیقین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شد و لکان القوم لا یعقلون شیئا و لا
یهتدون پس مفید بودن استخلاف کذائی برای حقیقت یزید لعین در حیز منع است اقول
اما قول او و اگر بنظر استخلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون استخلاف و عهد نزد فریقین
خلاف عهد بوده بیعتشان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود مدفوع است بانیکه تضعیف
مجیب استخلاف را اقوال خود بر تقدیر ثبوت بعد تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیرهم بوقوع
استخلاف از درجه اعتبار ساقط است اما قول او و استخلاف خلاف عهد بوده پس مقدوح
است بچند وجه اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعضال از آن خیر ممکن صاحب
بفرماید که این استخلاف کبیره و باعث ابطال خلافت معاویه بوده یا نه بر تقدیر اول کسانیکه
بعد استخلاف اطاعت و انقیاد معاویه و اقتدا باوی نمودند فاسق بلکه کافر خواهند شد
و همچنین اهل شام و اهل مدینه مگر از صحابه و تابعین که بیعت یزید بعد از استخلاف نمودند

فاسق یا کافر خواهند شد و نیز برین تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر و ابو اللیث وغیره
که معاویه را بعد استخلاف خلیفه دانسته اند کما یدل علیه قولهم کان خلیفة عشرین سنة
کاذب خواهند بود والمظنون ان المجیب لا یرضی بذلک فالکان الامر کذلک و بر تقدیر
ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و از ینجاست که کسی از صحابه و تابعین در وقت استخلاف
بدلیل خلف عهد استدلال ننموده حتی اورع صحابه عبد الله بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه
تصریح برضای خود ببیعت دیگر مسلمین فرموده و اصلا عهدنامه جناب امام حسن علیه السلام
ننموده چنانچه جلال الدین در تاریخ الخلفا فرموده و انک تحذرنی ان اشق عصا المسلمین لم
اکن لافعل انما انا رجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انا رجل منهم فقال یرحمک الله
و پر ظاهر است که اگر استخلاف معاویه بسبب خلف عهد مخالف شرع می بود البته
اورع صحابه تمسک به مخالفت عهد می نمود و راضی بر بیعت یزید نمیگردید بالجمله چنانچه این
عبارت موید ما نحن فیه است همچنین دلالت برضای ایشان بر بیعت یزید ازید و امر دارد
فالقول بالتقیة اوهن عن نسج العنکبوت و اسخف من ورق التوت دوم آنکه معاویه
نزد اهل سنت مجتهد مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید و من اعتقاد اهل السنة
والجماعة ایضا ان معاویة لم یکن فی ایام علی کرم الله وجهه خلیفة و انما کان من الملوک
وغایة اجتهاده انه کان له اجر واحد علی اجتهاده و اما علی فکان له اجران اجر علی اجتهاده
واجر علی اصابته الخ پس که حصن حصین اجتهاد معاویه آنقدر مستحکم و مرصوص باشد
که بسبب محاربه بنفس رسول صلی الله علیه وآله وسلم و قتل حضرت عمار و چهل هزار کس از
مهاجرین و انصار و تابعین کبار با وجود نص صریح یا علی حربک حربی و حدیث متفق علیه
عمار جلدة بین عینی و تقتلک الفئة الباغیة در بنیان اجتهاد معاویه خلل راه نیابد بلکه با وصف
آیت وافی هدایت اِنَّمَا جَزَآءُ الَّذِیْنَ یُحَارِبُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ الآیة باعث اجر و ثواب
باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن بنابر اجتهاد کرده و تاویلی بران قرار داده باشد
چگونه مخل اجتهاد و عدالت خلیفه پنجم خواهد شد و نیز میگوییم که چون بنابر مذاق اهل سنت
امام حسن نیز مجتهدی بیش نبوده والمجتهد یخطی و یصیب محتمل است که رای آنحضرت در با

برکسی استخلاف خطا باشد در رای خلیفه پنجم صواب و باعث دو اجر و ثواب که بحث لا
ومعلوم است که جناب رسالت مآب در حق معاویه فرموده اللهم اجعله هادیا مهدیا یقین است
که نزد سنیان آنحضرت مقبول الدعا باشد پس البته استخلاف یزید برای هدایت مسلمین
خواهد بود و امکان خلاف العهد سوم آنکه استخلاف معاویه بعد از وفات جناب امام حسن
علیه السلام واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید وکان معاویه قد اشار
بالبیعة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام وعرض بها ولکنه لم یکشفها ولا عزم علیها الا بعد
موت الحسن علیه السلام و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن معاویه خلیفه و امام
بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به بیعت صحابه و تابعین و اجماع اهل حل
وعقد ثابت بود پس در استخلاف معاویه مخالفت عهد نخواهد بود و عجب نیست
که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن علیه السلام با وجود قصد استخلاف کما یدل
علیه عبارة ابن عبد البر بسبب رعایت همین عهدنامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاند
خلیفه شد استخلاف نمود اما آنچه فاضل مجیب در باب اتفاق ابن بابویه و شیخ مفید و دیگر
علمای نوشته پس در این مقام فایده بجز اطالت تحریر ندارد زیرا که بنای استفتا و این رساله
بر اصول موضوعه اهل سنت است فذکر هؤلاء الکرام فی ذلک المقام بعید عن اولی
الافهام **قوله** و نزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود
الخ **اقول** اولا لا نسلم که استخلاف معاویه مشروط باین شرط بوده باشد و المدعی
مطالب بالبیان و عدم ذکر این شرط در عهدنامه که بنای صلح بود اول دلیل است بر عدم
اشتراط بشرط مذکور و لذا لم یتعرض بذکره الشیخ السیوطی و اکثر المورخین و ثانیا
بر تقدیر تسلیم میگوئیم که قول بعض مجهول الحال مفید برای مجیب و مضر برای خصوم نیست
زیرا که کلام در مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره اهل سنت است پس رجوع
بقول بعض غیر مشهور لا یسمن و لا یغنی من جوع ثالثا میگوئیم که مراد از تعرض حال اگر
طلب بیعت است لا نسلم که معاویه منع از آن نموده لا بد علیه من دلیل و اگر مراد از آن تعرض
بقتل جناب سید الشهداء است فلا یجدی نفعا زیرا که آنحضرت در هنگام صحت استخلاف او

عزم محاربه با و فرموده پس البته مخالف قوانین اهل سنت خواهد بود اما رد آنکه
از صدوق نقل کرده پس ازان اشتراط استخلاف باین شرط اصلا استفاد میگردد
ایضا لاو استخلاف در بدو استقرار و تسلط معاویه بعد شهادت جناب امام حسن ع
در سنه خمسین واقع شده و این کلام در آخر عمر و قرب ارتحال او صادر گردیده آری
این کلام مجمله وصایا می تواند شد و درین صورت میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد
حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که اطاعت حکم او در باب قتل ابن زبیر نیز
واجب باشد فیکون یزید مثابا فی قتله البته و همچنین قتال اهل مدینه از دست مسرف
که بنابر وصیت و امر معاویه واقع شد کما نص علیه صاحب جذب القلوب قابل مواخذه
یزید نخواهد بود لانه اطاع فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او
واجب نباشد مخالفت یزید در باب شهید کردن جناب امام حسین علیه السلام مخالفت
شرع نخواهد بود علاوه آنکه بنابر مزعوم محب معاویه در باب استخلاف ارتکاب خلاف
عهد جناب امام حسن علیه السلام نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و
ابطال خلافت معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش
خواهد گشت والا فلا و ازینجا که امر معاویه بنابر ایجاب زعم یزید بوده محتمل که برای استحباب
باشد چنانچه امر نبوی در حدیث ایتونی بدواة و قرطاس با وصف ضمیمه لن تضلوا بعدی
نزد فاروق محمول بر استحباب بوده و لهذا مخالفت آنرا جائز داشتند و نسبت هجر
بزبان بطرف سید انس و جان نمودند و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید لا یزید علی
الفاروق **بالجمله هرگاه** مخالفت وصیت جناب سید المرسلین و افضل الاولین
والآخرین مصداق کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین در آخر عمر آنحضرت در باب اتیان
دوات و قرطاس و تجهیز جیش اسامه با وجود فقره لن تضلوا و لعن الله من تخلف عنه باعث
حط مراتب عظماء صحابه نشود مخالفت وصیت معویه چگونه باعث حط مرتبه یزید خواهد
شد **قوله** و ازینجا بروایت اخص الخواص مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان
و زمین معلوم شد **اقول** اگرچه دعوی فضل معاویه درین مقام برای ما مفید و برای او

حضرت لانه استخلف ابنه وقال فی حقه لارأیت من فضله پس اگر معاویه بزعم
فاضل عجیب معاویه فضل باشد البته درباب استخلاف ومدح یزید فاسق کاذب نخواهد
بود لکن سخافت افعال وخباثت اعمال معاویه در کتب اهل سنت نه آن قدر دارد است
که در حیطه تحریر توان آمد امّا به تحریر بندی از آن که مشتی نمونه از خرواری است می پردازد
مخفی نماند که اکثر علمای اہلسنت ذکر نموده اند که معاویه وپدرش از مولفة القلوب بوده
منهم السیوطی فی تاریخ الخلفا وابن عبد البر فی الاستیعاب واللفظ للاخیر قال ابو عمر معاویة
وابوه من المؤلفة قلوبهم ذکره فی ذلک بعضهم وهو احد الذین کتبوا للرسول وابن اثیر
در جامع الاصول در بیان احوال رجال صحاح ستّه نوشته که معاویه وپدر او از مولفة
القلوب بودند وبعضی میگویند که او کاتب وحی بوده وبعضی انکار آن کرده اند ودر
آخر عمر میگفت لیتنی کنت رجلا من قریش بذی طوی ولم آل من هذا الامر شیئا انتهی
وعلامه جار الله زمخشری در ربیع الابرار وابن ابی الحدید وبیهقی روایت کرده اند
رای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابا سفیان مقبلا علی حمار ومعاویة یقوده ویزید یسوقه
فقال لعن الله الراکب والقائد والسائق وابن عبد البر در استیعاب نوشته عن ابن عباس
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعث الی معاویة یکتب له فقیل انه یاکل
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا اشبع الله بطنه وظاهر است که لعن وبد دعای آنحضرت
در حق مسلمین غیر ممکن است ومنافی است در باب حسن اسلام او آنچه ابن اثیر در جامع الاصول
نقل کرده حیث قال باع معاویة اوانی ذهب وفضه اکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله ینهی عن ذلک فقال معاویة اما انا فلا اری به باسا فقال ابو الدرداء
من یعذرنی من معاویة اخبره عن الرسول صلی الله علیه وآله وسلم وهو یخبرنی عن رایه
لا اساکنک بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک فکتب
عمر بن الخطاب الی معاویة لا تبع ذلک الا مثلا بمثل وزنا بوزن اخرجه الموطا واخرجه
النسائی انتهی بر اهل انصاف ظاهر است که این اجتهاد دلیل حسن اسلام معاویه است
لکن عجب از شدت غفلت خلیفه ثانی مصداق القول علینا فقط علینا که با وجود سماع

۱۵۲۰

این خبر بچند دلالت از سبع جرای دیگر برای معاویه تجویز نفرموده‌اند و بیهقی که از محدثین مشهورت
اہل سنت است در جزو خامس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن سعید
بن جبیر قال کان ابن عباس بعرفه فقال یا سعید ما لی لا اسمع الناس یلبون فقلت
یخافون معاویه فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم انف
معاویه اللهم العنهم فقد ترکوا السنة من بغض علی رضی الله عنه انتهی این روایت
نیز دلالت دارد بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که لعن ابن عباس که بنا بر تصریح بعض
اہلسنت اعلم ناس بوده بسبب ترک سنت حضرت سید المرسلین بدون حسن اسلام معاویه
صحیح نمی تواند شد و بغوی در تفسیر خود در ذیل تفسیر آیت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ
مِنْهُمْ فِرَارًا نوشته روی عن معاویه انه غزا الروم فمر بالکهف فقال لو کشف لنا
عن هؤلاء فنظرنا الیهم فقال له ابن عباس رضی الله عنه لیس لک ذلک قد منع الله تعالی
من هو خیر منک فقال لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا الا انه فلم یسمع وبعث
له اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتهم و قریب این در تفسیر کشاف و بیضاوی وغیره
واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا و تهاون در امور دین و
حسن اسلام معاویه مستغنی عن البیان است و سیوطی در جمع الجوامع و متقی در کنز
العمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن مقاتل قال صلیت مع علی الغداة فقنت
فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة واشیاعه و عمرو بن العاص واشیاعه و ابی
الاعور السلمی واشیاعه و عبد الله بن قیس واشیاعه انتهی بر عقلا و اصحاب ایمان ظاهر است
که نفرین جناب امیر کلامیر در حق معاویه و عمرو بن عاص وغیره در قنوت نماز دلیل حسن اسلام
معاویه و احزاب اوست و در شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید مذکور است و روی
احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معویة سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله
فقال اشهد ان محمدا رسول الله فقال لله درک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت
لنفسک الا ان یقرن اسمک باسم رب العالمین این شورا دب که از زبان معاویه سرزده
کما ابلغ من التصریح در باب تکذیب سید انبیاء و حسن اسلام معاویه است ما و صیت

سابقهٔ او در باره اهانت حضرت جناب سید الشهدا علیه السلام با وصف آنچه د
بلیغی که در شهادت برادر بزرگوارش بکار برده و اظهار فرح و سرور بوفات آن نور دیده
رسول و سرو بوستان بتول کرده قابل اصغا و لایق اعتنا نیست چنانچه اسلام و اقرار
لسانی او بشهادتین با وصف مجوبیت او از مولفة القلوب کارامدنی نه تفصیل این
اجمال آنکه جار الله زمخشری در ربیع الابرار آورده جعل معویة لجعدة بنت الاشعث امرأة
الحسن مائة الف درهم حتی سمته ومکث شهرین وانه لیرفع من تحته کذا طستا من
دم وکان یقول اسقیت السم مرارا ما اصابنی فیها ما اصابنی هذه المرة لقد لفظت کبدی
ویوید ه فی الاستیعاب قال ابو قتادة ابو بکر بن حفص سم الحسن بن علی رضی الله
عنهما سمته امراته جعدة بنت الاشعث بن قیس الکندی وقالت طائفة کان ذلک م
منها بتدسیس معاویة الیها وما بذل لها فی ذلک وکان لها ضرائر والله اعلم انتهی و در تاریخ
الفی مذکور است آخر الامر مروان بن حکم را که طرید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بود والی مدینه ساخت و دستمالی زهرآلود باو داد تا به جعده بنت اشعث بن قیس
که زن امام حسن علیه السلام بود بدهد و باو بگوید که تو بعد از مباشرت امام حسن باین مندیل
مسح کنی و او بعالم آخرت انتقال نماید معاویه پنجاه هزار درهم بتو دهد و ترا در سلک
ازواج یزید علیه اللعنة کشد تا ملکهٔ عالم باشی مروان بمدینه آمد و جعده را بتعریف
ما عمل مذکور بتقدیم رسانید و حضرت امام حسن علیه السلام بفردوس جنان خرامید
الخ و قریب باین در تاریخ روضة الصفا مذکور و قاضی محب الدین حنفی در کتاب
روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر و اسمعیل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه
در کتاب مختصر اخبار البشر و غیرهما نیز قریب باین روایت ذکر کرده و قال الدمیری
الشافعی فی حیوة الحیوان قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن وکتب
مروان بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی
بخبر الحسن فلما بلغ معاویة موته سمع تکبیر من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک
التکبیر فقالت فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله عینک ما الذی کبرت لاجله

فقال مات الحسن فقالت اعلی تموت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت شماتة بموته ولکن استراح قلبی ثم دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث فی اهل بیتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا وقد بلغنی تکبیرک فقال مات الحسن الخ و زمخشری در ربیع الابرار نوشته لما بلغ معاویة موت الحسن بن علی رضی الله عنهما سجد معاویة وسجد من حوله شکرا فدخل علیه ابن عباس فقال یا ابن عباس امات ابو محمد قال نعم وبلغنی سجودک والله یا ابن آکلة الاکباد لا یسد جسدک اما حفرته ولا یزید القضاء اجله فی عمرک انتهی پس فرق آسمان و زمین در میان معاویه و یزید قرار دادن زمین از آسمان نشناختن است اقول وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ بر ناظرین کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه که پاره از وصفش قبل ازین بر زبان خامه تفویض نموده ام مخفی و مکتوم نیست که در عدم استخلاف بسیاری از روایات علمای ثقات را که ابو زکریای نووی رحمة الله علیهم اجمعین از جمله آنهاست وارد نموده ام بعنوانیکه مدلول مطابقی آن اینست که معاویه بن ابی سفیان را این استخلاف اتفاق نیفتاد لیکن جلال الدین سیوطی و مانند او درین مقام تهویلی و ترهیبی پیش نمی نماید و محتمل است که مراد نافیین انکار از حقیقت استخلاف باشد که پسر را بجائی نشانیدن و کاروبار ریاست مدن بدست او سپردن است و مقصود مثبتین اثبات آن بطور مجاز بود که ملحق با لاستخلاف است یعنی بمردم اعلام نمودن که یزید بعد معاویه بر سریر خلافت خواهد نشست و زمام مملکت و کشورکشائی و حکومت و فرمان روائی بدست آن بدست خواهد بود پس نفی و اثبات هر دو درین مقام جمع تواند شد کما قال بعضهم قوله اول آنکه الی فاسق خواهند شد اقول دعوی اجمال کردن در اصل جواب است فلا بد من اثباته و تصویره حتی تقلع اصل تقریره و اگر مراد از اجمال وقوع آن در متعلقات جواب است پس هیچ اندیشه نیست زیرا که معلوم شد که در اصل جواب قبح مذکور را تقریر نتواند کرد تفصیل مرام آنکه مدعای مجتهد در استیفای آنکه خلافت یزید دلیل عدم وقوع استخلاف است در جواب سابق گفتیم که معتمد بودن استخلاف

بر تقدیر ثبوت ممنوع است اکنون مخاطب را سلوک یکی از دو طریق می باید یعنی ثابت کند
که این استخلاف خلاف عهد و پیمان نبوده یا ثابت نماید که چنین استخلاف مخالف عهود
موثقه و ایمان مغلظه برای حقیت خلافت شخص افاده میکند هنوز این دو مقدمه را تعرض
نکرده گفتن که این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعضال از آن غیر ممکن آه یاوه گوئی و
بیانه جوئی است و اینهم حیله آخر است که استخلاف معاویه کبیره است یا صغیره بلکه بحمد الله
تعالی و تقدس اگر مخاطب در پی اثبات مقدمه ثانی شود بنده را امید که از وی استفسار کنم
و گویم که اکنون بگو که این خلاف عهد کبیره بود مبطل خلافت یا صغیره بود غیر مبطل و بر هر تقدیر
این استخلاف چگونه مفید تواند شد و اتباع این استخلاف مردم دیگر را چه سود مگر هنوز
یا وصف تفاصیل که در هر باب درین کتاب نموده میشود خصوصا آنچه در منهج اول از
کتب محققین ... تام و شرح ما لا کلام فیه نشنیده و در کتب معتبره ندیده که اطاعت و
انقیاد خلفا و سلاطین در اموریست که مخالف شرع نباشد و از قبیل کبیره و صغیره نبود
... ... امور مطعن و تشنیع مجتهد شیعه خواهد شد و قبل ازین
... ... گذشت که دلیلی بر فسق و کفر اقامت باید کرد هنوز مجتهد الزمان را هیچ دلیلی
... شود ولی دلیل و برهان هرچه میخواهد خاطر خود را اندکی تشویش خورسند مینماید
... نمی توان گفت که فسق ابتدا در صورتی خواهد بود که بر عزل معاویه قادر باشند
... مطالب با لبینة ... از تاریخ دان پوشیده نیست که جناب امیر کرم الله وجهه
بر عزل معاویه بن ابی سفیان در وقتی که او ناظم ملک شام بود قدرت نیافتند و حال
آنکه او رکن خلافت و تخت امامت را زیب و زینت داده بودند فکیف کسانیکه
امارت نداشته باشند و معاویه در آنوقت ثروت و جاه و اقتدار زاید الوصف
پیدا کرده باشد و اختیار را و از یکی بهزار و از اندکی به بسیار رسیده و چون
سابق ازین از تصریحات علمای امامیه دریافت رسیده که همه کس مذعن بعدم استحقاق
یزید بود نیست شان بر تقدیر ثبوت استخلاف هم نخواهد بود مگر بنا بر ضرورت
و ناچاری و مشاهده ظلم و ستم بعد ازین اثبات لعن معاویه نیز بر عهده مخاطب است

توجه را میرسد که بگوید محتمل که بسبب تقادم عهد معاویه را سهوی و نسیانی در باب استخلاف
پیش آمده باشد و هرگاه خود حضرات معصومین را از امور مهمه غفلت رو دهد و ائمه هدی
و امثال شان را دهشت ها پیش آید و امور ضروریه را با وصف ضرورت شدیده بر زبان
نیارند چنانچه سابقا و لاحقا دانستی فما ظنک بمعاویه و تسلیما که معاویه عمدا در باب استخلاف
مرتکب خلاف عهد شده لیکن معاذ الله این امر نسبت بافعالیکه بر اصول امامیه از حضرات
انبیا صدور یافته و امامیه آنرا ترک اولی قرار داده اند کما سبق شطر منها بمنزلة لاشیء است
و همچنین فعل مذکور از فعل حضرت آدم صفی الله بر تقریرات والد مجتهد الزمانی در حسام الاسلام
و روایات علمای محدثین شیعه کمتر است زیرا که با وجود نبوت و صفوت ارتکاب نقض
عهد و تکذیب ملک الموت که بقول آن بزرگ از کذب و بهتان منزه است فقط برای
زندگانی دنیای فانی بعمل آورده اند و هرگز در صفوت و برگزیدگی شان نقصانی پیدا نشده
پس در خلافت و عدالت معاویه که بهزاران درجه کمتر از درجه مذکور است چرا نزد مستفید
فتوری و قصوری راه یابد و تفصیل این مبحث بما لا مزید علیه از بیان کتاب اثبات
الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة باید جست والمظنون ان المخاطب السفیه لا یطهر الرضا ما دام
اللسان فی فیه وان کان الامر کذلک عند ابیه **قوله** و بر تقدیر ثانی آه **اقول**
جواب این از قول گذشته بر می آید کما لا یخفی علی اوساط الناس فضلا عن اولی النهی
قوله و ازینجاست آه **اقول** حیرانم که درینجا چگونه شهادة علی النفی نزد
مجتهد الزمان مسموع و مقبول گردیده ایا بعد ازین در مقامات آینده جائیکه استفتای
فقیر را جواب خواهد نوشت تصریح نخواهد کرد که شهادت علی النفی حظی از جواز ندارد
کما مر مجملا فی المنهج الاول و ستعرف تفصیله ان شاء الله تعالی **مع ذلک** امام حسین
و عبد الله زبیر و عبد الرحمن و عبد الله عمر انچه وقت انکار از سلطنت یزید روبروی
معاویه بن ابی سفیان فرموده اند مالش غیر ازین نیست که جانشینی محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم و حکومت بر اهل اسلام امری بس خطیر است و آخر در قیامت بحکم
الهی ترا در موقف حساب استاده کنند و پرسند که این امر عظیم را بکه گذاشتی و بجای

خود که یا خلیفه سازی باید که برضا و اختیار اہل حل و عقد خواہ تنهائی یا کسی از بنی ہاشم
و مانند ایشان برگزیده کنی یا بشوری یکدیگر است چنانچه محصول یا نقل سابقا من تحفة
الاحباب و غیره آخر این همه تقاریر همین امر باز میگردد که یزید پلید لایق این امر نبود انتهی و
معاویه بابت قصد استیعین خلافت امر شرعی را مرتکب میشود و عهد سابق را بهم میزند و
مخالفت صحابه کبار که او را [illegible] خلیفه نگردند اختیار می نماید او را باید که خلافت را باختیار
بزرگان دین برگرداند در این تقریر بسبب جامعیت همه امور مندرج گشته که لفظ صلح نامه
صراحة مذکور نشده باشد **قوله** حتی اورع صحابه الخ **اقول** رضای اورع صحابه
یعنی عبد الله بن عمر از عبارتیکه مخاطب آورده در حیز منع است رضای آن بزرگ نیز ثابت
کرد مجتهدی فهمیده اند یا مقصودش از اجماع مسلمین اتفاق عظماء و روسای دین است
که عمده مسلمین باشند و کسانیکه اہل حل و عقد و وجوه اسلام باشند کلام در اثبات است
بنابر تفصیل تمام از کتب معتبره فریقین دانسته شد که عوام را در این امور کسی نمی پرسد
و رد اکابر دین جناب امام حسین اند و حال آبای انجناب و امثال و اقران او قسمی که
بود بر ظاهر بود پس گویا جواب عبد الله بن عمر از قبیل تعلیق بمحال و از جنس آیت کریمه
لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ است و بسا
می باشد که متکلم مراد خود را بانحوی ادا میکند که مخاطب خلاف مرضی خود ندانسته در رد آن
کوشش بلیغ نمی نماید مقصود او وقتی که هیچ امری از امور در باره انکار چیزی که او درخواست
کرده باشد متکلم کلام باقی نگذاشته باشد پس محتمل بودن اینمعنی که در واقع گویا نقیض
مدعای معاویه بود و بنده برای کلام عبد الله بن عمر گذارش دادم شکی و ریبی نیست و این
بابیست از بلاغت که متکلم مطلب خود را نزد مخالف خویش بعنوان شایسته ادا کند و او را [illegible]
دست ندهد کما قال الشاعر مصرع که هم تیغ بر جا بود هم کباب معهذا حیرانم که صدور صفقه
بیعت و انهم برضا و خوشنودی از عبد الله بن عمر در کدام وقت رو داده زمانیکه معاویه بقید حیات
بود و انواع حیله ها و اقسام تدابیر برای اخذ بیعت از عبد الله مذکور و امثالش ترغیبا و ترهیبا
در خلوت و جلوت عمل میکرد بمصداق الغریق یتشبث بعمل آورد و زمین را باسمان دوخت هیچ یکی

ازان سود مند نگردید و وقتی که معاویه جان بجان آفرین سپرد و یزید پلید حاکم مدینه را از ان اعلام نمود
و بیعت از عبد الله عمر و امام حسین و غیر ایشان درخواست و بتاکید بلیغ نوشت که اگر بیعت نکنند سرهای
شان باید فرستاد نوبت بهجرت و تعلیق ابواب رسیده هرگز عبد الله مذکور بیعت نکرد و چون امام حسین ع
از مکه بسوی عراق نهضت فرمود در انوقت هم بیعت اتفاق نیفتاده چنانچه شرح این امور بخوبی در طرق
و وجوه سابق دانستی هرگاه خبر جانگداز هوش پرداز یعنی شهادت شهید کربلا متحقق گشت عبد الله عمر
بنقل شیخ حلی امامیه در نهج الحق بسوی یزید خطی فرستاد و بخطاب انک لظالم ... اگر امور حقه را یاد
کرد و شهادت امام حسین را مصیبت عظمی و داهیه کبری نوشت و احداث و بدعت یزید شقی را
بر ملا در ان مکتوب ظاهر نمود پس معلوم نمیشود که بیعت و رضای عبد الله عمر در کدام زمان است
اکنون جز آنکه بلفظ یا بعینا که در حدیث او واقع است مجتهدین امامیه تمسک نمایند چیزی در دست
ندارند و حالش در اوراق گذشته بعنوان معلوم شده که حوصله مخاطب غالبا از احاطه آن
کوتاهی کند تا بجواب چه رسد و اندک انصاف مرعی شود و ملاحظه رود که هیچ عاقلی بخیال خویش
می تواند گذرانید که رضای عبد الله عمر در واقعه حره بظهور پیوسته که قتل اصحاب و سبی ذراری شان
و انواع اهانت مسجد شریف نبوی چنانچه در احقاق الحق نور الله شوشتری بنقل آمد یا بعد از انکه
که آن شقی بمحاصره بیت الله لشکر کشی نمود لا حول و لا قوة الا بالله و این امور در کتب فریقین
مصرح است که در ظلم و عدوان یزید پلید بیان کرده اند **و از عجایب** قدرت الهی آنکه
نور الله شوشتری در کتاب مذکور جائیکه بحث مکتوب عبد الله عمر مرقوم است آنچه گفته دلالت بران
دارد که عبد الله عمر در آنوقت هم بیعت یزید نکرده تا برضا و خشنودی چه گفته شود محصل کلامش آنکه
چون یزید میخواست که هر دو کس را از امام حسین ع و عبد الله عمر بکشد و آرزوی او درباره یکی از ایشان
بر آمد عبد الله بن عمر بعد از شهادت امام حسین ع یزید را تخویف کرد تا جرأتی و جسارتی او را بعد ازین
برین امور باقی نماند و نوشتن مکتوب مذکور از محبت امام حسین بود انتهی و وجه دلالت بحدی عیان است
که محتاج بیان نیست زیرا که بعد بیعت یزید و رسوخ در ان خوف و خشیت قتل نبود عقلا مسموع و
مقبول نیست **و ازینجا باطل شد** آنچه دیگر علمای امامیه گویند که عبد الله بن عمر و یزید خلافی نداشتند
و عبد الله عمر از یزید معاذ الله راضی بود فلا تغفل اما آنچه در باب معاویه و اجتهاد او بجهت ایراد

مینماید بنا بر منشای آن غیر از اغماض و چشم پوشی از اصول امری دیگر معقول نمیشود ایا در کتب
مبسوط خویش ندیده اند که بعضی از مجتهدین امامیه با وجود بدعت بودن چیزی که آتش دخول
دار البوار است آن چیز را از مباحات بلکه مستحبات شرعیه گردانیده اند از انجمله است حکم نمودن
بعضی از اکابر شیعه باینکه در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت و حی علی خیر العمل را ترک
باید کرد و بعضی بجمع قائل شده اند چنانچه از هدایه شفاه الله عاجلا و عفا عنه آجلا در رساله
خویش ذکر نموده با آنکه علمای متکلمین و محدثین و مجتهدین ایشان در بسیاری از کتب معتمده تصریح
کرده اند که این جمله از جمله بدعات خلیفه ثانی است رضی الله عنه حتی که مخاطب نیز اعتراض بر نسق
عبارتش نموده و آنرا از بدعات فاروقیه گمان برده کما سیجئ ان شاء الله تعالی مگر که مجتهدان امامیه
با وجود حکم باستحباب احداث معاذ الله من ذلک متوقع حصول اجر و ثواب اضعافا مضاعفة
باشند غایت کار معاویه نیز بهمین امور خواهد کشید و اگر در قتل و قتال و جنگ و جدال با خلیفه برحق
سلوک راه بغاوت و اهلاک مسلمین است فتوی بجواز و استحباب امور محدثه سیما احداث کسیکه
حالش نزد امامیه ناگفته به است هلاک معنوی جهان و جهانیان است باید چشم از حق نباید پوشید
و باطل محض نباید گردید **و متوهم مباد** که این مذهب اهالش متعرض گردیده اند و نام و نشانی
از ایشان پیدا نیست چنانچه بعضی از فقهای امامیه تقریر میکنند و انجام کار را ندانند زیرا که
این علما هنوز در بلاد ایران بلکه هندوستان هم موجود اند که جمله مذکور را نیز را با حی علی
خیر العمل جمع میکنند در زمان سابق راقم الحروف را تا چند ماه در مسجدی قریب فرنگی محل
بنا بر تحصیل بعضی از کتب درسیه در خدمت بعضی از اکابر افاضل الله علیهم انوار غفرانه
دست بهم پیوسته چنانچه اتفاقا اقامت افتاده بود و پاسی از شب باقیمانده باشد که شخصی
بآهنگ اهل ایران بر غرفه بامی که محاذی مسجد مذکور بود در اذان صبح هر دو جمله را جمع
کرد چون صبح روشن شد و از نمازش فقیر را با جمعی از احباب فراغت روداد این
واقعه را بعد چندی بایشان بر زبان آوردم گفتند که برای اطمینان قلب میخواهیم که اگر بار دیگر
آن صدا بشنوی ما را هم اعلام کنی و از خواب غفلت بیدار نمائی چون ساعتی از شب
باقیماند آن شخص بدستور سابق بانگ نماز صبح آورد از جمله اغاز کرد جماعتی را که خفته

بیدار کردم همه کس بگوش خویش شنیدند و اطمینان تام بهم رسید چون کتب امامیه بنابر
ضرورت معلوم بمطالعه فقیر در آمده دانستم که این واقعه محل استبعاد و استغراب نبوده
داگر این قسم اجتهادات امامیه در بارهٔ طهارت و نماز و صوم و ابواب زکوة و مناسک
حج و زیارات و معاملات برشمارم و منتهی المطلب و مختلف را از کتب ائمه عظام امامیه بنظر درآرم
دفتری طویل و کتابی دراز مانند فوائد مدنیه فاضل محمد امین استرابادی و معاول العقول
مرزا محمد اکبرآبادی می باید نگاشت اعاذنا الله من الخرافات از عجایب ترهات
و غرایب هفوات آنکه مخاطب رئیس الملحدین در رسالهٔ تحلیل المتعه مسمی بصنعیه که برای تقرب
معتمد الدوله نوشته بر جملهٔ الصلوة خیر من النوم که بشهادت کتب معتمدهٔ امامیه در اعادیث
ائمهٔ امر بندای آن وارد است و زنهار بر غایة السعی علمای ایشان که حمل بر تقیه باشد محمول
نتواند شد کما ستعرفه ان شاء الله تعالی از راه ناعاقبت اندیشی زبان اعتراض میکشاید
و این جمله از جملهٔ بدعات فاروقیه دانسته میفرماید طرفه تر آنکه زیادت فرمودن الصلوة
خیر من النوم و اسقاط حی علی خیر العمل دلالت دارد برینکه قطع نظر از کمالات دیگر ذهن
و ذکای خلیفهٔ ثانی بدرجهٔ قصوی بوده والا امری را که بهترین اعمال باشد از خواب ترجیح
دادن بعید از بیداری و هوشیاریست انتهی بلفظه اقول فراوان حیرتست
که جناب مجتهد الزمانی برین لفظ و معنی حرف گیری میکند و آن را از محدثات خلیفهٔ ثانی
می انگارد و حال آنکه در کتب استدلالیه فقه امامیه مثل معتصم الشیعه فی احکام الشریعه
که غالبا بنظر شریف نظر بادهای اجتهاد در آمده باشد چنان بیاد فقیر می آید که علمای اثنا
عشریه که بانی مبانی اجتهاد بودند و بجناب ائمه تقرب زاید داشتند فتوی بران داده اند
که در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت از جملهٔ شان ابن جنید و جعفی است
و متوهم مباد که ایشان در نحکم قیاس اصطلح نظر ساخته باشند زیرا که انقیاد السنی که قیاس
مجتهد الزمانی مقتضی آن است که کسی از عقلا باین قسم کلام متکلم نمی تواند شد بلکه اخبار
و احادیث ائمه را که مامور باظهار ما هو الحق بوده اند الاد دستاویز خویش ساخته اند
از جملهٔ آن حدیث بزنطی است که در بیان کتاب مذکور است از عبد الله بن سنان لنه

حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود در اذان صبح بعد از حی علی خیر العمل الصلوة
خیر من النوم بگو و بر الله اکبر لا اله الا الله ختم بکن لیکن در اقامت الصلوة خیر من النوم
مگو که این جمله فقط برای اذان فجر قرار یافته انتهی موضع الحاجة من الحدیث المذکور
آمدم بر اینکه جناب شیخ المفضلین امام اعظم متشرعین مجتهد المجتهدین مثل این روایت
را در کتاب استبصار بر تقیه حمل میفرماید حیث قال فاما ما رواه محمد بن علی بن محبوب
عن احمد بن الحسن عن الحسین عن حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال النداء و التثویب فی الاقامة من السنة الحسین بن سعید
عن فضالة عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع قال کان ابی ینادی فی بیته
بالصلوة خیر من النوم و لو رددت ذلک لم یکن باس و ما اشبه هذا من الاخبار مما
یتضمن ذکر هذه الالفاظ فانها محمولة علی التقیة لاجماع الطائفة علی ترک العمل بها انتهی
بلفظه این کلام محل حیرت اهل خبرت است بچند وجه **اول آنکه** از احادیث کلینی
و اخبار دیگر که خود این شیخ در افادات خویش متضمن از حضرات ائمه هدی روایت
میکند چنان بوضوح می انجامد که هر یکی از ائمه در صحیفه خویش مامور بامری و دیگری بکر
بود حضرت امام باقر و صادق را این امر بتاکید تمام شرف نزول یافته بود که باشاعت
حق باید کوشید و از کسی نباید ترسید و این حدیث در کلام مجتهد الزمانی نیز بر مقام
خویش خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس حمل احادیث این بزرگان بر تقیه استیصال
اصول موضوعه خویش نمودن است و اگر این حدیث و نزول صحف قابل اعتبار
نیست پس در وقت تاویل از جانب ائمه هدی درباره تطبیق اقوال مختلفه و افعال
متضاده شان این حدیث و کتاب مختوم را ذکر کردن داد سخافت دادنست :
دوم آنکه آنچه در کتاب بزنطی بروایت عبد الله بن سنان مرویست دلالت
بر آن دارد که حی علی خیر العمل را با جمله الصلوة خیر من النوم ضمیمه باید کردن پس تقیه
و اظهار هر دو درین یک حرف متقارن شد و ذلک اجتماع النقیضین تقیه مشوم بر فرض
و تقدیر وقتی صورت می بست که فقهای اهلسنت که ائمه هدی در بلاد ایشان اقامت

اضافت می نمودند قایل تا آن مسود نده حالانکه ندای حی علی خیر العمل از خصایص شیعه
است چنانچه صاحب معتبرهم برهمین تصریح کرده و تاویل تقیه را که شیخ بار تکابش مضحکه
ارباب عقل و نقل گشته و قد عرفته آنفا بجوی نخریده و لفظ الصلوة خیر من النوم را بدون تقیه
از جناب ائمه هدی ماثور دانسته سوم آنکه دعوی اجماع قابل اصغا نیست شیخ المفضلین جناب
سید الی سود از مذهب قدمای خویش که اسامی بعضی از ایشان مذکور شد خبری نگرفته یا دیده و دانسته
براه عناد و عصبیت رفته بالجمله معلوم شد که مجتهد الزمانی را در لباس محبت اهلبیت داد ناصبیت
داد نست و اعتراض بر حضرت امام زین العابدین که ندای الصلوة خیر من النوم از معمولات آن
جناب بود و هم بر حضرت صادق که این کلام را از فضول اذان صحیح اعتقاد مینمود و در رد کردن
استغفر الله در حقیقت این اعتراضات بجناب سید کائنات بلکه خالق ارض و سموات میکشد
زیرا که ائمه هدی درین امور سفیر بودند و آنچه برگفته این بزرگان رفته بلا ریب وحی منزل کما فی الکافی
وغیره لهذا درین مقام بر احادیث اهلبیت اکتفا نمودم و ما به النزاع را از کتب معتبره امامیه ثابت
رسانیدیم حاجتی بدان نیست که سند الصلوة خیر من النوم را از قرآن مجید که در حقیقت نزد مجتهد
الزمانی بیاض عثمانی بیش نیست ثابت کنم جناب مخاطب با این علم و دانش دعوی اجتهاد در سر دارد
نعوذ بالله من تلبیسات النفس و هواجسها باز باصل مطلب میروم و میگویم قطع نظر از این امور
در اصل استغنا خود به بیند که مخاطب مدعی اجتهاد استخلاف اهم دعوی میکند و میگوید که
دلیل دیگر بر ثبوت صحت خلافت و امامت یزید صحت استخلاف معاویه است و درین مقام آنچه
فرموده است خلاصه اش غیر ازین نیست که او مجتهد بوده شاید که تاویلی بکار برده باشد مدعی استخلاف
را این احتمال چگونه کفایت خواهد کرد این اندیشی ثابت نماید که معاویه جواز استخلاف را بقاطع
دلیل ثابت کرده بود آیا در کتب مناظره ندیده یا بگوش او نرسیده که مدعی امری را احتمال کافی
نمی تواند شد بلی سوجه را احتمال کفایت میکند سلمنا که معاویه در باره استخلاف تاویلی اندیشیده
باشد لیکن فائده بخیال مخاطب نمی تواند بخشید زیرا که درین صورت لا نسلم که حقیقت خلافت
برای یزید نزد اهل سنت لازم آید و المدعا هذا دون ذلک والمدعی مطالب
بالبینه زیرا که سخن درین بود که از استخلاف که ادعی صحت خلافت یزید یعنی ما به النزاع لازم می آید

اما احتمال خطای حسن مجتبی پس مرفوع است بایکه معلوم نیست که جناب مخاطب این احتمال را
بر کدام مذهب از فریقین مبتنی ساخته اند لفظ مذاق اهلسنت نص در معنی ست که بنیاد این احتمال بر
اصول مقرره اهل حق واقع شده ولیکن از دعوی اجتهاد و بمبادی آن وادعای مطالع کتب اهلسنت
سخت بعید می نماید که احتمال خطا بجانب حسن مجتبی راه یابد اینک جامع بخاری و دیگر کتب حدیث
که التزام صحت دران نموده اند حاضر ست در مناقب آنجناب از حضرت سید المرسلین تحسین
این صلح بروایات مستفیضه صحیح برجای خود ثابت است مدعین مزید ولای اهلبیت را
که نواصب از مکاید شان مستفید و مخجل باشند مجالی نیست که وثیقه صلح را بر خطا حمل کنند
و رای معاویه ابوسفیان را بر خلاف آنچه مدار علیه این صلح بود صواب قرار دهند و لفظ اللهم اجعله
هادیا مهدیا را در حق معاویه نصب العین دارند و از مناقب ریحان رسول الثقلین چشم با عاقبت
بین می پوشند و آنهمه را کان لم یکن پندارند و نطاق همت بر کمر جان بر بندند تا خلافت یزید
را باثبات رسانند ذلک هو الخسران المبین و ازین مقام صریح هویدا شد که لفظ بر مذاق اهلسنت
هرگز برجای خویش مثبت و اگر اساس این اعتراض بر اصول و روایات شیعه است چنانچه
صاحب کشف الغمه که مخاطب اجتهاد مآب به بحث او بعد ازین مشغول خواهد شد و در حق او
لفظ اعظم خواهد نوشت و اعتراض او را در مابعد استناد امام اعظم اول و تائید و قبول
خواهد کرد از ابن المطراق روایت کرده و دلالت بران دارد که حضرت شهید کربلا خود این
صلح و صلحنامه را خطای محض دانستند بلکه در تخطئه آنجناب از هم ترقی کردند و دیگر
محدثین امامیه نیز این را مفصل نوشته اند پس برجای خویش است نه مقام افتخار رقوم بداندیش
زیرا که الزام اهلسنت بروایت مذهب خود خلاف عهدیست که والد بزرگوار مخاطب در
صوارم و غیره نموده اند [illegible] این قدر مطمح نظر باشد که تحسین صلح حسنی از اشرف
الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما ثابت است چنانچه تصحیح آن نزد فرقه از معصوم یعنی
خامس اصحاب کسا و ازین اصول و روایات و مانند آن که سابق نموده و یعنی شطری ازینها
ان را به اینها عیان میشود که انا فتحنا مر آن برای حسن مجتبی هم نازل شده بود اصلی بنا
و الا لازم آید که جناب امام حسین علیه السلام باوجود تیره از نسیان و حصول علم ما کان و ما یکون آنرا

یاد نمانند و علمای شیعه با وصف مرور احقاب آنرا گاهی فراموش نسازند و لوازم ذاتیه
مذهب امامیه همین است کما عرفت سابقا و لاحقا ان هذا الشئ عجاب و متوهم نشود که
مبرا بودن از سهو و حصول علوم لدنی بعد از امامت می باشد چه این وهم خلاف اصول موضوعه
حسن صفار و کلینی اعور و مرویات اعمی و احول کما لا یخفی است اما آنچه ذکر دعای نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم در حق معاویه کرده پس بر مدعای او که اصابت رای معاویه در
باره استخلاف یزید است دلیل نتواند شد زیرا که نزد فریقین هر هادی را که در هدایت
او انتظاری باقی نیست ضرور نمی باشد که جمیع اقوال و افعال او بر حق و صواب و موجب
حصول ثواب باشد نه بینی که صدوق شیعه در عیون اخبار از امام رضا رضی الله عنه حدیثی
روایت کرده که مضمونش اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت
حق من در باره اصحاب لازم گیرید و بایشان تعرضی نرسانید و اصحاب من مانند ستارگانند
هر که پیروی خواهید کرد راه دین خواهید یافت امام رضا فرمود که جز اهل تغیر و تبدیل کسی
ازین حکم مستثنی نیست تمامی اصحاب که بر طریق رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم رسوخ
داشتند همین حکم دارند که در اقتدای آنها راه نجات بدست می آید پس باعتراف لسانی
شیعیان سلمان و ابوذر و عمار و ابن مسعود می باید که بسبب هادی بودن شان
که مدلول حدیث مذکور است مامون از خطا باشند و حالانکه بالاتفاق حضرت ابوذر
در مسایل زکوة و عبد الله بن مسعود در قول بعدم جزئیت معوذتین نسبت بقران مجید کما
روی اسناد الکلینی فی تفسیره و عمار بن یاسر در حصول شک و تردد و حیص و بیص درباره
امامت مرتضوی بلکه وقوع دیگران نیز درین امور یعنی شک و تردد مذکور در کشی و بحار
وغیرها بطرق متنوعه براه خطا رفته مرویست پس با معاویه چه گمان توانی کرد که غیر از
جمله دعا در حق او چیزی در حدیث وارد نیست و بر همین قدر اکتفاست که خدایا او را
هادی و مهدی گردان بخلاف ابوذر که او بر طبق روایات امامیه بدان اعتراف دارند
و مجلسی در حیات القلوب و غیر آن اخراج کرده صدیق امت بوده بلکه در حق او و عبد الله
مسعود ایضا مرویست که این هر دو مقتدای اصحاب اند علی الاطلاق و باید پیروی این هر دو

بکند چنانچه کتاب ارشاد معوری هم علی ما نقل عنه بر ان ادل دلیل است و برای عبد الله
بن مسعود اینهم درین کتاب از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ثنا نیست
لا متی ما رضی لها ابن ام عبد و کرهت لها ما کره ابن ام عبد سبب این کتاب بر طبقها
اظهار نماید طایفه خویش اصدق بودن ابوذر را این منقبت خاص ابن مسعود را از
قطعیات شمرده و باعث یقین و اطمینان دانسته و حال آنکه خود میدانست که حلیه
ابن عیینی در حق او با اظهار مخاطب درین مقام صحیح شده و بنا بر این کتب حدیث
پوشیده نخواهد بود که مناقب این بزرگان درین قدر قلیل محصور نیست علما در باب
فضایل ایشان رسایل برای سها پرداخته اند هرگاه حال بر همین منوال باشد بیچاره معاویه
بن ابی سفیان که در حق او این مصرع بی کلفت صادق می آید ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک که بمی رسد و برای ازاله خطای او در باره استخلاف بر تقدیر مذکور
نیز دعای مستجاب مفید نمی افتد و آنچه گفته که یقین است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم نزد سنیان مستجاب الدعا باشد جوابش آنکه بلی نزد اهل سنت همچنین قرار
یافته که آنحضرت مستجاب الدعا بود و یکی از جمله دعای انتخاب است که فاروق اعظم
اسلام آورده و آثار اجابت دعای شریعت که خدایا غالب کن اسلام را بعمر یا
با بو جهل چندان بمرتبه ظهور رسید که خبر فرق انصاف دشمن کسی از اهل اسلام تا
این وقت بانکار آن حرفی نزده و لب نگشوده و همچنین دعاهای دیگر که شرح آنرا
طوامیر طوال می باید تعجب دارم از عقل و کیاست هنگی اریکه اقبال که درین مقام یعنی
دعای حصول عزت اسلام با یمان فاروق هیچ و تابها که نخورده و چه اقوال رکیکه
که بر لسان قلم نه سپرده باز بطور استغاثه رو بروی عقلا از دست اهل حق می نالد
در حسن تقریر خویش بر خود می بالد بالجمله او را درین باب انکار شدید است و عقلا
و نقلا این دعا را از موضوعات شمرده چون مقام تطفل است مناسب نمی نماید
که تمامی عبارت او را نقل کنم و زیر و زبر نمایم ان شاء الله تعالی بشرحی و تفصیلی که فرنگی
یاران در تصور هیچ فردی از افراد ایشان نگذرد در جواب رساله او که در ان این بحث

واقعه شده می نویسیم چنانچه بعضی از اجزای آن پیرایه تسوید پوشیده امیدواری از عنایت
... انجام باتمام تفصیل نقش اختتام پذیرد و صورت تبیض و تهذیب
بعنوان مقبول پیرهن ... سام بایجاز و اجمال اشاره میکنیم بدانکه تلخیص عبارات منکی آنست که
فاروق اعظم عزتی در عرب نداشته پس این احادیث را علمای سنیان از پیش خود برتافته اند
و حاشا که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این دعا که مخالف عقل و نقل است بر زبان مبارک آورده
باشند انتهی **افسوس** که این داعی مکلف را هنوز خبری نیست که این دعا چنانچه در ادعیه نبویه
صلی الله علیه و آله و سلم در کتب اهل الحق مرویست همچنین در کتب اصول معتبره امامیه لو علی الاختصار
طریق این حدیث را از رسایل فضل بن شاذان و تصانیف شیخ طبرسی و طوسی و علم الهدی و شیخ مفید
تتبع نکرده بروایت مسعود عیاشی و نقل ملا مجلسی در بحار الانوار یعنی مجلد چهاردهم آن که از اطول
مجلدات توان گفت و کتاب السماء والعالم نام اوست اکتفا می ورزیم ملای مذکور میگوید که
روی العیاشی عن الباقر علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
او بابی جهل بن هشام آری فرق اینست که در خاتمه این حدیث ایشان مرویست که بعد ازین دعا که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمودند این آیت کریمه **وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا** بر ایشان نزول
پوشیده و ضم این ضمیمه نزد خود خرده بین برهان داد ارجهان آفرینست که اهل اخلاق را تقریبات
ایشان مقتضی میفرماید چه ازین ضمیمه اصل مدعای اهل الحق بدلالت واضحه و بینه قاطعه ثابت میگردد
تفصیل این اجمال آنکه اگر فاروق اعظم و ابوجهل عزت در قبایل قریش نمیداشتند
تخصیص دعای نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در باب اسلام ایشان بلفظ مذکور که خدایا عزت بده اسلام را
بعمر یا بابوجهل که الکنون بلا ریب در فریقین و کتب معتمده ثابت است لغو می شد بلکه از تقدم نام
فاروق مزید عزت و شرف او هم ثابت میتوان کرد الا حیف است که نام ابوجهل را مقدم
می نمودند حالیا که خاتمه مذکور بحدیث حضرت امام باقر که در حقیقت ممنوع و لیکن امامیه در اجرای
تاویل و تسویل در کلمات هدایت آیات ایشان دریغ ندارند ضمیمه شد علمای امامیه را جای این
قیل و قال و مقام بحث و جدال هم باقی نماند زیرا که این جمله ... مشتمل بر مذمت فاروق
است و بنای این تاویل رکیک را که حمل کردن این حدیث بر تقیه باشد ... میکنند و علمای اهل الحق را

برجای خود ثابت میکند والحمد لله المفضل المنعام علی اتمام الحجة علی الاخصام چون فایده قید مذکور
بمقتضای مثل مشهور عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد بود انتهی الحال بعضی از قراین بلکه دلایل
بر وقوع و افترا و ضم ضمیمه بشنو که این جمله خاتمه آیتی است که در سوره کهف واقع است قال الله تبارک
وتعالی وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِيْسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ
اَمْرِ رَبِّهٖ اَفَتَتَّخِذُوْنَهٗ وَذُرِّيَّتَهٗٓ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِيْ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّٰلِمِيْنَ بَدَلًا
مَآ اَشْهَدْتُّهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّيْنَ
عَضُدًا اهل سنت تعجب میکنند که قرآن مجید را معاذ الله بازیچه اطفال ساختن و نظم سابق و لاحق را
برهم کردن و خود صدوق و امامیه و علم الهدی و امین الدین و مانند ایشان تصریح میکنند که ترتیب
قرآن مجید هم صحیح است کما فی مجمع البیان وغیره قطع نظر ازین اگر شان نزول را ایمان قرار دهند که مسعود
عیاشی گفته پس انتظام آیات سوره کهف را چه جواب خواهد بود مع ذلک اگر اندک تغیری
در معانی و مبنی آیت معلوم نمایند بطلان ضم ضمیمه عیان شود محصلش همین است که اهل ضلال و تلبیس را
اعوان و انصار خویش نگردانید خاتم دو در قرآن مجید در مخاطبات آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم جا بجا
وارد است که ای نبی طاعت کفار و اتباع منافقین زنهار مکن و جهاد لسانی و قتال سیفی و سنانی
را با ایشان دریغ مدار و با ایشان نرمی و دلسوزی راه مده پس میباید که جناب خاتم النبیین عمر فاروق را
مقرب و ملازم صحبت و مشیر و معین خویش میفرمود و از اتخاذ مذکور اجتناب کلی می نمود و حال آنکه
روایات و احادیث متواتر اللفظ والمعنی دلیل برین خصوصیات است و احدی از علمای فریقین
انکار آن نمی تواند کرد اقدم و افضل کتب ایشان که نسخه سلیم بن قیس هلالی است کما فی البحار
للمجلسی دلالت بران دارد که اصحاب ثلثه و اعوان و انصار ایشان همه مقرب پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم بوده اند و شیخین را درین باب سابقه اولی و مرتبه قصوی حاصل بود چنانچه از احادیث
جامع الاخبار خود پیدا و هویداست که این هر دو بزرگ در بارگاه رسالت احاطه تامه داشته
اند و تصریحات دیلمی [illegible] بندای بلند منادی میکند که این دو مجدی مستولی بوده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رتق و فتق بسیاری از امور را بر صوابدید ایشان گذاشته بود
و افشای [illegible] ایشان [illegible] و باحسانات ایشان شکر گذار بود در مقام

بنا بر اختصار بعضی از منقولات محقق جیلانی که صاحب فتح السبل است و قبل ازین در نهایه
مقاله اولی از منهج ثانی در رد تحفه مقبولین لسانی از بیت صدیقی عبارتش نقل کرده‌ام
ذکر میکنیم باید دانست که جیلانی مذکور تتمه هشتم از کتاب سطور در باره ردت اصحاب
قرار داده و کلام شیخ فاضل مداینی را در پنج ورق طویل عریض نقل کرده و تصریح بر آن
نموده که این کلام از آغاز تا انجام برای هدایت و نجات اهل توفیق کافی است و
این شیخ و استاد مداینی که نقیب ابو جعفر نام اوست در تکذیب از شیخ نجدی در گذشته
در روایات و تالیفاتش دلالت تمام بر رفض او داشته آن کلام دلیل بر آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمر فاروق را در باب مشوره مهمات امور که تعلق بانتظام ممالک
داشت و سیاست مدن بدان متعلق بود بر جمیع اصحاب تفوق و سرکردگی بخشیده بود
و او را در انکار و عدول جسارتی و جراتی تمام بهم رسیده و گفتگوی او را آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم تقبیح و تشنیع نمیفرمود بلکه در بسیاری از مهمات رجوع برای او
می نمود و صلاح او را در مشورتهای بی شمار می پسندید و قرآن مجید نیز بموافقت قول او
نازل میشد از جمله آن امور منع کردن اوست پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز
بر عبد الله بن ابی منافق نکند و انکار کردن فدای اسارای بدر است و انکار کردن
متبرج زنان پیغمبر است و انکار قصه حدیبیه است و انکار امان عباس است برای
ابوسفیان و انکار واقعه ابو حذیفه بن عتبه است و انکار امر پیغمبر است بندای
من قال لا اله الا الله دخل الجنة و انکار امر آنحضرت است بذبح نواضح وغیره ذلک از
امور بسیار که کتب حدیث مشتمل است بر آنها و در واقعه قرطاس هم آنچه صلاح
دید او بود آنرا عرض نموده بعضی گفتند قول قول رسول الله است و بعضی گفتند
قول قول عمر است چون فریاد بلند شد و گفتگو و شورش بانتها انجامید حضرت
فرمود قوموا عنی فما ینبغی لنبی ان یکون عنده هذا التنازع و درین وقت هم احدی عمر
طعنی و انکاری نکرده نه پیغمبر و نه سایر صحابه انتهی موضع الحاجة بلفظه ملخصه بعد
از استماع این کلام که باعتراف محقق جیلانی رهنمای گم گشتگان بادیه ضلالت است

شرح ابن ابی الحدید ج ۱۲

و چنانچه مستور نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیش از پیش نصوص جلیه بر خلافت مرتضی ا
فرموده و اصحاب بسبب مخالفت آن مرتد گشتند و هرگز بر الزام اهلسنت محمول نتوانند
شد مگر شکی درینه دربین امر داری که حضرت ختمی مآب فاروق را امین و مشیر خویش
قرار داده و او را بر دیگران تفوق بخشیده لا والله ثم لا والله پس مانند صبح صادق روشن
شد که دروغ زنان و دزان حبابان در شان ورود آیت کریمه مرقوم الصدر تصرفی دور از
کار نموده این بهتان را بر ایمه اطهار بستند و در حقیقت خود رسوای تمام عالم گشتند بلی
اگر علمای امامیه از انصاف دشمنی باز آیند و ضمیمه مذکور را بسمت ابی جهل شقی باز گردانند
و مجالس مخصوص سازند همه امور بر کرسی نشینند نه غبار اعتراضی بر حدیث امام باقر رضی الله عنه
بلند می شود نه هیچ قباحتی بعلمای امامیه در نقض خصوص عاید میگردد نه مخالفت کلام الله لازم
می آید و اتفاق هر دو فریق نیز بهم میرسد سبحان الله حمیت اسلام مسکی را باید دید
که عزت ابوجهل را در زمره قریش بر سر و چشم میگذارد که در دشمنان سید المرسلین
معدوم النظیر بود و هرگاه نام عزت و ناموس فاروق مذکور میشود از راه غیظ و غضب
می سپارد ولیکن این ابولهب ازین امور بمقتضای وحدت طینت معذور باید داشت
نعوذ بالله من فساد العقاید بعد اصلاحها الحزین مقبولیت دعای آنجناب صلی الله علیه
و آله وسلم که گویا حکم کلی دارد نزد اهلسنت ثابت است بخلاف امامیه که غالب اوقات
جناب سید المرسلین نزد این مطرودین معاذ الله مردود الدعا بوده اند چنانچه روایات
اصول ایشان شاهد عدل است آیا بر مسامع اهل فراست عبور نکرده که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم درباره نکوکاری اصحاب خود بعا و فرادی چه دعاهای بد نفرموده و همه
بر عکس واقع شد و همچنین درباره امامت و ولایت علوی و تائیدات مرتضوی چه التجاها که
بدرگاه باری عز اسمه نبرده و حال آنکه همه معکوس افتاد و این امور را در دفترهای طوال
هم نتوان گنجانید التفصیل این مقال اگر کسی را منظور افتد مجلدات بحار و دیگر تصانیف
مجلسی در عبارت عربی و فارسی نصب العین دارد و غالبا نظر بهمین جهات لفظ سنیان
در عبارت بعوثت عنها مخاطب اضافه کرده و گفته یقین است که نزد سنیان آنحضرت

مقبول الدعا باشد تا اصول موضوعه خویش را مراعات نماید **قوله** سوم آنکه **اقول**
مسلم که نزد معتقدین خلافت معاویه برحق باشد لیکن از آن لازم نمی آید که این
استخلاف صحیح باشد زیرا که عدم تکلیف امام و خلیع العذار و مطلق العنان بودنش
یعنی هرچه خواهد کرده باشد مذهب بعضی از شیعیانست نه مذهب الحق همچنین فرض
بودن اطاعت و انقیاد امام در هر امر از امور اگرچه مخالف شریعت غرا باشد و خلاف
عهود و مضاد مواثیق بود مذهب اهل سنت نیست تا حضرات امامیه گویند که چون
او بر خلافت خود استقرار یافته اگر چنین و چنان کرده باشد هم صحیح خواهد بود و
از اینجاست که در کتب ایشان تصریح واقع است که اطاعت و انقیاد خلیفه وقت
در اموریست که خلاف شرع نباشد کما مر فی المنهج الاول مفصلا و این را از قرآن مجید
دریافته اند چنانکه حق تعالی شانه دو اطاعت را در کلام خود ثابت نموده که أَطِيعُوا
اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و چون نوبت باطاعت اولی الامر رسید لفظ اطاعت را
از انجا حذف کرده بواو عطف اکتفا فرموده و این مضمون را ضمیمه آیت کریمه گردانیده
که هرگاه اختلافی در میان شما ای اهل اسلام پیدا آید باید که بکتاب خدا و ذات پیغمبر
ما دامیکه در میان شما موجود است و بعد از وی باحادیث او رجوع آرید اگر ایمان بخدا
و قیامت دارید تا بدانی که این اطاعت بالاستقلال نیست اطاعت اولی الامر
منحصر باطاعت خدا و رسول اوست و بس چنانچه در اصل رساله بعبارة التعیین
اشارتی بدان رفته است و قدمای امامیه چون این مقدمات را دیدند و بمیزان عقل
خویش سنجیدند و دانستند که قصر امامت نظر باین آیت کریمه و مانند آن متزلزل میشود
قائل بتحریف این آیت شدند چنانچه بر ناظرین تفاسیر قدما و کتب حدیث ایشان مخفی
نیست چنانچه از جمله اصحاب ائمه علیا روی الشیخ الکلینی فی تفسیر الآیة علیهم السلام برجناب
امام صادق مصدوق افترا کرده و گفته قد نزل فان تنازعتم فی شیء فارجعوه الی الله والی
الرسول والی اولی الامر منکم انتهی بلفظه یعنی در کتاب مجید در آخر آیت اولی الامر حین نازل
شده بود که [illegible] اختلاف واقع شود بخدا و رسول و امام آن را گردانید مخفی نماند

که مسئلهٔ امامت در قرآن مجید بهمین طور واقع است و اگر تسلیم کرده شود همین قدر امامت
بطور شیعه هرگز به ثبوت نمیرسد بلکه خلاف آن که اکتفا بایمان بمبدا و معاد و ملائکه و انبیاء
اجمالا باشد جا بجا مذکور و شیعه مجال ندارند که بگویند که در قرآن مجید فقط برد که ایمان بتوحید و نبوت
هم اکتفا نموده اند پس باید که اعتقاد نبوت از اصول عقاید نباشد ایمان بالامامت بر همین نحو
باید فهمید گوئیم قیاس غیر صحیح است زیرا که ایمان به نبوت انبیا علیهم السلام هزار جا در
قرآن مجید مفصل است اگر یکجا مجمل باشد چه ضرر و ضرر بخلاف مسئلهٔ امامت که بطور شیعه
نه مجمل نه مفصل و حال احادیث فریقین هم ظاهر که برخلاف مدعای شیعه اول دلیل آری
محدثین بسیاری از مکنونات ضمائر خود را بلباس احادیث روایت کرده و به اسامی اهل بیت
علیهم السلام بسته ولیکن بمقتضای دروغ گو را حافظه نباشد در هر مقام پیش پا افتاده
و رسوا میشوند چنانچه درین کتاب الستی و نیز بعد ازین بخوبی هویدا خواهد گشت انشاء الله تعالی
مع ذلک در وثیقه این لفظ در شروط موجود است که لیس لمعویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین الخ و از مقام صریح معلوم
شد بدلالت واضح که معاویه را تا زندگی خویش این امر درست نیست و بعد از وفاتش
اهل حل و عقد هر کرا اصلح خلافت دانند خلیفه گردانند پس حیات شریف امام حسن ضمیمه
عشر اکرام و حمل است اکنون گفتن اینکه استخلاف معاویه مخالف عهد نخواهد بود جهل یا
یا تجاهل اگر در وثیقه میفرمودند که لیس لمعویة ان یعهد فی حیات الحسن این تقریر صحیح
میشد و از لیس قلیس **قوله** فائده خبر تحیر ندارد **اقول** بر تعجب است اظهار تحیر
خود در تتبع کتب امامیه و تصحیح اصول و فروع ایشان در تالیفات منظور نمی باشد بلکه او
خود را با قتدا را کابر دین و پیروی اهلبیت و اصحاب سید المرسلین با یجا به هیچمیرزی و
هیچمدانی [illegible] میکند و از حفاظ خویش در مباحث کلامیه نگاه میدارد در اقل قلیل که
[illegible] آن باشد مکتفی میشود چنانچه این کتاب اول دلیل بر آنست
و کرده [illegible] بضاعت مانند فلان و بهامت بر دامنش زیبا
نمی [illegible] عبارت [illegible] دو فائده جلیل است نخستین آنکه

عجیب میگوید که تقریر سطور را بعنوانی آوردم که اکابر اثناعشریه هم بران اجماع دارند و سرمانی
چشم پوشی نمیکنند و هرگاه امری متفق علیه اکابر فریقین باشد امامیه را باید که آنرا
در اعلای مراتب ثبوت اعتبار کنند زیرا که بسیاری از دلایل ایشان در مبحث امامت
بلافصل جناب ولایت و مطاعن خلفای راشدین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم
بزعم امامیه برهمین مقدمه مبتنی است کما لایخفی علی المتبحرین و المتصفحین دوم
آنکه مجیب مصیب در ایراد و ازدیاد اینمقدمه اشاره میکند به ثبوت خلافت راشده
برای شیخین و ذی النورین رضی الله عنهم اجمعین از ظاهر عبارت وثیقه که تکلف و تعسف
را دران مدخلی نیست زیرا که حسن مجتبی علیه التحیه والثنا که امام زمان و خلیفه وقت خویش بود
معاویه را به پیروی سیر خلفا علی رؤس الاشهاد بلکه بحضور دولتکه عظیم که از صد و ملح
بیش بودند در وثیقه خود امر فرمود پس حقیت خلفای ثلثه معلوم شد و این هم بوضوح انجامید
که پیروی ایشان موجب فلاح و رستگاری و موقوف علیه این صلح است که بلاشبهه مورد
تحسین و مستوجب مدح و ستایش بود کما فی البخاری و تالیفات اهل الجمهور کنوا الی الاولی
و حمل صیغ جمع فقط بر ذات مقدس مرتضوی کرم الله وجهه یا بر آنجناب و حسن مجتبی قطع
نظر از آنکه مخالف اصول و مفاد ظاهر حقیقت و عبارت است معقول نمیشود زیرا که بگمان
باطل امامیه جناب امیر دشمنی با خلفا داشت بلکه عداوت و تبری ایشان را معاذ الله جزو
ایمان خود می پنداشت و مطاعن ایشان بیان میفرمود و حال محبت معاویه با خلفای ثلثه بر دلایل
و اظهار فریقین از نوع بدیهیات اولیه تو انگفت و حال اصحاب کرام و معظم تابعین آنوقت
درباره متقدمین همچنین کما عرفت سابقا و لاحقا پس پیروی سیرت و عقیدت جناب امیر را
درخواستن ماجرای عجیب و طریف خواهد بود فتعین الخلفاء الثلثة و ثبت حقیة خلافتهم و الا
یلزم ان یکون معاویة مامورا بایصال المکاره الشدیدة الی اهل البیت الطاهرین و ایضا یلزم
التناقض و التهافت فی کلام الحسن المجتبی فانه فی صدد دفع البغی و الفساد و حصول الامن
و الصلاح للعباد و الکل باطل عند الفریقین فالملزوم مثله .... کاش امامیه بگویند که
هم متقدمین مراد اند و هم امیر المومنین و سیرت آنجناب عین سیرت متقدمین بود فالحمد لله علی ثبوت

المقصود سیرت کلیه **سلّمنا** که بنیاد صلح برضرورت بود لکن عمل برکتاب خدا و سنت
سنیه سید الانبیا چه کمی داشت تا سیرت خلفای راشدین را دخل دهند پس معلوم شد
حسن سیرت خلفا و افترای علمای شیعه در باب ایشان و اضرابهم از قواعد شرعیه است
بانکه ما یجوز بحسب الضرورة یتقدر بقدرها **علاوه** معاویه کی از زیادت
شروط راضی بود بلکه تفصیل شروط درین مقام عین مدعای او زیرا که چون مشار الیه
نزد اکابر علمای فریقین کما صرح به الفاضل الاخباری فی جوابه ورده علی الایضاح
بر سیر خلفا بود و نمی توانست که بر طور این بزرگان خصوصا شیخین زندگانی
کند پس تفصیل شروط و عدم اشتراط اتباع خلفای راشدین موجب خنکی
چشم امیر شام خواهد بود که باعتراف علمای شیعه مثل سید مرتضی کما یلوح من
کتابه المسمی بالشافی و تلخیصه و تصریحات ابوجعفر النقیب بکمال وارستگی و زهد
بسر کردند و نفوس خود را از اموال باز داشتند و شیوه زهد و بی رغبتی از
دنیا پیش گرفتند و بجهت انواع عبادات نمودند و قناعت بقلیل و لباس
کرباس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال برای ایشان حاصل بود و دنیا بطرف
ایشان متوجه بود آنرا در میانه قوم قسمت میکردند و خود را اصلا بآن نمی آلودند حتی
که اهل آن زمان را از طرف امیر المومنین وقعی نماند ایشان را افضل دانستند و آنجناب
را مفضول قرار دادند بنابراین دو فقره عظیم عجب تعرض بعبارت مذکور
نمود و آن چند فقره را از کلام خود افزود و ان شاء الله تعالی فائده دیگر از این زیادت
حاصل شده بعد ازین خواهی دانست جائیکه لفظ شیعه اولی در کلام مجتهد
خواهد آمد و زینها عجب را اظهار تبحر خودش منظور نیست تعجب که ذهن مخاطب
باوصف دعوی همه دانی باین دقایق نرسد **گرفتیم** که بنای استفتا
بر زعم مجتهد الزمان بر اصول راسخه و فروع ساخته اهل سنت است و جواب آن
بروایات ایشان کافی ولیکن چنانچه فاضل اخباری در جواب ایضاح چنانکه
رشید المتکلمین صح ثابت فرموده که علمای امامیه در صحت کلام در بسیاری از

اشیاء

مقامات دست بر افادات صوفیه می زنند و باقوال و افعال ایشان تشبث می نمایند گفته
است که قاضی نور الله شوشتری بنیاد حجت خود را بر کلام اهل تصوف نگذاشته بلکه
در کلام مجیب مصیب باید فهمید بلی اگر اکتفا بر کلمات شیعه میکرد اعتراض مخاطب
بر مقام خویش بود که بنیاد استفتا بر اصول سنت است اساس جواب بر افادات علمای
ما چرا می نهی و خلاف مقام چرا تقریر میکنی ولیکن بعد ازین آنچه بر علمای امامیه باعتراف
این مجتهد لازم می آید حاجتی به بیان ندارد و العاقل یکفیه الاشارة و دلیلیکه مخاطب بر
دعوی خود که مجیب در عبارت مذکور جز تحریر چیزی منظور ندارد آورده در حقیقت اعتراض
بر عقاید مذهب حقی که والد ماجد خویش است تفصیل این مجمل آنکه تصانیف
والد او از مطبوع و غیر مطبوع و صغیر و کبیر ماخوذ از کلمات فاضل مدائنی شارح نهج
البلاغت و نقیب ابو جعفر استاد اوست و حال آنکه هر دو بر مذهب اهل حق
نیستند و ابو جعفر مذکور خود شیعی متعصب است و در میلان تلمیذ او به تشیع محدث
کسی را ریبی و شکی نیست بلکه ملا مهدی استرابادی را اعتقاد همین است که او در این
لباس که در بر دارد مذهب اهل سنت را شکست میدهد و در محبت خلفا کاری میکند
که از شیعه صدور آن نمی تواند شد غلط گفتم فقط ملا مهدی را این اعتقاد نیست بلکه
پدر باقر مجلسی علیه ما علیه نیز در کتاب روضة المتقین همین جاده می پیماید و ازینجا
معلوم شد که بنیاد مناظره شیعه بر جعل و تلبیس که از ذاتیات مذهب ایشان است
می باشد یعنی بعضی از شیعیان را از اعاظم سنیان قرار دادن چنانچه باقر مجلسی در
باره ابن ابی الحدید در حق الیقین و غیره تصریح می نماید و بعضی را برای اثبات قدم
مذهب سنیه شیعه وانمودن چنانچه شوشتری را اتفاق افتاد نعوذ بالله من التلبیس
و وساوس ابلیس پس بنیاد ادله الزامیه بر کلمات این مردم نهادن خلاف
عهدیست که مجتهد فانی از طرف خود و علمای مذهب خود با یمان غلاظ در تالیفات
خویش یاد کرده اند که دست امامیه بریده باد اگر مطاعن خلفا را جز به مسلمات اهل سنت
ذکر کرده باشند و کتب متقدمین و متاخرین مثل کامل بهائی و بحار مجلسی و غیرهما

موجود است که مطاعن خلفا را در بسیاری از مقامات بر اصول خویش ثبت کرده اند از
جمله مطاعن درین کتاب اینست که معاذ الله ابوبکر صدیق فرمود تا جناب فاطمه را از دند و حکم
کرد تا خانهٔ هدایت کاشانه را بسوزند و به تهمتی که تفصیلش بر زبان هیچ یکی از اهل اسلام
نتوان آورد متهم کردند چون همه مطاعن بر اصول اهلسنت است کما اشرنا الیه و اعترفوا به فلیس
بر اصول ایشان ثابت کنند که این امور کی بظهور گرفته معاذ الله من ذلک فذکره هذه الخرافات
الموضوعة التی یکذبها روایات الفریقین فی ذلک المقام بعید عن دیانة علماء الطائفة
کما لا یخفی علی ذوی الافهام **قوله** او لا لا نسلم اه **اقول** درین قول جهل را
با سوء فهم جمع کرده اما جهل مخاطب پس کتاب منهاج موجود است اگر ملاحظه کند
و به بیند که این شرط دران مندرج است یا نه و مراد ازین منهاج آن کتاب است
که واقعه کربلا از آغاز تا انجام دران مبسوط است و احوال ائمه اهلبیت رضی الله
عنهم اجمعین به ترتیب زمانی دران کتاب مفصل و مشروح است و اما سوء فهم
پس بدان مرتبه رسیده که عرض و طول آنرا مانند هر دو ساق مثلث که دارای یک
مسلمی برانست پایانی پدید نیست بیانش بر سبیل اختصار آنکه از قید اکثر مورخین
بر ناظرین و سامعین هویدا میشود که باعتراف مخاطب بعضی از ایشان این شرط
را هم ذکر کرده اند و حاصلش چنانکه دانستی بفهم مجتهد الزمانی است که در وثیقه
امام حسن اینهم اندراج یافته بود که معاویه بن ابی سفیان وقتیکه استخلاف یزید
نمود اینهم گفت که ترا با این شرط خلیفه و جانشین خود میکنم که بحسین بن علی رضی الله
عنهما تعرضی نرسانی و همانا این علم غیب اخبار است از شئ قبل از وجود آن و فعل
این امر در شرط مذکوره کی ممکن بود تا جناب مجتهد ارشاد نمایند و لذا لم یتعرض
بذکره الشیخ السیوطی و اکثر المورخین بالجمله مناظره حضرت مخاطب از عجایب
مضحکات است که هزلیات سوزنی و انوری هم در جنب آن حقیقتی ندارد —
و مخفی نماند که حالا بر ذمه مخاطب از مهمات است که باثبات رساند
که آن بعضی مورخین که این شرط را بطور مذکور نوشته اند کیستند و در کدام کتاب

برین امر تصریح واقع شده و اثبات این معنی که این اخبار بالغیب در شرود اتفویض خلافت
و اصل تو انته هشد ولیاقت شرطیت دارد نیز عهده مجتهد الشیعه است کما لا یخفی بالجمله
سخن درین بود که ت دبعضی از علما معاویه یزید را برین شرط خلیفه گردانید که امام حسین را
اذیتی نرساند و باجناب ایشان تعرضی نکند چون تعرض و ایذای بظهور رسید در صحت
خروج بران شقی کلامی نماند چنانچه از کتاب منهاج بدریافت رسید مجتهد الزمانی
در جوابش ارشاد میفرمایند که این شرط در صلحنامه مذکور نبود لیس معلوم شد که این شرط
واقع نشده **اکنون** دانشوران دقیقه رس ملاحظه فرمایند که از طلبه علوم این کلام
صدور توانید یافت چه جای مدعیان اجتهاد سبحان الله هنوز جناب مجتهد درین اشتباه
گرفتار اند که عهدنامه مذکور در وقت یزید بود یا از معاویه بعد گرفتن میثاق بر این معنی که
کسی را ولیعهد خویش نگرداند بلکه اهل اسلام از اهل حل و عقد بعد از مردن معاویه اختیار
دارند هر کرا لایق خلافت دانند بر اریکه سلطنت فشانند این عهد موثق هم گرفته بودند
که در وقت استخلاف پسر خود چنین باید گفت که حسین بن علی رضی الله عنهما اذیتی
نرسانی و ترا برهمین شرط خلیفه میکنم دانشمندان عالم کجا شدند برای خدا میانه
بنده و این مجتهد الزمانی محاکمه کنند و خدای عز و جل را حاضر و ناظر دانسته اندک
انصاف نمایند و بگویند آن کلام من هذه الخرافة والسخافة وصل الی هذا المجتهد مثله
من والده حیث لحقه مرض الجنون واختلال الحواس به سیاقی آخر عمره حتی انه
خرج لیلا من مکانه عاجلا الی السوق راجلا ینادی باعلی صوته طرقوا طرقوا مالکم کانکم
لم تنفعوا وتبکی بالویل والثبور کمن یستحیه البلایا کما الاغلاط الشداد یوم النشور یمشی
شیعته معه واولاده خلفه یعضون علی ایدیهم ویلطمون خدودهم ویشقون جیوبهم
منشای این همه اغلاط و سفاهت آنکه لفظ استخلاف را که در کلام بنده واقع
است و مخاطب در همین مقام نقلش از رساله بصارة العین کرده چنانکه دانسته
بمعنی صلح امام حسن و تفویض خلافت بمعویه فرود آورده نه بمعنی جانشین
کردن معاویه یزید را که سخن دران جاریست **و التجویه** روزگار و اضحوکه هر دیار اینکه

از مقامیکه این بحث شروع شده لفظ استخلاف را بر همین مقصود حمل کرده و هرگاه
نوبت باینجا رسید لفظ مذکور را صلح امام حسن و تفویض خلافت قرار داده اعتراضات
بنیاد نهاده و همین است حال مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد خانی درین کتاب از آغاز تا
انجام و این مرض مزمن را علاجی نیست غرضکه در جواب رساله العبارة العین علیا
عبارتش نقل شده چون این مطالب سهل را در نمی یابد بدقایق امور که در استتار
عبارتش هنوز مخفی و مستور است چه تواند رسید مقصود فقیر از ترتیب عبارت مذکور
این بود که عقلای جهان دریابند که درباره استخلاف چند صورت است اول آنکه بعضی
انکار میکنند و میگویند که استخلاف واقع نشده و ازین جهت تضعیف آن کرده مذهب
شان را اثبات نموده لفظ بر تقدیر ثبوت آن دوم دوم بر تقدیر وقوع وجود و عدمش
برابر است لانه کان خلاف العهد والمیثاق سوم آنکه استخلاف مذکور مشروط بعدم
تفویض بود چنانچه بعضی بدان رفته اند و اذا فات الشرط فات المشروط پس قول
مجتهد که این امر ثابت مفید برای مجیب و مضر برای خصوم نیست رکیک محض است
زیرا که مقصود ازین تقریر هم استیعاب مذاهب روا است و هم رد تقریر مجتهد که از
قبیل بقوالست **قوله** ثانیاً الخ **اقول** جناب مجتهد را بایستی گفتن که برین
تقدیر تناقض در وثیقه لازم می آید و لا غبار مثل تشبیر تیسیر عمر این مجتهدان درهمین
آرزو بسر میشود و الی الآن یوماً فیوماً این اشتیاق در تزاید است که از مقتضات
اصول و قواعد اهل سنت احدی از امامیه و عاقو خوارج را باثبات رساند و حال آنکه
بر اصول اهل سنت از قبیل محالات [illegible] باید که خلیفه بر حق شخصی را از جمله ملوک تفویض خلافت
برین شرط فرماید که او احدی را خلیفه نمایه ولی عهد نکند و خلافت بعد از و شوری بین
المسلمین باشد یعنی بعد از خود و نظر هر که را لایق این کار بینند برگزینند من بعد او پسر
خود را اگر نزد احدی از اهل حل و عقد قابل خلافت نباشد خلیفه کند این پسر را استخلاف
به خلیفه بر حق [illegible] کلمه بیرون خروج نماید که قطعی جنتی و سرآمد صلحا و اتقیا و پیشوای
[illegible] باشد که [illegible] ازده برین باشد او باغی و خارجی است پس گفتن اینان بحرف

مقتضیات اصول اهل حق است بکیدی و تلبیسی بیش نیست که از عبد الله بن سبا و اتباع و
اشیاع او فرا گرفته اند **قوله** و ثالث الخ **اقول** انچه معاویه وقت استخلاف یزید
اشتراط کرده و درباره امام حسین گفته که متعرض حال او مشو ظاهرا بجمیع افراد خود بعمومه شامل است
پس معنی کلام امیر شام معلوم شد که از طلب بیعت هم یزید را منع کرده و این مقصود مد نظر داشته
که امام حسین قانع ازین کلفتها باشد و یزید از انجناب بیعت را طلب نکند و اول دلیل برین تعمیم کلام
امیر شام است که ملای مجلسی بروایت شیخ صدوق ابن بابویه قمی در جلاء العیون آورده و آن کلام
چنانکه دانستی درباره سفارش امام حسین صدور یافته و خصوصیت آنجناب را نسبت بدیگران مقتضی
است و متضمن است بر صیغه های نهی یکی آنکه او را بکردهای او مواخذه مکن یعنی هرچه از اعمال در
مخالفت ما از وی صدور یافته بروی مواخذه نیست تو آن افعال را یاد مکن و در پی انتقام مشو
که او از جزئیت گویا حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد و کینه و عداوت را نسبت باو در خاطر
خود راه مده **دوم آنکه** روابط را که درین مدت باوی محکم کرده ام قطع مکن یعنی مراعات
آن بذمه تو درباره امام حسین بضرورت است **سوم آنکه** زنهار بانجناب بکروهی و آسیبی
مرسان اگر معنی این کلام چنین باشد که هرچند امام حسین انقیاد و اطاعت و بیعت بجا آرد تو باو
هیچ مکروه مرسان هرگز اهل عقل راضی نخواهند شد زیرا که ایصال مکروه و ارتکاب آسیب بر تقدیر
مخالفت و گردن کشی متصور است نه بر تقدیر موافقت و خلوص پس تعمیم در کلام امیر شام
بخطاب یزید سر آمد لیام متعین شد و ثابت گردید که معاویه یزید را از تعرض و تکلیف دادن
بیعت که امام حسین قبول نمیکرد منع کرده و از ایصال مکروه و آسیب او را تحذیر نموده و قتل و
اسر و نهب و امثالش بطریق اولی منهی عنه خواهد بود چنانچه در آیت کریمه **ولا تقل لهما
اف** در کتب اصولیه تقریر میکنند و وجه اطناب در سفارش امام حسین آنکه معاویه میدانست
که اطاعت و انقیاد امام حسین در بیعت یزید ممکن نیست چون در بیعت من ایستادگی فرمایند
در بیعت یزید چگونه در آیند در وقتی که جناب امام حسین روبروی من با وصف مراعات جمیع
دقایق و استمالت قلوب و اقدام احسانات سر بر آورنده کاره از خلافت یزید باشند
بعد از من چگونه نسبت بیزید راه موافقت سپارند و اینهم بالیقین بر وی هویدا بود که اول

باوصف خبیث یکی را برای دیگری فریب گفته چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی
و تصریح هم برین امر نموده ام جائیکه درهمین عبارت گفته ام که ازینجا بروایت اخص الخواص
مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شده و لکن العوام لا یعقلون شیئا و لا
یهتدون پس تخطیه اکابر امامیه که مقصود اصلی بود بکمال خوبی صورت بست و بعنوان شایسته
بظهور پیوست عبارت سلیس نفهمیدن باز دربی جوالش گردیدن کار همین مدعی تکلم و
اجتهاد است دون غیره من المجتهدین **قوله** کیف لا **اقول** فقیر درینجا هم بدستور سابق
تیشه بر سر میزنم و مثل فرهاد کوه کنی میکنم با نه هم هرگز مضمون صحیح که اهل دانش با دراک
آن شیرین کام شوند برای این عبارت پیدا نمیشود چه اگر مراد از استخلاف خلیفه کردن معاویه
یزید راست که باب النزاع این فصل واقع شده و سخن دران میرود پس مآلش این عبارت
خواهد شد که اشتراط خلیفه کردن یزید باین امور که متعرض حال امام حسین نشود و بکرده های
انجناب مواخذه نکند نمی تواند شد زیرا که زمانه اشتراط و استخلاف باید که متحد باشد و حال آنکه
خلیفه کردن یزید وقتی بود که معاویه هنوز بر بلاد مسلط نشده بود بلکه فقط استقرار بر خلافت
داشت انتهی و این معنی خود باظهار مورخین و محدثین بدیهی البطلان است و درینجا بنده را حاجت
تجشم استدلال بر بطلانش نیست زیرا که خود جناب مخاطب عمدة الاذکیا در اوراق
سابق آنچه ارشاد نموده اند درین باب کافی و شافی است و آن اینست که استخلاف معاویه
بعد وفات امام حسن واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید و کان معاویة
قد اشار بالبیعة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام و عرض بها و لکنها لم یکشفها و لا عزم
علیها الا بعد موت الحسن و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام معاویه امام
و خلیفه بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او ببیعت صحابه و تابعین و اجماع
اهل حل و عقد ثابت بود پس درینحال استخلاف معاویه مخالف عهد نخواهد بود و عجب نیست
که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن با وجود قصد استخلاف کما یدل علیه عبارة
ابن عبد البر بسبب رعایت همین عهد نامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاند خلیفه
شد استخلاف نمود انتهی بلفظه و اگر استخلاف بمعنی مجعول و موضوع جناب مجتهد الزمانی

علامه دوانی که تفصیلش در سابق گفته شد مشمول شود در خلع جناب امام حسن و تفویض
خلافت بمعاویه قرار باید بمقام آنست که تمامی اہل تشیع از ہر اقلیم بهیات اجتماع فراہم
آمده کرسی کلام بحث و اجتهاد در اشغل امام اعظم طوسی که مجتهد مستقل بعد از و پیدا نشده
بجواہر و یواقیت برای او مرصع سازند و بعد از تلاوت آیت الکرسی و سوره اخلاص
دست دعا بکمال التضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بردارند که خدایا این تخت و تخت
ابن میمون مبارک گردان چنان نشود که مانند امام اعظم اول اہل خلاف او را در پایه
و دستکشی اتباعت دگیرد دارا اعتراضات او را مخنوق سازند و تخت و کرسی را برباد دہند
تا اینکه او با اصل وطن شیعه باز گردید و بکوفیان باوفا پیوست و یا در رنگ امام اعظم
دیگر که شیخ حلی شهرت دارد و بجهت اجابت دعای اخیار یقین زوال دولت برود بد و ہر بعد از
کور بشهود … چنانکه گفته اند که حلی بحله باز گشت سلمنا که در بیت وصیت خواه سفارش
که معاویه وقت رحلت نمود و سیاق استشراط بالمعنی الصحیح که اول بر سفارش بود و بعد
زمانی ہم نزد بعضی وقوع یافته باشد لیکن این ہر دو قریب یکدیگر واقع شده اند و بر
ظاہر است که قرب دو چیز از یعنی واحد حیلولت زمانه منافی نمی باشد ہرگاه حال معاویه
در سرپرستی اہلبیت و مراعات حقوق و پاسداری در انوقت چنین باشد پس می باید
که او را از زمره ناصبین بالاحقین بطایفه ناصبین تصور فرمایند بخلاف یزید لئیم که بر
مذہب منحوطی که … امامت نکرده و باوصف ارتکاب انواع ظلم و شداید ستم
بر اکابر اہلبیت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مستقل و تا دم کشته که بعد از سانحه
کربلا و اسوه ان اہل بیت در بیوت مقدسه تخریب مدینه طیبه کوشیده و ہیچ امری
شنیع باقی نماند که مرتکب آن نشده کما یلوح من شرح المدینی علی نہج البلاغه باز بتخریب کعبه
زاد الله شرفا و تکریما قصد کرده و زنا با محرمات بعمل آورده و شب و روز ام الخبائث را با وصف
استحلالش خورده کما قال اکابر الامامیه پس معاویه و یزید ہر دو را در یک سلک منسلک ساختن
خلاف فاحش است و صریح مخالفت معصومین زیرا که در احادیث عتره ایشان بیش از شمر
هدم المنطیه بیعت یزید در باره شقاوت وارد است انا شبلانک حضرت موسی علیه السلام …

ازوانها

از وفات حضرت هارون دعا کرد که خدایا برادر من هارون از جهان درگذشت
گناهان او را برحمت خویش ببخش حکم آمد که ای موسی اگر درباره اولین و آخرین مغفرت
گناهان میخواستی ترا اجابت میکردم مگر قاتل حسین بن علی علیهما السلام که بلا ریب از وی
انتقام خواهم گرفت و این حدیث در مجلد عاشر از بحار مرویست و دیگران هم در کتب
دیگر آورده اند و در بعضی از طرق خود نام یزید مرویست پس یزید بلا شبهه سر آمد مصرین
و مستکبرین و معاویه مانند تائبین و بینهما فرق مبین و اگر این سفارش و وصیت را بجوی
نخرند فتوری پس عظیم پیدا میشود زیرا که علمای شیعه غاصبین حقوق اهلبیت را که در
احراق بیت نبوت و امثال این ظلم و بیداد در اعوان و انصارشان بودند بجهت بیعت
با امیر المومنین وقت یافتن خلافت مجدد و در بعضی از کلمات نداست تشیع آنها
و توبه از جرمهای سابقه ثابت می نمایند و احتمالات دیگر را که بر امکان ریا و سمعه مثلا
قایم تواند شد کما هی حقه مجمله مد نظر ندارند و بخیال نمی آید که هرگاه توبه مشرکین صحیح باشد
و تمامی گناهان سابق را برطرف سازد توبه معاویه و ندامتش چرا پاک و صاف نکند
مگر از روایت علی بن ابراهیم قمی چنان سمت وضوح می یابد که جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم را از نهایت مسئله الایمان بحب تا قلبا دینو دیعداز تذکیر جناب ام المومنین
ام سلمه رضی الله عنها یاد آمد عبارت تفسیر او باید دید و هی هذه قوله تعالی وقالوا
لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا فانها نزلت فی عبد الله
بن امیة اخ ام سلمة رحمة الله علیها وذلک انه قال هذا لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمکة
قبل الهجرة فلما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی فتح مکة استقبله عبد الله بن امیة
فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم یرد علیه السلام واعرض عنه ولم یجبه بشیء
وکانت اخته ام سلمة مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فدخل الیها فقال یا اختی
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد قبل اسلام الناس کلهم ورد علی اسلامی فلیس
یقبلنی کما قبل من غیری فلما دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ام سلمة قالت
بابی انت وامی یا رسول الله سعد بک جمیع الناس الا اخی من بین قریش والعرب

رددت اسلامه وقبلت اسلام الناس کلهم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا ام سلمة
وان اخاک کذبنی تکذیبا لم یکذبنی احد من الناس هو الذی قال لی لن نؤمن لک حتی تفجر لنا
من الارض ینبوعا الی قوله کتابا نقرؤه قالت بابی انت وامی یا رسول الله الم تقل ان الاسلام
یجب ما قبله قال نعم فقبل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اسلامه انتهی **یعنی آیت**
کریمه وقالوا الی آخرها نازل شده در شان عبدالله که پسر عمه و برادر ام المؤمنین ام سلمه
بود و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قبل هجرت گفته بود که ایمان برسالت تو هرگز نخواهیم آورد
تا چشمه برای ما از زمین جاری کنی هرگاه آنجناب بفتح مکه بیرون برآمد او استقبال کرده تسلیم بجا
آورد سلام او را رد فرمود و رو در هم کشید و چیزی باو نگفت شکایت نحو اهر خود برد که اسلام
همه مردم بقبول رسید مگر اسلام من ام سلمه قدر این شکایت پیش حضرت باز نمود فرمود
که تکذیب او از همه زیاده تر بود عرض کرد که آیا جناب نفرموده بودند که اسلام جمیع گناهان
را نابود میگرداند فرمود بلی گفته بودم و اسلام او را قبول نمودم انصاف دشمنی و بیگانگی
اکابر را مبرا از عقل و دانش باید دید که در قصه ابتدای نزول وحی که جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم را حیرتی و رعبی فرا گرفت و بمقتضای بشریت لرزه براندام
مبارکش افتاد تا اینکه بعد از قدوم در خانه هدایت کاشانه فرمود گلیم برمن افکنید
و قصه را بام المؤمنین خدیجه کبری بیان فرمود و آنجناب بسلسله شریف متوجه شد و خفت
را نشد و بعضی از اقربای خود که کتب سماوی از بر می خواند و قصه های انبیا یاد
داشت همراه برد طعن میکنند و بر همراه بردن جناب خدیجه کبری رضی الله عنها نام اتالیقی
میگذارند و تمسخرها می نمایند غافل از اینکه محدثین ایشان نیز این قسم قصه ها در کتب
خویش روایت می نمایند چنانچه بر ناظرین روضة النبی که در سیر و تاریخ کتابی معتمد علیه و بسیار
کلان است مخفی نیست **بیت** چشم بد اندیش که برکنده باد × عیب نماید هنرش در نظر
و حال آنکه در بین دو قصه فرق بین است زیرا که بالبداهة حال ابتدای نبوت و انتهای
آن یکسان نیست پس اتالیقی بعد از فتح مکه موجب حیرت خواهد بود کما لا یخفی **قوله**
انی اه **اقول** مسلما که از باب وصیت است لکن دلالت بر سفارش

و وجوب مراعات امام حسین دارد پس ثابت شد که معاویه را نسبت امام حسین
حاصل بوده و پاسداری شریعت غرا و تعظیم و توقیر اهلبیت سید انبیا مد نظر داشت
بخلاف یزید کما هو ظاهر لا سترة فیه پس مخاطب آنچه درینجا جاویده گفته است
ربطی بمطلوب فقیر که تخطیه علمای امامیه بر اصول شانست ندارد و همچنین ذکر
قتال اهل مدینه بالجمله سبیل جواب برای کلام بنده اینست که بر اصول خودشن
باثبات رساند که معاویه و پسرش هر دو مساوی الاقدام اند و چگونه تساوی را
باثبات خواهند رساند که مجیب ایضاح ثابت نموده که معاویه مثل یزید نبود لهذا امام
حسین بر وی بنهای خروج نفرمود و اگر مثل یزید بودی بالیقین بر او خروج کشی نمودے
عبارت فاضل مذکور دیده شود که آیا مطلبش همین است یا چیزی دیگر و آن
عبارت اینست که معاویه در خلافت خود با وجود ظهور و اشتهار عداوتش
با امیر المومنین و بنای سب و تبرای آنحضرت و اشتراک در مسموم نمودن امام
حسن و دیگر عنادهای او با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت
اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنای محرمات و
هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذه الدواعی امام حسن بر خلافت ایشان
صبر و اطاعت بتقیه کردند اما در امارت یزید که ظلمت ازیام افساد و دین محمدی
علانیه مخذول شد که با محرمات زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد صبر غیر
ممکن بود و اگر حال سایر خلفا مثل یزید می بود همه ائمه اظهار با هر خلیفه عصر خود
میکردند که امام حسین با یزید کردند انتهی مختصرا عجب است که مخاطب تخطیه بنده
را درباره علمای خویش بخیال نمی آرد تا نوشتن جواب چه رسد که بدون فهم
عبارت فقیر ممکن نیست **قوله** دریصورت میگویم اه **اقول** ظرفا در
مضحکات آورده اند که پادشاهی اهل توکل را بدل و جان دوست داشتی
و زاهدان را بکمال تعظیم و توقیر نواختی و هر کس که آمدی تا بسفر رفتی با او گفتی که
اگر کسی از عرفا به بینی حال او بمن بگو تا زیارتش سوم و سعادت جاوید دانی حاصل

کنم اتفاقا او را خبر کردند که بزرگی بدامن کوهی نشسته و در بروی مردم بسته از کشف و عرفان بهره وافر دارد پادشاه از غایت اشتیاق بیتاب شد و قصد زیارت نمود وزیر گفت مصلحت آن می بینم که اول مرا بخدمتش باید رفتن و حقیقت حال او را عرضه داشتن که سخن عامه اعتبار را نشاید پادشاه فرمود تا وزیر نزد آن بزرگ حاضر شد گویند که آن روز یوم عاشورا بود فقیر بعد از دیر سر از جیب مراقبه بر آورد و گفت ای وزیر سخنی از تو می پرسم که میانه ذو القرنین و امام حسین باعث محاربه چه بود وزیر زمین خدمت بوسید و رخصت شد و پادشاه را از حقیقت حال خبر داد و گفت ای خداوند قطع نظر از کشف و عرفان فقیر را در علم تاریخ هم دستگاهی کامل است اینکه شنیدی محتمل صدق و کذب است و بعضی از وجوه دلالت بر کمال وارستگی فقیر از علایق دنیوی دارد اکنون مصداق ظاهر این حکایت تنقیح شده بین و بدانکه ازین مقام انکشاف تمام می یابد که حضرت مخاطب را قطع نظر از اجتهاد و تکلم در فن تاریخ مدخلی تمام است تفصیل این اجمال آنکه از قول مخاطب الامارات فیکون یزید مشتاقا الی قتله الخ چنان معلوم میشود که یزید پلید عبد الله بن زبیر را کشته و ازین محمل هم قرینه تواند گشته و حالانکه از کتب تواریخ معلوم میشود که قاتل ابن زبیر عبد الملک بن مروان است و حجاج را بانکه خطیب را بانکه [illegible] فرستاده درین مقام از تاریخ الخلفا که کورد کورانه طالعه آن پرداخته چیزی تقدیم الی تکذیب او سکیم را اول بر مقصود است مقام حاجت از کتاب مذکور است قال الذهبی ولما فعل یزید باهل المدینة ما فعل مع شربه الخمر واتیانه المنکرات اشتد علیه الناس فخرج علیه غیر واحد ولم یبارک الله فی عمره وسار جیش الحرة الی مکة لقتال ابن زبیر فمات امیرهم بالطریق واستخلف علیهم امیرا واتوا مکة فحاصروا ابن الزبیر وقاتلوه ورموه بالمنجنیق وذلک فی صفر سنة اربع وستین واهلک الله یزید فی نصف ربیع الاول من هذا العام فجاء الخبر بوفاته والقتال مستمر فنادی ابن الزبیر یا اهل الشام ان طاغیتکم قد هلک فانقلبوا وذلوا وتخطفهم الناس ودعا ابن الزبیر الی بیعته

نفسه وسمى بالخلافة واما اهل الشام فبايعوا معاوية بن يزيد وكان مدة خلافته اربعين
يوما وقيل شهرين وقيل ثلثة اشهر ومات وله احدى وعشرون سنة واما ابن الزبير فانه
استمر بمكة خليفة الى ان تغلب عبد الملك فجهز لقتاله الحجاج فى اربعين الفا فحصر بمكة
اشهرا ورمى عليه المنجنيق وظفر به ثم قتله وصلبه وذلك يوم الثلثاء لسبع عشرة خلت
من جمادى الاولى وقيل الاخرة سنة ثلث وسبعين انتهى مختصرا از اين عبارت
صحيح بدريافت رسيد كه لشكر يزيد پليد بعد از تاراج مدينه رسول مختار صلى الله عليه وآله وسلم
كه واقعه حره عبارت از انست بسوى مكه متوجه شده وامير آن لشكر در اثناى راه جهنم بمقتضا
مصرع گروهى باتش برد وآب نيل * بجهنم رفت وشخصى ديگر بجاى او اقامت نموده
ابن زبير را محاصره كرد ودر ماه صفر سنه شصت وچار از هجرت شريف مقاتله نمود
ومنجنيق زد وحق تعالى يزيد شقى را در منتصف ماه ربيع الاول از سال مذكور بدار البوار
رسانيد چون اين خبر بعبد الله زبير رسيد بر بلندى بر آمد وباهل شام گفت كه طاغى شما
هلاك شد بمجرد استماع اين خبر اشقيا متفرق گشتند وبكمال ذلت وخيبت رجوع كردند
عبد الله زبير مردم را بسوى خود دعوت نمود تا آنكه خلافتش قرار گرفت وشاميان
معاويه پسر يزيد را بر اريكه خلافت نشانيدند مدتش چهل روز كشيد وبعضى گويند
تا دو ماه وبعضى تا سه ماه هم گفته اند عمرش بيست ويكسال بود وبعضى بيست سال
ميگويند وابن زبير در مكه خليفه ماند خلافتش استمرار كشيد تا آنكه عبد الملك متغلب شد
وچهل هزار كس را بسر كردگى حجاج سوى مكه فرستاد ايشان بقتال مصروف شدند
وداد دلى ادلى ودلى انداماداده پس حجاج بر ابن زبير ظفر يافت واورا قتل كرد وبر دار
كشيد واين واقعه روز سه شنبه هفدهم جمادى الاولى يا اخرى سال هفتاد وسوم
از هجرت وقوع يافت طرفه آنكه در منتخب كتاب كامل بهائى از كتب شيعه
جائيكه خلفاى بنى اميه مذكور اند در ذكر عبد الله بن زبير اين عبارت واقع است
در زمان عبد الملك او را كشتند وكنيت او ابو بكر بود انتهى قوله [illegible] شيئا
فى قتل ابن الزبير اقول قد مر ان يزيد لم يظفر بعبد الله بن الزبير ومات

دیبارا الی النیران بل قد اوصی عبد الملک بن مروان حین حضر الحجاج تقربا له فارتکب الظلم والعدوان
ولم یسبق ان معاویة بن ابی سفیان اوصی ابنه یزید بایصال الاحسان الی ساکنی مکة
والمدینة سید الانس والجان وما وصی ابنه بقتال ابن الزبیر کیف ما کان لحصول الثواب
ورضاء الرحمن فی قتالهم بحیث یفضی الی تلک الکبائر التی رواها الفریقان ممنوع لا بد علیه
من اقامة البرهان **قوله** همچنین قتل اهل مدینه الخ **اقول** جواب این قبل ازین باوضح تقاریر
واتم بیان بتوالی گذشته که خلفا بعد از اکثر جناب مجتهد الزمانی تحت یا تشویش
حواس دست و بغل باشند و باختلال حواس بعد ازان همقرین شوند گرامی باند اما آنست
که از کتب فقهیه امامیه اجماع فقهاء امامیه معلوم میشود که وصیت بحرام هرگز جائز نیست
بلکه وصیت بمعصیت عین معصیت است و از کتب اهل حق خلاف کسی درین امر یاد نظر
نمی آید پس انفاذ آن چه معنی دارد بتردید مذکور نمی افتد حاشا که نزد اهل سنت این باب
باشد که اگر خلیفه وصیت بظلم ومعصیت کند بجا آوردنش جائز چه جای وجوب باشد
آنچه معاویه درباره احسان با اهل بیت وعدم ایصال مکروه با امام حسین گفته بجا آوردنش
از مستحبات که این احسان وعدم اساءت خود هم واجب است بحکم حدیث وقرآن پس
ثواب یزید در اداء و عدم مخالفتش با شرع در ثانی بر اصول هر دو مذهب منتفی است
قوله علاوه اذا **اقول** این تقریر مبنی برآنست که اولا بیعت یزید با ثبات
رسانیده باشند و هو کما تری چه اگر حقیتش بنظر بیعت است فجوابه قد مر سابقا
و اگر بنظر باستخلاف باشد فقد علم حال آن انفا و حال قهر واستیلا بشروط امامت ابتداء
و بقاء بعد ازین بمقام خود بیاید ان شاء الله تعالی فانتظر لیس الیس قیاس ایشان در
باب خلافت یزید اقبح اساس از اهل حق بیعت وصحت آن قایل نیست بر خلافت معاویه
که بعضی آن کرده اند و ثبوت آن در بعضی از احیان بنص نموده کمتر از قیاس اول
من قاس بالنص القطعی نخواهد بود **قوله** و از کجا که امر معاویه بنابر ایجاب
بزعم خود بوده محتمل که برای استحباب باشد **اقول** قبل ازین بصراحت و تفصیل
درباره گفته شده باشد که مقصود از نقل روایت صدوق امامیه تخطئه اکابر اثنا عشریه

لمعاویه و یزید هر دو را مساوی الاقدام دانسته اند پس این احتمال دلالت
این میکند که مطلب رساله هنوز بذهن مخاطب رئیس المتشیعین در نیامده **قوله** چنانچه
امر نبوی در حدیث ایتونی بدواة و قرطاس الخ **اقول** حال حضرت مجتهد تماشا
کردنی است که از امور مهمه و آنچه بمطلب اصل رساله فقیر تعلق دارد غفلت کلی اختیار
ساخته باذکر اموریکه درین مباحث مایه النزاع نیست بار بار پرداخته بدانکه
فقیر را بعد از تتبع کتب قدمای این فرقه و تصفح مضمرات و مکنونات ایشان که در تلفظات
خویش بمقتضای حدیث مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا و قد ظهر فی فلتات لسانه گاه گاه
از ان خبر میدهند چنان مظنون شد که این حدیث مثل حدیث ردت جمیع اصحاب الا شاذی
لا یعبأ به از خصایص مذهب امامیه بوده و اکابر این مسلک این اسرار و دقایق الهی
داشتند و این قصه را اعلق نفیس کتمان می بردند و بکتمانش همدگر وصایا می نمودند
من بعد اهل کیدت و بد المصلحت دران دیدند که در لباس سخن این روایت را
که منتهای آرزوی شان بقول مجلسی در بحار و حیات القلوب است در مدرسها
پیش معتقدین خویش از زمره اهل حق روایت نمودند تا آنکه رفته رفته در کتب
محدثین سنی هم نیز بصحت مندرج شد و پر ظاهر است که اگر این حدیث در صدر
اول و طبقه تابعین ثابت و مشهور می بود کتمان و اخفاء و اهتمام بدین تاکیدات انتها
که پاره از ان بگوشت رسانیدم صورتی نمیداشت و هر یکی از دیگری عهود و
مواثیق چرا میگرفت و کی میگفت که بی خبر دار باید بود چنان نشود که اهل خلاف
که مخالف بحقیقت خود را اخبار میکنند بر بعضی مطلع شوند چنانچه نسخه سلیم بن قیس هلالی
که اقدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیه تواند گفت کما اعترف المجلسی فی مجلد
الفتن من البحار بر امور مهم قوم الصدد دلالت میکند و ایهم از اشارات و عبارات آن
پیداست که بعضی از اسرار این حدیث را مثل نام فاروق از شیعیان هم دریغ
میکردند و کتب رجال و رسایل تحقیق اسامی رواة بر تو منکشف هم اول دلیل است که
و ابها از اختفا و استتار همین بود که آینده علمای اهل سنت و پیش خود بهام

برنشانه نشیند و برای مناظره خصوصا متاخرین بکار آید و در صورت ظهور این کید پیش
نخواهد رفت و جمهور محدثین سنیان خواهند گفت که این روایت از خصائص شیعه
است و مؤید این مدعا که درینجا یاد کردم آنست که بعضی از علمای ما این حکایه
می برند و حقیقت امر را دانسته چنانچه ناقصین هفوات مشهدی از ادی نقل میکنند
و میگویند که او در سند خویش میفرماید که قصه ایتونی بقرطاس بی ثبوت ولی اسنادات
را از شیوخ محدثین نقل مینماید که بعد از تصفح بظهور می انجامد که در صحیحین دو صد و ده
حدیث ضعیف است تفرد بخاری بهشتاد و تفرد مسلم بیکصد میرسد و در سی روایت هر دو
بیک شریک شده اند انتهی پس حال حدیث قرطاس نزد احقر الناس در رنگ حدیث
فدک میباید که شیخ مبارک جزری ابو السعادات در تصنیف خویش آورده و گفته که بعضی از
اهل اختلاف بعد از آنکه از تبجیل و اقرار کردند گفتند که ما قصه فدک را موضوع ساخته بر
محدثین [illegible] کردیم و نزد ایشان مخفی روایت نمودیم پس تمامی جماعت مذکور قبول کرده
و بدام [illegible] شدند مگر این شیعه علوی که بوضع و اختلاق پی برده دانست که
حدیث از موضوعات است و انشاء الله تعالی عبارت جزری بعد ازین خواهد آمد بالجمله
دقائق [illegible] اهل دغا چنان سلامت بردن سخت دشوار است ع تا نگر لطف خدا پیش نهد
گامی چند ؛ مطالب این فصل بسیار و وقت در کمال اقتصار لهذا برهمین مقدار اکتفا رفت
لیکن جائیکه مطلب این قصه را اتمام خواهد کرد جوابی از شبهات او بعد از تسلیم این روایت
بعنوان تحدد شالی بقیه مداد و قرطاس خواهم آورد انشاء الله تعالی چه خوش بود که مولف تابش
مطاعن را یکجا مفصل نقل میکرد تا در همان مقام باشباع کلام می بردم و خاطر از آن یکبار
فارغ میساختم و جواب طعن تجهیز جیش اسامه بن زید رضی الله عنهما نیز بحول الله و قوته بعد ازین
در مقامی که عبارت طل و تحل شارست [illegible] را جناب مجتهد الزمانی نقل خواهند نمود
بعنوانی سمت نگار خواهد یافت که گوش سامعین بآن طور نرسیده و هیهات
تجویز آن جناب رهبت به ناظرین فایز نگردیده باشد **قوله** اگرچه دعوی تفضیل الخ
اقول آنچه جناب [illegible] ناشی از آنست که تحافظ حقیقت کلام مقرر را در نظر باید [illegible]

مصیب بر کز برا صول خود این کلام نگفته بلکه مرادش تخطیهٔ متشیعین است بر اصول معتبرهٔ
ایشان کما عرفت مرارا فاین المدعا من الدلیل حتی یتفوه المخاطب الجلیل بتلک الهفوات
والاباطیل **قوله** سخافت افعال و خباثت اعمال معاویه الخ **اقول** علت این تطویل
لاطایل و تقریر بیحاصل همانست که مابه النزاع را در نمی یابد و پی باصل مقصود نمی برد
یا دیده و دانسته تجاهل و تغافل ازان می نماید تا عوام بدانند که تحریر اوراق بجواب السطور
اتفاق افتاده و جناب شیعه مجتهد داد توغل و تبحر در جواب رساله قدیمه داده ذمایم
خلیفه شام و اصرارش بر عداوت اهل بیت حضرت خیر الانام و مساوات یزید
رئیس اللئام از اصول و روایات خویش ثابت میباید کرد نه از روایات معتزله
و اهل حق پس سرد این اخبار باین ذکرها بعید از اولی الاحلام و العجب که قبل
ازین بنده حرف گرفته بود که گفتگو بر اصول اهلسنت بود نمی باید ذکر روایات
اهل تشیع کردن مگر اظهار تبحر خود منظور بست و درینجا خود مورد اعتراض مذکور گردیده
قوله محقق نماند الخ **اقول** چون جناب مجتهد الزمانی درینجا تعلیه سنگی اریکه اقبال
خویش می نمایند از کلام شان این آثار و روایات را انتحال میفرمایند خدام شان با
استفاده و انتخاب مجلات سامی مشغول بودند که جامع آن ابراهیم علیخان ابن
علی مردانخان بود و قبل ازین تعلیقی بر کلام شان برادر شان جانیکه در جواب
رشید العلماء مرتب ساخته بودند بقدر استطاعت و مساعدت وقت نوشته بودم
ازهمان تعلیقات چیزی بعد از اندک محو و اثبات و تقدیم و تاخیر خواهم نگاشت انشاء الله تعالی
پس بدانکه درین مقام دو مرحله واقع است مرصد اول ذکر ماخذ افادات مخاطب و مرصد
دوم قصه از انجاث زبانی بعضی از علما که بصحت خلافت معاویه یعنی معلوم در تعصب
ازاحیان قایل شده اند تا پایه ادراک و قوت قدسیه که مجتهدان امامیه را حاصل میباشد
جناب که بعد ازین در کلام او خواهد آمد بر هر یکی عیان کرد و اکنون سوء وضعیت کمترین را
بگوش اصغا جا دهند و بدانند که سنگی که در خطاب رشید المتکلمین مرحوم بصفیر اطناب تمام
بکار برده فقیر باختصار و انتخاب ذکر آن می نمایم که ماخذ هشت انچه زمخشری در ربیع الابرار

در باب ثانی وتسعین روایت نموده ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رای ابا سفیان مقبلا
علی حمار ومعاویة یقود به ویزید ابنه یسوق به فقال لعن الله الراکب والقائد والسائق وصاحب
حیوة الحیوان در لغت او بمعنی بطو مرعی گفته قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن کتب مروان
بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی بخبر الحسن فلما بلغ معاویة
موته سمع تکبیرا من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک التکبیر فقالت فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله
عینک ما الذی کبرت لاجله فقال مات الحسن فقالت اعلی موت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت
شماتة بموته ولکن استراح قلبی قد دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث
فی اهل بیتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا وقد بلغنی تکبیرک فقال مات الحسن
فقال ابن عباس رحم الله ابا محمد ثلثا والله یا معاویة لا تسد حفرته حفرتک ولا تزید عمره
فی عمرک ولئن کنا قد اصبنا بامام المتقین وخاتم النبیین فجبر الله تلک الصدعة وسکن تلک
العبرة وکان الله الخلف علینا بعده انتهی وبیهقی که از محدثین مشهورین اهل سنت است در
جزو خامس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن السعید بن جبیر قال کان ابن
عباس بعرفة فقال یا سعید ما لی لا اسمع الناس یلبون فقلت یخافون معاویة فخرج ابن عباس
من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم انف معاویة اللهم العنهم فقد ترکوا السنة
من بغض علی انتهی **عجب تر آنکه** صاحب استیعاب خود معاویه را از مولفة القلوب
میگوید ودر صدر ترجمه او می نویسد قال ابو عمر معاویة وابوه من المولفة قلوبهم ذکره فی ذلک
بعضهم وهو احد الذین کتبوا للرسول صلی الله علیه وآله وسلم وسیوطی در جمع الجوامع در کتاب
الصلوة بمقام ترتیب قنوت روایت میکند ومتقی در کنز العمال حکایت میکند عن عبد الرحمن
بن معقل قال صلیت مع علی الغداة فقنت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة و اشیاعه و
عمرو بن العاص واشیاعه وابی الاعور السلمی واشیاعه وعبد الله بن قیس واشیاعه پیدا
است که شان امیر المؤمنین ارفع از انست که بر مومن مسلمان اگرچه فاسق فی
الحال باشد نفرین خصوص در قنوت نماز فرمایند واین وجهی ندارد جز آنکه چنین کسان را
منافق بینند ودر کتاب ابسط از جامع الاصول نقل کرده حیث قال باع معویة اوانی

ذہب و فضۃ اکثر من وزنہما فقال لہ ابو الدرداء سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
نہی عن ذلک فقال معاویۃ اما انا فلا اری بہ باسا فقال ابو الدرداء من عذرلی من معاویہ
اخبرہ عن الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ہو یخبرنی عن رایہ لا اساکنک بارض انت بہا ثم
قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک فکتب عمر بن الخطاب الی معاویۃ لا تبع
ذلک الا مثلا بمثل و وزنا بوزن اخرجہ الموطی و اخرجہ النسائی انتہی برای اثبات کفرش
ہمین قدر بس است چہ مجمع علیہ اسلام و ظاہر بر ہر خاص و عام کہ کافراست محرم حلال
مستحل حرام و با این ہمہ ایمان معاویہ ہمچنان سالم از آفات ماندہ کہ حضرت فاروق
او را مرتد نخواندہ بایست کہ زجر و توبیخ میفرمودند و امر بتوبہ از ارتداد می نمودند نہ
اینکہ منع کردن از بیع مذکور فرمایند و از کفر و زندقہ اغماض نمایند و قاضی بیضاوی در
تفسیر آیت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا الآیہ کہ حکایت است از
اصحاب کہف و رقیم و بغوی نیز در تفسیر این آیت روی عن معاویۃ انہ غزا الروم
فمر بالکہف فقال لو کشف لنا عن ہؤلاء فنظرنا الیہم فقال ابن عباس لیس لک ذلک قد
منع اللہ تعالی من ہو خیر منک فقال لو اطلعت علیہم لولیت منہم فرارا الآیہ فقال معاویہ
و بعث لہ اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتہم و در کشاف ہم آمدہ فقال معاویۃ
انتہی حتی اعلم علمہم فبعث ناسا و قال لہم اذہبوا فانظروا فلما دخلوا الکہف بعث
اللہ ریحا فاحرقتہم ازین ہم **وا ایتہا** عدم قبول معاویہ نص قرآن را و تہاون و استخفاف
او با مراتب دمنان تامل نمایان و عیان را چہ بیان و عبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح
نہج البلاغۃ گفتہ است و روی احمد بن ابی طاہر فی کتاب اخبار الملوک ان معاویۃ
سمع المؤذن یقول اشہد ان لا الہ الا اللہ فقالہا فقال اشہد ان محمدا رسول اللہ فقال
للہ درک یا ابن عبد اللہ لقد کنت عالی الہمۃ ما رضیت لنفسک الا ان تقرن اسمک
باسم رب العالمین و از این کلام کنایہ کہ نزد صاحب فہم زیادہ از تصریح است
تکذیب جناب رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم صریح **الحمد للہ** کہ مرحلہ اول بکمال
عجلت نوردیدہ شد و بجہت ضیق وقت بعد از ورق گردانی ان اجزا این قدر

بلاشتمام و مطعون بلکہ مستیقن است کہ حکایت زہر دادن معاویہ بحضرت امام حسن
و جعل لا اشبع بطنہ نیز درین اجزا موجود است باقی ماند مقصد دوم بیانش
آنکہ قبل ازین اشعاری باین معنی رفتہ کہ مخاطب در تذکار این روایات غالبا
وساوس نفسانی را مطمح نظر داشتہ و بمقصود فقیر اطلاعی او را دست نداده اعراض
جوالشر ابن سبب می نمود لیکن این اعتراض و اغماض نزد عامہ دلالت بران میکند
کہ معتقدین صحت خلافت معاویہ را بعضے از اوقات در دلالت این روایات
بر مقصود حضرت مجتہد قیل و قال میسر نیست بنابران بہ بعضی از وجوه دلالت بہ
است آن جماعت اشاره میکنیم و بر قانون مناظره علما درین اخبار لم و لا نسلم می اندازیم
تحقیق آنکہ در معنی مولفۃ القلوب نظر باقوال علمای سنت و جماعت ہم
بلکہ از آنہم کہ جماعت اہل بدعت اختلاف واقع است بنده را در بیانش حاجتی نیست
بدینجہت از صاعقہ حسامیہ کہ قبل ازین جواب ضربت حیدریہ پیرایہ تسوید در بر گرفتہ
چیزی درین باب نقل میکنیم قال فی المنہاج و المؤلفۃ من اسلم و نیتہ ضعیفۃ او لہ
شریف یتوقع باعطائہ اسلام غیره و صاحب قواعد از اثنا عشریہ میگوید کہ المؤلفۃ
ہم قسمان کفار یستمالون الی الجہاد او الی الاسلام و مسلمون اما من سادتہم
لہم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغب النظراء فی الاسلام و اما من سادات
مطاعون یرجی بعطائہم قوة ایمانہم و مساعدة قومہم فی الجہاد الی آخر ما قال و ہم
در کتاب بیان می نویسد و اما المؤلفۃ قلوبہم و ہم کفار یستمالون الی الجہاد
باسہمہم و قال ابن الجنید ہم المنافقون لیجاہدوا و قال المفید یجوز کونہم مسلمین و بہ
قال ابن ادریس الفاضلان و المسلمون اربعۃ قوم لہم نظراء من المشرکین اذا اعطوا
نظراؤہم و قوم فی نیاتہم ضعف فتقوی نیاتہم و قوم بازائہم آخرون من اصحاب الصدقات
اذا اعطوا اجبوہا و رغبوا الامام عن عامل و قوم من الاعراب فی اطراف بلاد الاسلام
اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول او رغبوا فی الاسلام الخ بلفظہ پس میتوان گفت کہ
در حق [illegible] و یدند مره آن مولفۃ القلوب کہ اسلام غیرشان باعطای مال متوقع بود و انہا

در عرب سیادتی و وجاهتی داشتند و موید این امر است انچه صاحب قاموس المحیط فرموده
وملخصش آنست که معاویه بن ابی سفیان ودران مردم داخل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم مامور شده بود بتالیف شان و آنها از سادات عرب بوده اند تا دیگران از وراء
آنها باسلام رغبت نمایند پس شبهه ضعف نیت معاویه در اسلام ضعیف مینماید مسلما
که نیت او در ابتدا اسلام ضعیف بود ولیکن مدعای مخاطب لازم نمی آید زیرا که محتمل است
که قوت اسلام بعد چندی در صحبت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم که کیمیای سعادت ابدی احیاء علوم
سرمدی منهاج العابدین معراج المومنین بود اورا حاصل شده باشد و قول صاحب تهذیب الاسماء
واللغات یعنی امام نووی نیز در تایید این امر سنداست حیث قال وکان معویة یقول انه اسلم یوم الحدیبیة
وکتم اسلامه من ابیه وامه وشهد مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حنینا واعطاه من غنائم هوازن
مائة بعیر واربعین اوقیة وکان هو وابوه من المولفة قلوبهم ثم حسن اسلامهما وکان احد الکتاب
لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و هرچند در تایید احتمال مذکور قول ابوزکریای نووی فی نفسه کافی
باشد ولیکن از طرف جماعت معتقدین معاویه بن ابی سفیان برین قدر بسند نکرده تتمیم توضیح
جلال الدین سیوطی نیز ضمیمه میکردانم جائیکه در تاریخ الخلفا که مخاطب بادعوی استقرای آن بهجت
... سری و سردار د فرموده معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن
عبد مناف ابن قصی الاموی ابو عبدالرحمن اسلم هو وابوه یوم فتح مکة وشهد حنینا وکان
من المولفة قلوبهم ثم حسن اسلامه وکان احد الکتاب لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی
و ازین عبارت هم بصراحت معلوم شد که اگرچه معاویه در ابتدا از طایفه مولفة
القلوب بود مگر بدولت حسن اسلام رسید و در زمره کاتبین آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
... گردید و ازینجا وجه عدول مخاطب از ذکر عبارت این کتاب یعنی تاریخ الخلفا که در مطالعه
او بود بسوی عبارت ابو عمر صاحب استیعاب بر اهل ذکا زیاده از نور ذکا ہوا شد و در عبارت
استیعاب چنانکه دانستی لفظ بعض مذکور است و دلالت بران میکند که اکثری با جمعی
اورا در مولفة القلوب نشمرده اند و انتقادی یافت رسید که تا آنکه معاویه را در مولفة
القلوب میشمارند حسن اسلام او معتقد اند علاوه هرگاه ایمان رکن ثانی الامیه اند

ارکان اربعه یعنی ابوذر صدیق اثنا عشریه تا مدتهای دراز باعتراف خاتمة المحدثین شیعه
اعنی ملا باقر مجلسی در تزلزل باشد و بعد از آن بتقوی رسد که بنیاد هرمان روبروی آن بس
ضعیف نماید چنانچه کتاب بحار الانوار و حیات القلوب کافل این امور است و تفصیل این
ماجرا مع ما یتعلق به در کتاب منتهی الکلام بکمال شرح و بسط وارد کرده ام معاویه بن ابی
سفیان را کی می رسد و از تهمتهای شیعه در باره دیگر بزرگان باعتراف خود شان
از هم می باشد کما لا یخفی علی المستبصر افسوس که امامیه را هرگز بهره از انصاف حاصل نیست
کجا مرتبه صدیقیت ابوذر و کجا مرتبه خلافت معاویه علیت ای که احتمال عیب خویشتن باید
طعنه بر نقص دیگران چه زنید **دوم آنکه** این قسم کلمات که از معاویه در آخر عمرش
صدور یافت با کی زیاده بیان که دلالت بر حق تلفی و کافر نعمتی در حق اهلبیت نبوی صلی الله
علیه و آله وسلم دارد از مقبولین اسلامی در تصانیف مجلسی مثل بحار و ارشاد دیلمی مروی
و مذکور است و خود آن بزرگان بمقتضای قول او تعالی بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ
وَّلَوْ اَلْقٰی مَعَاذِیْرَهٗ اقرار بکوری و کری میکنند چنانچه قبل ازین در منهج گذشت
ثانی از مقالات اولی این کلمات را در فسق و کفر معاویه شمردن استیصال مذهب خویش
نمودن و بر اهل فطرت سلیمه مخفی نیست که خود حذیفه و ابوذر و سلمان و امثال ایشان
در آخر عمر خود با حسرت بران هم میکردند که کاش گرد قضای دمشق و تولیت کوفه میکردیم
و هم در عسرت شریک جناب مرتضوی می شدیم چنانچه رسایل فصل و غیره بران دلالت
دارد **سوم آنکه** مستدل از کجا ثابت کرده که لعن کبت و قاید و سایق بعد از
اسلام بود محتمل است که قبل از آن باشد و هر چند بر اصول امامیه قاعده مقرره الاسلام
یجب ما قبله رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یاد نبود و حاجت در تذکر
آن نیفتی جناب ام المومنین ام سلمه افتاد کما سبق فی هذه الاوراق لیکن در ثبوت
تقریر آن بعد از تقریر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه دانستی ریبی و شکی نیست
مع ذلک دلیل هم بر آنچه گفتیم شرعا قایم است بیانش آنکه در قاموس و غیره مرقوم است
کما هو الظاهر که حضرت خاتم النبیین شفیع المذنبین از حضرت کبریای الهی مامور بتالیف

این مردم بود پس لعن ایشان حلوة و جلوة خلاف امر الهی باشد معاذ الله من ذلک فتعین صدور
اللعن قبل الاسلام و هو المطلوب و مستتر نماند که دلیل الزامی هم درینجا ترتیب می توان کرد
بیانش آنکه مخاطب مجتهد قبل ازین از کلمات معاویه بن ابی سفیان درباره عبدالله بن عمر که بر تقدیر اراده
عبدالله مذکور اطاعت یزید خواهد کرد استدلال بر رضای او در بیعت یزید نموده و قول معاویه را بر
طبق واقع دانسته و از حاشیه کتابی که شیخ شهید اول بیان نامش گذشته عیان دریافت می شود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حسن نیت و قوت اسلام ابوسفیان که رئیس احزاب
بود متوقع بود لهذا اصد شتر بحصه او عطا فرمودند پس ظاهر همین است که آنچه رجای سید انبیا
بود بظهور رسیده باشد و یاد نمی آید که کسی قایل شده باشد که اسلام ابوسفیان بمرتبه قوت رسید
و اسلام معاویه بدان درجه نرسید فتعین المطلوب بطریق الاولی کما اشرنا من بعد معلوم نیست
که مخاطب را بیهقی او درین روایت از کجا شریک نموده شاید مقصود او تلبیس عوام خواهد بود چنانکه در
سایر این رساله مطمح نظر دارد دیگر آنکه این روایت با ظهار قاضی نور الله در احقاق الحق
کما ستعرفه انشاء الله تعالی همان روایت که امام اعظم امامیه یعنی شیخ حلی در نهج الحق با یراد آن
داد فطانت و تکلم داده و شیخ صدر الدین روزبهان بتجهیل و تحمیق او در کتاب ابطال الباطل
ارشاد فرموده که یزید بن معاویه در زمان سعادت توامان حضرت ختمی مآب بالیقین متولد
نشده بلکه بعد از عم خود یزید بن ابی سفیان که در زمان فاروق در طاعون مرده بوجود
آمده پس ازین روایت استدلال بر مدعای خود نمودن دلیل بر حصول قوت قدسیه
برای مجتهدین امامیه است آمدم بر مقالات نور الله شوشتری که لاف و گزاف
نموده دیده است محصلش آنکه باعث بغض و عداوت یزید با امام حسین شهید آن
اراده تزوج با زنی داشت و امام نیز عقد او را میخواست آخر آن نیک نهاد
در حباله حضرت سلطان کربلا شرف سکونت یافت پس معلوم شد که یزید هم عصر
آنجناب بوده و بدریافت رسید که آن شقی در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و
سلم مثل امام حسین بود پس انکار از تولد او در وقت مسطور بمعنی محض است و
جای نمی توان کرد که عم یزید بقید حیات باشد و او بنامش مسمی گردد و نه بینی

که بعضی در زندگی خویش فرزند خود را بنام خود موسوم میکنند و بعضی باشند که درباره اولاد
پسر کلی بهم میرسانند لهذا برادر ولا دیگر برادران خود نام خویش میگذارند تا ذکرشان باقی ماند چون
یزید بن ابی سفیان عقبی نگذاشته این احتمال درباره او بجای خویش خواهد بود و بعد از تسلیم
جمیع آنچه صاحب ابطال در ینمقام آورده میگوییم که این روایت که امام اعظم نوشته در کتاب
ربیع الابرار زمخشری مذکور است امام شیعه هرچند معتقد صحت آن نباشد لیکن برای احتجاج و الزام
اهل سنت بکار می آید چنانچه بارها گذشته باید اگر به ثبوت رسد که یزید در آن زمان بود آنکه نسخه صحیح
این روایت باین طور ممکن است که در اصل لفظ فاخذ معاویه بید اخیه یزید بود و کاتب چون یزید
بن معاویه را مشهورتر دید برادر معاویه را انسب دانست بجای اخیه لفظ ابنه نوشته انتهی

اقول معلوم نیست که عقل قاضی مثل امام اعظم چطور کجا بود و صبیان دبستان هم بر این [illegible]
مضحکه می نمایند مگر افسوس که علمای امامیه هرگز از خیره سری و بی حیائی باز نمی آیند انصاف باید
کرد که هرگاه دو کس اراده تزوج با یکی از نساء داشته باشند چه ضرور که در عمر متقارب یکدیگر باشند
پر ظاهر است که هرگاه شخصی بالغ میشود حاجت نکاح او را می افتد پس ممکن است بلکه بارها
مشاهده رسیده شده که یکی از آن دو کس عمر بیست سال داشته باشد و دیگری چهل ساله
باشد بلکه حاجت به تزوج در ریعان شباب نسبت بکسی که عمرش باربعین رسد
نباید مثل مشهور است که در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی بیشتر می باشد کیف که اسباب
شادی و امداد ابواب بی غمی گشاده گردد که از مزید [illegible] نوبت بجای میرسد که اکثر
آدمی باعتبار صورت بزوجه خود قدرت نیابد به بیماری و هر شب یکبار [illegible]
می باشد چنانچه حال مجتهد الزمانی زبان زد خلق است چه جای سلطنت و حکمرانی
که یزید را هم [illegible] شیعه را نصیب گشت پس عجب است که قاضی با این
[illegible] سازی درباره [illegible] در وقت حضرت [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] نسبت [illegible] ایراد روایات اهل التشیع و اعتزال هم دریغ
نفرمایند [illegible] دلیل [illegible] در آن [illegible] در زمان نبوی صلی الله علیه و آله و
سلم بمقتضای خیال خود بخاطر نیارد و بالفرض آنکه نام آن عفیفه

صاحبی که خطبهٔ یزید از امام حسین بعد تعلق داشت بر تصحیح کشوده می‌داریم مکاید الشیخ
که تقلیب المکاید ناشی شده زینب است و مختصر این قصه بنقل شخص مذکور که وضع و
اختلاق از عادات اکابر اوست آنکه معاویه در آخر عمر بمدینه آمد و روبروی جمعی از اشراف
و خواص بعمرو ابن عاص گفت اکنون آرزوی من همین است که زنی از اشرف قبایل صاحب
حسن و جمال برای یزید بهمرسد عمرو گفت که آن زوجه عبدالله زبیر دختر جعفر طیار است
پس معاویه ابوهریره را اشارت کرد تا عبدالله را حاضر گردانید معاویه بعد ذکر مناقب او
در خلوت گفت میخواهم که دختر خود را بتو تزویج کنم او مغرور و مسرور گردید روز دیگر باز
او را طلبید و حیله دیگر پیش آورد که دختر من گفت اگر عبدالله زوجه خویش را طلاق دهد فبها
والا فلا طمع مال دیده او را دوخت و باعث طلاق شد معاویه بعد ازین گفتش که او میگوید
که عبدالله بر فراق زن صاحب جمال بطمع مال راضی گشته چون ملک و دولت باقی نماند مرا
خواهد گذاشت عبدالله بکمال تحیر باز گردید معاویه او را تثبیت و تعلل که دختر خود را [illegible]
امروز و فردا راضی میکنم فریب داد تا آنکه عدت بپایان رسید پس ابوموسی اشعری را
بر خطبه حسین و عبدالله بن عباس در اثنای راه ملاقی شدند پیام دادند ابوموسی
پیام هر سه را تبلیغ نمود و گفت من چهارم ام و دیانت خود را هم ذکر نمود القصه
زینب امام حسین را اختیار کرد انتهی و از کتب رجال بوضوح می انجامد که ابوموسی بعد
از جوانی در مکه اسلام آورده و بزمره های مسلمین محسوب گشته و از حسن اتفاقات بسوی
حبشه رفته بود و قدوم او نزد حضرت خاتم الانبیا ثانیا همراه جعفر طیار وقوع یافته
پس یزید بنابر مزعوم این متعصب عنید که خطبه زنی اگر از چند کس دیگر زنان صدور یابد
دلالت دارد که اینها هم عمر باشند مساوی موسی اشعری خواهد بود فثبت ان یزید
الشقی علی تخیل التستری کان من اکابر الصحابة و بلغ اشده سنه فی زمان
النبوی صلی الله علیه و آله و سلم و ذلک هو المقصود عند العقل [illegible] زیرا که
سوق حمار ابوسفیان نه کار طفل ابجد خوانست تخالط گفتهٔ محمد
بن ابی بکر با وجودیکه احیانا سالهم شود بنابر روایت سلیم بن قیس هلالی

که بقول ملا باقر مجلسی در مجلد فتن از بحار الانوار اقبح ودافضل از جمیع محدثین شیعه
است میانه پدر بزرگوار خویش وحضرت امیر وکیل شده در سیر افلاک وبسیط
زمین بمقتضای حدیث بساط شریک جناب مرتضوی بود علی ما یحکی من مرویات
الصدوق قدس الله تعالی وسابق بودن یزید حمار نزد علمای رد افضل جاهلین اسفار
عجبی نخواهد بود واین قصه توکیل در کتاب منتهی به بسط وتفصیل مذکور است من شاء فلیرجع
الیه ودر تمیمی هم بر اصول قاضی شوشتری چندان بعدی نیست که یزید پلید در وقت
سقطوس هم از اقران ابوموسی باشد وهم از اقران امام حسین ندانی که پیران نابالغ
بعضی از اکابر مخصوص خود را که صاحب العصر والزمان لقب شایسته بیدا زجا ...
رسانیده اند چنانچه میبینی کان بحار وحق الیقین وخاتمه جلاء العیون ... است
سبحان الله حال ضبط واتقان رواة این فرقه که بر انتهای بالند در کتب
کلامیه بنا بر ریا وسمعه وفریب عوام از دست رواة اهل سنت می نالند باید دید که قصه
خطبه چه بوده وایشان از کجا بکجا رسانیده اند نام آن زن که معاویه بن ابی سفیان برای یزید
خواستگاری کرده بنا بر تصریح جهابذه علما ومنهم العلامة الدهلوی فی تحفته وغیره فی غیره ام
خالد بود که حسن وجمال او در دیار عرب شهرت تمام داشت وعبد الله بن زبیر وعبد الله
جعفر وعبد الله مطیع نیز خطبه او نمودند وسفیر از طرف معاویه واین هرسه بزرگ ابوهریره
بود نه ابوموسی اشعری وکتب رجال هم مساعدت باین امر وارد نه بآنچه از ابرام مکابره
شیعه منقول گشت کما لا یخفی پس ذکر ابوموسی بجای ابوهریره مثل فخر عیسی صعقات
طرفه آنکه قاضی شوشتری غض بصر از آن روایات نموده که قبل ازین از
معتمدین فریقین منقول گشته ودلالت بر آن میکند که یزید را عداوت امام حسین
بود که آنجناب امارتش را مکروه میداشت وبر الحاح واقتراح پدر او درین امر گوشش
نداده وبعد از جلوس منحوس بر تخت سلطنت نیز از بیعتش اعراض فرمود واین چه درباره عبد الله بن
عمر که قائل بتقدیر امتناع از بیعت در حواست خیانه گذشت غیر عادیست بخلاف قصه تزویج ارینب
فرقه امیه کرا واراده خلافت نداشت بخلاف امام حسین مع ذلک درباره آنجناب

واقعه تزویج هم ضمیمه عداوت یزید خواهد بود نه مستقل و اگر عدم اصرار یزید بر عداوت یعنی اراده قتل و مانند آن دلیل محبت دینوی باشد پس قایل باید شد که هر کراز دستش جان بسلامت برده او از محبین یزید بوده فقاتل حتی یاتیک الیقین اعجب و اغرب از همه آنکه قاضی بر مقالات رکیکه و افادات سخیفه که حاصلش ذاتش دست میزند و تواریخ که نام آن در کتاب احقاق الحق جابجا مذکور میسازد رجوع نمیکند حاشا که از تواریخ غافل باشد مگر درینجا خود را دیده و دانسته مثل جاهلان وانموده تا تصویب و تایید قول امام اعظم حلبی درین لباس نماید و تلبیس و تدلیس بکار برد جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا و قول قریب بعد کرد درباره ولادت آن پلید می نویسد و میگوید ابو خالد الاموی ولد سنة خمس او ست و عشرین یعنی یزید در سال بست و پنج از هجرت شریف ... یعنی بست و شش سال گفته اند هرگاه ده سال را که مدت هجرت و اقامت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه است ازین بست و پنج سال جدا کنیم پانزده باقی میماند پس معلوم شد که یزید بد نهاد نه در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده و نه در اوقات خلافت شیخین بلکه از خلافت ذی النورین چون چند سال گذشت از کتم عدم بوجود رسیده پس بودن اشقی در وقت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنهم بعنوانیکه در کلام حلبی و دیگر برادرانش مذکور است در واقع چگونه ممکن باشد قاضی امامیه تمامی همت برآن گماشته که مفوات شیخ حلبی را که حقیقة امام السفها و حمقاست درست نماید و اقوال شیخ صدر الدین روزبهان اگرچه جمیع علیها باشد باطل سازد و داد سخن سازی دهد بر عبارت کتاب تاریخ الخلفا چه موقوف خطبه معاویه بن یزید که قبل ازین در مباحث یزید گذشته که عمرش بکوتاهی رسید و نسلش منقطع شد نیز دلیل بر همانست که از تاریخ مذکور قلمی گشته چراکه اگر یزید از اقران امام حسین علیه السلام بودی عمر او قریب شصت سال رسیدی این کلام که نقل رد و شرالاعلام از پسرش صدور یافته همان وقت حقیقة راست خواهد بود که یزید اشقی در جوانی مرده شد و انقا از تاریخ الخلفا بگوشت رسانیدم که آن بدبخت در زمان حضرت عثمان پیدا شده و قبل ازین در تحقیق خلافت ابن الزبیر و سانحه قتل او ازهمین کتاب واضح گشته که یزید شقی در سی و ای سال شصت و چهار بجهنم رسیده پس غالب آنست

قاضی قبل ازین دانستی بنظر احقر رسیده مع ذلک ترجمهٔ یزید ابوسفیان در کتب رجال
بعنوان مدحت و ستایش مضبوط است یاد دارم که صاحب استیعاب نیز او صاف جمیل او را
ذکر نموده و باخلاق حمیده ستوده و موت او نیز موافق تحریر شیخ صدر الدین و بهمان ازکیت
این فرح می آید احتمال این معنی نیست که او مثل برادر خویش اراده معاودت و محاربه جناب مرتضوی نموده باشد
و لعن چنین بیگناه از حضرت رسالت پناه امکانی ندارد و لقد جابه الرجل طول عمره و ما
ارتکب شیئا من المناکیر فتعیین یزید اکبر با رضا یا اگر به بعضی از وجوه کما مرت الیه الاشاره
رجوع نمایند لکنه یصیر هم قطعا و یحیه بیانفعا و اگر گویند که او بالیقین حسن معتقد شیخین بوده و بحکومت
ایشان تسلط تام داشت پس طعن و لعن او بیجای خود است لا استبعاد فیه گوئیم که اکنون بمقولین
لسانی خویش را باتباع سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم معاذ الله بندم و لعن شاد ل باید نمود که آنها نیز
معتقد حسن سیرت شان بودند و حکومتها از پیشگاه خلافت یافتند و مدتهای طویل برین باعث اگر عقیدت
کرده بود که حسن اعتقاد بجناب شان نداشت و از خوان کرم ایشان نصیبی نیافت و خود روایات مذهبی
شیعه حکم با همین معنی میکند که اهلبیت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از ایشان شاکی بودند چنانچه نمونهٔ آن در همین
اوراق بحیز تحریر درآمده و نمایان از بیجهات جناب قاضی بعد ازین احتمال لفظ ممکن آورده و بدینه
عنوان تعبیرش کرده پس صدور مغلطه از شیخ علی امام اعظم شیعه بر طبق تصریح شیخ صدرالدین ادعائی
است و بتحصیل و تحقیق او هم بیجای خود است نه موجب سرگرانی بعد ازین دل نمیخواهد که بدیگر
هفوات قاضی که در مقامات دیگر آورده رجوع کنم و خود را به مهملاتش بطیب خاطر متوجه
گردانم که نمایه سعی او بابطال حق و احقاق باطل مصروفست و عرق ریزی درین باب
بکار می برد و خشک دماغیها از وی سر میزند و هرگز تر نمی شود **چهارم آنکه**
اگر مقصود از استیعاب روایت استیعاب درباره اشباع مطاعن معاویه اثبات
کنند او ست فلا نسلم دلالته علیه و اگر مراد فسق او ست پس با قطع نظر ازین منع مفید مدعای
مخاطب است و الا ذکیا نخواهد بود زیرا که او بزعم خود در صدد آنست که میانه معاویه
و یزید مساوات را ثابت کند و غایة ما فی الباب بعد فرض و تسلیم آنست که معاویه فاسق
باشد بخلاف یزید که تکفیر او هر چند مختلف فیه است لیکن تفسیق او ما دله قطعیه مجمع علیه فلم یثبت المطلوب

انصاف اینست که اگر امثال عنادیات و جهلات را اساس نه نهند و این نوع هفوات را
مصدر نشوند هیچ تر و خشک این مذهب باقی نمی ماند پنجم آنکه محتمل است که امیر شام
نهی حضرت خیر الانام را بر کراهت حمل کرده باشد چه لازم نیست که هر نهی مستلزم حرمت
باشد چنانچه جابجا کتاب مجمع الفواید و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان و غیر آن دلالت دارد
و از کتب اهل حق نیز همین معلوم میشود گو لا تحزن بر تصریح ائمه عظام شیعه دال بر صدور حرام در خطاب
افضل الصدیقین باشد و موید این توجیه است لفظ لا اری به باسا که از معاویه در مخاطبه ابو
الدردا رضی الله عنه صدور یافته مگر کلام فقیر را جناب مخاطب وسکی که صراحة ازین روا[یت]
ادعی شده اندکی گوش میکنند تا که سندی از جواب ایضاح که سعی برادر بزرگ
[ایشان] فراهم آمده مسموع نشود و آن عبارت سند الیها اینست که باید
آدم بر سر مطلب که لفظ باس فقها انجا استعمال کنند که حرام باشد یا مکروه چه هیچ فقیهی بلکه
طبیعی این کلام نخواهد گفت که لا باس بالصلوة فی ثوب اصابه ماء المطر او ماء البحر او
ماء الورد انتهی بلفظه سبحان الله عیوب مجتهدین خویش نظری نمیکنند که چه تعابیر
را در مسایل شرعیه داخل کردند حتی که در فصول اذان شمردند فکیف بدعتیکه بانی مبانی آن
نزد شیعه حضرت فاروق باشد و آنهم بعنوانیکه هم انشا غلط باشد و هم املا غلط که اگر از آن
تعبیر کنم هم از غایت غیظ و غضب کنند کمتر نخواهد بود و لا اقل که حرام باشد خود
معترف اند که استحلال حرام البته کفر است پس چرا ختم که با وصف صدور لا باس
که دلالت بر کراهیت دارد و مکروه شده هم یکی از افراد اوست لزوم کفر معاویه
یعنی چه از ینجاست که حضرت فاروق فقط به بیان مسئله قناعت کرد و اشاره به دان نمود
که سخن مصافت که ابو الدردا گفت درین باب چون و چرا نباید نمود و از سرزنش معاویه
چنانچه مخاطب وسکی دعوی کردند پهلو تهی فرمود آمدم بر سر گرانی و جدای ابو الدردا
پس باید دانست که همین دلیل فسق معاویه هم نتوانند شد چه جای کفر و ردت او و دنیا
که مخالفین کلیة از انصاف بیگانه شده و ندانسته که گفتگوی خلفای راشدین در مسایل
شرعیه تا آن حد میکشید که اغیار گمان میکردند که شاید باید دیگر ملاقات نخواهند کرد چنانچه

محدثین اہل حق و یقینین این قصص و حکایات را ذکر کرده اند مولانا رشید المتکلمین ابا رالله برهانه الی یوم الدین در رساله رد متعه نقل فرموده اند از حضرت اہلبیت باعتقاد امامیه در اصل امامت
انچه ہمه گر صادر شده چگونه زیاده ازین نخواهد بود چنانچه مشتی نمونه از خروار سمت گذار یافته و
انچه مجتهدین امامیه فیما بینهم از تهجین و تشنیع مینمایند آیا بر کسیکه ناظر بتصانیف قمی و تمانینی و
امثالش باشد مخفی تواند بود و اصولیه و اخباریه انچه از جنگ و جدال و قتل و قتال با خود ها کرده
اند و میکنند عیانست که حاجت به بیان ندارد و بعضے از اکابر علمای خود را با وصف انزوا در
کاظمین و دیگر عتبات عالیات به تیغ بیدریغ کشتند و اثاث شانرا چنان تاراج کردند که ترکان
خوان یغما را باز هرگاه از علمای امامیه که دعوی انصاف و صلاح و تقوی دارند سوال میرود
که این مقاتلات و مشاجرات آخر موجب کفر یکے از فریقین خواهد بود و تشنیعات مذکور
بالضرورت حکم بفسق احد الجانبین خواهد نمود چنانچه شما در مثالب و مطاعن اصحاب
رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم مرتب میسازید بهار تعجیل نمیشوند و از انصاف و عقل
بیگانگی اختیار کرده میگویند که هر یکی تاویلی و جهتی داشته اگر چه خطا خواهد بود در معذور
بودنش حرفی نیست سبحان الله کسیکه از اداء آیت کریمه یا حدیث
شریف ما کجستش احتیاط شنید و داد هضم نفسی داد و علم و تبحر خود را هیچ شمرد
او را بجهل و نادانی مجروح میکنند و شخصی که تاویث بکار برد و قتل و قتال نمود او را از کفار
می شمارند بالجمله اثبات فسق صحابه هم ازین روایت علمای امامیه را مشکل افتاده
چه جای کفر او که در پی آن شده اند و عجب نیست که چون خاطب بضعف دلالت
این روایات پی برده لفظ حسن اسلام بطور ظرافت می آرد تا او را جای فرار باقی
نماند و مثل سگی بگیر و دار انجاث اہل حق گرفتار نشود باقی ماند طعن فظاظت
فاروق جوابش انکه چنانچه حضرت انبیا علیهم السلام در باب رقت و فظاظت
متخالف بوده اند و بدلالت احادیث بحار و حیات القلوب که در قصص انبیا مسطور
است مزاج حضرت موسی از قسم اول بوده و مزاج حضرت هارون از قسم ثانی
و خطاب خلیل اتاقی حاصل بود و حضرت یونس اعجلت همچنین از جمله اصحاب و اہلبیت نبوی

اختلاف امت آیا آنهم بر جناب مجتهد مستور و مخفی است که حدیث تعلیل صدوق دلالت بر آن
دارد که جناب امیر بر زنان شیخین وقتی که بار بار برای معذرت فدک می‌آمدند و قسم خوردند
که بی استرضای فاطمی زیر سایه نخواهند نشست و یکروز بهمین عنوان بسر کردند رحم آورده و
حامی شان شده و نزد جناب فاطمه زهرا سفارش آنها نموده و آنجناب هرگز رحمی بحال زار شان
نفرموده و چگونه بر اصول امامیه تصدیق بلکه تصور کرده شود که جناب سیده از غصب فدک ملول
بوده و رنج و کدورت بسیار داشت و جناب امیر بسر ریا بی غبار علاوه در کتب احادیث
و تفاسیر امامیه مثل کنز العرفان خود روشن است که فظاظت فاروق مورد ستایش جناب سرور
عالم است و لا نسلم که هر شخص را که فظاظت و خشونت داشته باشد فرموده باشند که بجنت
خواهد رفت تا در باره حضرت عباس علی و امثاله اشتیاق لازم آید آنچه لازم آید و قس علی
هذا البسیار از مطعونین بزرگان دین کما لا یخفی علی المتتبعین پس معلوم شد که قول احقاقی این ارکان
محسوب در امور است که استحسان آن از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است پس ذکر آن
جا بجا برای خلیفه ثانی ذکر کردن دلیل قساوت است کما لا یخفی ششم آنکه روایت بیهقی
از ابن عباس بر تقدیر صحت و ثبوت احتجاج مخالف حکم جناب امیر است در باره امیر شام و متابعانش
و قتیکه لشکریان حضرت امیر المومنین در ایام جنگ صفین ایشان را بد می‌گفتند علمای امامیه
خود در نهج البلاغت و مانند آن و علمای ما در شروح کتب احادیث آورده اند که حضرت
مرتضوی از سب و بد گفتن منع نمود و فرمود که از خدا درخواست کنید که خون هر دو لشکر
را حفظ فرماید و اهل خلاف را بسوی امر حق هدایت نماید مگر بحث متاخرین امامیه
که هم عصر فقیر اند بتقلید اهل اعتزال و تشیع کما لا یخفی علی من طالع شرح المدائنی
علی نهج البلاغة و هفوات الکنتوری است که جناب امیر رضی الله عنه از سب و دشنام
منع کرده بودند چنانچه روایت کتاب مذکور بر آن گواه است و گفتگو در لعن و ارتکاب شده
لعن چیز دیگر است و سب و دشنام ما در و خواهر و طعن در نسب شخص کردن امری آخر
پس تقریب یعنی سوق دلیل بر مدعا تمام نیست هفتم آنکه اول باید که بسوی عبارات
فاضل مجلسی در تذکرة الائمة که در فضایل آنجناب آورده نظر کنید که هم از سب منع نموده

و هم از لعن معاویه بنده عبارة ذلك الكتاب اهل کوفه شامیان را لعنت کردند و معاویه
را دشنام میدادند منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را انتهی و کتب دیگر
نیز دال است برین تعمیم دارد و هیچ یکی از دانشوران خیال اینمعنی نمیتواند کرد که ممنوع شدند
لشکریان حضرت امیر از لعن شامیان و سب معاویه و اگر معاویه را لعن میکردند و شامیان را
دشنام میدادند باکی نبود و همچنین تخصیص معاویه هم قابل التفات نیست و الا لازم آید که
دشنام مادر و خواهر دادن بمروان و دیگر بنی امیه جایز بود ثانیا باید که بافاده فخر الدین
نجفی رجوع آرند جائیکه در مجمع البحرین تحقیق لفظ سب و شتم میگوید السب الشتم و الشتم
السب بان تصف الشی بما هو ازراء و نقص انتهی بلفظه و موید اینمعنی آنکه جناب الهی
فرموده وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْوًا بِغَيْرِ
عِلْمٍ و مراد ازان همین است که بد نگوئید اصنام را که اهل کفر از حد متجاوز شده بخدا بد
خواهند گفت و بد گفتن هم در ضمن لعن متحقق میشود و هم بطور دشنام و هیچ عاقلی باور
نتواند کرد که در صورت دشنام مادر و خواهر کفار مقابله اهل اسلام خواهند کرد و در
دنیا و آخرت بسبب دشنام خدا و رسول برای خویش مهیا خواهند نمود و برتقدیر لعن اصنام
مرتکب بی ادبی و بی اندامی نخواهند شد و ایضا تائید این مدعا میکند آنچه شیخ صدوق
در رساله اعتقادیه خویش آورده و شارحین بتفصیل تمام ذکر میکنند که ملخص آن اینست
که شخصی دشمنان اهلبیت را نام بنام لعن میکرد حالش بجناب امام صادق رسانیدند
فرمود که خدا او را لعنت کند که متعرض ما میشود و حالانکه حق تعالی خود فرموده لا تسبوا
الذین الآیه و مراد اینست که شما بد مگوئید و الا شما را بد خواهند گفت در فتنه رفته نوبت
بخدا خواهد رسید چنانچه در حدیث آمده که هر که شما را بد گوید مرا بد گفته است و هر که مرا
بد گفت بد گفته خدا را بد گفته وجه تائید ظاهر است زیرا که برتقدیر تخصیص
[illegible] معاویه [illegible] میکردند [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]

معلوم شد که جناب امیر هم از لعن منع فرموده وهم از دشنام وهو المدعا گو نزد مخالف
این منع بجهت اسناد طریق لعن اولیا وانبیا وجناب اقدس او تعالی باشد فانه لیس بمحل
النزاع و بعضی از معاصرین که در سرکت تحصیل توغل تمام دارند و قوتهای فلسفیه با نهای
ایشانرا باستیلای تمام فرا گرفته چنان افاده نمودند که حضرت امیر فرموده اند که مرا زشت می نماید که
شما سباب باشید و سباب مبالغه است در سب پس معلوم شد که از عادت گرفتن و خوگر شدن باین
امر منع کرده اند پس کراهت و زشتی بدین قید تعلق دارد نه بنفس سب گوئی گفتیم حقیقت
که فطانت و ذکای بسیاری از حد در گذشت ولیکن اگر کسی بگوید که در آیت کریمه وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
لـ نفی قید است و اصل کلام نفی است تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا اخوابر
لا چه خواهد بود همچنین در حدیثیکه امامیه در مناقب امیر المومنین نقل میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در خیبر فرمودند لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله و
رسوله کرارا غیر فرار نفی مبالغه فرار است و اصل فرار بر قرار است زینهار بخیال نمی آید که
امامیه در جوابش چه تقریر خواهند کرد پس صحبت منقضی شد و مطارحه بپایان رسید والحمد لله
مخفی نماند که قاضی نور الله شوشتری در حواشی منهیه که جابجا بر حاشیه کتاب خود
که بر تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی نوشته تقریر فاضل لاری را در بعضی از آیات کریمه
نقل نموده و از ان تقریر چنان مستفاد میشود که در آیت کریمه مذکوره رجوع مبالغه بنفی
است باین عنوان که اولا نفی ظلم را اعتبار کردند باز ملاحظه مبالغه در ان نمودند پس
مآل معنی آیت مذکوره باین عبارت میرسد که حق تعالی زینهار ظلم کننده بر بندگان نیست
پس متوهم نشود که ذکر آیت مسطوره در مناظره معاصر که از بنده وقوع یافت بجای خود
نبوده زیرا که این توجیه در کلام حضرت امیر نیز بی کلفت جاری است که زشتی
و کراهت سب را اولا اعتبار نمودند باز ملاحظه مبالغه در ان فرمودند پس معنی
حدیث علوی اینست که مرا بسیار زشت می نماید سب شما در باره معاویه
و لشکریان او و این معنی بخوبی که تقریرش نیل آمد و تنها سب ... بر ان دلالت دارد
بسیار سب بآن اداست فتامل حتی یاتیک الیقین تتمه آنکه علمای امامیه نقل

صاحب تحفة الاخبار رو باشد او برای اثبات خلافت بلافصل مرتضوی دعوی انتمنی دارند که با تفاق
فریقین بجای خویش ثابت شده که جناب مرتضوی و دیگر اجلهٔ اصحاب مثل خلفای ثلثه بامر
نبوی برای زیارت اصحاب کهف و رقیم رفته اند و بروئیت شان مشرف گشته فرق فقط اینست
که اصحاب کهف سلام اصحاب را جوابی ندادند و چون حضرت امیر از طرف آنها شکایت
فرمود گفتند که از عادات ماست که جز نبی و وصی نبی را جواب نشنویم و در روایت کاشانی
هم در خلاصة المنهج دلیل بر آنست که اصحاب کهف کو جز جناب مرتضوی التفاتی نکرده اند
مگر اصحاب رسالت مآب بزیارت اصحاب کهف رسیدند پس اگر معاویه بن ابی سفیان و
امثال او مشتاق لقای شان شوند و از مزید شوق بر گفته ابن عباس عمل نکنند کدام کفر لازم
می آید **و محتمل است** که خود ابن عباس درین امر که حق تعالی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم را از رؤیت شان منع فرموده راه خطا پیموده باشد چنانکه از تفسیر کاشانی بر می
آید که هرچند خطاب لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ
رُعْبًا بجناب سرور کائنات باشد مگر مراد غیر آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم پس معلوم
شد که این الفاظ خاص برای منع حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم قرار دادن بمقام
خود نیست **و نیز بر تقدیر** تسلیم محتمل است که معاویه دانسته باشد که چون خطاب خاص
است بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چه عجب که خصوصیتی داشته باشد زیرا که جمعی از
اصحاب در غار رفته اند و بروئیت و استماع کلام شان حظ وافر برداشته و هرگز از راه
نوبت پشت نگردانیده اند که التفاسیر عجبی نیست که مرا هم این نعمت فراز آید و از
تفسیر کاشانی چنان تمت و تنوع دارد که خود رسول مقبول را خواهش دیدار شان نهایت
قصوی بود و لیکن وحی آمد که نتوانیشان را در دنیا خواهی دید و ازینجا معلوم توان کرد که
قیاس اولویت ابن عباس نیز بجای خود نبود زیرا که دیگران دیدند و هرگز کسی از
امامیه فرار ایشان نقل نمی کند اگرچه قصه های فرار برای شان در دیگر جاها بجهت نفاق و
بدبختی روایت می نمایند **خطای دیگر** اینکه ابن عباس درین امر حسد ورزیده یافت اگر
حضرت سرور کائنات معجزنمای موجودات را از معاویه بن ابی سفیان که برای اثبات کفر او

کافی

مخاطب مجتهد نطاق همت بر میان جان بسته تفضیل داد و گفت ای معاویه تو نتوانی دید نیرا که
رسول خدا را که بهتر از تست منع کرده اند و هرگاه از افادات ائمه عظام بلکه امام اعظم
امامیه بجای خود کما او مانا الیه فی المنتهی ثابت باشد که وجه کلام جناب امیر که هر که مرا از شیخین
افضل خواهد گفت هشتاد تازیانه بر او خواهم زد آن بود که شان مرتضوی از علو بسفل نگراید
یکسیکه جناب خاتم النبیین را از هیچو ملحدی کافری بزعم امامیه افضل دانسته باشد حالش نزد
امیر المومنین چه خواهد بود و این روایت یعنی قصه معاویه در تفاسیر امامیه مثل خلاصة المنهج هم مرو-
قند بود و این خیالات شیوه دیرینه ابن عباس با اصول امامیه است چه بعد ازین خواهد
آمد که حضرت امیر اثر شیخین را ترجیح خواهند داد و لیکن در بیجا قیامت کردند که بر معاویه جناب سید
المرسلین را ترجیح داده اند شاید که قایل بافضلیت مرتضوی بر جناب نبوی هم باشند که آخر
شیخین بهر از مرتبه بهتر از معاویه بودند چنانچه از جواب ایضاح قبل ازین دانستی و بعد ازین
از کلام مخاطب نیز این امر ثابت میشود جائیکه خواهد گفت که لفظ قلیل العیب درباره عمر رض
اضافی است نسبت بعثمان رض غیر او ایست حال عمر فاروق که او را اکمال غیظ و غضب
یاد میکنند تا بصدیق اکبر که بلا ریب نسبت فراخی و نرمی هم داشت چه رسد این همه بعد
ازان است که معاویه ابوسفیان را انظر بظاهر قول او فنظر الیهم مشتاق رویت اصحاب
کہف قرار دهیم و الا معتقدین خلافتش را امیر سد که بگویند که آن مردم که آنها را بسوی کہف
روانه کردند و برین کار برگماشتند با وصف استماع کلام ابن عباس شقی و ولهی نباید
الوصف داشتند برای آنها معاویه بن ابی سفیان آرزو کرده و صیغه متکلم مع الغیر که
معبر از حال شان تواند شد گفته و ازینجاست که بلای احتراق گرفتار شدند و چگونه
تجویز توان کرد که مزید گناه از معاویه باشد و دیگران در پاداش آن در عقوبت مبتلا
نشوند و این احتمال بر اصول شیعه چندان مستبعد نیست نمی بینی که اکابر امامیه چنین تقریر
میکنند که هر چند حضرت موسی خود میدانست که طلب رویت خدا تعالی که مبرا از مقابله
و محاذات و کثافت جسم و مانند آنست کفر محض است مگر بنابر الحاح همراهان که بعد
از افتادن صاعقه هم حیات یافتند و هم به نبوت بعد از صعود و این قسم کفریات [illegible]

گردید چنانچه در تفسیر اهلبیت و مانند آن مرقوم است و قد عرفت فی المباحث السابقه —
بناچاری طلب رویت کرد و دکالته مصدر کفر گردید و گفت رب ارنی بخلاف معاویه که طلب دیدار
اصحاب کهف برای این دم نمود و زیارت اصحاب کهف هم ممکن و هم واقع کما مر و اگر در واقع
مشتاق دیدار اصحاب کهف می بود بایستیکه بلای صرصر معاویه هم میرسید و سر نمیکشت چنانچه
حضرت موسی از طور بر زمین افتاد و واقع شد آنچه واقع شد حتی که بعضی از علما بموت حضرت
موسی قایل شده اند چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج السداد اشارتی بآن کرده کما ستعرفها
انشاء الله تعالی و حال صاعقه خود معلوم است که تاثیرش در مواد مختلفه مثل تاثیر آفتاب که گازر را
سیاه و پارچه را در همان وقت سفید میکند مختلف است چنانچه از شرح هدایه که صدرای
نوشته هم بوضوح می انجامد و تجربه هم بدان شاهد است که بسا باشد که جسمی را بعد احتراق تمام خاکستر
کند و گاهی برگی می افتد که آن شخص جز تسلیم جان بجان آفرین در هیچ بلای ظاهری ابتلا نمی یابد
و شاید که این امور تابع قوت و ضعف شخص باشد قوت انبیا خصوصا حضرت موسی از کتب
و یقین بلکه نص قرآنی فوکزه موسی فقضی علیه خود ظاهر است پس اگر همراهان موسی بعلت
افتادن صاعقه مرده باشند و حضرت موسی بر زمین افتاده تا چند روز بیهوش گردیده قرین افاقت
شده باشد درین چه استبعاد خواهد بود که گفته اند **بیت** تا شود جسم فربهی لاغر * لاغری
مرده باشد از سختی **تنبیه** من بعد باید دانست که قول مجتهد الزمانی و قریب باین در تفسیر کشاف
و بیضاوی او دلالت بر آن میکند که حضرت مجتهد نه خود تفسیر بیضاوی را ازین مقام دیده و نه
معنی عبارت مسکی را که قبل ازین گذشت و ماخذ افادات مخاطب است فهمیده زیرا که قول او و
قریب باین دال بر آنست که آنچه در بیضاویست عین عبارت و الفاظ بغوی نیست و حال آنکه
از لفظ عن معاویه تا فاحرقتهم که از آغاز و انجام است در هیچ لفظی اختلاف رو نداده و هر دو
عبارت عین یکدیگر افتاده مسکی در وقت بیان این مطلب جز رای دو ستیاد ذکر کرده و قدر
عبارت کشاف را که تعیزی داشت خود بیان کرده حیث قال و قاضی بیضاوی
در تفسیر آیت لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا الآیه که حکایت از
اصحاب کهف و رقیم است و بغوی نیز در تفسیر این آیت روی عن معاویه او و در

کشف هم آید فقال معاویه انتهی حتی اسلم اه و هشتم آنکه از تسلیم دلالت حدیث
قنوت بر لعن معاویه و اتباع او گفته میشود که اگر این قنوت متأخر باشد از منع لعن و سب معاویه
و اهل شام لازم آید آنچه در قرآن مجید ارشاد نموده‌اند که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و اگر قنوت متقدم باشد فقد
ثبت الرجوع و این بعد از ثبوت و اعتبار صحت این روایت است والا می توان گفت که خود
جامعین این کتب اقرار بآن دارند که روایات ضعاف هم درین کتب آورده‌ایم فعلی ای تقدیر
لا تقوم حجة و لا ینهض دلیلا نهم آنکه نزاعیکه میانه اهل حق و معتزله واقع است نمود
ثابته مثل شرح مقاصد و شرح عقاید و تصانیف دیگر علما موجود از مطالعه آن جناب
بثبوت میرسد که این نزاع زیاده تر بر نزاعی است که در اهل حق و دیگر فرق وقوع یافته فکیف
که ابن ابی الحدید اعتزال را با تشیع جمع ساز خصوصا وقتی که حال احمد بن ابی طاهر هم معلوم
نباشد که آیا فقط معتزلیست یا در زمره شیعه محسوب است پس ازین روایت کفر معویه
ثابت کردن و الزام اهلسنت از ان درخواستن از عجایب افادات خواهد بود
و بعد از تسلیم معارض بروایات و اقوال علماست که تصریح بحسن اسلام معاویه نموده
اند چنانچه قبل ازین گذشت و تازه اینکه صاحب اسد الغابه می نویسد و شهد مع
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حنینا و اعطاه من غنائم هوازن مائة بعیر و اربعین
اوقیة و کان هو و ابوه من المؤلفة قلوبهم و حسن اسلامهما و کتب لرسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم پس چگونه احتجاج بآن می توان کرد و حاشا که معتقدین خلافت معویه
بن ابی سفیان با وجود قبول و اقرار این روایات این اعتقاد بمعویه هم رسانیده باشند
مگر اندک انصاف باید نمود و خدا را حاضر و ناظر دانسته حکم باید شد که بعضی از
اصحاب در حق بعضی از ائمه امجاد چه گفته‌اند و از کنایه ابلغ من الصراحة آنچه تقریر
کردند هیچ مسلمانی را نمیرسد که تفصیلش نماید الا باشد ضرورت فقیر درین امر چندین
شاهد و نظیر بخاطر خود نگاه میدارد و درینمقام یکی را از ان و آنهم باجمال ایراد میکند بگوش
انصاف باید شنید که روزی حضرت امام صادق ع بعبد الملک بن اعین شیبانی که او را

علمای طائفه باستقامت وکمال التشیع موصوف وممدوح میکنند چنانچه از کتاب تلخیص ومحاسن
وغیرهما هویداست ارشاد نمود که ای عبد الملک چگونه پسر خود را ضریس نام گذاشتی آن شقی گفت
چگونه پدر تو ترا جعفر نام گذاشت امام صادق جواب داد که جعفر نام نهریست در بهشت وضریس
نام شیطان و در قول او آنچه بی ادبیست خود علمای متبحرین امامیه که اعرف باستعمال لفظ
جعفر در محاورات عرب اند چنانچه در امثال سایره آمده رایت جعفرا علی جعفر فی جعفر یاکل
جعفرا اعتراف بآن دارند باینهمه پای سرپرستی او تاویلات دور از کار که خود بر رکاکت آن
اقرار میکنند در کتب رجال می آرند ودر راه تعصب عداوت اهلبیت می سپارند ودست از
روایات وحسن عقیدت باین شخص برنمی دارند **ومخفی نماند** که در تفاسیر که
علمای امامیه از ائمه نقل میکنند موجود است که مراد از قثائها وفومها وعدسها
وبصلها جناب امیر وسیده وحسنین اند پس تشبیه بحربزه در تسمیه جعفری موجب
بی ادبی عبد الملک نباشد که علمای امامیه دعوی بداهت در آن باب میکنند ومیگویند
فی قوله من سوء الادب ما لا یخفی فتعین المعنی الفاسد **طرفه آنکه** علمای طائفه
کوران داده این مجتهدین اند این همه سوء ادب وبی ادبی را ایدین دو حرف رائج میسازند
که شاید میانه امام صادق وعبد الملک بن اعین مزاح ومطائبات معمول ومرسوم
بود ودر اینجا مثل مشهور صادق آمد که بارلیش بابا هم بازی واگر کسی این قصه را منکر شود
بلوکتاب خلاصه اودی بن قاسم افشار که در رجال امامیه نوشته وکتاب خود را به
اسامی مقبولین قصر کرده رجوع کند وکتب قدما مثل رجال کشی وغیره تتبع نماید
وبرین قدر هیچ موقوف زراره بن اعین شقی که او را در تنقیح اصحاب
برگزیده اند وسنگ زرده برادرشغال است از جناب صادق مصدوق نقل بد روایات
آنکه علمای قوم که صاحب منتهی المقال از جمله شان بود تبرا کرده وصحیح آن لفظ
گفته که هیچ کسی از خوارج ونواصب در حق آنجناب نتواند گفت اگر اجل
مهلت دیده وخصوص اینها مور کتابی می نویسیم که یادگار باشد سر دیده اولی
الابصار گردد انشاء الله تعالی **بالجمله** معلوم شد که امامیه دیده ودانسته این مجتهدین

را بجهت عداوت ائمه اهلبیت و بی اندامیهای شان بخباثت شان بدزده قبول رسانیده اند و
هیچ دقیقه را از سرپرستی این زنادقه باقی نگذاشته باز بپوستین اهلحق افتاده اند و بعضی
از اعذار شنفدیره فن رجال اینست که امام صادق ع برای عبد الملک بکمال تصریح وزاری دعا
فرموده و رحمت فرستاده و وقتی که خبر وفاتش بگوش آن امام برحق رسید فرمود که خدایا
ابو ضریس را ابهترین خلق اعتقاد میکرد لیس او را روز قیامت همراه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم محشور کن بعد ازان گفت که هنوز مثل ابو الضریس در جهان نیامده انتهی و نیز از
جملهٔ اعذار قوم است که امام صادق علیه السلام قبر او را همراه اصحاب زیارت فرموده و حال آنکه این
عذرها همه یکیک مهمل است زیرا که این امور را برای پدر شیطان برادر او زراره مصداق مثل مشهور
ستیهن وا ایت میکنند و حال خبیث و نفاق آن پلید در همین ورق معلوم همگنان گشته که در
منافقین نظیر خود نداشته سبحان الله علمای طایفه را شرم نمی آید که در مناقب صدیق جائیکه روایتش
از جناب صدیقه باشد میگویند که دختر برای پدر هرچه گوید کی لایق اعتبار است و ندانند که قرآن مجید
بر ایمان و عدالت و تطهیر او ناطق است و آنچه در مقدمه فدک علمای فرقه درباره جناب سیده گفته
اند صادق و ایمان عبد الملک خود محل نزاع است و چگونه باور توان کرد که صادق علیه السلام
با وصف شنیدن لفظ معلوم از زبان عبد الملک ارشاد اعمیتی که زراره و برادرانش دشمن
اهلبیت و بدتر از یهود و مجوس و سایر کفار اند چنانچه در رجال کشی و مانند آن مسطور است و انتقام
کشی لیس آن ندارد چنین دعا فرماید و بنقیض آن لب کشاید که خدایا بدستیکه ابو الضریس چنین
اعتقاد داشته که ما بهترین خلق هستیم لیس درباره معاویه و عبد الملک بن اعین بعضی
از اهل حق و جمهور را متفرق و اضح شد الحمد لله علی ذلک و تناقضی که درین حدیث و مرتبه زراره
که مثل او کسی نبود در قصه مجوس گذشته واقع است ابین من الامس **دهم آنکه**
آنچه درباره نسبت سم امام حسن ع بمعاویه بن ابی سفیان در از نفسی بکار برده اند
و از روایات مدعا باعتزال و بعضی از تواریخ بتقلید بعضی ثابت کرده مبادا حقیقت
آن روایات نتواند کرد که علمای ما انکار این نسبت آورده اند و رسایل مفرده درین
باب تصنیف کرده **حاقی ماند** روایت صاحب استیعاب بس دلالت بر مطلوب

ندارد چنانچه بعضے از اکابر متکلمین فرموده اند که محتمل است که مراد ازین طائفه معین
طائفه باشد که در عرف عام امام اعظم شان را شیخ الطائفه گویند فلا یدل علی المدعا
ولا یؤیده بنحو من الانحاء و روایتیکه از زمخشری در باره ادای سجدات شکر بعد از وصول
خبر شهادت امام حسن نقل کرده بعضی از امامیه بطور خویش نیز نقل میکنند و بران در
باره تشیع ابن عباس فو نازنده حیرانم که کسیکه با جناب امیر المومنین رضی الله عنه بر
اصول شیعه آنکسیکه قبل ازین دانستی وقت خروج امام حسین از متخلفین باشد
چنانکه بعد ازین خواهی دانست انشاء الله تعالی ناز و افتخار بر وجه معنی داشته باشد
غلط گفتم بر اصول رفضه صدور این یکدو حرف از ابن عباس لایق آن بود
که علم و نقاره برای آن بنهند و پنج نوبت داد نوبت نوازی دهند که بر مذهب ایشان
کمال سرپرستی اهلبیت بود که از عبد الله بن عباس صدور یافت و شاید که علمای مدلسین
این روایت را با پنج روایات تخلف و مانند آن بصور خیالیه خود قرار داده باشند
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
اینست بعضی از ابحاث از طرف بعضی از علما که درین اوراق بکلفت ضبط کرده
دهند اگر امانی و خوشی نگارش ابحاث دیگر هم درین روایات پیداست لهذا
نتیجه که جناب مجتهد الزمانی بعد ختم این روایات بزبان خامه تفویض کرده گفته
اند پس فرق آسمان و زمین درمیان معاویه و یزید قرار دادن زمین را از آسمان
نشناختن است درحقیقت سخن از آسمان و جواب از ریسمان است

المقالة الثالثة قال الفاضل المجتهد ادام الله تعالى الى

سبیل الرشاد قال اجیب الغیر السبب بانها تدقهر و استیلا وهو ایضا ممنوع فلا یسلمهم ولا بغی
جمیع بلکه بطلان اقامت [illegible] ثابت گردد اما نقلا فظاهر اتفاقا و اما عقلا پس از سکه بیان
تعجب باید [illegible] آنکه [illegible] قایل بولایت جمیع اهلبیت بودند زیرا که
وقت [illegible] تمامی بلاد [illegible] از اهل کوفه دیگران اختیار کرده بودند و [illegible] شیعه شمرده
[illegible] میشدند [illegible] از بیعت یزید [illegible] بعد از خوف از لشکر یزید [illegible]

اند ... [illegible] عبید الله بن زیاد و تدبیرات دقیقه ... بی پایان ایشان ظهور نیافت
نه آنکه وقت مظنه لحوق ضرر و خوف هلاک تقیه و استتار واجب میشود چه جای مرتبه
یقین کما ستعرفه انشاء الله تعالی این همه جوش محبت که بنا بر تشیع اهل متواتر بر روی
کار آمده بود مستغنی از بیان بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم ایشان کمتر از زاغ و زغن نبود
و در آن شیاعتی که برای این فرقه عنایت شده و هم مذهب ایشان که وجوب تقیه است
سخت بدیهی می نماید که با وجود قهر و غلبه آن بلیه منحرف گردیده در طلب امام حسین علیه السلام
دوازده هزار نامه ارسال دارند که سبزها رویده و ثمرها قرار رسیده و اسباب جنگ
همه مهیا گردیده زود تر بقدوم خود این بلاد را نورانی کن نظم ز توراست تسخیر آفاق حقیقت
ز مالک بیکران ساختن * سپاهی چو آشفته سیلاب هست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
چو با تیغ آهنگ خون آورند * ز سنگ آب و آتش برون آورند * چو تیر از کمان و کمین آورند
سر آسمان بر زمین آورند * و انکار وصف عنوانی آنها بجهت اختیار ربو فانی و تقاعد
از نصرت اعانت آنحضرت که ظاهرا بر طور شکه چه توانند بود کما ستاتی بعد ذلک
انشاء الله تعالی با وصف معتقد داشتن بهترین از بهترین حیرت بر حیرت می افزاید
فانه من قبیل الفرار من المطر و الوقوف تحت المیزاب و دعوی نفاق ایشان
با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن شخص دلیل تشیع است اگرچه ابوحنیفه
کوفی باشد عین مدعای ماست فانهم يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۱۲ انتهی اقول
مراد از قهر و استیلا تسلط بر جمیع اقطار بلاد و ممالک اقالیم سبعه نیست لان نادر
والنادر کالمعدوم فکیف بناط به الاحکام بلکه مراد تسلطی است که برای حضرات خلفا
و اکثر ملوک حاصل بوده و سر تابی اهل کوفه از بیعت یزید چون تا انسته تابی قوم بنی
حنیفه بقبیله مالک بن نویره از حضرت صدیق است قادح در امامت یزید نمی
تواند شد کما لا یقدح ذلک فی الخلافة البکریة و هم برین قیاس است حال سرتابی اهل مصر
از طاعت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و گرد آمدن آن زمره شیعه اولی بمنع آب و طعام

بنزد از غضب بر رخ آنجناب که تا فی فرو رفت پیکان او برآمد یکی آه از جان او ولیکن بپیچید سر تا نهی رسید
که بودش عمودی بکف از حدید زد آن کینه‌گر زار بر سر شوا که از ضرب او در آمد ز جا مقارن آن تیغ الماس فام
برآورد یکی مرد حمران نام بر آن لاشه را چاک کینه ورند گرفتند از جا به سو در میان بضرب عمود و تیغ تیز
نمودند اندام او ریزه ریز خلیفه تغلطید بر روی خاک رخ پاره پاره تن چاک چاک بخوابیگه ستند اندر خفتند
وز آن پس بیغمی نبرد اختند که گردید حاصل ز قتلش مراد درخت ستم سایه از پا فتاد ز شادی همه حاضران تیغ حیکی
بجهان بیفتش بشود زنگ بر فتند باذوق و دل خنده ریز شد افتاده از بیم ظلم و ستیز دگر با مداران چکین آوران
که حاضر نبودند در آن زمان چو گشتند آگاه ز انجام کار که آمد درخت ستم سابه بار برافتاد ظالم ز روی زمین
جهان گشت خرم ز خلد برین دویدند خوش وقت از چارسو ز پاها شده بارک الله گو بداحال الحمد تیره روان
که مرگش بود شادی دیگران ومعلوم است که از زمرهٔ فرقهٔ شیعیان خالص بمقتضاء ده دو تن در رکاب
سعادت انتساب جناب سید الشهداء خامس آل عبا بدرجه شهادت فائز گردیدند و مصداق آیت
وافی هدایت أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ شدند یالیتنی
کنت معهم فافوز فوزا عظیما و همراه خلیفه مظلوم هیچکس از اصحاب کبار مقتول نگردید
نمیدانم که حضرات اهل سنت و شیعه اولی در روز باز پرس و یوم جزا در روی آن خلیفه
با حیا و مقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب پیش حضرت رب
الارباب باشد بیان خواهند نمود و انکار وصف عنوانی آنها بجهت اختیار بیوفائی
ازجامع قرآن و تقاعد از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا بر طور ابن عمر
موجه تواند بود کما عرفت سابقا با وصف مقتدا دانستن او حیرت بر حیرت
می افزاید فانه من قبیل الفرار من المطر والوقوف تحت المیزاب و دعوی نفاق
ایشان و عدد اهل بدر و رضوان عین مدعای ماست فانهم يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝
و قول بتشیع ابوحنیفه بنابر قواعد تابعین ملت حنفیه صورتی ندارد اما بنا بر قول
یزیدی بودن ایشان کما صرح به الشهرستانی و اشار الیه العزیز الدهلوی صورتی
دارد ولا ینبئک مثل خبیر أَقُولُ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ

يا لعجب . نه دان منك الله تعالى الى معارج الكمال كه عبارت كمترين انام نزد سا
سياست علاميه خصوصا انچه از زمان سنتها تحفه اثنا عشريه الى يومنا هذا در مذهب اهلسنت
و اماميه بقالب تاليف در آمده بديده بصيرت ديده اند مخفى ندارد دیگر جناب مجتهد
الزماني علامه دوراني بنا بر غباوت عداوت بمضمونش نرسيده بقلب ان سوى احقر
الانام متوجه گرديده اند چنانچه در انجاست خواهى دانست انشاء الله تعالى بنا برعلى ذلك
بشرح عبارت اولا مى پردازم ثانيا بر دفع خيالاتش خود را متوجه ميسازم بايد دانست كه
درين مقام اقامت اوله از باب تبرع است والا منع مجرد هم ما تعين را كافى است كما لا
يخفى على المناظرين و مراد از برهان نقلى كه آنرا به تمثيل حواله كرده گفته ام اما نقلا فلما
انفا قول علامه دهلويست كه بيشتر ازين بحيز نقل در آمده اعنى قوله قدس سره العزيز
هنوز اهل مكه و مدينه الخ و درين باب بعضى از علما را حيرتے بود كه برهان نقلى كدام برهانى
است كه در سابق ايراد نموده و اضافه لفظ جميع بعد از لفظ قائل بولايت كه مشعر
بانست كه آنمردم كه جناب امام حسين را به سوى وطن خود طلبيده و جانب يزيد كرد يد
و با دشمنان اهلبيت آميختند و دست با ذيال بنى اميه آويختند مومن پاك يعنى شيعه
اثنا عشريه بودند نه از فرق ديگر بدان جهت كه مبادا مانند فاضل اخبارى درباب دعوى
قاضى نورالله شوشترى در تشيع خلفاى عباسيه چون و چرا و كلمات بيجا ترتيب دهند
و گويند كه نفس تشيع حسنى است كه تحتش بسيارى از انواع مندرج است مثل كيسانيه
و فطحيه الى غير ذلك آمدم بر اثبات اين دعوى از اصول اماميه مفصلا بيانش
انكه قاضى در مجالس المومنين از ابا ك امام اعظم اول باسنادش از عبدالله بن وليد
نقل مينمايد كه گفت در زمان بنى مروان بخدمت امام جعفر صادق عليه السلام رفتم انحضرت
از من و رفيقان من پرسيدند كه شما چه كسانيد گفتم از اهل كوفه ايم انحضرت فرمودند
هيچ يك از بلاد اين قدر دوست ندارم كه در كوفه بعد از ان فرمودند كه اينها لعصاة
ان الله هداكم لا مر جهله الناس فاحببتمونا و ابغضنا الناس و بايعتمونا و خالفنا الناس
و دا نصرتمونا و كذبنا الناس و صدقتمونا فاحياكم الله محيانا و اماتكم مماتنا فاشهد على

... یحول ما بین احدکم و بین ان یرے ما یقر به عینه او یغبط الا ان یبلغ نفسه ههنا و اهوی بیده الی حلقه و قد قال الله تعالی فی کتابه **وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَّذُرِّيَّةً** فنحن ذریة الرسول صلی الله علیه و آله وسلم بالجمله تشیع اهل کوفه حاجت باقامت دلیل ندارد الخ بلفظه ایحدیث دلیل برآنست که اهل کوفه محب اهلبیت و اهلبیت محب ایشان بودند و فرق دیگر از شیعه خود کافر و فاجر و منکر اکثری از ائمه هستند پس محبت اهلبیت در واقع نداشته باشند و نه اهلبیت محب و مداح ایشان خواهند بود فتعین المقصود **ایضا** ازین حدیث بعوض ثبوت رسید که حضرت حق تعالی اهل کوفه را براه ولایت و محبت و متابعت ائمه هدی علیهم السلام مهتدی فرموده بعنوانیکه زندگانی انها مثل زندگانی اهلبیت سید انبیا و ممات شان مثل ممات این بزرگان خواهد بود و هم بتصدیق افادات عجیبه و غریبه انحضرات که حامل و معتقد آن اسرار خود انبیا علیهم السلام نتوانند بود حق تعالی باین گروه شیعه عنایت نموده چنانچه در کتب معتبره امامیه بر مقام خویش ثابت گشته و بطریق نمونه چند روایتش درینجا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی واین اوصاف مثل اوصاف سابق بزعم اثنا عشریه از فرق دیگر بالیقین مسلوب فقد تم الدست و حصل المطلوب **اکنون** دو سه روایت بر دعوی مذکور بشنو از ورق چهارم از نسخه سلیم بن قیس هلالی که از اکابر محدثین این فرقه و از جمله اولیا در اصحاب مرتضوی محسوبست و بر اصول امامیه بهتر از ان کتابی نیست چنانچه از کلام مجلسی در مجلد فتن از بحار الانوار بر می آید حدیث مرتضوی یعنی ان امرنا صعب مستصعب لا یعرفه و لا یقر به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان بخطاب ابو الطفیل موجود است و علمای امامیه درباره تفسیر نبی مرسل لفظ اولوا العزم آورده اند و شیخ ابن بابویه صدوق امامیه در کتاب معانی الاخبار باسناد خودش از سدیر از حضرت امام صادق در معنی حدیث مذکور روایت کرده که بعضی از ملائکه باشند که تقرب زاید الوصف دارند و بعضی باین مرتبه نرسیده اند بعینه بعضی از انبیای

مرسل اند و بعضی دیگران و جمعی از مؤمنین بامتحان رسیده اند و برخی غیر ممتحن پس امر امامت
را اول بر ملائکه عرض کردند کسی از ایشان اقرار نکرد مگر مقربین و هرگاه بر انبیا معروض شد
غیر از مرسلین کاملین کسی مقر نشد و وقت عرض بر مؤمنین اهل امتحان فقط قبول کرده
و صفار در کتاب بصائر الدرجات باسناد خودش از همین امام انام روایت میکند
که فرمود امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا من کتب الله فی قلبه الایمان یعنی امر ائمه
چندان مشکل است که تحمل آن کسی نتواند کرد مگر شخصی که خدا تعالی دلش را بنور ایمان منور
کرده و نیز درین کتاب این روایت از حضرت ابو جعفر مرویست که اقرار این امر بر
کافر مشکل است جز نبی مرسل و فرشته مقرب و مؤمن ممتحن کسی اقرار نتواند کرد الی
غیر ذلک من الاحادیث باقی ماند آنکه وقت عرض ولایت غیر از اهل کوفه
دیگران ولایت ائمه را قبول نکردند پس بدانکه کتب قدمای امامیه باین مضمون مملو و
مشحونست و در اکثر احادیث امامیه از پیش خواهی یافت که بر دوم اختصار
بطور نمونه یک دو حدیث نقل می نمایم که مضمونش در ینجا ثبت کرده ام خود بعینه در کتاب
تحفة الزائر مجلسی باحادیث معتبره مرویست میگوید که در حدیث معتبر دیگر از حضرت
امام صادق منقولست که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها پس قبول نکردند
مگر اهل کوفه انتهی بلفظه و بدیهی است که این حدیث در مقام ستایش اهل کوفه صدور
یافته و ستایش کفار و اهل نار و آنهم بدین عنوان محالست از ائمه اطهار پس معلوم شد که
اهل کوفه اثنا عشری بودند بلکه اگر ازین احادیث که درین فصل یاد کردم استدلال بر فضیلت
کوفیه بر حضرات انبیا رود بعید از عقل دوربین و خرد خورده بین نخواهد بود زیرا که از افاده
معانی الاخبار و بصائر الدرجات بوضوح انجامید که از گروه انبیا احدی اعتقاد باسرار
امامت و تحمل صعاب ولایت نداشته غیر از کسانیکه برسالت رسیده اند و بدیهی است
که مدار ایمان و قوت درجات عالیه شان اعتقاد باین اسرار است پس معلوم شد که اهل
کوفه از حیث ایمان هزار انبیا که برسول نبوده اند بهتر و افضل اند بلکه عدم ایمان انبیا
بر اصول امامیه نیز واضح شده وضوحا تاما زیرا که حدیث بصائر نص درینست که تحمل

این اسرار و امور کسی تواند کرد که حق تعالی در دلش ایمان را نوشته باشد پس معلوم شد که
ان انبیا که تحمل نکرده اند در دلهای ایشان ایمان را کتابت کرده بودند و این بحث
بعنوانیکه مزیدی بران بخاطر کسی خطور نکند بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی نعوذ بالله از
مذهبی که حال انبیا در کتب معتمده شان چنین باشد با مجتهدین این مذهب با اهل سنت در
مباحث نبوت وغیرها مقابله کنند چنانچه قبل ازین معلوم کردی ازینجا ثابت میشود
که امامیه قطع نظر از نور ایمان از حیا هم حظ وافر دارند چون حال کوفه از ین که حدیث
بدریافت رسید علمای فرقه مثل مجلسی در تحفة الزائر ابن حسن مجتبی و در کتب دیگران
امام زین العابدین روایت میکنند که بقدر جای پا در کوفه ترد من بهتر است از خانه که در
مدینه داشته باشم ولقد احسن العارف الشیرازی بیت ای در زنجیر پیش دوستان
به که با بیگانگان در بوستان و بخاطر کسی خطور نتواند کرد که این همه فضایل کوفه بزیارت
امیر المومنین باشد آیا زیارت جناب سید انبیا و جد امجد امام زین العابدین و حضرت
امام حسن رضی عنهما در مدینه نبود یا به خدا یا مگر زیارت شیخین هم در انجاست ولنعم
ما قیل بیت واجب است از هزار دوست برید تا یکی دشمنان نباید دید
از تتمیم اخبار که افضلیت کوفه را از انبیا علیهم السلام باشد و عدم ایمان آن
بزرگان معاذ الله لازم آید بلکه بر عدم طیب ولادت شان نعوذ بالله دلالت نماید
خاتمه احصاصی داد و قرطاس بر اصول امامیه است این بحث را بنا بر اشد
ضرورت در کتاب منتهی الکلام بطور مخرج وارد کرده ام فان ما یجوز للضرورة
یتقدر بقدرها لهذا این ابحاث را درین مقام وارد نکرده با صل مدعا که شرح
بعضی از فقرات عبارت خودم مطمح نظر است رجوع می نمایم و میگویم که مخفی نماند
که قول فقیر و انکار رصعت عنوانی الخ دفع دخل مقدر است تقریر اعتراض از جانب
امامیه بعنوانیکه از سینه فاضل کشمیری استنباط می توان کرد و تعلق باین مقام دارد
آنکه تشیع اهل کوفه واقعی است و اینهم مسلم الثبوت که آنها بر طلب امام حسین اتفاق
کردند و مکاتیب بیش از حد و شمار نوشتند و قاصدان متواتر و بالاتصال فرستادند

ولیکن چون مرد نامرد و مخذول باختند و از امداد و اعانت شهید کربلا دست بر داشتند
و از جهت رعایت مذهب شیعه پهلو تهی ساختند بالضرورت بدائره ارتداد داخل شدند و از
تشیع خارج گشتند اطلاق لفظ شیعه بر آنها نمی توان کرد لیکن بسیاری از اهل اسلام راه
ارتداد اختیار کرده اند و از این جهت اهل اسلام مورد تشنیع نمی توانند شد پس تشنیعات
بر امامیه نظر بآنچه از کوفیه صدور یافته متوجه باشد **تقریر جواب** فقیر آنکه از اهل
کوفه آنچه صدور یافته همین قدر است که بیوفائی و بدعهدی از ایشان بعد از آمدن عبید الله
و بجهت رعایت در قتل و قید او کردند و بخوف استیصال جان و ناموس که بطور شیعه
در تقیه محسوب توانند شد رفاقت مسلم بن عقیل را ترک نمودند بخلاف محمد بن حنفیه و امثال
او که بر گرفتن بیعت امام حسین نیز اراده نمودند هم تخلف صریح از انجناب اختیار فرمودند
و بر مکتوب شریف او که از ایشان اراده (دوستان) داشت گوش ننهادند و حال آنکه در کتب
معتبره مثل تحفه الزائر و غیره در ضمن زیارات ادعیه ماثوره ایشان مرویست لعن الله من بلغه
ذلک ولعن الله من سمع واعیتک فلم یجب ولم یجرک انتهی بلفظه چنانچه از کتب معتبره
بعد ازین خواهی دانست ان شاء الله تعالی بادله قاطعه و براهین ساطعه معلوم خواهد شد
که غایة السعی امام اعظم حلی در جواب عمده مقتدایان امامیه یعنی سید مهنا که از تخلف محمد بن
حنفیه و غیر او سوال کرده بود و فائده نمیکند و هر چند مانند غریق هیچ بکار دست و پا میزنند
ولیکن دست او تا بدامن مدعا نمیرسد و محمد بن حنفیه از ایشان با فراتر نهادند حق اخوت
امام حسین را کما ینبغی بجا آوردند که بعد از سانحه کربلا بزیارت یزید رفتند و حقیقت بیعتش
در آمدند و او را بلفظ امیر المومنین که خاص برای جناب مرتضوی موضوع است و برای همه
هم اطلاق نشد آنکرد کما فی البحار و غیره یاد میکردند و شب و روز اطعمه گوناگون و غذاهای
مقبول میخوردند و سرخ و سپید میآمدند و بستر خزانه بی شمار و اقمشه نفیس از وی گرفته
مرخص شدند و قسمهای کثیره یاد کردند که جز شرب خمر عیبی ندارد کما اشرنا سابقا
و سوف تعرفه مفصلا ان شاء الله تعالی باز با حضرت زین العابدین آنچه کردند به
اسدی نقی منیت خود کرد با سول زبان ناطق است که هم در خلوت و هم در جلوت

اولاً امامت خویش و عدم استحقاق امامت حضرت امام زین العابدین ترتیب میدادند
و از فظاظت و ظلمت قلبی ایشان که اشد قسوة معاذ الله عبارت از انست نوبت
باستشهاد حجر اسود رسید العیاذ بالله اظهار مقلدین شان انست که گواهی حجر اسود
برطبق دعوی محمد بن حنفیه افتاد و امام زین العابدین بی نیل مطلب بازگردید و ملاقات
مردم ترک نمود چنانچه از کتب امامیه مثل اثبات الحق هم هویدا میشود که آنجناب کسی را
بسوی خود راه نمیداد و در بروی مردم بست مع هذا کوفیه بیگانه بودند و اینها را در نوع
دیگانه و اکثر کوفیه جاهلان بودند و ایشان بقول خود چنانچه خواهی دانست ان شاء الله تعالی
از سر آمد علما و حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا
تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
بِالْبَاطِلِ الی قوله عز وجل أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ☆ علاوه آنچه از کوفیه صدور یافت
بعد از تخلف این بزرگان است پس عذر و بال این تخلف و شقاق موافق اصول امامیه
بر محمد بن حنفیه و مانند اوست چنانچه مزید عذاب و نکال مخالفت نبی آخر الزمان صلی الله علیه
و آله و سلم بر اهل کتابست که بطلب دنیا و تلبیس عوام مشغول شدند عهود و مواثیق توریت و
انجیل را پس پشت انداختند و کتب رجال مذهب شیعه مثل خلاصه و تلخیص و منهج و هم افادات
نور الله شوشتری کما اشرنا سابقا بران گواهست که محمد بن حنفیه را از مقتدایان امامیه و پیشوایان
اثنا عشریه میدانند پس کوفیه را که گناه شان بدایج از کبائر این بزرگان کمتر است از
دائره تشیع بدر کردن و از وصف عنوانی شان که انسلاک در زمره اثنا عشریه است بجهة
عدم نصرت و تقاعد از اعانت امام حسین که خود آنرا دانستی انکار نمودن و برملا گفتن
که اکنون اینها را شیعه نمی توان گفت حیرت بر حیرت می افزاید و از ان قبیل مینماید
که کسی از قطرات باران فرار کند و زیر ناودانی قرار گیرد و این تقریر محصور
درین مردم مثل محمد بن حنفیه و غیر او که از تابعین بودند نیست این قسم بزرگان که
بوجود اینها امامیه را افتخار تمام است و بلاریب بدتر از اینها که نه خواهند بود بسیار اند

بودن دلیل التشیع است کما سیجیئ ان شاء الله تعالی پس جمله اهل کوفه اصنافی گفتن عین
مدعا قایلست یعنی از تحریر این رسایل و مناظرات و مبارزات با علمای اهل سنت مقصود همین بود
که ثابت کنیم که این مذهب مستحدث چیزی از اهل نفاق و کید است و اهل این مذهب خلوص
بجناب امیر نداشتند بلکه در حقیقت اعدای اهلبیت طاهرین اند و با ایشان این معاملات
کرده اند که شیطان هم با بنی آدم غالبا نتواند کردن گو دعوی تشیع لاف و گزاف
نمایند و این مقصود که سر همه مطالب صمیمی و آرب قدیمی تواند بود زبانی خاتمة المحدثین
والمتکلمین باقر مجلسی بیچون و چرا بدون تجشم استدلال و احتجاج نزد همه کس از اهل دانش
ثابت شد و عیانا بمرتبه ظهور رسید که آنچه حق تعالی در شان منافقین فرموده که یخادعون
الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون یعنی مکر و فریب میکنند با خدا
و مومنین و در حقیقت وبال مکر بنفوس شان بر میگردد و آنها پی بدان نمی برند در حق اکابر
شیعه نازل گشته والحمد لله علی ذلک اینها که شنیدی شرح عبارت کفر بنیاد امام بود
حالیا بگوش دل حال افادات جناب مجتهد بشنو **قوله** مراد از قهر و استیلا الخ
اقول بنده اقل الخلیقه کی گفته ام که در خلافت شخص تسلط بر جمیع اقطار و استیلا
بر ممالک اقالیم سبعه ضرور است تا مخاطب این امور را که مابه النزاع نیست دخل داد
ولقد صدق ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حسن عقل المرء ترکه ما لا یعنیه
بلکه استیلای یزید پلید بر اهل کوفه و مکه و مدینه منع کرده ام پس ادعای باید که از
روی تواریخ معتبره تسلط یزید پلید برین دیار در آن وقت که امام حسین رضی الله
عنه خروج فرمودند ثابت نماید بعد ازین بگوید که یزید بجهت قهر و استیلا امام شده
بود خروج امام حسین رضی الله عنه بروی درست نبود ازین یاوه گوییها گره اعتراض
و اشکال نمی کشاید او را اثبات مقدمه ممنوعه می باید کما لا یخفی علی المناظرین و چگونه
مقدمه ممنوعه را ثابت تواند کرد که بعد ازین در خاتمه این کتاب خود اقرار کرده و آنچه
بنده درینجا گفته ام حقیقة همان گفته که اوایل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش
استحکام نیافته بود و زیاده از دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم

بر تفصیل نموده بود که آنجناب را محل تقیه ثابت نشده انتهی بلفظه چنانچه خواهی
دانست ان شاء الله تعالی بعد ازین اهل دانش متحیر اند که درین فصل بحث امریست
یعنی قهر و استیلا است چنانکه قبل ازین بحث استخلاف و بیعت اهل حل و عقد بود و چون
خلافت صدیق رضی الله عنه بقهر و استیلا نبود چنانکه قبل ازین در مقاله اولی از منهج ثانی
بتفصیل دانستی معلوم نیست که مجتهد ذکی سرتابی قبیله مالک بن نویره و مانند او از قبایل اهل
ذکر میکند بلکه بعد از غور و امعان می توان گفت که اگر بفرض محال ثبوت خلافت صدیقی بقهر
و استیلا می‌بود باز هم ذکر سرتابی قبایل مذکور گنجایشی نداشت زیرا که اینها از دادن زکوة
سرباز زدند و قیل و قالی در استحقاق صدیق نداشتند چنانچه تفسیر امام رازی و هم تفاسیر
دیگر و شروح احادیث موجود است کسی از ینها نگفته که صدیق لیاقت خلافت ندارد اورا
زکوة نخواهیم داد و اگر حضرت مرتضی یا حضرت عباس خلیفه میشدند از ادای زکوة
انحراف نمیکردیم اینها در چه حساب کسی از اهل حل و عقد در استحقاق افضل الصدیقین
گفتگو ندارد و انکاری ننموده بعد ازین از سرتابی کسی چه نقیر و قطمیر در بیعت آخر [illegible]
بتفصیل تمام گذشته و بعد ازین در مقاله سادسه و غیرها نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی
اتفاق عظما و علما می باید و سخنان عامه اعتبار ندارد چنانچه در کتب فریقین از جناب
مرتضوی مروی و ثابت بخلاف یزید که نزد ایشان از شروط خلافت عاری و اهل مکه و مدینه
و کوفه از بیعت او کاره و مستنکف بودند و اهل حل و عقد مناسب او نیز نمی شمردند و هنوز
ایشان بر تسلط و قهر یزید در نیامدند و سلطنت او قوام نگرفته و امارت او باعتراف کسی
استحکام نیافته کما عرفت اتفاقا خروج امام حسین زینهار مورد اعتراض مجتهد رئیس النواصب
نمی تواند شد و اگر ادعای مشابهت سرتابی اهل کوفه و مانند آن با سرتابی مانعین زکوة
بر اصول امامیه پیش نهاد خاطر مجتهد است پس قطع نظر از آنکه خلاف تصریح و تنصیص است
که اینجا گفته که مقصود الزام اهل سنت بر اصول شان است هم معقول نمیشود زیرا که از تفسیر
منهج الصادقین و مانند آن و تالیفات ابن طاوس و تصانیف شیخ ابو جعفر طوسی مرتدا
قبایل مسطور توان یافت اگر حکم مذکور و اطلاق ردت بر ایشان نظر بمنع زکوة است

چنانکه دانی فذالک عین المطلوب و اگر نظر سرتابی از خلافت صدیق ثابت پس اساس تشیع و آنچه برآن متفرع کرده بودند همه منهدم شد و ازین مقام بعنایت ایزدی ثابت گشت که آنچه اهل حق در باره این قبایل تحقیق کرده اند شائبه تشکیک ندارد که بعضی از اهل خرافت و افترا — هوسها پخته بیهوده ها گفته باشند **والعجب** من هذا المجتهد الجلیل کیف یتفوه بهذه الاباطیل و اکابرهم یلقب الاول والثانی اعنی استاد الفاضل الداماد اینی والثانی شیخهم بهاء الدین و یصرحون بکمال زهد الصدیق والفاروق واعراضهما عن الدنیا و زبرجها حتی انهما قد سبقا امیر المومنین فی ذلک الزمان عند صحابة سید الانس والجان والتابعین لهم باحسان کما لا یخفی علی من رای امواج فنن البحار وغیره من الاسفار **قوله** و همین قیاس ا ه **اقول** برکافه خاصه و عامه هویدا است که این بلوی بعد از دوازده سال تقریبا وقوع یافته و تسلط ذی النورین و اعوان و انصارش تا این مدت دراز کسی را محل حرف نماند مع ذلک نائره این فتنه بسبب ملکیت و نفاق یهودیان عداوت پیشه که سرغنه ایشان عبد الله بن سبا بود دلبند شد کما ستعرف ان شاء الله تعالی و از اغوای او اهل کوفه و مصر جوق جوق فراهم آمدند و از اکناف و آفاق ریختند پس این بلوی قابل ذکر نباشد بخلاف خروج امام حسین و انکار عبد الله بن زبیر و امثال شان از اهل حل و عقد که ایشان در قرب زمان حکومت آن سرگروه شورشیان بلکه قبل از آن نیز همین انکار و انحراف حاصل بود و بانواع تقاریر رو برو معاویه بن ابی سفیان انکار و اعراض از خلافت و بیعت یزید بمرتبه قصوی رسید **علاوه** گفتگو درین بود که خلافت یزید بعهد و استیلا وقت خروج امام حسین صحیح بود یا نه بخلاف حصول امامت و فعلیت خلافت ذی النورین که نظر بشوری ثابت گردید و اجماع اهل حل و عقد یعنی روسای مسلمین و عظمای مومنین و مجتهدین بر آن منعقد شد بالجمله چون کلام بر اصول اصلیه اهل سنت که مسلم الثبوت ست این قسم اعتراضات تارهای عنکبوت فکیف که آنچه میگوییم باتفاق فریقین بر جای خود باشد که اهل نفاق بنیاد مذهب خود بر دروغ و بیهوده گوئی نهند و داد انصاف دشمنی دهند **قوله** شیعه اولی **اقول** درینجا هم حکایت ماضی در حق مجتهد حال صادق است که قطع نظر از کشف و عرفان

حضرت را در تاریخ هم دخلی تمام است هنوز جناب مجتهد الزمان ما را از مفهوم شیعهٔ اولی خبری نیست
ست مقیدین و مقلدین این بسیار اکه طوق تقلید استاد خویش بگردن انداخته‌اند و همت بر قتل
ذی النورین برگماشته چنانچه از رجال کشی و مجمع البحرین نجفی بر می آید از زمره قاتله شیعهٔ اولی
پنداشتن از عجایب خرافات است و غرایب ترهات خواسته بودم که عبارت علامهٔ دهلوی را
از تحفهٔ اثنا عشریه و عبارات دیگر علما از کتب دیگر در حل این تلمیع نقل کنم و اصل این وهم را
بر کنم لیکن بیاد آمد که میرزا محمد کشمیری و اتباع و اشیاع او مثل فاضل اخباری از قصور فهم
مدعی وقوع تناقض در آن کلام اند و دیگر مغویات را هم بصور خیالیه خود ترتیب داده اند
که عوام را از فهم آن گرفتار شبهه تدلیس استعمال این مزخرفات عرض و طول تقریر را
میخواهد لهذا مناسب نمود که این بحث را هم در خاتمه این اوراق ایراد کنم و ساخته و
پرداخته این اکابر امامیه را مثل اقادات ماموران از آغاز تا انجام بر هم زنم و امید ولی
التوفیق و بیده ازمة التحقیق که مقدار یک بار انتظار را از دوش سامعین سبک گرداند
در این مقام چند سطر مسلم که علمای رفضه از معاصرین کمترین در معنی که لقب شیعه برای
قدما و مقتدایان اهل سنت بود خیلی استعجاب میکنند و از قبیل محالات میدانند و اگر کسی از
اهل حق آنرا بر زبان می آرد او را از اهل لاف و گزاف می پندارند و بنده در این مقام
دلیلی می آرم **بیانش بایجاز و اجمال** آنکه قبل ازین در عبارت وثیقه حسن مجتبی که
اکابر فریقین بر آن متفق اند گذشت که از جمله اموریکه مصالحه بر آن قرار گرفته و بشهادت قتل عثمان
رسوخ یافته این بود که شیعه امیر المؤمنین و اموال و نسا و اولاد ایشان ماموان باشند و معاویه بر
ایشان ظلمی روا ندارد اکنون از رفضه باید پرسید که مراد از شیعه مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار و مانند ایشان که در حقیقت ولا و رفاقت مرتضوی داده‌اند و معتقد حسن سیرت متقدمین و مصداق
مناقب و مدایح قرآنی و رسول ربانی بودند هستند یا کسانیکه عداوت با ایشان مینمودند و در فرقه سبائیه
منسلک بودند چون ثانی باطل است متعین شد اول و هو المطلوب وجه بطلانش آنکه جناب امیر در
خلافت خود قدرت نداشتند که عداوت خود با صحابه کرام اظهار کنند و بر روش اهل سنت باعتراف امامیه
میکردند و حسن سیرت شان را بر بیان میفرمودند چنانچه بارها دانستی و حسن مجتبی در کتاب مختوم و سر مکتوم بدارا

وتقیه مامور گشتند پس چگونه تجویز توانکرد که حسن مجتبی برای اہل تبرا اینچنین سرپرستی علی رؤس الاشهاد بعمل آرند ومعاویه را امر کنند که بر فرقه سنیه ظلمی نکنند مع ذلک معاویه کی آنرا قبول میکرد ومهاجرین وانصار که مهاجرین وانصار وتابعین اخیار معتقدین خلفا بودند چگونه براٰن وثیقه مهر خود می زدند وگواه میشدند پس معین شد که مراد از شیعه مقتدایان اہلسنت اند وایضا یکی از فواید عبارت مذکور است که بعد نقل عبارت وثیقه گفتم واین الفاظ افزودم که ابن بابویه قمی وشیخ مفید وقطب راوندی واین شهرآشوب ماژندرانی با اہل حق برین مقدار اتفاق دارند انتهی وسد الحجة البالغة **قوله** کربا وصف غلو در مذهب شین الخ

اقول کتب معتبره حاضر است امتداد این بلوا تا آنکه محاصره مکانات ذی النورین نمودند وآخر بعد از نفاذ نوبت بشهادت او انجامید تا بوشش وکشش عبد الله بن سبا و تلمیذان او وقوع یافته اینهار اسنی دانستن کار مجتهد الزمانی است اینک تحفه اثنا عشریه که در مشارق ومغارب مشهور است برین مدعا اول دلیل است آیا کسیکه در مباحث فریقین گفتگو کند هنوز دیباچه کتاب مذکور از نظرش نگذشته باشد بالجمله علامه دهلوی قدس سره العزیز میفرماید بسم الله کتاب او همین است که چون در زمان خلفا ثلثه رضی الله عنهم فتح بلاد کفار از یهود ونصاری ومجوس وبت پرستان بعنایت ایزدی بدست صحابه کرام وتابعان عظام واقع شد وقتل واسر ونهب در کفار بیشمار اتفاق افتاد وکمال ذلت وعار بایشان لاحق حال گردید بحدیکه زنان ودوشیزه آنها فراش ادانی اہل اسلام شدند واطفال آنها کنیزک وغلام اجلاف عرب گردیدند واخذ جزیه بکمال هوان ومذلت از بقیه آنها مرسوم ومعمول گشت در عهد خلیفتین اولین بجهت غلبه حمیت وشدت عصبیت دست وپا زدند وبقتال وجدال برخاستند چون نصرت الهی پی در پی مددگار طائفه اسلام بود بغیر از خیبت وخسران ونکبت وخذلان بدست نیاوردند تا چار در عهد خلیفه ثالث حیله دیگر انگیختند وتخیل متین بکار بردند پس جماعت کثیر از آنها کلمه اسلام گویا شده خود را در شمار مسلمین داخل کردند ودر پی اطفای نور اسلام وایقاع فتنه وفساد وبغض وعناد در فرقه مسلمین شدند وتدبیر وحیله

حق ترا نگر گویند محمد صلی الله علیه وآله وسلم باز آید چنانکه خدای عز وجل گفت إِنَّ الَّذِي فَرَضَ
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ از مردمان گروهی پذیرفتند و چون این کار محکم شد آنگاه
خدا را بر زمین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود و هر پیغمبر را وزیری بود و وزیر و نایب محمد علیه
الصلوة والسلام علی رضی الله عنه چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفته است انت منی بمنزلة هارون
من موسی بن عمران و حق خلافت او راست و عثمان این کار بجور گرفته است که چون این کار را عمر بن
خطاب بشوری افکند همه خلق اتفاق کردند و عبد الرحمن بن عوف دست بگرفت که با وی بیعت کنند
بن او را بیعت با دست او را گرفت و بیعت بعثمان گردانید و عثمان این کار بنا حق گرفته است
و بسی خلق او را متابع شدند چون این کار در دل مسلمانان شیرین شد آنگاه گفت امر معروف کردن واجب
است چون نماز و روزه و خدای عز وجل در القرآن یاد کرده است و گفته كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و ما چیزی اکنون بعثمان نتوانیم کردن که
فرمان وی بپیم و فرمان کارداران وی بکنیم و جور ایشان از خویشتن باز داریم و این عبد الله بن سبا
خواست که مردمان را بر اعمال عثمان آگاه کند و دل بگرداند و مردمان را اندیشه خوش آید [illegible]
صلی الله علیه وآله وسلم مقر آمدند و عثمان را کافر خواندند و این مقالات پنهان داشتند و بظاهر
معروف همی کردند انتهی ترجمه این مترجم نیز که شیعه است کما اشرنا سابقا مدعای [illegible] اهل سنت
که علت خروج و بغاوت در سر کرده از حضرت ذی النورین انحراف ورزیدند اهل سنت و جماعت
بوده اند بجای خویش است [illegible] بعد کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین از تالیفات فخر الدین نجفی
و رجال ابو عمرو کشی که تهذیب شیخ ابو جعفر طوسی موجود است از مجموع این کتب بعد از استقرای
بسیار چند مقدمه صاف بدست آید یکی آنکه عبد الله بن سبا محدث تشیع خاص است دوم آنکه این
سبای مذکور و اتباع او شیعه بودند و غلو در مذهب میداشتند سوم آنکه بانی و ساعی این بلوی
که بذی النورین اتفاق افتاد این شقی خانه خراب و تلمیذان آن خبیث ناپاک اند پس دعوی
تسنن برای اینها بروایات فریقین موجب مزید حیرانی است چه جای دعوی غلو در مذهب
تسنن کما لا یخفی **قوله** عجب از اهل سنت الخ **اقول** درین عبارت جناب
مجتهد الزمانی بجهت جودتی که دارند بقلب عبارت خفیر و معارضه بالمثل متوجه گشته اند

وآن هر چند وجه بر اصول مناظره انطباق نمی‌یابد و خلاف تصریحات علمای اهل سنت است
غلط گفتیم در غالب مقدمات اکابر شیعه هم با اهل حق شریک اند

بیت

خاقانی آن کسان که براه تو میروند * زاغ اند و زاغ را روش کبک آرزوست

نخستین آنکه این افادات دلالت بران دارد که جمیع شیعه اولی و اهل سنت از اهل مدینه حضرت
ذی النورین را بشدائد تمام و مصایب ما لا کلام کشتند و تکذیب این مقدمه از کتب فریقین
آنفا گذشت که اهل فتنه و مردم بلوی سکنه مصر و دیگر بلاد و تلامذه ابن سبا سرآمد
اشقیا بودند که بحرب زبانی و مکیدت شیطانی فریب خوردند و اتباع او در نصب
العین ساختند و اگر متوهمی را اختلاج قلب رو دهد و خلجانی بهم رسد که با وجود هزاران
کس از اصحاب آنجناب و زمرهٔ مهاجرین و انصار مقتول شدن حضرت عثمان ذی النورین
چگونه می‌تواند بود گوییم این استبعاد خود مستبعد است از جواب امیر در تحفه
اثنا عشریه وغیره موجود است که در بلوی تدبیرات مردم پیش نمیرود و کسیکه اندک
تجربه نموده و حال تبدل و تحول زمانه و تغیر سلاطین و برهم شدن دول دیده یا از
ثقات شنیده در دلش استبعادی متطرق نمیشود مردم بلوی را دفع کردن و تدارک
شر و فساد شان را کما ینبغی نمودن سخت دشوار است نادانی که قدم بشمار نی که ملک
بسته و ستانها با وصف وسعت و قسمت در تسلط خویش آورده و سلطنتی و
ریاستی پیدا کرده که بسیاری از سلاطین را بخواب هم میسر نباشد هنوز با وصف
رتق و فتق جزئیات و کلیات باز این گروه ترسا اگر می‌ترسند از بلوی می‌ترسند
و منتهای این خوف را خود بیان میکنند که چون ناگاه مردم از هر طرف گرد
می‌آیند و اتفاق بر زوال نعمتی و سلطنتی بخاطر شان مجموعاً قرار می‌یابد مهلت تدبیر
کمتر دست میدهد و بیشتر اختلال می‌رسد و می‌نماید پس دفع اهل مصر و کوفه و
غیرهما که از دور و نزدیک جمع شده بودند و استاد کاملی همچو ابن سبای مخجل ابلیس و مجد
دجال بی حیا که پاره اوصاف او از زبان نامه علامه دهلوی چکیده همراه داشتند
خارج از تقصیر است چنانکه خود بر بینندگان تواریخ معتبره مخفی نیست که هرگاه مجلس سعی اصحاب

مقدمات متنازع فیها را بصلاح می آورد باز فتنه و فساد از سر بنیاد می نهادند و
داد تکمیدت و نفاق و عقاید خبیثه که از سالهای دراز بجهت خبث باطنی آن شقی در خواطر
ایشان راسخ بود میدادند و هرچند اصحاب کبار در رسانیدن آب و طعام چه کوششها که
نه نمودند مگر در آخر که آتش فتنه بجهت افساد مفسدین بحیز طبیعی سرکشید هیچ تدبیر سود
نه بخشید و شورش آنها منتفی نگردید حال خلافت حضرت امیرالمومنین در زمانی که
حرب صفین پیش آمده حالانکه مثل این بلوی بود از ذهن متوهم شاید برفته که
هرچند خود حضرت امیر و رفقای ایشان مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند تا آنکه در لیلة
الهریر گرد آن لشکر اهل شام تن بعجز داده شده دل بر فرار نهادند و فتح و ظفر جناب
مرتضوی حالت منتظره باقی نماند چنانچه مجتهد ثانی در مواعظ حسنه هم اشاره بدان
کرده اند بیک حیله عمرو بن عاص یعنی بستن مجلدات قرآن شریف بر نیزها حیلات و
شجاعت و علم ما کان و ما یکون و اختیار زمین و گردون چنانچه در کتب شیعه مجموعا
مصرح است پیش نرفت و تدبیری سودمند نگردید و در آخر قصه تحکیم که عقول از کیفیا
مبدا دراک حقیقتش متحیر میشود رو نمود پس استبعاد اگر هست درین است که در چنین
بلوی تا مدت مدید از جان و ناموس حضرت عثمان چگونه باقی ماند و حاشا که اهل
خرد را در شهادت حضرت ذی النورین استبعاد باشد **دوم** آنکه جمیع اهل
مدینه را از صحابه کرام شیعه اولی قرار دادن نه بر اصطلاح امامیه راست می آید و نه
بر نقل علامه دهلوی که اصطلاح سابق را در تحفه اثنا عشریه بیان فرموده و
قیود یکه درین لقب مصطلح قدماست در خاتمه این اوراق بعنایت ایزدی مبین
خواهد شد و از آن واضح خواهد گردید که ضرور نیست که هر کس از اهل مدینه باین
لقب موسوم باشد و این جواب امامیه را در بعضی از القاب مفید نمی تواند شد
والمقام مع وضوحه دقیق و بالتامل حقیق **سوم** آنکه قول او و جمیع آنها
شیعه اولی و اهل سنت بودند دلیل برآنست که هردو در مفهوم بتقلید فاضل اخباری
ندانند او مساوات داشته و انشاءالله تعالی بر طبق وعده حتمی در خاتمه این رساله

نمیدانی چرا کلام در محاوره خویش نمیکنی سید بغایت گرم شد و گفت بادشاه ما کیا را بودی
گفت من اورا دو بار بوسه گفتم و انتقام واجبی گرفتم **تعجب تر آنکه** حضرت مجتهد دعوی
مینماید که عبد الله بن عمر و طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین خونریزی عثمان را سهل انگاشته
و بقتل او مدد اختفا این تهمتهای عبد الله بن سبا است چنانچه از کتب قرطبی و اشباه آن معلوم
یافت تا خود را ازین فتنه مبرا نمایند و دامن دیگر بزرگان باین الوثات آلوده کنند آری
معمول و مرسوم همین است که اهل مکابره اند دزدان و قطاع الطریق وقت دار و گیر پیشه خود را
به دیگران نسبت میکنند امامیه درین نسبت تقلید ایشان بالتصریح نظر دارند که بظاهر دشمنان رانیم
وطعن شان میکنند و این بیهوده بر یافتها و حدیثها از خصایص و شمایل این طایفه است نعوذ بالله من
شرور انفسنا و هو الهادی در کتب معتبره کلامیه موجود است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما با قوتی که
خود حاضر شده و اصرار بر اراده قتال کرد عثمان ذوالنورین هرگز تجویز نفرمود که بسبب او در اسلام
سفک دما وقوع یابد یاری عبد الله بن عمر ازین اراده درگذشت و همراه حسنین و دیگر اصحاب
و اهلبیت اهل فتنه را بهمان امکن دفع میکرد و درین وقت امام حسن و محمد بن طلحه و قنبر زخمها
و جراحتها برداشتند و بلوایی تاب نیاوردند که از دروازه بر در ذی النورین در آیند تا آنکه در
از راه دیوار خانه همسایه در آمدند و حضرت عثمان را شهید کردند قال شارح المقاصد و اما
خذلان الصحابة اياه وتركهم دفعه من غير عذر فلم يصح كيف وقد جاء فيهم لا تنبيه ونحن لا نظن بامثالهم
و الانصار و بهم و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم خصوصا ان یرضوا بقتل مظلوم فی داره و هو شیخ
و ذو شیبة فی وجهه کم من سبحه قامت آناء اللیل ساجدا قائما و عاکف طول النهار ذاکرا و صائما
و قد شرفه رسول الله صلی الله علیه و سلم بابنتیه و بشره بالجنة و اثنی علیه کیف یخذلونه و قد کان منهم
و من نعمتهم و طول العمر فی نصرتهم و علموا سابقته فی الاسلام و خاتمته الی دار السلام لکنه لم یاذن لهم
فی المحاربة و لم یرض بها حذرا من الملاحمه تحامیا عن اراقة الدماء و رضاء بسابق القضاء
و مع ذلک لم یدع الحسن و الحسین رضی الله عنهما فی الدفع عنه مقدورا و کان امر الله قدرا مقدورا
و حال طلحه و زبیر خود معلوم است که برای قصاص قتله عثمان چه قدر کوشش فرمودند و در روایات
اهل تشیع نوشته که کسی بالزام ایشان گفته باشد که شما فلان کردید خون عثمان را حلال

دانستید و اکنون متوجه این رام شوید و متوهم سازند که اگر این امور از کتب اہل سنت است
فنهایت ہذا المقام زیرا که مخاطب را بالزام متوجه است پس ذکر روایات اہل حق خلاف مناظرہ است
نقیدیر لا تکن مثل ہذا قلیل علاوہ از کتب معتمدہ امامیه که نزد محدثین بہتر از آن کتابی نباشد
نشان میدہیم که ہزاران ہزار از اصحاب و موالی حضرت عثمان حاضر بودند و قصد کارزار داشتند
او ایشان را از این ارادہ باز داشت و از مضمون معلوم میشود **قوله** ظاہرا الخ **اقول** درین مقام
جناب مجتہد قمقام بنقل عبارت که مربی انام معروف شدہ اند و آن ہیچ وجه صحت از صحت
ندارد چه مراد از لفظ جوش محبت و مانند آن اگر حقیقت است یعنی از احتمال در معنی موضوع که ما
نمود بدیہی البطلان است زیرا که مقتضای جوش محبت آن بود که ذی المودت را با ہم پیوسته برای یاری
یاوری میکردند و حضرت او را بدل میکردند و آن طعام مشروب بودند مخاطب نیز ہمان لفظ
این امر تصحیح کردہ چنانچه دانستی و اگر طریق مجاز و مستم طریقی سلوک است انہم صورت نمی بندد
زیرا که خلو گشتن ایشان از دست اہل فتنه علت دیدار این عداوت شود تا جناب مجتہد فرمایند
مراد این جوش محبت بخلیفه مظلوم که بنا بر سستی آنہا در اکثر مقامات موجود بود که از آن دہ شنی
برانیم که مہوو و غلط نشسته بودند و ہجوم اہالی بلکه بنا بر شہرہ ہا مساعی ہمه طائفه معاذالله
محتاجات حضرت عثمان اند و چنانچه در کتب ایشان با روایات دیگر کما اشرنا الیها سابقا مصرح است
آن مجتہد ہم قلعه دیگر بعضی از نداشتی خاصیکه با این فرقه عنایت شد و الحق ہم قاسم شاید زیرا که چنین
فاہمیدی که تعریف جنگ احد و حنین و خیبر از اہل بیت با منکری و قلت که انزو قبول شرط یعنی
اقدام و رسوخ تفاوت شدہ با وجد عدم جواز تقیه عقل استعداد انہست که خلیفه خود نزد آنہا
دہند و بہت دو تابوس از ندوا با آن تکفت بلکه این تقدیر استعداد و استوار شود و بعید مینما
و مخاطب ذکی ہم نزد با اثبات رسالت بلوی از جہت عداوت صحابه کبار و قوع یافته و کسی که
ذی الشورت حافظ اسم ہم اثبات تو بودہ اند بلکه شر مجتہد عادل یعنی قول او و ہمچنین شرہا ی اہل عصر
الخ و نظم شاعر یاد لہ دال بر خلاف قلت کما هو خلاف شعار کمید در بارہ اثبات عدم استیلای
شیعه را بلاد و نوشته بود چنانکه تحقیق ہست چه ہمه قیود آن جز لفظ شیعی تحت ہر حقیقت محمول است زیرا که عدو پیشگو گفت که کوفه شیعه اثنا عشریه و بر تقدیر متعلو ی معتقد بوجوب

وقدح المعترضین نیست مناقب و محامد این بزرگان و مراعات و پاسداری ظاهر و باطن ایشان بوده
نه برخلاف آن فانیست که خود حضرت شهید کربلا واسطه از جناب مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم اینچ
و مناقب خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین شنیده بلکه تحقیق هم فرموده باشد که این همه حضرات
عزیزترین اصحاب نزد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند چنانچه تفصیلش از کتب شیعه
بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و این را خود علمای فریقین در کتب خویش بیان میکنند بلکه از مطاعن
امامیه درباره این اصحاب هم این امر هویدا است که ایشان مرتبه علیا و کمال تقرب نزد جناب
سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند کما بینا فی المنتهی فضلا عن الکتب **دهم**

دلیل بر عدم تشیع جناب امام حسین است که تقیه از بنی امیه نکرده و تن به بیعت یزید
نداده و هرگز بر مذهب امامیه کار نبست چنانچه بتفصیل بر وجه تمام تر بعد ازین خواهی دانست
ان شاء الله تعالی **وایضا** هرگاه صدق و صلاح و آراستگی بزیور علم و عمل و جهاد
فی سبیل الله و شهادت نیک مانند شهادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برای زید
بن علی بن الحسین در کتب امامیه هم ثابت باشد چنانچه کتاب روضة الواعظین و بصیرة
المتعظین و عیون الاخبار و ارشاد مفید تلمیذ رشید شیخ صدوق و مجالس المؤمنین بر آن
گواه است و اینهم از کتب معتبره فریقین مثل قاموس اللغة و مجمع البحرین که از [illegible] مخفی
است منقول میکرد که اجناب شکریان خود را از تبرای شیخین منع فرماید و برین قدر که تنها
تفرقه ده گروه شیعه از قدمای معاصرین ملقب به رافضه نماید که نزد اینها هم برابر هزار دشنام
بلکه زیاده از آن است هر عقل سلیم چگونه معتقد باین معنی خواهد شد که جد امجد زید بن علی
یعنی امام حسین رضی الله عنهم اجمعین [illegible] المبین من الروح والریحان
و جناب ایشان هم دشمن خلفای راشدین [illegible] بود ذلک ظن الخاسرین **معهذا**
مخاطب فهیم قبل ازین جمیع اهل سنت را باین [illegible] معتقدات ایشان هم این
مضمون برخلاف [illegible] پس متعین شد که جناب امام
حسین و رفقای او که در جان نثاری حق گذاری [illegible] از جان اصحاب کبار
و قدمای اهل حق [illegible] نمایند بر [illegible] خویش ثابت

تمنای اخیر را احدی از جمیع منافقین بیا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در باره تلاوت
این آیت که از جناب مجتهد بلیغی اتفاق افتاده بی اختیار لطیفه سید سند جرجانی رحمه الله
بیاد آمد که از یقول الکافر باید خواند و مطابقت این هر دو تمنا نظر باینکه در قرآن مجید
تمنای اول از گروه منافقین منقول است و قد تقرر انهم من اخوان الکافرین از عجایب
اتفاقات والحمد لله علی ذلک و معلوم نیست که جناب مجتهد در آیت اولی مثل تمنای
خویش در آیت ثانیه چه تصرف خواهند کرد از افادات محدثین امامیه چنان ظاهر
ظهور داده که در اصل یا لیتنی کنت ابا ترابا بود وقت نسبت لفظ اب حذف شده و حرف
چنانچه تمیمی یای نسبت میگویند بدان نسبت هم میگویند پس معنی این است که یا لیتنی کنت
علویا یعنی کاشکی من شیعی می بودم سبحان الله این جهالات را انتاج افادات
ائمه اطهار قرار داده اند چنانچه بتأویل شروح و حواشی ملا شیخ صدوق و غیره
نیست و از این قسم برکت دین و ایمان ایشان که اینهمه نسبت میدهند خود [illegible]
موجود است سرخی از آن برای عبرت [illegible] نظر الشفا اکتفا فلا تغفل قوله
و همراه خلیفه مظلوم هیچکس از صحابه کبار مقتول نگردید اقول این همه استبعادات
از نتایج ثمرات همان مرض مزمن است که باد انشاء بیدان رفته و الا اگر
عقل سرسری داشته و حواس او اختلال نپذیرفته باشد بیقین میداند که میان این
دو امر فرق زمین و آسمان است هرگز قتال رفقای شهید کربلا با لشکر یزید پلید و
عدم قتال صحابه با اهل بلوی مقام استعجاب و استبعاد نیست تفصیلش بر سبیل اجمال
آنست که جناب امام حسین بمقتضای روایات اهل سنت کما ستعرفها مفصلا ان شاء
الله تعالی مردم را دعوت نموده بود و باواز بلند بر سر منبر ارشاد فرموده که هر که
طالب شهادت و فوز و فلاح باشد برفاقت من بجانب عراق راهی شود بلکه انهم
از اثنای راه نوشته بود که بر تقدیر عدم رفاقت من هرگز بفلاح و رستگاری
نخواهد رسید کما سیجیی مفصلا ان شاء الله تعالی و آنچه نزد اهل حق بروایات معتبره
ثابت میشود و قدر مشترک در روایات شیعه [illegible] شده اند بود این است که هر کرا از طیب خاطر

بر مخلوق گشتند پس کسی از ایشان مُعین و مددگاری پیدا نشد تا حضرت مرتضوی بجهاد
متقدمین می پرداخت و خاطر خود را فارغ از آن می ساخت و ازینجاست که عنقریب خواهی
دید در جواب مقالهٔ خامسه که چون روز تظلم رعایا فدک بگوید کس از اهل اعانت بهم رسیدند
حضرت مرتضوی دمار از سرغنهٔ شجاعان دهر که نایب خلیفهٔ اول بود برآوردند بلکه
سر او را مشله نمودند اکنون ملاحظه کرده شود که دار و گیر قیامت بر خاذلین مرتضوی بوقوع خواهد
آمد که حضرت امیر را فریفتند و آماده پیکار ساخته بجاهای خود خزیدند و تحریف قرآنی
بایران مترتب گردید و آخر حضرت امیر با وصف خلق عظیم در دعا
بر ایشان و اظهار شکایت این بد اندیشان دقیقه فرو نگذاشت یا بر اهل مدینه
و عنقریب در مجلد ثانی از کتب معتمده دیگر لعنت این قوم بر ملا از جناب امیر نقل میکنم
انشاء الله تعالی با لجمله حضرت ذی النورین ابن عفان کارزار نخواسته بلکه اصحاب و موالی را
که آرزوی شان مقاتلهٔ اهل بلوی بود باز داشت و خواست که عمل بر امتثال این احادیث
نماید که در حق فتنه وارد است یعنی فکسروا قسیکم و اقطعوا اوتارکم و اضربوا
سیوفکم بالحجارة فان دخل احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم و مراد از لفظ خیر ابنی آدم
هابیل است که خود را از قتل نفس قابیل باز داشت و تلخی صبر بدل شد ابو هریره
در وقتی که اهل فتنه شدت کردند و هجوم آوردند خواست که تیری جگر دوز بسوی نخل الفیز
کینه کیش رها کند ذی النورین او را منع نمود و تا ملاقات اعوان ملک الموت بر جای
خود ثابت قدم بود پس در روز باز پرس معلوم نیست قتلهٔ که مقبولین
هستند که حال خذلان شان با وصف دعوت مرتضوی بجهاد درین ورق
دانستی چه معذرت خواهند آورد و هم اثنا عشریه که دوازده هزار نامه بطلب امام
حسین فرستادند و در آخر نزد دغا و دغل باختند و [illegible] اسپی بآنجناب و اهلبیت
اطهارش ندادند چنانکه منظوم است بیت از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا * چه جواب خواهند داد و در روی جناب سید
الشهدا المقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب شان حضرت

چگونه از کسی صدور تواند یافت که بهره از اسلام داشته باشد چه جای مجتهد طبی تیره درونی
و سیاه باطنی باید که این بزرگان را منافق گوید و آیات قرآنی و احادیث رسول ربانی را پس پشت
اندازد هیهات هیهات مرض تعصب عیون او را سفید ساخته و اتباع عبد الله بن سبا لعین پیروی
شیطان یعنی ابو نصر پسر سدید قلوب او را سیاه کرده وَمَن یَتَّبِعِ الشَّیطانَ فَقَد خَسِرَ
خُسراناً مُبیناً مدایح و مناقب مهاجرین و انصار و اهل بدر و بیعت الرضوان انچه بر
زبان معجز بیان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم نزد اکابر فریقین گذشته نه آنقدر
است که احصای آن توان کرد و در کتب دیگر با ذکر تفصیل وارد کرده ام درین اوراق
بعنوانیکه فی الجمله تجدد و تازگی دارد و سه امر وارد مسلم بگوش دل باید شنید در کتب
معتمده فریقین خصوصاً امامیه مثل کتاب مجمع البیان و خلاصة المنهج و مانند آن مرویست
و اللفظ للاخیر در شان نزول یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُم
أَولِیَاءَ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بطریق خفا عزیمت مکه داشت ساره
کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و نائحه بود از مکه بمدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم استفسار کرد که بجهت اسلام آوردن باینجا آمده گفت نه فرمود که بجهت هجرت
گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم رسول فرمود چه شد از
اهل مکه طعام و لباس نه طلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنا و نوحه من میل نکرد و صله
بمن نداد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را گفت که وی را چیزی
دهید ایشان وی را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزد وی حاطب بن ابی بلتعه
آمد و ده دینار و چیزی طلبید نامه نوشت باهل مکه باین مضمون که این نامه ایست از حاطب بن ابی
بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد شما دارد و سبیل اسلحه را بخود
راست کنید و آماده قتال باشید نامه را بوی داده و گفت اگر این را برسانی ده درم
باو عطا کرد و جامه در وی پوشانید و گفت این نامه را باهل مکه برسان ساره نامه را
بسته و در میان موی خود پنهان کرد و رو بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام حضرت رسول را
ازین قصه خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با طلحه و زبیر و عمار امر کرد که براه

مکه متوجه شوید که در روضه خاخ زنی را یابید که نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند وان
نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بآنجا بستانید و بیارید ایشان حسب
الامر عمل نموده سوار شدند و بآن موضع رفتند و آن زن را آنجا یافتند و از وی نامه
طلب کردند او انکار کرد پس او را و متاعش را بجستند نیافتند پس قصد رجوع کردند
امیر المومنین فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل
امین بوده پس شمشیر از غلاف برکشید و نزد وی رفت و گفت مرا می شناسی [illegible] اگر
نامه نمی گذاری سرت بتیغ زنم ترسید و گفت زینهار یابن ابیطالب
تا من نامه را بتو سپارم پس موی سر خود بگشود و نامه را از آنجا بیرون آورده بآنحضرت
داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا آورد مرویست که در روز فتح مکه همگنان را
امان داد الا چهار نفر و ساره از ایشان بود القصه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بر منبر رفت و خطبه بخواند و گفت کی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصد ما
آگاه کند اگر برخیزد و بآن معترف شود فهو المراد والا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده
فرمود کسی جواب نداد نوبت سوم حاطب بن ابی بلتعه برخاست و گفت یا رسول
الله منم صاحب نامه و خدا دانا است که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین
اسلام برنگشته ام و مرا در آنجا قبیله و عشیرتی نیست تا حمایت من کنند بلکه آنجا غریب
افتاده ام خواستم تا ملاحظه آن کرده رعایت من کنند و خاطرجوئی اهل من نمایند
و آنجا رویم و گرنه من از سر یقین میدانم که غضب خدا بر سر ایشان نازل خواهد شد
و این فایده با ایشان نخواهد [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق او نموده عذر
قبول فرمود عمر بن الخطاب [illegible] گفت یا رسول الله اجازت فرما تا گردن این
منافق را بزنم رسول فرمود [illegible] است و خدا تعالی بدریان را وعده مغفرت داده و ایشان را
بخطاب مستطاب [illegible] مغفرت لکم نوازش فرموده امید است که بآب مغفرت
نامه سیاه او را بشوید [illegible] نقلست که پیغمبر فرمود او را از مسجد بیرون کنند مردمان دست بر
پشت وی زدند [illegible] او بازپس نگریست و در رسول خدا نگاه میکرد شاید که بر وی رحم کند چون

رسید رسول فرمود که او را باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی
این آیت فرستاد انتهی بلفظه و الطف از همه آنکه در کتاب سلیم هلالی که بهتر از آن
کتابی نیست چنانچه خواهی دانست مرویست که خلیفه ثانی رضی الله عنه بعد از آنکه حال حاطب
از افشای راز دریافت عرضکرد که یا رسول الله اگر فرمائی گردنش بزنم حضرت خاتم المرسلین
ارشاد نمودند که ای عمر حق تعالی در بارهٔ اهل بدر نوازش خاص و کمال عنایت مبذول
فرموده که بعد از اشهاد ملائکه بتاکید و تحقیق افاده نمود که من ایشانرا بخشیدم و گناهان
ایشان آمرزیدم هر چه خواهند بکنند امید مغفرت برای حاطب بسیار قویست که از اهل بدر
است و حال نسخه سلیم هلالی باید که بعد از اینکه جناب مرتضوی پیرایه تالیف در بر پوشید
و سلیم آن کتاب را [illegible] اربعه فرا گرفته یعنی هر گاه جناب مرتضوی و سلمان و ابوذر و
مقداد بر درستی آن [illegible] آمده آن را در نسخه وارد کرده ائمه هدی واحد بعد واحد آن
کتاب را بتصدیق مدایح و انواع ستایش ها ستوده اند چنانچه از بحار و کتب رجال ظاهر
است و در کتب دیگر این مضمون از علمای شیعه جابجا بطوری وارد است که وهم متوهم و ظن
ظان هرگز در آن دخلی نتواند بود این حرفی از مناقب اهل بدر اما پاره از حال بیعت الرضوان
و تقریبش هر گاه آفریدگار جهان بیک از هزار دانه که از بیشمار بایدشنید فتح الله
کاشانی در تفسیر خلاصة المنهج میگوید که از جابر رضی الله عنه مرویست که آنحضرت فرمود که
در آتش نرود یک کس از آن مومنان که در زیر شجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان
نام نهادند بجهت آنکه در حق ایشان فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا
قریبا علمای امامیه درینجا هم بجهت انصاف دشمنی بکار داشته اکثری از مقالات ایشان
مانند هفوات مجانین می نماید مگر بنا بر تکمیل تقریر و اتمام [illegible] اظهار لاف و گزاف ایشان در
جواب ذو الفقار یعنی صولة حیدریه علی المجوس القدریه ایراد کرده ام اگر کسی را اشتیاق
باشد از آنجا تفحص نماید و الحمد لله که درین مقام ضرورتی هم با یراد و استیصال آن ابحاث
نیست زیرا که دراکثری از مقامات این کتاب کمال ایمان و خلوص و اخلاص اصحاب ثابت

رسانیده‌ام کما لا یخفی سبحان الله جناب رسالت صلی الله علیه وآله وسلم چنان فرمایند که
بدوزخ نخواهد رفت احدی از مردم که مشرف به بیعت الرضوان شده اند و اهل بدر همه قطعا
جنتی هستند و خاتمه ایشان بخیر است و کمال عنایت ایزدی بحال ایشان متوجه است و از
احادیث مرتضوی استفاده میشود که مبایعان حدیبیه را که در بیعت الرضوان مشرف گشتند مقصود
شان ذات ایزدی و رضای خداوندی بود چنانچه صاحب ترجمه عیون اخبار الرضا اقرار بآن
کرده و مجتهد میگوید که دعوی نفاق و غدر اهل بدر و رضوان عین مدعای شیعه است و اهل
بدر و بیعة الرضوان مخادعت خدا و مومنان میکردند از ینجا هم کفر و نه

بثبوت میرسد نعوذ بالله من هفوات والا بالمطلق حق تعالی خود نص فرموده اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ
اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ و این ارشاد بدون خلوص اخلاص ایشان [illegible]ست و وجه
بیعت الرضوان اینست که حضرت عثمان ذی النورین را [illegible] افقین صلی الله
علیه وآله وسلم برای ادای پیام نزد کفار قریش بمکه فرستاده بود کفار او را محبوس کردند
و خبر قتل او شایع شد حضرت خاتم النبیین بغیظ و غضب در آمد برای انتقام او از تمامی اصحاب
بیعت گرفت اگر قول فقیر اعتبار ندانند لکن در آیه تفسیر [illegible] باید شنید در مقام
نیز آنچه در خلاصة المنهج است اکتفا میرود تا فارسی دانان هم از آن بهره وافر بردارند از ابن
عباس منقولست که چون حضرت بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد و هرچند او را میزدند
نمیرفت تا آنکه بعضی از اصحاب گفتند که این ناقه نافرمان است لیکن حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عادت این ناقه نیست که [illegible] لیکن خدای که
فیل بود از رفتن بمکه معظمه او را باز داشت و از رفتن منع کرد پس اینجا فرود آمده

که نام او خراش بن امیه بود [illegible] سلام ایشان نماید که غرض آمدن حضرت با ایشان محاربه
نیست بلکه مدعای او [illegible] و ایشان نمودن با فعال عمره چون خراش این پیغام را
با ایشان رسانید مشرکین ابا کردند و قصد کشتن او نمودند لیکن بعضی از ایشان گریخت و رسول
صلی الله علیه وآله وسلم از این قصه [illegible] ساخت آنحضرت عمر را گفت تو نیز بمکه رو و صورت
حال باز [illegible] دیگر با ایشان رسان عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی در اینجا کسی نمانده

از جهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود هراسانم اما چون عثمان خویشان در انجا دارد اولی
آنست که او این پیغام را باو شان رساند تا خطائی و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را
نزد ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد چون نزدیک مکه رسید ابان بن سعد که از قبیله اموی بود
با او ملاقات کرد و از اسپ خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشسته بمکه رسید
و عثمان پیغام مذکور را با ایشان مجدد ساخت ایشان گفتند که ما محمد را صلی الله علیه و آله و سلم
نگذاریم که در مکه در آید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد او گفت من پیش از رسول طواف
باز گردد مانع او شدند و وی را محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه
شایع شد حضرت اصحاب را در زیر درخت ثمره جمع ساخت و با ایشان تجدید بیعت نمود که با قریش
قتال کنند و از حرب رو گردان نشوند تا آنکه شهید شوند یا فتح نمایند پس بار دیگر همه باین وجه
بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بست و پنج کس بودند
الی اخر القصه و درین قصه اینهم بکتب معتبره فریقین مرویست که وقت بیعت الرضوان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر دست دیگر نهاد و فرمود که این
از جانب عثمان است هر چند او بظاهر درین بیعت بجهت ادای رسالت شریک نیست مگر ما
از طرف او بیعت میکنیم و بمقتضای خلوص او در اشریک میگردانم انتهی محصل الحدیث نازم
بر دانشمندی حضرات امامیه چنانچه از بحار و تراجم آن سمت وضوح دارد که درین مقام هم از کینه
تسویل نفس اماره باز نیامده صراحة گفتند که مقصود نبوی آن بود که وبال نکث این بیعت
زیاده تر باشد و لیکن هر کس که ادنی بهره از انصاف داشته باشد خواهد دانست که اگر
ذی النورین عداوت حضرت امیر و ذریت طاهره او میداشت و تخم نفاق در مزرع
سینه خود میکاشت چنانچه روایات بحار و کلینی و امثال آن دلالت بران دارد مقام
آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از استماع خبر قتلش خوشحال میگردید و اگر از خوف
شیخین بر ملا نمی گفت باری با ادرکان ارعیه امامیه میفرمود که بشارت باد شما را که اگر عمر خود را
ازین تهلکه باز داشت و جان بسلامت برد باری برادر او را که برسم رسالت فرستادم
دیگری را از دو پای این مثلث متساوی الاضلاع برهم زدم و سر مار را بدست دشمن کوفتم

برادر و سایر شده حقوق اهلبیت را غصب کردند و جناب مرتضوی را از قرابت
دور و باز داشتند نعوذ بالله من ذلک عجب از عقاید امامیه که هزاران هزار حدیث
از ائمه اطهار روایت میکنند که هر که مذهب شیعه را اختیار کند و بران قرار گیرد در حقیقت از رقم
القلم میشود و بالیقین بجنت فردوس داخل خواهد شد و هرگز بجهنم نخواهد رفت و خطاب
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لک برای هر فرد ایشان از بارگاه صمدیت ارشاد
می نمایند و بعد از وقوع متعه و در ساختن متمتع یا ممتوعه چه قدر ذخیره های ثواب آماده میگردد
که در چند مرة نوبت از کجا بکجا میرسد کما اشرنا الیه اما هرگاه لفظ اعملوا ما شئتم در شان
چندین صد از صحابه کرام که از جان و مال در راه خدا دریغ نکردند و بخطاب اتّبعوهُ فی ساعة
العُسرة بنص قرآنی مشرف شدند و در بدر حاضر گشتند در کتب معتبره می بینند و از استماع آن
حق میشوند از غصه [illegible] بدر میروند و در گاهی گردن را فوق کرده بجنگ و جدال می پردازند
و آسمان را زمین میسازند الغرض آن رساله چنانکه قبل ازین اشارتی رفته موجود است که پانصد
حدیث مطابق دعاوی مذکوره دران وارد کرده و لوازم و عوارض آن ایراد نموده ام و در کتاب
قدیم یعنی جواب ذوالفقار اینهم باثبات رسانیده ام که نجات شخص موقوف بران نیست
که تا آخر عمر اعمال نیک بجا آرد اگر یک عمل او مقبول افتاد ناجی میشود فکیف که اصحاب کرام
عمر خود در صحبت و رفاقت مصطفوی بسر کرده باشند و بطاعت و اطاعت خدا و رسول
مستعد بودند بالجمله هر که قرآن مجید را می بیند و مناقب ایشان بالخصوص مهاجرین و انصار
[illegible] بدر و بیعت الرضوان شب و روز مشاهده میکند چگونه بخرافات امامیه مایل تواند شد
و مذهب شیعه اختیار تواند کرد و اصحاب رسالتمآب را بد تواند گفت منشای کجروی انصاف
و شمه [illegible] است که کتاب الله را محرف اعتقاد میکنند گو بظاهر از زبان تعظیم و توقیر بجا آرند و
منشای دیگر میل اینها باشقیای یهود از اهل نفاق است که پی آثار اقدام ایشان میروند و زمام
اختیار خویش بدست اینها در علوم دینیه می سپارند و اینها را وسایط میانه خویش و حضرات
ائمه هدی قرار میدهند حال آنکه اینها در حقیقت آن قدر عداوت این بزرگان میداشتند
که نواصب هم از اعمال نفاق شان خجل بوده اند نعوذ بالله من شرورهم و مکایدهم و سوء عقایدهم

و در کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة که در بحار مجلسی نیز بعنوان ترجمه
آن سمت ذکر یافته قال السید علی بن طاوس فی کتاب کشف المحجة فیما اوصی الی ابنه انظر الی
کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة المنسوب الی مولانا الصادق علیه السلام انتهی بلفظه
مستفاد از [illegible] قاضی نور الله شوشتری و قدمای او چنان بوضوح می انجامد که اکابر عرفا
و اکمل اصحاب [illegible] تشیع راسخ دم و ثابت قدم بودند این کتاب را از جناب امام موصوف
نقل می نمایند و در [illegible] در فضایل اصحاب و اجتناب از طعن و ملام در حق ایشان
موجود است تلخیص آن در فارسی باین عبارت میرسد که آدمی را باید که تقصیر را از دست
نهد و [illegible] عوض آن دست نیارد و ظاهر را بخفی مبدل نگرداند و از انجا که مرتبه تحقیق
عظیم است و [illegible] زیاده تر است و در باره احاد الصحابه [illegible] از گمان
کبیره است لیکن اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در [illegible] گمان خواهد بود
آن تو در باره [illegible] پیغمبر باید که قولوا للناس حسنا در باره صحابه رسالتمآب
[illegible] آن عالی جناب آنکه باید و نصرت مشغول بودند و شرف و منزلت نزد آنجناب
داشتند حق تعالی زبان پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بفضایل و مدایح ایشان گویا
گردانید چه گمان توان کرد بسبب اعتقاد نیک در باره ایشان از ضروریات است و بذکر
فضایل ایشان رطب اللسان باید بود و از مجالست اهل تشنیع اهل بدعت که اعدای
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم احتراز باید نمود که باعث نفاق خفی در قلب میشود
و اگر ادنی [illegible] بر ایشان ترتیب باید و اگر فضل و بزرگی بعض از صحابه مشتبه گردد و اند
دران وقوع یابد باید که آنرا بخدا تفویض نماید که عالم غیب و شهادت و [illegible]
گفت که خدایا من دوست آن [illegible] دارد و دوست داری و رسول تو دوست [illegible]
گر تو او را مبغوض داری [illegible] باد از این چیزی مگو که ترا تکلیف آن نداده اند
انتهی ملخصا و صاحب جامع الاسرار که از مشاهیر علمای امامیه است در باب
اصحاب این حدیث آورده که [illegible] غریب و [illegible] است که در حق ایشان [illegible]
[illegible] نماید [illegible] رعایت حقوق ایشان نمود و عبارت سراسر هدایت [illegible]

جامع الاخبار که از کتب معتمده شیعه است و مؤلفش احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
جمع کرده اینست قال النبی صلعم من سبنی فاقتلوه ومن سب اصحابی فاجلدوه یعنی رسول صلعم
فرمود کسیکه مرا بد گوید پس بکشید او را و کسیکه بد گوید اصحاب مرا پس دره بزنید او را
وشیخ المشایخ که صدوق امامیه و فرد کامل این مذهب علی الاطلاق است
در کتاب عیون اخبار الرضا و باقر مجلسی در کتاب الفتن از مجلدات بحار الانوار آورده
که از امام رضا علیه السلام سوال کردند که آیا رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مناقب اصحاب خود
فرموده است که ایشان در هدایت و رهنمای مانند ستارگان آسمانند هر کدام که از ایشان
اقتدا کنید راه راست خواهید یافت و نیز پرسیدند که حضرت رسالت در باب رعایت
حقوق اصحاب فرموده است انه که برای محبت و پاسداری حق اصحاب تعرض نکنید و در حق ایشان بدگمان
مشوید امام رضا هر دو [illegible] از جمله صحاح احادیث شمرد و گفت مراد ازین اصحاب آن بزرگان اند
که تغیر و تبدل از ایشان صدور نیافته و در حیات و ممات شریف بیک طور بوده اند یعنی
جمیع اصحاب اینمرتبه ندارند که اقتدای شان باعث اهتدا باشد و رعایت حقوق و حسن ظن ایشان
ضرور افتد و صاحب کتاب جامع الاسرار این حدیث را بدین الفاظ می آرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود انا کالشمس وعلی کالقمر واصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم والحمد لله که
اگر بنگاه تحقیق و غور و تامل نمایی بوضوح انجامد که مذهب اهل حق همین است آنچه امام
ارشاد نمود زیرا که ایشان کلیة اقتدای هر صحابی را باعث نجات نمیدانند آیا نمی بینی
حر مالک بن نویره و امثال او را باوجودیکه اسلام آورده و چند بار صحبت شریف را
[illegible] متغیرین و مبدلین میدانند و بعد از تحقیق و تنقید صراحةً میگویند که او و اتباع و اشیاع
[illegible] گمراه بوده اند اما احتمال اینمعنی که لازمین صحبت شریف و حواریین آنحضرت [illegible] اند
متغیرین و مبدلین بوده اند پس رکیک و سخیف است که صبیان عجائین بران می خندند و اهل خرد
بران میگریند زیرا که برین تقدیر نقصان فیض صحبت لازم می آید که اخص الخواص حضرت پیغمبر
که دست بدامن رفاقت زدند و جان و مال خود را برای صحبت آنجناب ترک نمودند ضایع
و مرتد و بیدین باشند نعوذ بالله من ذلک چون مخالفین نیز بزبان اقرار داده اند که جناب [illegible]

شیعه مخالفت ایشان امور نمود کی فصل سابقا البیان قتدا و ابتدا که باقی ماند بخلاف اصحاب ثلثه
واتباع وانصار ایشان که در حقیقت بر یک وتیره ماندند و این امر در نصیب ایشان افتاده ولکن
غیرهم لیس تا میل امام مصرست با اهل حق میرساند چنانچه علمای امامیه بآن تشبث میکنند تا عاجز
التحقیق برای شیعه بمنزله سم قاتل است **وقصه** شهادت رقیه بنت حضرت خیر البریه طویل
وعریض است ولیکن پدر مجلسی خانه خراب که بالاجمال بعبارت فارسی در شرح من لا یحضر
آورده بالاختصار باید شنید و از کذب و دروغ مفتریان عبرت تمام باید گرفت صدوق
کواذب در کتاب مذکور میگوید وسئل الصادق ع عن الجنازة تخرج معها بالنار فقال ان
ابنة رسول الله صلی الله علیه وآله اخرج بها لیلا ومعها مصابیح از امام صادق سوال کردند که آتش
با جنازه میتوان برد [illegible] فرمود که دختر حضرت سید المرسلین یعنی رقیه که عثمان اورا
شهید کرده بود شب او را بیرون بردند و چراغها داشتند کلینی در حدیث صحیح از امام
صادق روایت کرده است بروایتی طولانی که مجمل آن اینست که حضرت سید المرسلین
هدر کرد خون مغیره بن ابی العاص وعثمان اورا در خانه خود جا داده وجبرئیل ع خبر آورد که مغیره
در خانه عثمان است تا آنکه حضرت رسول امیر المومنین را با جمعی فرستاد او را در بیرون
مدینه بجهنم فرستادند عثمان رقیه را بسیار زد و رقیه بخدمت حضرت خبر فرستاد که مرا کشت
بفریادم رس حضرت امیر المومنین را فرستاد که شمشیر بردار و برو و دختر پسر عمت را از آنجا
در آور حضرت شمشیر کشیده رفت رقیه را بخانه حضرت آورد چون حضرت را نظر برو
افتاد او میگریست حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلوی خود را آنحضرت نمود حضرت
فرمود [illegible] ترا کشته خدا او را بکشد و بعد از سه روز برحمت الهی واصل شد پس حضرت
رسول حضرت فاطمه را با زنان مومنان فرستاد برو نماز گذاردند و او را دفن کردند و حضرت
چند مرتبه در آن واقعه لعنت کرد عثمان را و عمر بگفته ابوبکر فاطمه سیدة النسا را شهید کرد و هر ظلمی
که بر اهلبیت واقع شده بر گردن این سه بود که اساس ظلم را بر اهلبیت ایشان گذاشتند
چنانکه احادیث متواتره برین مضمون وارد است انتهی مختصرا ومخفی نماند که تا دست فخار
این شیعه [illegible] لا می خلیفه که هیچکسی از حمقا در عالم تواند بود که بخیالش بگذرد که رسول خدا صلعم

ما زینها از بطن حضرت خدیجه کبری هم اعتقاد میکنند ولیکن با این همه شقاوت و عناد در اسلام
دعوی ایشان کسی از این سوفسطائیه لب انکار نگشاده پس ای عزیز با این همه قساوت که حرفی
بید داشتن نبوت و رسالت و اولو العزمی بر اصول دشمنان دین و اعدای اهلبیت طاهرین جائی
باقی ماند نعوذ بالله از مذهبی که لوازم آن چنین باشد و الحمد لله که مجلسی در حیات القلوب هم قول
اخیر را مخالف احادیث اعتقاد می نماید پس اعتراض بسبب فصل خبری که محکوم موصل است
دو بالا شد و رقعه را از جانب رسول ربانی و شیر یزدانی و مقبولین لسان محدثی بنا این نماند
یم دشمن و ما میکشیم دوست ولیکن این قیاس که از مقالات اول من قاس هم در گذشته
دانی که لا انفصال عن الفعل عبارت از آن است پیوسته مجوز آنست که [illegible]
[illegible] که بر اصول [illegible] ایشان صمد و ریافته استغفر الله ربی [illegible] ذنب
و اتوب الیه و از اهل فراست عجیب نیست که ذکر واقعه مذکور در مطاعن ذی النورین از طرف
مقبولین رقعه متشکل بود و لیس بعیس اول قارورة کسرت فی الاسلام فتدبر فی هذا المقام
و عنقریب در مقاله خامسه تفصیل خرافات اولین و آخرین قوم که متعلق بنکاح بنات مکرمات
و حضرت ام کلثوم با فاروق وارد شوده همه را کالعهن المنفوش میگردانم و قدما و متاخرین این قوم
را مبهوت و مجوج میکنم و الله ولی التوفیق **قوله** و قول به تشیع ابو حنیفه بنابر قواعد تابعین
له حقیقه صورتی ندارد الخ **اقول** اگر مراد اینست که مجیب مصیب مدعی تشیع ابو حنیفه
فذلک بدیهی البطلان زیرا که در عبارت رساله بصارة العین چنانکه دیدی فقط
بوده است جائیکه گفته ام و دعوی نفاق شان با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که
کوفی بودن شیخ دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد الخ فارجع البصر کرتین و اگر
مراد اینست که آنچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین نوشته که کوفی الاصل بودن
دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد قول بتشیع ابو حنیفه است فذلک ایضا باطل زیرا که
مدعای قاضی نه اینست که ابو حنیفه شیعه بود و الا تناقض در کلمات او که جا بجا در مجالس
المومنین بتسنن ابو حنیفه حکم میکند لازم آید کما ستعرف عباراته ان شاء الله تعالی بلکه مقصود
کما لا یخفی علی المحصلین اینست که هر که اصلش از کوفه باشد او شیعه خواهد بود اگرچه ابو حنیفه